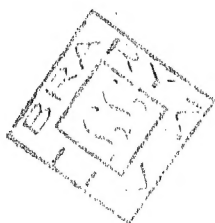


MA LIBRARY, A.M.I.



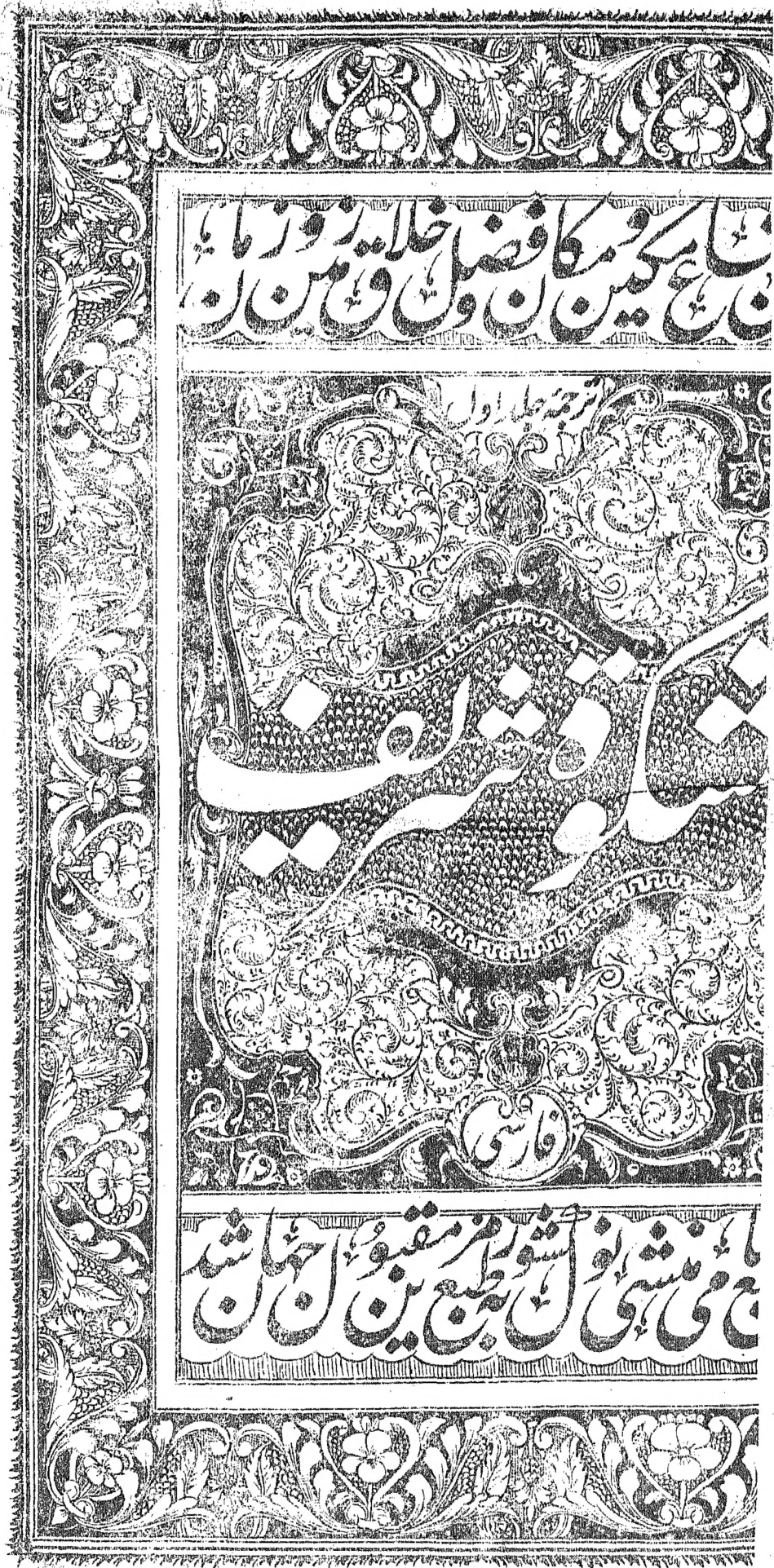
PI 2658



فهرس ثلثة المكات مبرجبة بشكوة شريف جلد اول

مضمون	صفحة	مضمون	صفحة	مضمون	صفحة
وصل در سند رجال	۳	احوال دارى	۲۱	باب المسح على الخفين	۲۴۴
وصل در اقسام ميراث	۴	احوال وارثى	ايضاً	باب التيمم	۲۸۰
وصل حد بشكوة قسم	ايضاً	احوال يهيقى	۲۲	باب غسل المسنون	۲۸۶
وصل وجوه طعن متعلق بعد الت	۵	احوال رزين	ايضاً	باب الحيف	۲۸۹
وصل وجوه طعن متعلق بفسط	۶	احوال امام نووى	ايضاً	باب المستحاضه	۲۹۴
وصل و حديث صحيح	ايضاً	احوال بن جوزى	۲۳	كتاب الصلوة	۲۹۸
وصل و حديث ضعيف	۷	كتاب الايمان	۲۰	باب النوايت	۳۰۴
تنبية در تفاوت ترمذى	ايضاً	باب كباير و علامات الفارق	۷۷	باب قبل الصلوة	۳۱۰
وصل و احتياج	ايضاً	باب فى الوسوسة	۸۵	باب در تواضع آن	۳۲۳
وصل چون اتيه صحيح متفاوت ستم	ايضاً	باب الايمان بالقدر	۹۳	باب الاذان	۳۲۸
وصل حاويته بغيره مشهور است	۸	باب ثبات غدا بآل القبر	۱۲۲	باب فضل الاذان	۳۳۴
وصل كتب منه كه مشهور اند	۹	تنبية	۱۲۵	باب در لواحق آن	۳۴۲
احوال بخارى	ايضاً	باب الاعتصام بالكتاب و سنة	۱۳۴	باب المساجد و مواضع الصلوة	۳۴۴
ذكر باعنه بغيره ضعيف بخارى	۱۰	كتاب العلم	۱۴۲	باب البستر	۳۴۹
ذكر قصته و فاته بخارى	۱۲	كتاب الطهارة	۱۹۴	باب البسرة	۳۵۰
احوال مسلم	۱۳	باب ما يجب الوضوء	۲۰۳	باب صفة الصلوة	۳۵۹
احوال امام مالك	۱۴	باب ادب الخلاء	۲۱۲	باب ما يقرأ بعد التكبير	۳۹۲
احوال امام شافعى	۱۵	باب السواك	۲۲۶	باب القراءة فى الصلوة	۳۹۸
حوال امام حنبل	۱۶	باب من الوضوء	۲۳۲	باب الركوع	۴۱۷
احوال ابوداود و حنبل	۱۹	باب الغسل	۲۴۷	باب السجود و قنطرة	۴۲۲
حوال ترمذى	ايضاً	باب غايله الحنبل بايلاح له	۲۵۴	باب التشهد	۴۲۸
حوال نسائى	۲۰	باب احكام المياه	۲۷۱	باب الصلوة على النبى صلى الله عليه و سلم و فضلها	۴۳۳
حوال ابن ماجه	۲۱	باب تطهير النجاسات	۲۷۸		

فهرس ترتيبا شكرا لله عز وجل		فهرس ترتيبا	
مضمون	صفحة	مضمون	صفحة
باب الدعاء في التشديد	٢٠٢	باب القول في قيام الليل	٥٥٣
باب الذكر في الصلوة	٢٠٣	باب التبرع في قيام الليل	٥٥٤
باب الذكر في العمل في الصلوة	٢٠٤	باب التصدق في العمل	٥٥٥
باب السجود	٢٠٥	باب الذكر	٥٥٦
باب سجود القرآن	٢٠٦	باب القنوت	٥٥٧
باب سجود وقت التراويح	٢٠٧	باب قيام شهر رمضان	٥٥٨
باب سجود في فضاها	٢٠٨	باب صلوة الفطر	٥٥٩
باب سجود في العتق	٢٠٩	باب التطوع	٥٦٠
باب سجود في القنوت	٢١٠	باب صلوة التبرع	٥٦١
باب الامانة	٢١١	باب صلوة السفر	٥٦٢
باب الامانة على الامام	٢١٢	باب الجمعة	٥٦٣
باب الامانة على الامام من التاجرة	٢١٣	باب وجوب الجمعة	٥٦٤
حكم المصروف	٢١٤	باب التطوع والتكبير	٥٦٥
باب من صلى في صلوة مرتين	٢١٥	باب الخطبة والصلوة	٥٦٦
باب من صلى في صلوة	٢١٦	باب صلوة الخوف	٥٦٧
باب من صلى في صلوة	٢١٧	باب صلوة العيدين	٥٦٨



۲۹۴۸۲۵

۲۶۵۸



الحمد لله المجلد الحاصل في كل حال وفي كل حين واصلوه والسلام الامتحان الاكملان على سيد المرسلين وانا م التقيين وخاتم
واله واصحابه واتباعه اجمعين هداية طريق الحق ومحى علوم الدين آتاه بعد هذا السكين عبد الحق بن سيف الدين الدواني
النجاري الاصل رايد از جوع از حرمين شريفين راوهنا الله تشريفا وتعليقا وحصول اجازت روايت حديث
ان ديار شريف چون التوفيق وتأييد الهى تعالى وتكثيرى كرمه ورحمته اين علم شريف وتمام استقامت
كه كتاب مشكوه الصالح را كه درين روزگار است مداول واشتهار مرسوم سنت شرح كند و از فوائد آنچه كه در كتب
و از مشايخ وقت شنیده يا بخاطر فائز رسيد و بطالبان برساند بجهت از اجابة اصحاب صفوت و در باب مجتبه
كه اگر شرح آن زبان فارسى واقع شود هر كس نفع آن اهم و اشمل باشد و چون شروع كرد دوران و نشانه مطالعه آن
روى نمود كه درج آن در شرح فارسى مناسب باشد و از دست دادن آن بخوان را بگيرد بخش ندي پس در شرح آن بلسا
شروع نمود تا چند گاه هر دو شرح فارسى و عربى معا تسويدى يافت آخر چنان گشت كه عربى چون اسب تازى بايستى رفت
و فارسى در عجمه راه مانده چون با مران نظراتى بران متعبد شده و بپيچ نمود و زمانه تدبير بران گذشتت و مسوده فارسى حكم نسيان
باز آمد كه فارسى نيز تمام كرد و از مساو و بپيافى رسد و بر روى كار آيد حكم الهام و مندر آتقد كه تسويد يافته بود و بپيا
و در تمام آنچه باقى مانده بود و شروع كرد و باند التوفيق و منه الا تمام برنا اتم لنا ثونا و اخر لنا انك على كل شئ
انت انفعول الرحيم و بيش از شروع در شرح كتاب مقدسه مختصر و بيان بعضى از معظلمات علم حديث شريف بقدر كفايت نيز
مقدّمه بلكه حديث و در مطلق مخيرين قول و فعل و تقرير رسول را كونه صلى الله عليه و سلم و اصحابه و سلم و سلم
كه مشكوه و مختصر رسول صلى الله عليه و سلم كارسى كرده است گفته و وى صلى الله عليه و سلم بران مطلع شده

نمود و سکوت و زید و آنرا مقرر داشت این را نقل کردند و این نیز داخل حدیث است و در بعضی قول و فعل و تقریر
 از جوان احمد علیه السلام چنین نیز حدیث گویند پس آنچه منتهی بحدیث نبوت صلی الله علیه و آله و سلم بود آنرا حدیث نبوی خوانند
 و یا که روایت تقریر نمودند آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم یا گویند از این عباس آمده و فرمود یا گویند خبر که در این را این عباس از این
 و آنرا و وقت خوانند چنانکه گویند گفت یا که روایت تقریر نمود این عباس و یا گویند از این عباس آمده و موقوف یا موقوف است
 و آنچه منتهی تا همین است آنرا مقطوع گویند و مشهور است که موقوف و مقطوع را اگر گویند چنانکه میگویند پس در آنجا
 بعضی اثر بر حدیث در بعضی غیر اطلاق گفته چنانکه گویند و راه عیبه ماثوره و دروغی ماثور چنین آمده است و خبر
 است و نیز حدیث را حدیث رسالت بنامند صلی الله علیه و آله و سلم و صحابه و تابعین و از آن خبر را در اخبار
 و ایام خاصه اشتهال گفته و در بعضی کتاب صحیح بود چنانکه گفته شده و گاهی در حکم صحیح چنانکه از صحابه و تابعین گاهی
 از آنرا با جهاد و فکر و قیاس عقل نتوان گفت و کرد و نیز بیان و نقل بیان را بود چنانکه از احوال آخرت و اخبار خاصه
 بنابر حکم رفع و اورد و اگر گویند در زبان آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم چنین میگویند نیست چنین است این نیز حکم
 مقرر است و بعضی گویند سنت صحابه و خلفاء را نیز احتمال دارد

بال حدیث را گویند که روایت کرده اند و اسناد نیز میگویند و گاهی بعضی فکر کنند یا نقلها را آن نیز گفته و متن حدیث آنچه
 استناد و کلام پس از آنکه راوی را در آن حدیث بیان ملاحظه کرد و دو اسناد آن حدیث است که یک حدیث متصل
 مقطوع و اتصال و اگر یکی یا زیاد و ساقط کرد و منقطع گویند و این منقطع و انقطاع و اگر سقوط از بسایر سند و احوال است
 این استناد را اعلیٰ ساقط که باشد یا بیشتر و گاهی تمام سند یا بود چنانکه گویند قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه عادت
 یقین است در ترجم صحیح بخاری بسیار است و همه آن صحیح است و حکم اتصال دارد زیرا که در آن کتاب آمده است که درین کتاب جز
 از آنرا را در حدیث دیگر متصل نیز ذکر کرده است و اگر سقوط از آن خبر است بعد از این است که آن حدیث متصل خوانند و این فعل را
 وید قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در بعضی حدیثین منقطع یک حدیثی است که احوال شهرت نزد ما و حدیثین و حکم متصل و توقف است
 توان دانست که ساقط است یا نه زیرا که روایت تابعی از تابعین بسیار است و در تابعین نیز بوده اند
 هم ابو حنیفه و مالک رحمته الله علیهما مقبول و مطلقا و ایشان گویند که ارسال جهت کمال و ثوق و اعتماد است
 است و اگر نزد و صحیح بخاری و ارسال نمی نمود و قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و در امام شافعی رحمه الله اگر حدیث
 رجوعی دیگر مقبول است و از امام احمد و قائل است بقول و قبول و توقف و اگر سقوط از آنرا است و اسناد است
 باشد متوالی و بهم آنرا متصل خوانند و هم و کون تابعین قطع ضابطه و اگر ساقط یک بود یا زیاد چه بهم
 به یا آنرا منقطع گویند و منقطع بعضی شامل همه اقسام نیز میگویند چنانکه گفته شد و توقف است که از حدیث گویند
 شده و قول تراویس خوانند و قائل آنرا حدیث کبر لام و مشهور است که راوی نام شیخ خود را بنمود و

[illegible]

حدیث ستم است صحیح و ضعیف مرتبه اعلی است و ضعیف مرتبه ادنی و حسن متوسط حدیث صحیح است
تمام الضبط متصل السند بانتهی ثابت شده باشد اگر این صفات بر وجه کمال و تمام پیدا است آنرا صحیح لذاته خوانند و اگر نه
نقصان بدان راه دارد و کثرت طرق جبر آن نقصان کرده صحیح غیره گویند و اگر خبر نقصان نشده آن را حسن لذاته است
یث ضعیف تعدد طرق خبر نقصان ضعف و س که در آنرا حسن غیره گویند و ظاهر کلام قوم و نیست که در حسن نقصان و در هم
و در راه دارد و اما تحقیق آنست که در حسن لذاته ضعف و نقصان و ضعیف است فقط و بانی صفات بحال خود است و در حدیث
نقصان در همه صفات راه دارد اکنون معنی عدالت و ضبط باید بیان کرد و ما تعریف این اقسام ننکشف کرد و بدانکه مراد عدالت
و شخص که حامل و باعث گردد و او را بر ملازمت تقوی و مروت و مراعات تقوی اعتدال سید است از شرک و فسق و
جنبان با ضعیف و اختلاف است و مختار عدم اشتراط آنست که از طاعت بیرون است مگر هر دو و لازم بدانکه آن نیز از قبیل کبر است و مراد برت
همانست و نقصان است که نه نقصان است بهر دو انگشت ثلثی بعضی مباحات و غیره چنانکه اکل شرب و بازی و بول و شکار عام و مانند آن و
نکه عدل روایت عام تر است از عدل شهادت شامل است مرعیه را و عدل شهادت مخصوص است بحرم و ضبط فقط و ضبط
و نیست از فوات و احتمال همیشه که ممکن و قادر گردد و بر تخفص آن و آن دو قسم است ضبط صدر و ضبط کتاب ضبط صدر زیاد است
و ضبط قلب است و ضبط کتاب بنگاه داشت و صیانت آن نزد خود و وقت ادا

و بعضی متعلق بعدالت راجع قسم داشته اند اول کذب راوی دوم اتهام و س که کذب سوم فسق چهارم جهالت پنجم بدعت و
راوی آنست که ثابت شده باشد کذب س در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله و سلم و حدیثی که مضمون است راوی و س که کذب
نیز هر که ثابت شد از و س که کذب در حدیث اگر چه وقوع آن و تمام عمر بکار بود و اگر چه بکند و دیگر حدیث و س که مقبول نیست
ناهد و چون تو بگوئی که کذابا و مراد بحدیث موضوع و در اصطلاح محدثین نیست نه آنکه البته ثابت شود و وضع و کذب و خصوص این حدیث
فکر بکفر غایب است و قطع و یقین بدان راه نیست فان الکذب قد یصدق و اما اتهام راوی بکذب آنکه مشهور و معروف شده باشد
درین اگر چه وقوع آن در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله و سلم از و س ثابت نشده و روایت مخالف بقوله معلوم ضروری شرع تیر می کند
در امر و ک خوانند چنانکه گویند حدیث شریک و هو شریک الحدیث و این چنین کسی اگر تو بکند و تو بگوئی و س صحیح شود و اما رات صدق و س که
صیغه حال و س که در حدیث از و س یقینان شنید و آنکه احیاناً بطریق ندرت در و س و کلام و س در غیر حدیث نبوی
و خصوصیت است اما و س حدیث و س بر وضع و شریک تاثیر دارد و اما فسق مراد بفسق در عمل است نه در اعتقاد و گاه از ادخل
مراد است استعمال بدعت در اعتقاد است و کذب نیز اگر چه داخل فسق است و لیکن بحسب شدت ظلم در و س و تباین حکم و ارجح
آیا جهالت از تمام راوی تیر سبب ظلم در حدیث است که چون نام و س معلوم نکرد و حال و س نیز معلوم نخواهد بود و این را
با غیره چنانکه گویند از خبری نقل و از خبری شیخ و از را هم خوانند و حدیث به هم مقبول بود مگر آنکه صحابی باشد که آنجا همه عدل اند و اگر
باید چنانکه گویند از خبری عدل و از خبری نقل و اینها اختلاف است و صحیح آنست که مقبول نیست چه تواند که با اعتقاد خود و با نقله خیال

کرده باشد و نفس الامر نباشد پس بگوید نام او را همه بدانند که گفته است و اگر امام حاقق بگوید مقبول است و آنرا بدعت مراد بدان اعتقاد بخیر
که احداث کرده شده باشد بخلاف آنچه حروف معلوم است از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیخ شبهه و تاویل نه بطریق مجبور و غما و که آن نخست
و حدیث مبتنع مرود است و ترویجی اگر تصدیق باشد بعد از آنچه وصیایت اسان مقبول است و بعضی گفته اند که هر که منکر است امر استوار را
از شرع که معلوم است بمفردت بودن او از دین مرود است و هر که ندانست بود اگر چه نمی افغان او را تکفیر کرده باشند مقبول است با تضام ضبط
و درج و تقوین و احتیاط و محتار است که اگر داعی باشد بدعت خود و در مقام ترویج و ترویج آن بود قبول نکند و اگر چه بخینین بود قبول کنند
مگر آنچنینی روایت کند که مقبولی بدعت است و بگویدین تقدیر مرود است و با جملة علمای حدیث مختلف اند و از حدیث از اهل بدیع و اهل ادب است
از باب گفته در جامع الاصول بگوید که اندک کرده اند تا از آن حدیث از فرق و از آنکه منسوب اند بقدر تشیع و فوض و دیگر اصحاب بدیع
و اهل و جماعه دیگر احتیاط کرده اند و ترویج نموده اند از آن حدیث از این فرق و هر کدام را نیات است استی و شک نیست که از حدیث ازین فرق
بمدار تحریر حدیث و صواب خواهد بود و با وجود آن احتیاط در عدم اعتقاد است چه بدعتیست رسیده است که این مرود و وضع احادیث براس

ترویج ندانند و بگویند و بدعتیست و بگویدین اقرار بدان میکردند و الله اعلم

وصل وجهی متعلق بضبط نیز ترویج گفته اند و اول از جهت فواضلت و دوم کثرت غلط ستم مخالفت ثقات چهارم و پنجم سوء حفظ آثار و
غفلت و کثرت غلط نزدیک یکدیگر اند غفلت و رجوع و تحمل حدیث و غلط و اسجاع و اداسه آن و مخالفت ثقات و راستا و یاد برتن بلواغ شده است
و آن موجب شده حدیث است و اعتبار و سوء از وجهی متعلق بضبط بحجت آن باشد که باعث مخالفت ثقات عدم ضبط و حفظ و عدم
صیانت از تغییر و تبدل خواهد بود و اما طعن بحجت و هم و نسیان راوی که بدان خطا کرده و روایت بر سبیل توهم کرده اگر اطلاع یافته شود
بیتوهم و بقرائن و الیه بیان و دریافت علل و اسباب قاصده از حدیث محلل خوانند و این غرض علوم حدیث و ادق آنست و
قیام تواند نمود بان مگر کسی که داده شده است او را فهم ثاقب و خط و اسح و معرفت نام را بخت رواة و احوال اسانید و فنون چنانکه تقدیرین
از باب این فن بودند تا و اطمینانی که میگویند که بعد از او کسی مثل و در بیاب نیامده و گاهی چنانکه بود که عبارت محلل از اقامت
حجت قاصد بود و نتیج و تعیین حجت تواند کرد و مثال صیرنی در نقد و بهم و دنیا را سوسه خط مراد و بکس آن داشته اند که اصابت و غالب
بر خطا و حفظ و اقیان اکثر از سه و نسیان بود یعنی اگر خطا و نسیان غالب بود یا مساوی بود یا صواب و اقیان این هر دو صورت داخل
در سوء حفظ است و مقبر غایب و کثرت صواب اقیان است و سوء حفظ اگر لازم حال در جمیع اوقات عمر کسی گردد حدیث و سبب برود و این
قسم از حدیث را گویند براس بعضی محدثین و اگر طاری و عارض شده بحجت عارضه مثل اختلال حافظه بکس یا ذهاب بصرفاوقات
کتاب این قسم از خطا نامند و اگر چه کسی که پیش از اختلاط و اختلال حدیث کرد و جدا و تمیز گردانیده است اما آنچه بعد از او که قبول
کرده شود و اگر تمیز کرده و جدا ساخته توقف کنند و اگر اشتباه بود و تمیز بین حکم وارد و اگر تقسیم است باجماع و شواهد پیدا شود ترقی کند از
در حدیث و توقف بر حدیث مقبول و بجان و بهر جهت حکام حدیث متور و مدس مرسل

وصل حدیث صحیح اگر راوی و سبب یک است آنرا غریب نامند و اگر در دو روایت گویند و اگر زیاد از دو روایت مشهور و مستفیض خوانند و اگر

مصنفه گفته اند که صحیح الکتاب بعد کتاب الصحیح البخاری و بعضی بخاری ترجیح کرده اند صحیح مسلم را بر صحیح بخاری و جمعی گویند که این ترجیح باعتبار حسن سیاق احادیث و وجود توضیح و ترتیب است و مانند آن و بیچ کتابی در حدیث مثل صحیح مسلم در وضع و ترتیب و رعایت و تألیف اشارات و محاسن نکات در ذکر اسانید است و این خارج بحث است سخن در صحت و قوت و آنچه متعلق است بدان میروود و در صحت و قوت صحیح کتاب مسلم و صحیح بخاری نیست دلیل وجود کمال صفات که در صحت تشریف است و در خیال و بعضی توقف کنند و ترجیح یک بر دیگر و مشهور در جمهور ترجیح صحیح بخاری است بر صحیح مسلم که این دو فی موضع و اندک علم حدیث را گفته اند چون بخاری و مسلم ترجیح آن حدیث متفق علیه خوانند یا ترجیح ایشان گویند و گفته اند که مجموع احادیث متفق علیه و هزار و سه صد و بیست و شش است و باجماع مذکور جمهور مجتهدین است که علامه مراتب حدیث صحیح متفق علیه است پیوسته آنچه منقول است بآن بخاری پیوسته آنچه منقول است بآن مسلم پیوسته بر شرط بخاری و مسلم باشد پیوسته آنچه بر شرط بخاری بود پیوسته آنچه بر شرط مسلم بود پیوسته آنچه بر شرط غیر مسلم و بخاری بود از آن حدیث که انحراف کرده و صحیح خود را در مجموع اقسام باین ترتیب هفت اند و مراد بشرط بخاری و بشرط مسلم است که رجال حدیث متصف به صفاتی باشند که رعایت کرده اند از آن بخاری و مسلم از ضبط عدالت و عدم شذوذ و نفاذ و علت و در بیان معنی شرط کلام زیاده برین شک و در مقدمه شرح سفر السعادت گفته است و الله اعلم

وصل احادیث صحیح مختصرت و صحیح بخاری و مسلم و ایشان استیعاب کرده اند قاصد صحیح را بلکه بعضی صحیح که نزد ایشان بود بر شرط ایشان نیز نیارده اند چه جای مطلق صحیح بخاری گفت که نیارده ام من درین کتاب مگر آنچه صحیح است و ترک کردم بجز از صحیح را و مسلم گفت که هر چه درین کتاب آورده ام از احادیث صحیح است و نمیگویم که آنچه نیارده ام در و ضعیف است و لابد درین ترک و ایثار و تمخیص و ترجیح خوابد بود خواه اخصیث صحت یا از جهت مقاصد دیگر و محاکم ابو عبد الله تفسیر پوری کتاب تصنیف کرده است که نام او مستدرک نهاده است یعنی آنچه در بخاری و مسلم از احادیث صحیح فرو گذاشت شده است از اتلافی و استدرک خود و درین کتاب آورده بعضی بر شرط غفین و بعضی بر شرط یک از ایشان و بعضی بر شرط ایشان و گفته است که ایشان یعنی بخاری و مسلم حکم کرده اند که صحیح نیست احادیث غیر آنچه ایشان ترجیح کرده اند درین دو کتاب و گفته که درین عصر جماعت از متقدمین میباشند و آنکه زبان طعن بر آنکه دین کشاده اند که نام آنچه صحیح شده نزد شما از احادیث بدیهه هزار و اندان نیز در بخاری می آید که گفت یا دارم من از صحیح صد هزار حدیث و از غیر صحیح دویست هزار و ظاهر نیست که صحیح بشرط خود را میگفته باشد و با آنچه از احادیث درین کتاب آورده یا که از پشت هزار و دویست و هفتاد و بیچ حدیث است و بعد از حذف مگر چهار هزار و اندک دیگر نیز در صحیح تصنیف کرده اند مثل صحیح ابن خزمیه که او را امام الاثره گویند و شرح ابن حبان است و ابن حبان و در شان او گفته است که ندیدم بر و سنی حکیم را که نیک دانند صنعت سنی را و یاد دارد الفاظ صحیح او را و زیادت آنرا غیر و سنی و احادیث پیوسته چشم اوست مثل صحیح ابن حبان که درین خزیمه گفته است فاضل امام بود و محاکم در شان او گفته است که بود و سنی از او علم و فقه و حدیث و تفسیر و حدیث و غلط و از غلط ریال بود و مثل صحیح

که بنو بدین گرد و دل و دل تنگ شده بعد از نماز متجدد دست بدعا داشت و گفت اللهم قد ضاقت علی الارض بما رحبت فاقضنی
 اریک خداوند تنگ آمده زمین همین باین فراخی که دارد پس برادر مرا و یکیش سوسه خولیش در همان ماه آنجا خسته شد و
 وفات یافت و ولادت بخاری در روز جمعه بعد از نماز عصر سیزدهم یا شانزدهم در ماه شوال سنه اربعه و تسعین و مائده سبله بخارا
 و وفات و سه شب شنبه غوه شوال سنه ست و خمسين و مائتين بود رحمه الله و خطیب ابو یک بنیادی بسند خویش از عبد الله احد
 طرابلسی نقل میکند که گفت پیغمبر اصلی الله علیه و سلم در خواب دیدم که یاجع از اصحاب استاده بودند و انتظار میکشیدند
 سلام کردم بر آن حضرت جواب سلام من باز داد و گفتم یا رسول الله سبب توقف شما درین موضع چیست فرمود منظر محمد
 ابن اسماعیل بعد از چند روز خبر فوت بخاری رسید چون تفحص نمودم از وقت و قاتلش همان ساعت بود که من در واقع دیده
 بودیم پیغمبر اصلی الله علیه و سلم نقل است که چون دریا دفن کردند را طبع طبع از قبر او سید میزد و این را گفتم در تنه از خاک
 تربت او شش ماه میگردید و مردم زیارت می آمدند و از خاک تربت و سه تیرک میبردند و آنکه خاک تربت او پیدا شد پس
 مردم خجسته از چوب بر سر تربت او تربت و لون و مردم خاک ماحول بخیر میرود و همان را گفتم می شنیدند و ما در آنجا میزد آن را گفتم
 باقی بود نظرم بر جاکه تو گذری و برداری بپایه گل روید و لاله روید اندر من و کلماتی شنیدم درین اثر کرده و گفتم من همان خاکم که هستم بجای
 احوال مسلم ابو الحسین مسلم بن الحجاج بن مسلم بن در بن که شاد و شیری نسب و شایه ری و طاه و مسکنه یک از علمای اهل
 است و حفاظت است و در فن حدیث مقتدا و پیشوا و مسلم از باب این فن و یکی از متقیان و مبرزان این علم شریف بود
 و قدوه و عمده و استاد و ترمذی و اهل اسلام حلت کرد از وطن خویش و طلب حدیث با قطار و اکثاف و اصرار و اطاعت عالم و سماع
 حدیث نموده و در اسان ایمنی بنی و اسحق بن را به و غیرها و در رے از محمد بن همدان بنانیم و از ابی غسان ستمی و غیره و در
 عراق از احمد بن حنبل و عبد الله بن مسلمة بنی و غیرها و در حجاز از سعید بن منصور و از ابی مصعب و غیرها و در مصر از عمر بن سراج و در طبرستان
 بنی و غیرها و همچنین روایت حدیث دارد از کبار علما و حفاظ عصر خود که فوق او بوده اند و حدیث کرد و پیدا و خجسته یا در حدیث
 کرد و در رے و روایت حدیث کرده اند از رے طائفه از مشایخ و علما و حفاظ عصر او که در درجه او بوده اند مثل ابو هاشم رازی
 و موسی بن ارون و احمد بن طه و ابوالقاسم ترمذی و ابوبکر بن خریجه و غیرهم و خاتون بسیار که حصرواحصه ایشان متعسر است و در صحیح
 کتاب تصنیف کرده که علما آنرا نقلی قبول کرده اند چنانکه صحیح بخاری و صحیح خویش گفته نه هر چه صحیح بود از او این کتاب آمده ام بلکه
 بران اجماع کرده بودند که این سند صحیح خود را از سه صد نفر حدیث مسموع تصنیف کرده ام و ابو عمرو بن احمد بن همدان چه
 گفته که ابو العباس بن عقیله را که از محمد بن اسماعیل بخاری و مسلم بن الحجاج انیشاپوری پرسیدم که کدام یکی ازین علم است گفت آن نام
 عالم است و این هم عالم باز نکردم و سه عین که گفت پس گفت یا ابا عمر کاسی غلط میکند بخاری در اهل شام و ذکر میکند در جاکه
 یکی از آنها را کنیت و ذکر میکند در جاکه دیگر بنام پس گمان برده میشود که آن را کس اند اما مسلم کمتر واقع میشود و او را غلط خطیب
 ابو یک بنیادی گفته که مسلم پیروی کرده است بخاری را و نظر کرده است در علم و سه و راست میرود و برابر او و چون بخاری

در آخر عمر خود در پیشاپور آمد مسلم طاعت او کرد و در خدمت او نشست و به اشتیاق و بسیار آمد و رفت کرد و بر او و در احوال او گفت که اگر بخاری نمی بود
 نمی رفت مسلم نمی آمد و با مسلم از مستقیدان آثار بخاری و مقبضان انوار اوست و ابو احمد که شیخ حاکم ابو عبد الله است گفته است که مسلم
 اکثر احادیث کتاب او در کتاب خود منقول آورده و بسیار و بسیاری کرد که با و منسوب ساخت و در صحیح خویش از روایت کرده و الله اعلم
 و الله اعلم اسانید مسلم است که میان او و غیر جمعی از علمای اسلام چهار واسطه باشد و شش و هفت حدیث در صحیح او این حال دارد
 و مسلم را غیر از صحیح مصنفات دیگر است مانند مسند کبیر و جامع کبیر و کتاب علل و کتاب او با هم چنین و کتاب مسند کبیر و کتاب مسند کبیر
 الارا و واحد کتاب طبقات تابعین و کتاب مختصرین و شیخ محمد بن الدین نودی در مقدمه شرح مسلم خویش آورده که هر که از تحقیق
 و اعمان نظر تامل کند در صحیح مسلم و مطلع شود بر آنچه او با علم خود آورده است و اسانید احادیث و ترتیب آن حسن سیاق و بهای
 طریقت آن از فائس تحقیق و جواهر ترقی و انواع و اقسام و احتیاط و تحری و در روایات و تخفیف و احصای طرق حدیث و خبر تنقی
 آن و غیر این امور از محاسن و عجوبات بدانند که تقدیر سابق است که هیچ لاحق بعد از او پیدا نشده و کسی که سواد بل دانی او باشد
 در وقت و زمان او در غایت قنوت است و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم و نزد جمیع علمای کتاب و س
 لک کتاب بخاری است در صحت و متانت و نزد بعضی از معارف کتاب هر چه است بر کتاب بخاری اما آن از حیثیت جودت
 و نوع و ترتیب و حسن سیاق است و از هیچ احدی از علمای اسلام تصریح با صحت صحیح او و صحیح بخاری واقع نشده و شکی
 حتمی است که صحت بران دار است که اتصال سند و عدالت و ضبط و حفظ و اتفاق رجال و عدم تشدد و غلبت است و بخاری
 انعم است و شهر و بخاری در آن صفات اتمی داشته و لاوت مسلم در سال دویست و چهار و یقیناً در سال دویست و
 شش و وفات او در پیشاپور شب یکشنبه بیست و چهارم ماه رجب سال دویست و شصت و یک و در ظاهر در پیشاپور بوده و الله اعلم
 احوال مالک ابو عبد الله مالک بن انس بن مالک بن ابی عامر بن عیم بن احارث الازبجی الحمیری پیشوا و مقدس و از اجرة
 یعنی مدینه مطهره بوده کان تقه نامونا و ریاضیه ما حجت و سکه از تبع تابعین است از تابع مولی ابن عمر و از محمد بن انس که روزی زهری
 و جماعه دیگر از تابعین و تبع تابعین روایت حدیث کرده و یکی بن سعید انصاری و زهری با آنکه از شیوخ او و از جمله تابعین اند و از
 روایت حدیث کرده اند و ابن حزم و فیهان توری و فیهان بن عیینة و از داعی و شعبه و یث بن سعید و ابن مبارک و شافعی و ابن وهب
 و غیر این پیشوا و علما از او سماع نموده و بحالت شان و تقدم او در علم و حفظ احادیث و تقوی و ورع و سقا
 شده و شافعی در شان او گفته لولا مالک و ابن عیینة لذهب علم اهل الحجاز و هم از شافعی منقول است که در حق او گفته اند که از علمای مالک النعم
 و در حدیث کتاب او که موطا است گفته است که اویم اسما و اصح موطا مالک و در آن زمان صحیح بخاری و مسلم منقول نشده بودند و سبب این
 قائله کسی که از کبار اهل حدیث است گفته که در میان مشرق و مغرب هیچ احدی بر حدیث رسول الله صلی الله علیه و سلم این تر
 از مالک نیست و از امام مالک منقول است که گفت کم کسی باشد که من از او سماع کتابت حدیث کرده باشم که پیش من نیامده و از من
 تقوی گرفته و او در عظیم و احترام حدیث رسول خدا صلی الله علیه و سلم باقی الغایه میکوشید و چون شش خطیب علم بدر سراسر

مالک آمدی به جاریه خود را گفت که برو و پرس ازین شخص که فتوے میخواهد یا حدیث اگر گفتی فتوے میخواهم مالک بیرون آمد
و جواب فتوای او گفت و اگر گفتی حدیث میخواهم او را نشان دے و غسل تازه بر آورد و لباس پاکیزه پوشید و خود را
مطیب و نظف ساخت و وساده نهاد و بر بالاس و وساده با هیئت و وقار بنشست انگاه دستوری داد و بے تا آن شخص
در آمد و او را حدیث شنوداند و آورد و اندک بارون رشید در ایام سلطنت خود زیارت روضه رسول الله صلی الله علیه و آله
آمد مالک بیدین و سه رقت چون ملاقات واقع شد مجلس پریش و مصاحبت و مکالمت باخجام رسید مالک خواست که
بیرون آید بارون گفت اگر مقتداست مسلمانان فضل فرماید و هر روز نزدیک ما حاضر آید و فرزندان ما این و مامون از وی
حدیث کنند منت از تو بر ماست مالک بکر است در و سه نگر است و گفت ما میاریم مومنین لا تضع فی غرة شیء روضه رسول الله
یوتی ولایا فی حتی بگذارد و بپست گردان غرت چیر را که بلند گردانید از حق غرض است علم خیر نیست که بجانب و بے بیانند علم بجانب که
برود و بر و استی آنکه غوک الله علم از پیغمبر که اصل قبله شماست ناشی و پیداشده شماست که از اخیر و آید بارون بالفصاحت در آمد
و گفت صدقت ایها الشیخ کان هذا منقذ منی فاسترسلت له و گفت ای پیر این سهو و غرضش بود که از من صد و رشید پریش
آزاد بر من و بگذارد از از من پس این و مامون را بدر سر اس مالک فرستاد و مالک ایشانرا انگاه بار و ادس که دیگر
طالب علمان را و بعد از آن صفت نشان دے که دیگر از آن آورد و اندک بارون بر مالک زر و فرستاد مالک بخدمتگذاران خود گفت که
این مال را بنگاه دارید و خرج کنید بعد از آن بارون به مالک گفت که اگر تو با ما موافقت کنی و در صحبت ما باشی کتاب ترا مشهور گردانیم
و رواج دهیم و همه را بخیر و تو موافق کتاب تو بیاریم مالک گفت ما شما این کتاب است که من بر اندازم علم و دانش خود جمع کرده و
فرایم آورده ام و شاید که در اینجا خطا کرده باشم و دیگر داناتر از من باشد و دیگر از آن خبر پس آن آوردن چه منی دارد اما آن مبلغ
که امیر المومنین فرستاده تیار است و امانت نماده پس آن مبلغ بر بارون باز پس فرستاد و بارون آن مقدار خود و مبلغ نگرنت شافعی گوید
دیدم بر در سر اس مالک اسپه چند از اسپان خراسانی و بقله چند از بغال مصری بستم که ندیده بودم هرگز بهتر از انسا و بر سبیل تعجب
باو گفتم خیر که بنیادین او اس و بغال گفت یا ابا عبد الله بن هدیه است از من بسوے تو قبول کن آنرا گفتم پس ازینما یک ابر
بر اس خود نگاهدار تا سواری کنی بر آن گفت من شرم میدارم از خداوند تعالی که بر زینت که تربت رسول صلی الله علیه و آله
در آن باشد سواره بر آن روم و مالک در خطیم محبت مدینه رسول صلی الله علیه و آله باقصی الغایت کوشید و هرگز از مدینه بیرون نرفت
الا یکبار بر اس کج و دست عمر و مسجد آنحضرت صلی الله علیه و آله در روضه شریف در گفت رحمة الله و لاد و سه سینه خشم و شمعین
از جرت یا احمد و تسعین یا ارج و تسعین یا سبع و تسعین و وفاتش در سال صد و نهماد و نه بود و الله اعلم بالصواب

احوال شافعی هو ابو عبد الله محمد بن ادیس بن العباس بن عثمان بن شافع بن سائب بن عبید بن عبد یزید بن باشم بن عبد المطلب
بن عبد مناف اقرشی مطلق و سس اسطی بر اس آن گوید که جد اس او چنانکه معلوم شد مطلب بن عبد مناف است برادر باشم
بن عبد مناف که پیغمبر است صلی الله علیه و آله و او را نسبت به جد او شافع کرده شافعی گفتن و نسبت بوسه بدین نطق گفتند و گویند که

و بیگفت شافعی مثل آفتاب است مرور را و مانند عاقبت است مردم را و گفت سی سال است که شب گذرانیده ام الا که
 و ما بر آن شافعی گریه ام و استغفار جست ام بر آن و او آورده اند که یحیی بن یحیی که راس و رئیس اهل حدیث است با احمد بن حنبل
 گفت چه بوده است ترا یا احمد که با کمال علم و زهد پیاده بر زمین بعلقه شافعی می روی احمد گفت اگر دوست میداشتی تو علم فقیر را
 تو نیز پیاده می رفتی بر بستر بعلقه او می پست هر که دانش تماشایش روزی بنگ دارد و دانش آموزی به و همچون حسن شیبانی در مقام بیخ و بن
 گفت که و کتاب او بیخ را ازین اجابت گرفت و تمام آن را در یک شب از حفظ کرد و از علمای وقت او بیخ و بن
 بلخ بروی نقل میکنند و و در حفظ و ضبط حدیث و فقه و علم فصاحت و معرفت و ثبات و تکلیف و حسن صورت و سیرت
 وجودت را و فراست و شجاعت و حسن اخلاق و کرم وجود و سخاوت و مروت و رجب کمال داشت و از ابو محمد هزاره
 شافعی منقول است که گفت شافعی در یک شب چند بار سیف فرو تا باریه و سبک و سبک چراغ روشن می ساخت و
 در سایه چراغ کتابت میکرد و مطالعه نمود و آنچه می خواست بعد از آن میگفت چراغ برو و پس به ندرت و تفکر اشتغال می نمود پس باز
 بانگ میزد که چراغ بسیار از آلودگی پر سینه که از رو مصباح چه راوه میگرد گفت و در تاریکی ذکر جلال بیشتر دهد و از کلمات او بیخ و بن
 استغفار علی السلام با عصمت و علی الاستیاط بالفکر و غیر گفته من و عطا اخاه سر افتد نصیحه و زانه من و عطا عانیه نقد فقه و شافعی
 فرمود زینت علم را تقوی و جلالت حسن الخلق و جلال کرم النفس و هم شافعی منقول است که گفت اگر علماء او بیایند حق تعالی بفرستند
 پس ویران و آخرت ولی نباشد ما آنکه آمد و لیا جلا جلا گویند که بارون رشید بشافعی گفت من رسیده است که تو خدا را بخواری
 حکمت درین چیست گفت برودت آب و طیب هوا و علت ذباب و جسم ماده طبع در هوا و احباب بارون گفت نه این نیست
 و و گفته آنچه علماء از زینت و فقر است یا قناعت و خوشنود بودن بان و ضعیف بودن و فرمود فقر علماء اختیاری است و فقر جمال
 اضطراری و آورده اند که فرنی در وقت موت بر سر و سید و پسر سید که چگونه صبح کرده و چه حال داری در جواب و
 گفت صبح کردم بر صعد و احوال از دنیا و عاقبت از یادان دینی و بر صعد و اشتاییدن جام موت و به بدیهای که دارم و درین
 و بر خط و ند تعالی وارد شدن بعد از آن در گریه شد و ابیات چند می خواند در جواب غفور و مغفرت الهی و جان داد و لا و قش
 و صعد و نجاه از حیرت و وفاتش ز جرح سبیل دوست و چهار دو دهان روز بعد از نماز صبح گفت بفرموده و بفرموده و بفرموده و بفرموده
 احوال امام احمد بن حنبل ابو عبد الله احمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن اسد بن ادیس بن عبد الله بن حبان بن اسد بن یحیی بن تری
 بن معین بن عذنان پیشوای فقه بوده در حدیث و فقه و زهد و ورع و عبادت و باو شناسنده شد صحیح از تقیم و مجروح از حدیث نشو و نما در
 بغداد یافته و طلب علم و تحصیل حدیث در آن دیار کرده بعد از آنکه از جماع حدیث از مشایخ آن ناحیه فارغ شد و حلت نمود در
 تحصیل سند عالی و سمع حدیث از وطن خویش بکوفه و بصره و کوفه و مدینه و یمن و شام و جزیره و کتابت حدیث و سمع آن از علماء
 و مشایخ بلاد مذکور و در روایت وارد از یزید بن ابی ریحان و یحیی بن حمید قطان و سفیان بن عیینه و شافعی و خلافت بسیار در روایت
 و از مشایخ عظام و علمای اعلام مثل محمد بن اسماعیل بخاری و مسلم بن حجاج قشیری و ابوزرعه و ابوداود و سجستانی و غیر ایشان و

احمق بن را بهیبه و حق گوشتن احمد بن حنبل میمان خداوند و نبیگان او بر روی زمین و شامی و رطلان او گفته از خدا و پیران مردم
 و گوشتن در اینجا صد که او مع و انقی و اعلم بوده باشد از احمد بن حنبل احمد بن سعید و ارمی گوید من دیدم هیچ جوانی که خط باشد
 مرثی بن رسول خدا صلی الله علیه و سلم از احمد بن حنبل و سندا و در میان مردم مشهور و معروف است و در آن مسند زیاد و نسی هزار
 حدیث جمع کرده و کتاب و در زمان او اسک و ارفع و جامع کتب بوده و روایت کرده اند از او کثافت گفته این مسند خود را
 اشباب کرده اند و زیاد و اندک قصد و نگاه هزار حدیث از ابو داود و حجتی منقول است که گفت بحالست با احمد بن حنبل بحالست آخرت است
 و یاد هیچ چیز از امور دنیا و مجلس او بود که آورده اند که احمد بن حنبل فقر اختیار کرده و مقادیر سال بر آن صبر نمود و هیچ کس هیچ چیز
 قبول نکرد و محمد بن موسی گوید از مصر بر اس حسن بن عبد العزیز میراث او صد هزار دینار و سرخ بار کرده و خدا و فرستاده و از آن جمله
 سه کیسه زر که هر یک هزار دینار داشت بر اس احمد بن حنبل فرستاد و گفت یا ابا عبد الله این از وجه میراث خلال بمن رسیده است
 بگویند آنها را و بر عیال خود فقیر کن احمد گفت مرا هیچ حاجتی نیست بآن و هیچ از آن قبول نکرد و هر گز چه کرد و او فقرم شرم با و از تنم بگریه
 چشمه خورشید و آن ترکتم و از او در باب و استغنا و در باب ورع و تقوی و احتیاط حکایات عجیب غریب
 نقل کرده اند که دلالت دارد بر حصول او بدرجه علیا و مرتبه قصو و در باب رحمة الله علیه رحمة واسعة کلامه ربانگی دست
 دل بایر چه می ترخو شتر و از او ی باز هر چه خوشتر خوشتر و عیش خوش فغانه یک چشم زدن و از عشرت صد فقره خوشتر و از
 از ابو داود و حجتی منقول است که گفت دوستی شخص را از کبار مشایخ حدیث و دیده باشم هیچ یک را مثل احمد بن حنبل نیافتم و از ابو حمزه
 رازی منقول است که گفت چشمان من یک کس مثل احمد بن حنبل ندیده و گفته اند در علم و در وفقه و در تبحر و در نیکی و نیما علی
 بن المدنی گوید در اصحاب با امر احادیث پیغمبر صلی الله علیه و سلم احفظ از احمد بن حنبل نیست عبد الله بن احمد گوید که اصحاب حدیث
 و مجلس ابو عاصم مثل سخاک بن مخلد حاضر شدند و گفت آمده ایم که و نا شنود و حال آنکه در میان شما حق نیست و در ایستاد و نشست
 ایشان می نمود گفتند در میان بایک موقوفه است بر سید که گشت آن گفته و همین ساعت حاضر خوا شد پس چون پدر من پیدا شد
 گفتند تحقیق که آن مرد که بخوایسته آمد ابو عاصم باز نگریست و او را دید گفت بگذر و بالا نشین گفت مکره میدارم که پابر گردن مردم
 تمام ابو عاصم با اهل مجلس گفت این از جمله فقهاء و یک است انگاه گفت کشاده سازید بر اس و مجلس را پس کشاده ساختند و او را
 در بر انچه نشانده و بروی سکه القادر دو و سه در زمان جواب گفت دیگر پرسید و جواب شنید و همچنین مسائل می پرسید
 او جواب مسائلش می گفت ابو عاصم گفت این از آن مردان است که بروی دریائی و در طایر و ملک بر روی زمین می روند و از
 احوال حج و کسنا بر این علم مقام و رفعت مکان و قوت مذہب و اجتماع این امام اجل و اکرم آن است که شیخ انشیوخ
 قدوة الاولیاء قطب الاقطاب فرد احباب غوث اعظم شیخ محی الدین عبد القادر رضی الله عنه وارضاه حامل ذمت تاج احوال
 اوست و در وجه الاسرار نوشته است در مناقب و کمال نفی علی ذہب الشافعی و احمد بن حنبل و از انجا ظاهر شود که آن حضرت
 را اجتماع و بود که موافقت داشت بیک از این دو مذہب و مشهور و مقرر آنست که ایشان جنبی مذہب اند و ذکر ایشان

در جملة واقع و ثابت است و الله اعلم بملات و الله اعلم بملات و الله اعلم بملات و الله اعلم بملات

یوم لم یجد وقت الفصحی و دفن بعد العصر

احوال ابو داود و سجستانی ابو داود و سلیمان بن اشعث بن اسحاق بن بشیر حبشی کی از جمله است که حلت کرده و طلب علم از وطن خویش و اطراف عالم را طواف نموده درین طلب و جمع کرده احادیث را تصنیف نموده و شام عراق و خراسان و شام و مصر و جزیره را در یافتن و اخذ و تحمل حدیث از ایشان نموده و روایت حدیث کرده از مشایخ کبار و علمای ذوی الاقدار مانند مسلم بن ابی اییم و سلیمان بن حرب و یحیی بن معین و حماد بن حنبل و غیره و روایت کرده از ائمه و کبار و ابو عبد الرحمن نسائی و احمد بن محمد بن حنبل و غیره و ابو داود و در بصره ساکن بود و به بغداد و آندة مراتب متعدده و تصنیف کتاب خود و در بغداد کرده و اهل آن ناحیه روایت عن او از و نموده و عرض کرده شد بر احمد بن حنبل پس پسندید او را و استخسان نمود از ابی داود و منقول است که پانصد هزار حدیث رسول الله صلی الله علیه و سلم از مشایخ و تلمیذ و حیطه کتابت در آورده ام و من خود را ازین پانصد هزار میراث آورده ام و در آن کتاب چهار هزار و شصت حدیث ایراد کرده ام که صحیح است و آنچه نزدیک بآن است و آوی را از جمله این احادیث که درین کتاب آورده ام چهار حدیث کافی است اول انما الاعمال بالنیات دوم من حسن اسلام المرء ترکه الا بعدین سوم لا یکن المؤمن مؤمنًا حتی یرضی لاشیئنا ینزلی النقیصه چهارم ان الکمال ین وال انکم امین و بینما مشبهات احیث و ابو بکر کمال در شان او گفته که بود او و پیشوا بود و در عصر خود مقدم و بصفه زهر و ورع و بصارت و همت و دفن حدیث موصوف و معروف ابو سلیمان خطابی گفت کتاب ابو داود و کتابی است شریف که در علم دین کتابی مثل آن نوشته نشده یعنی بعد از بخاری و مسلم و ابو داود و منقول است که گفت در سنن خود حدیثی ایراد کرده ام که علمای حدیث اجماع کرده باشد بر ترک آن و گفته اند که اگر مردی باشد که نزد او کسی بیجا باشد از کتابی که گفت بعد از آن کتاب ابو داود احتیاج نمی افتد و او را بچیز و در احکام مجرد جزو کسی تصنیف نکرد و چون تصنیف کرد و بر مردم خواند گشت در میان مردم مثل مصحف که متع میگردند بآن و مخالفت میکردند از او موسی بن یارون گوید ابو داود در دنیا مخلوق شد براس حدیث و در آخرت براس بهشت و ابو حاتم بن حبان و در شان او گفته که ابو داود یکی از مقدماتیان روزگار است و دفعه و علم حدیث حفظ آن و اشک و ورع و اتقان و ملاوت او و رسال و دوست و دو دو فاشش و رسال و دوست و تقاد و درخ بود

احوال ترمذی ابو عیسی محمد بن عیسی ابن سوره بن موسی بن ضحاک سلمی ترمذی کی از علمای اعلام و از حفاظ حدیث سیدانام علیه الصلوٰة و السلام و از ثقات مجمع علیه بوده و مر او را در حدیث و فقه و صحاح است و کتاب جامع و کے و الاست و در عظم قدر و اتساع حفظ و کثرت اطلاع و غایت تجرد و درین فن و مثل آن کتاب در نیاب موهل نشده و ذکر علل حدیث و تصحیح و تحسین و تضعیف آن و بیان مذاهب علما از سلف و خلف و شرح اختلاف مجتهدان و در شان کتاب جامع او گفته اند که کافیه باشد و من لبقدر روایت کرده حدیث را از صدر اول از مشایخ مثل یحیی بن سعید و محمد بن غیلان و محمد بن بشیر و احمد بن منیع و محمد بن اسحاق و سفیان بن کعب و حماد بن حنبل و غیر ایشان و روایت حدیث و از انداز و سے خلافت بسیار مانند محمد بن احمد و یحیی بن یحیی بن کلب و گفته اند

کہ در اسناد و سنی ثنائی بہت و یک حدیث در سنن او این حال دارد و آن این حدیث است کہ یاتی علی الناس بان اصحابہم علی دینہ کا تقاضی علی الجہر و مسلم و ابو داؤد و ثنائی ندارند چون تصنیف کرد جامع خود را عرض کرد از اہل علم سے مجاز و عراق و خراسان و ہند و انداز و عرضی افکار و ایشانرا و شمال البنی تصنیف دوست و آن از احسن کتبہ است کہ در میناب تصنیف یافتہ و بیامین و برکات بسیار و بیشتر دارد و خواندن آن بر اسے مہمات مجرب اکابرست و ولادت ترمذی در سال دولست و نہ و وفاتش در سال دولست و قضا و فیہ بود و علم

احوال نسائی ابو عبد الرحمن بن احمد بن شعیب بن بحر بن سنان النسائی یکے از حفاظ حدیث و عالم و شار الیہ و مقدم و قد و قد و بود و بن اصحاب حدیث و حرج و تعدیل و سنی معتبرین اہل علم و اول کتابے نوشتہ کہ از سنن کہ نسائی گویند و آن کتابست جلیل الشان کہ مثل آن نوشتہ نشدہ و در جمع طرق حدیث و بیان و مخرج آن و بعد از آن اختصار کرد و از او سنی ساختہ و مجتبی النہدین و سبب اختصار آن آن بود کہ یکے از امر اسے زمان از و رسید کہ ہمہ احادیث کتاب تو صحیح است گفت پس آن امیر امر کرد و را بہ نوشتن صحیح مجتبی بن مجتبی را از ان انتخاب نمود و بہر حدیث را کہ در اسناد آن حکم کردہ و مغل و اشتہ از ان کتاب استقاظ نمود و چون محدثان گویند رواہ النسائی مراد ایشان مجتبی یا شاہین کتاب مختصر آن کتاب کبیر و مجتبی کہ سبے کہ گویند کہ شمس یا اصول سنیہ بخاری و مسلم و سنن ابو داؤد و جامع ترمذی و مجتبی نسائی خوانند حاکم ابو عبد اللہ شیبہ پوری گویند شفیہم از ابو علی شیبہ پوری سلف کہ چار نفر از حفاظ حدیث بن اہل الاسلام یاد کرد و اول نام ابو عبد الرحمن نسائی بود و نیز از حاکم منقول است کہ شفیہم از ابی الحسن علی بن عمر و از عطی بن شیبہ از یکدیگر گرفت ابو عبد الرحمن مقدم است بر ہر کسی کہ علم حدیث و درج و تعدیل رواہ آن مذکور شود و در زمان خود بود و در غایت و رعنی بینی کہ در سنن خودیش روایت از حارث بن مسکین بیان طریق میکند کہ قرے علیہ و نا اسم و در روایت از سنی و یگ و یو و یشتا و اخیر چنانکہ در روایت دیگرے از شایخ خود میگید و گفتہ اند سبب این طریق روایت کردن از و آنست کہ بیان حارث و نسائی نخستونستہ واقع شد و دیگر بعد از ان مجلس حارث نوشتہ ظاهر شد پس در سنن تحریف حارث و رگو شہ بہمان پیش چنانکہ حارث اورا نمیدید لیکن او آواز اورا می شنید و از سنی استماع حدیث مینمود و این حارث عالمے صالح و قاضی مصر بود و نسائی روایت حدیث دارد از کبار شایخ مثل قتیبہ بن سعید و احادیث بن ابی و علی بن خشرم و محمود بن غیلان و ابو داؤد سجستانی و روایت حدیث دارند از سنی جماعت از کبار مانند ابو جعفر طحاوی و ابو بکر بن ابی و ابو القاسم طبرانی و میر جمال الدین محدث میگید از شایخ عبد اللہ یا قتی مینقول است کہ در تاریخ خود آوردہ کہ ابو عبد الرحمن بن شعیب النسائی صاحب مصنفات و مقدم اسے زمان خود و در مصر سکین داشت و مصنفات او در ان دیار منتشرست و مردم بسیار از وفاد و نقل حدیث کردہ اند پس از مصر بہ مشرق آمد و اہل آن امیہ نوشتہ و مسجد با او گفتہ و چہ میگید و در حق معاویہ و چہ بنی و فضل او و او شدہ او در جواب سائل گفت ایہی حارثہ ان یخرجہ منہ سائر اس حتی الفضل و رواستہ آنکہ گفتہ نمی شناسم اورا و چہ فتیلتہ الا لا شایخ اللہ لیس منہ مردم چہ شنیدہ و در و سیکہ پدید آمد و یو و یشتا کردہ و چند ان زودیش کتاب از حارث

وصاحب تفسیر مسیحیہ العالم التمریل و مصنف کتاب شرح السنۃ و اوراقا و سہ است در مذہب شافعی مشہور و لغت و اسے بخوبی
 و در مؤلفہ دیگر قفا و اسے شیخ خود را قاضی حسین نیز جمع کردہ و در زمان خود نہایت بزرگ و مقتدا و پیشوا و فقیر و محدث و مفسر
 بودہ و در علم ثمرات ہمارے تمام داشتہ و بہ بے تکلفی و خشونت عیش و فہمی گذرانیدہ و اول حال ہیئتہ در اکل بنان خشک
 اکتفا کردہ چون اصحاب و تلامذہ و سہ تکلیف کردہ و گفتند کہ نان خشک خوردن و ورث ضعیف بدن ست قدرے از ریت
 و بر و استے زہیب نان خورش میساخت و وے جامع بود میان علم و عمل و موفق بسلوک طریقہ سلف صالحین و در وجہ
 تعجب او بھی السنۃ آوردہ اند کہ چون کتاب شرح السنۃ را تالیف نمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم را در واقعہ دید کہ فرمود اچانک السنۃ
 کہ ما ہیئت سنتی زندہ دارد و تلامذہ کے تعالے چنانکہ زندہ داشتی تو سنت مرا و وے فقہ را بر قاضی حسین کہ از مشاہیر علمائے
 شافعیہ ست خواندہ و روایت حدیث از مشایخ اعلام کہ در زمان وے بودند داشتہ و جامعہ از مشایخ و علمائے روایت محمد
 اے کردہ و شیخ ابو نجیب سہروردی سیکے از ایشان ست وفات او در شوال سال پانصد و شانزہ از ہجرت بودہ و
 سن وے از ہشتاد و پنج و زندہ و قبر وے در دارا قاست وے در فروز قبر استاذ وے قاضی حسین واقع شدہ و ہما
 تعالے رحمۃ و ستہ اجمع کتاب صنف فی بابہ بود کتاب مصابیح جامع ترین کتاب ہائے حدیث کہ تصنیف کردہ شد
 و باب خود یعنی در باب غلیات و اعتقادات و احکام ایمان و اسلام و مانا کہ مراد آن است کہ از ہذا جامع ترین کتب حدیث است
 و الا کتاب ہا ست و حدیث کہ جامع تر از ان ست یا مراد ہا ستہ است در مباح کتاب و این نوع مباحثہ در مباح کتاب برے
 نیز عیب طالبان اتفاق فی افتاد و صورت جواز دارد یا اگر احتمال صدق و وے غالب است چہ باعتبار جمع مقاصد
 و مطالب دینی کتاب مختصر مثل آن در غایت قلت و ندرت ست اگر چہ باعتبار عدد احادیث و روایات بشیخ ہا شدہ و اللہ اعلم
 و ضبط اشوار و الاحادیث و او اہل ہا۔ و بود کتاب مصابیح نگاہ دارند قریب کتاب ہا مشوار و حدیث را و اہل ان را شوار و جمع شمارہ
 و مشورہ میدن شوار و او اہل جمع آیدہ ہیئتہ متوششہ و فی الصراح اہل میدان و نا یقین ستور یا مردم او اہل زندان و بیگال الدین حدیث
 نزہو کہ مراد شوار و احادیثے ست کہ مخرج ست در کتب اصول و مواضع ایراد آنہا و ان کتب بر طالبان حدیث یعنی ست پس گویا
 آن احادیث از ایشان رسیدہ و گر ختمہ و مراد او اہل احادیثے ست کہ دالت آن یعنی کہ مراد مقصود ست از ان فی ست پس گویا کہ
 انداز طالب و بایر اجماع السنۃ در بابے کہ مناسب لائق ست در مصابیح از وصف شہر و توحش بیرون آمدہ و در قیہ ضبط مجموع شدہ و
 مانوس گشتہ۔ و لما سلک رشی امد عنہ طریق الاختصار و حذف الاسانید تکلف فی بعض النقاو۔ و چون رفتہ ست شیخ خوشنود با و خداے تعالے
 ازہ و کتاب مصابیح براہ اختصار و کوتاہ کردن سخن و انداختہ ست اسناد ہا ستہ احادیث را سخن کردہ اند در ان و اعتراف نمودہ اند
 بزرگ بعضی از اقدان و سرہ از اسناد و حدیث گذران و تمیز نمائندگان صحیح حدیث از غیر صحیح زیرا کہ چون صحت و عدم احادیث بنظر و راستی
 آنہا نا ہر شد و حدیثے کہ اسناد داشتہ باشند صحیح آن از قسم تمیز نگردہ و اسناد و لغت با و خواندن یکے و یکید و ان چیزے را بنیبرے
 و بر و شتم سخن گویندہ آن و در اصطلاح محدثین حکایت طرین متن حدیث ست برو چہ کہ کیفیت روایت آن معلوم گرد و حاصل

ایشان نیز نسبت کرده چنانکہ گفت و غیر ہم و قلیل ماہو و غیر ایشان و بسیار اندک است و اگر غیر ایشان و چون جاسے آن بود کہ کسی
گویند فیض نقاب و صاحب مصابح از جهت ترک ذکر اسناد آورده بود و آن خود مؤلف بانی است چہ بکر سبکی ازین مستفاد است و ذکر کیا
از براسے دفع این توہم می گوید وانی از نسبت حدیث ایلم کافی اسندت الی ابی صلی اللہ علیہ وسلم و بدین شی کہ من چون
نسبت کردم حدیث را بسوسے این ائمہ گویا کہ من اسناد کردم و برداشتم حدیث را بسوسے آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم
لاہم قد فرغوا منہ و انشوا عنہم زیر کلام این ائمہ تحقیق اسناد آورده اند و مانع شدہ اند از اسناد آوردن و خارج و بے نیاز گردانیدہ اند
ما را از آوردن اسناد و سہر و کتاب و الابواب کما سہر و ما و پر و شہ آوردم و ترتیب دادم کتاب ہا را و بہار را چنانکہ آوردن حدیثی
و مصابح و تہذیب اثر فیہا و پیروی کردم و برگزیدم سبب و نشان شیخ را در کتب و ابواب و ترتیب آن سہر و کار سبب و شہ کردن
و سخن بگوراندن و پر و شہ گفتن و اکتفا از سبب و فراموشدن و برگزیدن و اثر و بکر سبکی و مسکون و تہذیب نشان پاسے یعنی چون و
کتب و ابواب را بہ ترتیب یک ذکر کردہ و ترجمہ و خواندات آن را بر وجہ مانع و طریق صواب آوردن و من نیز بچنان سبب تبدیل و تغیر
و تقدیم و تاخیر ذکر کردم و پیروی از خودم و عادت سنت مرصفتان را کہ بحث تمام بہتر کتب جنس عام و شامل انواع مطالب کتاب نام نہند
و در دسے ابواب ذکر کنند مثل بر سر ہر دسے از آن جنس چنانکہ کتاب لطافتہ گویند و در دسے از موضوعات نہند و از غسل با سبب دیگر
و از تیمم با سبب دیگر و از ہر باب فصل نہند و در بیان جنسے از آن نوع چنانکہ غسل جنابت و غسل جمیعہ و غسل عمیدین مثلاً یک باب فصل
و پنج ابواب را مخصوص و فصول ساخت و در باب جزئیہ و در ہر باب فصل ساخت چہ سبب دیگر ذکر کردہ چنانکہ یا تصور کردیم قدر چہ سبب کہ
گفت قسمت کل باب عام باب علی مثلہ فصول و بخش کردم ہر بابے را کہ در کتاب بود و بیشتر برکت و فضل بیشتر براسے آن گفت کہ
اندک باشد کہ با سببے از ابواب فصل باشد چنانکہ معلوم خواہ شد انشاء اللہ تعالیٰ اولہا ما از حیرت شیخان اواخر ہما
اول آن فصول اما دیشے کہ اخراج کردہ و روایت نمودہ اند آن را ہر دو شیخ یعنی بخاری و مسلم با یکے از آن دو کیفیت ہما
و سبب بکر و ہم بہر دو شیخ و ان اشترک فیہ الغیر و اگر چہ بنا بر شدہ اند در آن احادیث غیر شیخین و روایت کردہ اند آن را ائمہ و دیگر غیر ایشان
اعاد و جہتہما فی الروایۃ از جهت بلند ی پیشین و روایت و خدمت شان ایشان و ان کہ با وجود روایت ایشان حدیث
احتیاج بقیض روایت دیگران و ثبوت اصل حدیث اگر چہ در تأیید و تأکید و محل وار و با حصول اختصار و بکار آمدن حدیث
کہ بخاری و مسلم ہر دو روایت کردہ اند در اصطلاح محدثین متفق علیہ و نمیشود آنکہ ہر دو از یک صحابی روایت کردہ باشند
و اگر یکے از شیخین از یک صحابی روایت کردہ و دیگرے از صحابی دیگر آن را و اصطلاح متفق علیہ و نہ صریح بہ شیخ این مجری
شرح نجبہ افکار و یا نہما آوردہ غیر ہما من الائمۃ المذکورین و فصل دوم از آن فصل احادیثیست کہ آوردہ اند از شیخین
از امامان کہ ذکر کردہ اند و انما الشہادۃ علی حدی ابواب و فصل سوم از فصول مثلہ چہ با نیست کہ در کتب و فوارس
بر معنی کہ مقتصد و دست از باب و عقد کردہ شدہ است باب از براسے آن من لطافت نہایت از چیز ہا سے کہ رسانید و حسب بیانید
و در ہم آوردہ شدہ است کہ مناسب و شاکل و موافق و مشاہدہ است و تصور و باب را مع جماعۃ علی الشریطۃ با کمال

در عایت شریک و ذکر کرد و شد که آن ذکر را وی و بیان مخرج است در هر حدیثی و آن گاه ماثور را عن اسلف و خلف و اگر چه آن
 مشتمل بر بعضی باب که فصل سوم است ماثور و نقول باشد از جماعه که پیش گذشتہ اند و طائفه که پس ایشان آمد یعنی تقدیر آن
 و متاخران یعنی آنچه در فصل سوم آورده ام انرا هم آن نگزیده ام که البته حدیث مرفوع بضررت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم باشد بلکه
 بعضی از اقوال و افعال و تقویات صحابه و تابعین که مناسب باب باشد نیز آورده ام و در مقدمه علوم شد که آن را در اصطلاح
 نیز حدیث می نامند و این فصل زیادت که مصنف آورده در مصالح همان دو قسم اول و ثانی آورده و آنرا
 نیز مقبول چون فصل ساختہ بلکه اول را که احادیث شیخین باشد هر دو یا یکی بخون گردانیده بقول خود من الصحاح و ثانی را که
 احادیث غیر شیخین است مقبول بقول خود الحسن و حسین بن الحسن اصطلاح جدید است از صاحب مصالح و الا در اینجا احادیث
 صحاح و ضعیفات نیز هست یا باعتبار اعلیٰ گفته چون غالب و بین احادیث حسان است همه احسان گفته و اندر اسم
 و صاحب مشکوٰۃ مقبول ساختہ بقول خود فصل الاول و فصل الثانی و فصل ثالث از پیش خود آورده و اگر کتب مذکور را محوشت
 اتفاقاً نموده چه از شیخین و چه از غیر آن و بعضی از اقوال و آثار اسلف نیز آن ضم کرده و در اینجا نیز ذکر را وی از صحابه و غیر هم ذکر مخرج
 از رائے مذکورین انرا هم نموده است ثم انک ان فحقت حدیثانی باب بیتر بعد از دانستن تقدیمات مذکورہ بدانکہ برستی کہ
 تو اگر کتب و بنای حدیثی را در بابی از ابواب این کتاب و حال آنکہ صاحب مصالح آن حدیث را در آن باب آورده باشد
 فکراک عن کیر اسقط پس آن کم کردن و نیافتن از جهت کم کردن صاحب مصالح است که من آن مکرر را ساقط نموده و
 انداختہ ام و ان وجبت از بعضی تر و کما علی اختصاره و اگر بیانی تو بعضی دیگر را از احادیث گذشتہ شدہ بر مختصار خودش او مقصودا الیہ
 تمامہ یا فراهم آورده شدہ بسوی آن حدیث تمام و باقی آن ضمن داعی اهتمام آنکه و انکلیس از جهت داعی و باعث اهتمام و اعتنا
 میکنم از آن حدیث را بر اختصارش با الحاق میکنم و میرسانم تمام آن را یعنی اینجا امر سے خواهد بود کہ باعث باشد بزرگ و احقاق اتمام
 باعث بزرگ آن بر اختصار آن باشد کہ پاره است از حدیث در از مناسب باب و پاره دیگر نہ یا پاره مناسبین باب و پاره
 دیگر مناسب باب دیگر پس اگر حدیث باین دو صفت است آن را اختصار کردم و اگر شیخ نیز باین صفت اختصار کرده من نیز تابع و
 شدیم و رعایت این مناسب است آن را بر اختصار گذارم و هر حدیث که باین دو صفت یافتہ شدہ آن را بوسے ملحق گردانیدم اگر چه
 شیخ اختصار کرده باشد و تواند باعث و داعی بزرگ و احقاق غیر این معنی نیز باشد فافهم و ان عشرت علی اختلاف فی التفصیل و اگر اطلاع
 یابی و دیدہ و شغوی بر اختلاف در دو فصل اول و ثانی بخلاف فصل ثالث که آن محل اختلاف نیست من ذکر غیر شیخین فی الاول و ثانی
 اختلاف باین است کہ ذکر شیخین فصل اول و ذکر جماعی الثانی ذکر شیخین فصل ثانی یعنی صاحب مصالح بقرائے کہ داده است
 احادیثی کہ در قسم اول آورده از بخاری و مسلم است و آنچه در قسم ثانی آورده از غیر بخاری و مسلم برعم او و من بعضی از احادیث
 فصل اول را بغیر بخاری و مسلم نسبت کرده ام و آنکہ دیگر را در آن ذکر کرده چنانکہ فصل اول از باب سنن الخو و در فصل اول
 از باب فضائل القرون و در فصل اول از باب اسلام من کتاب الادب و جز آن و بعضی از احادیث فصل ثانی را

نسبت بخاری و مسلم داده و ذکر ایشان در آن کرده چنانکه در فصل ثانی از باب ایضاً بعد از تغییر و تحریف و از بی نسبت قصور و نقصان
 پدید و استقرار صاحب مصابح لازم می آید فاعلم فی بعضی کتابی مجمع بین الصحیحین حمیدی و جامع الاصول پس اگر چه درین
 درین مخالفت و دلیل هر یک نسبت این است که مرید از پیروی کردن و تبعی و تخصی نمودن من این دو کتاب را سبب کتاب حمیدی
 که در روای جمع کرده است میان صحیح بخاری و مسلم و احادیث این هر دو کتاب را بهم آورده و دیگر کتاب جامع الاصول این اثر
 جزری که در روای شریک کتاب را یکجا جمع کرده است از صحیح بخاری و مسلم و متنبه اعتماد نمودم و یکم که در روای صحیح بخاری و مسلم
 و بیرون احادیث که درین دو کتاب است و تواند که در این کتاب آنها باشند جمع بین الصحیحین و جامع الاصول
 که نیز شرح آنها اندکی منظر و محال وجود احادیث صحیح بخاری ایشان است و دو کتاب مذکور گردینها یا هم نسبت به ایشان کرده
 اگر چه شیخ بغیر ایشان کرده باشد و اگر درینها یا هم مذکورم اگر چه شیخ کرده باشد و اگر چه شیخ بین جامع الاصول مذکورم اگر چه شیخ
 باشد آن بود که بنده میگفت شاید که در حدیث من ایشان باشد و اگر چه شیخ بین من آنها سبب میگفت شاید که در حدیث بین جامع الاصول
 باشد پس هر چهار کتاب را تتبع و تخصی نمودم تا وثوق و اعتماد شود و خطی قوی حاصل گردید و صحبت این نسبت که من کرده ام و بعد
 صحبت آنچه صاحب مصابح کرده و آیا پوشیده نمائند که تتبع صحیحین و منون آنها و جمع بین الصحیحین و جامع الاصول که شتمالی نامیده
 صحیحین بنفیسیت گرد و ذکر تحقیق در فصل ثانی آورده و ذکر غیر تحقیق در فصل اول تتبع و نسخ کتب و سنن غیر تحقیق باید کرد تا معلوم شود
 که آنچه صاحب مصابح در فصل اول ذکر کرده و نسبت به تحقیق داده حدیث غیر تحقیق است که لا ینفی و محضت باکر آنها توفیق نکرد
 از جهت ظهور مراد و وضوح آن مقدر و با استدلال و انراست احتیاطاً فی نفس الحدیث و اگر چه بی ویدانی اختلاف میان
 من و صاحب مصابح در نقطه حدیثی و حدیث را بنقش آورده و من بنقش دیگر کتاب من بنقش طرق الاما و حدیث
 پس آن اختلاف ناشی از تشبیه و تفرق و کثرت و پراکندگی اسانیا احادیث است که راهها سه رسیدن حدیث اند و در
 و اسناد و حدیث بنان اظهار و در طریق و دیگر اسناد و دیگر بنقش و دیگر آمده و علی ما طلعت علی تلک الروایۃ الشی
 سلکها الشیخ رضی اللہ عنہ و شاید بود که من اطلاع نیافته یا شمر بر واسطی که سلوک کرده است شیخ طریق آن را و آن
 نقطه آن طریق یافته و شاید مجدداً قول و اندک است که میبانی تو که میگویم من این کلام را که ما وجهت نزد الروایۃ فی
 کتب الاصول نیافتم من که این روایتی که صاحب مصابح آورده در کتب اصول یعنی کتابهاست آنکه که اصل و مدار
 روایات اند و اعتماد در نیاب یکنواست او و وحدت خلافاً فیها یا میگویم یا هم من خلافت روایتی که شیخ ذکر کرده است
 و کتب اصول فاذا وقعت علیہ پس چون وقت شوی تو برین قول من که میگویم فالنسب القصور الی نقلۃ الدرایۃ پس
 نسبت کن قصور و کوتاهی را بسوسه من از جهت کمی وانش و دریافت من لا اسے جناب الشیخ نیه بسوسه و گاه شیخ
 و در ذکر این کلمه تعظیم را احتراز است یعنی او چنان است که نام و بزرگان توان آورد مگر نام درگاه او و بر همین قیاس است ذکر
 حضرت مجلس و خدام و ملازمان که در امثال این مقام ذکر کنند رفع اللہ قدره فی الدارین بلند گرداند خداست تناسل نیز برگی

و عظمت شیخ را در هر دو مراحله عاقلان من ذلک منزه است شیخ از نسبت قصور و این منزه بودن او از جهت خداست و این
لفظ را تحقیق و بیایه است که در شرح ذکر کرده شده است زعم اهل من از او قضا علی ذلک غشاد و معربانی کناد خداست که
کسی را که چون مطلع گردد و در وجود آن روایت که شیخ در صباغ آورده و من نیافته ام در کتب اصول نیز علیهم بیدار سازد و آگاه گرداند
ما بر این و ارشاد طریق الصواب و بنیاد را راه راستی دریافت حق تبیین و ارشاد اگر بحقیقت حمل کنند مخصوص زمان حیات و ولایت
خواهد بود و الامور است کردن کتاب است بطریق محو و اثبات و تبدیل و تغییر یا تعلیق خواهی بر کتاب یا به اشارت بیان و تبیین کردن
بر آن و لم آل جملانی التفتیش و تقصیر کردیم در کوشش و توانائی در بار کار و بدین چنین و تفحص کردن و تصحیح نمودن احادیث
و روایات مستند از کتب اصول بقدر الوسع و الطاقه بر اندازه توانائی و رسائی تحقیق و تفتیش یک مضمی است چنانکه وسیع و طاق
و آوردن الفاظ مترادف و جملها اعم است متعارف است میان ارباب تحقیق و نقلت ذلک الاختلافات کما وجهت و نقل کردیم
آن اختلاف روایات را چنانکه باقی مضمی سبک کم و بیش و سبب تغییر و تبدیل و ما اشارت الیه فی المدینه من غریب او ضعیف و
غیر ما بنیت و جمیع غالباً و آنچه اشارت کرده بود شیخ در صباغ را همی بافته از وی غریب یا ضعیف یا غیر غریب
و ضعیف مثل شاذ و متکرم و محل بیان کردیم و چه آن را بشیر و اندک است که بیان نکردیم و چه آن را بجهت ناپاافت و چه یا اوست و دیگر
والله اعلم و ما لم یشر الیه فی الاصول و آنچه اشارت کرد شیخ بسوسه آن را آنچه در کتب اصول است و گفت غریب او ضعیف مثلاً
فقه قضیه فی ترکیب تحقیق متبع و پیروی کردیم او را در ترک اشارت و تعرض نشدیم به بیان حال حدیث از صحت حسن و ضعف و
و جزم آن الانی مواضع لغرض نکردیم و ضعیف چه در کتاب که پیروی کردیم با وجود که وسوسه اشارت به حال حدیث نکردیم از آن که در کتاب
غرضه و آن غرض آن است که بعضی از علمایان بعضی از احادیث و روایات را ضعیف یا سبک یا وضع و بالمالان کرده اند پس مولف از تردید و عجز
نقل کرده که این حدیث صحیح است یا حسن است مثلاً ما نویم آنها باطل گرد و در غرض دیگر آنکه می آید در بیان بعضی از روایات که بعضی از علمایان
از ایراد حدیث منکر و حال آنکه در وسوسه از احادیث منکره است پس صنف بیان کتب اهل حق که اقال الطبی و در باب مواضع معامه
و کم است یا بسیار است که میبای جابجا را کرت بن که مشکوٰه است که بیان کرده شده است در آن واقع را وی آن را منکر و کفرین و ذلک حدیث من
مطلع علی راوی و این احوال و ترکیب بیان در جایی خواهد بود که مطلع نشده ام بر روی آن شرکت البیاض پس گذشتیم ام من برای نوشتن
نام آن را وی سفیدی و کتاب فان عشت علیه فاحقه پس اگر مطلع شوی تو ای مخاطب و ای ناظر در کتاب من پس لاحق و پیوسته گردان
آن را با آنچه نوشتیم در موضع بیاض نام را وی را احسن از آن نیک گردانند و از حدیث من برای نوشتن علی و بعضی از علمایان شیخ
شمس الدین محمد جزری و غیره است پس مواضع مملو نموده اند و بر کتاب نام را وی نوشته و در اصل کتاب بیاضی که ضعیف
گذشته حال خود گذارشته تا معلوم گرد و که همین آن از ضعیف نیست و در اکثر نسخ درین زمان در اصل نوشته شده است و از حاشیه
نوشته که در اصل بیاض بود و این نوشتن عارضی است چنانکه خط و نسخ مشکوٰه ظاهر نگردد و در سبب کتاب و نام نهادن این کتاب را
بمشکوٰه بصباغ و چه تمثیل آنکه مشکوٰه ظاهر نگردد که در وسوسه چراغ بنهند و صباغ جمع صباغ یعنی چراغ پس گویند که این را حاشیه را

از افعال بالنیات نیست اعتبار کردار یا قبول آن بر گناه چنانچه است و تقدس مگر به شهادت آن در کثرت روایات و اشهر آن اینست که
 و در بعضی افعال بالنیات به کلمه را نماز و بعضی افعال بالنیات و بعضی افعال بالنیات نیز آمده و مقصود از این عبارت است که بعضی از این
 عمل قلب و قالب و اجزای ترک و قول و فعل و عبادات و عبادات نیست قبول و معتبر بود و نویسی بدان ترتیب نگردد و نهایت آنکه افعال
 و شکر از بعضی مقصود اند از این جهت که نماز شکر درین قسم چون ثواب نماز محبت نیز بود و جایز باشد و شکر و دیگر وسیله عمل و دیگر چنانکه در حدیث
 نیز ثواب مشروط نیست و لیکن به نیت یا بر بود و نماز و مقصود به نیت درست گردید و به نیت یا بر بود و مقصود به نیت درست
 و نیز و آنکه دیگر مقصود نیست درست بود و نماز بدان جائز نه و مراد به نیت در اینجا مقصود از نیت است که هر کار که کند هر کار
 خدا کند و مقصود اقبال امر و طلب رضا است و کسی که نماید و نیت که نیت کار و نیت نیت بر این گفتن حاجت نبوده اگر
 بر این گویند و دل غافل باشد اعتبار ندارد و اگر وضو نیت در دل حاصل گردد و بر این نیت یا بر بر این خلاصت آن را و در این
 و احتمالات کرده اند علماء و نیت نماز به از اتفاق هر بر این که گفتن آن را مشروط نیست که تلفظ نیت مشروط محبت نماز است یا نه
 صحیح آن است که مشروط نیست و مشروط شدن آن خطاست و لیکن فقها گفته اند که اگر بر این نیت که هر نیت است و مشرب تدریان بادل و نیت
 و ظاهر این مطابق بود و مشرب تعقل معنی نیت و است آن در دل بیک الفاظ آسان باشد و محققان گویند که در هیچ بار و نیت او ضرر
 رسول الله صلی الله علیه و سلم نیاید که نیت بر این گفته همین قدر آورده است که چون نماز بر خاسته است اگر نیت دیگری
 خوانده بود که هر نیت را نیت بود و نیت پس مشرب است و اقبال آن است که هم به نیت بدل اقبال نماز کند و اقبال نماز کند
 و فعل واجب است و ترک نیت می باید پس آنکه مشرب است نماید بر فعل آنچه شایع نگذرد باشد مشرب بود که اقبال نمودن - و انما
 مانوی - و نیت هر مرد و انصیب از عمل و ثواب آن که نیت کرده و در بعضی روایات اما لکل امری آمده و نیت نیت لکل یا بر
 چه آمده و مقرر کلام سابق است و خودی و مال هر دو کلام یک است که نیت به نیت صحیح و معتبر بود و هر عملی را نیت یا به نیت
 بر این و نیت هر مرد از عمل همان است که نیت آن کرد و مثلاً اگر عملی باشد که نیت متعدد در و نیت که نیت که نیت
 که قریب و خویش است چه نیت بد یا اگر نیت فقر و یا به نیت فقر است و نیت ثواب صدقه یا به نیت صدقه و اگر نیت
 و نیت کند فقر ثواب عملی که نیت فقر و اگر هر دو کند ثواب هر دو باید و گاه باشد که شخص در یک عمل نیت ثواب باشد
 متعدد بود و اسطر نیت متعدد که هر آن دارد و به نیت نیت در سجد یک عمل است و لیکن در و نیت متعدد و میر و در نیت
 ثواب حاصل گردد و نیت آنکه وار و شده است که مسجد بیت الله است و هر که در مسجد می در آید گویا نیت و دریافت خداوند تعالی
 و تقدس می آید و نیت که نیت است و واجب است بر کسی که ضیافت زائران خود کند پس باین نیت امر از این فضیلت است و اگر
 این است نماید و در انتظار نماز جماعت و حکم به نیت صحیح هر که انتظار نماز می برد گویا در نماز است پس گویا آن نماز که انتظار
 می برد و نیت آن حاصل میکند و مراد از نیت است که در کتب یا اینها ازین است و اصبر و صابر و اولیاء واقع شده است
 نیت بعضی تفسیرین چنین است و در حدیث آمده که انتظار نماز در صلوة موجب عفو خطایا و کفارت ذنوب و رفع درجات است

و مکرر فرموده که ای کرم الرباط کرم الرباط سوم نگاه داشتن گوش و چشم و سایر اعضا از مباحی و نهیات که در کتب و اخبار و با واقع شوند و در سبب
از آن محفوظ ماند چهارم نیت اعتکاف و گفته اند که هر وقت که در مسجد دراز بیاورید که نیت اعتکاف کند که بقول آنکس که گوید اقل اعتکاف
ساعت است ثواب سالن را در یابد و باین فضل مخصوص گردد و باین عبادت است که حصول آن آسان است و مردم از تحصیل آن غافل
و ذایل اند چنانچه قصد صلاه و سلام بر حضرت سیدنا محمد صلی الله علیه و سلم و ادعیه دیگر که در آمدن و برآمدن مسجد سنن و نماز است و
فضیلت و ثواب بسیار دارد و چشم بخوابد ذکر خداوند عز و جل و تلاوت قرآن یا براس شنیدن آن یا براس تذکیر و ترغیب
مردم بر آن و در اخبار آمده که هر که برود با دوازده سجد براس ذکر و تذکیر باشد مانند مجاهد بن جبریل علیه السلام فرمود که هر که در شب
از بیوت خداوند نشسته و تلاوت قرآن و عبادت آن نماید مگر آنکه ذکر کند ایشان را ملائکه و پوشد ایشان را رحمت بفرماید و قصد ادراک
ثواب حج و عمره چنانکه وارد شده که هر که وضو کند و سجد رود و نماز بکند و بایشان و ثواب حج و عمره مخصوصاً در مسجد شریف نبوی صلی الله علیه
و سلم ششم قصد فادیه و استفاده علم و معرفت و نبی مسکنه که در مسجد است اجتماع طوائف مردم حاصل و میسر گردد و در تمام قصد زیارت
برادر دینی که در راه خدا اند و در تمام قصد سلام و روانی پیشین که در مسجد باشد یا در وسع در آید یا در تمام فکر و مراقبه و صرف وقت
فکریه در امور آخرت و استغفار از تقصیرات بسبب حصول فراغ و جمعیت خاطر در مسجد که در غیر آن دست نهد و از تمام حضور باطن آرام
دل و اتصال بشاهد حق و استغراق در شهود ذات مطلق بحد ذوق و نورانیت از روحانیت مسجد که محل خاص تجلی است و مقصود
بایضا فایده حاصل است مشرب گردد و در محل در مسجد خود از اعمال آخرت و محال عبادت است اگر در اعمال طبعی و روانی
نیت را کار فرماید ثواب آن و بیاورید جلای اعمال دیگر مثل استعمال طیب و در و جمیع یا در سایر ایام بقصد اتباع سنت رسول الله
صلی الله علیه و سلم که بوسه خویش را دوست میداشت و قصد تعظیم سجد و دفع رواج گردید و بیهوده از خود و از غیر خود و ترویج
همسایگان و همتنایان از ملائکه نبی آدم و قصد بد باب غیبت بر کسی که غیبت او کند بروی خبیثه تا بسبب آن در غیبت
غیبت نیفتد و قصد معاصیه و باغ تازان و در و فطنت و ذکر زیاد شود و درک علوم و معارف نماید و خزان مذکورات آما اگر چه
مجرد لذات جسمانی و شهوات نفسانی و خود نمائی کند محروم از ثواب بلکه مستحق عتاب گردد پس معلوم شد که مدار کار و حصول
ثواب بزیست است و چون این معنی را بطریق اجمال و کلیت ذکر کردیم تفصیل نمود آن را و بیان کردیم در مثال خبری و فرموده من کانت
هجرة الى الله والى رسوله - پس کسیکه باشد بر آمدن او از وطن بسوی خدا و رسول و سستی طلب رضا و امتثال امر ایشان
هجرة الى الله والى رسوله - پس هجرت او بسوی خدا و رسول او سستی قبول است و ثواب تعظیم بر او است و من کانت
هجرة الى الدنيا صیبا - و در و اسیت که دنیا و کسیکه هجرت او بسوی دنیا و براس تفصیل آن که برسد بدان - او امرأة ففرقها
یا باشد هجرت او براسی که نکاح کند او را نه براس رضا و رسول خدا و امتثال امر ایشان - هجرة الى ما باجر اليه پس
هجرة او بسوی چیز است که هجرت کرده است بسوی آن یعنی رسیدن به دنیا یا به نجات کردن بنی و بصریح ذکر کرد آن را و بیاورید
و فقره او که کرد از جهت کراهیت تکرار ذکر دنیا و زن و تکرار در او به جهت استلزام او استعمال ذکر خدا و رسول است

و نیز نقل ذکر و تاشال باشد هر چه بر سر آن حیرت کند بطریق کلیت و عموم و تاشال گردد صورتی را که نیت در آن مشغول
و مزین باشد که هم قصد رضا است حق و امتثال امر کند و هم حصول دنیا و تزیین امراته و برین تقدیر تیز از حصول ثواب خالی نبوده بقدر نیت ثواب
در یاد برقل خشار و تحسین گویند که در صورت غفلت از ثواب نبود و ظاهر او پیش بهرین است یارب مگر نیت حق غالب
بود و الله اعلم و وجه تخصیص ذکر امراته تحلیف است زیرا که وک از دنیا است چه در دنیا ایجاب هر چه با سواسه حق و شافل
از ذکر است یا از حیرت زیادت تحسین و تحلیف است زیرا که استیلا و اقتنان مرسوم زمان بیشتر سخت تر است از ذکر حق و از هر دو
طایفه دین مانع تر و شافل تر و نیز سبب و روایین حدیث قصه مردیست که طلب نیت که او را ام قیس می گفتند
و مخفی بود و عجزت نمود و بدین رفت و پویش حال او را بر آن حضرت صلی الله علیه و سلم عرض کرد پس این حدیث فرمود و بعد
ازین آن مرد را مباحرام قیس میخواندند و بعضی از شرع صحیح بخاری گفته اند که وجه تخصیص امراته دیگر آن است که عرب نمی دانند
چونانی یعنی همچنان نسای عرب را در رعایت میکردند که از نسب و چون ثوبت اسلام رسید و خصیت عرب
کتر شد و مسلمانان بهر برایشند و در شاکست عجزت کرد و بسیار که فرودم بدین طبع و تزیین نسای آن حضرت صلی الله علیه
و سلم این حدیث فرمود و این وجه را و وجه است و در حدیث قصه همان ام قیس سخن است چنانکه از کلام شیخ ابن حجر
و فرج الباری ظاهر گردد و الله اعلم بهر که عجزت و لغت یعنی ترک و قطع آید و در حدیث شیخ برآمدن از زمین بر زمین و دیگر
مرضیات حق جل و علا و عجزت در اسلام بر دو وجه واقع شده اول انتقال از دار خوف به داران چنانکه بعضی صحابه و انصار
اسلام بهر عجزت کردند تا از خوف شرف و شاد و شکران که در آن باشند و چنانکه بعضی از کلمه بهتره فتنه پیش از عجزت رسول الله
صلی الله علیه و سلم و استقرار اسلام و ثانی انتقال از دار کفر به دار اسلام و این بعد از ممکن و استقرار آن حضرت صلی الله علیه
و سلم بود و در حدیث و عجزت نمودن مسلمانان از کلمه و غیر آن بدین بود و عجزت در آن وقت باعتبار غالب است میبایست یا فتنه بود از
کلمه بسوسه بدین تازان فتح نیک و بعد از فتح که بطرف شد و انحصار و آنکه در حدیث آمده است که لا هجرة بعد الفتح مراد بران
حیرت از کلمه است زیرا که بعد از فتح دار الاسلام شد و عجزت یعنی انتقال از دار الکفر و العموم هر که بران قدرت بود بانی
مانند از زیارت و برینست مراد بقول آن حضرت صلی الله علیه و سلم لا تقطع الهجرة حتی تقطع التوبة فیهشود و برینست
میگوید حکم وک تا منقطع گردد و توبه بسته نگردد و در آن آن نیتی تا در قیامت و مراد عجزت دین حدیث انتقال از وطن
بغیر وطن خواهد که باشد یا غیر آن بدین یا هر آن براس طلب رضا است حق یا غیر وک تا عجزت بسوسه دنیا و امراته را
بیشال باشد و عجزت را معنی دیگر است خاص که عجزت یعنی آن است و آن برآمدن است از وطن طبعیت و ترک کردن
آن نیتی که در شارع ازان و کرده داشته آن را و این در حدیث آمده که المهاجر من هجر ما نهی الله عنه یعنی مهاجر حقیقی کامل
کسیست که گذارشته است چیزی را که نمی کرده است اما لغای ازان چنانکه جهانش را جهاد اکبر خواند و متفق علیه
حدیث متفق علیه چنانکه در مقدمه معلوم شد حدیثی را گویند که بخاری و مسلم هر دو آن را از یک صحابی روایت کرده باشند

بجای

که شغل بر اصول و فروع دین است و این را حدیث جبرئیل گویند از جهت آنکه سائل آن از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
و سے بود و ام الاحادیث و ام الجوامع نیز گویند زیرا که متضمن جمیع علوم است که از احادیث معلوم میگردد و چنانکه فاتحه الکتاب را
ام القرآن و ام الکتاب خوانند باعتبار تضمن این سوره که بر تمامی معانی و مقاصد قرآن عظیم را و آنکه حدیث اتفاق و از جهت
این حدیث و بخاری و مسلم و احمد و دیگر این حدیث را بطریق مختلف از صحابه رضوان الله علیهم آجین و کتب خود روایت
کرده اند و صاحب مشکوٰۃ از این روایتین بر این خطاب فی الله عنه آورده و گفت

الفصل الاول سخن سخن الخطاب فی الله عنه قال - روایت است از عمر بن الخطاب که گفت: یمنی سخن چندان

رسول الله در آنست که ما بنی سبط از صحابه نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بودیم - و آن بودیم - یک روز - او مطلع علینا
رجل - ناگهان پیدایش و ظاهر شد در غایت اہست و جلالت چنانکه آفتاب یاماه بر آید بر ما رو - شدیدی پیاض القیاب - سخت
سفید جامه - شدید و او از سر - سخت سیاه بود - و شعر لبکون عین و فتح آن هر دو آمده - لایسے علیا اثر السفر و دیده نمیشد
بروے نشان سفر مثل عباد آلودگی بود و شکستگی رنگ روے و مستی و مانگی گویا هر صے است از عین شهر آمده -

والایر فمنا احد - و حال آنکه علی شناسد او را از تاریخ یک یعنی ازین شهر نیست و اگر از اینجا بیود می شناسیم او را - بنی سبط

الی ابنی صلی الله علیه و سلم - ناگهان نزدیک آمد و نشست پیش آنحضرت بآل و توجو بسوے و چنانکه متعلم پیش معلم
نشیند - فاسد لبتی الی لبتی پیش نگید و او متصل گردانید هر دو را بسے خود را بهر دو را بسے آنحضرت صلی الله علیه

و سلم و مبالغه کرد در قرب و اتصال حضرت و سے تا آسان گردد استماع سوال و جواب از جانبین و بسبب کمال

محبت و و داد و دستانست که میان ایشان بود - و وضع کنیه علی فخریه - و نهما و آن هر دو گفت و ست خود را بر د و

ران آنحضرت صلی الله علیه و سلم از براسے تکلیف و تثبیت و سے صلی الله علیه و سلم تا در اضعاف کلام و فهم و افهام

آن حاضر و ثابت باشد یا نه او هر دو گفت و ست خود را بر اینها سے خود چنانکه صورت ادب و رسم تعلیم است و این

بظاہر مناسب تر است بآدمان جبرئیل و ثقیب و سے با آنحضرت صلی الله علیه و سلم و نشستن و پیش و سے بر صورت

متعلم و لیکن و جداول راجع ترست زیرا که در روایت نسائی حضرت آمده است و سے وضع یدیسے الی کتب الی صلی الله علیه و سلم

جبرئیل اگر چه بظاہر و صورت سائل متعلم بود و لیکن بحقیقت معلم واقعی علم بود بر آن حضرت صلی الله علیه و سلم از جانب

حق و آدمان و سے براسے تعلیم و اسماح احکام دین بود و در حاضر آن را چنانکه از آخر حدیث معلوم میگردد و اسناد تعلیم جبرئیل

در قرآن مجید نیز واقع شد و آنجا که فرمود علی شہید القوی و قرق و الله علم - و قال یا محمد اخبرنی عن الاسلام - و گفت آن هر دو

از محمد خبر ده مرا از حقیقت اسلام که چیست - قال - گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم در جواب آن هر دو - الاسلام ان تشهد

لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله حقیقت اسلام اینست که گواهی دهی که نیست هیچ معبودی بجز خدا گواهی دهی که تحقیق محمد

فرستاده خداست بسوے خالق براسے تبلیغ احکام و سے و اسلام درخت یعنی القیاد و فرمان برداری و فردی بطریق

و غیبت و تسلیم شدن مرگم کسی را بے سنگینی و اعراض و در شرع عبارتست از انقیاد و اطاعت احکام الهی و بجا آوردن ارکان خمس و دین مسلمانی که مذکور شود پس اسلام اسم ظاهر اعمال است و ایمان نام باطن اعتقاد و دین عبارت از مجموع اسلام و ایمان است و آنکه در عقائد مذکور است که اسلام و ایمان یک است بآن معنی است که هر دو یک سلم است و هر سلم مؤمن نفی یکے ازین دو اسم از مسلمان توان کرد و بحقیقت اسلام مره ایمان و فرع آنست و علم را درین مسئله کلام بسیارست و تحقیق این است که گفته شد پس اول ارکان اسلام گواهی و اذن است بوجوب انیت حق تعالی و تقدس و رسالت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم و از ظاهر حدیث چنان معلوم میشود که کلام لفظ شهادت شرط اسلام است پس اگر لفظ شهادت نگویید یا بجایه اشهد اعلم آرد مسلمان نشود و لیکن بضرورت از دین معلوم شده است که اگر محمد صلی الله علیه و سلم رسول الله گوید مسلمان است و لابد چون صیغه اشهد در احادیث واقع شده است تلفظ بآن اوست و اصواب باشد که اقا و اودوم از ارکان اسلام نماز است چنانکه فرمود - و تقیم الصلوة - و برپا داری نماز را و مرد با قاست صلوة که از دین اوست راست و درست بعد از ارکان و محافظت شمر آنکه در رعایت سنن و آداب آن و اقامت مشتق از تقویم یعنی راست ساختن چنانکه گویند اقام العود راست ساختن چوب را که کج بود یا مرد را درست و ملازمت بر آن است و جبر و جهد نمودن در آن مشتق از اقامت یعنی تقیم شدن یا از قیام سوق بمعنی رایج و گرم شدن بازار سوم از ارکان اسلام بر آوردن زکوة مال است چنانکه فرمود و توتی الزکوة - و بدین زکوة را زکوة و لغت بمعنی نماز تطهیر است و دادن زکوة سبب نماز و زیادت مال و برکت در آن و موجب طهارت مال و طهارت صاحب است از زوایله بخل و امساک و اشتقاق از تزکیه شهود نیز احتمال دارد گویند گواهی میدهد بصحبت ایمان و صدق دعوی محبت پروردگار تعالی چهارم روزه رمضان و اشتن است چنانکه گفت - و تقصوم رمضان - و روزه داری ماه رمضان را و صوم و لغت بمعنی امساک یعنی نگاه داشتن است و در شرع عبارتست از نگاه داشتن نفس از طعام و شراب و جماع و غیره بعضی علماء و سفیان ثوری از ایشان است نگاه داشتن زبان از غیبت نیز و غیبت کردن نزد ایشان شکرند و صوم است و روزه کامل آنست که جمیع اعضا و حواس را از خوردن و شراب و غیره منع کند و در رمضان مشتق از رمضان است بمعنی گرم کردن و سوختن و چون در روزه سوختن و گدازن نفس است باین علاقه ماه روزه را از رمضان نام کردند و این وجه بر تقدیر است و است افتد که لفظ رمضان از اوضاع شرع بود و گویند که در وقت که تعیین اسماء شهوت نمودند در آن وقت هوا گرم بود و بالباشان و الله اعلم - و حج البیت سبب از ارکان اسلام نیست که قصد کنی خانه کعبه را و بگزازی مناسک حج را - ان استطعت الیه سبیلا - اگر میتوانی رفت و راه یافت بسوی وے و مرا و باستطاعت نزد اکثر علماء زاد و راه است و نزد امام ملک بیکسی که قوت پیاده رفتن دارد نیز واجب است و من راه نیز داخل استطاعتست و معتبر درین باب غالب احوال است و برین وجه وجود و برپا نیانی من طریق نبود چه غالب در وے سلامت است اگر در موسم نشیند و محاسبه بر حسب جهاد در کشی نشسته اند پس براسکج نیز و ابا باشد و مسقط فرضیت نکرد و در حدیث آمده است

که فضل شند کسی است که در کشتی غرق شود و نیز آمده که حق تعالی قبض ارواح ایشان به واسطه ملک میکند قال چون آنحضرت
صلی الله علیه و آله حقیقت معنی اسلام را بیان کرد گفت آنرا صدق است راست گفتی حقیقت اسلام همین است که بیان کردی منجانب
دینا که و تصدیق عمر رضی الله عنه میگوید پس شگفت داشتیم حال آن مرد که میپرسد آنحضرت را صلی الله علیه و آله و تصدیق می کند
او را چه پس بدین اظهار و امانت بزرگ و نادانی دارد و تصدیق این عبارت اشعار بر علم میکند و حقیقت جاسه شگفت نیست زیرا که در سبب چهل
بود که براسه تعلیم و تکمیل صحابه آمده بود تا از آن حضرت پرسید و در صلی الله علیه و آله علم بیان کند و صحابه نشسته و بتجید آن را یاد گیرند و این در آخر
عمر حیات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بود قال فاجزنی عن الایمان گفت آن مرد پس چون خبر دادی از منی اسلام خبر ده مرا حقیقت
ایمان که چیست قال گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ان تؤمن بالله حقیقت ایمان نیست که بگویی بندهای تعالی بابت و صفات
بشریه و ملکیه و مستزیه و تقلید و تعالی کنی از سبع تعالی و امارات حدوث و ملائکه و ایمان اری بفرشتگان و ملائکه
که اجسام نورانی اند قادر بر شکل با شکل مختلفه وندگان خدا اند که غیر مانی نه خدا را و تصرف اند در عالم بدون و تعالی و تعالی
نیستند برنی و مری و باقی صفات ایشان در کتاب و سنت واقع شده است و کتب و ایمان آری بکتابهاست حق تعالی
که کلام قدیم او و پیغمبر و از حرف و صوت و فرستاده آنها را پیغمبران خود بایجاد حرف و آوازه در انواع یا براسه ملائکه یا بوسیله
ملک مسموع از و را که حجاب و همه کلام خداوند حق ثابت و قرآن مجید فضل آنهاست از حیث فصاحت و جامعیت و گفته اند
الجموع آن عدد چهارست پنجاه از آن هزار شصت سی بر او پس و ده بر آدم و ده برابر ایشان باقی چهار کتب مشهور تورات و زبور
و انجیل و فرقان و استدعای علم و رساله و ایمان آری پیغمبران و تعالی که فرستاده است ایشان را باقی براسه هدایت
ایشان و کمال معاش و معاد ایشان و وعید گردانیده هجرات و آیات و واجب است ایمان آوردن به این بنیای بفرق در اصل
نبوت و واجب است احترام و تنزیه ساحت عزت ایشان از وجهت نقص و عظمت ایشان از وجهت گناهان و فروز بر گشت ایشان
نبوت و پس از و عین است قول مختار و آنچه بعضی از مفسران و اهل قصص و اخبار از بعضی از ایشان مثل یوسف و داود و عیسی السلام
نقل کرده اند صحیح نیست و اگر است بخلاف و نسیان است و هیچ آنست که برادران یوسف پیغمبر نبوده اند و آنچه در قرآن مجید یاد شده نسبت به
کرده و غیب نبوده و نبی بر علو شان قریب است و ملک را میسر شد که بر ترک و نه و مثل اگر چه محبت تر سایه نبوده بود هر چه خوابا بود و عیسی
نماید دیگر را بحال نه که تواند گفت و اینجا واجب است که لازم است رعایت آن آنست که اگر از جانب حضرت بعضی بنیای که قرآن در گاه و بجا
و خطاب بر روی از جانب ایشان که بندگان خاص او نیز تواند گفت و نه و آنکه از صمد کرد که موافق نقل بود اما نباید که در آن نقل کلام
نمایم و محمل اعتقاد و در حق پیدا بنیای صلی الله علیه و آله و سلم آنست که هر چه بر مرتبه الوهیت و صفات اوست حضرت او را ثابت است
و و همه منشاکی و کمالات بشری را شامل و در همه راسخ و کامل و الیوم الآخر و ایمان آری بر او پس که اخرا از همه مخلوقه است
و آن عبادت است از مدت مدید از ابد موت تا قیام قیامت یا در آدن درشت و اعتقاد کنی که هر چه شارع بدان خبر داده
و بصحت سیده از احوال آخرت از عذاب قبر و لعیم آن و علامات قیامت و نفخ صور و عیث و جزا و حساب و میزان و حراط

و جنت و نار ہمہ حق است۔ و کوثرین بالقدر خیرہ و شمرہ۔ و ایمان آری بآنکہ حق تعالیٰ ہمہ چیز را از یک و بدر ازین دانستہ
و تقدیر کردہ است و ہرچہ در کائنات واقع شدہ و میشود ہمہ بقضا و قدر و ارادات است چنانکہ فرمودہ انما کل شیء خلقنا بقدر
و باوجود آن ہنگام را امر و نہی کردہ و ہد کان را در فعل و کسب و خلے دادہ و ثواب و عقاب را بر آن مترتب ساختہ و در تہ
ثواب فضل است و عقاب عدل او و طایف اسباب و ترتیب بہات ہمہ تقدیر است و این مسئلہ و ہرچہ در باب ایمان مذکور شدہ در علم
کلام میں بیان و ہرچہ گشتہ است و در باب ایمان بآنکہ تحقیق این مقام تفصیل میں کر دہ شود انشاء اللہ تعالیٰ و طالع جملہ قیام
اصل مسائل آن را بے قیل و قال اکتفت و جدال تحصیل نماید و در تک و شہدہ فقہ و پنج ضروری است از آن در سائنس ایمان فی حق
الایمان بیان کردہ ایم و بآنکہ التوفیق و بآنکہ در بعض روایات ذکر سوال و جواب ایمان مقدم آمدہ بر سوال و جواب سلام و چون ایمان
اصل اسلام است و مقدم بر آن چنانکہ گفتہ شد وجہ آن ظاہر است و وجہ تقدیم ذکر اسلام بر ایمان سلوک طریقہ ترقی است چنانکہ بعد از تحقیق
ایمان بیان احسان کردہ کہ تہ تکمیل و تجرید ایمان و اسلام واسطہ مراتب مقامات است چنانکہ فرمودہ۔ قال صدقت قال اخبرنی عن الحسن
گفت انما بعد ما حضرت است گفتی پس خبر دہ مرا از احسان کہ چیست چون دہیارسے از آیات و احادیث ذکر احسان واقع شدہ و آن را
در ترجمہ عالی نمادہ و مترجمہ کمال داشتہ اند بعد از استفسار از فضیلت اسلام و ایمان از تحقیق احسان نیز سوال کرد تا امر دین بہ تمام کمال
ببین گرد و موی احسان نیکی کردن است و آن بر دو دوہرہ اطلاق می یابند یکی بر دوہم بالتمام و اکرام و نیکی کردن فعل را بر دوہم تکمیل و تجرید و
ایمان و چنانکہ باید و شایع آرد و آن را گویا اینجا نیز احسان کردن است بنفس خود و در خلاف این صورت ظلم است بقریب ہی کردن است
با او و حاصل آن اخلاص و حضور و خشوع است در عبادت و آن بحقیقت شرط کمال بکمال است احسان و ایمان است۔ تعالیٰ گفت
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در بیان حقیقت احسان۔ ان تعبدوا اللہ کانک تراه احسان عبادت کردن است خدا تعالیٰ۔ لہذا چنانکہ گویا نیکی
اور او شکر است کہ کسی را اگر نیکی باشد در نہایت محبت و تعظیم و اجلال و حضور و خشوع و حیا و شوق و ذوق و محبت و انجذاب خواهد بود و این
مقام شاہد است و متخراق در دیارے ذوق و حضور و فروتر از ان مرتبہ مراقبہ است کہ آگاہ بودن است از نظر آئی و علم سے تعبیر
بحال بندہ چنانکہ فرمودہ فان لم تکن تراه فانہ یراک پس اگر نیستی تو باین حال کہ گویا نیکی اورا عبادت کن اورا باین صفت کہ گویا نیکی
از نیکی بینی و سے نزدین صورت نیز خوف و خشیت و امتیاط و حرکات و سکناات و ضبط و رعایت افعال و احوال ادب
و طمانیت و عدم التفات بہ عین و شمال لازم حال خواهد بود چنانکہ در حضرت بادشاہی کہ حافظ و قیب و مشاہد احوال است تا وہ
مجاہد بقیدی و ترک ادب بر سے تنگ گرد و آگاہ باوجود آن تاظر و مشاہد و جمال باو شاہ بود و او را حال دیگر و حضور ہی و لذت
و دیگر باشد کہ فوق آن تصور نبود و قول سید عابدان و امام عارفان صلی اللہ علیہ وسلم بچلت قرۃ عینی فی الصلوۃ و تمام اول
و بالآخر کامل تر از مقامات ثمانہ عابدان است ثم فثم و یا انجلیہ و طاعت و عبادت تہ مترتب است یکے آنکہ همان قدر کہ بر سے ذمہ کند
از او اسے واجب چنانکہ قضا و واجب نکرد و دیگر آنکہ احکام و ارکان و شرائط و آداب آن را بجا آرد کہ موجب حصول رضا
و ترتیب ثواب خیر گردد و باطن نیز از ذوق عبادت و بندگی متلی شود و بالاتر از ہما است کہ در شاہدہ محمود و حضور ذات

اقصیٰ و منتهی است و در نماز که افضل عبادات و اعلیٰ قربات است بخداوند تعالیٰ معنوی بقدر ذات الهی تعالیٰ شانه محاکات
 که باطن بخواند این تنویر دیگر در کیفیت آن خبری و آن توان یافت زرقا المدوازیں حدیث امکان رویت حق تعالیٰ و آخرت
 استنباط میتوان کرد و در میان ائمہ اجماع جلالی از آن محروم و محبوب است و چون این حجاب برافشاند کمال تک تراک ترا کرد و
 چنانکه در آخرت واقع شد مترون ربکم یوم القیامۃ احدیث و لهذا در حدیث رویت و محبت کرد و اندک لحاظ بر آن آید
 نماز و اول روز و آخر آن که میتاثر رویت باری تعالیٰ است و در بهشت یعنی تا ملک شہود ذات بهم رسد و یومی و مستعد ذات
 بصری کرد که قوت بصیرت در دوسه در آن نشأت ابدی خواهد یافت۔ قال صدقت۔ گفت راست گفتی همین است
 معنی احسان که بیان کردی بدانکه مثنای دین مکالم آن برفقه و کلام تصوف است و این حدیث شریف بیان این مرتبه
 مقام کرده اسلام اشارت بفقده است که متضمن بیان اعمال و احکام شریعہ است و ایمان اشارت بافتقادات که مسائل
 اصول کلام اند و احسان اشارت باصل تصوف که عبارت از صدق توحید الی الله است و جمیع مانی تصوف که مشایخ
 طریقت بآن اشارت کرده اند را جمیع مانی میگویند و تصوف و کلام لازم یکدیگر اند که یکدیگر بیکدیگر متمم و تاملی نه پذیرد
 چرا که کلام بے تصوف و تصوف بے کلام صورت نمیدارد و نیز که حکم الهی بے فقه شناخته نشود و فقه بے تصوف تمام نشود و نیز که
 عمل بے صدق ادعای نه پذیرد و هر دو بے ایمان صحیح نگردد و بر مثال روح و جسم که یکدیگر بیکدیگر بے دیگر و جدا گمان پذیرد
 و ازینجا فرمود امام مالک رضی الله عنه من تصوف و فقه فترق و من فقه و تصوف فقد فسق و من جمع بینهما فقد تحقق کمال
 جامعیت این است باقی جمیع رتب و ضلال و التوفیق من الله الکریم السعالم و چون احکام دین و مقامات قرب و شرف و مہم گشت اشارت
 بقیام قیامت و در عمل است و از این است که در تائیدیه گرد و باعث شود بر اتمام عبادت و تحصیل کمال چنانکه فرمود۔ قال فی خبری عن السیاح
 گفت انما بعد از حضرت علی بن ابی طالب و سلم بعد از آنکه بیان کردی اسلام و ایمان و احسان را خبر ده مرا از وقت قیامت که کسی قائم
 خواهد شد و قیامت را ساعت باد و طول زمان آن اعتبار آن گویند که قیام او یکایک شود و در سلسلے یا محبت آنکه با وجود این طول
 و استداد نزد حق تعالیٰ حکم یک ساعت دارد و ساعت و لذت حق پاره از زمان غیر همین و محو و دور از مطلق اهل حساب
 نجوم و کبر و ازین است و چهار جزو از درویش۔ قال۔ گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم۔ ما السؤل شہا با علم من السائل
 نیست آنکس که پرسیده شد و از آن وقت قیام ساعت و از آنرا که کسی که پرسیده است چیزی نیست من و از آنرا که جوابی من و تو
 هر دو برابریم و از این است آن یکله هر سائل و سؤل همین حال دارد که آن را خبر خداوند تعالیٰ کسی نداند و او سائل را هیچکس را
 از آنکه و رسل بر آن اطلاع ندهد۔ قال فی خبری عن امارتها گفت پس اگر علم بوقت آن نداری خبر ده مرا از مقامات قیامت و از این
 او۔ قال ان تملک الامیر بها۔ گفت آنحضرت یکبار از نشانهای قیامت این است که بزاید و او مالک و عربی خود را در ثواب و بیان
 مراد از این عبارت شریح را اقول است اکثر آنکه مراد بدان کثرت آنجا سواری است و پیدا آمدن داه زادگان که نسبت باوران
 خود به نسبت نسبت پدران موسی و سیدان و حکم مالک دارند یا اعتبار آنکه اموال دمی بعد از موت صاحب و راجع باولاد است

معنی اکثر شعار است و مستحقین با آنکه ذکر بضع زائد بر همین نیز خالی از منافات است باین معنی نیست مگر آنکه مقصود باشد از ذکر بیشتر باشد
و بعضی از علماء از براسه بیان شعبه ایمان بعد از همین مقصدی گفته و این خالی از شک نیست چه بسیار است از انواع و اقسام
آن از حیث بیان ایشان بیرون افتاده و محمل شعبه ایمان با وجود تفاوت و از حد حصر و احصار خارج است باصل واحد که شش بخش
و تحصیل حاوت است در مباحث و مباحث تحصیل کمال علمی و عملی و انصاف و اعتقاد و استقامت در عمل است چنانکه در
قرآن مجید فرموده ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا و در حدیث آمده قل آمست با الله ثم استقاموا و استقامت در عمل است چنانکه در
و سلم بعد از آنکه شهادت آن را بیان فرمود و قبول خود و فاضل قول لا اله الا الله پس فاضل ترین و سابق ترین شهادت است
ایمان که گفتن بیک طیب است و ایمان آوردن است بدان - و اما یا امانه الالهی عن الطریق - و فروترین و پس ترین آن شعبه
و در کردن آنچه بدانند مردم را مثل خار و سنگ و پلیدی از راه و ظاهر از در کردن بر داشتن است بعد از اقرار و اگر هم از اول
نیز اندازند و راه را پاک بدارند نیز حکم و در کردن دارد بیکه او طایق ترک این است که مردم و از ایشان است نه با حق و حقیقت بیان است
ترک و وجود و دعوی است که بعد از هر شری و قیاس است شش در خار و سنگ زده این چه فرو و دعوی وجود خود و هر چه از این
و آنچه و شعبه من الایمان - و شرم و داشتن از کتاب است و با اینست که شعبه عظمی است از ایمان و حمد است و در کار
وین و اندازد و از حمد آورد و و تحقیق و ذکر و حیا و لغت و تفسیر و آنکه ساری است که عارف شود و آدمی را از ترس کاست که بعد از آن
بدان و در شرح مراد بدان سیرت است که باعث میگردد و پیوسته کردن از تا فرموده و ان فی آیه از تفسیر و حق و حیا اگر چه حکم
طبیعت و جلیت پیدا آید و لیکن در وجود حیا شعری اختیار بنده و ریاضت او را و طاعت است چنانکه در سائر مقامات و
تتمیز آن سید الطائفة که جنید بغدادی قدس سره العزیز فرموده انما هو الله و الله لا یزول من ربه الا الله و ربه الله و الله لا یزول من ربه
نعمت است حق و در خود بنده اندازد و بنده و در او است حق شکر آن تفسیر شایسته بنای پیوسته آید از همه شرم بحق طایفه و
عبد الله بن عمر و رضی الله عنهما - عبد الله بن عمر بن العاص بن وائل السهم بن عمرو بن سنان بن قریش عابد الله
قائم بود و از پدر و از ده سال خرد بود و کتاب عاریش نوی بود و پدر سرگشت که فرق میان من و دو - من بود که
او عاریش بخشت و من نیمه ششم و محصل بیست بود اگر چه بخت رضا است چه که آن حضرت جعلی الله علیه و سلم او را بدان و حیات
گروه بود در صحبت معاویه و در پیرو نام او و در اصل نام پدر او بود و فاضل آن حضرت جعلی الله علیه و سلم عبد الله نام کرده - خالی
رسول الله جعلی الله علیه و سلم گفت عبد الله بن عمر بن العاص که گفت پیغمبر خدا جعلی الله علیه و سلم - مسلم بن مسلم اسلمون من مائیه
مسلمان کامل است که است است و مسلمانان از زبان و سکه و دست و سکه از زبان و سکه و دست و سکه از زبان و سکه و دست و سکه
نگوید و دست نزد و در خاندن و خشت کند و خشت بر دست و زبان حیات است که اکثر انواع ایمان و دعوی حیا شد و زبان
میر است از آنچه نفس انسان است و بیشتر کار سازد دست می آید و تقدیم انسان بکلیت آنکه ایمان از زبان و سکه و دست و سکه از زبان و سکه و دست و سکه
و گفته گان و این زبان و سکه و دست و خشت از زبان و سکه و دست و سکه از زبان و سکه و دست و سکه از زبان و سکه و دست و سکه

ہے و زبان ہر واید است و تخصیص مسلمانان باعتبار غالب واقع شدہ والا کافران کہ ذی و مطیع الاسلام باشند درین حکم داخل اند
 و در روایت ابن جریر بن سلم الناس واقع شدہ و این عام ترست کہ اذکر السیوطی و بہر تقدیر وادایہا باحق است و الا حکم شرع
 بر پیاد از جو ضرب و شتم جایز بود و در بعضی مواضع واجب گرد و پیش از ہر یک حکم شرع آب شور دن خلاست و اگر خون منقوس
 پییزی رو است و مراد آنست کہ مسلمان را خفقتش نیست کہ مردم را اذاکند و مسلمان باید کہ برین صفت باشد و ہر کہ برین صفت
 باشد گویا مسلمان نیست نہ آنکہ ہر کہ این صفت دارد تنہا مسلمان کامل است اگرچہ در باقی احکام و ارکان دین نقص پیدا کند چنانکہ محمدان
 گویند شہر مباحش در پیہ آزار و ہر چہ خواہی کن ہ کہ در شہریت ما غیر ازین گناسہ نیست و تحقیق وادائہ است کہ ہر کہ با داسہ
 حقوق پروردگار تعالی حقوق خلقی چاہے آر و مسلمان کامل است و اما ہاجرین ہجر با حق الدعنہ و ہجرت کنندہ کسیست
 کہ ترک کند پیہرے را کہ نمی کردہ و باز داشتہ است تعالیٰ ازان بدانکہ ہجرت در شریع معنی بیرون آمدن از دار کفر
 بدار الاسلام و اگر ختن از نقتہ دین است و این را ہجرت ظاہرہ گویند و ہجرت باطنیہ انکار موطن طبعیت برآید و از انچہ نقل شد ایمان
 بدان داعی است بگریزد و ترک و ہر تحقیق شہریت ہجرت براسے این غرض است و ہر کہ از وسعے این غرض حاصل شد در حق
 مہاجر است اگرچہ در وطن باشد مگر آنکہ صورت ہجرت و ظاہر آن نیزہ واجب گرد و چنانکہ در زبان آنحضرت بود صلی اللہ علیہ وسلم کہ مسلمانا
 را از کہ بہرینہ واجب بود ہجرت کردن و قصد وادارین حدیث حث و ترغیب مہاجرین است بترک مہاجر و ہجرت و صورت آنکہ
 کنند و ہجران مغرور نشوند یا نسبی یا طرہ آنہا است کہ صورت آن را دریافتند بحصول ثواب آن ترک مہاجر است نہ لفظ ہجاری بترک
 حدیث کہ مذکور شد لفظ ہجاری است کہ وسعے باریظ ظاہریش را روایت کردہ و بار وایت مسلم قرسے مہاجرے و مہاجرے
 و لفظ وادار چنانکہ گفتہ و مسلمان رجلا سال النبی صلی اللہ علیہ وسلم و مسلمانا اینچنین آمد کہ در وسعے پر پیاد از آنحضرت صلی اللہ
 علیہ وسلم ای المسلمین خیر کہ ام یک از مسلمانان ہستہ قال گفت پیہر خدا در جواب سائل من سلم المسلمون من سب
 و پیدہ و وزیر سلم این خبر کہ و اما ہاجرین ہجر با حق الدعنہ نیست و ظاہر عبارت مولف موہم است کہ باشد فافہم و عن انس
 بن مالک بن النضر الانصاری الخ ز جی خادم رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خدمت کرد و آنحضرت را دہ سال و در آمد و در خدمت و
 ہشت یاد سالہ بود انتقال کرد و ہجرہ در خلافت عمر رضی اللہ عنہ تا نقتہ گذرد و بروے و وسعے آخر مہاجرین ہست کہ ہر ہجیرہ
 سنہ احدی و سبعین ہجرت او بسیار است رضی اللہ عنہ و آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم او را بالتاس والدہ اش دعا کرد و در دنیا
 و دین در دین بگوید مادر دنیا عمر او بہر رسید و اولاد و از حد تجاوز شد و گلستان او در سال دو بار میوہ میداد و قال رسول
 صلی اللہ علیہ وسلم لا یومن احدکم حتیٰ یؤمن احب الیہ ایمان نمی آرد کسی کہ از شما و میگرد و مؤمن کامل تا آنکہ ہاشم بن دوست
 داشتہ تر کہ وسعے مؤمن وال ہ و لہ و الناس ہجیرین از پدرش و فرزندانش و مردم ہر شہر شہر علیہ نشان ایمان
 مؤمن کامل است کہ پیہر خدا صلی اللہ علیہ وسلم محبوبست و خطم از پیہر و ہر کس باشد زوئش چنانہ پدر و فرزند کہ حکم طبعیت و طبیعت
 محبوب و مرغوب اند و چہ باشد مردم کہ با ایشان علاتہا ہے محبت و موہبت در میان واد و چہ طبیعت و چہ با اختیار و باید دانست

و اما آنست که ایشان را البته می شناسد اما اگر در واقع تو به وسیله صحیح است و آخرت سود خواهد کرد و چون ائمه رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من جعل صلاته کسکبه یکره و نماز را از کسی که در دنیا اسلام است - و آنکه قبل از نماز است - و روزه می آرد قبل از آنکه بپوشد - و اکل و چیتنا - و بخورد و نوح کرده شده مارا - فذلک المسلم الذی له ذمته الله - پس آن کس مسلمانیست که بر او راست عهد و امان و کفایت خدا و روزه و نماز که سر و مال بجهت معنی عهد و امان و ضمان و درست و حق آید و این همه معانی نزدیک یکدیگر اند و اصل روزه و نوحی که میگویند هم ازین جهت است که در عهد و امان و ضمانت مسلمانان در آمده اند - فلا تخفوا الله فی ذمته پس عهد و عهد شکنی نکنید خدا را و روزه او بجهت و تقصیر و بضم تا و سکون تا و کسر فاستیت از آنست که عهد شکنی کردن و کفایت نکردن این سه چیز کردن نه ذکر اگر کان اسلام از شما و تمیز و تمیز آن است که این سه چیز نشانه است درست است بر اسلام و تمیز مسلمان از غیر مسلمان چه هر که نماز نکند از شما که مسلمانان بیکدیگر اند و دلالت دارد بر اعتقاد و بهر جهت محمد صلی الله علیه و سلم قبول آنچه آورده از نزد خدا و جدا کردن ذکر استقبال قبله با آنکه شرط نماز است و چون ذکر نماز کرد و با او را نیز ذکر و بخت آنست که اگر قبله شهرت و خصوص نماز با اختلاف قیام و قرائت که دیگران از این کتاب نیز دارند و اکل و چیتنا مانع مخصوص با اهل اسلام است و بهر جهت بخیر از نبی خوردند - و او را بخاری - و عن ابی هريرة رضی الله عنه - قال انی اعلم انی - آمد با و به نشیمن پیغمبر را - محمد صلی الله علیه و سلم قال - پس گفت آن اعرابی یا حضرت - و لی - عملی - راه تامل و مطلع گردان بر کاره که - اذ انکلت ذلت الخیلة - چون کلام آن کار را در آیم بهشت را - قال - گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم و جواب آن اعرابی - تعبد الله و لا تشکر فی شئ الا بجهت من یحیی خلد و شکر یکدیگر دانی با و بهر جهت را اینها شهادتین ذکر کرد و از جهت شهرت آن یا سوال از آنست که بعد از شهادت است و مرد با شتر اک یا پرستش تبار است یا ریا که در و بهر جهت شکر یکدیگر دانی خالق را بخداوند ابد و عبادت آن را شکر صخر خوانده اند و ظاهر درین حدیث آنست که بعد از آن بیان کرد عبادت را بقول خود - و تقیم الصلوة ملکوتیه و پرستش را نماز فرض را که نوشته شده و حکم کرده شده است بدان - و نودی الزکوة المنفوخة - و مبدی زکوة که فرض کرده شده است زکوة نام همین فایض است و مرد زکوة اینجا صدقه است - و تقصوم رمضان - و روزه میداری ماه رمضان را تخصیص کرد و دیگر فرائض را در آن دراصل نجات از آتش دوزخ و درآمدن در بهشت کافی است و شاید که فرائض در آن وقت زیاده برین نبود و چون آن مرد طالب اهل درآمدن در بهشت بود - قال - گفت و الذی فی نفسی بیده - سوگند بان خدا که بقایه فرائض در دست قدرت اوست - لا ازیس علی بانشیاء و الا فحق منه - زیاده کتم برین عبادات که فرمودی خیر است از فوائض و نقصان کتم ازین فرائض خیر است را و صاحب این حال ناجی است بهر جهت اگر چه تبرک من منی بود و تبرک نوافل خیرات و از ثبوت درجات محروم یا مرد زیادت بر حد مشروع است و نقصان از آن مثل زیادت کثرت و نقصان آن یا مرد آنست که زیاده بیکم در و ال و نقصان بیکم و قبول یا این سائل رسول قیسه ای سوگند خورد که زیادت و نقصان بیکم در رسانیدن حکام بقوم خود یا این کلام گناهیست است از بهانه و شدت و اخذ و استتمام با دشمنان و حقیقت کلام مرد نیست - فلما دلی پس گویا

کہ روئے گردانیدن اعرابی و پشت و او بر پشت - قال ابنی - گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم من سرہ ان یظن اسے رجل من ہل
 اجنبی - کہے کہ شاید دیگر دانا و ازانہ کر دین بسوسے مرد سے از این شہرت یعنی بہرگز نخواہد گشت راہ بینید - فلینظر اسے ہل - پس
 باید کہ نظر کند بسوسے این مرد و بیند او را چون آنحضرت صادق و نقیہ و عقیدت اورا با حکام دین مشا بدہ فرمود بشارت واد
 اورا بشارت - متفق علیہ - و عن سفيان بن عبد الله الثقفي قال قلت لسفيان بن عبد الله الثقفي طائفي كره صحابي ست عامل
 عمر بن الخطاب بو بر طائف رضی اللہ عنہما گفت گفتہم - یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لی فی الاسلام قولاً - یگوید اسے من در باب اسلام
 و ایمان سخنے کہ - لا اسأل عنہ احد ابداً - محمد صلی اللہ علیہ وسلم کہ ہم از ان سخن هیچ سیکے را بعد از تو یعنی خبر تو یا بعد از تو حق تو از عالم
 دنی روایت نیک - و در روایتی ہے بعد کہ خیر کہ آمدہ و این روایت مبین معنی اول است - قال - گفت آنحضرت در جواب
 دوسے - قال مننت باسمک ثم استقم - یگوید ایمان آوردہ و مستقامت و بر زبان نبی گواہی دہ و چنانست حق با اسما
 و صفات و افعال او و تصدیق کن او را و آنچه خبر دادہ و قبول کن امر و نبی او را و این شامل ست تمامی آن چیزها کہ بان ایمان آورد
 پس از ان التزام کن کہ حق آن قیام خالی و بران استقامت و بر سر و استقامت ملاوت کردن انسان ست راہ رست را
 و بر راست استادن و مراد اینجا بجا آوردن ست جمیع اوامر و نواہی را بر وجہ دوام وثبات و اعتدال بے زنج و فتور و قائل
 گفتہ استقامت الامر اعتدل و در شرح حکم گفتہ کہ استقامت استواری ست در اتباع حق و نہاج سدا دے افراط و تفریط و در روایت
 فرمودہ کہ استقامت بر داشتن نفس ست بر اخلاق کتاب ہدایت و مراض و معاد و سا فتن او ست تفہیم لکات را بخور دے
 از فضائل - رواہ سلم - و عن طلحة بن عبد الله رضی اللہ عنہ - قال جابر بن عبد الله قال رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم من
 اهل نجد - روایت ست از طلحہ کہ از عشرہ مبشرہ است و برادر زادہ ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہما و مناقب او را آخر کتاب مذکور گردید و انشاء
 اللہ تعالیٰ گفت آمدہ بسوسے آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم از اہل نجد یعنی فون و سکون جم نام بلاد عرب ست از تہذیب و
 عراق مقابل غور و نجد و اہل زمین بلند را گویند چنانکہ خود بفتح غین زمین است را - تاجر الاس - پیر الکنزہ مرید
 نسیم و دوسے صوفی - و اسے کہ می شنویم آواز است او را و ندیدہ آن را و دوسے بفتح وال و خم آن و کسر واد و شہادت
 تحقیقہ از است را گویند کہ مفہوم نگرو و چنانکہ آواز گس شد و مانندان - ولا نقہ یا نقول - و نمی فہیم خبر سے را کہ میگوید
 آن مرد و شمع و فتنہ فون ست چہیغہ معلوم و بیایہ تحقیقہ مفہوم چہیغہ مجہول نیز روایت ست و بر تہذیب اول و دوسے
 منسوب ست و بر تہذیب مرفوع - سے و نامن رسول اللہ - تا آنکہ نزدیک شد آن مرد از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فافزاید
 یسأل عن الاسلام - پس ناگاہ آن مرد پیروز از احکام اسلام و فرائض و سے و تواند کہ سوال از حقیقت اسلام کردہ باشد
 و عدم ذکر شہادتین بخت شہرت آن و علم بدان باشد - قال رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم من علم خمس کمالات
 فی اليوم و اللیلۃ - پنج نماز ست و روز و شب - فقال - پس گفتہ آن مرد - ہل - یگوید خبر من - کیا هست - پس از نماز پنجگاہ
 پنج نماز روز و شب - فقال لا الا ان تطلع - پس گفت آنحضرت نیست تو خبر این پنج نماز با کہ از خود میاری

از نماز نیکو نه فریبیده باشد - قال رسول الله - گفت پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم - و صیامت من رمضان - و دیگر از احکام مسلمانی
روزه داشتن ما و رمضان است - فقال بل علیه غیره - پس گفت آن مرد آیا هست بر من جز روزه رمضان - قال - گفت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم - لا الا بالوجوب - غیر از روزه رمضان اگر آنرا در وقت نفل داری - قال - گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم - و ذکر رسول الله
و ذکر سیرت آن پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم - الزکوة - زکوة را فقال بل علیه غیره - پس گفت آن مرد آیا هست بر من جز زکوة - فقال لا الا بالوجوب - گفت آنحضرت
بر من جز زکوة اگر آنرا در وقت نفل داری - قال - گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم - فادبر الرجل - پس پشت داد و رفت آن مرد - و هم بقول - و حال آنکه در مشکوٰۃ
والله الا انی علیه ذرا ولا اقص منه - چند اسوگند که زیادتر کنیم بر این و ارض دهیم که بگویم از آن تو بسیار این کلام در حدیث سابق گذشت - فقال
رسول الله - پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم - اقل الرجل ان صدق - نه گماری و جوهری یافت این مرد اگر راست بگوید و عمل
بدان می کند یا درین رغبت و اهتمام که از کلام و مضمون میشود راست گوشت پس غرض علاج بر بعضی بعد از این نیست - و ان
صدق نفع خیر و ایت است - متحقق علیه - چون سوال آن مرد از قرآن سلام بود که در آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن را
برای سوسه و دانا که در آن وقت حج فرض شده بود یا آن مرد از اهل حج نبود و در آن وقت واجب نشده یا چون و فرض قطعی
نبود و ذکر و باجماع ائمتنی فرضیت نماز و روزه و زکوة بود و خبر آنچه فرمود و از آنجا لازم نیاید که چیزی دیگر در اسلام فرض نباشد پس یک
شافعی این حدیث بر بعضی فرضیت تسبیح و توحید و اعتقاد آن از آنچه پیشی ذکر کرده چیز - باشد - و حسن ابن عباس رضی الله
عنه - مناقب او بسیار است احتیاج به بیان ندارد و تولد او پیش از هجرت بسه سال بود و در وقت ولادت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
سینه و ساله بود و یا نوزده ساله یا مثلاً که در آن است و حیرت ایل داد و یارید و در دیار اهل اناس و گفتار افسوس الناس و در حدیث
اهل الناس بود و لقب او روحان القرآن و سلطان التفسیر و دوسه تنه ائمه الخوین صلی الله علیه وسلم و ابی طالب بود و در عاقل علم بود و در طول آن
و در مردم جهان نبود که گویا بر عجب سوار است و عباس از دوسه و از تر و عبد المطلب از دوسه بود و بعضی مشرب به سیم و سیم صبیح الوجه اقرار
بانت باطراف ششمان و عین بود و دوسه هفتاد و یک سال رضی الله عنه - قال - گفت ابن عباس - ان وفی عبد العیس -
بدستی که رسولان عبد العیس که نام قبایل است از ریجه و در اصل این نام در کلان ایشان است که ایشان را بنام دوسه مینوهند و اکثر
نامها را قبایل این چنین است که بنام بدان خوانند - اما التواتر - چون آمدن پیغمبر - صلی الله علیه وسلم - قال رسول الله - گفت
پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم - من القوم - که است این قوم - او من لوفد - یا فرمود که است این جماعت رسولان لشکر را وی است
قال و ریجه - گفت این قوم ریجه اند - قال - گفت آنحضرت - عرجا بالقوم و بالوفد - عرجا بر این قوم را و یا این وفد را حسب حاجه
فران را گویند و این کلمه را با اسم اکرم و استیلا و رسانیده گویند یعنی در آمدی حاجه - فران را و گاهی که اهل و نه لا نیز بآن نام کنند
یعنی در آمدی توانی خانه خود را و حاجه نرم و ملائم را - و غیر خرابا و لا ندر خط - و آید و در حالیکه رسوا و فیه من شوق و بلا و شدت
و بیجانی و بیخبری و این اشارت و دعا - پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم - من القوم - و علم بر این قوم را - قالوا - گفتند وفد - یا رسول الله
الاستطیع ان نأتیک - بدستی که مانی توانی که بیاییم ترا - الا فی الشهر الحرام - مگر در ماه حرام را و یا آن ذی القعدة و ذی الحجه

آن را منکر شده اما از قاموس صحت آن مفهوم میگردد و با قطع نظر از آن و بی تمام جویت معنی ندارد مگر آنکه در بعضی فاعل و مفعولت
 دارند و اما اندر منصب غیر فاعلیت نیست و وجود او در سبب و غیر سبب نیست که در سبب و سبب مشعر نسبت تصرف باوست
 یا نسبت آنکه این هم سبب راجع بنیاب آتی میگردد زیرا که چون فاعل حقیقی است سبب بر سبب واقع میشود که اقالوا بیدیه لای
 بدست قدرت من است کار و بیدیه تشبیه نیز و این است - قلب اللیل والنهار - میگردد و هم شب را و روز را و بیداری و خواب را
 پیوسته چرخ را و در شب از روزی و هم در شب بر روزی و هم در روزی و هم در شب و هم در روزی - و سخن الی حوی لا شری - رضی الله عنه - قال
 رسول الله صلی الله علیه و سلم ما احدا صبر علی الله فی حربه الا کنت من ربه - یعنی صابر تر از خدا بر او میگردی که می شنود آن را و چون
 از او که بخواهد بر او و سبب فرزند و اثبات میکند بر او و سبب آنکه ناشایسته بنیاب قدس است - تم لیا فیم ویز فیم - بپوشد
 و صلوات میدارد و ایشان را از بایا و آفات و روزی میرساند ایشان را با انواع نعم و حقیقت صبر نگاهاش نفس است بر کرده و نعم
 و سبب است و در او صبر و نشان حق تعالی عدم تحمیل است با تمام از گناه کاران بقضایا بنیاب و صبر و سبب که از اسماء معنی آتی
 تعالی و نفس و صبر و سبب است لیکن گناه کاران صبر را این بود شاید در وقت دیگر انتقام بکشند و در حلیم این است
 متفق علیه - و سخن صبر و رضی الله عنه از اکابر جواب و عظمای ایشان است مناقب او خارج از حد و صبر و احسان است و آخر
 کتاب چیز از آن که در روز - قال گفت معاذ بن جبل - کنت ردف آتی - بودم من روی پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
 در حصار - بر آنکه آن حضرت صلی الله علیه و سلم احیاناً بجست توانخ و عدم تکلیف بر من مرکب بپوشیده است پس معاذ میگردد
 که من نیز روزی که در عقب آن حضرت صلی الله علیه و سلم سوار بودم و حاکم که - کسین یثی و یثی الا مخرقة العریض - بنویسند
 و بیان آن حضرت صلی الله علیه و سلم مگر چه سبب که پس بالان میباشند و سوار بر آن تکلیف میکنند و مخرقه مسموم و کول نهاده و خاصه
 کسور است و بجز متفق و تشدید فاعل متفق و مخرقه مسموم و مخرقه مسموم و مخرقه مسموم و مخرقه مسموم و مخرقه مسموم و مخرقه مسموم
 و هم در عقب کردن کلام شریف و سبب - فقال - پس گفت آن حضرت - یا معاذ تدری ما حق الله علی ایه - او معاذ می در یابی
 که چیست حق خدا که واجب گردانیده است بر بندگان خود که عبادت و اطاعت است - و احق العباد علی الله و عبادت حق بندگان
 بر خدا که لازم گردانیده است و سبب فاعل بر خود و فضل و کرم خود - قلت الله و رسول الله علم - گفت خدا و رسول خدا و انار است - قال
 قال حق الله علی العباد و گفت آن حضرت صلی الله علیه و سلم پس بدستی حق خدا بر بندگان - ان یعبدوه و لا یشرکوا به شیئاً -
 این است که پرستند او را و شرک نکند و اندک و سبب چیز را یعنی بستی پرستی نکنند یا آن معنی که ریای نکنند و اخلاص و زهد
 و عبادت - و حق العباد علی الله ان لا یغیب - و حق بندگان بر خدا این است که عبادت نکند - من لا یشرک به شیئاً -
 کسی که شرک نکند و اندک و سبب چیز را اگر او شرک کند باشد مراد آن است که عبادت نکند مثل عباد کافران و اگر یاسر است
 اصل او بود - قلت - پس گفت من - یا رسول الله فلا یشرک الناس - یا ایس لبشارت بدمم یا معنی هر دم را و بشارت
 بکس با فتح و ضم نیز آمده و خبر خوش رسانیدن کسی را متفق از بشیر است و اثر خبر خوش شنیدن بیشتر و بشیر را بشیر و

قال لا تشبهوا من قبلکم - فرمود آن حضرت بشارت مده مردم را باین خبر تا اعتماد نکنند بر آن و ترک کنند عمل را فیه کلوا و تشبهوا - تشبهده و کسرا کانت الاکمال یعنی اعتماد و تمکین و انفع تحتانیه و سکون لون و نعم کانت نیز روایت است از کول یعنی باز استخوان از چیرے متفق علیه - اگر گویند پس خبر را و اعتماد باین حدیث با آنکه نمی کرد آنحضرت از آن جوابش آنکه معاذ رضی الله عنه است که نهی مخصوص بابل آن زمان است که تو عهد یلمانی بودند و متبادر بکالیف شمر عینه نشد پس از آن چون شمر راجع و ملک فانت ثابت شد و قضیه امر و نهی استقامت گرفت خبر را و یاروایت کرد آنرا بعد از امر و جواب بلیغ دور و دور بعد بر کتان علم بانی از تشبیه نسبت بکلمه مخصوص بود و کمال کند چنانکه از حدیث آئینده معلوم گردد و روایت کرد آنها که بیان صفت بودند و عثمان انس رضی الله عنه - ان البنی صلی الله علیه وسلم معاذ و یوسف علیہ السلام قال - روایت است از انس که آنحضرت در حال که معاذ و یوسف او بود و گفت - یا معاذ قال - گفت معاذ - لیک یارسول الله سعدیک - استادگی و ایم بر خدمت و فرمانبرداری تو ای رسول خدا صلی الله علیه وسلم و یاری میدهم ترا - قال گفت آنحضرت بار دیگر - یا معاذ قال - گفت معاذ لیک یارسول الله سعدیک قال - بار گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم - یا معاذ قال - گفت معاذ لیک یارسول الله سعدیک گفت آنحضرت معاذ را و معاذ این را گفت و در و - تا کلمه و بانه است و در القاسم این کلام و بیدار و تشبیه کردن معاذ بر اسه استماع آن یعنی لیک اجابت و فرمانبرداری است و معنی سعدیک یاری دادن و وفقت کردن است یعنی استاد و امومت و اذاعت و وفقت تو بود و چیز فانی - قال - گفت آنحضرت - ما من احد شیء من الاکالا الا الله و ان کل رسول الله غیبی شیء یک که گواهی دهد و بگوید یا آنکه خدایک است و معاذ فرموده است - سعدی قلیه - از روی صدق و انصاف من ناشی از دل مرا از تشبیه کذب و نفاق - الا حمدا لله علی الدار - اگر آنکه ایم بیک و از حدیثی که آیه گواهی دهد و راجع به تشبیه کبریه که با فران ساخته شده یا حرام بگوید و از خبری که از بن امیه بگوید که این حکم پیش از نزول فرشتی و او امر و نواهی بود و حسن بهی گشته که امر و گفتن این کلمه است یا و اسه حق و فرقیه آن بعض گفته اند و آن است که در دم و تو گفت و بیدار بود - قال گفت معاذ یارسول الله الا حمدا لله علی الدار - آیا پس نه ما نم این خبر خوش مرم را فیه تشبیه و - پس بشارت میباید آن شود بدین - قال - گفت آنحضرت - الا تشبهوا - اکنون که خبری مردم را بر آن اعتماد میکنند بر آن و ترک میدهند عمل را - فاما معاذ و غنیمه - پس خبر را باین قصد و بایان کلمات معاذ و موت خود - تا آنکه از بهت اخذ کرد و باز استخوان از به و کتان علم و تشبیه ازین کلام ظاهر مضمون میگردد که نهی از اخبار پیش از تنی از کتان علم بود متفق علیه - و عثمان ابی فر - از را و معاذ و معاذ و کان ایشان است و تشبیه و ترک او خوار مال است اگر چنانچه آن او کرد باشند مشاقب او بسیار است و از کلمات بسیار انشاد الله تعالی رضی الله عنه - قال - گفت - انیت البنی - آدمم خیمیر را - صلی الله علیه وسلم و علیه و بایض - و حال آنکه بود بر آن حضرت جانمید - و به و نامم - و آنحضرت و خواب بود - ثم انیت و قد استیقظ لیسر باز آمد و حال آنکه تحقیق بیدار شده بود و در کاین احوال از بهر تحقیق و تمییز فریاد اطلاع خود بر احوال شریفه میبند تا بداند که روایت از و سے تبشیر و قیظ میکند یا آنکه از احوال

محبوب یا قطع نظر از ان شیرین و لذیذ است و غالباً این وحی در همین منام شد پس ذکر آن از غیبت غیر تواند بود و الله اعلم - فقال -
 پس گفت آنحضرت - ما من عبد قال - نیست هیچ بنده که گفت - لا اله الا الله ثم مات على ذلك - پس مرد بر
 اعتقاد این کلمه و هیچ منافی آن نه گفت و نکرد - الا دخل الجنة - مگر آنکه می در آید آن بنده بهشت را البته بگوید - قلت -
 گفتیم من - وان زنی وان سرق - آیا می در آید بهشت را اگر چه زن یا کزده باشد آن بنده و زودی کرده باشد - قال - گفت
 آنحضرت - وان زنی وان سرق - می در آید اگر چه زن یا کزده باشد و زودی کرده باشد چون این حکم مستبعد و مستغرب نمود ابو ذر
 باز عاده کرد بر سر تحقیق و توثیق و تواند که تکرار و عاده از جهت کمال سرور و رحمت حق و کز گزازی نیست و سبب حل و علا باشد باز بگوید
 قلت - گفتیم - وان زنی وان سرق قال - گفت آنحضرت - وان زنی وان سرق قلت - باز گفتیم - وان زنی وان سرق
 قال - گفت آنحضرت - وان زنی وان سرق على نعم الله ابي ذر - می در آید بهشت را بر نعم الله ابي ذر نعم نمی بخاک نماید
 مشتق از نعم الله را یعنی خاک و مراد بر نعم الله درین جا خوار می و انقیاد است با کز است چون ابو ذر را سبب عاده کرد و استغراب نمود
 این حکم را گو یا بطبع و محبوب نزد و سه خلاف آن نمود پس حکم کردن آن موجب خوار می و سبب است او است و او را با کراه
 و جبر بر آن آوردن است انکه مردم میگویند فلان بر نعم او این کار کردی گفت آنحضرت - و کان ابو ذر اذا حبس بهذا -
 و لود ابو ذر مقلد که حدیث میکرد این حدیث - قال - هیچکس این کلمه را که - وان نعم الله ابي ذر - چنانکه شنیده بود
 از حضرت در حق خود بر سه تند کار آن حال و تاکید و تحقیق آن و التماس بدان حدیث که در شام من آن محبوب چنانی که شنیده
 بود بگذاشت و هنوز لذت آن در دل است به منفق علیه - بدانکه این حدیث و امثال آن دلالت دارند بر آنکه مومن اگر چه
 فاسق باشد و مرکب کبیره می در آید بهشت را با عفو و مغفرت پروردگار تعالی فصل و کرم او یا به شفاعت رسول
 صلی الله علیه و سلم یا بعد از تعذیب و در آوردن و آتش بقدر گناه اما حدیث حرام بودن او برنا تا و ایل او آنست که در
 حدیث معاذ گفته شده و تعذیب اهل سنت اینست که فاسق مومن است و مال مومن آخر بهشت است و احادیث صحیحین بر این
 بسیار است و اجماع سلف از صحابه و تابعین هم چون بود و اعتقاد است پیش از ظهور اهل بیت از متذکره و غیر
 ایشان همین بود و تعذیب ایشان آنست که فاسق مومن نیست و محاربت در نار و گل داخل است در حقیقت ایمان
 و ایشان میگویند که اگر میگویم بنده مجرب و گفتن لا اله الا الله بهشت در آید باعث میگردد او را بر اعتقاد و غرور و از کتاب
 معاصی و فسق و فجور میگویند که این اعتقاد مردم را از رتبه ملت و قید شریعت می برآورد و نه چنین است که ایشان
 میگویند چه تمهید است و عید است و ایشان عصاة که و رو یا فتنه بسیار است و آن کافی است در انداز و از چهار
 و اگر خوانند بر یک معصیت عذاب کنند که بیرون از حد حصه و احصا باشد و غیر آنست که او مستحق عذاب است
 عذاب مسلمانان گناهکار مدست عمر دنیا باشد که نیست هزار سال است و در بعضی روایات گفته اند هزار سال
 آمده و صدور این کلمه بسبب ق و اخلاص و ثبات و دوام بران بے عروض منافی و محال است از شک

و تروکارے آسان نیست خصوصاً از اہل فسق و فجور کہ دلہا سے ایشان مملو و محشوسست تہر کم ظلمات و شبہات و واقع اند در و در استخفاف و استلال و با وجود آن فسق اگر تصدیق یقینی حاصل باشد و غلبہ شہوت و نفس معصیتہ صادر گردد و خوف و خج و خرم و غم بر توبہ بآن مقدار باشد بقضائے وعدہ کہ ہم امید واری ہست کہ بخشند و بدار جزا و سزا دادن و عذاب و عقاب کردن آخر بہ بہشت درار و حکم اللہ را بشمار و فعل بایرید و ہوا الخیر انکیم و عمن عباد و بن الصامت - رضی اللہ عنہ - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من شہد ان لا الہ الا اللہ و شہد ان لا شریک لہ و ان محمد عبده و رسولہ و ان عیسیٰ عبد اللہ و رسولہ - کسکہ گواہی دہد کہ خدایکے هست و محمد بر حق و گواہی دہد کہ عیسیٰ بند خدا و رسول است و در اثبات بندگی عیسیٰ را رواست بر نصاری کہ اورا اللہ یا ابن اللہ میگویند و در شہادت بر سالت وے رواست بر یہود کہ مکرر سالت او نید - و ابن امتہ - و گواہی دہد کہ عیسیٰ پسر داود خدایے تھا ہے کہ چیم باشد و چون مرد عبد اللہ میگویند زن را اللہ اللہ میخوانند و زن و مرد ہر ہمہ غلام و دوا و ہنر گان پروردگار تھا ہے اند و ظاہر نیست کہ ابن مرد بر نصاری است و تا کہ دوست و طبعی گنند کہ دہر یہ و غیر تواند بود و مرد بر است ساحت اوست از نسبت تذوق و شتم کہ یہود را میکودند - و کثر القہا اے فریم - و عیسیٰ کل حق تھا ہے است کہ افکند و فرستاد اور البسوسہ چیم عیسیٰ را کہ اللہ اندازین بہت گوئی کہ بچہ کلہ کن پیدا شدہ ہے و ساطت پیر و اسباب عاوی در ولادت یا از بہت آنکہ تکلم کرد در گوارہ وقت صغیر سن پس نظر کامل اسم اشکلم باشد - و روح منہ - و عیسیٰ روحے است صادر از جناب حق اور روح بہت آن گوئی کہ اسبابے اموات کردہ یا دلہا سے مردہ را بحیات معنوی زندہ گردانیدہ یا مرد خداوند روح است صادر از قدرت حق ہے و طہات اصل وادہ - و جنبہ حق و النہا حق - و گواہی دہد کہ بہشت حق است و آتش دوزخ حق است - ابو عبد اللہ - می و کار اورا خدے تھا ہے و بہشت ابتدا کرد یا بعد از عذاب - علیہ ما کان علیہ من عمل - ہر آنکہ وارد وے از عینیک یاد و این حدیث صریح است در نہ ہر اہل سنت و جماعت - متفق علیہ - و عیسیٰ مکرر بن العاص - رضی اللہ عنہ از مشاہیر صحابہ است از عقلا سے قولش و اہل وقت احوال و سے در کتاب جامع المناقب بیاید - قال - گفت محمد بن العاص - اثبتت نبی - آدم ہمہ نبیرا صلی اللہ علیہ وسلم تعلقت البسط مینک فلا بائیک - یہی گفتیم یا حضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرما کہ کن دست راست خود را با جیت اسلام کہ تم ترا و لا بائیک بکسر لام و نصب عین و فتح لام و فتح عین مرد و خواندہ اند ثبسط عینہ - پس فرما کہ ان حضرت صلی اللہ علیہ وسلم دست راست خود را تھبنت یدی - یہی کشیدم من دست خود را - فقال - یہی گفت آنحضرت - مالک یا عمر - جب شد ترا وجہ کار میکنی و چرا دست کشیدی ای عمر - قلت اردت ان تھتبط - گفت من میخواہم کہ شرط کنم - قال تھتبط ماذا - گفت شرط میکنی چہ شرط میکنی - قلت ان تھتبطی گفت من شرط میکنم کہ اگر زیدہ شود و اگر گمان کہ پیش ازین کردہ ام - قال - گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم - اما قلت یا عمر ان الاسلام یدہم ما کان قبلہ - آیا تمہارا بی تو اسے عمر یعنی بدانکہ اسلام آوردن می افکند و بر طرف میکردانہ کہ سبے را کہ پیش از ان بودہ منظم و غیر ظالم - و ان الحجۃ تھم ما کان قبلہا - و نمیدانی کہ ہجرت و گنہگارین از داری بدار اسلام ہر مینکن گناہان را کہ پیش از ان بودہ

والان یخرج بهدم ما کان قبله - و یخبرانی که حج هم میکند بخیر - را که پیش از ان بود اگر نه ان مردم هجرت و حج مخصوص است بخیر
مظالم و در حج تو که بهدم ظالم ترا آورده و حدیثی نیز درین باب و روایتی و الهدا علم - و روایتی مسلم - و در حج مسلم آمده است
که عمر بن العاص در وقت موت گفت و نهطراب بسیار مقید و ویتانی میگردد پس رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت که چرا چنین
نشاطاب میکنی ای پسر اسید و اربابش که محبت با رسول خدا داشته و در خدمت و سعه کار کرده گفت ما را در عمر
سه حالت پیش آمده است تا آخر حیات و الا دشمن ترین مردم پیش ما رسول الله بود و با و سعه کار کرده و مکر بعد از او
او سبقت بودیم تا نبادست ترین مردم نزد ما آنحضرت شده و در خدمت او بوده و فرمانبردار او گشته بودیم تا که بعد از حضرت
ما را تنها و حکومتها و واقعه ما - غریب پیش آمده و در اینها اوطا و لغو طیارفته و خیر ما واقع شده است تا عاقبت کار
آن چه با شد و الله اعلم - و الحدیثان المرویان عن ابی هريرة - و دو حدیثی که روایت کرده شده اند از ابی هريرة و در حج
در کتاب بیان آورده است اول حدیثی که در اول او این لفظ است - قال الله تعالى انا غنی الشکر کا عن الشکر
والآخر - و حدیث دیگر که در اول او این لفظ است - الکبیر و انی نکرها لجماعت کذا و کذا - فی باب یاری و الکبیر ان شکر الله تعالی
الفضل الهانی - عن عاذ قال قلت - یارسول الله اخبرنی بعمل یجتنی یخلفه و یباعدنی من النار
خبرده مرا بچیزی که در آن در راه بهشت و دور گرداند مرا از آتش و دوزخ - قال گفت آنحضرت - لیسکت عن عظیم
بتحقیق پرستی از کار پس بزرگ - و اوله لیسیر علی من یسیر الله علیه - و بدستی و راستی این کار هرگز نیست که اسان
بر کسی که آسان گرداند آن را خدا اینها را بر کسی که بر آن کار را از ان بیان آن کار را از ان قبول خود - و بعد از ان شکر و شکر
عبادت کن خدا را و شکر بکن خدا را با و سعه چه بزرگ - و یقیم الصلوة و یر ما و نماز را - و توی الکزوة - و بدست کزوة
- و تقوم رمضان - و روزه دار ماه رمضان را - و حج البیت - و قصد کن زیارت خانه کعبه را - ثم قال الا اولک
علی ابواب الخیر - پس گفت آنحضرت راه نایم تر بر و راستی یکی که نیکی از انهای در آید پس بیان کرد آنرا قبول خود -
الصوم خیر - روزه داشتن حکم پروردگار که مانعی آید از رسیدن تیر بصیبت بهما بحیث منع شهوات و بسبب شدن راه
شیطان - و الصدقة طهری اطمینة - و عطا کردن فقیر و دیگر داند و جو میکند آتش گناه را - کما یطعمی المار السار -
چنانچه سر و دیگر داند آب آتش را اگر چه نیکی مطلقا میرد و جو میکند و اندیدی را حکم ان الحسنات نیدلین السیات و لیکن
صدقه بیشتر است که سبب حصول نفع بقیست و امانت قوی دارد بر صدق دعوی ایمان و محبت هوای تو -
و صلوة الرجل فی جوشن ایل - و نماز کردن مرد در بیان شب نیز از ابواب خیر و راه و راه فیوض و الوار و سبب اطمینان
نا خطیات است بپشت گردن و زیارت پیش از عشاء و شب بخیر و شب بخیر و شب بخیر و شب بخیر و شب بخیر و شب بخیر و شب بخیر
خواند آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از برای استشهاد و فیض هدایت نماز شب و صدقه این آیت را که - تجانی جنوهم عن
المضاج - یعنی بچسبیدن بچسبیدن که تا آنکه رسیده آخر آیت را که تا جوار پا کافرا بچسبیدن است و حاصل معنی این کلام آنست که هر چه در

الاستقامه بروسه آتش و فزع را شرح این سابقا در حدیث مساو گذشت - رواه مسلم - وعن عثمان بن عفان رضی الله عنه
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من مات وهو يعلم انه لا اله الا الله - كسبه که بگوید و حال آنکه میداند و یقین دارد و یحسب انیت
یعنی اتمایه در سالت پیغمبر و حال آنکه درمی آید بهشت را اگر چه در تقابل گناهان که دارد و در فزع نیز و آید و عذاب
ببند و تواند که بشناعت محمد رسول الله صلى الله عليه وسلم در گذراندن گناهان او و در پیازند او را در فزع - رواه مسلم -
و عن جابر بن عبد الله بن عبد الله بن عمر و انصار بن اوشاسه صحابه و اکابر ایشان است که کثیر از حدیث حاضر شده و
و پدر او عقبه ثانی را حاضر شدند و او صبح آن است که حاضر شده و حاضر شده بعد از آن که هر دو شهید را همراه آن حضرت
و در انقباض است انصار است و آخر عمر می شد و امام محمد باقر سلام الله علیه و علی آیه از وی روایت وارد و حق
کثیر خبر و است با ائمه شیعه اربع و سبعین و قبل غیر ذلک - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ثمان مویجهان
فرمود و مویجهان واجب گردانده اند جزا خود را - قال رجل - گفت مردی - یا رسول الله ما المویجهان چیست
معنی مویجهان و کدام اند آن و مویجهان که واجب گردانده اند جزا خود را - قال بنی بانی بکره یا بانی بکره -
کسی که بگوید در حال آنکه که شریک دیگر داند بخیر و را کفری و زور و بوسه - و فی الزار - درمی آید البسه و فزع را
و همیشه پدیدار آن - و من مات لا یشرک بالله شیئا و ال آخره - و کسی که بگوید در حال آنکه که شریک دیگر داند بخیر و را
می در آید البسه و فزع در حال با و مال - رواه مسلم - و عن ابی هریرة رضی الله عنه - قال کنا مع رسول الله
گفت ابی هریره بودیم با پیغمبر خدا و پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم معنا ابوبکر و عمر - در حال آنکه که بودند با ابوبکر و عمر - فی نفرین
جماعتی که بودند و فزع جماعت از مردان از سه تا و فزعی مطلق قوم و جماعت نیز آید - فقاه رسول الله - پس بانی بکره و بکره
رضی الله عنه و پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم من بین اظهرا - از میان با اظهرا بقیع فخره و سکون طاعت و فزع طاعت بمعنی پشت
چون هر که در میان قوم است میان ایشان است هر یک که پشت هر یک در جانب نیست از وی و نیز در
ظاهر یعنی استظهار و استناد است و هر که در میان قوم است مستظهر و مستند است بایشان این لفظ را متهم می آرند
و زیاده میکنند و بظاهر معنی لفظ این میشود که برآمد از میان ایشان است معنی از میان ما این لفظ همچنین شایع است در
زبان عرب - فایضا علیها پس و رنگ کرد و حضرت صلى الله عليه وسلم بر او باز آمدن و زمانه بگذشت که باز نیاید
و شنبان قطع و دوتا - و ترسیم ماله تنها یافته شود و آنحضرت و گرفته شود و رسانیده شود و بوسه مکرر و از جانب
و ثمنی یا جز آن جدا از مافی الصراح اقتطاع پاره از چرخ جدا کردن - و فزعنا - و خشیت و فزع هر دو معنی ترسیدن
فانما بآخریت ترسیدن و در دل و متوهم شدن مراد است و فزع وجود اثر آن و ظاهر چنانکه بر جاستن و فکر آن شدن و نهادن
گفت - فزعنا - پس استا و هم ما همه جماعه و فکر آن شدیم و پیشت نشست آن دلیر و بانی بکره و بکره و بکره و بکره
جدا افتاد و جان از تن بیرون آید و فزع اول من ترع - پس بودیم من خشنین کسی که ترسید و بایستاد و بایستاد و است

محبته و التماسه نسبت به سرور کائنات صلی الله علیه و سلم از ابو هريره مرفوع میشود و در واقع چون نباشند
 که آن غریب اند و را غیر از جناب و سکه و طاعت و کرم او پشت و نیای و لجاجه به بنود هدایت جز آستان توام و
 جهان نیای نیست به سرور اجزای در حواله گاه نیست به قربت الهی رسول الله - پس بیرون آمدن در حالیکه
 میجویم پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم شایسته است حال نظام الامان را تا آدم بستای را که هر یک از انصار را بود - یعنی
 انصار - سر نبی بخارا که تعبیه است از انصار و عاقل در عمل یعنی دیوانه است که محبط است به بستان و بستان نیز اطلاق
 کنند و گویند که ابو هريره تقیاس و قریبه دریافت که آن حضرت درین بستان خواهد بود بلکه بشام محبت و سه دوستی است تا از او
 رسید که بدان دریافت نیست رفت بر بوسه نذر امانت و خوشه چمن بد و زنه که بوسه نیم سحری بود و غرض آن حضرت
 بزل اجدله بابا - پس گردیدم که در آن بستان شاید که با هم چون آدم و حوا در آن بستان - علم اجد - پس نیستم
 و سه قرآن بستان را گویند و آن را بسته بودند یا ابو هريره به جهت شایسته و ظاهر است که در آن وقت داشت نیافت - فاذا
 بریم بفضل فی جوف عاقل - پس ناگاه دیدم جدول صغیر که در می آید در میان دیوار - من بر حلقه - از چای که بیرون
 بستان بود و بعضی گویند خارجه نام دارد - بود که آن جادو از آن او بود و بعضی اول بیرون خارجه را قیومین باید خواند و بر ثانی بیرون
 بجونی نوبین و خارجه نفع - و الزین الجداول و بیج یعنی جدول است یعنی جوسه خرد این تفسیر از راوی است - قال - گفت
 ابو هريره - فاحضرتم - پس گرد آوردم دوست و یاسه خود را تا آنجا که خود را در آن جدول و در آیم فی الصراح خضار
 بقا و لایحه خود را گرد آوردم و بر سر یاسه نشستن و خوشنویس و چیدن - فخر الله علیه رسول الله - پس در آمدیم بر سر
 صلی الله علیه و سلم فقال - پس گفت آن حضرت بطریق تعجب و استعجاب - ابو هريره - تو ابو هريره عجیب
 داشت آن حضرت از در آمدن و سه در بستان یا وجود آن که را بسته بود یا آن حضرت در آن وقت محبت است مستغرق
 و سینه که در در و دوی داشت و از خود غایب بود و از انباشت - فقلت نعم - پس گفت آری منم ابو هريره - یا رسول
 قال ما شانک - فرمود چیست حال تو چه کار میکنی و چون آمدی - فقلت كنت بين اهل من اهل بيت فاطمة عليهما السلام
 ان فاطمة و فاطمة فقلت اول من فرغ فاتيته فوالله اني - ابو هريره - بالتمام قصده را بخواند و صورت حال و انموده و
 که بودی تو یا رسول الله میان ما پس بر قیاسی و درنگ کردی بر ما پس رسیدیم مکه کردی رسانیده شود ترا به ما پس
 بر خاستیم ما پس بودیم من خستین کسی که رسید پس آدم من این بستان را - فاحضرتم - پس در آمدیم من در جدول
 که آنجا بر اعلی چای که در می آید و باه در سطح خود و در تمام قصه بخواند ابو هريره و شکایت اله جدائی و ترس از هلاکت
 کرده نمودن اطمینان محبت و دوستی است و اعتدال از در آمدن و در غایت و گستاخی دادن این تفسیر است - و هو لا اله الا
 درانی - و این مرد می در آید دلپس من - فقال - پس گفت آن حضرت - یا ابو هريره و اعطانی تعلیه - و او در اطمینان خود
 انشای آن باشد که از پیش حضرت و سه می آیم و تخصیص غلین محبت آن باشد که ازین جنس دیگر حاضر نمود که به بنود

مردم و جنہا بہت ہی عزیزان کر دیا کہ وہ ان تعلیم کے سبب سہولت و آسانی میں مبتلا ہوا تھا۔ اشارت اس پر ہے کہ انہیں سہولت حاصل ہوئی۔
 علیہ السلام سے پیغمبر و رسول است و آسانی کار ایشان است و نیز بشارت است چنانچہ بعد از شہادت و شہادت کے بعد انہیں سہولت حاصل ہوئی۔
 فرمودہ است بالحدیث انتم فقال از وہی علی ہاتھیں۔ پس گفت بہترین تعلیم مرا میں لقی ہوں اور انہا کا دل۔ پس بفرشتہ
 تر از پس این بستان۔ بیشمار ان لا الہ الا اللہ۔ و حالیکہ گواہی میدہد بالوہیت حق و بتوہیت پیغمبر۔ مستقیماً ہوا قلبہ۔ و حالیکہ
 یقین کنندہ است باین شہادت دل و سے۔ قہر باخبرہ۔ پس بشارت دہ اور ابہشت یعنی خیر دہ اور کہ ہر کس کے
 نہفت بہشت بہشت است۔ مکان اول من لقیتم عمر پس پوچھتین کہے کہ پیش آدم من اور اع۔ فقال۔ پس گفت عمر۔
 ما ہا تان النعمان۔ چھیت این تعلیم۔ یا ابابیرہ قلت ہا تان بخار اول اللہ۔ گفتہم این تعلیم غیر خدا نہ۔ صلی اللہ علیہ وسلم یعنی
 بہما۔ فرستادہ است مرا باین بار۔ ایک کہ من لقیتم بہتہا ان لا الہ الا اللہ مستقیماً ہوا قلبہ۔ ہر املہا قہر باخبرہ گواہی میدہد
 باین کہ یقین دل خود۔ بشارت و ہم من اور ابہشت۔ فضریب عمر میں نبی۔ پس زد عمر میان دو پستان من۔
 فخرت لاشی۔ پس بر زمین افتاد و برقعہ خود۔ فقال ارجع۔ پس گفت عمر باز کرد۔ یا ابابیرہ فرجعت اسلے رسول اللہ۔
 پس باز گشتیم سوے پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فاجتہت بالکبار۔ پس زاریدم و پناہ جستم باحضرت و چشم اچھا
 پناہ پروں آدمی جسے بارادہ بکا چنا کہ کوک پیش مادر خود میر و فی الصراح جش زاریدن جسے و آمادہ گشتن گشتن را
 و اجہشت و جہشت ہر دور وایت است۔ و کہنی عمر۔ و سیدہ آمد بالاسے من عمر۔ فاذا ہوسے اترے۔ پس نگاہ کو فہما
 و سے و عقب من است و اثر کبیرہ و سکون مشائخ و فحمتین ہر دور وایت است و ہر وقت فصیح است۔ فقال رسول اللہ
 پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم مالک یا ابابیرہ چھیت ترا و چکار میکنی و چار میکنی ای ابابیرہ۔ قلت۔ گفتہم من کہ۔
 لقیتم عمر پیش آدم عمر را۔ فاجترہ بالذی بہتہی بہ۔ پس خبر آدم من اور ابان کھے کہ فرستادہ بودی مرا بدان حکم نبی بشارت
 وادن بحبت مر کہے را کہ گواہی دہد لا الہ الا اللہ۔ فضریب میں تدی خبر بہ حررت لاستی۔ پس زد عمر در میان دو پستان
 من زدن سخت کہ افتادم برقعہ خود۔ فقال ارجع۔ پس گفت عمر باز کرد۔ فقال رسول اللہ۔ پس گفت پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ
 وسلم یا عمر مالک علی ما فعلت۔ ای عمر چہ داشت ترا بر کچہ کردی تو یعنی پرانہ وی ابوہریرہ و باز گردانیدی اور را
 قال۔ گفت عمر۔ یا رسول اللہ بای انت دای۔ ماور و پدر من فدا سے تو بار۔ بعثت ابابیرہ بعلیک۔ آیا بزرگنحی و فرستاد
 ابوہریرہ را بتعلیم خود و حکم کردی کہ۔ من لقی بیشمار ان لا الہ الا اللہ مستقیماً ہوا قلبہ باخبرہ قال نعم۔ گفت آنحضرت صلی اللہ
 علیہ وسلم اسے فرستادہ ام اور کہ این بشارت دہد۔ قال فلا تفعل۔ گفت عمر میں من این حکم را۔ قالی انی کل الناس علی
 ہر کہ من می ترسم کہ کسی کہ نہ مردم بہترین بشارت یا ہر کہ مجھ و عمل کنندہ فحلہ ہوں۔ پس بگذاردم را کہ عمل کنند۔
 فقال رسول اللہ۔ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم حکم۔ پس چون تو صحت و گردشتن مردم می بینی بگذارد بشارت دہ
 اگر گویند چون روا باشد عمر را کہ من کند از احکام حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم بآن حکم فرودہ باشد و باز کرد و ابابیرہ را

و فتح بجانب او قلت لبابی انت وامی - و کفتم مرورا بیدر و ما دین فدا سے تو باد - انت احق بها - تو نزل و ارتری باین
نجات و باین خصلت و رسیدن از آن از جهت کمال قرب تو از آن حضرت صلی الله علیه و سلم و در حق تو بر علم و مخصوص بودن
تو بحسبیت اسرار - قال ابو بکر - گفت ابو بکر - قلت - کنتم - یا رسول الله ما نجات هذا الامر - حسبیت نجات این کار - فقال - پس
گفت آنحضرت - صلی الله علیه و سلم من قبل منی الکلمة التي عنيت - علمائے - کہے کہ قبول کن از من کلمہ را کہ ظاہر کردم علم
خود کہ ابوطالب است - فردا - پس قبول نکردم من آن کلمہ را - غمی لہ نجات - پس آن کلمہ مگر کس را نجات است - رواہ احمد
بدانکہ طبعی و در شرح نجات هذا الامر گفته جائز است کہ مراد باین امر دین باشد یعنی نجات در دین از آتش و دوزخ و خلاص از آن چو بگریز
یا مراد باین امر چو بگریز مردم و آن اقدام انداز فریب شیطان و حب دنیا و وقوع در شهوات و ارتکاب مباحی سبب نجات از آن
حسبیت فرمود و این کلام است کہ تصدیق بدان سبب نجات از آتش و دوزخ است و مراد است و لا ریت و سے موجب نجات
قلب و طهارت باطن کہ سبب دفع غرور شیطان و زہد در دنیا و حصول تقوی است انتہی پوشیدہ نماز کہ در وجہ
اول ازین دو وجه نظر مستند بر آن عثمان رضی الله عنه خود روایت کرده است کہ ہر کہ ہمیر و وسیلہ نذر لہ الله مراد می و در این
بہشت را پس چون گوید کہ پیغمبر آنحضرت را صلی الله علیه و سلم از آنچہ در دین سبب نجات از آتش و دوزخ است و خود چون
رو ابو بکر کہ این علم کہ اول او اہل دین اسلام است عثمان را مصلی انباشد مگر آنکہ گوید فراموش کرد و سے رضی الله عنه
آنرا از روایت حسبت و شدت حیرت و باین چنان جواب آن است کہ مراد نجات از وسوسہ شیطان است چنانکہ سونی
حدیث در آن ناظر است و در روایت محمد بن حنفیہ کہ گفت کہ عثمان و سلام کرد برو سے پس رد کرد و سے سلام او را
پس شکایت پیش ابو بکر کرد پس گفت ابو بکر چہ منع کرد ترا از رد کردن سلام بر او خود گفت عثمان بنجد اسو گندہ شنیدم من آن را
و من حدیث میکردم نفس خود را ابو بکر گفت و چہ دایمی در پیش میکردی نفس خود را گفت در خلاف شیطان کہ می انداخت و در
نفس من چیز را کہ دوست ندارم کہ بزبان آورم آن را اگر چہ تمام آنچه برو سے زمین است مراد از این کلام چو بگریز
کہ می انداخت شیطان آن را و نفس من ای کاش می پیوستم من پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم کہ چہ نجات پیدا کرد ازین حدیث
کہ می انداز و شیطان و نفس ہما سے ما گفت ابو بکر بزرگوار کہ من شکایت کردم از پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و پیوستم
از آنچہ نجات دہد ما را ازین حدیث کہ می انداز و شیطان و نفس ہما سے ما پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم چو بگریز
شمار از آن حدیث این کہ گوید آن کلمہ را کہ امر کردم خود را از زہد و موت قبول نکرد و او ابوطالب فی سندہ و قال ابو بکر
فی زوائد شریفہ سندہ حسن کہ انی سمع ابی جراح مع السیوطی و شیخ مشائخ حدیث ما شیخ ابن حجر مکی و شرح قول و سے ابو بکر
گفته کہ مراد بوسوسہ شیطان کہ نزدیک بود کہ مردم در آن بقیعہ انقضائے دین و انطفائے انوار و انقضاء سلسلہ آن
بودند برو و عن الحسن بن علی بن محمد بن اسمعیل بن عبد الله بن ابی اسود کہ از فضل او و نجابت سے جواب است
قدیم اسلام روایت کرده از و سے امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب و نسبت او با سو د از جهت آنکہ علیہ السلام و یار یار و یار

و عن ابی ہاشم عنی عن عبد اللہ بن جابر عن رسول اللہ - روایت است از ابی امامہ کہ مردی پیر پیغمبر خدا را بحلی اند علیہ
 وسلم بالایمان - چہیت نشان سخت و درستی ایمان - قال - گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم - اذ اہترک حنک - چون
 شاد و خوشحال گردانند ترا حنک کہ صد و شصت و از تو بشکرا توفیق و اعانت حق و امید قریب در گاہ و سے قہارے و تارک
 سنجیک - و اندوگین و یہ حال گردانند ترا بدی کہ از تو بچو و از یکجہت خوف عذاب و کراہت بعد و حجاب - فانت مؤمن - پس تو
 مؤمن و درست ایمانی زیرا کہ این علامت و جوہر تصدیق و یقین بخدا و احکام و سے و نشان ایمان بر فرد آخرت و جزاے اعمال
 و یکجہ از مواضع یقین کہ واجب است یقین آوردن در آن یقین است بجزاے اعمال شیخ امام عالم عارف عبد الوہاب المہدی مسکی
 قدس اللہ روحہ و اوصل الدنیا فتمتہ در رسالہ جبل المتین فی تقویۃ یقین فرمودہ است چہا چیز است کہ سالک این راہ را از یقین کردن
 بدان جلدہ نیست اول توحید کہ باندہ خدا یکجہ است بچہ صفات کمال موصوف و ہر جہہ در عالم روح و ارتقا و ترقی و خیر و شر و منہج و
 عطا و محاکم و تقدیر و است و فائدہ آن عدم التفات بہ سبب و مخلوقات از شر و شیع و وجود عدم ایشان دوم توکل کردن
 و استوار و استقامت چنانست کہ باندہ خدا را در رسانیدن از حق و فائدہ آن اجمال و طلب و عدم تردد و اضطراب نزد و فقط
 اسباب سوم یقین کردن و جزاے اعمال ثواب و عذاب و فائدہ آن اقدام نمودن بہ طاعت و دور بودن از خصیت
 چہا آم یقین کردن در اطلاع خدا کے تعالیٰ بر احوال بندہ در ہمہ حال و فائدہ آن ہی کردن در اصلاح ظاہر و باطن و مبالغہ
 دران شیخ ابن عطاء اللہ اسکندری در کتاب حکیم فرماید نشان موت قلب ماند و گین شدن بہ رفوت طاعات و نشیانی
 نابودن از وجود ذرات - قال - گفت آن مرد - یا رسول اللہ فما الاثم - پس چہیت بزرہ و نشان دانستن آن کہ درین کار بزرہ
 کاری است - قال - گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم - اذ احاک فی فہک شئی - چون بخورد ذات تو چہیت و تاثیر کند تو
 و شر و ساز و ترا و اطمنیان و تخر و گیر دل تو و شرح نکرد و بیان سنیہ تو - قدعہ - پس بگرہ از آن کار کہ این نشان آن است کہ در
 بزرہ است و این است معنی سفت قلب کہ فتنہ طلب کن از دل خود اما در قلب قدسی است تخلی کلیہ تقویۃ یقین و نور ایمان
 و صفاتی بصفائے یقین این چنین و سے اگر در کردن کار سے شر و بود و در خلیان پذیر شود علامت آن است کہ درین کار چہ
 است از بزرہ دل عایہ ہونان کہ شواہد ظلمت بصیرت و کمورت کنیک را بدینار و و بدینیک کار و نیا و یوست
 کہ فتوای قلب و جاسے خبر است کہ دلائل شرعی دران فقود و متعارض باشند چنانکہ نص قرآن و حدیث و اجماع یا فتنہ نہ شود و
 اقوال علماء و انجاستعارض و مخالفت باشند انجا بر سے ترجیح قوی بر قوی شرح صدر و فتوای قلب متبر است فافہم و بعد
 توفیق رواہ احمد و عن عمر بن عبد اللہ عنی عن ابی جلیل است سوم یا چہا رم و اسلام قصہ آمدن و سے بکارت
 شریف و اسلام آوردن و خدمت شدن خالی از غرابتے و جاسے نیست در بعضی مواضع ذکر کردہ شدہ است رضی اللہ عنہ
 قال - گفت - ائمت رسول اللہ - آدم پیغمبر خدا را بحلی اند علیہ وسلم - در وقت کہ آنحضرت در مکہ بود و را بتدای اسلام
 قفلت پس گفت - یا رسول اللہ من حک فی ہذا الامر - کیست با تو یعنی موافق تو درین اسلام - قال - مرد و بعد گفت آنحضرت

پیمان خوردن و دروغ گفتن و نماز پیش از وقت گزاردن و از وقت در گذر اندیدن و زکوة منع نمودن و با مسکینان
ناحق جنگ کردن و دروغ بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم بستن و صحابه پیغمبر را رضوان الله علیهم اجمعین و شمام کردن و گواهی عجز
پیشیدن و رشوت گرفتن و میان مروزان جنگ انداختن و سعایت نزد سلطان نمودن و امر معروف و نهی منکر عند القدره ترک
دادن و قرآن بعد از تعلم فراموش کردن و حیوانات را سوختن و زدن را بر دوش سلب تن در دادن و از رحمت خدا نا امید بودن
و از عذاب و سزای دین شدن و امانت اهل علم و اهلان قرآن کردن و بازن نظار کردن این قدر ذکر کرده و تفسیر که ذکر
کرده شد بیشتر از این است و شیخ ابن حجر مکی در آن کتاب بیک تصنیف کرده که بزواج نسأل الله العاقبة

الفصل الاول - عن عبد الله بن مسعود - روایت است از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه و کرمناقیب و سقاؤون
از شمارست در کتاب جامع المناقب در آن کتاب مذکورست رضی الله عنه - قال قال رجل - گفت عبد الله بن مسعود گفت
مروء - یا رسول الله انی اذنب کبیرا الله - کدام گناه بزرگ تر و بدترست نزد خداوند تعالی - قال ان تدعو الله وادعوه
خلفک - فرمود بزرگ ترین گناه آن که بالاتر از و گناه نیست این است که بگردانی پروردگار عالم را مانند و تها و حال آنکه تو یقینا
که و سزا کرده ترا و اگر نپذیری فکر کن و بدانکه پیداکند خیریک ذات نشاید تعالی که بپایده و بدکسیر نون مانند شخص در ذات
وصفات که مخالف بود او را و افعال و احکام و صفات مخالف غیر مانند و حق تعالی را نه ضدست و نه تدوینست پرستان اگر نپذیرد تها
مانند خدا و مخالف او تعالی نمیدانند و میگویند و لیکن چون آنها را می پرستان و تعظیم میکنند گویا مثل و مانند او میداند و اعتقاد دارد
که ایشان را از تعالی جدا و می رانند و با بجهل شرک قسمست در وجود و در خالقیت و در عبادت - قال ثم اجمی - گفت آن مرد
بعد از آنکه کلام گناه بزرگ ترست - قال ان تقتل ولدک خشیتة ان یطعمک - فرمود کدام گناه بزرگ تر بعد از آنکه کشتن است فرزند
خود را و اجبت ترس آنکه بخورد با تو یعنی از خوف فقر و عجز جالبیت این کار میگردند و خوف فقر و عجز و لا و صغار را می کشند
و قتل نفس مطلقا کبیره است و لیکن قتل اولاد با رجعت خوف فقر که منافی توکل و اعتقاد خالقیت پروردگار تعالی است کبیره و بدتر
این قید ازین جهت که و یا بجهل مخصوص حال سائل این چنین فرمود - قال ثم اجمی - گفت پسر کدام گناه بعد از قتل بزرگ ترست -
قال ان تزانی علیه جارک - فرمود زنا کردن است با زن همسایه تو معنی تقید بر همان تپاس است که در قتل محرم شد - فأنزل الله
تصدیقها - پس فرمود خداوند تعالی بر این تصدیق این احکام این آیت را که حق تعالی بدان معنی نیکوگان خاص خود
میکند و میفرماید - والذين لا یؤمنون مع الله انما آخروا ان کما یکفی فی خواند با خداست تعالی خداست و دیگر را - ولا یسئلون الله شیئاً
حرم الله الا بالحق - و آنکه نمی کشند و آتیه را که حرام گردانیده است خداست تعالی که کشتن آن را اگر بحق شرع چنانکه حد و قصاص
و لایز نون - و زانی گفتند - الاية - تا آخر آیت که بیان شاعت و ترتب عذاب بران میکند و ازین آیت معلوم میشود که قصاص و
از حدیث بیان طلق قتل و زناست و آن قید را بر تصدیق یا رجوع یا عین مخصوص حال سائل است چنانکه گفته شد متفق علیه -
و عن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الکبائر گناهان کبیره این گناهانند - الا شرب یا الله شرب کبر و انید

بخدا در وجود پادشاه و مملکت کفر است بهر نوع که باشد و ذکر شرک بجهت آن است که کفار مکلف شرک بودند و ثبات را می پرستیدند و در بعضی مقامات که مسلمانان را منع از شرک واقع شده مراد یا است یا نهی است از آننداد - و حقوق الوالدین - و دیگر بخانیدن مادر و پدر مسلمانان را بناحق شرعی و ظاهر حدیث و در آن است که رنجانیدن مادر و پدر بر علی الاطلاق کبیره باشد و لیکن مراد همان است که گفته شد تقبیله اجادیت و دیگر رنجانیدن پدر و مادر کافر بفریضه آنچه موجب خراج از کفر گردد درست نیست و رفیق و همراهی نمودن لازم است اسما بنت ابی بکر رضی الله عنهما بحضرت رسالت آمد و گفت یا رسول الله ما درین نزد من آمده است و و سه شکر که محرم است از ایمان صله رحم کنم یا نه فرمود بکن چنانکه در باب البر و الصلة بیاید - و قتل النفس - و دیگر کشتن کسی را بناحق - و الیهین الغموس - و دیگر از گناهایان کبیره سوگند دروغ خوردن چیزیکه گذشته است چنانکه گویند چنین کردم و گفتم و دروغ واقع نگردد است و گفته یمن غموس یعنی یمن چنین سوگند را گویند و غموس یعنی غوطه دادن است و این شنبه غوطه میدهند صاحبش را در گناه و در آتش و در رخ و بعضی گویند یمن غموس آنکه بدروغ سوگند خورد تا مال مسلمانان را بدروغ بکشد شنبه بر سر آن کرده که اگر بر کار آید سوگند خورد که چنین خواهیم کرد و مکر و آن را کفارت است کفارت بدید و از بزرگ آن خلاص شود - رواه البخاری و فی رواية انس و شهادة الزور بدل الیهین الغموس - و در روایت انس و شهادة الزور یعنی گواهی دادن بدروغ واقع شده بجای الیهین الغموس متفق علیه - پس حدیث مذکور بر روایت عبداللہ بن عمر و در و سه و الیهین الغموس مذکور است از افراد بخاری است و بر روایت انس که در آن بجای الیهین الغموس و شهادة الزور است متفق علیه است و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اجتنبوا السبع الموبقات - یکسو شوی بدو ترک و بیست و هفت خصمت را که پاک کنند گانند - قالو - گفتند صحابه - یا رسول الله و ما من - و چه چیز اند و کدام اند آن بیست و هفت خصمت - قال - گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم - الشکر بالله - شکر که آوردن بخدا - و السحر - و جادوی کردن و تعلیم و تعلیم سخن زهرین حکم دارد و بعضی گویند که آموختن او و بخت نافع سخن خود خواندن و خیالی و حاشیه شرح عقائد گفته که سخن کردن کفر است بالاتفاق و جماعه از صحابه و غیر ایشان بر آنند که با یکشت و بعضی میگویند که اگر سخن بجهت کفر باشد با یکشت اگر از آن تو بپنجد و گمانست و پنجم و پیرسیدن کار من و پنجم و دل و شعبه و تعلیم کردن و عز و گرفتن بر آن همه حرام است - و قتل النفس التي حرم الله الا بالحق - و کشتن دامن که حرام گردانیده است خدای تعالی که مکر بحق - و اکل الربوا - و خوردن ربا - و اکل مال الیتیم - و خوردن مال الیتیم - و التولی يوم الحزن - و پشت دادن و در و سه که اندیدن روز جنگ کا فلان رحمت جفیدن و رفتن بفرقه چنانکه گوید که رود و نامشکر را زنده بسوسه و شمشیر و رفتن بهشت و از دمام مشابه رحمت است و اگر نیکش و پشت دادن یک مسلمان از دو کافر کبیره است و از زیاده بر آن حرام نیست و در ابی ایسه اسلام که نیکش یک مسلمان از ده کافر حرام بود و مجازان تخفیف واقع شد و در و قرار یافت - و قدف المهنات الخافلات - و از کبار است و ششام دادن بزرگان پارسان مسلمانان فاضل از بدکاری را و صدق و بهشت تا زیانداست و این مسئله در فقه متفق علیه - و عقیده قال قال رسول الله - و هم از ابی هریره روایت است

و الحسن ابی ہریرہ **قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم** **المنافق ثلاث** - نشان منافق تین خصلت است - زودہ سلم -
 زیادہ کردہ است مسلم این عبارت را - و ان مسلم صلی و رحمہ اللہ وسلم - و اگرچہ روزہ میدارد و نماز میگزارد و گمان می برد و میگوید
 کہ من مسلمم - ثم القی بکثیر من اختلاف بخاری و مسلم بن یزید و نقصان این عبارت اتفاق دارند و در روایت این
 سه چیز کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آن را نشان منافق گفته است - او احد کذب - چون سخن گوید و فریاد گوید - و او
 وعدا خلافت - چون وعدہ کند خلافت کند و وفا نکند یا بچہ وعدہ کرده است و کوتاہی ضرورتی کہ پیش آید و گفته اند کہ
 نیز تقدیر سے است کہ وعدہ کند بیعت خلافت و وفا سے وعدہ از کار عمداً است و تفصیل آن در باب الوعدہ بسیار
 و او **اذا آمن** - و چون با نیت نہادہ شود چہ رسد یا سخن نرود و سے و تمام کردہ شود و سے خیانت کند این خصلت را
 نشان منافق داشتہ مجمع یا نہا تھا و بہ تقدیر صاحب این خصمان حقیقت منافق نیست بلکہ ادا آن است کہ این صفات
 لائق منافقان است و نہ او اجمال مسلمانان آن است کہ از ایمان پاک و مبرا باشند چہ دین باطن و ظاہر است چہ ایمان منافق
 را دل بازبان یکے نیست و مسلمان را باید کہ این صفات عادت نکند و مبرا ان نباشد تا مباد بدان خود گیرد و فرقی
 بحقیقت نفاق کشد و باجماع وجود علامات نفاق مسلم و وجود نفاق نیست و تحقیق مراد از آن تجدید مؤمنان است از انما
 باین صفات و شدید تعلیل است بر آن کہ این صفات دارند و بعضی گفته اند کہ باین کلام آنحضرت صلی اللہ علیہ
 وسلم نشان دارد صحابہ را بر اشخاص منافقان کہ در زبان آنحضرت بود صلی اللہ علیہ وسلم نہ کہ صفات ایشان تا ابد باکند
 و بر ضد باشند از صحبت ایشان و یقین با عیان اسماء و تفضیل نشوند و باعث بیان شدہ گردد از بی معلوم شود کہ در
 مؤمنان صحابہ این صفات نبود و جملہ ظاہر است - **متفق علیہ** - و **حسن** **عمر بن عبد اللہ بن عمرو** **قال قال رسول اللہ**
صلی اللہ علیہ وسلم **من کن فیہ** - چهار خصلت اند کہ هر کس کہ باشد این چهار خصلت در سے - **کان منافقا** **خالصا** - باشد کہ
 منافق مآوہ ہے آمیزش ایمان - و من کانت فیہ خصلت دشمن - و هر کس باشد در سے یک خصلت از این چهار خصلت است -
 کانت فیہ خصلت منافق - باشد در سے یک خصلت از نفاق و همین قیاس دوسہ - **حتی یذمما** - تا آنکہ بگویند او را
 خصلت نفاق آن چهار خصلت این است - **اذا آمن** **خان** - چون امانت سپرد و غصب کردہ شود
 برو سے خیانت کند - **واذا احدکما کذب** - چون سخن کند و فریاد گوید - **واذا احدهما فرط** - چون عمدت بد و شکستہ شود
 نزد یک بعضی خلافت وعدہ کردن است و دوسہ خاص ازوست - **واذا اقام** **فجبر** - چون اجل کند و بیکار کند یا بچہ و فریاد گوید
 و سرکشی و زود و تابہی کند - **متفق علیہ** - و **حسن بن عمر** - رضی اللہ عنہما - **قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم** **المنافق**
کاشاۃ العارۃ بین النعمین - حال منافق و مثال او مانند گوشتی است است و شر و میان و گوشت گوشتند و تیرگی ہر طرف
 تر و میزند و مہر و دوسہ این گلہ یکبار - و بسے ہر طرف - و بسے این گلہ دیگر با سے چہ منافق کاشاۃ العارۃ بین النعمین
 می آید و کاشاۃ بجانب طائفہ دیگر و دور و دوری میکند و در طائفہ دیگر میگوید و تیرگی با سے ہر طرف - و او مسلم

الفصل الثانی عن صفوان بن عسال - بفتح عین و تشدید یمن مملوین صحابی ست ساکن کوفہ و حدیث او در شان

دوازده نفر و عمره آنحضرت هاشمیه گویند که عبداللہ بن مسعود از او روایت دارد رضی اللہ عنہ۔ قال قال یهودی لصاحبه۔

گفت صفوان کہ گفت یهودی دیر خود را۔ او بپس نبایستے ہزار ہائی۔ میرا ابو سے این مرد سے کہ دعویٰ پیغمبری میکند و مردم

اور پیغمبر پیدا کنند۔ فقال لصاحبه۔ پس گفت مرا و یا را و۔ لا نقل ہی۔ بلکہ پیغمبر است۔ انہ لو سمعہا۔ بدیہی کہ و سہل

بشنو و این کلمہ ترا۔ لکان لہ أربع اعین۔ ہر تہ بنہ باشد و او چہا چشم گناہت است از غایت سرور و خوش حالی چہ ہر و شادی

و قدرت با صوفیہ و چون غم و محنت بہر عالم و نظر ناریک گردد و چون خوشی و شادی آید روشن نماید این چنین گفتہ اند و در شیعہ

این کلام ممکن است کہ گفتہ شود و انتہا علم کہ مراد آن است کہ اگر این کلامی شنو و منتظر و امید و اظہار و وجود و اتباع میکرد و چہ کہ

انتظار و از طرف ان دیدہ چنانکہ گویشیم من در راہ انتظار تو ہمار است۔ فاما رسول اللہ پس آمدن آن ہر دو یهودی پیغمبر خدا را۔

صلی اللہ علیہ وسلم فسالہ عن تسع آیات بنیات۔ پس پرسیدند آنحضرت راضی علی اللہ علیہ وسلم از تہ آیت ظاہر و باطنی و چہا بنیاد و بنیہ

میرسد آن ست کہ او این تسع آیات بنیات حضرت موسی علیہ السلام باشد چنانکہ فرمود و لقا انما موسی تسع آیات بنیات بنی چہا

و عصا ما شال آن کہ در قہا سیران کردہ اند و لیکن آنچه در حدیث و جواب ایشان مذکور است احکام اند کہ ہمہ او این و ملل ایشان

پس بعض سگویند کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در جواب اشارت کرد کہ سوال از معجزات چہ میکنید از احکام دین کنید کہ تم و ہم آ

و این روش جواب را اسلوب حکیم گویند چنانکہ در علم بلاغت منفسر گشتہ است و بعض گویند کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم

بہ از ذکر معجزات کہ جواب آنها شد و احکام دین نیز زیادہ کرد و براسہ انداز و ارشاد و راوی را بہجت شہرت ذکر نکرد و بعض گویند

مراد بآیات بنیات ہمین احکام است چہا احکام شرع علامت و نشانہ بر عبادت کسی کہ بدان عمل کند و شقاوت است آنکہ عمل

کنند و این احکام ظاہر و مبہن و مشہور اند و جمیع مل۔ فقال رسول اللہ پس گفت پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم ناشر گوا

باقی دنیا شمر یکسنگ را نہ پند یا پیچہ را۔ ولا تقربوا۔ و زوری کنید۔ ولا تزنوا۔ و زنا نکنید۔ ولا تفسدوا نفس الی حرم اللہ

الا باحق۔ و نکشید زانے را کہ حرام گردانیدہ است خدا سے تعالیٰ کشتن اور اگر بحق شرع۔ ولا تمسوا بیری۔ و بیری

شخص را کہ پاک و پیر است از آنچه تمست میکنید و از و رسانید قصہ او را بدروع۔ اسے ذمی سلطان۔ بسو سے کسی کہ

خداوند سلطنت و قوت و زور است۔ لیتقلہ۔ تا کہ بشد او را بیگناہ و از ارساند و لکم چنانکہ نزد سلاطین کسی را سیکر اند

و کشتن و صدادہ میدہند۔ ولا تسحوا۔ و سحر نکنید۔ ولا تاكلوا الربوا۔ و ربا خوید۔ ولا تقذروا فضلتہ۔ و شتم نام

کنید زن پار سار۔ ولا تولوا الفراق يوم ارحمت۔ و پشت نہید و روئے مروانید از براسہ کہ بخین روز جنگ کا فران تا اینجا

این نہ حکم کہ ہمہ ملتہا را شامل است تمام شد بعد از بیان آن حکم دیگر زیادہ کرد کہ مخصوص یہود است و فرمود۔ و علیکم

خاصۃ الیہود۔ و واجب است بر شما کہ یہودیکہ خصوص۔ ان لا تقذروا فی السبت۔ کہ تجاوز از حد نکنید و غیر مانی نورید و در شکار کران

روز شنبہ کہ ہی کردہ اند شمار از ان و گویند کہ ساکنان و حکم براسہ سوال چہا ساخته و ہم را کہ مخصوص با ایشان است

روز شنبہ کہ ہی کردہ اند شمار از ان و گویند کہ ساکنان و حکم براسہ سوال چہا ساخته و ہم را کہ مخصوص با ایشان است

روز شنبہ کہ ہی کردہ اند شمار از ان و گویند کہ ساکنان و حکم براسہ سوال چہا ساخته و ہم را کہ مخصوص با ایشان است

روز شنبہ کہ ہی کردہ اند شمار از ان و گویند کہ ساکنان و حکم براسہ سوال چہا ساخته و ہم را کہ مخصوص با ایشان است

روز شنبہ کہ ہی کردہ اند شمار از ان و گویند کہ ساکنان و حکم براسہ سوال چہا ساخته و ہم را کہ مخصوص با ایشان است

باطل نمیکرد و چون چهار راجع سلطان جائز و عدل سلطان عادل یعنی جائز نیست ترک جماد اگر چه بادشاه ظالم و فاسق باشد
و در حال واجب است و وقت و برآمدن با و سه از برای جماد و اگر گفته شود که چو راجع راجع آن است که مبطّل گردد اما
ابطال عدل تعدیل نیست پس نفی آن چه فائده دارد و راجع آن است که مقصود استواری هر دو حالت است یعنی ایمنی و
عدل مبطّل نیست چو نیز همین حکم دارد و آنکه چون عدالت موجب امن و امان و عدم خوف است از کفار و عدم احتیاج به نظام
جاساس است که از جماد نشینند و محتاج بدان نشوند ازین جهت فرمود و لا عدل عادل ظالم - و الا ایمان بالاقدار - سوّم
دین ایمان آوردن است تقدیرات الهی و اعتقاد آنکه هر چه در عالم می رود تقدیر است الهی - رواه ابو داود -
و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا زلزل العرش منه الايمان - چون زلزله میکند بیرون می آید
از دین ایمان - نوکان فوق راسه کالطائر - پس میباشد ایمان بالا که سر دین است - انما ایمان فطنة البصر طاسة بحجمه هر چه بکند
تراشیل بر یا خیمه یا سقف و انتاز آن و این صورت مثالی است مرایان را و هر چیز را در آن عالم مثالی است چنانچه از اجسام
لبس مثال علم و گونه مثال موت و فطنة مثال ایمان سیوطی در رسائل خود توضیح آن کرده و احادیث وارده در آن آورده و بگوید
و شرح ذکر کرده شده است و در تفسیل ایمان بدان اشارت است که اگر چه هر چه بحسب گناه از حکم ایمان و نورانیت و سه
برآمده است ولیکن هنوز در پناه و سایه حمایت است و مطلقاً از دین مفارق نشده که باز نیاید چنانکه فرمود - فاذا خرج
من ذلك العمل - پس چون بیرون می آید بنده و فارغ میگردد از آن عمل رشت که زناست و در تعبیر بعمل تلویح است
که حکم جمیع اعمال بدین رشت چنانچه غیر از ماه رجب الیه ایمان - باز میگردد و می آید پس دین است بنده ایمان - رواه ابن ماجه و ابو داود
الفصل الثالث عشر معاف - قال اوصاني رسول الله - گفت معاذاً اندر فرمود و نه خیمه خدا صلی الله علیه
و سلم بشهر کلمات - بده سخن - قال لا تشرك بالله شيئاً - گفت ایضا و اگر در آن خیمه چیزی را و گوید که کفر - و انما كنت و رشت
اگر چه کشیده شوی و سوخته شوی چون مقام معاف رفیع بود و وصیت کرد و او را یا خدایت و مبالغه فرمود در آن و دیگران را خبر است
خیزان کردن - و لا تعفن واليك - و در تفسیر پدر و مادر خود را و کن خلافت فرموده ایشان ما و ام که آن فعل مبالغه باشد -
وان ادرك ان يخرج من تلك واليك - اگر چه فرماید ترا بیرون آمدن از آن و فرزند و مال و گفته اند این مبالغه و تاکید است
درین باب و واجب نیست بیرون آمدن از آن از جهت خروج - و لا تشركن صلوة مكتوبة بشيء - و ترک کن نماز فرض را
و دیده و دانسته - فان من ترك صلوة مكتوبة بشيء - زیرا که کسی که ترک کند نماز فرض را - فقد يرتد منه ذمته الله - پس
تحقیق خبر ارشاد و دور شدن از دین خدا که با من و امان و نشان ثابت شده است و ظاهر حدیث و وجوب قتل تارک
صلوة است و همین است مذمت شافعی و بعضی گفته و دیگر و در مذمت خفیه و الکیه او را باید زد و تغزیر کرد و بند و زندان
فرمود و گفته اند که صحابه ریح گناهکار را قسم بکند که اگر تارک نماز را - و لا تشربن خمر - و البته منوش خمر را -
فانه راس كل فاحشة - پس بدستی که شراب خوردن هر چه گناه و بدکاری است چه در ایمان و طاعت بر عقل است

چون غفلت رفت همه رفت نفوذ باطن من ذکاب - وایک و محصیته و دور و از خود را رکنه و بی پریر از ان - فان لم یحفظه علی خطا الله -
 زیرا که بگناه کاری فرو می آید ششم و بی رضا فی الهی - وایک و انفراد من الخفت - و دور و از خود را از گنجه تن از جنگ کا فوان - و ان
 بک اناس - اگر چه بگویند که من و مردم این تیر با لیاست و قاصد جهان است که سابقا گفته شد که یک سلمان از پیش دو کافر بگریزد -
 و از اصاب الناس موت و انبثیم - و چون برسد مردم را مرگ از و با طاعون و حال آنکه تو در ایشان - فانتبت پس بر با
 خود باش و بیرون مرو و حکم آن است که در شمره که و با پیدا کرد و از آن جای بیرون نباید رفت و از جاسه و گریه آن شهر هم نباید
 و گریختن از طاعون محصیست است و در حکم فرار از زحف است و اگر اعتقاد کند که اگر نگیرد و الله می آید و اگر بگیرد و الله بسیار است
 می ماند کافر که در خود نفوذ باطن من ذکاب - و الفی علی عیا یک من ملوک - و صرف کن بر خیال خود از زیاده فی مال خود و بالاسه
 نفقه واجب که برگردن است - و لا ترفع عنکم همک و با - و بریدار از ایشان عصبانیه خود را و برین ایشان را براسه
 اوسب - و انهم فی الله - و تبرسان ایشان را از جهت حق خدا رواه احمد - و کفر حق الله و الله قال انما المتفان کان علی
 عبد رسول الله - خدیجه بن الیمان صحابی کبیر عظیم الشان است صاحب رسول الله صلی الله علیه و سلم و نزد او بود و علم
 منافقین بر حق الله و الله گفت نفاق بود و کفر در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و اما الیوم - اما فرود زبان ماب فانت
 بود کافر و الایمان - پس شیت مگر کفر یا ایمان یعنی در زمان شریف آن حضرت آدمیان که شیم بودند مؤمن و کافر و منافق و حکم
 شریعت در آن زمان آن بود که منافقان را در حکم مسلمانان میدانستند و تصرف حال ایشان می نمودند و تعرض بحال ایشان میکردند
 از جهت حکمتها و مصلحتها که در آن بود اما الان آن حکم نماند و اگر فرضا ظاهر شود و ثابت گردد که کسی نفاق میکند و پنهان کفر
 می و از دور او را قتل میکنیم و احکام کفر و کفر و اجماعی مییم - رواه البخاری

باب فی الوصیة دوسه در این گفت آواز نرم و آواز پیرایه زبان مثل نعلال و جرات و زاری نشسته بر و طوطا
 اینجا بر نفس و شیطان است از آنکه فاسده و فو اطردید که باعث گردید کفر و معصیت و آنچه باعث برای ایمان و طاعت
 گردان را امام خوانند و و سوس گفت و او که سیر هم باین میست و معنی شیطان نیز آمده و گفته من شیطان الواسل بدان تفسیر کرده اند

الفصل الاول - عن ابی هریره - رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله شایع و من
 اشی - بدستی که خدا را شایع است از است من - ما و سوست به جود و نام - چیزیکه و سوسه کرد و بدان چیز
 سفیدهاست ایشان - عالم مثل به - ما و ام که عمل نکرد و بدان چیز - او شکم - یا گفته یعنی عی که نباید کفر نفس و شیطان بدان
 و سوس سیر و در نورانی میگرداند تا او را بکشند یا سخنی که نباید گفت در ظاهر و سوس سیکند تا که نیندیشی و سوس و بران مواضعه
 نمیکند و این از خواص این است و حرمه عظیمی الله علیه و سلم است و هم و گران - ان با خود و ساقب بودند شقی علیه و طاک
 این حدیث آن است که بنده بفرم محصیست ما خود نبود و باین رفته اند بعضی از علما و سوس بدان است که بنده بفرم محصیست خود
 تفصیل مقام آن است که آنچه نفس یکایک افتاد - باین اختیار و آن را اجس نامند و خود است از جهت اعتقاد اجسیت و هم اختیار

و چون در دل فساد و باقی ماند و در ساحت سینہ جولان کرد آن را نماط خوانند این قسم هم عفو است ازین است و این فصل و حرمت
مخصوص است بایشان بر قیاس سهو و نشیان کہ آن نیز از نوع است ازین است و بعد از جولان چون محبت و لذت آن پیدا شود و خوا
صصول آن و وصول بدان حادث گشت آنرا هم گویند این است را برین نیز مواخذہ نیست و تا عمل نیارند و زمانہ اعمال
نمی نویسند بلکہ اگر قصد کرد بیشتر باز داشت نفس را حلسہ و بر بر آن می نویسند و انجاست کہ دیگر است کہ نام آن غم است
و آن قرار نفس است بحصیت و جد و جزم بر آن چنانکہ از جانب دسے هیچ مانع نیست جز آنکہ در خارج اسباب آن بتیاست
و اگر تیار کرد و بکیند البتہ برین قسم مواخذہ است چنان قسم را اعمال قلب است چنانکہ عقائد و اخلاق و سیمہ و بندہ ما خود است بر اعمال
قلب چنانکہ بر اعمال جوارح آتا باید داشت کہ غم بحصیت عین آن محصیت نیست کہ بر آن غم دار و مثلاً غم زنا بحصیت
و بندہ بر آن ما خود و لیکن زنا نیست مواخذہ بر آن مثل مواخذہ زنا نہ بکیر و حد ذات خود بحصیت است فروتر از بایہ زنا۔
و عمنہ۔ قال۔ و ہم از ابی ہریرہ روایت است کہ گفت۔ جارس من من اصحاب رسول اللہ۔ آمدند جماعہ از یاران پیغمبر
صلی اللہ علیہ وسلم۔ اسے البنی۔ بسوسے پیغمبر۔ صلی اللہ علیہ وسلم فساوہ۔ پس یکسے ہند انحضرت را صلی اللہ علیہ
وسلم۔ انانجد فی الفضا۔ بدستی کہ مامی یا بجم در ذات ہاسے خود از وسوس و فواطر۔ مایہ اعظم احدان ان یکم بہ چینیہ تکست
بزرگ و بس گران و مکروہ میدار و یکے از نا کہ بگوید و بر زبان آرد آن را۔ قال۔ گفت انحضرت صلی اللہ علیہ وسلم۔ او قد
و جدتموہ۔ را تحقیق یا قید شما کہ است و گرانی بر زبان آوردن آن بجز در نفس ہاسے خود۔ قالو نم۔ گفتند آری یہ یم
قال فلک صیرح الایمان۔ فرمود این گران یافتن و مکروہ پیدا شدن محض ایمان است زیرا کہ بہت اعتقاد بطلان و قبح
او و خوف و خنیت حق و تعظیم امر او است و این ہمہ اداتار و نتائج ایمان است چیرہ قبح پیدا شدن محصیت چنانکہ بر زبان
نشان آورد و از حد حق ایمان است۔ رواہ مسلم و عمنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یا بنی الشیطان احدکم۔
می آید شیطانی تیکے از شما را این شیطان ابلیس باشد یا یکے از شیاطین کہ جنود و اعوان او بند بکیر اگر عام تر از شیطانیان
جن و انس دارند تیر میشود و چنانکہ در حدیث آئندہ مذکور کرد و در حقیقت و وسوسہ و اضلال مغرض ابلیس است و وجہ و مداریک
اوست۔ فیقول۔ پس میگویی شیطان و وسوسہ میدہد۔ من خلق کذا من خلق کذا۔ کہ پیدا کرد فلان چیز را کہ پیدا کرد فلان چیز را
ولا بکیر و در جواب شیطان پیدا کرد اینہم را پروردگار من۔ حسے یقول۔ تا با اینجا میرسد کہ میگویی شیطان۔ من خلق کذا۔ کہ
کہ پیدا کرد پروردگار ترا۔ فاذا بغض۔ پس چون برسد شیطان این قول را۔ فلیست بعد بائند۔ پس باید کہ پناہ جوید یکے
از شما بخدا از شر شیطان۔ و لیستہ۔ و باید کہ باز آید ازین وسوسہ و گفتگو سے شیطان و از بحث و مجادلہ باو۔ و
بر خاستن از مجلس و تغییر حالت نیز موثر است و ران چنانکہ در حالت غضب بر اسے دفع و فرو نشاندن آتش ان گفتہ اند
زیرا کہ در مناظرہ و مجاہدہ شیطان فتح باب و سادس و مزید اثبات شر او است و تواند کہ آن ہمین شبہات و معالطات بہت
و قدرت بر دفع آن نباشد پس جز استعاذہ بجناب عزت حق جل و علا و طلب دفع شر او سے و گزیندن از اسم طہ صلی اللہ علیہ وسلم

سبیل نبود و علی اقسام استغاثہ استعمال بر یافت و ترکیه و قلعہ غیر از روستا تعلقات و تصفیہ از نقوش اختیار است و محسوس
استغاثہ و خبریان کافی نیست و یکبار این خبر آمد آن کاوست پوشیدہ نماز کہ سوال کرد کہ خلق الله بعد از تسلیم آنکه خلق الله الخسلس
نظام افساد است و متنازع فی حق است زیرا کہ ہرچہ مدعی منجملہ قیامت است و تحت خلق الله الخلق در آمد بعد از ان نسبت خلق با الله تعالی
و گفتن کہ من خلق الله الخلق و من خلق الله الخلق فافهم شفق علیہ - و معنیہ قال قال رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم لا یزال الناس یسألون -
ہمیشہ ہستند مردم کہ سوال بکنند کیستیکہ بگویند و چہ جواب است و ما نسبت یا با نفس و شیطان بطریق و سوسنہ و خواطر - تحقیق این - تا آنکہ
گفتہ شود این قول کہ خلق الله الخلق - پیدا کرد خدا خلق را من خلق الله الخلق پس کہ پیدا کرد خدا را من و بعد من و کتب شایان - پس کہ
پیدا زین قول و این و سواس چہ خبر است - فافهم شفق علیہ - پس با یکدیگر بگویند از بسہ وضع آن ایمان آوردیم خدا کہ نمرد است این
و ایمان آوردیم پیغمبران او کہ آوردہ از بت پرستانت اور از بت پرستانت این قول بجایست استغاثہ و انتم است کہ در حدیث سابق مذکور شد
از براسہ قطب را چہ جواب دہ و سواس چہ خبر است کہ ان کہ گفتہ کہ ان کہ گفتہ است پس و جب کہ در تارک آن کلمہ ایمان آنا پوشیدہ نماز کہ کفر تقدیر بود
کہ بطریق جد و عقا و جدا کرد و اما اگر بطریق بحث و مناظرہ با یکدیگر یا بر وجه طور و سوسنہ با نفس و شیطان باشد کفر خود پس لایق آن است
کہ سخن بر وجه دیگر کہ وہ شود و گفتہ شود کہ اگر ان قول بطریق اعتقاد است پس قول و ہے است با تہ و رتہ بت پرستان است و اگر بطریق مظهر و
است از براسہ وضع و سواس چہ خبر است و ظاہر شوق اخیر است فافهم شفق علیہ - و معنیہ این صحیحہ و قال قال رسول الله صلی اللہ علیہ
وسلم ما نکلم من مدلا و قد وکل بہ و یزید من الجن - شیعہ است از مخالفین یکے مگر آنکہ تحقیق گمان شدہ است بر سہ قرین و صاحب و سہ انجیل
و قرین من الملائکہ و قرین و صاحب از قرینان فی ہر آدمی را و و قرین است یکے جن کہ کار می فرماید و در سوسنی انگند اورا بشہ دیگر فرستہ کہ بکار
نیک از میکند و امام می نماید و غیر و و قرین و آیات آمدہ است کہ تائید نمی شود آدمی را و از قرینہ گراں گراں تائید شود از جن مانند ان و و
ہم اور سہ میگنند - قال و اما یک گفتہ می خواہ و خود را نیز از آدمی و و قرین میداری و قرین خودم و تر از قرین از جن است - یا رسول الله
قال - گفتہ ان حضرت صلی اللہ علیہ وسلم - و آیای - و خود را نیز و قرین من حکم میدارم و قرین قرینہ از جن است - و لکن الله اعلم
و لکن خدا سہ تواسہ یاری و اورا و غالب کرد انید بر سہ - فافهم - این لفظ را بدو و چہ روایت کرد انیکہ برف میم و مشیہ مضاعف معلوم
یعنی چون انما است مطلق جانہ و تواسہ ہر قرین من از جن پس بعد است ایمان از شر و سہ و انراقت و سواس و سہ انیم و سہ مسخر
و شہا من است و و ہم بفتح ہم بلفظ ایام و غیرہ سلام آورد و قرین من و این و و احتمال دارد یکے آنکہ سلام نمی است سلام و انقیاد و وفایا
و این ہمی واضح بود اول است و و بعضی و آیات بصریح کہ تسلیم نمیدہ و دیگر کہ اسلام یعنی ایمان است یعنی مسلمان شدہ ایمان آورد و قرین من
از جن و سہ محل سبب تائید است و را آنکہ خلاصی تعالیٰ حبیب خود را صلی اللہ علیہ وسلم با رفیق نفس و کرامت ممتاز و مخصوص گردانیدہ باشد
و صاحب نہایہ گفتہ کہ حدیث کان شیطان آدم کا و شیطانہ سلمی شاد این معنی است - فافهم فی الانجیل پس از میکند و از چہ حسین
و در ہج حال بگویند و طاعت - رواہ مسلم - و معنیہ انفس - رضی اللہ عنہ - قال قال رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم ان شیطان
یجر من الانسان - بدستی کہ شیطان بہرہ و در آدمی - مجر می آدم - مانند قرین خون در بدن و سہ مقصود و بیان و سواس و

در آدمی و بیان تصرف و تکریم او است بر او از راه بدن او را نهایت معرفت و تکریم و اگر عمل بر ظاهر کنند که و سه بذات خود و بدن آدمی هر دو نیز و بنابر شیطان از اجرام طیفه است که جریان او را بر جسم کشیده مگر است چنانکه آتش و هوا و طایفه از تنبیه بر جان و تنبیه بر منی است و الله اعلم - متفق علیه - و عمن الی هر روزه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما من نبی آدم مولود - نیست از فرزندان آدم هیچ راسته شده - الا میسر الشیطان حین یولد - مگر آنکه میساید بدست او را شیطان و می خستد و در هنگامی که زائیده می شود و در آنکه از میکر و اندازد او را - فی مثل سارخا - پس از میگردان زائیده شده در حالیکه خواب و میزند و می نالد و گریه میکند - من الشیطان - از بدست خود شیطان یعنی این گریه که میکند و در هنگام زائیده شدن این شیطان و غرض از این است که تا هر که در این دنیا است از فقرات اسلام دور آوردن اثر ضلالت و فساد و در وجود و سه غیر موم و اینها جز موم و سه که عینی اسلام است که این هر دو تن از مس شیطان و فساد و منوره و طهر بود و ناز و حیرت و عاصه موم و سه و او را در شیطان قبول کردن پروردگار تعالی و تقدیر و عاصه او را که گفت وانی اعینا یک و در تهمای من الشیطان التهم و تفروغ عیسی و با در و سه بصحت ازین مس دلالت میکند بر فضل ایشان بر حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و سلم چه از حضرت و فضائل و مجرات و کرامات است که هیچ یک از انبیا نیست و تواند که در مقبول صفتی باشند که در فاضل نیور چنانکه شود است که فضل کل منافع فضل نبوی بود گفت بنده ضعیف و حقیر این مظلوم و صواب آن است که آن حضرت صلی الله علیه و سلم صفتی است از موم نبی آدم و آن حضرت نیز صید از احوال عموم فرزندان آدم هر خود و تمام او و طهارت ارفع و اعلی است از آنکه شیطان را و در هنگام ولادت بود سه دست قدرت از سر و دست از شادمان گفته اند که مگر از موم کلامی که میگوید و مجاورت خارج میباشد و ذوق و حال قرینه است بر آن و این من موی که آن است که موم الله اعلم سید و انما اجمال آن نازک نهال باغ دین و تنگدین کبر و سه دست موم بر سر متفق علیه - و عمن الی هر روزه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم و هم و ابیت از ابی هر روزه رضی الله عنه که گفت گفت آن حضرت صلی الله علیه و سلم - صیاح المولود حین یقع نزقه من الشیطان - او از کردن و نالیدن فرزندان هنگامی که بیرون می آید از شکم مادر و ناله میزند است از شیطان و نغمه نغمه نون و سکون را سه و همین میگوید نالیدن نیزه و در حین بچوب آید و عیسی فساد و او را نیزه بر سر متفق علیه - و عمن الی هر روزه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان ابیس یضع سره علی الماء - بدستی که ابیس می نهان خود را بر آب جهت غلبه بر شوکت و سطوت اگر در نهادن تحت است بر و سه آب پس نگاه داشتن حق تعالی آن را با آب که در حدیج است و اگر بر کنار آب است فلا اشکال - تم مبعث سراسر راه یقینتقون الناس - پیشتر از آنکه در و تیر ستار بدین فرجه است خود را که در و ملا و فتنه می اندازد و در موم را سراسر با جمع سه نفع سیدین جمله و کسرا و تشدید یا باره از لشکر که بر دشمن بفرستد از پنج تن تا سه صد یا چهار صد و فتنه یعنی امتحان و آزمائش و در اصل معنی که امتحان فقر و طلاست تا خالص گردد و از آرایش و مال و فرزندان و محبت و راحت و گناه و غدا و جز آن را فتنه از آن گویند که همه محل امتحان و آزمائش اند - فاذا هم منه منزله عظیمه فتنه - پس نزدیک ترین لشکر با شیطان از و سه ساز و سه قدر و مرتبه

ندارد و باز تداوُس که در گذشت بلکه اگر عبادت و عینانم کنند نیز منافات ندارد و الله اعلم

الفصل الثانی - عن ابن عباس - رضی الله عنهما - ان النبی - روایت است از ابن عباس بر شکیکه پیغمبر صلی الله علیه وسلم چاره چل - کرد و از راه دوسه - فقال - پس گفت آن مرد - انی احدث نفسي بالشئی - بدستی که من بخون میگویم نفسم خود را بخیر و از وسوسه - لان اکون حمتا احب الی - هر آنکه این که من انگشت شوم دوست داشته شد و دوست با سوسه من - من ان تکلم به - اگر تکلم کردن بدان چیز که حدیث میگویم با نفس و بر زبان آوردن آن را حمتا نفسم با شمع بود و میگویم انگشت و حمتا جمع و سوسه یعنی اگر من بسوزم و مانند انگشت خاکستر و سیاه و با بود شوم به که آن سخن زشت که در ضمیر دارم بر زبان آورم - قال - گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم - انما قد الذی رواه اسلم الوسوسه - هر چه خدا نخواست که باز گردانید امر آن مرد را یا شیطان را که در نفس و سوسه بود بسوسه و سوسه یعنی بسوسه آورد و همچنین قدر دیگر را نیز نگذاشت که عمل کند بدان و بر زبان آورد آن را تا مواخذه میشد و از ابرار - رواه ابو داود - و عن ابن مسعود و رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان للشیطان ثلثه یابن آدم - بدستی که شیطان را ثلثه است بفرزند آدم - و ملک لیه - و فرشته را نیز ثلثه است بسوسه و لیه نفع لاه و شدم میگویم از امامت شعیب فرود آمدن و نزدیک شدن در سعید یعنی هم شیطان با دوست و هم فرشته و هر دو را با او کار است - فاما لیه شیطان ترسانیدن است به بدی و گفتن که اگر این کار خیر کردی به بدی اگر قار خواهی آمد چنانکه اگر تو کل بر خدا کردی و خود را بعبادت و سوسه گذاشتی بفر خواری بمانا خواهی شد - و کذب بالحق - و سوسه بدو رخ کردن حق است - و اما لیه الملك فایضا و باخیر و قهید حق بالحق - و اما کار فرشته نوید دادن است به نیکی و نسبت بدی کردن است بحق و از اخلاق حقین است در دل مشهور است که در نیکی و عده میگویند و در بدی و عیب را تا بحسب اصل لغت شوم نیست هر یک را در و یک سوسه اطلاق میکنند و نیز فیض بر تهمید سوسه است که کلمه خیر و شر را که نشاید و نزد ذکر هر دو برابر اند من و جد و کذب پس کسی که بیا بد آن را یعنی و عده خیر را که است - فایضا لیه من الله پس بیا بد که بداند که آن از حد است یعنی صابر است از جناب رحمت و لطیف و سوسه - پس بیا بد که شر را که بد و شاکند خدا را تا سوسه نشاند - و من و جد و کذب و کسی که بیا بد و دیگر را که از شیطان است - فایضا و با عده من شیطان پس بیا بد که بیا عده چوبی از وسوسه شیطان - ثم قرأ پیغمبر خواند آن حضرت صلی الله علیه وسلم موافق معنی و این حدیث و نوید سوسه این است - ان شیطان یحکم الفقر شیطان عده سوسه شیطان فقر یعنی بیا بد اگر اتفاق میکنید یا را فقر میگوید - و بیا بد که فقر را - و فقر میگوید و عیب و عیب را فقر را فقر را فقر یا مطلقا معاصی را و است که قال البیهاوی و آخر این است و الله اعلم و فضل و خدا سوسه تعالی نوید سوسه فقر و اتفاق از زمین گمان را و زیاده بر آن بی ثواب را اتفاق میدهد یا و بر آنچه اتفاق کرده آید و در دنیا و آخرت و فقر است است به حدیث است آن است که چون ثلثه سوسه جناب حق است پس و عده فقر و فضل از سوسه تعالی و رضی الله عنه است - رواه الرزازی و قال - روایت کرد ابن مسعود را از نذری و گفت - هذا حدیث غریب -

این حدیث غریب است و معنی حدیث غریب در مقدمه معلوم شد بدانکه این حدیث انشأست است بطریق و این علم از وقایع علوم قوم است
 و بیست و نهمین حدیث غریب است از کمال تقوی و تصفیة قلب و نوران بویقین و مشهور میان قوم آن است که خواطر چهار قسم است
 حقانی و نفسانی و ملکائی و شیطانیه و وجه تمیز میان اینها مذکور است در کتب قوم و بے دقیق است و بعضی از متاخرین شیخ
 گفته اند که خاطر اگر دشواری است مباح است نفسانی است و اگر دشواری است شیطانیه است و اگر دشواری است ملکیه است و اگر
 در قطع از ماسوی است حقانی و حضرت شیخ عارف کامل عبد الوهاب بنی راقی سره رساله ایست که بمحتاج العیوب
 فی معرفه خواطر القلوب بے نافع و مفید در شرح خبری از ان نقل کرده ایم - و سخن الی میر میر - رضی الله عنه -
 ان رسول الله - روایت است از ابی هریرة که پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم قال - گفت - لا يزال الناس یسألون عن الخلق
 هذا - همیشه اندوهم که می پرسند از یکدیگر تا آنکه گفته شود این سخن را - خلق الله الخلق فمن خلق الله - پدید کرد خداست که خلق را
 پس که پدید کرد خداست که را غر و جل و تعالی و تقدس - فاذا قالوا ذلک - پس چون بگویند ایشان این قول را - قول الله -
 بگویند شما ای سامعان براسه رد و ابطال این سوال در دفع این وسوسه و خاطر - الله احد - خدایکانه است و ذات
 و صفات خود و بے تمناست - الله الصمد - خدایکانه است که محتاج نیست بوسی که بر او عیون است و هم در جوهر و
 مقاصد قصد بدگاه او دارند - لم یلد و لم یولد - ترا و او یکس را و زائیده نشده است و یکس - و لم یکن له قواحد - نیست ملزوم و
 و مانند هیچ سیکه در این صفات متناهی مخلوق است و غیر خالق را شاید - ثم لتفعل علی سائر الخلق - پس بر هر که را از این صفات
 اقل کند از جانب چپ خود سه بار که که بشنود آن کلمات را و نقل دهد که درونی که با او است از آب و زمین آید و این نقل از
 اشکراه و استغفار و خوار داشتن شیطان است و او را تائب است و رفع شیطان و شهادت و تحمید و تحسین بسیار است که
 در آن به نیت میباشد - و لیستغفر الله من شیطان الرجیم - و باید که استعاذه بگوید از آن و پورا ندهد - رواه ابو داود و
 جمیع عمربن الاحوص فی باب جلیة يوم النحر - و سرانجام است که ذکر کنیم حدیث عمربن الاحوص را که در صحاح و رین باب مذکور
 کرده است و باب جلیة روز محبت است که مذکور است و آن باب ظاهر تر و بیشتر است - انشاء الله تعالی

الفصل الثالث - سخن حسن قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من سیرج الناس یسألون عن الخلق
 همیشه اندوهم که سوال میکنند از یکدیگر تا آنکه بگویند این قول الله خلق کل شیء - خداست که هر چه را - فمن خلق الله
 غر و جل - پس که پدید کرد خدا را - رواه البخاری - روایت کرد این حدیث را بخاری باب الخلق که ذکر شد و مسلم - و مسلم
 روایت باین لفظ است که قال - گفت - ان حضرت صلی الله علیه و سلم - قال الله - گفت خداست که غر و جل آن
 لا يزال یقولون - بدستی که است تو همیشه بگویند - انکذا - این چیست این چیست یعنی سوال میکنند از حقانی است و ملکائی
 میانند از احوال آن - من یقولوا هذا - تا آنکه بگویند این قول را - الله خلق الخلق فمن خلق الله - غر و جل - و سخن شیخ
 ابن ابی العاص - قال - تحقیق است عامل گردانید و را پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بطاعت و مهربان بود در حیات آن حضرت

صلی اللہ علیہ وسلم خلافت الی بکر و دو سال از خلافت عمر رضی اللہ عنہما و بعد از وفات آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم چون تحقیق غمزدست
کردن و سبب گفت اگر دو تحقیق بودیشما آخر دوم در اسلام پس نباشید اول در دست پس گفته او باز نیاید و مرتد گشتند روایت کرده اند
از و حسن بصری و سعید بن اسید و ابوداؤد گفت چون آنست پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم را میزدن حاضر بودم و روایت است
از عثمان بن ابی العاص گفت گفت قلت - گفتتم - یا رسول اللہ ان الشیطان قال صلی اللہ علیہ وسلم صلوٰتی و بین قرأتی - پرستی که
شیطان حاصل میگردد و مانع می گردد میان من و میان نماز من و میان قرأت من - علیہ السلام - تحلیط میکند قرأت را بر من و در
شک می اندازد مردان و در و سواس می افکند مرا - فقال رسول اللہ - پس گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم و ان الشیطان -
آنکه حاصل میشود میان تو و میان نمازت و تو پس میکند قرأت را بر تو شیطانیست که - فقال لہ تنفر - گفته میشود و در او را تنفر
بکسر خا و زسے و فتح هر دو و فهم او سے و فتح ثانی و کسر او سے و فتح ثانی و بر وجه نون ساکن است و این لقب است آن شیطان
که در نماز و موسمی اندازد و تنفر در اصل یعنی گوشت پاره کندید هر گوشتید - فاذا استسنتہ بدو و من او سے و تنفر و ثانی ساکن پس
چون نوبت الی این و سواس را - فتحرر بالتمیز - پس نپاه جو سبب از ان شیطان - و انقل علی سارک ثلثا - و نقل کن بر حساب
چپ خود سه بار و منی نقل در حدیث ابو سعید معلوم شد - فقالت ذک - پس کردم من آنرا - فاذا سجدت لربی - پس در گردانید
او را خدا سے ثلثا - از من - رواه مسلم و حسن القاسم من محمد - روایت است از قاسم بن محمد بن ابی بکر حدیث رضوان اللہ
علیہم اجمعین که از عظمای تابعین و فقهای سلفه مدینه است و افضل اهل زمان خود است گفته بود و رفیع القدر عالم فقیه امام ربیع
کثیر حدیث بعد از قتل پدرش محمد بن ابی بکر بن عبد الوہاب از در کنار عایشه صدیقہ و سے ابن خالہ امام زین العابدین است و صهر امام محمد
و جوادری امام جعفر صادق مات سنة احدى او ثلثین و ائمة و عمر و سے بمقادیر یا بشمار و دو بود و رضی اللہ عنہ - ان رجلا لہ -
که در سے پرسید او را - فقال - پس گفت آن مرد - انی اہتم فی صلوٰتی - من و هم یکنیم و نماز خود و میرو و خاطر من بجانب دیگر و دو
میکن و شیطان کہ تو نماز تمام و درست نکرده و رکنی از نمازت را قضاہ است و هم رفتن دل بسوسے و خیر سے - پس گفت آن
در گاہ داشتن حساب و جزا - فیکثر ذلک سے - پس بسیار میشود آن و هم بر من و در روایتی فیکبر یا سے موحده و این صحیح
یعنی بزرگ و گران می نماید این حال بر من - فقال لہ - پس گفت قاسم بن محمد مران مرد را - انض فی صلوٰتک - بگذر نماز
خود و تمام کن نمازت را و گوش منہ بگفتہ شیطان و اعتبار کن و سوسه و او را - فانہ لمن یسب ذلک عتک - پس بدستی کہ بر گزید
آن و هم و سواس از تو - حتی تنفر - تا آنکہ باز میگویی تو از نماز بهما را قضا و تمام آن - و انت تقول - و حال آنکہ تو بگوئی
یعنی شیطان - ما اہتم صلوٰتی - آری تمام کرده ام من نماز را چنانکہ تو بگوئی لیکن قبول نمیکنم سخن ترا و اعاده میکنم آن را
بر غم تو شکست کار تو و این صے غلیظ است در دفع و سواس کہ بوسه شیطان کا زکند و گرفته او زد - رواه مالک -
در حکایت شایخ آورده اند کہ ہر گے بود کہ شیطان در نماز و سے آمد و گفت کہ باز گردان این نماز را کہ خوب نگزارده گفت
باز میگزارم گزاردم چنانکہ از دست من آمد و عذر میکنم از تقصیر خود و در گاہ حق شیطان گفت سہا لہ کن در نماز باز گردان کہ نماز

په رنر و دو با وجود آن بندگان را در کردار خود اختیار است که ثواب و عقاب بران مترتب گردد و تصور و تقییر
این مسئله و جمع میان قضیه تقدیر و اختیار و ترتیب ثواب و عقاب بران اشکال و صعوبت تمام دارد و در کتب
کلامیه تحقیق آن کرده اند و آنچه درین ترجمه توان گفت این قدر است که باید دانست که بیشک و راوی صفتی است که او را
اختیار خوانند که دیده و دانسته با عثه شوق و نفرت یک از دو بیا شغل و ترک را بر دیگر است ترجیح بیکند بر خلاف
حرکت ترش که مصلودان اختیار ندارند پس مذہب جبری که گویند حرکات آدمی مثل حرکات جمادات باطل باشد و این نحو شایع
معلوم است و خبر کتاب و سنت معلوم شده که همه چیز را زلی تقدیر یافته است و همه بار دست و شیت حق و پیدا کردن او است
پس مذہب قدری نیز فاسد بود که گویند آدمی خالق افعال خود است و مستقل است و کار و بار خود پس حقیقت حال میان جبر
و قدر باشد چنانکه امام عارفان ابو عبد الله جعفر صادق سلام الله علیه و علی آیه الکرامه فرمود و لا جبر و لا قدر و لکن امر بین الامرین
و حقیقت پروردگار سبحانه و تعالی در خلق و ایجاد اشیا اسباب و شریک الی الی این بیان ما و است پیدا کرده است چنانچه آتش سبب
سوختن و گرم کردن و آب بر آتش سرد کردن و سیر شدن و تنوع بر آتش سیر شدن و تنوع بر آتش سیر شدن و تنوع بر آتش سیر شدن
او است و لیکن بر غایت این اسباب و اگر خواهی سبب نیز پیدا کند و اگر نخواهی سبب نیز پیدا کند و اگر نخواهی سبب نیز پیدا کند
او سبب است هر پیدا کردن حق تعالی فعل او را و پیدا کننده همه او است و وجود اسباب و سببیات و شرائط و مشروطات
همه در حیطه قضا و قدر داخل اند و منافات بآن ندارند و امر و نهی بخیر و بپست و عبودیت است و ثواب و عقاب ثمر است
در تک خود فعل الله و اشیا و حکم مایه و لا الیال و فی فعل و یوم قیام و در ضمن شرح احادیث نیز خبری ازین باب
معلوم گردد و گفته اند که این سر است که بیج یک از انبیاء و اولیاء را بران اطلاع داده اند و این سر خبر در انجمن
که محل خود حقیقت است ظاهر در و این محل جز در انجمن حاصل نشود و این خبری گفته اند و ظاهر آن است که سر و انبیاء و اولیاء
اصطفا صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین ازین حکم مستثنی نخواهد بود که علوم اولین و آخرین او را داده
و حقان اشیا که ما می نموده اند و الله اعلم و علیهم السلام

الفصل الاول - عن عبد الله بن عمر و قال قال رسول الله گفت عبد الله بن عمر و گفت رسول الله
صلی الله علیه و سلم کتب الله مقادیر الخلق نوشت خداست تعالی اقدار و احکام خلق را یعنی ثابت گردانید
آن را در لوح محفوظ با بر آسمان یا امر که بعضی و شکان را بنویشتن و بعضی گویند مراد بنویشتن تقدیر و تعیین آنهاست
چنانکه خلاف آن نزد و این تاویل است و ظاهر از نوشتن اثبات نقوش و حروف است و لوح مانند آن - قبل از خلق
السموات و الارض - پیش از پیدا کردن آسمانها و زمینها - الخمسين الف سنة - بهشت پنجاه هزار سال و او طول مدت
و مسافتی است میان تقدیر و خلق سموات و الارض تعیین و تعیین حد و مقصود من زیر که تقدیر و تعیین مقلد خلق
در ازل است پس تعیین سبب آن بعد از تعیین ازلان درست نباشد که اقالو و این سخن منجی بر تاویل کتابت است

تقدير و تعيين و اگر کتابت را بر حقیقت آن حمل کنند احتیاج باین تاویل نباشد چه تواند که تقدیر در ازل باشد و کتابت مقادیر و ازل بود پیش از پیدایش آسمان و زمین بدت مذکور که کمال انجمنی و درینجا کلامی است که در شرح ذکر آن کرده شده است - قال و کان عرشه علی الار - گفت آن حضرت صلی الله علیه و سلم و بود عرش و سه سمانه بر آب بمیماوی و تفسیر کرده و هو اللهی خلق السموات و الارض فی ستة ايام و کان عرشه علی الار گفته یعنی پیش از پید کردن آسمان و زمین عرش بر آب بود و در میان ایشان نبوده آنکه عرش بر پشت آب نهاده و متصل بدان بوده و باین استدلال کردند بر آنکه اول حادث از ابراهیم این عالم که بوجود آمده آب است و بعضی گفته اند که آب بر پشت هوا بود و آتشی و صاحب کائنات گفته که درین کیت دلیل است عرش و آب مخلوق یا پیش از خلق سموات و ارض و شیخ ابن حجر گفته که مراد آب آب دریا نیست بلکه این آب است زیر عرش خپا که سه سمانه نهاده خواسته و کمال که مراد آب و ریایا باشد یعنی آنکه حاملان عرش در دریای انداختی و بعضی گفته اند که بود عرش بر آب کتابت از قدرت است و الله اعلم - رواه مسلم - و عن ابن عباس عمن قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم کل شیء یقدر به هر چه که در عالم است تقضی و قدر الکی است - حتی الحجر و الیس - تا آنکه حجر و یس که از صفات آدمیان است نیز تقذیر و است و مراد باین توانی و بیایگی در امراض امور و ضعف راس و قوت عقل و خور و اولو بکیس توانی و جلدی در گذراندن کار با بقوت راس و تقسیم غم و کسین نفع کاف و سکون تختانی و خدق - رواه مسلم -

و عن ابی هريرة - رضي الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اتخ آدم و موسی عند ربهما خصومت کردند و تخاصم نمودند یکدیگر آدم و موسی علیهما السلام فرمود و در کار خود یعنی در عالم برزخ یا نرنده گردانیدن آدم و در میان جنات موسی حقیقت باشد بلا قاتل روح در آسمان یا نرنده گردانیدن در عالم برزخ یا نرنده گردانیدن آدم و در میان جنات موسی علیهما السلام که اقاوا - فجاءهم موسی پس غالب آنحضرت آدم بر موسی تقضیل این قصه این است که - قال موسی - گفت موسی آدم را - انت آدم الذی خلقک التی سیده - توان آوی که پیدا کرد ترا خداست تعالی می قدرت خود - و تخاصم من روحه - و امید در توار روح که مخصوص گردانید او را بشرف خود و ای دلگ نامکته - و ساجد گردانید ترا فرشتگان خود را و اسکنک فی جنته - و سکونت و او را در بهشت خاص خود - ثم هبطت الناس خطیئک لی الارض - پس فرود آمدی تو در زمین بسبب گناه آنکه که روی بر زمین گویا اگر این خطیئه از آدم بوجودی آمد همیشه در بهشت میبود و در میان جا و لاوی آورد پس بسبب فرود آمدن و سه ایشان نیز بر زمین افتادند پس با وجود این قدر و مرتبه که تو داشتی نبی بایست این کار کرد مقصود آن است که بایستی که گناه از تو بوجودی آمد - فقال آدم انت موسی الذی اخطاک الله بر سالت و بکلامه - پس گفت آدم در جواب موسی توان موسی که برگزیده ترا خداست تعالی پیغمبری نمود و کلام خود بواسطه و اعطاک الاکواح - و داد ترا الواح - فیما بیان کل شیء - دران الواح بیان هر چیزی است از احکام دین که کفایت کند است ترا و مراد بالواح حقیقت است از زهر و یا قوت که تو سبب و ران نموده فرود آمدی که خدایا است توبیت نهاده و توبت بار و توبت

برای قدرتهاست متعده و گوناگون است که در پیدا کردن سبب نبود و نیز درین تعلیم و تلقین نندگان است
در رعایت تانی و تدریج در امور خود چنانکه در خلق آسمانها و زمین باورشش روز مثل این میگفته اند و تحقیقان نیز گفته اند
که این نکته تنبیه و اعلام است بر انسان را با آنکه وصول کمال معنوی نمی باشد مگر بطریق تدریج مرتبه بمرتبه بطریق حصول کمال
ظاهر و رسیدن بدان وجه و انتقال از طور به طور و همچنین باید که در مراتب سلوک هیچکدام تا نهایت برسد چنانکه تقدیر
الهی هم و اینک بعد از تمامی خلقت و تسویه بدن این فرستاد حق تعالی فرستاده را که موکل است بر احرام و امر میکند و کسی که
فرشته را - باربع کلمات بنوشتن چهار چیز و این نوشتن غیر نوشتن متناهی و بی سابقه بر خلقت حیوانات و ارضی است نوشتن
برین جاری شده که از پرستش پاکیزد و تقوی و تقوی بر سابق درین وقت نیز می بیند و در هر مرتبه دیگر آمده است که نوشتن آن
میان و چشم است و در نوشتن عبارت از آن است و در واسطه آمده که در تحقیق نیز می بیند و فی کتاب عکبر - پس می نویسد که
عمل نیکو را که چه کار خواهد کرد از نیکی و بدی - و اجله - و می نویسد مدت فکر را که چه قدر خواهد بود و کس خواهد بود و اصل
معلوم که بر اینست و کتاب نیز می بیند و باطل گاه به تمام این مدت مراد دارند که تمام عمر است و گاه به جزو آنچه و باقی
اجل گاه به بعضی و گاه به غیر آن - و در تفکر - و می نویسد زرق او را که چه خواهد رسید از تمام و در هر مرتبه و در اوقاف -
و شوقی او سجد - و می نویسد که بر اینست و کسی یانیک نجات و عاقبت کار از چوبیت و در بعضی احوال و عیال ذکر اثر و منفعت
و مصائب نیز آمده یعنی کجا است سفر خواهد کرد و برود - و زمین کجا خواهد گشت و کجا خواهد رفت و هر دو چیز از مصائب و حوادث
پس خواهد رسید و ناگاه این زیاده و تمام از آن قوی شده باشد و اندر علم تمام شیخ فیه الروح - پیوسته و میدید و میشود و در کار روح
ظاهر می بیند آنست که نوشتن این امور پیش از رسیدن روح و در آن چنان است و در بدن و در روایت بهشتی نوشتن
بعد از رسیدن روح آمده و لیکن روایت بخاری و مسلم از حضرت و اندر علم و چون نوشتن سعادت و تفاوت با چهره
نوشتن عمل خفایه داشت بیان آن کرد و فرمود - توانی لا اله غیره - پس بگویند آن - کس است که نیست هیچ خدای غیر از او
ان احدکم عمل بل الخیر - بدستی و راستی که یکی از شما هر آنکه کار میکند بکار راسته این نوشتن از ایمان و عمل صالح - حقیقت
باینکه عینه و فیها الافعال - تا آنکه نمی باشد میان و کسی و میان بهشت مگر مقدار یک است کسایت است از قرب سعادت
و در آن بهشت - فیسبق علیه الکتاب - پس بهشت میکند و پیشی بنماید بر کسی که در تقدیر رفته و در
شک نوشته شده است از تفاوت - عمل بل الخیر - پس کار میکند بکار راسته و در خیال از کفر و فساد - فیه ظلم -
پس می و آید و در فرخ - و ان احدکم عمل بل الخیر - و بدستی که یکی از شما هر آنکه عمل میکند بکار راسته و در خیال - حقیقت باینکه
بنیه و فیها الافعال - تا آنکه نمی باشد میان او و میان و فرخ مگر یک است - فیسبق علیه الکتاب - پس بهشت میکند بر کسی
در نوشتن - عمل بل الخیر - پس عمل میکند بکار بهشتیان - فیه ظلم - پس می و آید و در بهشت و در آن است که حقیقت
بر سبیل ندرت این چنین هم واقع میشود و لیکن فی الطاف و رحمت و کسی آن آفتها کرده که انساب مردم و در کشتن ایشان

چشمه از ناسه ایشان خطر حرام است - والا زمان زمانها الاستماع - گوشتها از ناسه ایشان شنیدن سخن حرام است -
واللسان زمانه الكلام - زبان زناسه او کلام حرام است - والید زمانه الطبخ - و دست زناسه او که گوشت پخت
و فی اصرار طبخ حکم کردن و شسته کردن - والذیل زمانه التلی - و پا زناسه او که کلام از دهن و فتنه بجا نیاورد - والقلب
یعنی دهن و دهن میباید از آرزو بکشد - و لیصدق ذلک الفرج و یکذبه - و تصدیق میکند آن را فرج و یکذبه میکند
آن را - و سخن بگویند از بن حیدر - رضی الله عنه بضم نا و فتح صا و طین و سکون تخمین صحابی مشهور است اسلام آورد
و خیره بر او بفرموده ماسی سال بر سر باری افتاده بود و ملائکه سلام میکردند بر او و یکبارگی در غ که پس ملائکه نهان شدند
چون بر شد باز آمدن این سیرین گفت خود در جبهه ای که از صاحب رسول الله صلی الله علیه و سلم مقدم و فضل از طرف
بر جبهه این رضی الله عنه روایت میکند - ان یطعن من فرقة قال - که دو مرد از قبایله فرقه بضم هم و فتح زناسه او سکون یا بنون
گفتند یا رسول الله ایت ایمل الناس لیوم - خبر ده که آنچه عمل میکنند مردم روزی در دنیا که در تکلیف است - و یکدیگر
فیه - و کثرتش می نمایند و میگویند در آن - اشئ قضی علیهم - آیا چیزی است که قضا کرده شده است بر ایشان و حکم
کرده شده - و مضیعه میگویند که در ایشان - من قدر بقی - از تقدیر آتی که پیش رفته است در ازل - او میگوید
بسیار بگویند به - یا واقع است و چیزی که که استقبل میکنند بدان چیز پیش می آیند در آن آینده یعنی میکنند قدرت و اختیار
خود بر آن که چیزی را پیش ازین از قضا و قدر ممانعت نمیکنیم - از آن چیز که که آورده است ایشان را آن را بنمیر
ایشان - و شهادت بر علیه - و ثابت شده است بحجت و بران بر ایشان بطور صدق بنمیر و خبری بقی قضا و قدر بران نیست
بنمیر آن آیه و ادوئی کرده اند و مردم پیش خود قدرت و اختیار را میکنند با حصیست می و زدن چنانکه بدست قدرت بران
فقال لا - یکفیت الله عزوجل و سلم نیست امری مستقبل - بل شئ - قضی علیهم و مضیعه میگویند که که کرده شده است
بر او میان و گفته شده است در ازل در باب ایشان - و تصدیق ذلک فی کتاب الله عزوجل - و تصدیق آن و دلیل بر حق
بران در کتاب خداست که فرموده فی ما سواها فاما انما یخبرها تسویه نفس عبارت از پیدا کردن او بر وجه سویت و اعتدال
بر تقضای حکمت و عدل است بر کسی قوی و الا که بدان مستند فهم و تمام کرد و قابل تکلیف و صدور افعال شود و الهام بخور باور
جلیل و قضایای بلعیه بود بر کسی که شهادت میبرد و و الهام تقوی به بعضی شریعه و ادله عقلیه تلقین علم قدرت
یقینی و تصدیق حدیث و قول و - بجهت است فیهما که دلالت دارد که آن همه مخلوق و تقدیر است - رواه مسلم و عن
ابی هريرة - رضی الله عنه - قال قلت لکنت ابو هريرة کفتم - یا رسول الله انی جل شهاب - من مردی جوانم - و اما
عقلی گفت - و من می ترسم نفس خود را از او غش بختی یعنی فساد و اثم و هلاک و شقت و زنا آید - و لا اجد ما ارجو
چه الهام - و منی یا هم از مان چیز که بر منی بگیرم بران زمان را - که انی ایتاذن فی الاحتضاء - راوی میگوید که گویا ابو هريرة
سخن و تنوی میخواست از آن حضرت صلی الله علیه و سلم فرمودی شدن - قال مکنت عنی - گفت ابو هريرة پس خاموش شد

آن حضرت صلی الله علیه و سلم روئے گردانیده اوجین - ثم قلت مثل ذلک - بیشتر گفتیم من مانند آن سخن می تکرار کردم آن سخن را
 قسکت عنی ثم قلت مثل ذلک فقلت عنی ثم قلت مثل ذلک فقال یعنی - پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم یا ابا هریره -
 جنت العلم بما انت لاق - ای ابو هریره خشک شد قلبم پیغمبر که پیش آمده است کثایت است از گذشتن تقدیر و فایز شدن از
 کتابستان - فاحصل علی ذلک او در پیش نمی شویم علم با که هر چه تضارفت است شدنی است و درین تهدید است بر و سبب
 تدبیر و در تمام تقدیر و گزینش از آن یا بگذرا اختصار او را رضی شو قضا یعنی هر چه اخیر و شسته شدنی است و در ازل تقدیر آن
 رفته خواهد شد اختصار کن یا کن و این انون در اختصار نیست بلکه توفیق و ملاست است بر و توفیق خواستن در قطع عضو
 بیفایده و در بعضی نسخ معارج فاختصر واقع شده این فضا را از اختصار یعنی ترک تطویل در کلام یعنی چون دانستی که هر چه مقتدر
 مبدل میگردد و سخن کوتاه کن بر آن تسلیم شو و ترک اعتراض بکن از اختصار تسلیم را و هر چه خواهی بگو و تدبیر نسخه اول در امر اول است
 و ثانی در ثانی فافهم - رواه البخاری و حسن عقیل بن عمر و قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان قلوب
 نبی آدم کما - بدستی که قلب ما سه فرزند آدم هم - بین جمیع ملجای الرحمن بیان و انگشت انگشتان
 خداست که قلب واحد - این و ما در و انگشت و سه مانند یکدل است که - یعنی کیفیت یشار - میگردد آن
 یکدل را چنانکه خواهد بود و دانست که و سه قلبه قادر است بر تصرف در جمیع اشیا بیکد فیه یا این کلام با اعتبار فهم مردم و عادت
 ایشان است که تصرف و یکد پیغمبر ایشان آسان تر و سبک تر است از تصرف در اشیا متعدد و الا حضرت پروردگار
 تعالی بر شان همه برابر و یکسان است نه آنکه آن شکل بود و این آسان و طلاق صانع بر حضرت حق از تشابهات است و در تشابهات و در شبیهات
 بعضی قوتها گفته و علم آن حضرت حق خواهد نمایند بعضی آن را بر وجهی ساده است عمل کنند و تاویل نمایند و با جمله و صفت
 جلال و جلال و قهر و عظمت است که با دل تقییب و تمیز بجانیه طاعت می نمایند و ثانی بسوی محبت و اشارت است بلکه این
 تصدیق و تقییب در نهایت معرفت نفوذ و نهایت تاثیر است و انعامت بر جهان از جهت محبت رحمت و عظمه اوست بر غضب با آنکه
 غضب جایز است پس شایسته بر و دو هم تصرف در آن شد خالی و جلای - ثم قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان قلوب
 علیه و سلم - از برای تعلیم است و تا در پی حضرت صمدیت غر و جل - اللهم صرف القلوب - ای یا خدا که گرداننده و ما را بسوی
 طاعت و محبت - صرف قلوب ما علی اطاعتک - بگردان و ما را بسوی طاعت خود ثابت و مستقیم دار بر آن
 و ظاهر آن است که صمدیت هم از برای شمول است بلکه در حقیقت و با بر سه ایشان است آن جان خود نهایت ابدال و تقاضاست
 تصرف و تقییب چه باشد - رواه مسلم - و حسن ابی هریره - رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان مولود
 الا یولد علی الفطرة - یعنی شنیع نرمانده شده که آنکه زائیده شود بر فطرت فطرت یعنی شگافتن و نوید کردن و آفریدن
 آید و معنی فطرت این جان فطرت مولود است که زائیده میشود بر آن و در او آن طبعی است که ساخته کننده و آموخته کننده
 او را بر سه معرفت خالق و قبول حق و اختیار بین اهلیم و تمیز میان حق و باطل با ابداع صفت عقل و ترکیب آن و جود و

که ممکن گردد. ان برداريت و قبول حق اگر فکر کند و نظر صحيح کار فرمايد و عوارض و موانع طاری نگردد که از نظر صحيح کردن و تبيين اسلام ثابت بودن بر او اشارت کرد و آن عوارض بقول خود - قابوا له يهودانه - پس پدر و مادر و سب و عودى مسکروانند او را هم و او نيز سرانه - يا نصراني ميکنند او را - او مجسبان - يا مجوسى ميسازند او را يا بتبايعت و مطاوعت و تقليد و سب مر ايشان را و عدم احتمال نظر که بان دريابد حق را و تميز کند بين حق و باطل يا مجبور و قهر و اور دين خود ميپارند و با وجود نص صحيح و بر يافت حق متابعت ايشان ميکنند و اختيار دين اسلام نمي نمايد و البته بحسوسات و موهومات و انماک و رذائل و شهوات جسماني مانع از نظر صحيح و دريافت حق نيز و حکم تهود و نصير يون است که باعث است تقليد و اتباع ايشان را اين است و در قبول حق سبحانه و تعالی فطره الله التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله چنانکه در آخر حديث مذکور گرد و اگر گفته شود که پس اين صفت خود تبديل مي يابد تهود و نصير يون پس لا تبديل لخلق الله چون درست آيد جواب ايشان آنکه اين استعداد و تهود و نصير يون است حق صفت است که قطعا زوال نه پذيرد و ممکن نيست تبديل آن را که آن چه استعداد و تهود و نصير يون است بغير زود و اگر فرض بآبر خلافت مقتضاي آن زود و نظر صحيح نمند و اثر آن بغير زود رساين استعداد و بحال خود است و حجت است بر او و اگر راستي زود و اثر آن بر وجود حق آيد و حکم مستقيم نماند و آدمي زود مقتضاي آن و اختيار نمي کند خبر دين اسلام را که حق است و ظاهر است زود و ارباب عقول سليمه و نظار صحيح چنانچه مولود است بحسب شير خوارگي که تا با نذرند و حکم مي مانند بحسب آن و انچه گفته اند بعضي از فضلا که فطرت سليمه معمول است بر اختيار دين اسلام و در ولادت بر فطرت آن نيست که مولود مستحق حقيقت حقيقت الهام بالفعل بعد از ان پدر و مادر و كاف و عيسا زود يا تبعيت ايشان بحکم کفر است چه انصاف مولود حقيقت اسلام که از کاس سب است و تهوديت ندارد و تهود و نصير يون تبديل پذير است مگر آنکه به لا تبديل لخلق الله در دوازده گفته مي يابيد که تبديل کنند و اگر چه در بعضي روايات على فطره الاسلام يا على الملة که عبارت از دين اسلام است آمده اما در همان است که گفته شد يعني مستعد و متين و اسلام راسيده شده اگر گفته از خارج پيش نمي آيد اختيار ميگردان زود شرح زياوه برين سخن کرده شده و وجه ديگر اينه خود مستعد است انچه اين گفتايت است بعد از ان تشبيه کرد و ولادت مولود را بر فطرت سليم و عدل قديم و عروض آفت و عوجاج از خارج نرساند و بهيمه سبلاست و عروض و نقصان پس از ان بقول خود - كما نتج البهيمة بهيمه جبار - چنانکه زياننده ميشود جبار پايه را پايه پايه کمال سليمه الا و نتج بلفظ معمول است از نتج يعني زياندين و نتج آنکه زياننده نافر و نتج را در آوي و نتج بلفظ بغير فطره و شرح بيشتر از اين واقع شده - بل تحسون فيما من جبار - آيا احساس ميکنيد و نتج بيشتر شما در ان بهائم زياننده شده بهيمه بهيمه زني يا گوش يا دست يا لب بریده را و اگر از خارج آفته بحال و سب تعرض نيشه بچنان مي مانند که بود - ثم يقول يهيهت و خواند آن حضرت صلي الله عليه و سلم اين آيت را - فطره الله التي فطر الناس عليها - لازم گيريد حقيقت خدا را که پديد کرده او ميان ا بران و او حکم باشد بر مقتضاي آن - لا تبديل لخلق الله - نيست تبديل و نصير و پديد ايشان خدا را و نبايد نصير و تبديل و او آن - و لا تبديل لخلق الله - آن حق موجب فطرت و مقتضاي و سب دين راست و درست است متفق عليه - و سخن ابی موسی

الاشعری - رضی اللہ عنہ - قال قام فینا رسول اللہ - ابو موسی اشعری گفت کہ ایسا و بیان ما خطی خواند بر سرے وعظ و تکریم با و استقام
نمود بحال با پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم بحسن کلمات - به پنج سخن - فقال - پس گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم - ان الله تعالى
لا ينالم - بدست منی کہ خدایے تعالیٰ خواب نمیکنند و غافل نمیشوند از حال بندگان و احوال کائنات این سخن کلام است
از ان پنج کلمه تا شراحتی که گفته اند و کلمه دوم - ولا ينبغي له ان ينام - و نمی آید از او - و نمی نهد خواب کند یعنی بحال است بدست
خواب و این جهت تعارض این کلمه با سخن پیشین را چه از خواب ناکردن ناممکن بودن خواب لازم نیاید کلمه سوم - لا يلهيهم - بفرقه است
میکنند قطار و بالائی بر دامن راقطه بکسوفات و کون بین مملکتی زرق آید پس و معنی این آیت بود که میباید از زرق این اشیاء و
نقد یعنی فرائض میگذرد و تعالیٰ زرق را در هر کس نخواهد زد و نگذارد بر هر کس نخواهد زد و قطعه معنی میران نیز آید و این معنی ظاهر تر و مناسب
تر است بجهت آیت که گفت باید از این غنی و رفیع و غنی خفیف میران و رفیع آن وزن کردن از راق بندگان که نازل است
از جناب تقبیر و اعمال ایشان که صاعقه است بدرگاه عزت و تعالیٰ و دانانیدن مقادیر آنها و شکران را که کل نذران
یا اشارت است بقول حق سبحانه و تعالیٰ که کل يوم هو في شأن و با آنکه و تعالیٰ حکم میکند و خلق خود و میران عدل و این وجه
این کلمه بود که و قدر کلمه دوم کرد که لا ينبغي له ان ينام است چه هر که در هر لحظه و هر آن قدر است و تعالیٰ مستقر باشد خواب کردن
و غافل بودن او را سزاوار نبود و ممکن نباشد کلمه چهارم - يرفع اليه عمل الليل قبل عمل النهار - برداشته میشود و بالا برده میشود
بسو که درگاه و تعالیٰ بندگان که در شب میکنند پیش از عملها که در روز میکنند - و عمل النهار قبل عمل الليل -
و برداشته میشود و عمل روز پیش از عمل شب یعنی هنوز در نشسته و غل و در آن واقع نشده که عمل شب بالا میرد و شب نزدیک که عمل
روز بر بند و زمین بماند است در سارعت مالک که مکل با عمل عباد و اشتغال امر و سرعت عروج ایشان بحال عرض و سماع و شوا
و قدر شب ایشان بر رفع اعمال در او سماع چه فرق میان روز و شب جز آنی و خبر و تجربه بود یا در آن باشد که بر او شوا
و عمل شب پیش از بر و شستن عمل روز و عمل روز پیش از بر و شستن عمل شب و هر یک را چه جدا بدرگاه میرد و عرض مینماید و این معنی
ظاهر تر است و لیکن جودت و بلاغت و معنی اول بیشتر است و این کلمه نیز مکرر که لا ينبغي له ان ينام است کلمه پنجم - حجاب النور - پرده حق
سبحانه و تعالیٰ و تقدس نور است یعنی انوار جلال و شمع عظمت و کبریا که او که مدح و شکر و تحمید و تمجید و شهادت آن
حق قول و بصائر این پرده حقیقت را بر خالق است که محبوب ایشانند نه حق سبحانه بر مثال دیده که نسبت با قیاب و حق سبحانه
را محبوب توان گفت که محبوب مخلوب و مقهور و حاجب بود که محجب گویند که مستتر است بذات خود از جهت تعز و تنجی و جلال
و کبریا و توانا که معنی و سبک آن باشد که و سبحانه محجب است از جهت شدت ظهور و غایت بر و چون آنکه محسوسات از قیاب
که چون بسیار تیار و دیده و تیر که در اندر و حقیقت صفات که انوار ذات اندر و دیده و ذوق را بر و پرده صفات شایه
آن که در و ادراک ذات است ممکن نباشد و هر چه در و ادراک و راید و مشهود گردد و نور صفات است حق تعالیٰ و راس آن است
هر چه اندیشی پذیرد و فاسد و آنچه در اندیشه ناید آن نیست و اگر بر نه صفات از میان بر افکند و ذات محبت علی اکبر است

از ایشان بعد و رمی آید یعنی مستور از اطفال که ضعیف تر و در قوت کمتر اند و او سبک باشد و غیر درست و این معلوم است
 که حق تعالی برگزیده را کرده که را گیرد و بعضی گفته اند که آن حضرت صلی الله علیه و سلم نزد این سوال آگاهانیده نشد از حقیقت
 احوال اطفال شمر کین و وحی کرد و نشد چنانچه بسوسه او درین باب پس توقف کرد و در آن یاد داشت و از حضرت حق اذن گرفت
 و اظهار آن نیافت بهیچکس که در آن باشد پس جواب داد با چنانکه او معنی حدیث است که خدا را اثر است با آنچه بازگشت ایشان
 بر آنست و آنچه خواهد بود و آن حال ایشان که در پشت در آیند یا در آتش یا در جایی دیگر بخت و دروغ که نه معنی است و نه منقسم
 و اندک علم و خدا سب علما در اطفال مشرکین مختلف است بعضی گویند که توقف و از دیده اند و بعضی معانی معانی معانی و شش چنانکه گذشت بعضی
 گفته اند که ایشان باید بدان و ما در آن خود باشد در آن چنانکه در دنیا مانع اند ایشان را در احکام کفر و بعضی گفته اند که ما و چون پیش از این
 و اختیار مرد و ولایت ابوبکر از وی زائل شد و چون کرد باطل قطعت گشت از اهل جنت و بعضی گفته اند که در پشت در آیند و لیکن بزرگ
 استقلال بلکه تابع بهشتیان باشند مثل خدام ملک و قصور و منازل ایشان و بعضی گویند که در جایی دیگر باشند میان بهشت و دروغ
 نه منقسم و نه ضعیف و جواب آنست که توقف نموده شود و در شان ایشان و خبرم کرده نشود هیچ چنانچه هیچ قول زیرا که خبرم درین باب
 بهیچ وجه و حصول خبر از جانب رسول الله صلی الله علیه و سلم قبل صحت قطعی درست باشد و آن خود یافته نشده و حدیثی قطعی درین باب
 و روایت یافته و هر چه گفته اند براس قیاس خود گفته اند یا از اخبار ضعیفه و واسیه گرفته اند پس واجب شد توقف که اقال التوریشی و الله اعلم

الفصل الثانی عن عبادة بن الصامت قال قال رسول الله - **قلت عبادة بن الصامت گفت گفت بنی خیمه خدا -**
صلى الله عليه وسلم ان اول خلق الله الخلق - بدین معنی که نخستین چیزی که پدید آمد خداست تعالی قلم است - **فقال له کتب -**
پس گفت مرا و را بنویس - **قال ما کتب -** گفت چه نویسم - **قال -** گفت ندانم تعالی - **الکتب القدر -** بنویس هر چیزی که
 که تقدیر کرده شده است - **فکتب ما کان وما هو کان -** کتب ما کان و ما هو کان - **الکتب القدر -** بنویس هر چیزی که
 مقادیر و کتابت آن در ازل بود و نسبت بازل زمان ماضی نبود پس کتابت ما کان چه معنی دارد و جوابش آنکه آن حضرت صلی الله
 علیه و سلم نسبت بر زمان خود فرمود ما کان و ما لیون یعنی آنچه پیش از ما بود و بعد از ما خواهد بود و نسبت بر زمان تقدیر و کتابت یا گویم کتابت
 و حدیث اول از فضل اول معلوم شد که کتابت مقادیر پیش از خلق سموات و ارض بود و بنیجاه هر سال و بود و عرش الهی
 در آن زمان بر آب و گفته اند که کتابت محمول بر حقیقت خود باشد و در لایزال بود و بنیجاه هر سال و بود و عرش الهی
 تقدیر و بنیجاه مقادیر و خلق قلم نیز در لایزال است چنانچه اولیست خلق او و لایزال است بر آن دارد و چون کتابت مقادیر در لایزال بود و ما کان
 بقوله ماضی درست آمد - **رواه الترمذی و قال باحدیث عریب -** **سناد او -** **روایت کرد در این حدیث را ترمذی و گفت این حدیث**
 غریب است از رویه اسناد و در مقدمه معلوم شد که غایت منافی صحت نیست مگر آنکه مراد بوسیله شاذ بود چنانکه این نیز معلوم
و عن مسلم بن سيار قال سئل عمر بن الخطاب - **رضی الله عنه -** **عن هذه الآية -** **روایت است از مسلم بن سيار که از**
کبار تابعین است و گفته و فاضل و عابد و ورع بود و از اولیای خدا بود و بنیجاه را در زمان و بوسیله بر وفق بیات نمی نهد و

توفی سنتہ ما یرض گفت پریدہ شد عن خطاب از قسیرین آیت کہ۔ و اذ اذربک من نبی و من طوع و دبر کلامہ۔ چون گرفت و برادر و برادر
تو او حجت از پشتہا سے نبی دم و لاد ایشان را چنانکہ از پشت آدم دریت بے واسطہ و برادر و از پشت برکام دریت دریت اول و برادر و چنان
تا قیامت چنانکہ بطریق توالد و تناسل خواہد بود و لیکن درایت ذکر آدم و برادر و دریت از پشت و سے نکروا و چنانکہ طو و رکاب و سے ابو اسر
و اصل ہست و از حجت آنکہ مقصود و احتجاج و الزام و لاد آدم است از بود و غیر مقصود عہدے کہ در دنیا قیامت و تمام میتہ این است
و اشہد علی نفسہ کہ گوید اگر انید ایشان را بر داتا ہا سے ایشان قال گفت پر و در گارے بالیشان۔ الست برکم۔ ابائتم
من پر و در گار شما۔ قالوا بلی شہدنا۔ گفتند اگر سے تو پر و در گار بلی گوای و ایم بر بر بویست توان تقو لہ ابوہم اشیئہ انکما عن ہذا
خالفین ایہ کہ اگر گفتن ایشان را بر داتا ہا سے ایشان بچیت آن بود کہ مبارک بگویند روقیاست کہ بودیم با ازین خالف پس چون
پریدہ شد عن خطاب ازین آیت۔ قال عمر گفت عمر در جواب ابن سوال۔ سمعت رسول اللہ۔ شہد ہم خبر ہذا را۔ صلی اللہ
علیہ وسلم سہل علی عہدہ پریدہ شد از قسیرین آیت۔ فقال یس گفت آتھن من جمعی اللہ علیہ وسلم۔ ان اللہ خلق آدم۔
ببرستی کہ خدا سے تعالیٰ پیدا کرد آدم را ستم مسخ فلہر ہمینہ۔ لیستہ ما یدوسے تعالیٰ لپشت آدم را بدست راست خود را
مسخ بخرشتن تعالیٰ بطریق ہمار است یا عیار کردن تنگہ را بدان چنانکہ گویند بادشاہ شہر سے بنا کر و بنا کنندگان و دیگر اندوختن
با بر بادشاہ کردند گو یا بادشاہ خود بنا کر و گویند ہمین بچیت شہریت و اگر آدم و دریت اوست و در حجت آمدہ است کہ ہر دو
خداوند تعالیٰ یہین است و بالجللہ این از تبدیل شہر ہا است مست حکم حقیقت آن فوضن بعلم الہی است فرشتہ۔ فاستخرج منہ ذریۃ۔
پس بیرون آورد حق تعالیٰ از پشت آدم ہر وجہ کہ گفتہ شد در سیتہ۔ فقال جلدت لک لجنۃ۔ پس گفت خدا سے تعالیٰ
در شان ایشان پیدا کردم این جماعہ را بر اے بہشت۔ و جعل اہل الجنۃ یملون۔ و جعل اہل بہشت عمل میکنند۔ ثم مسح ہذا
فاستخرج منہ ذریۃ۔ لیستہ باز بجا لپشت آدم را پس بیرون آوردان چنانکہ دیگر را از دریت۔ فقال تاملت ہذا لک لکنا
و جعل اہل النار یملون۔ پس گفت پیدا کردم اینہا را بر اے آتش و جعل اہل آتش عمل میکنند۔ فقال خلل فہم لک۔ پس گفت
موسے از صحابہین بچیت عمل و تکلیف بدان و در حجتہ فائدہ میکند عمل۔ یا رسول اللہ فقال رسول اللہ۔ پس گفت خبر ہذا
صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ اذا خلق العبد لجنۃ استعمل لک اہل الجنۃ۔ بدرستی کہ خدا سے تعالیٰ چون بنا کند بندہ را بر اے بہشت
و در کار میدارد و اورا بجا بہشتیان۔ حتی یوت علی عملہ من اعمال اہل الجنۃ۔ تا آنکہ می آید و بر کار سے از کار راست بہشتیان۔
فیدخلہ الجنۃ۔ پس می در آرد آن بندہ را بان عمل در بہشت۔ و اذا خلق العبد لکنا استعمل لک اہل النار۔ حتی یوت علی عملہ من
اعمال اہل النار فیدخلہ النار۔ چون پیدا کند بندہ را بر اے آتش و در کار میدارد و اورا بجا در دوزخیان تا آنکہ می آید و بر کار سے از
کار سے دوزخیان پس می آرد خدا سے تعالیٰ آن بندہ را بان عمل در دوزخ یعنی در بہشت و دوزخ کہ می آید و در دوزخ می در آرد
و عمل علامت بر آن است و جعل امر کردہ و عمل نیز قضائے اوست پس عمل بر اے چنانکہ فائدہ آن بچیت و پیہر خنی دارد۔
راہ مالک و الترمذی و ابو داؤد۔ و عن عبد اللہ بن عمرو بن العاص قال خرج رسول اللہ۔ گفت عبد اللہ بن عمرو بن العاص

بیرون آمد یعنی از خانه بیخیزد۔ صلی اللہ علیہ وسلم وقتی بدیدہ کتابان۔ و حال آنکہ در ہر دو دست آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم دو کتاب بود۔ فقال۔ پس گفت آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم اندرون ماہدان کتابان۔ آیامی در بابید کہ چہ شد این دو کتاب و چہ نوشتہ اند در ان اہل تاویل گویند کہ این تمثیل و تصویر و تعبیر است از معنی بصورت و مبالغہ است و تحقیق آن عقین بر ان تمثیل چون خواہد کہ تحقیق قول خود نماید و غیر خود را نفہم کند و معنی دقیق خفی را بشناخت سامع و انما یہ تصویر کند آن را تصویر است و اشارت کند بدان اشارت محسوس اگرچہ در خارج و عالم حس نیامدہ و چون گفتہ کہ و شد بدان حضرت صلی اللہ علیہ وسلم تحقیق این امر و مطلع شد بر ان چنانکہ شبہ و خفا سے مانند در ان تمثیل و تصویر معنی حاصل و قلب شریف انچہ پیشہ کہ گویا در دست او است و حال آنکہ در خارج کتاب نیست و نوشتہ نہ و اہل باطن و ارباب مکار شفقہ گویند کہ دو کتاب حق است و قبول حقیقت۔ بے شائبہ مجاز و تاویل امام حجتہ الاسلام در کما سے سعادت گفتہ کہ انقباض و انقباضی و عوام بہ و غیر است۔ بیکہ آنکہ انقباض حاصل گردیدہ عامہ را از علوم یکسب و تعلم حاصل شد و در خواص را بیکسب و تعلم انقباض و پروردگار علیہم السلام و ان را علم لدنی خوانند و بیکہ آنکہ انقباض عامہ در خواص بنیز خواص آن را در بیداری مشاہدہ نمایند و حکایات مشائخ درین باب بسیار است و کتاب الربا یا یاد انشاء اللہ تعالیٰ و چون خواص است در این حالت و رتبہ حاصل بود فکین سید المرسلین را صلی اللہ علیہ وسلم بلکہ ظاہر حدیث در ان است کہ صحابہ را آن دو کتاب نیز نمود و لیکن مضمون انچہ در انما بود نہ است و شایع گفتہ اند کہ بر این اعتقاد نازد ایمان حقیقت ثبوت ندارد۔ قلنا لا۔ گفتیم ما در نمی یابیم کہ چہ است درین دو کتاب۔ یا رسول اللہ الان خبرنا۔ مگر آنکہ خبر می توانی را و این التماس است از حضرت و سے تا خبر دہان۔ فقال الذی فی یدہ الیمین۔ پس گفت آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم در شان آن کتاب بے کہ در دست راست و سے بود۔ ہذا کتاب من رب العالمین۔ این کتاب بے است از پروردگار جہانیان۔ فیہ اسماء اہل الجنۃ و اسماء آیاتہم و قبائلہم۔ درین کتاب نامہا۔ بے ہشتیان است و نامہا بے قبیلہا بے ایشان بے تجمیع و تہذیب و تمیز و تمایز اہل علی آخرہم۔ بہتر احوال کردہ شدہ است بعد از تفصیل بر آخر ایشان چنانکہ عادت اہل حساب است کہ بعد از تفصیل اعداد در ان آخر عدد جمعی بنویسند کہ چہ بن شد۔ فلان را نفہم۔ پس چون چنین مبالغہ و ضبط و تعین کردہ شدہ زیادہ کردہ نشود و در ایشان دیگر کہ نوشتہ شدہ است و ایشان در کید۔ و لا تحقق منہم۔ و کم کردہ نشود و در ایشان تا از انما کہ نوشتہ شدہ است کہ بے در رو ابد۔ ہمیشہ۔ ثم قال الذی فی شمالہ۔ پس گفت آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم قرآن کتاب رکہ در دست چپ و سے بود۔ ہذا کتاب من رب العالمین فیہ اسماء اہل النار و اسماء آیاتہم و قبائلہم و تمیز و تمایز اہل علی آخرہم فلان را نفہم و لا تفق منہم ابدان۔ ترجمہ این عبارت تا ترجمہ عبارت اول ظاہر شد۔ فقال مجاہد بن جهم۔ پس گفتند یاران آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم پس بے چہ است عل۔ یا رسول اللہ ان کان امر قد فرغ عنہ۔ اگر است امر کہ کہ پرواختہ شدہ است از و سے۔ فقال۔ پس گفت آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم در جواب ایشان۔ سد و اما بگو و انید عمل بے خود را مستقیم بے حق

من ذریئہ الی یوم القیامۃ - کہ خدایتعالیٰ پیدا کنندہ اوست از اولاد آدم تا روز قیامت بہین طریق کہ درینجا توالت و تناسل خواہ بود
و ذرا فریاد از پشت نبی آدم برآمد و چون ہمہ از پشت آدم بودند بر سے داد۔ و جعل بین یمنی کل انسان ہنم۔ و گردانید میان
دو چشم ہر آدمی ازین آدم میان۔ و ہنم یا من نور۔ برین و لعلان از نور و حین نشخ داد و کسر موصدہ و صا و ہلہ و شش ہنم عرقہ ہم را آدم۔
بہتر عرض کرد و انودا ایشان را بر آدم۔ فقال۔ پس گفت آدم۔ ای رب۔ ایہو و روگاکازن۔ من ہو لار۔ کیستند این کسان۔ قال
و نیک۔ گفت پروردگار تعالیٰ۔ ایشان را اولاد تواند۔ فرامی رجا ہنم۔ پس دید آدم مرے را را ایشان۔ فاعجبہ و یمین باہین عینیہ۔
پس خوش آمد آدم را لعلان و در شش کہ میان دو چشم آن مر بود۔ فقال ای رب من ہذا۔ پس گفت آدم ایہو و روگاکازن کیست این دو
قال داود۔ گفت پروردگار تعالیٰ۔ این داو و پنچہا بہت پوشیدہ نماد کہ از خوش آمدن برین میان دو چشم داو و آدم را لازم نیاید کہ بہت
سے اکمل و اہل و ازید و انہم باشد شاید کہ در انجا آتی باشد کہ دو چشم آدم آن را خوب نمود و حال ایتھین است کہ نور و لعلان سید
رس مشینہ و تمام تر و کامل تر خواہد بود با آنکہ مشہور است کہ فضل کلی منافی فاضل جزئی نیست۔ فقال ای رب کم جعلت عمرہ۔ پس گفت
آدم پروردگار را پنچہا گردانیدہ عمر اورا۔ قال سنین سنۃ۔ گفت پروردگار گردانیدہ عمر عمر اورا شصت سال۔ قال۔ چون آدم و داو
علیہما السلام خوش نمود و رابطہ و داد و محبت پیدا شد گفت آدم۔ رب زدہ من عمرے ابھین سنۃ۔ ایہو و روگاکازن افزون کن مرا
از عمر من چهل سال تا عمر سے ہمہ صد سال باشد۔ قال رسول اللہ۔ گفت پنچہا خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم ظلمت نفس عمر آدم و ابھین
سنۃ۔ پس ہر گاہ کہ گذشت عمر آدم مگر چهل سال کہ باقی ماندہ عمر آدم و پنچہا مشہور است نہر سال بود۔ چارہ ملک الموت۔
آمد آدم را ملک الموت تا روح پاک اورا قبض کند۔ فقال آدم اولہم ہنم من عمرے ابھین سنۃ۔ آیا باقی نمادہ است از عمر
من چهل سال۔ فقال۔ پس گفت ملک الموت با دم۔ اولہم ظلمت انیک داود۔ آیا ندای توان چهل سال را کہ بشیہ عمر تست پس ترا
کہ داو دوست۔ پنچہا آدم فحرت ذریئہ۔ پس منکر شد آدم پس منکر شد اولاد او و پیدا شد میان ایشان نیز انکار۔ و ہنم آدم۔ و ہنم
کرد آدم نبی اللہ تعالیٰ را اورا از اکل شجرہ۔ فاکل من الشجرۃ۔ پس خورد از ان شجرہ۔ فنیست ذریئہ۔ پس فراموش کرد و اولاد
او و پیدا شد و ایشان نیز فراموشی۔ و خطا را آدم و خطارت ذریئہ۔ و خطا کرد آدم و را بہتاد کہ شجرہ را بہین حمل کرد و خطا کرد و ند
ذریئہ او و خطا با ایشان راہ یافت یعنی این صفت انکار و نسیان خطا را اصل آدم بود و ذرا اولاد او از انجا سراسر کرد۔
رواہ الترمذی۔ و بدانکہ گفتہ اند کہ انکار انچہ واقع است از مرے علیہ السلام چون بوجود آمد کہ کذب است جواب میگویند کہ صدق
این انکار حکم جبلت و طبیعت بود کہ پیدا میکند حق تعالیٰ آن را در بشر از حرص و غر و پیری و کبر سن چنانکہ در حدیث یثیب
ابن آدم و تثیب فیہ فاضلان احمدیث آمدہ است نہ بقصد خست یا رجسہ از احکام جبلت و را انبیای قی میگذازند و از ان منہر و تثیبند
و فاضل و ملک فی موضعہ و اللہ اعلم و عن ابی الی الی رواہ۔ عن النبی۔ و روایت است از ابی الدرداء از پیغمبر۔ صلی اللہ علیہ
و سلم قال۔ گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم۔ خلق اللہ آدم حین خلقة۔ پیدا کرد خدا تعالیٰ آدم را ہنگامیکہ پیدا کرد و اورا۔
فخر بخلقہ یعنی۔ پس زو حق تعالیٰ بہت قدرت خود یا امر کرد و فرستادہ را کہ نہ بد شائدہ راست آدم را۔ فخرج ذریئہ مبینہ۔

پس بیرون آورد و فریت سفید را - کاشتم اندر - گویا ایشان مورچه ها سرخوردند و در بعضی نسخ کاشتم اندر واقع شده بضم دال هاء یعنی
 مردارید و برین تقدیر بیان بیاض میکنند چنانکه در مقابل آن تشبیه کنم کرد و بر تقدیر لعل بیان مقدار است - و ضرب کفہ الیسیر - و زو
 شایسته چپ او را - خارج فریت و طار - پس بیرون آورد و فریت سیاه - کاشتم هم - گویا که ایشان انگشتان اندر دریای - فقال لیدی
 فی یمنه - پس گفت مر آن گروه را که در جانب راست بودند - الی الخیمه - اگر خطاب بان کرده است معنی کلام این چنین شود که در
 بسوسه بهشت و اگر خطاب بملک است که گفته از حال این گروه و ایشان میگوید معنی این بود که این گروه میر و نرسوسه
 جنت یا بر یحیی است این گروه را - ولایابی - و باک ندارم از آن که ایشان را حکم بحیث کردم پیش از صد و نعل مالک و تصرف
 مطلق ام هر چه خواهم میکنم - وقال للیدی فی کفہ - و در بعضی نسخ فی کفہ - الیسیر الی النار - و گفت مر آن گروه را که در کف
 چپ یا در کف چپ بودند بسوسه آتش دفع وید - ولایابی رواه احمد - و عن ابی نصره - نبت نون و سکون ضلوه
 جبهه نام و نذر بن مالک تاسع ثقه شیه الحدیث است منتهی و اما - ان رجلا من اصحاب البی - روایت است از ابی نصره
 که مرده از یاران پیغمبر صلی الله علیه و سلم فقال له ابو عبد الله - که گفته میشود او را ابو عبد الله - دخل علیه اصحابه - و را نه بدو
 یاران او - یهود و نه - و حال تنگی یار پرسی میکردند او را - و یو یکی - و حال آنکه او میگفت - فقالوا له ما یبکیک - پس گفتند یاران او
 مر او را چه چیز میگردانند ترا - الم یقل لک رسول الله - که گفته است ترا پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم خذ من ثمارک - بگیر از میوه
 بردن خود و پست و کوناه کن آن را - ثم اقره حتی تلقانی - پس برقرار دار آن را بهین حال و در از کن و دائم باش بر آن تا آنکه ملاقات
 کنی و بیش آنی و ارجح ضیاد و بهشت یا در جاس و دیگر از موقوف عرصات یعنی چرا میگردانی و حال آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم ترا
 بشارت ملاقات خود داده و ملاقات آن بے اسلام نبود - قال لی - گفت ابو عبد الله که گفته و بشارت داده است - و کنی سموت
 رسول الله - و لیکن من شنیده ام پیغمبر خدا را - صلی الله علیه و سلم یقول - میگفت - ان الله یقول فی حق یمنیه یقینه - بربطیکه خدایتها
 گرفت بدست راست قدرت خود منتهی یعنی جماعه از آدمیان را - و اخره با لیل الاخره - و گرفت جماعه دیگر را بدست دیگر -
 وقال - و گفت - نه نه نه و نه نه نه - این قضیه و این جماعه که در دست راست اندر این راست یعنی بدست را در این جماعه دیگر که
 در دست چپ اندر و فرخ راست - ولایابی - و باک ندارم - ولادری فی ای ایستخین - و در نمی یابم و نمیدانم که در کدام یکی
 ازین دو قضیه ام یعنی اگر چه بشارت از حضرت نبوت صلی الله علیه و سلم سلامت ایمان و در آمدن بدست یافته ام تا میر و در کارگاه
 بے نیاز است و قادر مطلق هر چه خواهد بگرداند که می در آورم بدست هر که را خواهم و می آنگاه در و فرخ هر که را خواهم و باک ندارم و هر که را
 نمیرسد که بگوید که هر که در این خوف از دل غیر و موجب گردان است بعضی از عارفان گفته اند که اگر چه یقینا صدق و صحت و دروغ
 شایع انبی و اهلینا حاصل میشود و لیکن خوف لایابی از راحت سینه پامیرون نمی نهد و برین حال یقینی است منی صحابه با وجود
 بشارت پیرایست که دایمیت که یک گفته ای کاش من گویند - بودی تا در فرج گردید و خود و نه و بیرون گفتند که
 و دیگر گفته ای کاش من گویا - بود و خاک بود و این را شکی نیست و پانست که در رساله تسلیه الله ما فی کفر کرده شده است

نوع و اینها هم و موسی و عیسی بن مریم ... کان فی الکلب الارواح ... بزرگوار عیسی بن مریم و میان ارواح آن فریاد است نه و میان جسم
ایشان چون بر عیسی علیه السلام روحانیت غالب بود و جسم روح الهی او را در او فروخته بود و جسم او را در او فروخته بود و جسم او را در او فروخته بود ...
فارسه ای مردم ... پس فرستاد حق تعالی عیسی را که روح بود و در میان ارواح است و جسم او را در او فروخته بود ...
من آنها ... پس هر چه پیشتر کرده شده از این بر کسب که عیسی را که روح بود و در میان ارواح است و جسم او را در او فروخته بود ...
همی آمده اند ... قال با این سخن عیسی بن مریم را که روح بود و در میان ارواح است و جسم او را در او فروخته بود ...
نایکون ... تا که روح و گفتگو میکرد و جسم او را در او فروخته بود ...
پیدا میشود ... آن سابقه از اینجا پیدا میشود که تا که روح و گفتگو میکرد و جسم او را در او فروخته بود ...
ایشان را از آن منع نکرد و از خشم و بلکه جواب داد و عیسی را که روح بود و در میان ارواح است و جسم او را در او فروخته بود ...
عالمی ... و عیسی را که روح بود و در میان ارواح است و جسم او را در او فروخته بود ...
خاموشی ... و عیسی را که روح بود و در میان ارواح است و جسم او را در او فروخته بود ...
گفتند ... و عیسی را که روح بود و در میان ارواح است و جسم او را در او فروخته بود ...
از پاسبان ... و عیسی را که روح بود و در میان ارواح است و جسم او را در او فروخته بود ...
که تغییر شد ... و عیسی را که روح بود و در میان ارواح است و جسم او را در او فروخته بود ...
ازیر که بدستی آن مردی کرد و بازی آید ... و عیسی را که روح بود و در میان ارواح است و جسم او را در او فروخته بود ...
آنکه او را کس و انا و غیره ... و عیسی را که روح بود و در میان ارواح است و جسم او را در او فروخته بود ...
آنکه در ظاهر سبب عادت یا سبب محبت و محبت و انا و غیره ... و عیسی را که روح بود و در میان ارواح است و جسم او را در او فروخته بود ...
الحوادث و با خفت و تجربه و انا صفت شود آن ... و عیسی را که روح بود و در میان ارواح است و جسم او را در او فروخته بود ...
و قضا و قدر الهی در حق و سبب چنین رفتن این هم هرگز تغییر و تبدیل پذیر نبود و با خفت و محبت و انا و غیره ... و عیسی را که روح بود و در میان ارواح است و جسم او را در او فروخته بود ...
میرود نه درین ... رواه احمد ... و عیسی را که روح بود و در میان ارواح است و جسم او را در او فروخته بود ...
لا تزال یحیی کتف من کل عام و حج ... و عیسی را که روح بود و در میان ارواح است و جسم او را در او فروخته بود ...
گوشت زهر و ار که خورده بودی یعنی در خیمه ... قال گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم ... ما صابنی حتی منتهای رسید مرا ...
چیز از دروازه آن گوشتند ... الا و یوتوب علی ... که آن چیز نوشته شده و تقدیر کرده شده بر من ... و آدمی طبعی ...
و حال آنکه آدم و طبعی نیست خود بود و کما است ... است از تقدیر از فی و طبعیست یعنی پاره گل و خلقت و جلیت آید چون این که طبعی ...
مجاور نیست حد و در گوشت زهر و ار که خورده بودی یعنی در خیمه ... و عیسی را که روح بود و در میان ارواح است و جسم او را در او فروخته بود ...
باب آفات عذاب القبر چون قوسه از بند و اهل با هر که اکثر شده اند و بعضی روایات باشند الحاکم کرده اند عذاب

انک قبول ذلک۔ پس میگوید فرشتگان تحقیق بودیم باک میباشیم کہ تو میگوئی کن را یعنی نشان کفر در روئے تو یافتہ بودیم۔ فقیر
 لافضی التبی علیہ۔ پس گفتہ میشود فرشتین را ہم بر سرے بر سرے و پر پرچ اورا۔ فکشم علیہ۔ پس ہم بری آید و می پیچید و بر سر
 فکشم انما علیہ۔ پس مختلف و متبدل میگردد و پیا پیا و سرے یعنی پہلوئے راست بجانب چپ می آید و پیا پیا چپ بجانب راست
 علامت الیضا معنایا۔ پس همیشه است و وزیرین غذا پکوده شده۔ حتی همیشه اندرین پیچہ ذلک۔ تا آنکہ می پرانند و او را
 خدایتعالی ازان خوابگاه دے۔ و راه انسانی و عمری را برین عارضه عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال۔ گفت آنحضرت
 صلی اللہ علیہ وسلم یا قیامہ بلکان عیسانہ۔ حی آیندہ و من را در قیامہ و فرشتہ پس می نشاندند او را۔ فبقولان له من ریک۔ پس میگویند
 مرور اکست پروردگار تو۔ قبول بری اللہ۔ پس میگوید چون پروردگار من خداست۔ فبقولان له ما ونیک۔ پس میگوید مرور
 چیست وین تو۔ فبقول و بنی الاسلام۔ پس میگوید وین من اسلام است۔ فبقولان ما نذا الریح الذی یشت فیکم۔ پس
 میگوید چیست حال من مرورے کہ برانگیزد و من است و بیان نما۔ فبقول رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم۔ پس میگوید وین و
 فرستادہ خداست۔ فبقولان له ما یذ ریک۔ پس میگوید مرور را چه دریا باشد تر از انبی اگر بجا آید کسی کہ دے رسول خداست۔
 فبقول قرات کتابا تسمی قائمت به و صفت۔ پس میگوید میمون خواندم کتاب خدا را پس یاد آوردم و دے و گردیم۔ فبقول
 پس نیست مرور قبول خدا و مرورے۔ فبقول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم۔ فبقول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم۔ فبقول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم۔
 و بر سران و چه کند و مرورے قال۔ گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم۔ فبقول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم۔ فبقول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم۔
 او از دهنده از آسمان کہ است گفت بنده من علامت آنست کہ او از دهنده از آسمان و ملا باشد و پیکار کند او از زیر که ولایت کند مرور
 و اقبال دارد کہ فرشتہ را فرماید کہ او از دهنده از آسمان و ملا باشد و پیکار کند او از زیر که ولایت کند مرور
 فرشتہ را بهشت و او را بهشت و این شمع منور است از افراش۔ و البسوه من ثوب۔ و پوششها بهشت است۔ و او را
 بابا الی الخیر۔ و کاشنا بر سرے او و دے بهشت بهشت بهشت۔ پس کشادہ پیشو و بر سرے دے و دے بهشت بهشت
 قال۔ گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم۔ فبقول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم۔ فبقول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم۔ فبقول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم۔
 و خوشتر دے آن۔ و فریح لا یرامد به۔ و فریح کرد و پیشو و بر سرے در جانب بهشت کہ کشادہ شده است دے بهشت آن
 تا غایت کہ بر سر نظر دے در حدیث سابق کہ فرشتہ که فرشتہ در قیامہ من نهاد و فرشتہ که است و گفته شد کہ آن کتاب است از
 نیست و بالقرآن نه حد و حصر و حد و حصر نیست نه محدود و حصر به آن براسے عظم مسلمانان باشد و بر سرے آن
 بر تفاوت و ذات و فعلی آنی تعالی۔ و اما الکافر فکرموتہ۔ و اما کافر پس و کفر کرد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فموت و
 قال۔ فرمود و یجاد و صفتی حس۔ و باز آورد و پیشو و روح کافر وین دے ظاهر این کلام و بر زنده گردانیدن است و حقیقت
 چنانکہ در دنیا اگر آنکه متنبو و کہ این شخص بکافرست تا صفت کرد و خدا پیا و دے و بیشتر بدان را و اندر علم۔ و یا بهر مکان
 عیسانہ۔ و حی آیندہ کافر و فرشتہ پس می نشاندند او را۔ فبقولان له من ریک۔ پس میگویند و پیر سندیست پروردگار تو۔

فیقول - پس مگوید - آہ آہ - و این کلمہ است کہ حیران و دہشت زده و درناک گویند ناگہ آہ و آہ و آہ - لا ادری -
 نیدانم و در نمی یابم - فیقولان کہ مارتیاس - پس مگویند و اوجایت دین تو - فیقول - پس مگوید - آہ آہ لا ادری فیقولان
 باہا الزل الذی بعثت فیکم - پس مگویند چیست حال این مردے کہ را بگنجی شدہ است در میان شما - فیقول باہ آہ لا ادری فیقولان
 من اومن السماء ان کذب - پس آواز میدہد آواز دہندہ آسمان کہ دروغ گفت این کا فکر نمیدانم چہ آواز دہن اسلام و نبوت محمد
 صلی اللہ علیہ وسلم و طبع انواران و شروق و غروب رفتہ بود از چہ غنی دار و بدانکہ در موضع بہت طاعت و تقیاد و سعادت
 گفت و تہنیت و اگر اہم ضافت نبوت نہ در کا فکر چہ سخن و کا فکر اعتبار از فرشتہ بہندگان او نیا بہت و رضا مخصوص مع منان
 فافشوا من النار و البسوا من النار و احوالہ باہا الی النار - پس بگفتند نیدر آہ آہ و فرشتہ از آتش و بپوشانید و را پوشش از آتش و بپوشانید
 بپوشد و دوسوے آتش - قال گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم - فیاتہ من حر و برود و ہما - پس ہی آید کا فکر از گرمی تا بکشد
 و باد گرم آن کہ فراخ زہر وارو - قال - گفت - و یطیق عالیہ قبرہ - و تنگ کردہ میشود بر کا فکر گوارو - حتی تخلت فیہ خلائہ تا آنکہ
 مختلف و تبدل میگردد در قبر آغوا نہا - پہلوے او - ثم یفین اللہ علی صم - پست مساط گردانیدہ میشود بر دوسوے فرشتہ کہ کور و کبر
 کنایت است از بہرہی و بہ شفق و بہ غنی کہ تعاقب نمیزند از دیدن حال پشیمان و سوسوے شغور و گوش نمی نند بفریاد و مال و
 در خم بکند بر دوسوے - محمد مرتبہ من جدید - باوے کلورخ کویت از آہن و فریزہ بکینہم و سکون را و فتح زائے مجہد بشدید باوخصیت
 آن فرخاندہ اند - لوضرب بہا جہل اصماریا - این چنین مرتبہ سخت و بزرگ کہ اگر زدہ شود بوسے کوہے راہ را زمینہ میگردد و خاک -
 فیض بہا صبر - پس نمیزند آن فرشتہ کا فرابان مرتبہ زونی - فیصیح صیحہ - پس فریاد کنند فریاد کردنی کہ - لیسعہا ما بین المشرق و المغرب
 فی شوق و از آن زون را بہرہ در میان مشرق و غرب است از حیوانات بلکہ نباتات و ہدایت نیز - الا تظلمین - کہ جن و انس و انس
 را نمی شنوای بہت شکستہ کہ فضل اول و حدیث انس گذشت - فیصیر تراہا - پس کا فکر بر دواک و دایو - ثم یعاد فیہ الروح - پس
 باز آوردہ میشود در بدن و سہ جان پیل عادہ روح و زندہ گردانیدن کا فرد قبر مکرر می کنند و این بر سہ تشدید عذاب و مبالغہ
 و غلے انکار و است بعث و اعادہ روح را بطبی گفتہ کہ برین تقدیر در قبر و احیا باشد و دوات چنانکہ بعضی نفس سیر کریمہ رہا است
 انشدین و ایدینا انشدین گفتہ اند و باین حدیث تسک کردہ و بعضی بابت اولی بہین ہر اندین متعارف کہ در دنیا است را او خود دانہ
 و احیای اولی در قبر و امات دوم ہر اندین بعد از جواب سوال کلین و احیای دوم بہت و شور و ہر تقدیر از احوال ایشان را ہر اندین
 کہ مردہ بعد از سوال جواب و نمودن جای نشست و در وقت فتح باب بہان ہمیلند و در وقت بعث زندہ میگردد و انداز
 احادیث کہ مذکور شد نہ معلوم میگردد کہ مردہ تا قیامت در گور و عذاب و نعمت و رنج و راحت میباشد و این مگر روح اورا باشد باوجود
 و عدم تعلق روح بہ بدن چنانکہ شعور و ادراک را تران و شناختن را ایشان را نیز روح اورا است فتا بر والدہ اعلم - رواہ احمد و ابو داؤد -
 و عن عثمان - رضی اللہ عنہ - انہ کان اذا وقف علی قبر یکی - روایت است از عثمان کہ بود و سہ رضی اللہ عنہ چون ایستاد
 بر گور سہ میگرفت و بسبب این میگرفت - حتی یصل حمیہ - تا آنکہ تر میساختد ریش خود را بہ شک - فقیل لہ انکرا عنہ و انما

چنانکه سنت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود اما بدانکه هر یک از این کتاب است - بهترین سخن کتاب است که فرقان مجید است
 و غیر المدی بری محمد - و بهترین طریق او سیرت است - و سیرت محمد صلی الله علیه وسلم - و سیرت الامور می نامند - و بهترین
 چیز ناخیر است که نویسد اگر چه شده است در دین که بدعت عبارت از آنست - و کل بدعت ضلالة - و هر بدعت موجب گمراهی است
 رعا الله - چنانکه هر چه پیدا شده بعد از پیغمبر صلی الله علیه وسلم بدعت است و از آنچه موافق اصول و قواعد سنت است
 و قیاس کرده شده است بر آن آن را بدعت حسنه گویند و آنچه مخالف آن باشد بدعت و ضلالت خوانند و کلیت کل بدعت ضلالة
 محمول بر این است و بعضی بدعتهاست که واجب است بر آنچه تعلیم صرف و نحو که بدان حضرت آیات و احادیث حاصل گردد
 و حفاظت از کتاب و سنت و دیگر چیزها که خط و دین و ملت بر آن موقوف بود و بعضی مستحسن و مستحب مثل نیای رباطها
 و در سبب انقضای و نگار کردن مساجد و مساجد بعضی بعضی مباح مثل زاجی در طاهره و لذیذ و لایق
 فخره و شکر طریقه لال باشند و باعث طغیان و کبر و مغرور نشوند و مساجد دیگر که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم
 نبودند چنانکه پیری و غریب و مانند آن بعضی حرام چنانکه مایه بل ببع و او را بر خلاف سنت و جماعت و آنچه خلفا
 را شنیدند کرده باشند اگر چه بآن معنی که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم نبوده بدعت است و لیکن از قسم بدعت حسنه
 خواهد بود بلکه در حقیقت سنت است زیرا که آنحضرت فرموده است بر شما باد که لازم گیرید بدعت مرا و سنت خلفا را شنیدند
 رضی الله عنهم اجمعین - و عثمان بن عباس - رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انما یخلف الناس
 الی الله تائمت - و عثمان داشته شده ترین مردم از گروه مسلمانان بسوس خداست کس نند - محمد فی الحرم - اولی که کند
 در زمین حرم و اتحاد و لغت بنی میل است و با نمونی که گویند آن خود را که در یک جانب بکنند و در شرع میل کردن از حق
 یا ظلم و عداوت با خدا و حرم ارتکاب کردن چیز - را که نمی کرده است از آن در زمین حرم چنانچه کشیدن و جنگ کردن و شکار
 کردن یا مطلق گنایان چنانکه مذکور است بن عباس سنت است که چنانکه طاعت در زمین مضاعف میشود و معصیت نیز بدین حکم
 و از روی که شاعت اوب و در مقام قرب شفع تر و قبیح تر است و لذا اوسه رضی الله عنه اقامت که را کرده داشته اخراج
 نگار داشت حرمت و تعظیم این مکان شریف پس فت و در طاعت سکونت و زبیر - و متبع فی الاسلام سنته الحاکم علیه
 دوم طلب کننده در اسلام طریقه با بلیت را و شکار آن را چنانکه نوحه کردن و بر روی زمین و گریبان چاک کردن بر سر و ده
 دغال بگرفتن از طیور و امثال آن - و طلب دم و حیوان حق - سوم طلب کننده خون مردی را با حق - پیریت و مه -
 براسه مجرد آنکه بریزد خون او را نه براسه غرضه دیگر اگر چه خون رختن مطلقاً مذموم و ممنوع است و لیکن بقصد بجزای
 مذموم تر و قبیح تر است گویا مقصود نفس معصیت و ذات اوست و باید یافت که چون طلب کننده و خواهنده معصیت را
 این حال است حال فاعل آن چه خواهد بود - رواه البخاری - و عثمان ابی هریره - رضی الله عنه - قال قال رسول
 صلی الله علیه وسلم کل امتی یطون النجته - بمه امت من می درآیند بهشت را - الامن الی - مگر کسیکه سرکشی کرد

میکنند چیزی را که نشاء است از کتاب - فاولک الذین سماهم الله - پس آن کسان آمانند که نام برده و ذکر کرده است ایشان را
 خداست تعالی و در قرآن قبول خود فاما الذین فی قلوبهم زنج بنیانند و تفسیر آیت معلوم شد - فاحذر و هم - پس چه چیز کند از ایشان
 و همیشه بدارید با ایشان و بنیز با شمشیر از راه و روش ایشان متفق علیه - و حسن عبد الله بن عمر - قال بحرکت الی حرکت
 صلی الله علیه و سلم یوبا - عبد الله بن عمرو بن العاص گفت رفتم در نیم روز وقت غمی گریا بسوس آن حضرت صلی الله علیه و سلم و در
 قال - گفت عبد الله - فسمع صوت رجلین اختلفا فی آیه - پس شنیدم آه حضرت صلی الله علیه و سلم و از پاسه و در و کما خفاست
 میکردند و جدال و نزاع می نمودند و گویی از آیت قرآن - فخرج علینا رسول الله - پس بیرون آمد بر ما پیغمبر خدا - صلی الله علیه
 و سلم بعرجت فی وجه الغضب - و حالیکه نشاء پیشود و در و سه مبارک و ششم - فقال - پس فرمود - انما یلک و کان
 قبلکم باخلافهم فی الکتاب - بلکه نشاء که کسانیک پیش از شما بودند که بسبب اختلاف ایشان در کتاب مراد اختلافی است که
 در کتاب و شهادت کنند و فتنه و خصومت کنند و مودی گرد و کفر و بدعت مثل اختلاف و نفس قرآن یا در معنی که جائز نیست و در
 اجتماع و اختلاف علماء را استنباط احکام یا در علوسیکه مبادی و مقدمات آن باشد زیرا که این اختلاف چیست و باعث
 توسیع و ادرک دین و ملت و همیشه بودند بلفظ بران و فی مکره و شده اند از آن بلکه ما مورا ند بدان - رواه مسلم - و حسن سعد
 بن ابی و قحاص رضی الله عنه یک از عشره مبشره است چنانچه از احوال و سه در سامی اهل بدر در آخر کتاب میاید نشاء الله
 تعالی - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان عظم المسایب فی المسلمین جبا - بدستی که بر گشودن مسلمانان و میان مسلمانان
 از و سه گناه - من سال عن شیء لم یحرم علی الناس - کسیست که پرسید از شایع از چیزی که حرام کرده نشاء است بر
 مردم - فحرم من اهل سبله - پس حرام کرده شد آن چیز از جهت پرسیدن و سه این شد و توفیق است از جهت بودن
 ضمیر آن عام و باقی تار و قیامت و مراد از سوال بے حاجت است و آنکه بطریق تلفظ و نسبت باشد و الا اگر محتاج بسوال
 گردد و بطریق تعلیم و استفاد بود پس این حکم ندارد - متفق علیه - و حسن ابی هریرة - رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله
 علیه و سلم یومنون فی آخر الزمان و یأولون که یأولون - میباشند در آخر زمان و بیس کنندگان در دفع گویان بینی جامع باشند که خود را بکار نویس
 در صورت علماء و شایع و علم از اهل ضیعت و صلاح نمایند تا در و غما سه خود را ترجیح دهند و مردم را بجهل و ابله و آرس
 فاسد بخوانند و حال شتقی از و جل است یعنی خط و بیس - یا توکم من الاحادیث بالشمع و الا با و کم - می آید شما را از
 احادیث آنچه شناید که از شما پیران شما یعنی به بتان و اقرا و مراد با حدیث یا احادیث پیش از است صلی الله علیه و سلم یا عام
 از آن شامل اخبار مردم نیز - فایا کم و ایا کم - پس و در و در یغور از ایشان و در و در ایشان را از خود - لا یقلو کم و لا یقتو کم -
 ناکره کرد و اند ایشان شما را و و فتنه و بانیند از شما است و حفظ و احتیاط است و در گفتن دین و احتیاط و پرستش از صحبت و باب
 بدعت و مخالفت ایشان خصوصاً آنکه دعوت کنند و بیس نمایند مشغولی چون بسے ابیس آدم و سه است بدست
 هر و سه نشاء و او دست و صورت و ایشان بدو مرد و در و تا بخواند بر سیکه آن فسون و زانکه صیاد آورد و با گنجه خیر

غالب در استعمال غلط لبکون لام و شرف و فساد و ید و فتنه لام و غیر و صلاخ چنانکه گویند طلاق غلط صدق و بدعت و غلام غلط
 غلط سور پس می نماید که بر پنج چیز است را اصحاب باشند مخلف و کتب و ناصر و معین بعد از ایشان جماعت می آیند خلوت که صفت ایشان
 این است که - یقولون مالا یعلمون - میگویند مردم چیزه که ندانند - و یقولون مالا یؤمنون - و میگویند چیزه که ایمان مردم
 نشده اند چنانچه صفت علمای سوره و امر است اما در اندک - فمن جاءهم میده فهو مؤمن - پس اگر
 کار از اندک ایشان را بدست خود و غیر در و در هم بکشد کار خایه ظلم و فساد ایشان را پس کسی مؤمن کامل است - ومن جاءهم بمات
 فهو مؤمن - و کسی که کار از اندک ایشان را زبان و منع کند و دشنام کند و بدگوید نصیحت کند ایشان را زبان خود و غیر مؤمن است
 که حمله نکند و از - ومن جاءهم بقلبه فهو مؤمن - و کسی که کار از اندک ایشان را بدل خود و انکار داشته باشد بر ایشان
 و مخزون و متاع و غیر شود و دل و شایسته و افعال و احوال ایشان او نیز مؤمن است و در وجه پایان از ایمان - و لو کس
 و اذ انکس من الایمان جنته خردک - و نیست پس ازین مرتبه از ایمان مقدار و اندک و در حدیثی دیگر از شده است که و لو کس
 اضعفت الایمان و این مرتبه ضعیف تر و سست تر از مراتب ایمان است - رواه مسلم - و عن ابی هریره - فی الله عنه -
 قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من دعا الی هدی - کسی که بخواند کسی را بسوی راه راست و ارشاد کند آن را خواه غفل
 یا بقول - کان له من الاجر مثل اجور من جمعه - باشد مرا و را از هر دو ثواب مقدار فردا و ثوابها که کسی که پیروی میکند او را
 و عمل میکند بر هدایت او - لا ینقص ذلک من اجور هم شیه - کم میکنند آن یعنی ثبوت اجور را و از اجرا که ایشان چیزه و شیه
 با وجود آنکه آن کسان را اجرا و ثوابها تمام و کمال حاصل میشود این شخص دعوت کند و را نیز ثابت میگردد و زیرا که اجرا که ایشان
 بسبب عمل و کسب ایشان است و اجرا را بیکر این داعی ثابت میگردد و بسبب دعوت و ارشاد او است که عمل او است - و من
 دعا الی ضلالة کان علیه من الاثم مثل اثم من تبعه - و کسی که بخواند کسی را بگریه باشد بر دس از نزهت بخت گمراه گردانیدن او
 ایشان را مقدار جزیرها که سنانیکه پیروی کند او را و گمراه شود بگمراه او - لا ینقص ذلک من اثم هم شیه - کم میکنند آن ثبوت اثم او را
 از اثم ایشان چیزه را - رواه مسلم - و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم بار الاسلام عربا - پیدا شد و این اسلام
 در آغاز کار غریب و تنها و بکس - و مدعو و کما بدا - و سر انجام است که بارگردد و غریب و تنها و پنهان شود که در ابتدا به حال
 بود و در شرح این کلام در وجه است که اگر مراد باسلام حقیقت است که دین و ملت است و برین تقدیر تقصیر و دشمنی
 اوست بغير که در شهر بیکانه باشند و در راه ازل و احباب خود از جهت کمی مسلمانان که احوال و انصار را باشند یا در اول اسلام
 مسلمانان باشند بطریق مجاز و برین تقدیر مراد غریب و قلقت مسلمانان باشند در ابتدا به اسلام که از او طمان برآمدند و حیرت
 نمودند و جزئی تنه چند و دو بودند و بارگشتن ایشان در آخر غریب و گلیل چنانکه در ابتدا بودند و ظاهر قول آنحضرت صلی الله علیه
 و سلم که فرمود - فطوبی للغریبار - ظاهر معنی ثانی است میفرماید خوشی و نری با و غریبان را که در آخر زمان قدم استقامت ثابت اند
 و مسک کتاب و صفت نمایند چنانکه در فصل ثانی از حدیث عمر بن عوف بیاید - رواه مسلم - و عنه قال قال رسول الله

وغيره که باید در دست از حرام پس حرام گردانید و گویند و صفت شجران کنایت از بادوت و سوزنم است
 که شمع روشن شده طعام محبت است یا از کبر و حماقت که نعم و ترفه موجب آن میگردد و آن ماحرم رسول الله که حرم الله
 و برستی چیزی که حرام گردانیده است بنیاب خدا صلی الله علیه و سلم مثل چیزی است که حرام گردانیده است خدا و در حق
 شیخ انداخته که معنی ما و الا است بعد از آن مثال چند ذکر کرد و در بیان آنچه ثابت شده بر سنت رسول الله و مذکور نیست و کتاب
 فرمود - الا الاکل لکم اکل الا بلی - آگاه باشید که حلال نیست هر شکاری که گوشت خردی که در خانه یا بیابان یا در راه و در جوی
 که آن را گوشت گویند که آن حلال است - و لاکل ذی ناب من السباع - و حلال نیست هر شکاری که از دهن یا شکار
 و گرس و گرس و مانند آن - و لا تقطع حایر - و حلال نیست قطع کردن حایر و نقطه بضم لام و فتحة قاف مال بر داشته شده از
 زمین و سبکون قاف نیز آمده و قطع افصح و اکثر است و معناه یکسرو قطع ماهر و و جابر است کسی که میان تو و میان او عهد
 بود و او بوسه و حدیث و میست پس میفرماید که مال ذمی که در راه افتاده یا یافته شده باشد حلال نیست زیرا که و
 و مال و سبک و سبک است زیرا که مال مسلمانان است - الا ان یستثنی عنهما صاحبها - مگر آنکه سبب نیاز باشد از آن لقطه
 مالک او که صاحب است این را و معنی آنکه مالک مالک بگذارد آن را و پیشتر کسی را که یافته است دوم آنکه شش
 طایل نیست یا شده که در عادت باز میماند بآن نباشد و گفته اند که چون لقطه چیزیست که بجز شش لقطه و آن
 اگر محتاج باشد چنانچه است و احکام لقطه تفصیل در باب و سبب یا ایشاد الله تعالى - و من نزل بقوله فیهما من
 یقره - و سبب از احکام که بجز سبب ثابت شده و در کتاب الله ذکر آن نیست این است که کسی که نزل کند بر بوسه
 و فرود گیر ایشاد پس لازم است بر آن قوم که معانی گفته اند آن کس را و این بطریق سنت و استحباب است نه بطریق
 فرضیت و اجاب زیرا که معانی کردن واجب نیست بلکه سنت است و سبب عزت و سیرت اهل ایمان است نه خدا این کم
 را و صورت نهی بسیار و در گفت حلال نیست مگر آن که معانی گفته اند کسی را که نزل کند بر ایشان چنانکه در قرآن گفته
 فانه لم یقره فله ان یقبض - بضم یاء و سکون یاء و کسر قاف - بمنزل قرآن - پس اگر معانی گفتند این قوم مکران کس را
 پس سیر سده را و اگر چه فعل ایشان و بدین معانی خود و بگیرد از ایشان نزل آنچه خوش شد و این واجب است
 آن دار و گیر و ایشان مستحق و مستقال آن شده اند که توان گرفت اگر چه واجب نیست و اگر چه قاف و بر مقتضای
 و نظایر این کلام ناظرند و وجوبه غنیافته است پس چنین گویند که این حکم در کسی است که شطرت و اگر گیر خوش
 پاک و در چنانچه در حالت محضه میباشد و بعضی گفته اند که آن حضرت صلی الله علیه و سلم شکر میفرستاد و مکان
 بود می و مفاد و باری برپا نیک و ند که از انجا چیزیست بخزند و بخورند پس سخت گرفتند کار بر اهل و کسی که براس
 نازیان معانی کنند اگر نگردد حق و سبب ایشان این شده که بگیرند از ایشان نازیان مقدار ضیافت خود بر سبیل زین
 یا که حکم بود که بر که از غنیمت بزر و و شایع او را بسوزند و هر که منع زکوٰۃ کند نصف مال او بگیرد و بعضی گفته اند که معانی کردن کسی را که

و سبب

خوانده است ایشان را بان مذہب - کتاب تجارتی کتاب اصحابه - چنانکه استیسا میکند کتاب در صاحب خود و کتاب الفتح لام علیہ
که عارض شود و آدمی را از گردن سگ دیوانه و مستولی میگردد و بر سر شمشیر یا بیل یا و ستریت میکند از دست دیگر کسی نمیتواند
که چنانکه بکلاه کند و اگر کند فیر کند و بیای قوی آرد و سپا که از تشنگی نمیرد و بتواند که آب بخورد و این علتیست که میفرمودند و بان
برقی میزدند او و متولد میگردد و از دست عارض رویه و ستریت میکند در رک و سپا چنانکه فرمود - لا یبقی منه عرق ولا فصل
الا و کله - بانی میماند از صاحبش هیچ رگ و نبضی نگردد و می آید آن حالت در آن و شبیه ال احوال اصحابین علی کبریا است
که بر صاحبش مستولی گردد و عارض رویه از دست متولد شود و در آن از دست دیگر کسی تجاوز نکند چنانکه علتیست که فرمودند و بان
ال احوال چنانکه صاحب علت کتاب از آب گیرند و در آن را خورد و تشنه نمیرد و چنانکه ال احوال از علم دین گیرند و توانستند از آن
مستغنی شوند و محروم از آن نمیزد و در با ویر جمل و با ویرت جان و بند سال الله العالیه و حسن ابن عمر رضی الله تعالی عنهما
قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله لا یمنع انی - بدینی که در آنست نعلایک که در می آرد است مرا - اذ قال الله تعالی
شک راوی است که بجای استی است محمد گفت - علی صلا الله علیه و سلم - بدینی که در آنست نعلایک که در می آرد است مرا - اذ قال الله تعالی
است و در مورد بدان خصوص کرد اندر است که هر چه در آن اتفاق کند خیر حق و ثواب بود - و بدان الله علی الجماعه - دوست قدرت
و احسان الی جماعت است و این کلام است از خدا و شریعت حق که ال احوال را از یارای خلق و خوف اعدای دین
توفیق و دست جهان را از ایشان را از یارای که متنباط احکام و اطلاع بر دریافت حق و چون اختلاف کنند و متفرق شوند ال احوال
مستغنی است و بکینه را و بفرستند غدا را و فاسد گردانند احوال را و بپزدن اگر دانه آنچه آنحضرت صلی الله علیه و سلم و اصحاب
رضی الله عنهم بدان بودند - و من تشد تشد فی النار - و کسی که نهما الله از جماعت و پیروان آید اسوا و اعظم از ائمه اثنی عشر و در
آتش و درخ شد اول به صیغه معلوم است و در محمول با جمله غیر آید و پیچید در حدیث آئیده - رواه الترمذی - و حقه -
قال قال رسول الله - و من از این مجرور است که گفت که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم اتبعوا اسواکم الا علم - پیروی کنید
اسوا و اعظم اسوا و اصل منی سیاهی است و در حق جوهر و اکثر از مردم غیر آید چنانکه سیاهی لشکر کون کثرت و زیادت آن را و در
صفت و مرغیست بر تباغ آنچه اکثر علماء و ان با سنان - فانه من تشد تشد فی النار رواه ابن ماجه من حدیث انس - و در حدیث
بیانست و این عبارت در حاشیه نوشته و در بعضی بابی عام فی کتاب السنن نیز زیاده کرده - و حسن انس قال قال رسول الله
گفت انس که گفت مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم یابی ان قدر است ان تجوسی - ای یوسف که من اگر توانی که صبح کنی و شام کنی بخون
و قلبک غش واحد - و حال آنکه نیست در دل تو کینه و عداوت هیچ یک را - فاعمل - پس کن کار که عظیم است - ثم قال
پس گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم یا سید و مرغیست بر تباغ آنچه اکثر علماء و ان با سنان - فانه من تشد تشد فی النار رواه ابن ماجه من حدیث انس - و در حدیث
و طایفه مرغیست بر تباغ آنچه اکثر علماء و ان با سنان - فانه من تشد تشد فی النار رواه ابن ماجه من حدیث انس - و در حدیث
و طایفه مرغیست بر تباغ آنچه اکثر علماء و ان با سنان - فانه من تشد تشد فی النار رواه ابن ماجه من حدیث انس - و در حدیث

با آنچه توانید از خود بیاورید و شهادت ایشان - فائزیم کما نواله علی الامدی است - پس بدین که بود و ایشان بر او راسته و در میان
 راستی بجان الله این معبودیان بزرگی و علو شان در دین که پیغمبر صلی الله علیه و سلم و رقیب و دوست و در شهادت ایشان
 به این ام عبد راضی شدم بر آن است خود بدانچه راضی شد این ام عبد بدان این معبود است که از پیغمبر صلی الله علیه و سلم در خطبه و در کلام
 چه جایی سخن است نهالی الله العاقبه - رواه زرین - و سخن جابر بن عبد الله بن خطاب - رضی الله عنه - انی رسول الله
 روایت است از جابر که آورد عمر بن خطاب و پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم - من الثوریه - نسوة از توریت - فقال - پس گفت عمر
 یا رسول الله بده من الثوریه - این نسخه ایست از توریت - فقلت - پس خاموش شد آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 فجل قیام پس در ایستاد و عمر که نتواند پس خواندن گرفت - و وجه رسول الله صلی الله علیه و سلم تغییر - و حال آنکه روزه
 مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم از حاکم یکتا است از غضب - فقال ابو بکر رضی الله عنه لکنک الشاکل یکنس
 ابو بکر عمر ابی بکر بنی از زمان گریه کنندگان بنی بصری تو و یکتا منی این لفظ و فصل ثانی از باب بیان گذشت - متری ما بوجه
 رسول الله بنی حاکم و در روزه مبارک پیغمبر خدا است - صلی الله علیه و سلم - فخطب عمرانی و وجه رسول الله - بپیشگاه کرد
 عمر بن خطاب - و پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم - و وید از غضب در روزه - فقال اعوذ بالله من غضب الله و غضب رسوله
 پس گفت عمر رضی الله عنه بطریق اعتدال و استقامت قاریا میجویم خدا را از شتم خدا و شتم رسول خدا - و بعد از آنکه بشارت را - راضی شدیم بخدا
 باین که روزه پروردگار است - و بالاسلام دنیا - و راضی شدیم باسلام که روزه دین است - و بجهنم دنیا - و راضی
 شدیم بخدا صلی الله علیه و سلم که پیغمبر است - فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و الذی نفس محمدیه - سوگند بخدا
 که تقایم ذات محمد در روزه است قدرت اوست - ابو الکرم وی - اگر ظاهر شود شما را موسی پیغمبر فایستاده و در کتونی - پس ابی بکر
 او را بگذاشت و در روزه است - و الله اعلم - هر آینه گمراه نشوید و دوری افتد از راه راست - و لو کان حیا و ادب نبوی
 لا یفتی - و اگر پیغمبر و موسی زنده و دوری یافت زمان پیغمبری را بر آئینه پیروی میکرد و رواه الدارمی - و عکمه - قال قال
 رسول الله صلی الله علیه و سلم کلامی لا یشخ کلام الله - کلام من یشخ نمیکند کلام خدا را - و کلام من یشخ کلامی - و کلام خدا یشخ نمیکند
 کلام مرا - و کلام الله یشخ بجهنم - و کلام خدا یشخ میگرداند بهشت و بهشت را - و کلام من یشخ کلامی - و کلام خدا یشخ نمیکند
 اصلاح کار دین و استواری حقیقت بیان در حکمت و بیان آنکه این حکم تا این مدت مشرع بوده است و در فرائض تغییر
 و تبدیلی نیست و لیکن چون حکم اول در ظاهر مطلق بود از بیان وقت چنان نماید که گویا تغییر شد و نسخ بر چهار قسم است نسخ کتاب
 کتاب نسخ حدیث پیغمبر و نسخ کتاب حدیث کتاب و لیکن ظاهر این حدیث و کتاب و نسخ کتاب است
 حدیث جابر باشد یا رب اگر او کلامی آن باشد که بطریق راست و اجتهاد فرموده باشد نه بوجی یا این حدیث نسخ است
 والله اعلم و سخن ابن عمر رضی الله عنهما - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله یبطل ما یبطل الله
 القرآن - بدین که شهادت است با نسخ میگرداند بعضی آن بعض را بجهنم نسخ کرد و این قرآن بعضی را در اگر از راه

و در تخریص حدیث به تبلیغ آن بود که قرآن را احتیاج به تبلیغ نیست بجهت آنکه مذکور شد و در انوعان بی اسرائیل و حکایت
 کند خبر و بعد از آنکه بنویسد از بی اسرائیل و اخرج - و نسبت کند به و در حدیث که در آن از ایشان یامر او است که نسبت
 در حدیث از بی اسرائیل تنگی به موجب احتیاط و رعایت اتصال سبب قبل از عدل آنکه ضابطه چون سابقا از خواندن
 توبیت و نوشتن آن منع کرده فرموده بود که اگر تخریب یا شهادت کار دین خود و کتاب خود که دست تهریت یا تخریب چنانکه در اصل
 ثبات از باب سابق از حدیث جابر گذشت خصصت کرد پس از آن و فرمود که اگر قصص و مواظط و امثال که از ایشان شنیده
 و بدان تخریب یا تخریب که نسبت است و احکام که نسبت است و احکام که نسبت است و احکام که نسبت است و احکام که نسبت است
 که تهریت یا تخریب که نسبت است و احکام که نسبت است و احکام که نسبت است و احکام که نسبت است و احکام که نسبت است
 یاب و مستحق و در بر قیاس آنکه گفته اند که حدیث ضعیف و فضائل اعمال جایز است که اقالوا - و من کذب علی متهددا
 فلیعذب الله من النار - و هر که دروغ بگوید و برین و آنچه گفته ام بن سنا و کند پس باید که بگیرد و جاسه نشست خود را از آتش و فرخ
 و تهریت یا تخریب است و در منع از وضع حدیث و دروغ برین بر آن حضرت صلی الله علیه و سلم اگر چه بر آن تهریت یا تخریب باشد
 هر اعم است و از حاکم که بر آنست با اتفاق امام محمد بخوبی و الدامام آخرین آن را داخل کفر و انشته و بر قائل حکم بخوار کرد و تهریت
 بوضع حدیث به قصد تخریب و تهریت بخوبی کرده و این تهریت خطاست و حق آنست که وضع حدیث و روایت موضوع
 در اعم است مگر بیان وضع - رواه البخاری و عمن سمرقند بن جندب و المنیره بن ثوبان قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
 سمعه و غیره و صحابی مشهور را گفته اند که گفتند آن حضرت صلی الله علیه و سلم من حدیثی بخوبی تهریت یا تخریب است که کذب بود
 الکاذبین - کسی که حدیث کند ازین بجهت یا گمان پیرو که آن حدیث دروغ است پس آن کس یک از دروغ گویندگان و در
 حکم ایشان تهریت یا تخریب که کاذب کرد و تهریت یا تخریب که کاذب شد و او را شاعت کذب بشهر یک شد و در قرآن برین اعم بود
 فتح آن هر دو روایت است به معنی ظن و به معنی علم و ظن نیز با محض ظن خواهد بود چه در عدم جواز روایت حدیث یقین
 بکذب آن شرط بود ظن کذب کافی است و بعضی گفته اند بلکه احتمال کذب و شک و شبهه و ران نیز و انباشت حدیث است
 که بخبر و احتمال ترک بخوان کرد و تفصیل کلام آنکه اگر ظن غالب در جانب صدق باشد یا برست و اگر در جانب کذب
 بود یا برست و در صورت شک جواز بود و جواز هر دو و بر ظاهر از کلام شیخ ابن حجر عدم جواز است و الله اعلم و کاذبین
 بلفظ جمع و تهریت هر دو روایت است و بر تقدیر تهریت مراد راوی و مروی عنه است - رواه مسلم - و عمن معاویه بن قائل
 رسول الله صلی الله علیه و سلم من یرد الله به غیر الفقه فی الدین - کسی که بخیر خداست تعالی بوسیله یکی را تهریت یا تخریب کرد و او را
 در دین و فهم و برتری و توانایی بخوبی در آن تهریت یا تخریب دید و بر تهریت یا تخریب و او را تهریت یا تخریب و او را تهریت یا تخریب
 تحقیق هر ازان تهریت یا تخریب در اصل معنی فطرت است و در عین شریع غالب مدبر علم با حکام علیه - و اما انما قاسم
 و الله اعلم - و تهریت یا تخریب که گفته اند و خدا میدد هر که را بخواهد و هر چه بخواهد از فقه و فهم در دین و غیر آن - تهریت یا تخریب

خودم خواند و یاد و خلوت به کنون رقیب حدیثه کو بسوز ز رشک - ومن بکتاب علم السیرع بسببه - و کسی که پس از خدمت
 ابراهیم را پیش می آمد و از سبب اینی هر که تقصیر کرد در عمل بر چند سبب عالی وار و جبراین نقصان نکند بدین بند عشق
 شدی ترک سبب کن تا می آید که درین راه فلان بن فلان پیوسته نیست نه راه مسلم - و عظمه قال قال رسول الله صلی الله
 علیه و آله ان اول الناس علیهم يوم القيمة - سبستی که شستن مردی که حکم کرده شود بر سر و در قیامت از جنت محروم تر از اهل
 در عمل - ارجل استشهد - مردی که شسته شد در راه خدا - قاتی به - پس آید و در پیش و در حضرت پروردگار ظاهر شود و تقوی
 فقر و غم - پس می شناسد از آنکه تعالی آن مرد را نعمت خود را که بر او عطا کرده و در حقش نعمتی بفرستد و اول صبح سیرت
 بحسب رایت - فقر نما - پس می شناسد و نعمت خود را که بر او عطا کرده و در حقش نعمتی بفرستد و اول صبح سیرت
 بان مرد پس بگوید چه عمل کردی تو در شرک این نعمت - قال قائلت فیک خیر استشاید - بگوید آن مرد کارزار کردم با کافران
 خالص تر از این رضا تو تا آنکه کشته شد و در راه - قال کذب - بگوید پروردگار تعالی در و غنای تو کارزار کرد و خالص
 از راه رضا - و لکن قائلان ای قال جری - و لیکن کارزار کردی بر این راه - و بگوید خالق قیام و آواره خود را گفته
 شود فلان و این است - فقیر - پس تحقیق گفته شد و یافتی تو غرض خود و بگوید - نقل خود را از خلق و دیگران من چو طلبی - ثم امر به حبس علی
 وجهه پس امر کرده میشود و زندگان را بخت و سبب که کشید و از بر زمین بر روی پس کشیده شود - حتی ان فی النار - تا آنکه اند
 میشود و در آتش و فرخ - و جل العلم العلم - دیگر مردی که آموخت علم را - و آله - و آله و اینان را - و قرآن را - و خواند
 قرآن را - قاتی فقر و غم فقر نما - پس و در راه شود و در این می شناسد از راه خدا تعالی نعمت را - خود را پس می شناسد و
 آن نعمت را اینچنانکه بفرستد و در این در میان مثال نما عظمه فیها - بگوید پروردگار تعالی پس چه کار کرده تو در کارزار
 آن نعمت - قال نعمت العلم و قرآن فیک القرآن - بگوید آن مرد آموخت علم را و آموخت قرآن را و خواند قرآن را
 از راه رضا تو قرآن را - قال پس بگوید و سبب تعالی - کذب و لکن العلم العلم ای قال کتب علم - و رفع گفتی و لیکن
 تو آخری علم را تا بگویند مرد که تعالی - و قرآن القرآن ای قال کتب قاری - خواندی قرآن را تا گفته شود که تو خوانده قرآنی -
 فقیر - پس تحقیق گفته شد و یافتی تو غرض خود و بگوید - نقل خود را از خلق و دیگران من چو طلبی - ثم امر به حبس علی
 حتی ان فی النار - تا آنکه انداخته میشود و در آتش - و جل العلم العلم - دیگر مردی که آموخت علم را - و آله - و آله و اینان را - و قرآن را - و خواند
 بروی روزی را و اعطاه ان نعمات الممال - و داده است او را از گنج گنجها - مال - کله - سبیل را - قاتی فقر و غم
 فقر نما قال فیک فیما قال ترک من سبیل سبیل فیما انما انقضت فیما کتب - بگوید آن مرد از گنجها سبیل را - و سبب که در دست
 میدری تو که در دست خود داری و در آن راه که در دست خود داری - قال کذب و لکن العلم العلم ای قال کتب لیس
 فقیر - پس امر به حبس علی وجهه ان فی النار - از گنجها سبیل را - و سبب که در دست خود داری و در آن راه که در دست خود داری -
 رواه مسلم - و من عظیم السبب - قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان العلم انتزاعا بسبب کتب که از گنجها

باشند بر روی بارگناه آن روش و بار کسی که کار کند بآن بعد از و سبب آنکه کم کرده شود از بار با سبب ایشان چیز می
رواه مسلم شرح این حدیث فی فصل ثانی از باب الاعتصام بالکتاب والسنة گذشته است - **و عن ابن مسعود قال**
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تقتل نفسا ظلم الا كان علی ابن آدم الاول کفل من دما کشته بشو و بیج نفسی بکلم مگر
که باشد بر سر آدم که نخستین پسر بود نصیب از گناه چون این نفس کشته شده ملائکه اول من القتل - زیرا که آن پسر آدم نخستین کسی است
که بنهادر قتل را در پی آدم اشارت است قصه کشتن قابیل با بیل را و آن مشهور است متفق علیہ - و متذکر حدیث معاذ بن زید و
باشد که در کتب حدیث معلوم است که اولش این است - **لا يزال من اثمی فی باب ثواب هذه الامانة ان شاء الله تعالى** - در باب
ثواب هذه الامانة که آخرین ابواب این کتاب است

الفصل الثانی - عن کثیر بن قیس - رضی الله عنه - قال كنت جالسا مع ابي الدرداء فی مسجد دمشق - **رواه**
از کثیر بن قیس که از تابعین است گفت بودم من نشسته با ابو الدرداء و در مسجد دمشق بکسر و ال و فتح میم و کسر آن که پاست تخت
ملک شام است بنامه و شاق بن کنعان - مجاوره بجل فقال - پس آمد ابو الدرداء و در او سبب گفت - یا ابا الدرداء
انی جئتک من هبة الرسول - بدرستی که من آمده ام ترا از هدیه پیغمبر خدا - **صلى الله عليه وسلم** حدیث یعنی آنکه پیغمبر خدا رسول الله
از جنت شنیدین حدیثی که رسیده است و آنکه تو خبر می دهی از آن از پیغمبر خدا - **صلى الله عليه وسلم** حاجت حاجت - نه آمده ام از
حاجت دیگر - **قال فانی سمعت رسول الله** گفت ابو الدرداء پس بدرستی که من شنیده ام پیغمبر خدا را - **صلى الله عليه وسلم** قول -
میگفت - من سلك طريقا يطلب فيه علما - کسی که برود راهی را که طلب کند در وسیع علم را از علوم دین - سلك الله طريقا
من طرق الجنة - برود و از راهی که بر آید بهشت - **وان الملائكة** ليلقن اجتهاد فی مطالبة العلم - و بدرستی که
فرشتگان هر آنکه می بیند باز و با سبب خود را بهجت رضامندی طالب علم و طالب علم را وضع خراج کتابت است از لیلین جانب افتاد
و رجوع بهجت و انعطاف و ممکن است که هر گاه گسترانیدن باز و با باشد بهجت تو اضع طالب علم را که سعی خود و طلب علم که طریق
و حصول بقرب حق تعالی است منبذول میدار و خصوص طالب علم که سایر احوال او و اوقاف و طریق طلب علم و مطالب و فوائده
حق است و ظنی گفته که هر اوضاع اجتهاد باز ماندن است از طریقان و فرو و آمدن بر آید استماع علم چنانکه نزول میکند و طوالت
ملائکه بر الیایان قرآن مشعر بدان است که این وضع اجتهاد ملائکه بر آید طالب علم در دنیا است یا در آخرت یا در هر دو و او
اعلم - **وان العالم** يتغفر له من السموات و من فی الارض - و بدرستی که عالم هر آنکه از زمین و آسمان و در دنیا و آخرت
که در آسمان است از ملائکه و بر که در زمین است از جن و انس و ملائکه ارضی نیز - **و المجتهدان** فی جوف الماء - و آخر نقل از
عالم مایهیان در میان آب زبان حال گفته اند که هر اوقات حیوانات است و لیکن تخصیص نه که مایهیان اشارت بآن است
که آب از آسمان برکت علما می آید که معیشت مایهیان در آن است چنانکه واقع شده است بهم میطرون و بهم میرقون و آب
در دماغ اهل عالم را آن است که صلاح عالم است و بیج چیز از صناعات اهل عالم است که صلاح و وجود و بقا است

رسول الله - پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان الله واما لکته واهل السموات والارض حتی انکله فی حجره - بدستی که خدا
 و فرشتگان و کسان آسمانها و کسان زمین را بر او سپرد و در سر او خود - و حتی السموات - و آسمانها و در آب - ایهامون علی
 معلم الناس الخیر - هرگز نماند در او و پیغمبر است که تعلیم کند مردم خیر را یعنی علم و حکمت را و درین اشارت است به اهل بیت
 عالم بر عباد و اشارت است به آنکه مفضل علی است که تعلیم میکنند تا آنکه او متدی گردد و مفضل باشد از عبادت که
 غیرت کردی است - رواه الترمذی - روایت کرد این حدیث را این لفظ که مذکور شد ترمذی - و رواه الدارمی -
 عن محول مرسل و روایت کرد آن را واری از محول شامی که از کبار تابعین و ثقات ایشان است و ائمه اهل شافعی
 ناگفته اند که علما چهار اندام السبب بهینه و شعی بکوفه حسن بصری به بصره و محول ایشان به طریق ارسال - و لم یذکر بطلان
 و ذکر نکرد واری این قصه را که ذکر کرده شد نه از حضرت را صلی الله علیه وسلم و نه در - و قال - و آورده محول حدیث را این
 عبارت است که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم - فضل العالم علی العابد فضل علی او ناکم ثم تلا هذه الآية - پیغمبر خواند آیه
 صلی الله علیه وسلم این آیه را که - انما تحشی الامم من عباده و العلماء - نمی ترسند خدا را از بندگان و نه مگر علما - و بعد
 از حدیث الی آخره - و ذکر کرد واری این حدیث را تا آخرش - و من ابی سعید الخدری - از مشاهیر صحابه است
 پس بعدین مالک بن سنان است فقیه نبیل کافر حدیث است و از علما و فضلا و ثقات است و از اصحاب شجره است
 اول مشاهیر ائمه است که شهور شده بکثرت - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الناس لکم شیخ - گفت گفت
 آنحضرت صلی الله علیه وسلم صحابه که مردان و مرثما را که یاران منید و بامن صحبت داشته و علم از من بآسوده گرفته اند
 تا بحال و پیروانند - و ان رجالا یؤتمون فی العلم و الاثر - و بهیستی که مردان خواهند که شما را اگر اندیشه بانه زمین عرب
 به شما و اکثر تابعین از شما اند و صحابه از عرب - یفتخرون فی الیدین - و در حالیکه طلب میکنند فقه و علم در دین چنانکه بیکدیگر
 فلو لا انهم من کل فقه معتمدا لکفه لیتفقوا فی الیدین الا انهم تاطقوا به ان است - فاذا اتوکم - پس چون بیایند مردم شما را -
 فاستحووا بهم خیرا پس بکنید بایشان نیکی را تعلیم کنید ایشان را علم درین و تحقیق معنی فقه است و شرح کرده شده است
 رواه الترمذی - و من ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لکم لکمة حکمة - و در روایت جای کلمه حکمة
 ضالة حکیم - و فی روایت ضالة المؤمنین سفیر یا یقرن علم و حکمت که شده حکیم است یا کم شده مسلمان است - فحیث و جبا
 خروا من بهانه پس هر جا که یافتند و از هر کس که یافتند آن حکیم را از دست بیاورند چنانکه کسی که شده
 خرد را در دست هر که یا بیکدیگر و بهیستی که بگویند که هر که از هر که سخن دین شنود قبول میکند و نظر بآن میکند که دوست فقیر و یتیم بگوید
 بعضی بزرگان گفته اند که اگر کسی سخن حق را بپذیرد و بپای پیغمبر می شنود و بپای سخن از راه خود و شنود و قبول نکند و شکایت
 دارد یا که بگوید که هر که در این حدیث و امانت دارد و بر آن که هر که بگوید بپای پیغمبر و شنود و فقه کند
 سخنی آن یا که هر که بزرگان را بپای او است و فقیه تر از او است چنانکه هر که بپای پیغمبر و بپای او است که فقه کند

زیرا که دعای مسلمانان احاطه میکند و شامل میگردد و کسی را که و را سبب ایشان است و را با لایق یعنی پیش هر دو
 آید و این علت انصراف جماعت است و من یفتح بهم و کسر آن هر دو روایت است و وجه ربط این کلام یعنی ثلث لایق کلام
 سابق یعنی نصر الله و عباده است که چون ترغیب کرد و بر او است آنچه شنیده است از حضرت و سبب ذکر کرد آنچه مقوی و
 مؤید آن باشد تا اخلاص عمل بر آنست خدا و نصیحت بر مسلمانان را و لزوم جماعت مسلمانان نبود و او است مذکور حصول تکلیف و
 اتمام پذیرد و طلبی گفته که کلام سابق که باید و تمایز این کلام است و مقصود او است همین کلام است که جامع است ثلث لایق
 و انصاف خلق الله را فایده روایه الشافعی و ابی حنیفه فی المدخل روایت کرد این حدیث را امام شافعی و ابو حنیفه و در محل
 که نام کتاب یقینی است از ابن مسعود و روایه احمد و الترمذی و ابوداؤد و ابن ماجه و الدارمی عن زید بن ثابت روایت
 کرده اند از این پنج کس از زید بن ثابت - الا ان الترمذی و ابوداؤد و زید بن ثابت لایق علیهم السلام آخره - مگر آنکه این دو کس
 ذکر کرده اند این کلام اخیر را ثلث لایق علیهم السلام آخره - و عن ابن مسعود قال سمعت رسول الله - ابن مسعود
 گفت که شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم بگوید - یسبحون و قل سبکفت - انضرب امر اسحق مناشیا فیلذکما سمعه تر و تارده گرواند
 خدا را سبب تمام فرموده که شنیدم از پیغمبر را از کلام پس برسانید آن را بهیچانکه شنید آن را - قرب مبلغ او عی الامم
 پس با کسی که رسانیده شد بوسیله حدیث نگاه دارنده تر و فهم کنند و است آن را از شنونده مال معنی این حدیث هم
 مضمون حدیث سابق است با آنکه تفاوتی که در بعضی الفاظ واقع است - روایه الترمذی و ابن ماجه و روایه الدارمی
 عن ابی الدرداء - گفته اند که اگر و طلب حدیث و حفظ و تلخیص و سبب فرضا هیچ فایده نبود و سبب خرابی و الهی برکت این دعا
 از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم پس بود و در دنیا و آخرت اللهم از قضا - و عن ابن عباس قال قال
 رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله یستغنی الا انکم - پیغمبر کنی حدیث کردن را از من مگر چیزی که سبب این حدیث است
 که از من است تا در وسطه و دروغ بر من نفیید - من کذب علی متعمدا فلیتوبن من الذناب و من کذب علی متعمدا فلیتوبن من الذناب
 دیده و و است پس باید که بگیرد و جاسه نشسته خود را از آتش و دروغ شرح این کلام در فصل اول و حدیث اول گذشت
 روایه الترمذی و روایه ابن ماجه عن ابن مسعود و جابر و لم یکر - و ذکر کرد این ماجه این کلام را که - ان الله یستغنی الا انکم
 و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من قال فی القرآن برأیه فلیتوبن من الذناب و من کذب علی متعمدا فلیتوبن من الذناب
 برای عقل و قیاس خود سبب آنکه مستند به نقل رفته باشد پس باید که بگیرد و جاسه نشسته خود را از آتش و دروغ
 و در روایت - و در روایتی اینچنین آمده است - من قال فی القرآن بغير علم - که که بگوید و من کند و قرآن بغير علم
 فلیتوبن من الذناب و من کذب علی متعمدا فلیتوبن من الذناب - و عن جندب بن جهم و من قال و فتح دال نیز آمده فاهم ابو ذر غفاری است
 ولیکن غالب ذکر و سبب کمینت او است و مناقب او بیشتر است و بعضی مواضع نوشته شده است و جندب بن عبد الله بن جحش
 صحابی است که حسن بصری و محمد بن سیرین از او روایت دارند و جندب قسری غیر کتاب مذکور است گفته اند که

[illegible]

و مستند اند از آن و این اعتبار آن را مساوی و معادل کتاب و سنت داشته اند و تعبیر از آن بقرینه کرد و تفسیر بر آنکه آن را
واجب است چنانکه کتاب و سنت پس حاصل معنی حدیث آن شد که اصول دین چهارست کتاب و سنت و اجماع و قیاس - و ما
اکان معنی ذلک فهو فضل - و هر چه که هست از راه علوم جز این پس آن فضل است و لایعی و فضل در لغت معنی زیادت و نقص
و جمع آن فضل است غالب آمده در لایعی و آنچه نیست در و سه و فصول کس که مشغول باشد بآلاتی حدیث هر چه قال الله
و نه قال رسول الله باشد فضل بخوان از فصول - رواه ابو داود و ابن ماجه - و عن **خوش بن مالک** الایمی -
صحابی است اول مشاهد او نیست و بود با و سه رایت اشبح روز فتح سکونت کرد و شام را و وفات یافت در و سه شصت
و سبعین - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تقص - اصل قص معنی اعلام اخبار و بیان است و قصه به شوق است از آن قاص
کس که قصه را بر و همیکه هست بگوید و بخواند و بعضی و عطف گفتن و شنیدن و صحبت و ادب نیز آید قاص و اعطای گویند و مراد از خبر
این معنی است می فرماید که قصه بخواند و عطف بگوید - الا لا میر - مگر حاکم و امیر که بگوید مردم را و خبر و ایشان را از اخبار
با خصیتان بدان اعتبار گیرند و نپذیرند - او امور - یا کس که امر کرده است او را حاکم و مازون و نجار است از پیش و سه
پس حکم او حکم میر است - او منیل - یا هر و سه بگوید که از این طلب یا است و اتباع الهی را میکنند و قصد می جویند و مثال
خاسته است و در بعضی روایات محتال گفته اند از جمله و بعضی این روایت را صح و او سه داشته اند و الله اعلم
و درین جز است از قص و عطف به اذان امام زید که امام و ناست بر مصالح رعیت و مهربان تر است بر ایشان و اگر خود گوید
پیدا کند از میان علمای کس که علم و تقوی و دیانت و صیانت و ترک طمع و حسن عقیدت موصوف بود و از جهل و فسق و
نیا تنه و بدعت و دور باشد و از این استنباط می توان کرد که تمیز بر جوده مشیخت بر سه و عطف و از شاده به تپا به افشای و اهل
و اهلان ایشان جائز بود چنانکه بعضی تشبیه از اهل جهل و نومی میکنند و بعضی از آنها جان گفته اند که در دین حدیث در خطبه است
که گفته اند است با امر امام و هر که تا سب و باشد - رواه ابو داود و در و الدارمی عن عمرو بن عبید عن جده و فی روایت
او مراد - و در روایت دارمی او مراد آمد یعنی یا وز نه - بدل - فقط او مثال - که در روایت ابو داود و واقع شده
و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من اقی بنیر علم - کس که فتوی و در به علم - کان الله علیه
من قتاه - باشد گناه او بر گردن کس که استفاد نمود و و پر به از و سه مسئله چه باعث این فتوی و سه علم که موجب
اثم است او شده اما اگر کار او چو در و سه دیگر علم از و سه پر سیده باشد پس برین وجه اقامه معنی استحقاق باشد و این
بر تقدیر و سه است که گفته اول بر لفظ معاموم باشد و او را بر لفظ مجهول نیز خوانده اند و معنی این شود که هر که فتوی و سه داده
به علم باشد گناه او بر کس که فتوی و سه داده است او را و این معنی ظاهر تر است - و من ایشار علی احمیه - و کس که امر و بر
خود را که مشورت کرده است با و سه و مصلحت طلبیده - یا علم ان الرشید فی غیره - بکار که میداند که مصالح کار و سه
و بر آن کار است - فقه خانه - پس تحقیق خیانت کرد و او را مستشار مومن که و حدیث دیگر واقع شده است این معنی

وامون و کيکين بلس بوديات شسته شويين و بايه - عن معاوية بن رفاعه - در اکثر نسخ مشکوٰۃ اين حديث و ترجمه شده است و صحيح
معان بن رفاعه بنون مکان وال و در و سه نیز اختلاف است بعضی او را گفته اند که گویند بعضی ضعیف و در کاشف و بی حاشیه و بن رفاعه
و معان بن رفاعه هر دو مذکور است اما آنکه ثقیف بن الولید که از و سه روایت میکند معان است بنون - عن ابی ایمن بن عبد الرحمن بن العزری
و در اصل کتاب در اینجا بیاض است از رواه ابی یحیی تا قول ابی العزری - و منکر حدیث جابر - و نیز و یک باشد که ذکر کنیم حدیث
جابر را که در و سه این کلمه واقع است - فانما شفا العی السوال - نیست شفا جی جمل در و ماندگی بسن مگر پرسیدن از علما -

فی باب التیمم - و باب التیمم انشاء الله تعالی

الفصل الثالث - عمل الحسن - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من جاهد الموت و طلب العلم کسک
بیا و ارموت و حال آنست که و سه طلب میکند علم را - فیه بلا سلام - تا زنده گرداند و قوی و تازه گرداند بان علم و بین علمانی
نه باشد آنکه حاصل کند مال و جاه و دنیا و لذات و شهوات نفسانی را - فیه بین التیمم و ربه و احدی فی الجنة - پس بیان او بیان
پیشین را یک پایه تفاوت است در بشت و این مبالغه است در قرب او بجهت انبیا صلوات الله و سلامه علیه و معین و مذکور آنکه در
در باب واحد - رواه الدارمی - و عجمه مرسلا - و هم ارجح است بطریق ارسال - قال سل رسول الله - گفت پرسیده شد

پیشین خبر - صلی الله علیه و سلم عن جلیین - از حال دوم و سه - کانی فی السریل - بودند و بنی اسرائیل - احدهما کان
عالمًا بالصلاة و الاخر یوم النهار و یقوم لللیل - و هر دو یک روز و یک شب را می ایستاد و نماز میکرد و روز و شب را می ایستاد و نماز میکرد
کثر از او را بر یکدیگر اندک بیشتر از او باشد لیکن صرف اوقات جهاد میکند نه بشهر علم و تعلیم آن - ایها افضل - پرسیده شد
از حضرت صلی الله علیه و سلم که کدام یکی ازین دو مرد و سه را ترجیح میدادی - قال رسول الله صلی الله علیه و سلم افضل
نه العالم الذی یصلی المکتوبه ثم یحلب من لبن النخیر - زیادت ثواب این مرد عالم که صفتش این است که میگرداند نماز فرض را بیشتر
می نشنست و تعلیم میکرد مردم را علم - علی العباد الذی یصوم النهار و یقوم لللیل - بر این مرد عابد که روز و شب را می ایستاد و نماز
می کرد و در شب - افضل علی ازناکم - و چون فضل من است بر مردی که دینی و دین است یا بر تر است از شما - رواه الدارمی -

و عن علی - رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم نعم الرجل الفقیه فی الدین - نیکو مردیست آنکه فقیه
در دین و عالم است با حکامه آن متعلمین است و دان - ان اشیء الیه نفع - اگر احادیث و بنیایندی آورده شود بواسطه
فایده رساند مردم را - وان اشغنی عنه اشغنی نفسه - و اگر بپایان می آید که در و سه و بنیایندی آورده شود بواسطه
رواه زرین - حاصل معنی آنکه لائق بحال عالم آنست که محتاج نگردد و خود را بسوسه خلق و بین کند و صاحب خلق و
طبع کند و زنا نفع ایشان و این نیز قطع نگردد و طاعت ترک افاده علم نکند بلکه اگر مردم محتاج و مضطر باشند به بنیایندی که عالم دیگر
نباشد که افاده علم کند بکم این ضرورت و را بد مردم و نفع رساند ایشان را و افاده کند و اگر محتاج نباشند و مستغنی باشند

مستثنی که خدمت کردگان را یعنی حاصل نمکین از قرب ایشان بگردنوب و خطایا را و در خدمت کردن ایشان مستثنی است آن که زبان
و صحبت ایشان چنان چندان است که بیان نتوان کرد - رواه ابن ماجه - و حسن بن محمد بن مسعود - رضی الله عنه - قال یوان الی
العلم صاوا العلم - اگر بوی که اهل علم نگاه میدارند علم را و می شناسند قدر آن را - و معنوی بن عبد الله - رضی الله عنه - علم را نزد علم را نزد اهل آن
و قابل آن سیاه و ابله زبانم - هر چه بیشتر بشنود و بیشتر بداند علم اهل آن زمان خود را بداند که هر که غرض علم نگاه دارد و علم تیر غرض او را نگاه دارد - و گفته اند
لازل دنیا - ولیکن اهل علم و با حقند علم را در اهل دنیا و نگاه دارند شش از ایشان - کنیا لوان بن و نیا هم - تا بیا نید اهل علم
چیز از دنیا - ایشان - غمنا و اکیهم - پس خوار شدند نزد اهل دنیا و سبک و راندند و نظر ایشان - سمعت النبی صلی الله علیه و آله
صلی الله علیه و آله و سلم یقول - یساکم - من قبل الاموم بما و اعدا هم آخرته - کسی که بگوید قصد دارد که خود را یک
قصد که قصد آخرت است و تر آخرت مقصود ندارد - کفاه الله عما له هم دنیا - پسند نشود و راندند که تعالی مقصود
دنیا را - و من یحب الاموم احوال دنیا - کسی که متفرق و پشیمان گردد از دنیا و مقصد را - که او که احوال و پشیمان
دنیا است - علم یال الله فی اسی و دنیا ملک - باک و پروا ندارد خداست تعالی که در عالم یک از او دنیا و احوال دنیا
هلاک گردد و آنکس - رواه ابن ماجه - و این حدیث را ابن ماجه از ابن مسعود از قول و - لوان اهل العلم تا آخر - و رواه
فی شعب لابان عن ابن عمر بن موله - و روایت کرد آن را از ابی بنی از ابن عمر از قول و - من جعل الله و هم الی آخره - و اول حدیث
روایت کرد - و حسن بن الحسن - و این حدیث را ابن مسعود از قول و - لوان اهل العلم تا آخر - و اول حدیث
خلاف است و از بسیار حدیث و سفیان ثوری و ابن عیینه و دیگران از روایت و این حدیث را از علم و علم
حدیث و روایت کرد و این حدیث را ابن مسعود از قول و - لوان اهل العلم تا آخر - و اول حدیث
اشعوری و بعد از آن که فوت شده از روایت دیگران و مدت پنجاه سال و ولادت او و فرزند امام حسین بود و مدت شصت و نه سال و
مات و در روایت دیگر و مناقب بسیار است و بعضی در اسناد بخیرین گفته اند - قال قال رسول الله - گفت عیسی که از ابی بن مسعود
اشعوری پیروی می کرد - صلی الله علیه و آله و سلم آفته اهل النسیان - آفت علم و روشی است و این در حقیقت تنبیه است بر احتیاط و باشرت
اسباب است که در حقیقت علم آید از کتاب معاصی و شائیل نفس و دنیا و متاع و آن چنانکه امام شافعی گفت شهر شکوت الی
و کین سوختن و فادیه الی ترک المعاصی - قال العلم فضل من آله و فضل الله علی المعاصی - و اضا عثمان بن عفان
و ضا لک که از اسناد علم این حدیث که در حدیث کتب و این حدیث را ابن مسعود از قول و - لوان اهل العلم تا آخر - و اول حدیث
و حسن بن محمد بن الحسن - رضی الله عنه - قال احب - روایت است از سفیان ثوری که عیسی بن الخطاب گفت که
احب الی من ابی العلم - کسیند خداوندان علم را که مالک علم اند و رفیع یافته است علم و ایشان مستحق آن شده اند
که ایشان را باب علم خوانند و در باب هر چه مالک آن چیز و مستحق آن چیز را گویند - قال - گفت احب - الذین یملکون بها
یملکون - از باب علم آن کسانند که علم را بکار می آورند - قال - گفت عیسی بن الخطاب - فما اخرج اهل العلم

و آسمان است یا پیر میکنند تمام عالم را در بسته آید و یکین چون نایین آسمان زمین امری معین و شوق است ذکر و آثار و او اندک گشت
 باشد از تمام عالم و الله اعلم - و الصلوة نور - و نماز در پیش کشیدن دل است بشهود حق و ظهور معارف و یار و شریک کننده روستی ظهور
 میباید به صلاح و نور عبادت را با نیت در است بطریق حق و عبادت و باز دارند از ظلمت باطل و خطا چنانچه در قرآن مجید فرمود
 ان الصلوة تنور علی القلب و المکارم یسبب ظهور نور و اوست در قیامت که روان بگردش در روستی و جانب راست نمودن مفصلی
 چنانکه فرمود نور هم میبیند و یا با هم - و الله اعلم بران - و مال بدر پیش و این اوجیه در روستی و یا در پیش و نجست
 نویست بر صدق ایمان و نجست پروردگار تعالی با نجست است و مطالب از پروردگار که آن نور خیر است که او است و خداوند است
 و الله یفریاد - و شکمبانی نمودن از خصیصه خلقت و یار و یار است و در حالت روستی و یا شکمبانی کردن بر یار و یار
 روستی نمائی کامل و نور تمام است چه دنیا هم و اکمل از نور بود و در قرآن مجید آیت است که یاربنا عافنا غمنا و ما را نور را نگاه فرمود
 و جعل الشمس ضیاء و النور نور و شمس آفتاب است و کمال است از نور و مهتاب است که نیست که در کار و یار و دین تمام بر همه است
 و تمام طاعات و عبادات از اقسام چهارگانه است که در روستی و یا شکمبانی و در صفت چنانکه در کتب
 و استنباط با بصیر و الصلوة فرمود و شسته اند - و الله اعلم بران - و قرآن و بیست است بر سود تو و در گذشته مرتب
 اگر عمل کردی بوسیله و شگفتی حق او را و یار بران تو و خودت گشتند بر تو اگر عمل کردی و حق نگاه داشتی - کل انما نس بقدر -
 همه آدمیان با ما و یکینند بر یک از ایشان و خود و هم با ما و یا از طلوع فجر تا بر آمدن آفتاب - فبالحق نفسه - پس فرمودند
 و صفت کننده است و اوست خود را و کار است که متوجه است آن - فمقتدا او و متوجه است پس از او که در است نفس را از عذاب خدا است
 یا ملاک گرداننده و هم با گرداننده است او را از بر است عذاب یعنی چون روز شد آدمی بکار است متوجه و روستی کرده است اگر در آن
 آخرت را بدینا خرید و بخرید خود را خلاص کرد نفس خود را از عذاب آخرت را گردنبار با آخرت خرید و بخرید خود را ملاک شد و خود را و در
 عذاب آنگاه پس بدینا توانی که عقیقه خری و بخری جان من و در حسرت ببری و رواه مسلم و فی روایت - و در روایت از علم
 این زیاد آمده است که - و لا اله الا الله و الله اکبر کلان ما بین السما و الارض - این چنین گفته است صاحب مصابیح و کون میگوید
 لم یجد فی الروایت فی الصحیحین - من یافته ام این روایت را در صحیح مسلم و در صحیح بخاری نیز - و لانی کتاب صحیحی - و در کتاب
 صحیحی که جامع است میان صحیحین - و لانی الجمع - و در جامع الاصول که احادیث صحیح است را جمع کرده - و لکن ذکر در این
 و لکن ذکر کرده است این روایت را در - بدل بجان الله و الله عظیم یعنی مسلم بجان الله و الله عظیم بجان الله و الله عظیم
 گفته و در این جای که لا اله الا الله و الله اکبر کلان ما بین السما و الارض گفته پس ذکر کردن صاحب مصابیح این روایت را در فصل
 اول درست نباشد - و من الی هر بره - حسی المعنی - قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا اله الا الله و الله عظیم بجان الله و الله عظیم
 و یفرع به الدرجات - که ایا راه نام شما را بر ملاک که که میگویند خداست تعالی بسبب آن عملگاران را و بلند میگردد بسبب آنست
 پایا به عمل کنندگان را محمد و رسول و پاک کردن چیزها را چنانکه شرفشان آنرا نماند و هر چه گناهان آنرا درین غرضید

تیرا در پنجاد کرمت نیست و بحق چنین میاید و خود را مخصوص علی السلام و علمین استقامت و محض سلامت است که تو هم میل
 و احتیاج در نجاست و ندر و ترائع ابصار و طبع فاضل و محصل و علم علی و چون حکم کرد و بعد طاعت بر استقامت و نجاست
 حق او در جمیع افعال و احوال تنبیه کرد بر آنچه عمد و غلطه عباد است که اگر در و سه استقامت و زبرد و رسته پایتند و کار
 و تلافی بر تنبیه است کرده باشد و آن نماز است پس فرمود - و الکمل ان خیر اعمالکم الصلوات - و باید که بهترین و مطرب ترین اعمال
 شما نماز است پس نگاہ بار بشارت و آن را و رعایت کنید و اسباب آن را و ادانچه حقوق آن را پس از آن اشارت فرمود و بعد از آن آن
 نصف ایمان گفته و آن وضو و طهارت است و گفت - و لا یحیط علی المؤمن الا المؤمن - و عاظت کلید و احتیاط و زود و پخت
 سنن و آداب وضو بگر که ایمان کامل و از و بچست که نماز را بر و چه کمالی را دارد اگر - رواه مالک و احمد و ابن ماجه و ابی داود
 و ابن عمر - رضی اللہ عنہما - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من لم یطہر علی طهر کتب لہ عثرین حسنة - کسی که وضو نکر
 بر طهارت نوشته شود و بر لک و ده کی نماند و آن را و ادانچه و در آنجا که مستحب است بر فعل زیادہ بر آن و ده حسنة
 نیز نویسد یا فرمود آن است که وضو نویسد هر یک پر و یا از بر اسے آن گفت که تو هم کرده وضو و وضو و وضو و وضو و وضو
 بلکه بروی نیز ثواب و عود بر حسنة متترتب است و گفته اند که این تنبیه است بآنکه میان آن دو وضو کاری گذارده باشد و رضی
 فیصل بوضی کرده داشته اند وضو وضو اگر نمازی گذارد و بعد از وضو - اول - رواه الترمذی

الفصل الثالث - عن جابر - رضی اللہ عنہ - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقیح نجاسة الطهارة -
 علیہ بیشت و مقدمه در آمدن آن نماز است چنانکه در سبک کاپیک شامه می شود و در بیشت نیز سبک نماز و آوروه می شود و این را بانه
 بآید است و محافظت بر نماز گویا نماز و حکم ایمان است که سبب آن و آمدن در بیشت می شود و لهذا تعبیر از و سے یا بیان کرده اند
 چنانکه گذشت - و فقیح الطهارة الطهور - و کاپیک نماز و مقدمه او طهارت است پس طهارت مقدمه در آمدن بیشت باشد -
 رواه احمد - و عن شبيب - یفتح شین مجمره و کسر اسے مجمره - ابن ابی ریح - یفتح را و سکون و او در نسخ مشکوٰۃ چنین
 واقع شده است توسط الفاظ ابن میان شبيب و ابی ریح و در بعض کتب دیگر نیز چنین است و لیکن در اکثر کتب اسرار الرجال ابی ریح
 کنیت شبيب و مشتمل اند و نام پدرش شیب و گفتند بنعم نون بر تقدیر شبيب بر وزن شبيب و روایت میکند - عن رجل من صحاب
 رسول اللہ - از و سے از یاران پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ان رسول اللہ - کپیہ بخر - صلی اللہ علیہ وسلم صلی صلوٰۃ اللہ
 گزار و نماز را دورا - فقر الروم - پس خواند سوره روم را - قال شیب علیہ - پس مشتمل شد قرات بروی و التباس می شد و تان
 کار بر کسے - فلا صلی - پس چون نماز گذارد و فانی شد از آن - قال - فرمود - ما بال اقوام یسلمون بعبادۃ حبیب حال
 قوم ما کے کہ نماز میگزاردند با ما - لا یسئلون الطهور - نیک نمیکند طهارت را و رعایت نمیکند سنن و آداب آن را - و انما یسئلون
 القرآن اولک - و پوشیدہ میگردانند بر آقرآن را اگر ایشان و انجا محل عبرت و تذکار است مر عاقل را و تاثیر صحبت
 رسید بر صلوات اللہ و سلامہ علیہ بآن مرتبه و جلالت شان در حالت قرات قرآن در نماز که عظم حالات و اوقاف و قرات

روایہ فافہ خوانند و تجدید بر آئے آن حضرت نافہ خوانند کہ زیادہ برو سے فرض بود۔ رواہ مالک النسانی۔ **عن ابی ہریرہ**
رضی اللہ عنہ۔ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی المقبرۃ۔ روایت است از ابی ہریرہ کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم گوشتان نیم
کہ نامش لفتح است تا زیادت کند و آفرینش خواہد ایل آن مقبرہ را و قبر و فتح میم و شکستہ الباء و کسر و ضمیم و فتح باینز آمدہ۔ فقال۔
پس فرمود آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم۔ السلام علیکم دار قوم مؤمنین۔ سلام بر شما باد ای اہل سرس کہ وہ سلمانان۔ و ان شاکر
اللہ لکم لا حقون۔ بدستی کہ ناگر خدا خواستہ است بشمار شدہ و شمار در یاد کند گانیم و کلمہ ان شاکر اللہ بر اسے اطہار رشت
و تبرک بذر خدا و جل و تحسین کلام است نہ بر اسے شک و تردید و رسیدن موت و حقوق با موات یقینی است و بعد از آنکہ آن حضرت
صلی اللہ علیہ وسلم ذکر سابقان کرد و ایشان را تصور نمود و فرمود کہ لا حقان کہ بعد ازین بیان نیز کرد از بر اسے اطہار شرف و کرامت
و محبت و فرمود۔ و دورت انما قرانیا اخوانا۔ دوست میدارم و آرزو میبرم کہ کاش من و کسیکہ با من اندمیدیم ہم برادران
خود را یعنی آنکہ بعد ازین بیان۔ قالوا اولسنا اخوانک۔ گفتند صحابہ کہ با آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بود تا کیا برادر بخوانی
آنہا را و ما نیستیم برادران تو۔ یا رسول اللہ قال نعم اخوانی۔ فرمود شما مصاحبان من و یاران من و رفیق گاہ و بیگاہ و خواص
در گاہ منید و اخوت اسلام امرے عام است کہ ہمہ سلمانان را شامل است۔ و اخواننا الدین لم یأتوا بعد۔ و برادران آن کسی اند
کہ در عالم خارج نیامدہ اند هنوز بعد از ان سوائے دیگر کردہ و بیشک ترا فروداے قیامت است خود را با بدین ساخت و در دست
نا شاعت کنی و امداد و اعانت غائی ایشان را۔ فقالوا۔ پس گفتند صحابہ۔ کیف تعرف من لم یأت اللہ منک۔ چگونہ
می شناسی کسی را کہ بوجود نیامدہ است از امت تو و ندیدہ تو ایشان را۔ یا رسول اللہ فقال۔ پس گفت آن حضرت صلی اللہ
علیہ وسلم۔ ارایت لو ان رجلاً خیل غیر محکمۃ۔ خبر دیدی کہ اگر زنا بنت شود کہ مردے است کہ مراد از اسپان سفید و زنبور و شاد
بین طرخی خیل و ہم ہم۔ میان اسپان و دیگر سیاه خالص یک رنگ از مردم دیگر۔ الا یہ و من خیل۔ آیینی شناسا کن مرد اسپان
خود را کہ سفید روسے سفید دست و پا اند و در میان اسپان و دیگر کہ سیاه یک رنگ است۔ قالوا ابلی۔ گفتند از اسے می شناسند۔
یا رسول اللہ قال۔ فرمود۔ فامہم یا تون عرفتمین من الکونصور۔ پس امتان من می آیینی در غمر است قیامت از آنکہ
نوشه شوال اسپان سفید روسے سفید دست و پا و می شناسا ہست ایشان را باین علامت و نوشه و ضمیم و و فتح آن ہر دور و
بعد از ان شہادت داد و امت مرحومہ خود را و فرمود۔ و انما فرطیم علی الخوض۔ و من سبقت کندہ و پیش روفندہ ام ایشان را
ما کار و بار غفرت و نوب و رفع و رجالت ایشان را در دور گاہ غرت ساختہ کرد و فرطیمین آنکہ پیش رو و تا اسباب آنجور
اسپان از دو و کسن و پاک کردن چاہ و جزان رشت کہ مذکورین مناسبت علی الخوض فرمود و قصد و تہیہ جمع اسباب آلات
روز قیامت است صلی اللہ علیہ وسلم و جزاہ عنایہ جزا۔ رواہ مسلم۔ **و عن ابی الیرور** قال قال رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم انما اول من یؤذن لہ بالسجود یوم القیمۃ۔ من خشتین کسیہم کہ دستوری دادہ بشود و مراد از سجود روز قیامت۔
و انما اول من یؤذن لہ ان یرفع رأسہ۔ من خشتین کسیہم کہ اذن کردہ بشود و مراد از سجود و رافعت حقیتین حال

پرسید و فرمود: فقال له عمر قد صنعت الیوم شیئاً - پس گفت یا حضرت صلی الله علیه و سلم عمر رضی الله عنه تحقیق کردم ی امروز
چیزی را که - ثم کن یقنعه - نبودی آنکه میگردی آن را - فقال عمر اصنعته یا عمر پس فرمود آن حضرت صلی الله علیه و سلم
دید و دانسته کرده ام آن را ای عمر - رواه مسلم - بدانکه عادت شریف آن بود که براس هر نماز تازه وضو کرده و در روز
فتح که از براس تنیلم است چند نماز یک وضو کرده و بعضی گفته اند که تجدید وضو فرض بود بر آن حضرت صلی الله علیه و سلم و چون
شاق اند بر و - اگر کرده شد بوساک نزد هر نماز و نهاده شد از وضو مگر نزد صحبت و پیش گفته اند که حکم نفس از آنهم
الی انما سوره فاعلموا الایة وضو براس هر نماز بر همه کس فرض بود پس از آن شوق گشت و لیکن در نسخ احکام سوره مانده کلام است
والله اعلم - **و عن سید** - بضم سیدین معله و فتح واو - بن النعمان - بضم نون صیابی ست انصاری حاضر شد بتیجه الفضول را
و گویند که حاضر شد اُحد را و آنچه بعد از دست او شهادت و صد و دست و رامل و پینه و حریف و سه در ایشان است - انه خرج مع
رسول الله - روایت میکنند که بیرون آمد همراه پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم عام خیر - در سال غزوه خیر - شتی اذ اکانوا بالصعبا -
تا چون بودند و رسیدند به صعبان ففتح معمله و سکون باور - وی من ادنی خیر - و صعبان نام موضعی است از نزویک خیر - صلی الله علیه و سلم
بگزارد آن حضرت صلی الله علیه و سلم نماز دیگر را - ثم دعا بالازواد - پسر طلبید توشه ها را که همراه بود - فلم یوث الا بالسویق - پس
آورده نشد بگر سویق - فامره فخری - پس امر کرد و بر کرون سویق پس تر کرده شد - فاکل رسول الله - پس بخورد پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم
علیه و سلم و کلتا - و بخوردیم ما نیز - ثم قام الی المغرب - پسر بایستاد و نماز مغرب - فتمضمض و مضغضا - پس مضمضه کرد و آن حضرت
صلی الله علیه و سلم مضمضه کردیم ما نیز - ثم صلی و لم یوضأ - پسر نماز کرد و آن حضرت صلی الله علیه و سلم وضو نکرد و متابعت
ما نیز وضو نکردیم پس نماز شد که بخوردن آنچه خفته شود با تشش وضو واجب گردود - رواه البخاری -

الفصل الثانی - عن ابی هریره - رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا وضوء الا ان

حوت اوج - نیست وضو واجب درین صورت خاص مگر از آواز شنیدن یا یوسے یافتن یعنی نه از قرقره شکم و در حاشیه
نوشته است که نزد امام احمد بقرقره نیز وضو میکنند اما این قول در کتاب خرقی و شرح آن که شمل و اجماع کتب مذکور بر ایشان است
یا فیه نشر و الله اعلم - رواه احمد و الترمذی - **و عن علی** - رضی الله عنه - قال - روایت است از ابی هریرة بن علی که گفت
سالت ابی - پرسیدم پیغمبر را - صلی الله علیه و سلم عن الذی - از کدام ندی - فقال من الذی الوضوء من المنی غسل - جواب آن حضرت
صلی الله علیه و سلم واجب است از ندی وضو از منی غسل اگر چه حکم منی نه رسیده بود و لیکن تقریب ذکر ندی و وجوب استنباه
بریان و سه منی آن را نیز ذکر کرد و پوشیده نماز که در فصل اول گذشت که سه رضی الله عنه شرم داشت که خود سیدین
بعقاد و فرمود تا از آن حضرت صلی الله علیه و سلم پرسید پس اسناد سوال اینجا بخود بجا زست یا قضیه متعده بود و الله اعلم - رواه الترمذی
و عن - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم مفتاح الصلوة الطهور - کلید نماز که فتح باب نماز و در آمدن در آن به آن
میسر گردد و طهارت است - و تحریما التلبیه - و چیزی که حرام میگردد بدان هر کار که غیر نماز است تلبیه است که میگوید یا حی یا قیوم

چنانکه باسجج احرام می بندند و چنین نیز می بیند که پیش از او سه حلال بود حرام میگرد - و حکایتها از تسلیم - و چنینست که بان از نماز میبند
 و آنچه حرام گردانیده شده بود بدان حلال گردید و سلام داد و آنست چنانکه محرم را چون از احرام برآید هر چه حرام شده بود حلال گردید و بان
 حدیث شافعی و مالکی و احمد سلام را در نماز فرض گویند که بظاهر دلالت دارد که تکلیف بر آن حاصل نگردد و نزد اسلام داد و آن
 فرض نیست بلکه واجب نیست و حکم واجب نیست که اگر عمار ترک و در نماز جایز باشد و سه بصفه نقتضای و اگر نسیان کند بجهت سهو
 و جبب گردد و فرض آنکه بگوید سلام نماز جایز باشد و دلیل حدیث اعرابی است که آن حضرت صلی الله علیه و سلم ویرا تعلیم نماز فرمود
 و ذکر سلام در سه کرد و اگر فرض بود سه البتة ذکر کرد سه - رواه - روایت کرد و این حدیث را - ابو داود و الترمذی و ابی داود
 از ابی هریره رضی - رواه ابن ماجه عنه و عن ابی سعید - و روایت کرد و او را ابن ماجه از ابی هریره و از ابی سعید نیز -
و عن علی بن طلح - بفتح طاء و سکون لام - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم - روایت است از علی بن طلح که از
 صحابه است و گفته اند که او را همین یک حدیث است و در بعض نسخ مطلق بن علی است و از سه خود حدیث دیگر در بعضی
 آورده است که - اذا نسأ احکم - چون کند گیر و یک از ثمانینی بی وضو مشرب آمدن با سه از راه تناول غلیظ و خما پس
 باید که وضو کند - و لا تأتوا النساء فی العجائهن - و بنیاید زنان را و جمع نکند ایشان را و در بیایه ایشان و عباد جمیع
 عجز بنح عین و ضم حیم آخر چیز و مرد را و یا در بر است چون ذکر کرد و فساد که خارج است از و بر نکند است طهارت را و ذکر کرد و آنچه
 غلیظ تر و شدید تر است از آن از اعمال متعلق بخرجت تنبیه کردن بر آنکه چون اینقدر پلیدی مانع از تقرب جناب الهی است
 حال زیاده بر آن چه خواهد بود - رواه الترمذی و ابو داود - **و عن حاکم بن عوف** بن ابی سفیان ان النبی صلی الله علیه و سلم قال
 اتما العینان و کار السه - نیستند هر دو چشم بگردش و کار بگردش و او بند مشرک و بر آن و سه چشم نیز که غلیظ است
 حلقه و بر و مقصود آنست که چون کسی بیدار است و یا بنده است بر و بر او و بر و بر او و بر و بر او و سه با سه و چون
 بخت بند از آن کشا و پیش و بر و بر او و بر و بر او و سه با و چنانکه فرمود - فاذا را است بعین متعلق الوکار پس
 چون خواب میکند چشم میکشاید بر و بر او و بر او و بر او و سه با و چنانکه فرمود - فاذا را است بعین متعلق الوکار پس
 منبسط است بخلات هدایت دیگر از جلوس و رکوع و سجود و بر و بر او و بر او و بر او و سه با و چنانکه فرمود - فاذا را است بعین متعلق الوکار پس
و عن علی - رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم و کار السه العینان - بند بر و بر او و بر او و بر او و سه با و چنانکه فرمود - فاذا را است بعین متعلق الوکار پس
 منبسط است بخلات هدایت دیگر از جلوس و رکوع و سجود و بر و بر او و بر او و بر او و سه با و چنانکه فرمود - فاذا را است بعین متعلق الوکار پس
 از او غیر القاع - این وجوب وضو را هم را و غیر کسی است که نشسته خواب کند - لما صح عن انس - از رحمت حدیثی که بصورت
 رسیده است از انس - قال کان اصحاب النبی - گفت انس بودند یاران پیغمبر - صلی الله علیه و سلم متطهر و العشاء - انتظار
 می بودند که از آن نماز عشاء را که آن حضرت صلی الله علیه و سلم برآید و گزارده و نماز پس خواب میگرفت ایشان را - حتی
 تحقق رؤسهم - تا آنکه می افتاد سر بر سر ایشان بر سرینه - ایشان - ثم یصلون و لا یوضئون - پس نماز میکردند و وضو
 نمیگرفتند

علیه و سلم حدیث این که در روایت است ای بارانح - فقال شاة رهیت لنا - پس گفت ابو رافع این گوشت کونقدر است
که بیدیه فرستاده است براس ما - یا رسول الله فطعمتها فی القدر - پس بخته ام آن را درین دیگر - قال ناوونی الذراع
یا بارانح - گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بده مرا آنخوان دست را تا بخورم ای بارانح و آن حضرت صلی الله علیه و سلم را
گوشت ذراع خوش می آمد بخت آنکه زود بخت و نیز می گشت - فطاولته الذراع - ابو رافع بگوید پس دادم آن حضرت صلی الله
علیه و سلم را ذراع - ثم قال ناوونی الذراع الآخر - پس گفت آنحضرت بده مرا ذراع دیگر - فطاولته الذراع الآخر - پس اوم
او را ذراع دیگر - ثم قال ناوونی الذراع الآخر - پس گفت آنحضرت بده مرا ذراع دیگر - فقال - پس گفت ابو رافع - یا رسول الله
انما لاشاة ذراعان - نمیباشد که گوشت را بگوشت و ذراع و دو داده شد دیگر از یکجا و هم - فقال له رسول الله - پس گفت مرا و را
پنج خنجر - صلی الله علیه و سلم اما انک لو سکت لنا و لکنی ذراعا قد را عا ما سکت - آگاه باش برستی که تو اگر خاموش می ماندی
و یکانی گوشت را خرد و ذراع خنجر باشد بر آینه سیاه می دادی تو مرا ذراعی بده ذراعی ما و ام که خاموش می بودی بنی می دادی ذراع
هم چند می طلبیدم بطریق معجزه گوید که در ظهور چنینی از عالم غیب بطریق خرق عادت مشهور است که از آن بخاوند و ترویج
بدان راه در دنیا تا سلسله در ماهه یقین نفیقت و الله اعلم - ثم دعا بکار - پس طلبید آنحضرت صلی الله علیه و سلم آب را - فمضمض فاده -
پس مضمض کرد و این مبارک خود را - و غسل طرافت اصحابه - و شبت که انما - انما شتان خود را از اینجا معلوم میشود که در شستن
دست بعد از طعام تمام دست شستن شستن شستن همانقدر که چرب باشد که فایده است - ثم قام صلی - پس
بایستاد آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس بگزار و نماز - ثم عا و الیهم فوجدهم لم یأروا - پس سر باز گشت آنحضرت صلی الله علیه و سلم
بسوی اهل و خیال ابی رافع پس گفت نزد ایشان گوشت سرور - فاکل ثم دخل المسجد صلی و لم یس ما - پس بخورد آنحضرت
صلی الله علیه و سلم آن گوشت سرور را پس سرور آن سبزی را پس بگزار و نماز و ساس بگزار آب را - رواه احمد - روایت کرد این حدیث را
احمد از ابی رافع - و رواه الدارمی عن ابی عبید - و روایت کرد آن را در ابی عبید - الا انه لم یکنه ثم عا و الیهم فوجدهم لم یأروا - مگر
آن هست که ذکر کرد و در ابی این عبارت را که ثم دعا تا آخر آن - و عن النس بن مالک قال کنت انا و ابی و ابو طلحة جالسا -
گفت انس بودم من و ابی بن کعب و ابو طلحة شسته و جلوس جمع جالس است - فاکلنا اللحم و خبزا - پس خوردیم گوشت
و نان را - ثم دعوت بوضوء - پس طلبیدم من آب وضوء - فقال لا تم توضا - پس گفتند ابی و ابو طلحة براس چه وضوء
میکنی فقلت لهذا الطعام انه ی اکلنا - پس گفت من وضوءیکم از جهت این طعام که خوردیم ما - فقال لا تموضا
من الطیبات - پس گفتند ایشان آیا وضوءیکم از جهت این پاک و حلال - لم توضا منه من بوضوءک - وضوء
کرده است از وضوء کسی که بهتر است از وضوءی غیر خدا صلی الله علیه و سلم پس مراد بود که در بعضی حدیث واقع شده
است و آن حدیث است با اخبار است از نسخ - رواه احمد - و عن ابن عمر - رضی الله عنهما - کان یقول - روایت
از ابن عمر که میگفت - قیلة الرجل المرأة - بوسه دادن مردن خود را - و سبها - بید - و س کردن مردن را بک

و برید ششم من و آن علام غمزه را و غمزه بعین جمله و نون و زایه مفتوحات چوبه که در و سه سنان باشد و قد از غمزه
یا آنکه کلان تر و عادت شمر عین بود که فادان غمزه را همراه آن حضرت صلی الله علیه و سلم بر میشتند تا نزد زمین نخت را بر لب
بول یا کلاه خن از زمین جدا کنند بر آسختن یا ستر و کند و در پیش نماز و اغراض دیگر لیتنجی بالماء استنجای میگردانند و آن حضرت
صلی الله علیه و سلم آب بعد از تنقیه بجا را تا قیام کند مراست خود را که شستن آب بعد از آنجا بگویم حسب فضل است - مستحق علیه -
الفصل الثانی - عین الفس قال کان النبی - گفت انس بود پیغمبر - صلی الله علیه و سلم از او نقل از نزع خانه -
چون پیوسته است که در آید و تنوفاً می کشید انگشت خود را از جهت بودن نقش نگیب و سه محمد رسول الله و از اینجا معلوم شد
که داخل تنوفاً را باید که چوبه که در و سه نام خدا و رسول خدا و قرآن است با خود برد و در بعضی شرح گفته که این است
اسما سه تمام انبیا صلوات الله علیهم اجمعین اما آنکه اگر تا خدا و رسول خدا نام و سه یا خرو نام و سه باشد همین
حکوم و بانه و الله اعلم - رواه ابو داود و الترمذی و قال هذا حدیث حسن صحیح غریب قال ابو داود و ترمذی
منکر این حدیث را ترمذی و ابو داود و نسائی روایت کرده اند و ترمذی آن را حسن و صحیح خوانده و ابو داود و ترمذی و نسائی
آن را در وساکت ثانی - و فی روایت وضع بل نزع - و در روایت ابو داود وضع آمد بجله نزع یعنی می نهاد و خاتم خود را
و این لازم شستن است که از دست بکشید و بجا سه می نهاد - و عین جابر - رضی الله عنه - قال کان رسول الله صلی
الله علیه و سلم از او را و البزاز اطلاق می نماید احد - گفت جابر که حضرت صلی الله علیه و سلم چون پیوسته بود از یعنی بقیعانی
بیرون می رفت تا آنجا که نمیداد و رایج یک و از نظر غائب میشد و احتمال دارد که معنی آن باشد که می رفت تا بجای که بعد از شستن
را آنجا که است او را نه بنید و معنی آن ظاهر و او است که تا آنجا که برانفتخ باور اصل معنی فضا سه و اسب است که است بکنند
بر سه از فضا سه حاجت انسانی از جهت که است تصریح باسم خاص و سه تا آنچه در چشم نمیداد گوش نمیشنود و این
عادت مستمرا است در شرع و عادت و عادت نروا اهل مروا و احتیاط و ادب - رواه ابو داود و ترمذی و نسائی
رضی الله عنه - قال كنت مع انبيائهم يوم من با پیغمبر - صلی الله علیه و سلم ذات یوم - روز سه - قالوا ان رسول الله
خاست آن حضرت صلی الله علیه و سلم که بول کند - فانی و مثانی اصل جبار - پس آن آن حضرت صلی الله علیه و سلم زمین هموار
نرم را در نزع و بجا سه - فبال پس بول کرد - ثم قال - پس فرمود - او را را احد علم ان بول - چون خواهد سه
از شما که بول کند - فلیترک بوله - پس باید که طلب کند را سه بول خود یعنی جاب سه مناسب را مانند اینجا که هموار و نرم شده
تا آب زیر نیاید در شستن بول نرسد - رواه ابو داود و ترمذی و نسائی قال کان النبی صلی الله علیه و سلم از او را و الحاحیه -
بود آن حضرت صلی الله علیه و سلم که چون پیوسته فضا سه حاجت انسانی را سه بر نوبه - پس شستن جاب سه خود را حتی بیزدن آن را
تا آنکه نزدیک شد از زمین در شستن - رواه الترمذی و ابو داود و الترمذی - و عین ابی هریرة قال قال رسول الله
صلی الله علیه و سلم انما انکم تلوال لولد فیستتم من بر سه شما و شستن و غیره را می گردانند بر سه فرزندان خود -

و

این حدیث آنست که وضو بپنج آب است یا در آن طرف که آنجا کرده وضو کند اتفاقاً آب نماده بود یا کمتر
از آن کفایت نماده پس بگوید و غیر آن و در بعضی ازین حدیث چنان فهمیده اند که اگر آلوده وضو بخورد و در استنجاء آب است
و الله اعلم - رواه ابو داود و ترمذی و الدارمی و النسائی و حناه - و روایت کرد واری و نسائی معنی این حدیث را گفته دیگر
و عمر بن حفص بن غیاث - ثقیفی است و بعضی گفته اند تا علم و نیایان بن حکم است حدیث او در وضو است و در سجده او از تهییب
صلی الله علیه و سلم اختلاف است این عبد الله گفته که سماع او از ترمذی صحیح است و در کاشف گفته او را هم حدیث است و حدیث
ابو یوسف و بخاری گفته که و در زیاده است آنحضرت را صلی الله علیه و سلم و الله اعلم - قال کان النبی - یوچیز خردا -
صلی الله علیه و سلم او ابال وضو فرجه - چون بول میکرد وضو میساخت و آب پیش میدفین خود را - رواه ابو داود
و النسائی - و گفته اند که هر دو وضو فرجه است از آن رویش گفته اند که در پاشیدن آب فرجه را شستن فرجه است یا آب است یا
این چون بول میکرد استنجاء میکرد و آب وضو میساخت و هیچ آنست که هر دو پاشیدن آب است بعد از وضو بر آب و وضو
فقط و نه آنست که اگر تری در آن ریخته شود در وضو اس نیت در آن ریخته آن را آب که پاشیده بود و این هر دو است و اولی
تا راه نیاید و تعلیم است بآن و الا آنحضرت صلی الله علیه و سلم وضو میساخت و طهرت از وضو است که اقل او وضو گفته اند که بر آب
وضو نکرده بول است تا میاید و اتفاقاً که در آب قابض بول است خصوصاً آب سرد و در روایات دیگر نه بر آن آمده که چون
وضو میکرد بول نکرده صلی الله علیه و سلم و فارغ میشد از وضو میگرفت گفت آب بوی پاشید بر فرجه خود - و عملی گفته بغیر فرجه
فرجه میساخت و کون یا نیت فرجه - بغیر فرجه و فرجه قاف و سکون یا نیت فرجه میساخت و در این حدیث در این حدیث و ما را و
فرجه میساخت و کون یا نیت فرجه میساخت و در کاشف گفته که فرجه میساخت - قال کان النبی صلی الله علیه و سلم قف من عیدان - همه
نیت فرجه که خواهر زاده ام المؤمنین خدیجه فوی از عیالها است روایت میکنند که بود آن حضرت را صلی الله علیه و سلم در حوضه از عیال
کسی که جمیع عوالمی خوب و فاضل است و در آن با اعتبار اجز است یا با اعتبار آنکه از چه باشد مختلف بود و الله اعلم و در قاف
گفته که کون یا نیت فرجه و فرجه خرا که بلند باشد و احدی عیدان است و این فرجه از چه است و در حدیث مسند ابو یوسف
بول میساخت بول - نه از فرجه میساخت - این فرجه در زیر پا یا نیت آنحضرت صلی الله علیه و سلم که نیت بر بول میکرد و در شب
بجرت عذر از سر و خزان و این آن فرجه است که اگر در دهان که شخصی از شنندگان ما نیت گمان آب بول آن حضرت
صلی الله علیه و سلم را از آن فرجه خود روا کرده بود پس از آنکه از آن فرجه میساخت یا نیت فرجه میساخت و الله اعلم و در حدیث
بود - رواه ابو داود و النسائی - و حسن بن عمر رضی الله عنه قال را با النبی - گفت عیدان یا نیت فرجه - صلی الله علیه و سلم
و اما بول قافا - و من بول میکرد و استاده - فقال - پس گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم - یا عمر لا یل قافا - بول قافا
ما نیت قافا بعد شمر رضی الله عنه میگویی پس بول نکردم استاده بعد از آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم نمی کرد - رواه
الترمذی و ابن ماجه - و استاده اتفاق و از دیگر است استاده کردن بول قافا یا نیت فرجه است لازم آمدن شستن

پس چنانچه طهارت شما و بگویند آن را و مبالغه می نمایند. و ران - قالوا اتوضأ للصلاة گفتند که ده انصار وضو میکنند پس بر سر
 نماز - و غسل من الجنابة - غسل میکنیم بعد از جنب شدن چنانکه همه مسلمانان این چنین میکنند - و بعضی بالماء - و دستهای میکنند
 آب یعنی بعد از استنجاء با جار و دیرین مبالغه است و طهارت مخصوص بود ایشان - قال فهو ذاك گفت آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم پس این تنها گفتن حق تعالی بر شماست مبالغه بسیار بود - فعلیكم به - پس لازم گیرید شما آن را - رواه ابن جریر
 و عن سلمان - رضى الله عنه - قال قال النبی المصطفی - گفت سلمان فارسی که گفت کسی از مشرکان - چه میفرماید
 و حال آنکه آن مشرک استنزه او خیریت و خنده میکرد بر آن حضرت صلی الله علیه و سلم و دین فعل - انی لاری ما سیکلمکم - بر شری کین
 هر یک می بینم یا شما را کسایت از وجود شریف آنحضرت صلی الله علیه و سلم میکنند که تعلیم میکنند شما را چه را - چه خیر نیست - ا - حتی
 الخرافة - تا رسول نشستن با نجاست و کیفیت و آب آن و خمره و کسره را در محله بدر است و قنای حاجت شستن و وضو است
 و اکثر و ده نفع فایده اند و قصر و خمره و کسره و خمره پس گفته آید و خبر آن - قلت اجل گفت سلمان گفتم آری می کنند وضو
 و آب نجاست شستن را و این نجاست استنزه و خنده است بکار کمال شفقت و رحمت اوست بر امت و بیان حق و هدایت
 صراط مستقیم پس از آن بیان کرد سلمان رضى الله عنه و آب نجاست و احکام آن را و گفت - امرنا ان لا نستقبل القبلة - امر کرد ما را
 که رو به قبله نجاست قبله در وقت نشستن بقبضه - حاجت - و لا نستنجی بایماننا - و نه نجاستیم بر سمت خود - و لا نستنجی بوجوهنا
 و نه نجاستیم بر سر نهنگ - پس فیما جمیع و لا غظم نیست در آن سرگین و نه استخوان - رواه سلم و احمد و الفظه له - ثمون این حدیث مسلم
 و احمد بر دو روایت کرده اند و فظ احمد است و مسلم عبارت دیگر آورده - و عن عبد الرحمن - و روایت است از عبد الرحمن بن
 حنبله بفتح نام را و است و نام پدر او عبد الله است مشهور بنسب و رشده بجای است شریف بودی شریفی را - قال خرج علینا رسول الله
 گفت بیرون آمد بر ما پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و فی یده الدقة - و بود در دست آن حضرت صلی الله علیه و سلم رتبه بال و در وقت منقذات سپهر چرخ
 و رتبه چوب بود و نه چوب - فوضعها - پس نهاد آنحضرت صلی الله علیه و سلم آن سیر و حال گردانید آنرا و بیان نمود و مردم شمس - پس نشسته است
 صلی الله علیه - فقال ایها - پس بول کرد بسوی آن سپهر - فقال بعضهم - پس گفت کسی از منافقان که حاضر بود در آنجا
 انظر و الله یبول كما یبول المرأة - نگاه کنید بجانب این مرد بول میکند پرده در پیش فتن خود گرفته چنانکه بول میکند زن مسلمان
 پس شنید این سخن را پیغمبر صلی الله علیه و سلم فقال و یک - و است تو ای فرد نجاست و نجاست که در مقام اظهار ترحم
 و شفقت گویند و در زمانی که کسی که در محله افتاده باشد که مستحق آن بود و نجاست و بول که بر آن کسی است که مستحق محله
 بود و این مقام اگر چه مقام آن بود که گویند و یک اما این از نهایت علم و خوش خلقی آن حضرت صلی الله علیه و سلم بود که فرمود
 و یک اما حکمت از اصحاب صاحب بنی اسرائیل - آیا ندانستی تو که چه رسید یار و صاحب بنی اسرائیل را یعنی بسبب
 از ایشان را - كانوا اولا اصحابهم البیول - بودند بنی اسرائیل حکم دین و شریعت خود که چون میرسد بدین یا جاه ایشان را
 بول - قرضه - بالتقارض - می بریدند آن موضع از بدن را یا جلد را بکار می بردند - فنهائهم - پس منع کرد و باز شربت آنشان را

باسواک و درین خود را بسواک و تجمیعی ترک نمود و دست و پا و بختی خواب و چون نماز شب مستحکم ترک خواب است آن را تجمیع گفتند
و تجمیع یعنی خواب نیز آید چنانکه در قاموس گفته و این معنی نیز اضافت صلوة تجمیع درست است زیرا که این صلوة نسبت به خواب آرد
تفوق علیه و عن عائشة - رضی الله عنها - قالت قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من لم یصل الفطرة - و نه صلاحت
از قدرت است و طهرت با کسر آفرینش و فطره در اصل لغت یعنی شکافتن است و معنی خلقت آید و فطره یعنی خالق و معنی حیاست
بر این موالید را یکدیگر یعنی تنبیه و استعدا و دین اسلام است نیز آید چنانکه گذشت و این فطرت را تفسیر است انبیا کرده اند که قدیم است
و آنچه خستیا کرده اند آن را انبیاء به تنبیه و حکمت اتفاق شد آن بر آن حکم حیلت گرفته که مخلوق است بر آن آدمی سید الفطرة
و فطرت یعنی دین نیز آید چنانکه در کلمه فطرة المذنبی فطر الناس علیها یدان تفسیر کرده اند و در حدیث تفسیر بیان نیز چنانکه
و انبیا را سنت ابراهیم نیز گویند باعتبار آنکه نخست بر او نازل شده پس از او انبیاء و دیگر ائمه پس از او نازل شده اند
فصل الشارب - یکبار از آن و نه صلاحت کو تا که درین صلاحت است و شارب نام مویهاست که بر لب زیرین است و تحت
کو تا که درین آنهاست چنانکه پدید آید و در طرف لب و پشت کردن آنها چنانکه اثر است از آن بماند و صلی کردن مکرر است
و نزدیاسه از علمای طریقت نیز آمده و اصل درین باب این حدیث است که اخذوا الشوارب و اغضوا الحی و احتیاط است گردانیدن
موسه لب است و اختلاف در حدیث است که چه مقدار است و روایت کرده شده است از امام ابوحنیفه که شارب بمقدار
ابرو باید و غازیان را زیاد کناشتن نیز آمده است که باعث نیست و در چشم اعدا است و زیاد کناشتن و نهالهاست بر تو
که آن را سبک گویند نیز آمده است و از امیر المومنین علیه السلام روایت شده و بعضی صحابه و دیگر منقول است - و اغضوا الحی - و دم
فرود کناشتن و وافر گردانیدن لب است و مشهور در حدیث است چنانکه تشریح نماید و اگر زیاد بر آن بگذارد و نیز
بنا بر سنت بشر طریقه از حد اعتدال بگذرد و اگر در گذشت بعد از از شدن کو تا که درین نزد بعضی مکرر است مذیب حسن
بصری و قناده این است و نیز بعضی شستن این مذیب شعی و این سیرین است و حلق کردن مجیه حرام است و روش افنج
و نه و وجو القیان است ایشان را قلندریه گویند و گذاشتن آن بقدر قبضه واجب است و آنکه آن را سنت گویند یعنی لایقه
بسواک و در دین است یا بحجت آنکه ثبوت آن نسبت است چنانکه نماز عید است گفته اند - و السواک - و سوم سواک کردن است
و شرح آن گذشت - و استنشاق الماء - چهارم آب و برینی کردن است و در وضو - و فصل الاطافار - پنجم گذشتن ناخنان و دست
و پا و طریق گذشتن ناخنان و دست آن است که ابتدا از سبابه دست راست کند و ختم باهام آن نماید چنانکه از سبابه دست راست
ابتدا کند و بر تیب با گشت خنصر آن برسد و باز از خنصر دست چپ بر تیب تا باهام و سه برسد و ختم باهام منی کند و در پای
ابتدا از خنصر پای راست تا باهام و سه و باز از باهام پای چپ تا خنصر و سه چنانکه در تحلیل طریقت است و نیز گفته اند که
ناخنان روز جمعه شست و بر آن نعل کرده اند که هر که روز جمعه ناخنان بگیرد و تا جمعه دیگر از هر طایفه امان باشد
و بعضی علماء اشترک است در ترتیب آن شهر قلم الاطافار بالسنه و الادب و یوم الخمیس خرابس اوسب و این حرف است

رموز اسمی اصابع است و بعضی گویند که در آن ناخن را محبت و مشتند اند و اگر بنید از نذر یا که نیست و انداختن آن و تروضا
و غسل کرده است و صورت بپااست و گرفتن ناخن بزدان نیز خوب نیست که صورت فقر و برهن است که اقل شیخ امام عالم
عزت عبد الوهاب تفتی کی از شیخ خود شیخ علی تفتی رحمة الله علیه نقل می کند که ایشان خریدار ساخته بودند که در س از موه
و ناخن و برچ از بدن ایشان جدا شد نگاه می شد و وصیت می نمودند که اینها را در کفن ما همراه کنند شاید که ایشان را در نجس
سند است و احتیاط باشد و الله اعلم - غسل ابراجیم ششم شستن بر ابراجیم و پاک داشتن آنهاست و بر ابراجیم نام نهادن
آنگشتان است و پیشتر بپوست آنها که چرم را بچای جمع شود و خصوصاً آنکه کار کنند و آنگشتان ایشان درشت و نالسا باشند
و شستن آنها بر طاعت بدن که نظیر اجتماع اوصاف است همین حکم دارد و مثل ناف و گوش و مثل و امثال آن - وقت الا بط
تفصیل بر کندن مو است و جل است و جل کردن و نوره زدن نیز جایز است و او را و افق نیست که را که از غشت عادت کرده
تفتن است و جل و در چشم و جل و تفتن آنست که در محل را می گیرند است بسبب احتیاط از نجس و مسامات و تفتن و تفتن و جل
شعر است و جل و تفتن آن و گفته اند که در لباس شریف آن حضرت علی علیه السلام بود و در و بر ناخن است و اما وجود آن
گیر و اوصاف و امثال آن در سایر بدن مبارک و در فاشا و کلا و در اظهار از کی من الفرق الی القدر نیست از فرق تا قدم
جل نیست آن نعل که گویا به از آب جانش مشتند اند و بالا تر ازین آنست که نر و قنای است عادت از و را که لایه خارج
بیشتر و فضیلت او از برین فرود و بلکه گفته اند که پیشتر ازین را حال چنان بود علی علیه السلام و عیسی علیه السلام بر پا می خوابان آن گشتان
حیاتان و در شکم و شیرین حرکات و غیره از او میان خرقه و میان ایشان بود و آن باقی و دیگر شستن است و جل و طاعت
تفصیل شستن مو است و عادت است و آن نام مو است که بر فرج روید یا مو است که در ناخن روید و شستن مو است که قبل و در و گو
بر کمر آنست و شستن است و وقت و نوره در کمر آنست و روایت کرده اند که آن حضرت علی علیه السلام عادت را تنویر میکرد
و الله اعلم و زمان آنست که در آنست و انتفاص امارت هم کم کردن آب است و این را و بعضی گفته اند سبب که آنجا که آب در و
صرف نمایند و کم میکنند چنانکه گفت یعنی اگر استنجا - و این کلام را وی است و دیگر کم کردن بول یا احتمال آب و در و کپچیل
باستعمال آب باز برگرد و با استند و اگر آب احتمال کنند فرو می آید و ظاهر میکند و برین وجه انتفاص بقا است و در و روایت
بقایز آمده و بعضی آن را شنیدند آب است بر فرج چنانکه در حدیث عائشه و در فعل ثالث از باب سبب غسل از علمه مشد - قال ابی جابر
گفت راوی حدیث - و نسبت العاشرة - و تراوش کرد و خصلت و هم را - الا ان و نر و نر - و گمان می بردم که آنجا که شستن
یعنی آب در و آن کردن - و او را سبب و روایت ایشان در انفسار الحیة - و در روایت ایشان آمده که سبب نماز و سجده است
الیه این چنین گفته است صاحب مناجات و مؤلف میگوید سلم بعد از روایت - میافتم این روایت است و این روایت و لای کتاب
تجدیدی - و در و سجده و در کتاب سجده که جامع است عیسی را - و کفر و کفر صاحب جامع - و لیکن ذکر کرد و این روایت را
صاحب جامع الاحمول در کتاب خود - و کذا الخ طایفی فی عالم السنن - و همچنین ذکر کرد و خطابی در عالم السنن - که آنجا که شستن

انشوی دست پاک است و اینکه در دست فرو برد و نیز یک یا دیر که پدید شدن دست در وقت خواب بختیست
 و بعد از آن دست را از اندام جدا کند و دست شستن را بعد از فراغت از خواب واجب گوید و اگر از شستن
 در آب نداشتن گریز کرد و بایستد دستش که در اصل شستن شستن دست و راسته و وضو از وقت برخواستن از خواب است
 باین علت که مذکور شد بعد از آن سنت شد اگر چه در صورت برخواستن از خواب نباشد و نزد بعضی نظر ظاهر درین نیست
 بعین صورت است و طاق نه یتفق علیه - و گفته قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا استيقظ احدکم من نومه فليقل
 بيمين يداه و يمسح بها عن وجهه و يمسح بها عن راسه و يمسح بها عن عنقه و يمسح بها عن يديه و يمسح بها عن رجليه
 و اصل استنثار پرگنده انداختن چهره را - فان الشيطان يبس على عيشه و يمسح بها عن راسه و يمسح بها عن عنقه و يمسح بها عن يديه و يمسح بها عن رجليه
 درین بینی و و باس ساختن شیطان در بینی بحقیقت است و کیفیت آن هر کول علم شارع است و افهام و عقول از اساطیر
 و اوارک امثالین اسرار قاصد طریق اسلم و امثالین امور کار شایع بان خبر و ادب این است که بایان بیاورد و از بیان کیفیت
 آن سکوت کرد و بعضی دلیل کنند آن را گویند آدمی را در خواب خطا و غلط و غبار و دود بینی که همسایه بچاندین و مانع و عمل بدست
 قوسه او که دست جمع کرد و مانع آید از دست حق تلاوت و فهم معانی آن باعث گردد و برقرت کوسل زر عایت خضوع و خشوع
 و اینها همه در ضیای شیطان نیست گویش شیطان در آنجا نشسته که آنکه فرمود تبرک است بر تمام شیطان همراه خود و تبرک و ذکر
 نزد خواب بخوابد و این نیز احتمال دارد و طریق دارد و این وجه مناسب است و طریق اول سلم و حکم در وقت است
 متفق علیه و قبل بعد از این زید بن عاصم - و گفته شد در علم این علم که از کبار انصار است و باب وضو حدیث و
 حجت است و او را حاکمی و وضو رسول الله صلی الله علیه و سلم گویند قال میله که آب بشمارکت و شستن بر حسب قتل او و کفر
 سنه ثلث و یقین عبد الله بن زید بن عبد الله دیگر است و او را صاحب لاذان گویند و این صاحب وضو است و رسول الله صلی الله علیه و سلم
 صلی الله علیه و سلم پرسیدند از وضو که گفت کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یوضأ - چگونه وضو میکرد و آنحضرت - قدما و
 پس طلبید عبد الله بن زید آید که بدان وضو توان کرد و وضو کند و بنیاد ایشان را کیفیت وضو است آنحضرت - فافزع
 علی یدیه - پس بخت آب بر سر وضو خود بقبض یدیه برین مثنی - پس شستن هر دو دست را یعنی تا عند دست دود
 بار شستن مضمض و استنشاق - پست آب درون انداخت و پیشانی را بعد از آب انداختن در آن سه بار - ثم غسل وجهه
 ثلثا - پست شستن رو و شستن خود را سه بار - ثم غسل یدیه برین مثنی الی طرفین - پست شستن هر دو دست را
 دود بار تا هر دو آید - ثم مسح رأسه یدیه - پست مسح کرد و سر مبارک خود را بر دو دست خود مسح و دست شستن بر سر خود
 انداختن یا بر اندام - فاقبل بها و ادر - پست بر دو دست را از جانبین یا از جانبین بعد از آن تمسح کرد و امثالین
 بقول خود - بعد از تمسح رأسه - اما تمسح را پیش از وضو - ثم مسح بها الی قفاها - پست بر دو دست خود مسح و دست شستن
 قفا و تمسح الی الین است - ثم ردها - پست باز کرد و اندام هر دو دست خود را تحتی الی کان الذی جرت - تا آنکه

اقبال اند مسح و بعض تخمین بیان غسل مسح و بعض بجمع میان هر دو جوابش آنست که این خلاف درینجا مقبض است از جهت
ندرت مخالفت و عدم اعتقاد بوسه غایت آنکه این جماعه نباشد که منکر او کافر گردد و بعضی از علمای ما حکم کرده اند بفرقیست
آن اما طریقه اسلوک طریق احتیاط است و با وجود خلاف و شبهه آن حکم بفرقیست که در والد علم و خلاصه سخن درین باب
آنست که کتاب الله درین حکم محتمل و شبهه واقع شده و سنت رسول الله صلی الله علیه و سلم که بجهت شهرت و قوت اثر رسیده است
بیان آن کرده و روشن گردانیده که هر دایم اینست و الله اعلم **و سخن فی غیره** بن شنبه صحابی مشهور است اسلام آورد
عام بخندق و بعض گویند اول مشاهد او حدیبیه است از امرای مخصوص معاویه بن ابی سفیان و صاحب راسه و شارب
اوست - قال النبی صلی الله علیه و سلم تو شمس علی ناصیه گفت غیره که آن حضرت صلی الله علیه و سلم وضو کرد پس مسح کرد
بر موهای پیشانی خود بدانکه در تمام مسح اکثر خلاف واقع شده و در سبب امام مالک واجب مسح تمام سر تا چو در قرآن سید
او مسح سر کرده و چون سر نام تمام است اما مسح تمام سر واجب باشد و سبب امام شافعی آنست که مسح مطلق سراسر است
کل یا بعض اگر چه در سر موهای باشد زیرا که مسح برمانیدن دست بر سر و این معنی در مسح بعض تعاقب است و نزد امام
ابو حنیفه فرض مسح چهارم حصه سر است و حجت ایشان حدیث ناصیه است و ناصیه نام چهارم حصه سر است از جانب پیش و اگر مسح
تمام سر واجب بود که اقتضای مسح ناصیه بکروسی و اگر بکتر از آن واجب یا فقهی کتابی براس بیان جواز آن را نیز کرده
و روایات در سبب امام محمد مختلف است و افاق در سبب هر یک از آنکه نلش و اغلب روایات موافق سبب مالک و در روایت
مسح اکثر سر و از بعض مشایخ حرمین شنیده که از مشایخ خود نقل میکرد که گفت الانصاف فی مسئله مسح الرأس مع مالک و امام ابو حنیفه
فرمایند که آیه تران مجمل بود و حدیث بیان آن کرد و تفصیل این سخن در شرح سفر السعاده کرده شده است و آنکه فرموده - و علی العاصیه
و مسح کوبه است که چون با داسه و نیشه مسح و نیشه آن قدر ناصیه کرد و بکثرت تکمیل آن و اداسه سنت است که مسح
تمام سر است بجای مسح بقیه رأس مسح بر عامه کرد و از سبب اقامت در لقیه تطویر و تطهیر فی الجمله بر سبب مالک از برای تقیید و توفیق
فرض شد که مسح تمام سر است که بر بعضی مسکر کرده و بقیه بر عامه کرد و در شستن گفته که تواند که این دو هم را وی باشد شاید که آن حضرت صلی الله
علیه و سلم بطریق عادت دست بر عامه گذرانید و وی توهم کرد که مسح کرد بران و الله اعلم اما مسح بر عامه بطریق استعمال بجهت مسح
چنانکه بر بزرگ کنند در سینه است نزد آنکه مشایخ مطلقا از امام احمد شریف - آنکه عامه بر طهارت پوشیده باشند و سائر عامه
رأس باشند چنانکه بر بزرگ و ظاهر قول و که فرموده - و علی الخفین - ناظر درین معنی است و توفیق شستن گفته که بجزیره کرده اند مسح بر عامه
چشم از قضا - به محاب حدیث و اکثر دوران قنای و در دایره اسلام بر خلافت آنست انتهی و این مجرب این حکم بدان احوال
اما آنکه خبر باشد مثل مسح خفین در غایت ظهور و شدت انداز و شستن آنست انتی و کتاب الله علم - رواه مسلم - و سخن عاصیه و نیشه
قال النبی صلی الله علیه و سلم مسح بالیمن گفت عاصیه که بود آن حضرت دست سید شستن آغاز کرد از جانب راست - اما شستن
بیمانی و درین کار اشارت است تاکید و محافظت این کار چنانکه فرموده - فی شانه کلید و در کار با سبب خود به کار با سبب خود

فصل ثلاث مرات - کرد این را سه بار - ثم قال من سهره ان يظفر اليه او رسول الله - كمن شال مسك وانه اورا كه نظرت
بسوسه وضوءه بغير خد - صلى الله عليه وسلم هذا طهوره - پس بايد كه نظركند باین وضوء كه من كردم زیرا كه این وضوء
بغير خد است یعنی وضوء كه آن حضرت صلى الله عليه وسلم باین طریق بود اینجا آنچه روایت كرده این مضامین است نشان
بر وجهی كه ذكر شد مانا كه مقصود راوی درین مقام بیان كیفیت همین مضامین است نشان و نشان و نشان آنها بود و بیان
آنكه هر دو يك كف بود بطریق اولی خیا كه ظاهر حدیث است و كیفیت باقی وضوء معلوم بود و اختلافی در آن نبود و الله اعلم
رواه الدارمی - و عن عبد الله بن زيد - رضی الله عنه - قال رايت رسول الله - كمن شال مسك وانه اورا كه نظرت
عاليه سلم مضامین و نشان من كف واحد مضامین كه دو است نشان كذا يك كف آب - فعل ذلك ثلثا - كروان را سه بار
اینجا نیز مقصود همان است كه در حدیث علی رضی الله عنه بود - رواه ابو داود و الترمذی - و عن ابن عباس - رضی الله عنه -
ان النبي صلى الله عليه وسلم مسح براسه - روايت است از ابن عباس رضی الله عنه كه آن حضرت صلى الله عليه وسلم مسح كرو بر سر خود -
واذنيه - و بهر دو گوش خود - باطنها با سبائین - مسح كرو باطن هر دو گوش كه جانب رو است بدو انگشت كه نام آنها
سبائین است و مشهور سبائین است جهت اشارت بآنها تر و شبنم یا حدیث حق سبحانه و تعالی و آن انگشتی است كه متصل
انگشت زست و آن را انگشت شهادت نیز گویند و این نام اسلامی است و در جاهلیت آن را سبابة نام است از سب یعنی
و شبنم بر آن كه عرب بدان مردم را سب میگویند و در وقت سب بآن اشارت نموده و دم ازین جهت ذكر این نام كرده بجهت
گاسب و بعضی مواضع این لفظ نیز اطلاق میاید و در اینجا نیز بعضی نسخ با سبائین واقع شده - و ظاهر جایا با سبیه - مسح كرد
ظاهر هر دو گوش را كه دو جانب است بهر دو انگشت تر خود - رواه النسائی - و عن الزهري رحمه الله - باس موحده و سهر
باسه ثلثا نيه شد در - بنیت معوذ - بنسجم هم فتح كبري نشاء و كسوره در آخر ذال معجزه صحابه الفصار بنجاره نيز بايت
تحت شجرة صاحب قدر عظيم روايت كروان آن حضرت صلى الله عليه وسلم - انما رايت النبي - كه وسع و يد بيمينه را - صلى الله عليه وسلم
توضعا - وضوء ميكرد - قال - كلفت ريح بنت معوذ - مسح راسه ما قبل منه و الاوبر - پس مسح كروان حضرت صلى الله عليه وسلم
سر خود را آنچه پیش است از وسع و آنچه پس است یعنی مسح كرد تمام سر را از پیش و پس - و صد عليه - مسح كرد هر دو صخر خود را
و صخر بضم صاد میان گوش و چشم و وسع و افتاده برین موضع - و اذنيه - مسح كرد هر دو گوش خود را - مرة واحدة - يكبار
و في رواية انه توضا - و آمده است در روایتی كه آن حضرت صلى الله عليه وسلم وضوء كرد - فاولا بيمينه - پس در آور و سهر دو است
خود را - في تجرى ذنيه - در دو سوراخ هر دو گوش و چه تقدیم چه بر حاسه همه سوراخ - رواه ابو داود - روايت كروان حدیث را
باین روایت هم ابو داود - و روى الترمذی الرواية الاولى - و روايت كرو ترمذی روايت نخستین را از انهارات ثائرة واحدة -
واحد و این باخه الثانية - و روايت كرو احمد و ابن ماجه روايت دوم را از انه توضا مانا كه احوث در مسح سر باطن
آمده یا مقید بیکبار و این احوث صحیح است و در بعضی احادیث ترمذی نیز آمده و آنرا موسوم بضعف و هشتمه اند اما ثلث مسح

اسم الله لم يظهر الا موضع الوضوء - وكسكه وضوءه وذكركم في نام خدا را يك نميگرداند مگر جاسه وضوءه را اين حديث مشهور است
 بانكه تيميميه مستحب برونه واجب چنانكه گذشت - و حسن ابی رافع قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا توضأ وضوءه
 الامله - بووان حضرت تعالى الله عليه وسلم چون وضوء ميكرد وضوء نماز را - حركه خاتمه في سبعه - مي جنبانيد انگشتان
 خود را در انگشت مبارك خود را اين نزد خفي از سنن مستحب است وضوء شيخ ابن الحمام در زاد الفقيه گفته كه خاتم الكفره اين
 بركشيدن و سه سنت است و اگر رنگ باشت چنانكه آب در زير آن نرسد واجب است - رواه احمد بن حنبل و روى ابن خيثمه
 الاخير - روايت كروان دو حدِيث را در اقليتي و روايت كروان چه حديث اخير را

باب الغسل غسل من غیر غسل شستن مطلق وضم غش شستن تمام اندام و غسل بضم غش آب که بدان بشویند و بضم غش
پیر که بدان سر بشویند چنانکه گل و آستان و خطمی و سول و شخ و غنی آب و شستن هر دو میاید و غسا بضم غش آب که بر آید
از پیر شستن و تسبیل مبالغه کردان بضم غش غسا و غنی باعث شستن گیر که از غسل نیز آید

الفصل الاول - عن ابی هريره قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا جلس بين شعبها امرج - چون بنشیند
مرد میان چهار شعبه زن و شعبه نعلین پاره از پیرهن و شاخ و مردان و پادشاه و دست و دایه زن ست یادوران و دوساق
و سه یادوران و دویان و پنج یا هر چهار جانب فرج - ثم بعد ما - پیشرو قوب و شقت انداز زن را یعنی جماع کند - فقد غسل
پس تحقیق واجب شد غسل بنی بر دوزن - وان لم یغسل - و اگر چه انزال نکند مرد و بیرون نیاید بنی و چون است مذرب الیه
و اکثر صحابه و خلفاء اربعه و عاشره و تابعین و غیر ایشان - متفق علیہ - و عن ابی سعید قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم انما الارباب اربع - گفت ابو سعید خدری گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم نیست آب یعنی استعمال آب و وجوب غسل مگر از آب یعنی
خروج بنی - رواه مسلم - پس حکم این حدیث سه انزال غسل واجب نکرد پس درین دو حدیث تعارض باشد و اشارت
کرد و جواب آن بقول خود - قال الشيخ الامام محمد بن اسماعیل - گفت همی هسته این حدیث انما المأمن المأمن
چنانکه از ابی بن کعب روایت است که این رختی بود در اول اسلام بعد از آنکه نبی کرده شد از آن و ترندی گفته همچنین وایت کرده اند
بسیار که از صحابه که این در تلبسه اسلام بود بعد از آنکه منسوخ گشت و حکم شد که چون آلت مرد در فرج زن درون رفت و تلبسه
خنانین شد غسل واجب شد انزال شود یا نه - و قال ابن عباس - گفت ابن عباس که این حدیث - انما المأمن المأمن -
در شان جهل است که بے دین تری دروغ غسل واجب نمیکرد و اگر چه خواب که دیده و لذت که چشمیده یا دوار و پس برین
اختیاج بقول شیخ نباشد و حق آنست که این حدیث مطلق است چه احتلام و چه غیر احتلام و لیکن حکم در تلبسه اسلام بود پس از آن
منسوخ گشت - رواه الترمذی - روایت کرد این حدیث را که ابن عباس گفت که انما المأمن المأمن - الاحتلام ترمذی - و لم یجد
فی الصحیحین - و نمی یابم آن را در صحیح بخاری و مسلم این معترض است از مؤلف بر صاحب مصلح که این حدیث را در صحیح
آورده با اگر چه صحیح نیست و جواب ازین معترض آنست که مصنف این قول ابن عباس را بر سه وضع تعارض حدیثین آورده است

نه بان طریق که حدیثیست از صحاح که درین باب آورده و عن اُم سلمة قالت قالت اُم سلمة گفت اُم سلمة گفت که گفت اُم سلمة که مادر النبی بن النبی است فی حدیثها - یا رسول اللہ لا یستحب فی الجنح - ای چیزی که خدا شرم ندارد از گفتن حق و برسد بدان آن بی نیکی کرده از حیاد افشیدن حق و این توطیه و اعتذار است ازین سوال کردن - فی کل المرأة مثل لادانکست - پس چون و سبب تفسیر نمی کرده از حیاد افشیدن و پرسیدن حق پس می پرسیم آیا است بر زن غسل ففتیکه احتمال کند و خواب بیند چنانکه مردان می بینند - قال نعم گفت آن حضرت آری است غسل بر زن - اذارت الماء - چون بنید آب نمی رانند چنانکه حکم دریم این چنین است یقظت اُم سلمة و بعدا پس پوشید اُم سلمة رو - و خود را بجهت شرم - و قالت - گفت - یا رسول اللہ و تحکم المرأة - آیا خواب می بیند زن آنچنانکه آب بر آید از رو - قال نعم گفت آن حضرت آری می بیند و بی بر آید از رو - و تربت یکسبک - خاک آلوده بادوست تو اهل نمی این ترکیب عا است بذل و انتقاد بعد از آن چنین بیان زو عیب شده که وقت تجب و در میان عمارت و اطلاق کننده حقیقت معنی آن را مرد دارند و مرد او آنست که عجب از تو ای اُم سلمة که این چنین می گوئی و فخر است خود در کینگی که زن را آب نمی سیاش چنانکه مرد را اگر زن را آب نمی نیست - و غیره و بعد از این چه چیز و چه سبب نماند می افتد زن را فرزند او متفق علیه - این مقدار حدیث در صحیح بخاری و مسلم هر دو مذکور است - و زاد مسلم و اُم سلمة - و زیاد کرد مسلم برین مذکور بر وایت اُم سلمة بر این عبارت را که آنحضرت فرمود - ان ما را الرضی طایفه - بزرگی که آب مرد و طهر است و فیه - و ما المرأة فی حق صفر - و آب زن تنگ است و زرد و غیره اینها علاوه بر اینست پس هر کس از آب مرد یا زن که با آب دیگر و غالب گردد یا بیشتر در گرم افتد - یکن منتهی شنبه - می باشد از آن مانده شدن و زرد و اگر آب مرد بیشتر از آب زن باشد فرزند مانند پدرا افتد و اگر آب زن بیشتر است یا غالب مانده شود - و عن عائشة - فی الماء - قالت کان رسول الله یوپی غیر خدا - صلی الله علیه و سلم اذ اغتسل من کما یتم - چون غسل میکرد از جنابت - بد اغتسل یدیه - آغاز میکرد و پس می شست هر دو دست - یا تم یوضا کما یتوضا للصلاة - بیشتر وضو میکرد چنانکه وضو میکرد براس نماز ظاهر این کلام دلالت دارد بر شستن پایها پیش از بختن آب بر بدن و حدیثی آمده از میمونہ رضی الله عنہا صریح است در تأکید از آن عالمها هر دو وضو و کس وضو و کس پیشین وضو و کس با آخر است از جهت حدیث میمونہ و در دیگر گفته که تاخیر غسل جلیب است آنست که با او غسل کرد و اندک آب و کس پیشین آنها فائده ندارد و اگر وضو بر تنگ و خسته باشد مثلا بیشتر بشوید و تاخیر کند و غسل چنین این می تواند بود و الا علم و نیز دلالت دارد بر مسح کردن سر درین وضو و همین است ظاهر روایت از امام ابی حنیفه صریح و در روایتی مسح نیست چهره مسح کردن فائده ندارد و در بختن آب بعد از وضو معصوم آنست و صحیح قولی است که بجهت بیدار وضو و مسح می شست باین کیفیت که فرمود - ثم یجل صایحه فی الماء - بر سر می درازد و انگشتان خود را در آب میخلل به اصول شریحه پس تخلیل میکرد انگشتان بر خیمه - و دست خود را - ثم یصب علی راسه ثم یشغف بیدیه - بر سر می خیزد بر سر خود و سر را می شست - و دست خود - ثم یغسل الماء علی جملته - بعد از آن بختن آب را بکثرت بر تمام اندام خود چنانکه روان میشت -

متفق علیه - و درین روایت ذکر غسل فرج نیست - و فی روایت مسلم - و در روایت دیگر مسلم را آورده که - بعد از آنکه وضو میکرد
 غسل الفرج غسل بیدیه قبل آن بعد از آنکه از پیشانی خود را پیش از آنکه در آرد و آنها را در آرد و آب - ثم یغسل
 بهینیه علی شماله - بستر بخیریت آب را بدست راست بروست چپ فراغ بخیریت آب - فی غسل فرج پیش می شست فرج خود را و ثم یغسل
 بستر و وضو میکرد - و عن ابن عباس قال قالت میوه و نه وقت البیضی صلی الله علیه وسلم - گفت ابن عباس گفت میوه که یک
 از ارواح مطهره و خاک که بن عباس شنیده ام بر سر حضرت خشک است - آری که بدان غسل کند و غسل بکند و بن برود و روایت است میوه که
 پیش از آنکه آب را بجا میآوردیم آن حضرت را در دم پیش او برده - و صب علی یدیه - و بخیریت آستان حضرت برود و دست خود - غسلها پیش
 شست هر دو دست را - ثم یغسل علی یغسلها - بستر بخیریت آب برود و دست پیش شست هر دو دست را - ثم یغسل علی شماله - بستر بخیریت آب برود و دست
 خود برود چپ و خوشی و دوبار برود و دست آب بخیریت شست دوم بار بدست راست بروست چپ آب بخیریت غسل فرج - بستر بخیریت فرج خود را و بستر
 چپ - بستر بخیریت لاریض - و بعد از فراغ از شستن فرج رو دست خود را یعنی دست چپ که بدان شست فرج خود را بر زمین - ثم یغسل
 بستر و دست چپ را بر زمین بجهت مبالغه و تطهیر و انقا - ثم یغسلها - بستر بخیریت آن دست را - ثم یغسل و آن شستن و غسل و وجه و ذراعیه -
 پس آب و روغن کرد و درین کرد و شست و دست خود را بر دو دست را تا آرنج - ثم یغسل علی راسه و فاض علی جبهه - و بستر بخیریت
 آب بر سر خود و بخیریت و روان کرد آب بر تن خود - ثم یغسل - بستر بخیریت شست از آنجا که غسل کرده بود - فی غسل قدیمه پیش شست
 هر دو پا که خود را این حدیث مرع است در ترک شستن و تراشیدن غسل قدیمه بخلاف حدیث سابق و انما لایم ای ضیفه و مسح
 بان حدیث است و در غسل قدیمه باین و بان حدیث نیز عمل کرده اند چنانکه معلوم شد - فاما و لکن ثوبان - میوه که میگوید فی پیش
 دوم من آن حضرت را بعد از فراغ و سه از غسل جامه را که بدان پاک کند و مالد بدان را و بچیند آب را - فکم یاخذ بهین نکر گفت
 آن جامه را و پاک نکرد بان بدن را و در حدیث دیگر آورده که آورد و مندیله را پس پیشان بدان آب را یعنی مسح نکرد بدان
 و پاک نکرد و پیشان آب را بدست از رو و خود و اختلاف کرده اند چنانکه پاک گردانیدن اعضا بجامه بعد از وضو کرده است
 یا مستحب یا مباح و بعضی گفته اند که از جهت آن گرفت و پاک نکرد که آن جامه چرکین بود و بعد از علم - فاما لکن ثوبان - میوه که میگوید فی پیش
 پس روان شد آن حضرت صلی الله علیه وسلم و حال آنکه و سه می نشانند هر دو دست خود را ظاهر او را نشانند دست است از آب
 آن در حدیث آمده است که چون وضو کند پیشانید دستها را و بعضی گفته اند که مرا و بعضی بدین اینجا چنانکه میدان آنها است و در شی
 چنانکه و ابیل قوت است در راه رفتن زیرا که ایشانند آب وضو کرده است از جهت بودن او اثر عبادت و طاعت و بستر بخیریت
 از مقام متفق علیه و لفظه البخاری - این حدیث را بخاری و مسلم هر دو روایت کرده اند و این لفظ حدیث که مذکور شد بخاری
 و مسلم این معنی را بلفظ دیگر روایت کرده - و عن عائشه قالت ان ابراهه من الانصار سأل رسول الله - گفت عائشه که
 از انصار پرسید پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم عن غسلها من حیض - از کیفیت غسل کردن و سه از حیض - فاما لکن ثوبان -
 پس فرمود آن حضرت آن زن را که چگونه غسل کند و بیان کرد کیفیت آن را - ثم قال فغسلی وضوءه - بستر بخیریت و بستر بخیریت

[illegible]

کند و بقیہ آبے کہ غسل کردہ است بدان زن - ترا و سجدہ - زیادہ کردہ است مسدود بر وزن مفطم کہ اگر بار اتباع متبعین است
در تہ احمد بن حنبل رحمۃ اللہ علیہما این عبارت را کہ - و لم یشرقا جمیعا - و باید کہ آب بگیرند از طرف ہر دو ازہ و وزن یکبارگی
نہ نسبت گیرند و از احتراست جمیع تیز و کرکست و وشم غسل ہر یک از فضل دیگر لازم می آید چنانکہ سائلینا در حدیث عائشہ
در آخر فصل اول از باب الغسل اشارت بدان کردیم اما این قدر عفو است و معنی غسل نہست بفضیلت کہ بعد از غسل در
طواف بگذارد - و اما ابو داؤد و الترمذی و ابوداؤد احمدی اولہ - و زیادہ کردہ است امام احمد ہم از حدیث حمیری و ابوالولید بن حدیث
این کلام را کہ - نمی ان یشرقا احدنا کل یوم - نمی کردہ است آن حضرت ازین کہ شاکہ کنی کہ از ہر روز - ابو یولی فی کل
یا بولی کند و بجای غسل کردن - رواہ ابن ماجہ عن عبد اللہ بن مسعود - بذا کہ نزد اہل حدیث و طریق اسانید
این دو حدیث سخن است و اگرچہ ترمذی حدیث اول را حسن صحیح گفته است و لیکن بہیچ قطعیت آن کردہ و ابہر می گفتہ
کہ خطابی گفت اہل حدیث را ضعیفین بطریق اسانید ہی غشال جہل الفضل را سے مارة و غشال مرآة الفضل را سے
جہل و اگر ثابت شود محمول است بر نسخ و شیخ ابن حجر گفتہ کہ هیچ سیکہ از آنست بآن نرفتہ و محال است کہ در حدیث صحیح باشد
و بیچین بآن عمل کردہ و بسو سے آن نرفتہ باشد و درین قول شیخ نظر است چہ بعضی از ائمہ بربط امام احمد بن حنبل بدان
رفتہ اند و بطریق تعدیل بدان قائل شدہ اند چنانکہ در شیخ تعدیل بیان کردہ ایم

باب احکام المياہ - باب در بیان حکم سے الفواح آب چنانکہ آب آسمان و آب زمین و چشمہ و چشمہ کمرست
و آب استادہ و روان و قلیل و کثیر و متصل و غیر متصل و پس خوردہ حیوانات و آب حوضہا کہ دریا یا نہا می باشند
و آب گرم شدہ و آفتاب و غیر آن را در پنجہ درین باب مذکور شدہ

الفصل الاول عن ابی ہریرۃ - رضی اللہ عنہ - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یبول احکم بایک
بول نکندیکے از شما - فی الماء الذی لا یجری - و آب آبیادہ کہ نہیرو و در آن نیست - ثم یغسل فیہ - یہ ہر دو
غسل میکنہ و در آن آب و این گویا علت ہی از بول کردن است یعنی دور است از عاقل کہ بول کند در آب و حال آنکہ غسل
کن در وسے - متفق علیہ - باید نہست کہ مراد آب طہیل است چہ اگر کثیر باشد جاری دارد و نجس نمیکرد و غسل در وسے
جاری و بعض گفتہ اند کہ اگر کثرت نجس باشد و نجس نگردد بول کردن خوب نیست شاید کہ او را دیدہ دیگر آن ہم بول کند و عادت گردد
و رفتہ رفتہ آب تغییر یابد و مراد بغير آب تغییر صفات است از رنگ و بو و غیرہ و ہی بر تقدیر اول براسے حرمت است و تقدیر
ثانی براسے کہ است و تقدیر لاجرمی براسے آنست کہ آب جاری بوقوع نجاست پدید گردد و نجس آب اگر قلیل باشد
و ہر چند جاری باشد کردہ است و قیلا غشال اتفاقا نیست و چنانکہ بعض حکم دارد و عائشہ فرمود کہ بولی است بکثر نیست نہ
و بہتر از آن گفتہ اند کہ این تفصیل در در مسند و در شہب قصاصے حاجت در آب طہیل کردہ و منہج است از جهت تری
ایزاسے چن کہ میگوید نہ کہ چاہے ایشان یا شہب ہر جا کہ آب است چنانکہ از اقالہ شیخ ابن حجر الکی - فی ہر دو حدیث

و در روایتی مسلم آمده است - لا یغسل احدکم فی الماء الا کم و یجنب غسل کتفیک از شام و آب بپیتاده و حال آنکه سبب
جنب است و اینجا و از پیشانی تا قیاس است زیرا که پیشانی و کتف و در فصل ثانی معلوم گردید - و قالوا کیف یغسل - گفتند
چون در آب غسل کند چگونه کند - یا اباجیرة قال - گفت ابو جیرة - بپیتاده و ناولا - بگیر آب را اگر قتی یعنی بر او آب است
و غسل کند بر آن آب از بخار معلوم میگردد که اگر جنب دست در آب و در آب بگیرد و غسل کند آب غسل کند و اگر دست در آب
برای شستن دست از جنب است و در فصل ثانی گفتند - و نحن حیا بر قال نبی رسول الله - گفت جابر بنی که پیغمبر خدا
صلی الله علیه و سلم این بیابانی را که در آن آب است - از بول کردن در آن آب بپیتاده - رواه مسلم - و نحن المسائب بن زید - حلیف
نجیبی یمنی عبد بن سبت و ادرت او در سال دوم از جریه است و حاضر شد در مجلس ابی ایدرس و حضرت سالیکی حلیف حضرت
روایت میکند از پدرش عابد که در اندیشه بود او را عمر بنی السید بن زید را که در آن آب است - قال و سبت بنی خالتی الی الی - گفت سائب
بر و در آن سال من نزد پیغمبر صلی الله علیه و سلم رفتم - پس گفت خالک من - یا رسول الله من ابن ثنی و ج - بدستی که پیغمبر
خواجه من در آنک و در آن است - پس ای رسول الله حضرت صلی الله علیه و سلم دست مبارک خود سر برد - و دعا کرد
بالبرکة - و دعا کرد در آن برکت و بر او قیام کرد - ثم توضأ - پس وضو کرد و آن حضرت - فشرع بن وعود - پس نوشیدیم
از آب وضو کرد آن حضرت و در آن آب وضو کرد که در ظرف مانده با آب است که از آن وضو شد شریف جدا گشته و گفته اند
که ظاهر احتمال دل است و اکثر علما بر آنند چنانکه در حدیث دیگر آمده است که سبب جنب است که سبب جنب است و وضو است
اینجا نیز گفته اند که این آب وضو است و اگر آب جدا گشته از آن وضو شد شریف مرا و همیشه قول امام ابی حنیفه بخاست
آب غسل میگرد و دیگر آنکه گفته شود و تجوز شرب او و سائب را که در آن آب بود یا طهارت آن از حد وضو است و آن حضرت
وضو و وضو ظاهر نباشد و بنی پاک او رسیده و زوال نجاست است که در حدیث است نیز تبا س بدن مستطیفات ناشیر
و سرانست کرده و حال آنکه بعضی از علما بطهارت فضیلت است و سبب غسلی الله علیه و سلم گفته اند که وضو شریف است و از سبب یا
ظاهر و باطن هر یک وضو است - ثم قلت قلت خیر - پس سائب را در حدیث من این است که آن حضرت - فقلت الی خاتم النبوة - پس
نگاه کرد و خاتم النبوة - بین کفیه - میان هر دو شانه آن حضرت - مثل زرا حمله - مانند زرا حمله زرا حمله زرا حمله زرا حمله
را که در حدیث پیغمبر صلی الله علیه و سلم در حدیث خاتم النبوة و آن خاتم نبی باشد مثل زرا حمله زرا حمله زرا حمله زرا حمله
و در حدیثان و در بعضی روایات آن را تشبیه کرده اند به خمر که بر و آن گوشت پاره بود یا بن شکل بناییت نورانی و در حدیثی و در
بعضی روایات آمده که در باطن او کتوب بود و حدیث لا شریک له در ظاهر تو چه حیث شدت فانک منضو و این نظام
نبوت است آن گفتند که در کتب معتبره آن حضرت صلی الله علیه و سلم بیان فرموده بود پس آن علامه و نشان بود
بر آنکه وضو سبب نبی و عود بود یا علامت بود که وضو خاتم النبیین است و بعد از وضو پیغمبر نباشد و گویید که در وقت طهارت
آن را از کتف مبارک پیوسته شد و این نشان اعتقاد که وضو خاتم النبیین است و در حدیثی این در ابواب الشکال

و اما در بر و سبک یعنی بر کشته خشک است نه وضو - پس بخت کشته بر اسے ابو قتاده آب وضو را در کشته و در بعضی روایات
 خشک است بقیه اش کشته نیز آمده - فحارث بن هريره شرب منہ - پس اگر چه که نوشید از آن آب که بر اسے وضو نموده بود - تا سبی
 لها الا نار - پس مال و کج گردانید ابو قتاده بر اسے که بر طرف آب را تا آب سانی آب بخورد - حتی شربت - تا آنکه بخورد و اگر چه
 آب را - قالت کشته فرانی انظر الیه گفت کشته پس ویدر ابو قتاده که نگاه میکنم بجانب و سے از رویه عجب
 از آنکه بنامد که بر راتا از نظرش که در سے آب وضو نموده بود بخورد - فقال پس گفت ابو قتاده - تعجبین یا ابنه
 آیا عجب داری ای دختر برادر من بر عادت عرب که مخاطب را برادر زاده و سپهر عم میخوانند اگر چه در واقع نه این چنین است
 و اخوت اسلام خود باقی است - قالت فقلت نعم - گفت کشته پس گفتم من آسے عجب دارم از آن - فقال ابن رسول
 پس گفت ابو قتاده باری که پیغمبر را - صلی الله علیه وسلم قال گفته است که - انما لیست بحس - بدستی که گریه نیست
 بپایه که آب بدان انداختن و سبک پدید که دو خوش بچشم من پیوسته و چشم من نیز خوانده اند یعنی پدید می - انما لیست بحس
 عاکم او الطوافات - بدست که گریه از طواف کنندگان و گریه شایسته کنندگان است اگر زیارت از طوافین است که بمنی گوشت
 و اگر داده است از طوافات است که بمنی نماند است پس کلمه او بر اسے شک را و می نباشد بکافه اخفرت باشد صلی الله
 علیه وسلم و تواند که بر سبک شک بود که اخفرت صلی الله علیه وسلم من الطوافین فرمود یا من الطوافات و طواف صیغه
 مردانه است که افادت غلبه و کثرت میکند و هر او آنست که چون و سے که و شهاب یا دیگر در اگر حکم نجاست پس خورده
 کنیم و مرجع مشقت فقیه نیار آن چیست کردیم یا مرد آن است که و سے دائم که و شهاب یا دیگر در چنانکه سالکان و محتاجان
 گردند پس بواسطه و هر بانی با و سے لازم باشد بر هر تقدیر باعث مسأله و مسامحه آمده و ز و امام ابو حنیفه سوریه کرده
 اگر آب دیگر یافته شود وضو کند بآن و میگوید اگر با وجود آب پاک وضو کند جائز بود و لیکن مکروه و ز و ابی یوسف
 و امام و دیگر طاهر است و قول ابی حنیفه بکبر است بجهت آنست که در حدیث دیگر بره را از سبای خوانده و سور سبای نجس است
 و لیکن حدیث انما من الطوافین او در نجاست را بکبر است - رواه مالک و احمد و الترمذی و ابو داود و النسائی و ابن ماجه
 و الاثرعی - و عن و ابی و بن حارث بن یزید عن ابيه ان مولاهما ارسلتهما بهیئته الی عائشه - و ابی و بن حارث بن یزید
 مدنی که از کبار تابعین است و از مولایه الضار و بعضی گفته اند مولایه ابو قتاده الضاری بود از نا و خود و است
 میکنند که زنی آزاد کنند و او را بود و فرستاده و او را با هر سیه که طعام شهوات مشتی از هر س که بمنی گوشت نجس است
 و بعضی اکل شد نیز آمده و عائشه رضی الله عنها - قالت گفت او را و سے که هر سیه برده بود - فوجدتها الضلی -
 پس یافته عائشه را که نماز میکند - فاشارت الی ان یغصیا - پس بدست باز نمود بجانب من که بنیدر سیه او را و اینجا
 معلوم میشود که مانند این اشعار کردن روست و نماز و نماز بدان تباہ گردد و در بعضی روایات فقیه آمده است
 که اشعارت مغفله نماز است و این حدیث برخلاف آن است و فسد نماز یا کلام است یا فعل کثیره عبادت

الوان اوست که مختلف است احکام آن

الفصل الاول

عن ابی هريرة - رضي الله عنه - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا شرب النجاس في اناء احكم - چون آب خود سگ در آونیکه از شما - تاينه سله سبع مرات - پس بايد بشويد آن آوندر هفت بار - مسق عليه وني رواية مسلم - ودر روايتي مسلم لاین چنين آمده که - قال طهورا نارا احكم اذا وقع فيه النجاس - پاک شدن ظرف يكه از شما چون آب خود سگ در آن ظرف نولوغ خوردن سگ آب با طراست زبان آن مخصوص است بر نندگان - ان ابي سله سبع مرات - شستن آن ظرف است هفت بار - اولهن بالتراب خيبتن از ان هفت بار شستن نجاک است بايك شستن ظرف بولوغ كلب هفت بار نه ب آب كثر محمد ثمين است و نه ب آب كثر ثمانية همين است الا انما البرص فيه كنه نرويه حكمه سائر نجاسات دارد و كنه در حيث آمده است محمول بر احتياط است نه بوجوب يا اين روايت است اسلام بولوس از ان مسق كشت والله اعلم و انكه گفت اولهن بالتراب روايت مسلم است و در روايت ابو داود و اخرين آمده در ترمذي اولهن او اخرين و در روايتي ترمذي از احمد بن حنبل آمده و در روايتي از امام احمد بن حنبل بنوید با نجاک - وعنه قال قام اعرابي - گفت ابو هريره ايتا و باو به نشيخه و اعراب باو به نشيخان عرب را گوید و چون كنيه باو به نشيخان را اگر چه از عجم نيز و اعراب گویند - فمال في المسجد پس بول كذا عرابي و مسجد - قنا و لانس - پس گرفته او را و دم و در قنا و در دوسه تا گذارند كه بول كند - فقال لهم البني - پس گفت مرثيخان را بغير صلوات الله عليه سلم و دوه كنيه او را كه بول كند - و روى ابو ابي بوله بول او را - و بغير يد بر جاسه بول او و دوسه از آب - او و نو بامن كذا شك راوي است كه بولا فرمود باو با اين بر تقديره كه بول و زوئوب بيك معني باشد و بعض گفته اند كه بول نقيع بين و سكون جهم و لو عظيمه كره بيشا و زوئوب نقيع و ال نرويكه پيري و برين تقدير او را به تخيير باشد جواب آن است كه هر دو معني و لو عظيمه بركاب است و او را شك - فاما عظيمه ميسرين - زير كه برانچه نشده ايد و بيد كرده نشده ايد تا مگر آساني كننده و درين و نه را في نمائيد - و لم يمشوا ميسرين - و برانچه نشده ايد در شوازي و نه و در اين صفت آن حضرت است صلى الله عليه وسلم كه بنايت فرمود باو و سهولت و ساحت دين و ششعت ميسوت است صحابه را كه بجان او يند بآن بصره ساخت مقتصد و ترغيب و ترويح و ترويح و طمنه است آن اعرابي كه بول كند - رواه البخاري - و اين حديث و لالت دارد و بركا كنه زمين پاك بگردد و بر خفتن آب بر بركا بكثر بطله و بركا كه ساجاست در شانه پاك است اگر چه ساجاست ديگر اندك از جامه و دين و زمين يا از حصير و زمين چكه و لالت و در نجاسات است مختار آن است كه اگر بعد از پاك شدن محل جدا گردد و پاك است و اگر پيش از پاك شدن جدا گردد و پاك است و اگر جدا گردد و رنگ و بوسه آن متغير باشد پاك و با اتفاق كذا في صحيح البخاري و طبعي گفته كه اين حديث و لالت دارد و بركا زمين چون پديد گردد و خشك شدن پاك گردد و كندن زمين و بركا شدن خاک از ان و هب نيت و نروالي حقيقه روح زير بركا زمين پاك گردد و اگر تا خشك شدن بگزارند زمين ببايد كند و خاک از ان بركا شدن تا پاك گردد و انهي و معلوم نيت است كه بركا

در جواب این سخن چه گفته اند چون گفتیم خبر توفیق که حدیث ولایت نکرد بر آنکه قوم در اینجا نماز کردند پیش از شکاستن
 شایسته بخت آن آب با فعل بر آب آن بوده باشد که تا نجاست سبک کرد و در بوسه و رنگ بول بخت غایب بر طوف
 شود و پاکست شدن شکر باشد و حدیث ازین سکت است و الله اعلم - و عین الشی - رضی الله عنه - قال بینا نحن فی
 اسی زنت رسول الله - گفت انس در ثنائی آنکه با یوم در مسجد باین پیغمبر صلی الله علیه وسلم او را عرابی - ناگاه آمد عرابی
 فقام یولی فی المسجد - پس ایستاد که بول کند در مسجد - فقال صحابہ دل الله علیه وسلم - پس گفتند صحابہ - سیدمه - مکن مکن یزید
 معلوم میشود که تناول و در اقامت با اعرابی که در حدیث سابق مذکور شد بریان بودند برست اگر توفیقیکه باشد فقال رسول الله
 پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لا ترموه - قطع نمید بول اورا - و خود - بمانید اورا از رام تقبلم زاسه بر اقطع کردن بول
 کسی را و زرم قطع شدن بول و شک و خزان و درین غایت شفقت و مهربانی و حکم و کرم است از آن حضرت بر عصب با
 و ناوان دانست که در وضو نموده و در نهایت نرمی و شفقت و حکمت و نبی از رام اعرابی آن بود که مسی چون آلوده شد و در قطع
 بول بر - سه ضرر است و با وجود آن جائیه آن پدید گردید و در واقع متعذر و از حد مجس خواهد شد - مگر که حتی بال - پس گفتند
 اورا که بول کرد - ثم ان رسول الله - پیغمبر برستی که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم دعا - خواند آن اعرابی را - فقال لدان بهر شایسته
 لا یصلح لشی من هذا البول والقذر - پس گفت آن حضرت سر اورا که این مسجد لایق نیست و فی سدره جبرئیل ازین بول پدید می
 آید ای که الله و اصلوة و قرة القرآن - نیست مساجد مگر بر سبب آنکه خداست تاه - کردن و نماز گزاردن و قرآن خواندن
 او کما قال رسول الله صلی الله علیه وسلم - یا چنانکه گفت آن حضرت این نقطه در پیاسه می گویند که خضوع و نقد آن خضر راوی با سبب
 پس میگردد که این نقطه فرو که من گفتم یا نقطه و مگر که شایسته اوست - قال - گفت راوی - و امر بطلان القوم - و فرمود خضر را
 مردی را از صحاب که در بوسه آید بیارد و بریزد در آنجا که بول کرده است - فجاء به یونان ما و سته علیه - پس و در آن مرد و بوسه را
 از آب پس بر خیزد آن را بر بول و سببین مملو بخت و اگر بریزد بر پیشان گفتند شکر گویند بشکر مجسمه و در حدیث بهمه است
 نسخ مستوره و مستبره و در حیض نشسته مجسمه و واقع شده است - متفق علیه - و عین السیما عینت ابی بکر - رضی الله عنه
 فالت سالت امرأة رسول الله - گفت اسما بنت ابی بکر حدیث که صحابیه است و فضائل و مناقب بسیار دارد و والده عبد الله بن
 پیغمبر زنی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فالت - پس گفت آن زن - یا رسول الله رایت اصنی اذا اصاب ثوبها الدم من حیضه -
 خبر ده سبکه از بار چون برسد جامه او را خون از حیض و حیضه کبیره و فتح آن مرد آمده است - کیف تفتی - چکند و چگونه
 پاک کند جامه را از آن - فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا اصاب ثوب احدکم الدم من حیضه -
 چون برسد جامه سبکه از شهاد خون حیض - فلیقرصه - پس باید که باله آن را بر گشتان و ناخنان - ثم لیتغسل به - پس بشوید
 او را و نسخ و لغت معنی پاشیدن آب است و یکین در احادیث نزد ما و رسول شریعت است - ثم فصل فی - پس اگر خواهد که کار بگذارد
 در اینجا معنی بیشتر از آنکه خشک گردد و چنانچه در آحادیث آمده بیاید متفق علیه - و عین السیما بن یسار و لایسته

در اینجا

روایت و اختلاف است در محبت و سے و صحیح آن است کہ تابعی است۔ قال انا ان کتاب رسول اللہ۔ گفت آمد
 مار کتاب بنی خدیجہ۔ صلی اللہ علیہ وسلم ان لا تنفقوا من المیتۃ۔ کہ سودمند نشوید از خود مرده۔ باب و لا عصب۔
 نہ بیوست و نہ بہ پے۔ رواہ الترمذی و ابو داؤد و النسائی و ابن ماجہ۔ این حدیث و امثال آن تمسک بہ صحیح
 اہل مذہب امام احمد است کہ جلد مینہ را طہر نذرند اگرچہ بد بوخ باشد و در محبت احادیث واردہ و طہارت آن حکم
 کنند و بعضی از ایشان کہ انرا صحت آنہا سببند عموم قرآن را کہ فرمودہ است حرمت علیکم المیتۃ اگرچہ بد بوخ باشد سبب
 تحقیق کنند گویند کہ مقصود حرمت ہر چیز سے است یا غیر مقصود از باب انتفاع بدوست چنانکہ مقصود از تحمیل
 و حدیثی از اہل طہارۃ نقل کنند کہ آن حضرت فرمود صلی اللہ علیہ وسلم کہ من ختمت کردہ بودم شمارا و جلد و مینہ و چون بیاید
 شمار کتاب من سودمند نشوید از مینہ نہ باب و نہ بہ پے و این شہرت کہ نبی بعد از ختم است و حق آن است
 کہ احادیث طہارت بعد از وباغت بسیار اند و شہور کہ پیش آن زیادت بر کتاب میتوان کرد و باب نام جلد است پیش
 از وباغت و خود و حدیث بخاری و مسلم آمدہ کہ حرام از مینہ اکل است نہ ہمچو چنانکہ گذشت و جمہور را کہ از مذہب اہل
 و تحقیقین ایشان نیز ہمین جانب اند کہ ظاہر است و حدیث عبد اللہ بن عکیم ضعف و منظر لیب وارد کہ مقاومت آن
 نمیتواند کرد و در حدیث او غیر سخن است و صحیح آن است کہ سے تابعی ضعف است و اللہ اعلم و مؤلف بعد ازین حدیث
 کہ ولالت وارد بر نجاست اباب مینہ احادیث آورد کہ ولالت وارد بر طہارت آن بعد از وباغت اشارت با کہ
 مراد درین حدیث اباب پیش از وباغت است پس گفت۔ و سخن عائشہ رضی اللہ عنہا۔ ان رسول اللہ صلی
 علیہ وسلم ان یستنجی بجلود المیتۃ اذا اغتسل۔ گفت عائشہ کہ آن حضرت اگر دایرین اباحت بہ نفع کردن بچہا سے مینہ
 و مینہ کہ دباغت واردہ شوند و اگر بلا خطہ منع از اصاعت و اسراف استحاب نیز او دارند صورتی وار و اللہ اعلم و رواہ
 مالک و ابو داؤد۔ و سخن پیوستہ قال لعل علی النبی صلی اللہ علیہ وسلم رجال من قریش۔ گفت پیوستہ کہ گذشتند بر حضرت
 حیدر و از قریش کہ۔ چون شاہ لعل شہر اجماع یک شہید نہ گویند مرده کہ در ایشان را بود مانند خرد و نجاست سبب
 کلانی یا فوی یا سبب یا سببکی۔ فقال لعل رسول اللہ۔ پس گفت در ایشان را بنی خدیجہ صلی اللہ علیہ وسلم لولا خدیجہ یا ہا۔
 کا شہسے میگرفتند شہا پست او را۔ قالوا ہا مینہ۔ گفتند کہ این شاہ خود مرده است پوست او را چگونه گیریم۔ فقال رسول اللہ
 صلی اللہ علیہ وسلم بطہر بالماء و القلہ۔ پس گفت آن حضرت یک میگردد آن را آب و قراطہ بنی بنی برگ و خشت سبب کہ چو
 پوست پیرانید۔ رواہ احمد و ابو داؤد۔ و سخن سلمۃ بن احمق۔ یضمیم فتح ماسے و کسر ماسے موعکہ شہد
 و غالب بر زبان محدثان فتح باست صحابی است سعد و در بعضی روایت یکین از سے حسن بھری و غیر
 قال ان رسول اللہ۔ گفت کہ بنی خدیجہ۔ صلی اللہ علیہ وسلم جار فی غزوۃ تبوک۔ آمد در جنگ تبوک کہ نام موعکہ شہد
 در جانب شام و آخر غزوات آن حضرت است در سال نهم۔ علی بن ابی بکر۔ ہر الخانہ۔ فاذا قرئۃ معلقۃ۔ پس علی بن ابی بکر

او بگوید - فقالوا - پس گفتند اهل آن خانه - یا رسول الله انما یتیمه -
این قریب از پوست یتیم است که و باغش داده شده است - قال و باغها طهورا - فرمود آن حضرت و باغش وادان
با کینه ها است - رواه احمد و ابو داود

فصل الثانی عشر - غسل اهرق من بنی عبد الاشمل - روایت است از زید بن ابراهیم
عبد الاشمل که بجزول است و ملو قه میت حال و سگ گفت گفتم یا رسول الله ان لنا طریقا الی مسجد یتیمه - یزیدی که را
است و سگ سگ که بچون یکدیگر و سگ را و سگ را پس گویند اسطیفا و او اخرا از یتیمه و یکنه یا بدان داده میشود - قال -
گفت آن زن - فقال - پس گفت آن حضرت - ایس این طریقی می آید بهما - آیا نیست بعد از آن راه گنده راه دیگر
که خوشتر و یکدیگر و شمشاد از آن - قال - گفتم اگر سگ است - قال - گفت آن حضرت علی بن ابی حمزه و سلم - شنیدیم
پس از آن راه پاک بعد از آن و سگ را پس گویند اسطیفا و او اخرا از یتیمه و یکنه یا بدان داده میشود - قال -
که می آید از آن به است پاک می شود چنانکه در حدیث است و ام سلمه که گفت الا آنکه درین حدیث ذکر خلیفه است
نیست و احتمال هر دو داده و نیز در حدیث ظاهر میشود که در حدیث است و روایت است با شکر و سلم - رواه ابو داود -
و محسن بن محمد بن سعید - رضی الله عنه - قال کنا فی علی مع رسول الله - گفت ابن سعید و بگوید که نماز میکردیم
با پیش خیز - علی بن ابی حمزه و سلم و لا یقولون الا علی - و در حدیث دیگر می بینیم که شیخ عیسی بن ابی حمزه یا یحیی بن ابراهیم را از آن دور شدند
که در تابستان سگ که بر آن بود - رواه الترمذی - این نیز محمول بر چیز خفیه است و اینجاست خواهد بود که متعلق
به سگ که آن دور و پیشتر از آن جمع علیه است چنانکه گذشت - و محسن ابن عمر رضی الله عنه - قال کنا فی ابی طالب
عقبی و یزیدی و اسجد فی برکات رسول الله - گفت ابن عمر بگوید که گمان که پیش می آمدند و پیشتر از یزیدی آمد و رفت میکردند
و سجد در زمان پیشتر از علی بن ابی حمزه و سلم که کوئین بر شوال شکیان و تاب - پس از آن صاحب که میباشید چنانچه در
از تاب و یزیدی آن - رواه الترمذی - و این روایت دیگر که گمان از نباشد نجاست که از و سگ که با جدا گردد پس آب
نمی خورد از هر دو گمان و گمان از آن که این حدیث است و سلم بگوید با حجت علیه پس از آن و در حدیث دیگر می باشد
و حدیث آن روایت است از ابی طالب و حجه انوار و سناضن در با و در بنده تا آنکه یک وقت امر کرد که شستن گمان
و محسن ابن عمر قال رسول الله علی بن ابی حمزه و سلم لایس بول یا علی کل لحمه روایت است از پسر ابن عازب که محالی مشهور است گفت
فرمود نیست باک بول او خورد و پیشتر گوشت و سگ - و بی روایت یزید و روایت جابر بن جحین آمده که - قال - گفت آن حضرت
علی بن ابی حمزه و سلم با کل لحمه فلا یس بول - چنانکه که خورد و پیشتر گوشت و سگ پس نیست باک بول و گوشت که در حدیث است
فان است بطهارت بول او که اگر چه باک و اگر چه در حدیث است و این حدیث را در حدیث است و این حدیث را در حدیث است
از آن حدیث که ماول تروشان است که با شستن و در حدیث است و این حدیث را در حدیث است و این حدیث را در حدیث است

و این حدیث را در حدیث است

باب المسح علی الخفين

بأنکه مسح موزه جائز است به سنت و اخبار و آثار مشهوره تا آنکه هر که اعتقاد آن کند متبوع
 کذا فی الاماره و تفسیر کرده و گفته از حدیث مسیح علی الخفين متواتر است و هیچ کس از علمای اهل بیت آن را از صحابه
 از ششادم و گذشته اند و عشره مبشره از ایشانند و بن عبد البر گفت نمیدانم که هیچ یک از علمای اهل بیت آن کرده اند
 فی المواجه الذیبه و حسن بصری گفته که در یافتن مقدار از صحابه را ضعیف است که هم اعتقاد میکردند مسیح خفین را و کفری گفته
 که میسر نمیرد زیرا که قبول ندارد مسح موزه را زیرا که آثار است که در و س که در و خیر متواتر است و امام ابو حنیفه گفته که قال شیخ
 مسح موزه تا آنکه آمد از آثار و ثبوتی آفتاب بعد از آن بدانکه مسح کردن به موزه فصاحت است و غیرت شستن پا
 و در پا گفته که هر که اعتقاد دارد مسح موزه را متبوع است اما اگر اعتقاد دارد مسح مکنه از جهت اخذ بقرینت با جور باشد
 و در و واجب ندیده گفته که علمای را اختلاف است که مسح کردن به موزه فاضل تر است یا کشیدن آنها و یا پاشیدن شستن
 گفته اند که مسح کردن فاضل تر است از جهت رو بر اهل بدع اند و افضل و خارج که بعضی میکنند بر آن و مختار و در مذہب
 امام احمد و حنبل است و امام نووی گفته که مذہب صحاب ما آن است که غسل فاضل است از جهت بودن و س که اصل ما
 بنظر آنکه ترک مذہب مسح را و در و است از امام احمد هر دو برابر است از جهت و در و وضاحت بهر دو و صاحب سطر السعادت
 گفته که هر آن حضرت صلی الله علیه وسلم را تکلیف نبود و هیچ جایی نبود مسح و نه غسل اگر توبه و پوشیده بود و کشیده
 تا یا سبب نبوده و اگر پا چیده بود و س که موزه پوشیده است تا مسح کند و علمای را اختلاف است در آن چون ائمه ان است که موانع مذہب است
 فی المواجه الذیبه و حسن بصری گفته که در یافتن مقدار از صحابه را ضعیف است که هم اعتقاد میکردند مسیح خفین را و کفری گفته

الفصل الاول من شیخ

بضم شین مجمره فتح را - بن ابی - بفره و آخر از جمله اصحاب ائمه اربعین علی است گفته
 است و ولادت او در زمان آن حضرت است و پدر او ابی حجابی است و آن حضرت او را کنی بابو شیخ ساخته قال سال
 علی بن ابی طالب رضی الله عنهما علی بن ابی طالب را از مسح کردن به موزه که حکم آن چیست گفت آن سال
 رسول الله پس گفت علی گردانید پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم ثلثه ایام و لیا لیلین للمساقر - سه روز و شبها سه شبها مسافر
 و یو با و لیله للقیوم - و یکروز و یک شب مقیم را - رواه مسلم - و حین ان یخیر فی بین یخیرا نه خیر رسول الله - رواه بیهقی
 از غیره بن شعبه که صحابی مشهور است که و س که اگر در جمعه پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم غر و غره تبوک - که آخرین غزوات آن حضرت است
 قال الخیر فی غیر رسول الله صلی الله علیه وسلم قبل الفاطه - پس بفره بر آمد آن حضرت بجانب قضای حاجت السانی فخلعت
 معه اداوة - پس بر و ختم بان حضرت ابی روفه فرست که آن را اداوه گویند و اداوه کسره آه زهره از چرم و در باب وضو و غزوات
 آن که شست - قبل الفطر - پیش از نماز بار بار - فلما جمع - پس هرگاه که با گشت آن حضرت از جانبی بجهت - اخذت ابره من علی
 بایه من الاداوة - آنکه پیش از آن که تم بر و دوست مبارک و س که از اداوه و از اینجا معلوم میشود که استخوانش از سر و زانو و
 و خفین آن حالت سفر همین نادر و الله اعلم - غسل بدید و وجه پیش - است آن حضرت صلی الله علیه وسلم هر دو دست را بر او و خفین را
 و علیه من صوف - و بر بدن مبارک آن حضرت جبهه بود از چشم جبهه که بریده و دوخته شده باشد و خفین را با دست چپ بر

وقبالتی جیب نادر و دوا هم جیب نادر شامل است - و همی یکسری عن ذریعہ - رفت آن حضرت و خواست که کشتن کند و بر سر نهاده
 هر دو ارش دست خود را - گفتا حق علم ایست - پس تنگ آمدن جیب - فخرج یومین تحت الیمین - پس هر دو دست
 خود را از زیر جیب - و القی الی جیب علی شکبہ - و انداخت جیب را بر هر دو دست مبارک خود و این جیب است که در امامت مذکور است
 واقع شده است که هر دو جیب رو می بود و تنگ بود و از اینجا معلوم شود که آن حضرت جیب علی علیه السلام با تنگ نگذاشتند
 لیکن می گویند که آن را در سفری پوشیدند - و غسل در اعجم - و نشست هر دو در آن خود را - ثم مسح بیا علیته - پس مسح کرد و مسح
 پیشانی خود را که آن را چهارم حصه می یارند - و علی العمامة - و مسح کرد بر عمامه از بر استیصال مسح راس و اقامت حدیث
 مسح چنانکه تحقیق آن در باب وضو گذشت - ثم اوجبت لانه خفیة - من غیره میگوید پس بهتر شد و دست بر آورده تا بکشم موزه
 آن حضرت را فقال و عما فانی اذ علمت ما طهرتین - پس هر دو بگذارد و کش موزه را از زیر کمر و آورده ام با پایا - پس مسح کرد و
 که پاک از نجس پوشیده ام آنها را بر طهارت و ویرنجای کلامی است که در کشیدن آن را ذکر کرده ایم - مسح علیهما - پس مسح کرد و
 موزه - ثم کسب و کسبت - بعد از آن سوار شد آن حضرت و سوار شد من - قائمتنا الی القوم - پس رفتی شدیم و رسیدیم بقیوم -
 و قد تأملوا الی الامامة - و حال که تحقیق ایستاده بود و در نماز گریا اشارت کرد از حضرت یافته بودند که اگر آمدن مادر کشته شده نماز
 بگذارد - و یصلی بهم - و میگذارد نماز بقیوم یعنی امامت میگوید - عبد الرحمن بن عوف و قد رخص بهم رخصة - و تحقیق گذارد
 و سه با قوم یک کسبت - فلما احسن بالنبی - پس هرگاه که آگاه شدیم پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در جیب تیار - رفت که پیشتر خود
 با امامت پیش آید - فاقوی الیه - پس اشارت کرد از حضرت بجانب عبد الرحمن بن عوف که پیش ایستاده باش و حال خود باش -
 فادرك النبی - پس در یافتن پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم احدی الرعین من - سیکه از دو کسبت با عبد الرحمن بن عوف - فلما سلم
 قام الی علی علیه السلام و سلم دست همه پس هرگاه سلام داد امامت است از آن حضرت و ایستاد من نیز با و - و کتبنا الکتابه الی
 سیدنا - پس گذاردیم ما کشته را که سابق شده بود آن کسبت ما را و گذارد و بود امام باقی که حکم مسبق است - رواه مسلم
 و از این حدیث معلوم شد که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بعضی اصحاب اقتدا کرده است و مجموع آن دو بار است یکبار دیگر
 بابی بکر صدیق که در غسل همین واقعه که عبد الرحمن بن عوف گذارد و اما آنکه در مرض اخیر گذارد و آنجا امام آن حضرت بود و بکر
 مقدمی بود و بکر چنانکه در محل خود تحقیق یافته است

الفصل الثانی - عن ابی بکر - عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم انه رخص للمسافر ان یسافر الی ایهن و یتیم و یتیم و یتیم
 ابوبکر بنیاد آخر صحابی نقضی که نام او یحیی است بضم یون و فتح فار و ایت میکند از آن حضرت که رخصت کرد بر مسافر
 سه شبار و در وقتیم یک شبار و در - اذا نظر فخلین خفیة - و رخصت که طهارت را که در پس پوشید هر دو موزه خود را - ان
 مسح علیهما - که مسح کند بر آن دو وضو و سه که بعد از این خواهند کرد - رواه الاثر فی سننه - روایت کرد این حدیث را اثر
 ثبایه شافعی در سنن خود - و ابن خزيمة و الدارقطني - روایت کرد ابن خزيمة و الدارقطني - و قال الثعلبی یصح الاسناد -

در حدیث

و مجلد و منسل باشد چنانکه راه قنن آن مکن بود و فایستد بر ساق بالیستد جاز نیست و لایه مکرر آنگاه نرم باشد چنانکه آب مسح
 موزنه درونی میرسد گو یا که همین مسح کرده و همچنین جاز نیست نزد امام احمدی و نزد شافعی جاز نیست مسح بر چوب
 اگر چه منسل باشد این حدیث تحت سست بر دوسه روایت کرده شده است از علی و ابن مسعود و انس بن مالک و غیر
 بن الخطاب و ابن عباس و جز ایشان رضی الله عنهم اجمعین

الفصل الثانی عشر فی المغیره قال مسیح رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم علی الخفین - روایت است از خفین

گفت که مسح کردن حضرت بر خفین - تعاقبت - پس گفتیم من بطریق استفهام - یا رسول الله شیت - فراموش کردی چیزی بن
 پایدار که بکشی می موزنه بار - قال بل انت شیت - فرمود من فراموش نکرده ام مگر آن فراموش کرده یعنی خطا کرده در شیت

کردن شیان بن درین فعل - بهذا المعنی ربی - باین امر کرده است و بر در و کار تن - و خروصل - و من فرموده او کرده ام
 نه فراموش کردن شستن پایدار گو یا این اول بار است که مغیره مسح موزنه را دیده و خیال کرده که مگر شستن پایدار فراموش

شده باشد پس فرموده الهی این چنین شده و مناسب آن بود که مغیره می پرسید که با سکه تازه شده است و وجوب غسل
 بر علی بن ساقه گشته - رواه احمد و ابوداؤد - و عن علی - رضی الله عنه - انه قال - گفت امیر المؤمنین علی - لو کان

الدین بالرأی - اگر می بود کار و بار دین براس و حکم عقل - لکان افضل لثقت اولی بالمسح من الاطباء - هر آینه می بود پایا
 موزنه بهتر و نوزاد از مسح کردن از بالاسه آن از جهت بودن جانب پایا محل تخمس و طوشت پس بطریق تعقیب آن او -

و انس باشد - و قدرت است رسول الله - و تحقیق دیدیم مغیره را را صلی الله علیه و آله و سلم مسح علی ظاهر خفیه مسح میکرد بر ظاهر
 یعنی بر بالاسه موزنه با سه خود - رواه ابوداؤد و الدارمی و ترمذی - روایت کرد این حدیث را باین تقدیر ابوداؤد و دارمی و غیر

آن را عبارت دیگر آورده و از اینجا معلوم گردد که حکم عقل اتباع و سعه و تقابل حکم شارع و قیاس در برابر رضی باطل است
 باب الاغتسل تیمم و نیت یعنی قصد است و در شرع عبارت است از قصد کردن خاک پاک و مسح کردن رو

و دست بدان نیت تطهیر و قصد ابتداء شریعت تیمم آن است که در صحیح بخاری از عائشه صدیقہ رضی الله عنها روایت
 میکند که گفت بیرون آمیم بابا بنیر خدا صلی الله علیه و آله و سلم در بعضی از سفرها و سعه تا بودیم بر میدا یا بذات بکشد پیش گسست کردن نیت

پس توقف فرمود آن حضرت براسه جستن آن و توقف نمودند مردم با دوسه دوران منزل آب ننمود و با خود آب نداشتند پس
 آمدند مردم نزد ابوبکر صدیق و گفتند نمی بینی که چه کرده عائشه نگاه داشت بنیر خدا و مردم را پس آمد ابوبکر و آن حضرت سر خود را بر

زانوسه من نماده خواب رفته بود پس گفت مرا ابوبکر که نگاه داشتی تو بنیر خدا و مردم را و نیتند بر آب پس عتاب کرد ابوبکر
 و گفت آنچه ندانم هسته است که بگوید و من کرده است خود در تکیه آن و نیتند بنیر خدا و آب کردن آن حضرت بران

من پس برخاست آن حضرت و مسح کرد بر آب پس فرستاد خدا سعه تعاقبت تیمم را پس گفت اسید بن خنیر نیست
 این مگر شستن برکت شما در دین احوال ابوبکر عائشه و یحیی بن خنیر اندیشه شستن را پس یافتیم گردن جسد را در شستن شستن

و در حدیث دیگر آمده که عاقلش ببارین گرفت قلم از او را از اسمان ابی بکر پس گم گشت قلم او پس فرستاد و پیغمبر خدا
صلی الله علیه و سلم در آن پس دریافت مردم را وقت نماز پس بگوید از دند باز بپوش و شکایت ببرد
حضرت پس فرستاد و خداوند تعالی آیت تیمم را پس گفت اسید بن حفصه را که پیش از آنکه بنشیند بپوشد و اگر از آنجا که ایستاده
نخدا سوگند فرمود و بنام خدا که تا خوش واری آن را نکرده که اگر دانید خداوند تعالی آن را بر آنست و بر آنست و بر آنست
و دیگر آنکه علمای اختلاف اند در آنکه تیمم در آنست یا نه و در آنست یا نه و در آنست یا نه و در آنست یا نه و در آنست یا نه
بر آنست و در آنست و در آنست و در آنست و در آنست و در آنست و در آنست و در آنست و در آنست و در آنست و در آنست
بن جنبل است و قول علی مرتضی و این سخن حسن بصری و شعبی و سالم بن عبد الله و سفیان ثوری و اکثر علمای اهل
و ثانی مذکور است از امام احمد و قول ترمذی و شافعی و متقول از عطاء و قول و از اشعری و از حاکم بن راهویه و این حدیث و این حدیث
و این حدیث و این حدیث و این حدیث و این حدیث و این حدیث و این حدیث و این حدیث و این حدیث و این حدیث و این حدیث
که احادیثی است و این حدیث و این حدیث و این حدیث و این حدیث و این حدیث و این حدیث و این حدیث و این حدیث و این حدیث
ما اول اند و تمام این حدیث و شرح تفصیل ذکر کرده شده است و الله اعلم

الفصل الاول - و تيمم خفيفه - روى الصدقة - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فمنا على الناس
ثلاث - فزوني داود شده است ما را در شرف است بر هر کس که پیش از آنکه نشسته اند از انبیا و است ایستادن است
خصلت و سه تنی است - چهارم منوفه که منوفه الملائكة - که دانیده شده است صفات - ما در هر کس که جنگ با کافران
یا در نماز سجاعت که چهارم است با نفس منوفه میان مثل منوفه فرشتگان و صورت است با تمام است اول یا
و در قرب و در نو یا در تظیم و کرم و در قول خداوند تعالی که فرموده است والقائات صفات قسم است بلکه در صلیت
و جماعت است الا انهم کلها مسجدا - و گردانیده شده است بر آنست از زمین همه زمین سجده یعنی موضع سجود و آنکه در او
موضع باشد که بنی و دنیا گردانیده بر آنست نماز و چون جائز شد نماز در همه مکانها گردانیده که آن مکانها مسجد باشند و این بخاری است
امم سابقه است که ایشان را نماز و دست نبود و گردانیده بر آنست و کما نس این چنین است عبارت حدیث و شاید که در ساق است
چیز است یا خسته باشند و نهایی فرموده باشند مثل صوامع و کما نس ایشان و در غیر آن درست است - و جماعت ترجمه است
طهور الا انهم کلها مسجدا - و گردانیده شده است خاک زمین بر آنست یا پاک کنند که کما نس است و تظیم است و تظیم است یا پاک است -
رواه مسلم - و این حدیث تفسیرش در آنست که در دو موضع مذکور است و اما در دو موضع مذکور است و اما در دو موضع مذکور است
این است و در آنست و در آنست و در آنست و در آنست و در آنست و در آنست و در آنست و در آنست و در آنست و در آنست
درست است هر چه از جنس زمین است و آن هر چه باشد بآتش گداخته و در زمین نشود و منوفه منوفه خاک است و در آنست و در آنست
جای است که در صحیح بخاری است که جماعت لی الارض مسجد و طهور و در آنست و در آنست و در آنست و در آنست و در آنست

و اینجا معلوم میشود که از صحابه و در زمان آنحضرت و بعد از آن پیشرو و پیروان ما نیست اگر چه در جوابی که در این عمل که در وقت نماز
اعاده نیست بروی و این آن حضرت صلی الله علیه و سلم عمار را رضی الله عنه امر با عاود نکرد و فقط باینکه عمار گفت پس از آن نماز
کرار و هم تن - فذکر ان ذلک لیس فی - پس ذکر کرد و هم آن را بر لایحه پیغمبر صلی الله علیه و سلم فقال انما کان یفیک کلمه - پس گفت
آن حضرت اینست چیزی نیست که کفایت میکند از اینچنین - ضرب الله بلی و الله علیه و سلم - پس بگوید آنحضرت براس بیان
کند که مراد بدان صورت تیمم است - کفایت الارض بهر دو کف دست خود زمین را - و هیچ چیز را - و در هر دو کف دست خود زمین را
تخفیف بخار آنها نامشود و زشت نشود بدان رو که در کف مشک است - ثم مسح بهما وجهه و کفیه - یعنی مسح کرد بر صورت و کف دست
خود رو و صورت خود را بهر دو کف دست خود را باین طریق که مسح کرد بر پشت دست راست را بر پشت دست چپ و پشت دست چپ را بر پشت دست راست
راست و در بعضی روایات با و آمده تقدیم و بعد بر کفیه و کف دست چپ را بر کف دست راست و در بعضی تقدیم کرد بر کف دست چپ را بر کف دست راست و در بعضی
که ترتیب در تیمم فرض نیست که افاضل شیخ - رواه البخاری - روایت کرد این حدیث را بخاری - و مسلم نحوه - و در بعضی
مانند این آمده - و قیله - و در روایت مسلم این چنین است - قال گفت آن حضرت - انما یفیک ان تضرب بیدیک
الارض - باینکه بود ترا که میزوی بهر دو دست خود زمین را - ثم تمسح - یعنی مسح بر صورت و کف دست و کف دست چپ را بر کف دست راست
و همک و کف دست چپ را بر کف دست راست و در بعضی روایات بهر دو دست خود را بر کف دست چپ و کف دست راست و در بعضی
و این کفایت میکند در تیمم چنانکه در بعضی است بر خلاف مذکور و شیخ محی الدین نووی ازین جواب گفته است که مقتضای
آن حضرت بیان صورت ضرب است براس تعلیم عمار و نمودن او را که در وقت بزرگترین این چنین است و غنی باید
بزرگترین غلطی چنانکه کرد عمار رضی الله عنه نه بیان کیفیت تیمم همه و تمامه چنانچه حاصل می گردد بدان تیمم پس روایت کرد عمار
تعلیم کرد آن حضرت ضرب را و بعد از روایات دیگر عمار در سنن ابی داود و جرآن آمده است آنچه بعضی در بودن
تیمم و ضرب نیست و بعضی روایات این حدیث ضرب و واحد صحیح بلکه گفت ضرب بکفیه الارض ثم مسح وجهه و کفیه و این
باطلاق خود احتمال ضربتین نیز دارد و اما ذکر کفین و مسح آنها نیز محبت آن است که مقتضای بیان آنستیم باشد پس
اقتضای کرد بران از جهت کفایت کردن و تیمم ضرب بدلیل ذکر و این تا فرقی در او نیست و دیگر چنانکه مقتضای
و کثر تیمم نبوده بود و بعضی می گویند که مراد کفین اینجا بدین است و چنانکه گاهی می بینیم که میگویند و گفت مراد میدانند مثل قول تعالی
والسارق والسارقة فاقطعوا ايديهما اگر گفت ذکر کنند و مراد و در نباشد و کلام درین مقام در شرح زیاد برین
واقع شده چنانکه ظاهر شده که قول بعدین ارجح و اقوی است و الله اعلم - وعن ابي جهم - یعنی تیمم فقط با دو کف
یا سه تخمین - بن الحارث بن اعمه - بکسر حاء و تشدید یاء منضمه و انصاری صحابی مشهور است و از او ابی بن کعبه نقل کرد
اما در معاویه - قال مرتب بالی - گفت ابو جهم که ششمین پیغمبر صلی الله علیه و سلم بود و در آن وقت که در آن وقت
بول میکرد - فسلط علیه - پس طلم کرد بر او و مسح - ثم مسح علی - پس گفت جواب سلام مرا - حتی تمام علی -

اما آنکه ایستاد آن حضرت بجانب دیوار سے - فحتمه - پس کاویہ دیوار را تحت بمبلہ و ثمناته تراشیدن نمی خشک
از جامه و برگ از درخت تراشیده هر چیز - بعضا کما نزلت معہ - بچوبی که بان حضرت بود عادت شریف بود که
چوبی سرخ و درخت می بود یا همان غنچه مراد است که خاوان می برداشتند چنانکه در کتاب طهارت گذشت
و ظاهر عبارت معنای درین نمی ست و کاویہ دیوار براسے آن بود که غیار سے از دیوار بدست بچوبی اگر چه شرط
نیست و انما در حدیث دیگر از این آیه که باید ذکر آن نیست - ثم وضع یدیه علی الحجار - بیشتر نماز و دست خود را
بر دیوار - مسح و در غیمه - پس مسح کرد و در - مبارک خود را و در این خود را - ثم رد علی - بیشتر گفت جواب
سلام را بجهت تعظیم اسم الهی که السلام است و تحقیق این در باب الحجار گذشت و مؤلف می گوید که صاحب مصباح
این حدیث را در صحیح ذکر کرده - و کم چند ذره الروایة فی ایضاً - و بنیاقیم من این روایت را در صحیحین - و لای کتاب
الجمیدی - و نه در کتاب جمیدی که جامع است میان صحیحین - و لکن ذکر کرده فی شرح السنہ - و لکن ذکر کرده است آن را
مجبی است و شرح سنہ از طریق شافعی - و قال - و گفته است بلاحضه حسن

الفصل الثانی عن ابي قور - رضی اللہ عنہ - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان الصبیح یطیب فمورسل
بدرستی که خاک پاک کند مسلمان است - و ان یطیب لیس الا عشرین - اگر چه نیا بد آب را فرضا و مال و در نجاسات و غیره
است و طهوریت خاک و تبقیه بر آن که خاک قلعه مطلق است در آب را چنانکه در آب است نه ضروری مثل وضو و غیره
چنانکه در سبب شافعی است و تحقیق این معنی را اصول فقه و فروع آن و فقه مذکور است - فاما و لیس الا عشرین - پس چون یا بد آب را
پیش از یک برساند و صرف کند بر البشره خود را یعنی اندام خود را پس بضم یا و کسر هم از اساس معنی مسح است و مراد از نجاسات
و بیشتر بضم تین بشره یعنی ظاهر جلد و مراد از نام است - فان قلت خیر - زیرا که بدرستی آب نیکوست و اصل است در تطهیر
و مراد آن نیست که نزد وجود آب وضو و تیمم هر دو جائز است و لکن وضو و تیمم هر دو واجب است بلکه وضو واجب است و تیمم
اصلاً جائز نه و لفظ خیر باین معنی که اینجا است نیز می آید چنانکه در قول حق تعالی صاحب البصر یومئذ خیر مستقر از این مقول
رواه احمد و الترمذی و ابو داود و دروی النسائی صححه الی قوله عشرین - و عن حماد بن عمار قال خرجتانی سفر فقلت جاهد
بن عبد الله انصاری بیرون آمدیم مادر سفر سے - فاصاب رجلاً منا حجر فیس رسید مردی را از رفیقان ما سنگی
فشد فی راسه پس جراحت کرد آن سنگ در سر آن مرد - فاحکم - پس محکم شد آن مرد - فقال اصحاب - پس پرسید
یاران خود را - هل تجدون لی خفۃ فی التیمم - آیا می یابید براسے من خفست و تیمم - قالوا اما نجدک رجلاً خفۃ یار ان
نمی یابیم براسے تو خفست و تیمم - و انت اقدر علی الماء - و حال آنکه تو قدرت داری بر آب و آب موجود است نزد تو
فهم که در این جماعه از قول حق سبحانه و تعالی ما که وجود آب و قدرت تحصیل آن مانع است از جواز تیمم و نه خفست که مراد
قدرت بر استعمال و عدم فقر بر آن است - فانتقل - پس نقل کرد آن مرد - فمات - پس مرد - فلما قدما علی النبی - پس

ہر گاہ کہ ماقدم آوریم بر تيميم - صلى الله عليه وسلم اخبرنا لک - خبر کرده شد آنحضرت باین واقعہ - قال - فرمود -
 قلتموہ قلتم اللہ - کشتند اور اکبشتان ایشان رضا سے تھا - و از این جا معلوم شد کہ تکلم بجا آوردن و سبب بجا آوردن
 از اہل حقیقت بعد از آنکہ تحقیق قلبی بر حقیقت ثابت باشد - الاسالو اذا لم یصلوا - چرا سوال نکردند بجا آوردن تيميم
 حکم را - فانما استفار العی اسوال - پس انیسبت متفاوت و ایشان علمت بخبر و ناوانی و نا فہمیدن مراد و نہ رسیدن بوجہ
 نکرد سوال کردن و نہ رسیدن از دانایان - اما کان یکفیه ان یتیم - این است خبر این نیست کہ پس بود او را کہ تکلم میکرد
 و یصیب علی جرح خرقہ - وحی بہت بر جرح خود جامہ پارہ را - ثم خرج علیہا - بہتر مسج میکرد و بران خرقہ - و یصل سائر
 جسدہ - وحی بہت باقی اندام خود را و برین حدیث امر بہت بخرج میان تيميم و شستن باقی بدن - رواہ ابو داؤد و ترمذی
 ابن ماجہ عن عطاء بن ربیع عن ابن عباس - و عن ابن عباس - قال خرج رجلان فی سفر فبصر من آثم و فوج
 و فرغ - فحضرت اہل مکہ - پس در آمد وقت نماز - و لیسن عمامہ - و فوجوا بایشان آب - فلیسوا صعبا علیہا - پس قصد
 کردند خاک پاک را یعنی تيميم کردند و فہمیدند - پس بگزاردند نماز - ثم وجدوا الماء فی الوقت - بہتر یافتند آب را و وقت نماز
 یعنی هنوز وقت باقی بود کہ آب یافتند - فاعادوا صلاۃ الصلوۃ فوجہ - پس باز کردند نماز و بعد نماز را و صلو
 و لم یجد الاخر - و باز نکردند و دیگرے - ثم اتوا رسول اللہ - بہتر آمدند نزد - صلى الله عليه وسلم و سئلوا عنہ
 پس ذکر کردند این قصہ را - فقال لانی کم بعد - پس گفت آن حضرت ترا کس را کہ باز کردند نماز را - جسدی شستہ - یافتی
 طریقتہ سلوک را و برین کہ بر تقدیر یا یافتن آب تيميم کردی و چون یافتی آب را عادت کردی حکم شریعت جاریست - و انما
 صلو تک - و پس بہت ترا نماز سے کہ کردی - و قال لانی تو صلا و اعاد - و گفت آن حضرت ترا کس را کہ و نماز کرد و باز
 کردند نماز را - لکما لا جرمین - مگر است اجر و ثواب عمل تو دو بار یکبار یا و اسے فرض تيميم بہت عذر دہا و دیگر
 بکار آرد نماز افضل نزو و ال عذر - رواہ ابو داؤد و الدارمی - و روایت کرد این حدیث را ابو داؤد و دارمی - و در ذی السنائی
 نحوہ - و روایت کرد سنائی باندان باختلاف در بعض الفاظ - و قد روی ہوا ابو داؤد و النبی عن عطاء بن ربیع - و تحقیق
 روایت کرد سنائی و ابو داؤد و نیز عطاء بن ربیع کہ از ابیہت بطریق اسال

روایت کرد سنائی و ابو داؤد و نیز عطاء بن ربیع کہ از ابیہت بطریق اسال

الفصل الثالث - عن ابی اجمیم بن الحارث بن اہمہ - بکسر صا و فتح یم مشدودہ - قال قبل الذی گفت
 پیش از آنکہ پیغمبر - صلى الله عليه وسلم من طوبی جمل - از جانب موضع کہ میخواہند او را بجمل بفتح جیم و یم و آن موضع معروف است
 بمکہ - عقیقہ جمل - پس ملاقی شد آن حضرت را و سے کہ ابو اجمیم باشد کہ راوی حدیث است و ذکر کرده است خود را
 غائب بیان کرده است آن را شافعی در روایت خود ظریق اعج - مسلم علیہ - پس سلام کرد آن مرد بر آنحضرت - مسلم
 بر الذی - صلى الله عليه وسلم - پس بداد آن حضرت جواب سلام او را - حتی اقبل علی الجدار - تا آنکہ روئے کرد و آن حضرت
 پروردگار - ففتح بوجہ دیدید - پس مسج کرد بر روی مبارک خود و بر روی دست خود - ثم دعا علیہ السلام - پس جواب

فان غسل - چون خواہد بیا بدیہیک از شما نماز جمعه را پس باید که غسل کند و نماز آن است که غسل براس نماز جمعه است و اگر آن نماز
نماز جمعه بگذارد و بعضی گفته اند که غسل براس نماز جمعه و اگر نماز جمعه است و روایت فضیلت نماز جمعه و رفع الحجه نماز جمعه است و این قول است و این
و بعضی عبارت آن باشد که چون بیا بدیہیک از شما جمعه - متفق علیہ - و عن ابی سعید خدری قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ
علیہ وسلم غسل یوم الجمعة واجب علی کل مسلم - غسل کردن روز جمعه واجب است بر ہر مسلمانی علی کل مسلم - و در روایتی علی کل مسلم آمده و در
آن نیز مسلمانی است زیرا کہ جمعه پنج خیر و حبیب بود - متفق علیہ - و عن ابی ہریرہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
عالم حق علی کل مسلم ان یغتسل - و حبیب و نماز و است بر ہر مسلمان کہ غسل کند - فی کل سبحة ایام یوما - و در ہفت روزہ یکروزہ
در روز جمعه است - یغسل فیہ رأسہ و جسدہ - یستوید و ان روز سحر و در بدن خود را کہ درین ہفت روزہ یکروزہ و بدو ہفت روزہ است
درین کلام اشارت است بسبب وجوب غسل در روز جمعه - متفق علیہ -

الفصل الثانی عن ہرۃ - بتعین و تمیز - بن جذاب - صحابی مشہورست طیف الضمان و قول کرد و قول
گویند بصرہ را بعد و دست و زبیر بن و ابی بدران و قاطب بود و کثیر الحدیث روایت میکنند از و حسن بصری و ابن سیرین
و شعبی بات بالہرۃ سنۃ تسع و خمسون قبل ستون - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من توضأ یوم الجمعة - کسی کہ وضو
کند روز جمعه - پس این خصلت و طہارت و طہارت را یا حتی آن است کہ برو - ہر کہ از نماز یا این
نعمت کہ در او اسے فرض کافی است - و نعمت - و نیکو خصلت است این در حد ذات اگر چه معمول است نسبت غسل -

ومن غتسل بالغسل افضل - و کسی کہ غسل کند پس غسل افضل تر است - رواہ احمد و ابو داؤد و الترمذی و النسائی و الدارمی
و عن ابی ہریرہ - رض - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من غسل یوم الجمعة - کسی کہ شویہ میریت را پس اگر غسل
کند از جهت خیر و طہارت با احتمال اصابت ریشا شہ غسل و جز آن - رواہ ابن ماجہ - روایت کرد این متناہ را ابن ماجہ - و رواہ -

و زیادہ کہ است - احمد و الترمذی و ابو داؤد - این را کہ - و من حلق فلیتوضأ - و کسی کہ بردارد سیت را یا جہاز را کہ در دست
سیت است یا دیگر وضو کند و گفته اند کہ اگر چہ سیت است و سست و اینو چہ مناسب است بخوبی اول یا در آن است کہ باید در وقت غسل
با وضو باشد تا ممکن باشد در نماز و این ملائم معنی تابی است و بعضی گفته اند کہ برداشتن سیت قریب است و قریب با طہارت
اولی است و بر تقدیر وضو و سیت جل و احب نیست چنانچہ غسل سبب سیت و سیت نیست و نماز ترا کہ علم این است و در حدیث

الاصول می آید کہ اسما بنت عمیس روز جمعه ای بکر حدیثی غسل و ابو بکر را بعد از موت و سے پس از آن پر سجدہ از آن کہ نماز جمعه
از نماز آن وقت کہ من روزہ دارم و امر و زنت بر دست است آیا در سبت است بر من غسل مہر فرمودہ کہ چہ بسیار از آن
می آید کہ ابن عمر و کعب بن کعب و سید بن زید را بعد از موت او پس از آن بر آمد و نماز کرد و در وقت نماز جمعه
کہ درین باب از علی و عائشہ نیز حدیث آمده است و حدیث ابی ہریرہ حسن است و گفت اختلاف کرده اند از علم و کسی کہ غسل
و ہیت را بعضی گفته اند واجب است بر و سے غسل و نیز بعضی واجب است بر و سے و بعضی گفته اند کہ سبت است غسل و سبت است

وہ اسجاوہ خود از حصیر زمان قدر کہ یک کس بران نماز تواند کرد و گرفتن آن از مسجد آچنان بود کہ از بیرون دست دراز کرد و گفت کہ ای حاضر - پس گفتیم من کہ من حاضریم چگونه دست در مسجد در آورم - فقال - پس گفت آن حضرت دست دراز کرد کہ نیست - ان حضرت یک دست فی یک - ہر دستی کہ حیض نونیست در دست تو - رواہ مسلم - و سخن بیچونہ قالت کان زوال صلی اللہ علیہ وسلم صلی فی مطر - گفت ہمینہ بود آن حضرت کہ نماز سگزار و در مطر کہ ہمین و سکون را کہیم در از از وضو ہا نیز وضو علی وضو علیہ - بارہ از ان گیم بر من بودے و بارہ بر آن حضرت - و اما حاضر - و حال آنکہ من حاضر ہوں ہوم - متفق علیہ - و از اینجا معلوم می شود کہ اعضا سے حاضر ہاں است خیرج والا نماز در جامہ کہ بارہ از وسع برخواست بود و بارہ بر مصلی بر او بود

الفصل الثانی - حکم بی ہر مرتبہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من اتى حائضا او راءة فی دبر - کہ بیاید حاضر را یا زنی را در دبرش خواہد ہاں باشد یا امت تا جماع کند او را و جانب پس - او کا ہنا - یا باید کاہن را و نجس و حکم اوست تا ہر سدا ایشان را تحقیق معنی کاہن در باب لکمانہ از کتاب طب و بر شے بیاید انشاء اللہ تعالیٰ - فقہ کفر کاہن انزل علی محمد - پس تحقیق کا فر شدہ ہنہ کہ فرستادہ شدہ دست محمد - رواہ الترمذی و ابن ماجہ و الدارمی و ابی داؤد و ابی یوسف و در روایت ابن ماجہ و دارمی این چنین آمد کہ - فقہ کہہ بالیقول یعنی کہے کہ بیاید کاہن را پس تصدیق کند او را و چون کہ سیکوید و عقدا کند کہ وسے راست می گوید فقہ کفر - پس تحقیق کا فر شدہ ہاں کہ اگر او ایتان بطریق احتمال و تصدیق باشد پس کفر محمول بر ظاہر است و اگر نہ این چنین باشد او کفران نعمت است و مقصود تعلیل این شناسی و تشدید بر آن است و شیخ ابن حجر کی در شرح کتاب گفتہ کہ کفر نیست بایتنان امرأۃ و در اگر حلیہ باشد یا امت الدیۃ محمول بر کفران نعمت است از بہت شہرت خلاف در ان پس اجماع بر کفر است و نہ نیست چہ جائے آنکہ از روایات دین باشد و با احتمال این چنین چہرے کہ لازم نیاید یا آنکہ حدیث ضعیف است چنانکہ می گوید انتہی و برین تقدیر ایتان ضعیفہ و در و بر شہرت مرویست تروشد تراش اتان ایتان و کور و رعایت شدت و شناعیت است کہ احتمال ان بے شبهہ موجب کفر باشد کہ فوق آن متصور نیست - و قال الترمذی -

و گفته است ترمذی در تصحیف این حدیث - لا تعرف هذا الحديث الا من حکم الاثر من عن ابی ہریرۃ عن ابی ہریرۃ - نمی شناسیم این حدیث را اگر از حکیم بن اثرم کہ روایت کردہ است آن را از ابی ہریرۃ و وسے از ابی ہریرۃ و گفته است معنی این حدیث نزد اہل علم محمول است بر تفسیر و گفته است کہ تصحیف کردہ است بخاری این حدیث را از بہت اسنادش و ابی ہریرۃ ہمینی نام وسے طرفین بن مجاہد است انتہی و در تقریب گفتہ است از حکیم اثرم بصری و وسے لین است از طبقہ سادہ است و در میزان اعتدال گفتہ کہ بس نہاس و در کاشف گفتہ است کہ طریق بن مجاہد توشیح کردہ است او را و در نو و نہت رقمہ از علم و در تہذیب گفتہ کہ یہاں معین گفتہ است کہ وسے فقہ است و محلی گفتہ است انشاء اللہ تعالیٰ و سخن معاذ بن جبل قال قاتل - رواہ است از معاذ بن جبل کہ گفتہ گفتیم - یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مرا قتی و ہی حاضر - چہ چیز حلال است مرا از زن من در جائے کہ وسے حاضر است - و ان فوق الزنا - فرمود آن حضرت حلال است چہ چیز کہ بالکس از آن است

این مومنین را نام بی حدیقه است و با وجود آن فرموده - استغفرت عن زکات - و بار مالی نمودن و باز ایستادن از آن
 فاعل ترست از ترس آنکه مبادا بوطی کشد که حرام است و اما آن حضرت مامون است از آن - رواه زرین و قال کعبی است
 اسناد یس بن قیس - روایت کرد این حدیث را زرین و گفت کعبی است که اسناد او قوی نیست - و عمن ابن عباس
 قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان اوقع الرجل ياله وى حائض - و قته که جمیع کز مرد با الیه خود و طالت حائض
 فلیت - و قه حائض وینا - پس باید که تصدق کند نصف و بنا که حساب دیار با نزد یک یک روپی و من آن باشد و بعض
 یا نه یا گفته و بعض حق رقبه گفته و بعض گفته که در آن خون و نیاز و در پایان آن نصف و نیاز و نیاز خون و نصف
 بعد از آن طالع و بعض حق رقبه گفته و بعضی گفته که اگر بزرگد که کفارت آن استغفار است و در قی شامی و صاحب بی حدیقه برین اند -
 رواه السندی و ابو داود و النسائی و الدارمی و ابن ماجه - و عمنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال اذا کان و ما حائض
 و اذا کان حائضه فصبه نیار - و هم از ابن عباس است از آن حضرت که فرمود و قته که باشد حیض چون مرغ پس کفارت آن نیار
 و چون باشد زکات است او نصف و نیار است و این موافق آن قول است که از بعض نقل کرده شده که در آن خون نیار
 و در پایان آن نصف و احتمال دارد که هم در آن خون و باشد - رواه السندی گفته است که کفارت نزد ایشان حیض زرین
 آمد و این قول بعضی از اهل علم است و امام احمد و الحق باین قائل اند و ابن مبارک گوید که استغفار کند پروردگار خود را
 و نیست کفارت بروی و از بعض تابعین نیز همچنین منقول است و سعید بن جبیر و ابن اسیم عنی از ایشان منهد
 الفصل الثالث من زید بن اسلم قال ان رجلا سأل رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال - روایت است
 از زید بن اسلم که مولای عمر بن الخطاب از اکابر تابعین است و امام زید بن العابدین علی بن الحسین و محاسن و بی شست و باغ شده
 میکرد و باقی احوال در جای دیگر نوشته شده و ارسال میکرد و حدیث گفت که مردی پرسید از آن حضرت پس گفت آن مرد -
 یا علی بن ابراهیم و جی حائض - چه چیز حلال است از زین من در حالتی که در حائض است - فقال له رسول الله صلی الله علیه وسلم
 گفت تران مرد را پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم نشد علیها از آن - استواری بندی بر زن از ارش را - ثم شاکب یا علما - پیتر کار
 باه لاسه اوست یعنی مافوق الارواح است و تحت الارواح خیا که ندیب امام ابو حنیفه است - رواه مالک الدارمی ح -
 و عمن عا کثرت - رضی الله عنها - قالت کنت اوجدهت زکات عن المثل علی الصغیر گفت عا کثرت بود من چون خجسته
 فرود می آمد از پیغمبر بر او یا - فلم یقر به رسول الله صلی الله علیه وسلم - پس نزدیک می شدیم ما یعنی از ولج پیغمبر حضرت را - و لم ندک
 حتی تطهر - و قریب می شدیم از او تا آنکه پاک می شدیم - رواه ابو داود و در ظاهر این حدیث معانی است بعضی مایه که گفته
 که دلالت دارد بر مباشرت و محاطات آنحضرت با ارواح مطهره خود در حالت حیض و جواب می دهند با آنکه شان ایشان
 بآن حضرت و نگاه داشتند از ب این منبر بود که ملاحظه میکردند از خود و جرات و مبارک وند تا آنکه آن حضرت ایشان را
 بخود می طلبید پس میفتند و بعضی گفته اند که این حدیث منسوخ است با حدیث مباشرت و محاطات است و آنکه در آن منسوخ

ام سلمه که نه بود که میرخت خون را و تحقیق این لفظ و ترکیب آن در شرح کرده شده است - علی بن محمد رسول الله - در زمان پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم فاستقنت امام سیده بنتی علی الصغیر سلم - پس استفتا کرد و پرسید مسئله را بر او
 ام سلمه از آن حضرت - فقال لظفر عدو الیایی والایام التي کانت یختمون فی الشهر - پس گفت آن حضرت باید که نظر
 کند شمار ماه را و روز را که بود آن زن که حیض می کرد و در آن شبها و روزها از ماه - قبل از این مسئله از آن حضرت -
 پیش از آنکه پرسد آن زن را آنچه رسیده است بنتی علی است استحاضه و انی - فاستقنت الصلوة قدر ذلک من الشهر - پس
 باید که ترک کند نماز را مقدار آن ایام از ماه - فاستقنت ذلک فاستقنت - پس چون خود بگذرد آن قدر از آن
 یعنی قارخ شود از آن پس باید که غسل کند - ثم تستنفض ثوب - پس باید که بپوشد جامه میان هر دو روز خود غسل بپارد
 اسب که منیع کند سیلان و در آن وقت منقضی و فاسد مفتوحین بپارد - ثم تستنفض - پس باید که نماز بگذارد و وضو کند بر آن
 هر نماز بپا که حکم معذرت است و جایز است او را دخول مسجد و تعقیبات و طواف و اشغال آن - رواه مالک و ابوداؤد
 و البزار و روی و ابی اسحاق - و عن حماد بن ثابت عن ابيه عن جده - رواه یحیی بن یزید بن ثابت از
 پدرش از جده - قال یحیی بن یحیی - گفته است شکیب بن یحیی و یحیی بن نام - جده عدی اسم و چهار - نام جده عدی نیکر است
 و عدی بن ثابت تالیف ثقه است ابن حبان او را در ثقات ذکر کرده امام شیخ شیعه بود که وفاء و اعطاء ایشان از یحیی
 گفته که شکیب مفروض است و در طعن گفته رضی عالی است اما ثقه و صدوق است مانت است عشر و یحیی بن یحیی -
 جده عدی روایت میکند از پیغمبر - صلی الله علیه و سلم انه قال فی استحاضه - که آن حضرت گفته است در حق استحاضه - توضیح
 الصلوة ایام قرائتها - ترک میکند نماز را و روز را است حیضها - خود که در هر ماه میدید - التي کانت یختم فیها - ای روزها
 که بود آن استحاضه که حیض میکرد و در آن روزها - ثم تستنفض - پس غسل میکند - و توضیح عند کل صلوة - و وضو می کند در وقت
 هر نماز - و وضو و غسل - و روز و میدارد و نماز میگذارد - رواه الترمذی و ابوداؤد - و عن حماد بن یحیی - یحیی بن حماد
 و سکون میم - زینب حبش - بتقدیم حمیم مضروب بر عاتق عاتق که فواهم المؤمنین زینب بنت حبش است شش دست و صاحب
 بن عمر بود و چون شهید شد مصعب بن عمیر الله گرفت - قالت لمت استحاض حیضه کثیره شدیدة - گفت حمیم بود من
 که استحاضه کرده می شدم استحاضه بسیار سخت - فاستیت البنی - پس از حمیم پیغمبر را - صلی الله علیه و سلم استفتیه - فاطمة بنت
 کنم او را - و اجبره - و خبر دهم او را از حال خود و واقعه خود - فوجدته فی بیت ابی زینب بنت حبش - پس با هم من آن حضرت را
 و زخایم خواهر من زینب بنت حبش که یکی از امهات المؤمنین است - فقلت - پس گفت - یا رسول الله انی استحاض حیضه
 کثیره شدیدة - ببارستی که من استحاضه کرده می شوم استحاضه بسیار سخت - فاما برنی فیها - پس هر چه فرمائی مرا من آن
 استحاضه - قد معتنی الصلوة و الصیام بتحقیق منع کرد مرا استحاضه نماز و روزه را - قال لمت لک الکبریات - گفت آن حضرت
 بیان کنم هر ترا پاره پاره که چکنی بدان شرح خود را و کسب بزم کاف و بین بین - فانه یزید بایام - زیرا که آن روز را

[illegible]

و بیست و سه روز یا بیست و چهار روز نماز و روزه کن - کما تخفیض النساء - چنانکه حیض می بیند زنان - و کما یطهرن - و چنانکه پاک می شوند ایشان - میقات حیض من طهرن - در وقت حیض خود و طهر خود از ایشان امر ثانی از آن دو امر کرد که متخیر گردانید و آن بقول خود - و آن قویست علی ان توخرین الطهر - و اگر قوت داری در ایام استحاضه بعد از گذشتن ایام حیض تراخیز کردن طهارت وقت - و تخمین العصر - و شتابی کردن عصر و گذاردن آن در اول وقت - انقضایین و تخمین بین المسلمین الطهر و العصر - پس یک غسل کنی و جمع کنی میان این دو نماز که طهر و عصر است - و توخرین الطهر و تخمین العصر و تخمین المسلمین بین المسلمین - و تاخیر کنی مغرب را و شتابی کنی عشاء را گذاردن آن در اول وقت پیشتر از آنکه جمیع میان دو نماز - فاصلی - پس بکن این دو غسل را و جمع میان این نمازها - و تخمین مع العصر - و اگر قوت داری که یک غسل و دیگر کنی با نماز فجر - فاصلی - پس بکن آن را و گذاردن نماز فجر - و صومی - و روزه بدر - ان قدرت علی ذلك - اگر قدرت داری بر آنچه ذکر کرده شد و تاخیر طهر و مغرب از وقت که گفت و احتمال داری که آنکه بعد از گذشتن وقت بگذارد در وقت عصر و عشاء آنکه جمع میکند مسافر بر حسب شائمی جمع تاخیر چنانکه از کلام طهینی معلوم می گردد یا تاخیر کند تا آخر وقت متصل بوقت عصر و عشاء بر آن وجه که حقیقتاً مایل میکند جمع مسافر را و آن را جمع صوری نام میکنند چنانکه شیخ ابن حجر در شرح بدان تصریح کرده و حدیث آئینه نیز ظاهر در آن است پس حاصل این امر ثانی آن شد که هر روز غسل بکنی یک بار بر طهر و عصر و یک بار بر عصر و عشاء غسل و یک بار بر فجر و صورت دیگر آن است که بر آن هر نماز غسل کند چنانکه در متن قول و سه فرموده ان قویست علی ان توخرین الطهر الی آخره اشارت است آن نیز که این عبارت مجرور است از غسل کردن بر آن هر نماز مفهومی گردد و این نیز باید بیرون منین علی و عبد الله بن مسعود و ابن ابی ریحانه اتا بعین است و لیکن گفته که این مذموب است و لایق است بفضله و مذموب بن عباس جمع است بین اینها و تفصیل واحد و این مذموب شیه است باین حدیث که در و سه استیل و تیسیر است نسبت بغسل بر آن هر نماز و اشارت باین است که گفت - قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هذا لعبد لا یرین الی - و این غمی غسل کردن بر وجه مذکور غرض از آنکه ترست نزدن از امر دیگر است است بر آن هر نماز چنانکه عادت مشرعی او است و تفصیل و تیسیر است و در حدیث آمده است که تاخیر بین الامین الاضیاء

الیسر - رواه احمد و ابوداود و الترمذی -

الفصل الثالث - عن سماء بنت عمیس - بضم عین وقع منی صبا بیه جمیل عاقله صالحة است حجت کرد چهار روز و پنج روز و بعد از آنکه بجا شد پس این را بر آن سه عبد الله بن حجر و محمد و عون را پس حجت آورد و بدین وجه شهادت نمود و ترویج کرد و ابو بکر صدیق و تولد کرد محمد بن ابی بکر و چون مدینه وفات یافت ترویج کرد و او را علی ابن ابیطالب پس راخبر بر آن و سه یکی بود از خادمان و محبان و خلف فاطمه زهرا و اهل بیت نبوت روایت کردند و آنست که از عاقله پیشتر عروین الخطاب و عبد الله بن عباس ابو موسی اشعری و حواریان علیهم السجین - قالت قلت - گفت اسماعیل - یا رسول الله ان طهرت ابی جبریت حقیقتاً منکذ و کذ - فاطمه بنت ابی جبریت متهمه کرده شده است چندین و چندین مدت یعنی مدت دو روز و نماز - فاطمه غسل و یک بار از او

کفر اند و صلوات آن دارند کہ اگر یکے نشد و یکے می شود و مثلاً اگر یکے در نماز تقصیر کرد و چہ کہ کرد و اگر در جمع یا در ہر دو
تقصیر کرد و رمضان کفر میگرد و اگر نہ جمع شود مجموع کفر کرد و باعث زیادت کفر و تنویر شود و بر مثال چراغهاست متعدد
اقر و ختم شدہ کہ ہر یک و روشن کہ درون خانہ کفایت دارد۔ و عہدہ و ہم از بنی ہریرہ است۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ
عالمہ السلام راہیتم لوان نہر بابل عدکم۔ خبر و میگرد اگر ثابت شود جو کہ روان است پرور خانہ۔ یکے از شما۔ غسل فیکل یوم
تسلسل می کند۔ و سے روان جو کہ ہر روز پنج وقت۔ بل پیش من و رنہ نشد۔ آیا باقی می ماند از چرک و ریم و سے
کہ بر اندام خود دارد و بیچ چیز سے۔ قالوا گفتند صحابہ و جواب آنحضرت۔ لا یبقی من و رنہ نمی۔ باقی نمی ماند کہ چرک و سے
چیز سے۔ قال فذکرتہ لعلہ ماوات الحسن عوامہ من الخنطایا فرمود آنحضرت پس آن حال و مثال نماز ہائے پنجگاہ است
کہ ہر می کند پاک میگردد و از خدا سے آعلیٰ تا ناگنا ان را یعنی گناہان تنغیرہ را متفق علیہ۔ و سخن این مسعود
رضی اللہ عنہ۔ قال ان رجلاً اصحاب من اوراق ثبانیہ گفتند این مسعود کہ عروہ رسید از رنہ بوسہ را یعنی بوسہ کرد
اورا و گفتند کہ نام آن مرد ابو اسیر است یعنی یا سے تخانیہ و میں مہل از قبیلہ انصار بود و خرمای فروخت پس نے برو
آمدہ تا خراج و پس و از آن زن میل شہوانی پیدا شد گفت خود درون خانہ بہتر و شیرین تر ازین است پس این بہانہ زن را درون
خانہ پرودا بوسہ پس کمار کرد زن گفت از خدا پرس چہ کہی پس کن مردی بیان شد۔ خانی الہی۔ پس پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم
فاخبرہ۔ پس خبر داد آن حضرت را ازین حال پس آنحضرت بیچ گفت و فرمود تا حق تعالیٰ چہ فرماید بعد از آن آن مرد نماز کرد۔
فانزل اللہ تعالیٰ۔ پس فرو فرستاد خدا سے تعالیٰ این آید را کہ۔ و اقم الاموات طرفی النہار۔ و بر پا دار نماز را در ہر روز
روز کہ یا در دو شبانگاہ است یا در نماز صبح و شب یا نماز عصر و عصر بعد از زوال آفتاب یا شب شامگاہ است۔ و زلفا من
اللیل۔ و بگذارد نماز را در چہ ساعت کہ نزدیک ہر روز اند و مرد و بان نماز مغرب و عشا است و زلفا من لیل یعنی از مطلع لام شمس اللہ
بیشی قرب و نماز شام و خفتن نزدیک ہر روز و در آن جانب اند چنانکہ ظلمت جمع ظلمت و بعضی از طرفی النہار نماز صبح و ظهر و عصر
و مغرب ہر دو شبانگاہ از مطلع و ظهر یک طرف و عصر و مغرب طرف دیگر و زلفا من اللیل را مخصوص بعشا گردانیدہ۔ ان احسانات
یذہبن لیسات مقتدوا من است بدستی کہ یکی نامی بر نہ بدیہار اید و بدی گناہ و غیور است کہ کفر میگرد و نماز روز و شب
این آیت را بر ہر موم عمل کردہ اند و در سیات کہ با ترانیز و نفل و شستہ و چہ و اہل سنت بر آنند کہ مخصوص بعضا سے است
بدلیل احادیث کہ ولادت دارند بر آن کہ ان فی فتح الدباری۔ فقال الرجل۔ پس گفت آن مرد۔ یا رسول اللہ الی ہذا آیا کہ
این حکم و این فضل مخصوص من است۔ قال۔ گفت آن حضرت۔ بطبع امتی کلم۔ و ہر کہ من است و کلمہ ہائے است و
تاکید و بعضی روایات کلمہ نیست۔ و فی روایت۔ و در روایتی این چنین واقع شدہ۔ لمن عمل ہما من امتی ہر
راست کہ عمل کند عبادات از است من متفق علیہ۔ و سخن انس۔ رضی اللہ عنہ۔ قال جاد رجل فقال۔ گفت انس کہ
مرد سے پس گفت۔ یا رسول اللہ انی صبت خدا۔ بدستی کہ من رسیدہ ام و کردہ ام۔ فعلی را کہ موجب حدیث۔ قائم علی۔

پس برپا کن ہزار برین و ہزار صد مرا۔ قال و لم یسأله عنہ۔ گفت انس پس برپا کن حضرت را کہ چہ فعل کردہ است۔ و حضرت الصلوٰۃ
و نماز شدہ نماز و در سید وقت آن فصلی مع رسول اللہ پس بگزار دان مرد نماز با پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم فلما انشأ فی صلاتہ
علیہ وسلم الصلوٰۃ قام الرجل۔ پس ہر گاہ کہ پر خیزت آن حضرت نماز را ایستاد کن مرد۔ فقال۔ پس گفت۔ یا رسول اللہ انی صلیت
حدیثاً فی کتاب اللہ سجدتی کہ من کردہ ام کار سے کہ موجب حاجت پس اقامت کن زمین خشک را کہ در کتاب مذکور است۔ قال
العلی بن ابی طالب۔ گفت آن حضرت آئیست کہ تحقیق کردہ تو نماز با ما۔ قال نعم۔ گفت آن سے کہ کردہ ام نماز با شما
قال۔ گفت آن حضرت۔ ثمان اللہ قد غفر لک و نیک۔ پس حاضر جمع و از زیر کافہ۔ قال۔ تحقیق آن مرد نماز کردہ ترا و خود
شک را وی است کہ نیک فرمود یا حدک۔ متفق علیہ۔ بدانکہ ظاہر از احادیث حد آن است کہ اگر پنج سجدہ کردہ باشد مثل نماز
یا سجدہ و بر آن و آن حضرت حکم کرد با فرمودہ شدن آن اسباب نماز گزارون و سے بان حضرت پس از بیجا معلوم میکرد کہ کیا
بیکافر میکرد و با آنکہ آن مرد مان برودہ باشد کہ آن فعل موجب حاجت است اگر چہ در واقع نیکان بود یا مرد و سجده و سجدہ و غیر
ظاہر ازنا پسیدن آن حضرت و تحقیق نکردن کہ حقیر کردی یا کبیرہ آن است کہ معجزات و افعال ہر قسم است مگر آنکہ گویند کہ آن
و است بقولہ یا یوحی کہ حقیر کردہ است و موجب حاجت کردہ است ازین کہ است پس رسید ہم ازین بہت گفت آن مرد و کردت ثانیہ
کہ است بکن در کتاب خدا یعنی حد باشد یا نباشد بہرہ حکم خود است اقامت و اقامت اقا و اقا و انتم من و بجا تو فوق شاید کہ آن
خصوصیات نماز گزارون ہر گاہ آن حضرت بودہ باشد و در وقتہ سابق ثابت شدہ است نماز گزارون آن مرد با آن حضرت بیکجا
گشتا و گفتہ کہ اگر کرد آن حضرت آن مرد را کہ وضو کند و گزارد و کورت را و این کہ تہ و خاطر کا تہ حروف در مدیہ مدو
اختار و در حق زیارت شریف امید کہ بر محبوب باشد و پتو سے از نورانیت آن وقت باشد و اللہ اعلم۔ و عن ابن مسعود
عن ابی سعید۔ قال سالت النبی۔ گفت ابن مسعود پس پیغمبر را۔ صلی اللہ علیہ وسلم اعی الاعمال حسبالی اندک جائزے۔ کہ در
سکے از عباد محبوب و فاضل تر است نزد خدا سے تواسے۔ قال صلوٰۃ و فطرا۔ فرمود محبوب ترین عباد نماز گزارون است
در وقتش کہ کردہ باشد و در فطر خجاری سے وقتہا و در عین روایات فی اول وقتہا نیز آمدہ و گفتہ اند کہ این روایت
ضمیمہ بہت۔ قلت ثم اسی۔ گفت ابن مسعود گفت بیشتر کدام عمل محبوب تر است۔ قال بر الوالدین۔ و نووی کہ کردن
باور و پدر و فراموشی کردن و فرجائیدن ایشان را۔ قلت ثم اسی۔ گفت بعد از سے کہ کدام عمل محبوب است۔ قال الجوارے
سبیل اللہ۔ فرمود کارزار کردن با کافران اگر فرض شدہ باشد۔ قال جنتی بہن۔ گفت ابن مسعود ہمیشہ کردہ ام آن حضرت باہن
اعمال یا این کلمات۔ و لو استزنتہ لزلونی۔ و اگر طلب زیارت می کردہم ازین حضرت می پرسیدم از حضرت و سے دیگر
مراتب اعمال را مطلق مسائل را زیادہ می کردہ اسے من مقصود تاکید و تحقیق مسعودیات خود بیان عنایت و التفات
آن حضرت است و لیکن رعایت اوجب خوف طال آن حضرت بران داشت کہ پرسیدم چنانکہ در روایت مسلم آمدہ است متفق علیہ
ہذا کہ احادیث۔ بیان آن فصل اعمال شریف آمدہ است و بعضی احادیث آمدہ کہ بہترین اعمال اسلاط و طعام طعام و انفسا

که وماند که در شرح مذکور اند - و اما مسلم - و عین - و غیره - قال ان رجلا سأل رسول الله - گفت بریده که هرگاه
پرسید خیر خدا را - صلی الله علیه و سلم عن وقت الصلوة - از تعیین اوقات نماز که اول و آخر وقت هر نماز چیست - فقال رسول
الله صلی الله علیه و سلم - پس گفت آن حضرت وقت نماز هر روز با نماز ورین و روز پنجشنبه ترا و اوقات نماز را - فلما رأت
الشمس امره بالانصراف - پس چون گریختن آفتاب فرمود بآن را که اذان گوید - فاذن - پس اذان گفت بآن - ثم امره - پس
فرمود و او را که بگوید - فقام الظهر - پس بگوید ظهر را - ثم امره فقام العصر - پس امر کرد بآن را پس تکبیر
بآورد و عصر را - و انما من صلاة في هذا الوقت - و حال آنکه آفتاب بلند سفید پاک بود از آلودگی زوای قیصری و ورین
در وقت ذکر شش یا شصت نیست و شک نیست که از ارتفاع و بیاض و تفاوت در تعیین نیز می باشد - ثم امره فقام المغرب
پس فرمود و او را پس تکبیر بآورد و مغرب را - بین غایت شمس هنگام غروب و غروب آفتاب یعنی بجز غروب و غروب آفتاب
ثم امره فقام العشاء - پس امر کرد و او را پس تکبیر بآورد و عشاء را بین غایت شفق - هنگام غروب آفتاب شدن شفق - ثم امره فقام
الفرج - پس امر کرد و او را پس تکبیر بآورد و فرج را - بین طلوع الفجر - هنگامی که برآمد صبح صادق درین روز بگذارد و آخرت
نماز را اول وقت و تعیین کرد که اول اوقات نماز که کدام است - فلما ان كان يوم الجمعة - پس چون شد روز دوم -
امرهم فقاموا بالظهر - فرمود و او را پس تکبیر بآورد و ظهر را - و وقت و گفت پس سرودی کن در گزاردن ظهر - فابروها - پس
سرودی کردند و آن - فاقام انهم بربها - پس زیاده می کرد و میان خود در سرود گردانیدن وقت چنانکه شکست نیست
اگر می تمام شود حدیث در آن - و اما این امر را در میان در آن بوقت تا آخر از اول وقت بود و بر حسب تعیین آخر وقت
چنانکه در دیگر نمازها که در وقت ظهر و عصر و عشاء است آنکه شدت نماز پنجشنبه چنانکه باید و دیگر است و مانا که درین وقت که این
سائل آنکه مثل این است آن بود فافهم و مستخرج آن و باید قبل الصلوة بیاورد - و صلی الله علیه و سلم و گفت - و اگر در نماز
عصر درین روز دوم و حال آنکه آفتاب درین روز نیز بلند بود و لیکن - آخر فوق الذی کان - تاخیر کرد و آن را بیشتر
از آنچه بود و در این سرود و در گزاردن آن در شکی نیست چه آفتاب بعد از شکی نیست که می باشد و شافیه
بر آن حمل میکنند بقرینه و زیادت دیگر - و صلی الله علیه و سلم ان غریب الشفق - و بگذارد و نماز مغرب را پیش از آنکه غایت گردد
شفق درین عبارت است - و اما تاخیر نماز درین روز نسبت بر و اول یعنی متصل غروب نگذار و همین قدر که
که پیش از شفق گزارد فافهم - و صلی الله علیه و سلم انما یصل - و بگذارد و عشاء را بعد از رفتن مسکب از شب و در
حدیث سابق تاخیر شب فرمود و هر دو وقت اختیار است و وقت جواز تا طلوع صبح است چنانکه جماعه شریف فرمودند
تاخیر عشاء تا قبل از طلوع صبح است و تاخیر شب و وقت جواز است که است و بعد از نیم شب با که است و فرقی تا نیم شب
با که است باینکه تا نیم شب با نیم شب با نیم شب - و صلی الله علیه و سلم و بگذارد و نماز با مدا و در وقت روشن شدن
و تاخیر کرد - ثم قال این السائل عن وقت الصلوة - پس گفت آن حضرت که با است آن سوال گفته از وقت نماز

که اگر بنا بر تابعین و خواهرزاده عایشه صدیق و پس از این است که امامان جبرئیل قدس نزل - آگاه باشند ای محمد بن ابی بکر
که جبرئیل تحقیق فرود آمد - فحشلی امام رسول الله پس نگذاشت و نماز پیش بخیر خدا - صلی الله علیه و سلم - یعنی امامت که آن حضرت را
و امام فسخ نمود و کسر آن هر دو روایت است مقصودش تذکیر آن حدیث امامت جبرئیل است که نگذاشت و در روز اول نماز را
در اول وقت و تمام حدیث ذکر کرد و از جهت شهرت آن و راعقا و دوسه ولایت نماز در اول وقت فضیلت دارد و توجیه تاخیر کردی
و نیز فضیلت نفوذی اگر چه اندک تاخیر است بعد از آنکه در وقت اول با عروقه - پس گفت عروقه را عمر بن عبد الغزیز بیان و شد
که چه بگوئی ای عروقه یعنی روایت حدیث از پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم - است در عایت احتیاط و روی واجب آگاه باش تا خطای
و در ورطه گریختی اگر چه عروقه دلیل الشان است با و سه ازینها توان گفت اما غلطت و نشان روایت او را بر پیغمبر تعظیم
و شرف - فقال - پس گفت عروقه از پیغمبر بیان فضیلت و حفظ و شب و قیظ خود که من درین باب علم یافته دارم و این حدیث را
از کسی شنیده ام که و سه از صحابی شایسته و دوسه از حضرت رسول شنیده و نهانکه میگوید صحیح است پسین بی مسود قبول
بهر حال با مسود قبول حدیث رسول الله شنیده و شریف با این بی مسود که از کتب تابعین است و از کتب ائمه شایسته است
و احوال و سه در مواضع نوشته شده میگفت شنیده ام با مسود و که میگفت شنیده ام پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم - قبول
میفرمود نزل جبرئیل فاشی - فرود آمد جبرئیل بر من بر این تعلیم اوقات نماز پس امامت کرد و مرا علمایت محمد - پس اگر از
نماز با جبرئیل علیه السلام - هم عایت محمد هم عایت محمد هم عایت محمد - مجموع پنج بار است که عدد نماز را
پنج گاه است - بحسب - بحسب - با عایت محمد صلوات - و ران حال که می شروان حضرت بعد از نشان مبارک خروج نماز
و سبب بیایست چون تیر روایت است یعنی می شروان با عقد اصابع آن حضرت و اول ظاهر تر است تیر بعد از عقد اصابع آن حضرت
بیان ضبط و آفاق خودش است احوال شریف را - متفق علیه - و عین کلام بن الخطاب - رضی الله عنه - اندک کتب باقی
عالم - روایت کرده شده است از امیر المؤمنین عمر که و سه نبوت بجانب گاشته باشد خود - ان هم امور کم عندی ای کافه
بدستی که هم ترین کارهای شما نزد من نماز است و ذکر که عندی بر است تیر و سه باشد است که همه از سطوت و ولست عرفا
عمران و لیزان بودند من حفظها و محافظ علیها حفظا و دینه - کسی که حفظ کند نماز را محافظت نماید بر آن نگاه میدارد
وین خود را و ذکر این که مکرر یا بر است تیر و نگذارد از حفظ یا دو شستن و فراموش نکردن و او اگر و ان نماز است
در وقت حجب و محافظت او را و او بشتر از او است و او تمام بر عایت صفات آن پاد او یا ول حفظ احکام نظام حربه
و بدو هم محافظت احوال باطنه - و من خیمها صوما سواها امتح - و کسی که ضائع گرداند نماز را که کند نماز را پس چه چیز را
و دیگر که جز نماز است ضائع کند تیر خواهد بود و چه که بعد از آن دین و ایم صفات آن نه پرواز و بغیر آن چه خواهد بود و اشت
هم کتب باقی لفظه ان کان الی ذراعا - پس تیر نوشت عمر بجانب عمال خود که بگردید نماز طهرا وقت بودن فی زوال یک گز
یعنی بعد از و سه متصل بآن که اول وقت ظهر خواهد بود و این و رجا باشد خاص و زمانها - مخصوص خواهد بود که این جماعه

زود هر چه هست و دوم آنکه یقین معلوم است که گرمی و سردی از آثار اجرام علویه است پس آن را از آثار دوزخ و دشتن چه وجه دارد و جوابش آنکه نخی گرمی و سردی را فرمودند اصل گرمی و سردی اگر فلسفی گوید که نخی گرمی و سردی نیز از جهت قرب و بعد آفتاب است جوابش آنکه با وجود آنکه تواند که دوزخ و دشتن تر میسانند باشند نخی آن با وجود نخی صاف و خالی از طریقه اسلام است سوم آنکه بقضای این حدیث باید که در وقت نخی سردی نیز تاخیر کنند جوابش آنکه نخی سردی در وقت بار است تا بر آمدن آن تا آن وقت تاخیر کنند وقت بگیرد - و علی بن انس رضی الله عنه - قال کان رسول الله گفت انس بود میفرمود صلی الله علیه و سلم عصر میگزارد و نماز بگیرد - و آنحضرت صلی الله علیه و سلم - و حال آنکه آفتاب بلند و زنده یعنی تا یابا به شوب زردی می بود - فیهیب الدار هب الی العوالی - پس می رفت رونده بسوی جای که بالاسه مدینه اند بجانب مسجد قبا و مسجد نبی و قرطبه و خیران - قیامتیم و شمس مرتفعه - پس می آمد آن شخص اهل عوالی را و حال آنکه آفتاب هنوز بقدری بلند و بالاسه افق می بود و غروب نکرده بود - و بعضی عوالی من المذنبه علی اربعة اسمیال - و بعضی جانبها از عوالی مدینه چهار گروه می بود - اوخوه - یا ما تذا این مقدار مسافت و نزدیک آن است و این قول نهی است که راوی از انس است تا آنکه از جانب میرفت بجانبی که چهار میل است یا کمتر از آن و تیز میرفت یا آهسته سوار میرفت یا پیاده و بر هر تقدیر از خیال لازم نمی آید که آن مقدار بگذارد که رنج نهد و ساقیه می شود و چنانکه آنکه میگوید و الله اعلم - متفق علیه - و عثمه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ملک صلوۃ المنافق - آن نماز عصر که در آخر وقت قبل غروب عداً به عذر بگذارد و نماز منافق است یا کسی که صفت نفاق دارد و مجلس بر قرب شمس - می نشیند و در مجلسی که انتظار میرود آفتاب را - حتی اذا هضفت - تا آنکه چون زود گردد و آفتاب - و کانت بین قرنی الشیطان - و باشد میان دو قرن شیطان شرح این در باب سابق گذشت - تمام - بر پنج چیز و براسه نماز - فقر اربعه - پس بعد از یکشنبه شتاب شتاب به طمانیت چنانکه مرغ دانه می چید و چهار سجده و چهار رکعت نماز عصر را پشت سجد می باشد یا اعتبار آن فرمود که هر دو سجده را یک رکعت اعتبار کرد و بار اوده جنس یا باعتبار یک رکعت یا چون ستر یک بر پشت گوید یا هر دو سجده یک یک سجده گرفت و تشخیص بیان بصر براسه باعث تماون و تقصیر باشد که نکاتیم شعولی مردم است بهیچ و شرا یا تقصیر یا لغو و تفسیر و تشدید بحسب فضل بین نماز و نماز است که احوال نماز با سه دیگر بهرین قیاس خواهد بود لایزال که فیما الاقلیلا - و گرمی کند خدا را در آن نماز که اشارت است - تماون و تقصیر در ارکان ظاهر و ششوع باطن و قرآن مجید و نشان منافقان واقع است که ولایه کرون الله الاقلیلا - رواه مسلم - و علی بن عمر رضی الله عنهما - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انما تقویۃ صلوۃ العصر - آن کسی که در سبزه را و او را نماز عصر - فکانا و ترا لیل و ماله - برف و نصب هر دو روایت است و بر روایت رفع معنی آن است که گویند انقضاه کرده شد آن کس و مال و سعه و بر تقدیر نصب نقصان کرده شد آن مرد و مصیبت زده شد و اهل و سعه و مال و سعه و این معنی باطل معنی و تر مناسب تر است و در روایت جمهور هم منصب است و بیان این روشن کرده شده است - متفق علیه - و عن بریده قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم

[illegible]

مراسم را و پسندیم از وسع که چه مقدار از زبان بود میان فارغ شدن آن حضرت و رسیدن ثابت از بحر خورون و میان
در آمدن ایشان در نماز - قال - گفت انس - قدر باقی از این مسین آیت - مقدار از آن مروی است که آیت را یعنی تسبیح
نه کوتاهی نه دراز و قدر بر فتح و نصب هر دو آمده است و در رواست دیگر بخواجه آیت یا شصت آیت آمده و از اینها آنچه
تا اخیر مورد معلوم دیگر در جمیع فقهیه منصوص می شود و گفته اند که این سخن است و عامه را عمل کردن بآن مستدرست اگر بخور را
بگاه نمازین وقت بخورند صالح است - رواه البخاری - و حسن ابی ویر - رضی الله عنه - قال قال لی رسول الله گفت
هر چه بخواهید از تسبیح و تهنیت است او را کثرت عبادت او را - چه بگویند خواب بود و حال تو و چه خواهی کرد و گفت که سبط
خواب گشت بر تو باو شایان که در مخالفت ایشان اثر فتنه است - پیوسته الصلوة - می میراند نماز را و عبادت میکند
شرایط و آداب آن را - و بخور و عین وقتها - یا پس می اندازد نماز را از اوقاتش یعنی از اوقات شکار و قتل -
قالت عائشة انی - ابو ذر میگویی که قسم من پس چه خبر داری مرا و چه کنم - قال - گفت آن حضرت - حمل الصلوة بر وقتها - بجز از نماز
در وقتش - همان آورده اند ما هم فصل - پس اگر در ایام نماز با ایشان بجز از ایشان نیز - فانما کانت الفاتحة پس بر سستی
نماز - بلکه هرگاه ایشان بجز از ایام نماز را در ایام نماز - رواه مسلم - و از این معلوم میشود که اگر امام تاخیر کند در وقت نماز
خصوصی که بوقت کرده اند از ماموم را باید که تاخیر و در اول وقت گزارد و بپشت بگذارد و با امام تا فضیلت و وقت
و حاجت هر دو در یاد و این در غیر نماز و غیر و غیر خواهد بود و از جهت کثرت تکرار در آن وقت و عدم مشورت و عیبت فصل
در رکعت یا اگر از کتابین کرده اند آن است از آثار فتنه و اختلاط کلمه که لازم می آید از مخالفت امرای جاهل و باطل
شیرای گفته اند که از این امر در این اسباب مذکور و اتفاق شد آنچه خبر داد بدان غیر صادق و بود و بدین چاره که رعایت میکرد
استقامت و ارکان نماز و محافظت میکرد بر اوقات و ابوالوزری رضی الله عنه موت و در زمان خلافت عثمان رضی الله عنه
بود و در سینه اشین و شین و وسع در شام بود و در امارت معاویه بن ابی سفیان که از جانب معاویه بن عثمان داشت
پس شام اگر با معاویه پس از طلبید او را عثمان بکشد پس اقامت نکرد و بدین و بریده که موضوع است بیرون مدینه
سکونت کرد و حاکم از عالم داشت در فتنه طولانی - و حسن ابی هر سه - رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
من اورد که گفته من الصبح - کلمه که در یاد رکشته را از نماز صبح - قبل از آن تکلم خمس - پیش از آنکه بر آید آفتاب - مقدار در کتب
الصبح - پس تحقیق دریافت صبح را - و من اورد که گفته من العصر قبل ان یغرب الشمس مقدار در کتب العصر - و هر که در یاد رکشته است
از نماز عصر پیش از آنکه فرو رود آفتاب پس تحقیق دریافت عصر را یعنی باطل نمی گردد نمازش پس باید که رکعت دیگر با وسع
ختم کند و تمام کند نماز - متفق علیه - و قول اکثر اهل علم همین است که بطلوع آفتاب و غروب و وسع نماز فجر و عصر
باطل نمی گردد و امام ابو حنیفه و اصحاب - بر آنند که نماز فجر بطلوع آفتاب باطل میگردد و اما نماز عصر و غروب باطل نگردد
اگر در وقت آن نباشد که بگوید غیر از باطل میگردد بطلوع و لیکن صبر کند تا بر آید آفتاب و تمام کند نماز را و این حدیث

حجت بگیرد و بر ایشان و جواب آن است که تعارض واقع شد میان این حدیث و احادیث وارده در باب نهی از غلو
خواه فرض باشد یا نقل در وقت طلوع و غروب این عمل که در فیم تقیاس چنانکه در اصول فقه مقرر شده است که چون تعارض کند
و در وقت جوع بحیث گفته و نیز و تعارض در حدیث جوع تقیاس نماید و قیاس تزجج کرد حکم این حدیث را در نماز عصر و احادیث
نهی را در نماز فجر زیرا که وقت نماز فجر هر کمال است و نقصان ندارد و این حدیث نیز در وقت کمال و چون طلوع آفتاب نقصان
طاری شد و اما وجوب نشستن در آخر وقت نماز عصر که آفتاب زردی گیرد ناقص است پس وجوب آن نیز بصفت نقصان باشد پس
بعید از آنست که آن سبب غروب باشد و یا که وجوب باشد و شافعی را حدیث نهی را منحصر در جوع و افل وارند و در انص را در وقت
نکته جاست و طاهر احادیث در عموم است و در این مقام زیاده کلامی نیست که در حدیث مذکور کرده شده است.

و حضرت قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا اذکرکما کہتہما فلیتبع من مملوئہما فاحضر۔ وقتے کہ دریا باہو پکارتا ہوا کہتے از نماز
عصر قبل ان تضرع الی اللہ۔ پیش از آنکہ غروب کند آفتاب۔ تا نیم مملوئہ۔ پس باید کہ تمام کن نماز خود را باواست کہ گویا
واذا اذکرکما کہتہما فلیتبع من مملوئہما۔ و چون دریا بد کہتے را از نماز پیش از طلوع کہین آفتاب
پیش باید کہ نماز کند یا خود را مملوئہ این دریا بہ مضمون ہمیشہ سابق ہستہ و از او سچ کہتہ ہستہ۔ رواہ (النجاشی)۔

[illegible]

و در صوم خدیجه میرید نهند - متفق علیہ - و عن الی فتاویٰ الباقی من النعمان الثماری صحابی مشہور و متعصب بپیری

سنا خورشید تمام مشاهد را و انصافاً همه را بود پر و لا و سعید میزدنی بود از مادر - قال علی رسول الله صلی الله علیه و سلم یس فی النعم
الفریط فیست و جواب یقتیر چه آن محل تکلیف نیست - انما النعم فی التوفیق التوفیق یسید اگر در بیاری که پیرایه از نظر
نجا یافت و چرا که سبب جواب بسیار شد مثل پهلوان و شطرنج باخت و بکار و مشغول شدن که حکم عادت
و راستی را و فاذا استی حکم صلوة او را میلهما اذا ذکر ما قال الله تعالی قال و اقم الصلوة الذکری - زیرا که درستی
و راستی خداست تعالی گفته است و در بار نماز را وقت یاد کردن نماز که سبب یاد کردن است - و اوله

فصل الثانی - عن علی - رضی اللہ عنہ - الثانی - روایت است از امیر المؤمنین علی که پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود
گفت - یا علی ملک الموت خرا - ای علی سه ضحلت تاخیر کن در بجا آوردن آن - الصلوة اذا أتت - بیک نماز چون بیانی بیاید
وقت آن دانت بدو تاسه فوت تانیه است و آنست بزین و نیا باه الف منیر روایت است و بعض گفته اند که این روایت صحیح است
و اول تنجیف است و اللہ اعلم - و انبازة او حضرت - دوم خیاره و سقته که حاضر شود اگر وقت مکروه باشد و گذران

خبرين گفته اند تاويل و تکليف است و خدا سفا چنانکه از مشايخ ما مستقول است آن است که قرات مسنون که از قبل است
 يا زياده تا حد است بطريق ترتيبى تواند نمود و بعد از فراغ از نماز اگر فرضا سه رکعت در طهارت ظاهر شود ممکن باشد او را اعاده
 و نمود نماز پيش از طلوع آفتاب و گفته اند که ابو بکر و عمر رضی الله عنهما اين چنين کرده اند و در سبب شافعى تعليل است يعنى در اول وقت
 بباريكى گزاردن و بگويند مراد با سفا تاخير است تا يقين گردد که نفع طلوع کرده و عدم سبب در وقت نزول طلوع و بيشک خبر در
 او است نماز نيز در وقت بتول وقت انظم و فضل خواهد بود و اين تاويل صحيح است چه بنا بر از حديث آن است که اين عظيم است از جهت
 خصوصيتى است که در اسفار سه شانه از جهت تحقق وقت که و سه عام است اوقات تمام نماز را و بعضى گفته اند که امر با سفا در
 شبهاست ما متباب است احتياطا از جهت بدين فجر در آن شبها و طحاوى که از آنکه در سبب است ميگويد که ابتدا تخطيس کند و ختم
 با سفا و جمع کند ميان هر دو و بتول قرات گفته اند که اين تاويل و سه در وقت فضل است که بدان توفيق ميان احاديث جميل
 مى گردد و ليکن ظاهر در سبب شافعى آن است که ابتدا ختم هر دو با سفا کند و چنانچه تاخير نگذارد که شک در طلوع آفتاب افتد و در روايت
 از امام احمد تفديم فضل است و در روايت ديگر اسفار و در روايت ديگر اعتبار بحال تقدير آن است که فضل جماعت است حسب وادى
 و حديثى از حاذق بن جميل مى آرند که گفته اند فرستاد مرا بنعيم بن ابي اسلم عليه و سلم بن و فرمود در پشت تخطيس کن بنعيم بن جميل
 کن قرات را بقدر استطاعت آن در دو رکعت و چنان کن که طول نشوند ايشان و در حديثى اسفار کن که شب که تا به است و در دو رکعت
 توقف کن تا به چنانچه آيد و گفته اند که اين در روايت بر تفديم است که همه حاضر آيند يا بعضى و اگر همه سايه با هم نمانند پس
 او سايه تاخير است سايه تلاوت و امام شافعى و ائمه ديگر که تفصيل و جملة مستحب دارند که نيك و تفديم مسامت است در او است
 عبادت پيش از نماز شد و هم قول حق سبحانه و ساعى الى اخره و من يكما و ما ميگويم که در سفا بکثير جماعت است و بيشک بکثير جماعت فضل
 و سبب است بکثير است که فضل است نزد خدا و حقى دين بآن است که تاخير تا آخر وقت سبب است بجماعت و بکثير است
 اعتبار جماعت است که در وقت نماز و از ضمن مردم و بکثير است چنانچه معاوضه کرد و از قول قرات و فرمود افغان است و اهل
 تفصيل قرات و نماز است فوق قبل آن در اول وقت و غير مستحق و بجا نماز تا برآمدن آفتاب مستحب است و نماز است
 تا بگذرد اين در اسفار و سبب است و تفصيل و محاب ميگويند که ثابت در روايات افضل آن حضرت است سفا است و بکثير است
 از تفصيل اگر نماز شود و نماز که در سفا باشد بکثير است و در سفا و نماز چنانچه حضرت در وقت تخطيس کرد و گفته اند که در غير وقت نماز
 که در چنانچه در روايات آمده است و حديث عالیه که در فضل اول گفته اند که تخطيس و سفا سبب است بجماعت است و بکثير است و قول
 ارجح است از فضل نماز و بکثير است که آن در وقت بود که زمان نماز بود و بکثير است و بکثير است بکثير است بکثير است

ايشان بقرار ديروست و الحمد لله

و ايشان است - سخن ارفع بن خديج قال کنا لصلی العصر مع رسول الله - بودیم که میگزاردیم نماز دیگر را
 و ايشان است - بعد از آن که نماز شد و خبر و فتح جیم و ختم را سه شکر گفتی واقع مى شود

بکثير است

فقال جبریل - پس گفت عروس - یا رسول الله صلی الله علیه و آله آیا نماز بگزاردم یا ایشان نیز - قال نعم - فرمود آری بگزاردید و در حدیث
ابن کثیر است - بر او را بود او - و حسن بن محمد حقیقه - فتیحات و کسر معوضه و صا و صله - بن وقاص - بنشید قاف صحابی است
ساکن بصره معدود است در ایشان - قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یوم یوم یکون لکم امر من بعدی - می باشد بساط و غالب
بیشما بود ایشان پس ازین یوم جرون الصلوة - تاخیر میکنند نماز را از وقت شمار - فقی کلم پس ثواب آن نماز که ایشان میگزاردند و فی
آن براسه شما است چه اگر پیش از آن در وقتش گزارده اند یا این نماز که با ایشان میگزاردند یا نه خواهد بود براسه شما و اگر نگزارند
و چون با ایشان در آخر وقت میگزاردند یا پیش از آن گزارند و در هر یک که شما بجهت خوف فتنه و دفع فساد میگزاردید - و می علمیم -
و حضرت این نماز و بال تاخیر برگردن ایشان است - فسمو الله صلی الله علیه و آله و سلم - پس بگزارید نماز چهار ایشا مادام که بگزارند
بجانب قبله و این قید اتفاقی است و احتمال دارد که حقیقت باشد فرضا اگر در بجانب قبله بگزارند و از رتبه اسلام بیرون آیند
نمی باید گزارد - رواه ابو داود و حسن بن محمد بن عبد بن عدی بن النخیرانه و فی علی عثمان - روایت است از عبد الله بن عمر
رضی الله عنه که از کبار تابعین است و در زمان نبوت متولد شده که و سه در آن برادر او بن عثمان - و هر که تصور - و حال آنکه عثمان
رضی الله عنه شگ گشته و گردیده شده بود و در آن واقعه که شهید شد - قال - پس گفت عبد الله بن عمر بن عثمان - اکمل امام ما
بر چنینکه تو امام همه مسلمانانی و خلیفه عمدی - و نزل بکلماتی - و فرموده است بنوبلا - و حادثه که می بینی - و صلی الله
عنه و آله - و نماز میگزارد براسه ما و امامت میکنند رئیس و سرور اهل بنی و فتنه که برانگخته شده است و امام و سه کنایه بنشیر
بود - و تخریج - و نیز میگویند که از بزه و بی خدایم که بگزاردیم - فقال الصلوة الحسن بن عثمان - پس گفت عثمان بن عمر
نماز بهترین عملهاست که میکنند مردم - فاذا احسن الناس احسن منکم - پس چون نیک کنند در دنیا نیک کن بجز او ایشان و شریک شویا ایشان
در دنیا - و اذا ساءوا فاجتنب سائرهم - و چون بد کنند پس کیسو شو و پرهیز کن از بدی ایشان حاصل که با مردم و نیک شویا
ند در بدی و این سخن از عثمان رضی الله عنه صادر است از غایت و نیداری و الصفا و نصیحت و درین دلیل است بر گردن نماز
خلف هر بر و فاجزینا که نرسید بل سنت و جماعت است - رواه البخاری -

باب تواضع و شمات آنچه در باب سابق گذشت از فضائل صلوات و اوقات آن -

الفصل الاول عن عماره بنهمین مهاجره بنهمین

نقیقی است معدود است در کوفین - قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول - گفت عماره بنهمین آن حضرت را میگفت -
لن یخرج النار من علی قبل طلوع الشمس و قبل غروبها - البته در دنیا یا آتش و فخر را کسی که نماز گزارده است پیش از برآمدن آفتاب
و پیش از غروب آفتاب - یعنی شهر و شهر - میخورد آن حضرت از نماز پیش از طلوع و پیش از غروب نماز بخورد و در آن
پوشیده ماند که ظاهر حدیث دلالت دارد که هر که این دو نماز بگزارد و بر آن مواظبت نماید هرگز در دنیا آینه از دست
ترک صلوة و بهجت در تحاب گمان دیگر و لیکن این خلاف مقرر است میان پیغمبر علی از اختصاص کلمات بقرآن و

عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم فی قوله تعالیٰ - ابو هريره ان حضرت روایت میکنند و تفسیر قول حق تعالیٰ - ان قرآن العجرا
 کان مشهودا - بدین معنی کہ قرآن مجید کہ مراد بدان نماز فجر است و تعبیر از روزه بقرائن باعتبار بیرون قرائت است از ارکان نماز چنانکہ
 تعبیر میکنند از نماز بر کوع و سجود مشهود است و اگر از قرآن فجر قرائت اورانہ مراد دارند چنانکہ بعضی کرده اند و امام فخر رازی آن احتجاج
 نموده است بنور است و از اینجا بفضل نماز فجر لازم می آید - قال - فرمود آن حضرت و معنی مشهود بودن نماز فجر کہ -
 تشہدہ ملائکہ لیل و ملائکہ انهار حاضر میشوند در آن وقت فرشتگان شب کہ صعود میکنند آسمان و فی بزم اعمال شب او فرشتگان
 روز کہ نزول می نمایند بنین و فرود می آیند بر اسب مضطرب اعمال روز و ملاقات میکنند بیکدیگر در راه و این معنی در نماز عصر نیز موجود است
 و لیکن منافات ندارد بآنکہ و تفسیر این کہ یکمہ این معنی آمده و اگر در حق نماز عصر نیز در و یا فقیہ ابو سعید تفسیر آن نیز ممکن بود - رواه الترمذی
الفصل الثالث - عن زید بن ثابت و عائشہ رضی اللہ عنہما - قال لا الصلوة الوسطة الصلوة الطهر - گفت زید
 بن ثابت و عائشہ کہ در اوصلوۃ الوسطی نماز ظهر است - رواه مالک عن زید - روایت کرده است این قول را امام مالک
 و زید بن ثابت - و الترمذی عنہما تعلیقاً - روایت کرده است آن را ترمذی از زید و عائشہ بطریق تعلیق کہ بمعنی حدیث
 است و است از اول حدیث بعضی اہل ترمذی آن را سبب اسناد روایت کرده است و گفته است در جامع خود و قال زید بن
 ثابت و عائشہ الصلوة الوسطی الصلوة الطهر و این قول و صحابی است و مؤلف حدیث است بر این بیان کہ آن را دفع حضرت رسول اللہ صلی اللہ
 علیہ وسلم کرده اند و عن زید بن ثابت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یصلی الطهر بالمہاجرۃ - گفت زید بن ثابت بواسطہ
 دلیل آوردن بر آن کہ الصلوة الوسطی نماز ظهر است بود آن حضرت میگزارد و نماز پیشین را در نیم روز و دومین الصلوة باشد
 علی اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عنہما - و بود حج نماز سخت تر بر اصحاب ازین نماز سخت تر حافظ طحاوی علی الصلوة
 و الصلوة الوسطی - شکی باقی نگذیرد ہمہ نماز اخلاصاً نماز کہ فاضل تر است و میانہ است و این دلالت میکند کہ الصلوة الوسطی
 نماز است مخصوص بنیاد و تفصیلت کہ بود مخصوص احکام و این دو صفت در نماز ظهر موجود است اما تفصیلت
 بجہت آنکہ گفته است کہ پنج نماز سخت تر از آن نبود و هر یک کہ سخت تر فاضل تر چنانکہ وارو شدہ است کہ بفضل العبادہ است
 آخر ایام شدہ و اما سیانہ بودن و سبب برائے اثبات آن بگوید کہ - وقال - گفت زید بن ثابت - ان قبلها صلوۃ بین
 بدین معنی کہ پیش از نماز ظهر و نماز است یکمہ ہماری و دیگرے یکی کہ فجر و عشا باشد - و بعد کا صلوۃ بین - و پس از رو
 یزد و نماز است بہین صفت کہ عصر و غروب است و نیز در میانہ روز است پس باید کہ مراد بالصلوة الوسطی نماز ظهر باشد و این
 دلیل است کہ زید بن ثابت بر اثبات قول خود گفته و اینجا بطریق مشہود کہ این قول با جماعت است چنانکہ گفتیم فافهم - رواه احمد
 و ابو یوسف و - **و عن مالک بن انس بن ابی طالب و عبد اللہ بن عباس - رضی اللہ عنہما لانا بقولنا ان الصلوة الوسطی**
 الصلوة الصبح - و روایت است از امام مالک کہ سمیدہ است او را کہ علی و ابن عباس رضی اللہ عنہما میگفتند کہ الصلوة الوسطی نماز صبح
 است زیرا کہ و سبب مشہود است و واقع است میان دو نماز روز و دو نماز شب و حدیثی است میان آنہا - رواه الترمذی

بار و گیر باز اعلام میکنند و تنویب چند قسم است الصلوة فی غیر من النجوم گفتند و در میان اذان فجر و آنچه در زمان نبوت بود و تنویب
 همین است و بعد از آن علمای کوفه و حنفی علی الفلاح حی علی الفلاح اصدات که در میان اذان و اقامت و بعد از ایشان تنویب
 چیزهای متفاوت ساختند اما مخصوص نماز فجر که وقت خواب و محل کسب است بعد از آن متاخرین و جمیع نمازها مستحضر شده است
 و مستحسن استند و این اصدات بعد از اصدات است و بدعت است و از امیر المؤمنین علی الحکام آن منقول است و آورده اند
 که ابن عمر سجدی در آمد و مؤذن را شنید که در نماز فجر تنویب کرد پس از سجد برآمد و گفت بیرون روید از پیش این مرد
 که بدعت است - رواه الترمذی و ابن ماجه و قال الترمذی ابو اسیر ایل الراوی لیس یو ذاک القوی عند اهل الحدیث -
 این حدیث را ترمذی و ابن ماجه روایت کرده اند و ترمذی گفته که ابو اسیر ایل که راوی این حدیث است نیست و
 همچنین ترمذی نزد محدثان - و حسن جابر - ان رسول الله - روایت است از جابر که پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم قال
 لبطل - گفت بطل را - اذان و اقامت هر دو در نماز است و چون اذان گویی پس اقامت و هر دو در وقت است و گویا کن - و اذان
 اقامت فاصدر - و چون اقامت گویی شبلی کن و تنویب گو - و اجمل بین اذان و اقامت و اقامت قدر الفریغ الاکل من کانه -
 و بگردان میان اذان و اقامت خود مقدار آنچه فارغ گردی طعام بخورند و از خوردن خود - و انشاء ربیع من سجدی -
 و فارغ گردی و آب نوشنده از نوشیدن خود - و المقتدره از داخل القضا حاکم - و فارغ گردی و اذان که محتاج است به قول
 و نالط چون در آید در اینجا برای قضا حاجت خود - و لا تقصروا حتی تروا - و پیغمبر بر سر نماز فجر و گیر و گیر و
 تا آنکه ببینید یعنی بیرون آمده از درون خانه و در وقت که است که تا چون حی علی الصلوة که باید هر جا است شاید که
 آن حضرت نیز درین وقت بیرون می آمدند - رواه الترمذی و قال لا تعرفه الا من حدیث عبد الله - گفت ترمذی
 نمی شناسم این حدیث را اگر از حدیث عبد الله بن مسعود است که از جبریل و حنیفان است و استناد مجهول - و مسعود
 این حدیث مجهول است و گفته اند که این حدیث را شواهد است و طرق آن ضعیف اند و بعضی گفته اند که این را حدیث
 معین نیست بزمین دخول وقت و اجتماع مصلیین و یکس از علما اختلاف نموده در قطع میان اذان و اقامت چنانکه
 بیاید - و حسن زیاده بن الحارث الصدائی - بنم صادمه منسوب بصدا قبله است از من صحابی است بهیث که
 آن حضرت را و اذان گفت پیش و مسعود است در بصرین - قال امری رسول الله - گفت امر کرده ام پیغمبر خدا -
 صلی الله علیه و سلم ان اذن - که اذان گو - فی صلوة الفجر - این امر با اذان در نماز با بار وجود - فاذن - پس اذان گفتیم
 فاراد بطل ان یقیم - پس چون وقت اقامت شد خواست بطل که اقامت گوید - فقال رسول الله - پس گفت پیغمبر خدا -
 صلی الله علیه و سلم ان احاصد ارقه اذن - بدستی که بر او صدای یعنی زیاد بن الحارث الصدائی تحقیق اذان گفته است و هر که
 قبله بیاید او را بر او آن قبله بخواند - و من اذن فهو یقیم - و هر کس که اذان می گوید پس همان کس اقامت می گوید
 رواه الترمذی و ابو داود و ابن ماجه

که سبب برآمدن آن بود که آن وادی جلوسه بنیان بود و چنانکه در روایت دیگر باید بشنید ثم تو نماز رسول الله - لیست و منکر و منکر خدا
صلی الله علیه و سلم و امر بالا - و امر که و بلال را که اقامت گوید براسه نماز و قیام الصلوة تا پیش قیامت گفت بلال - فصلی بهم الصبح پس
گزاره آن حضرت با جماعه نماز را با او ظاهر این حدیث است که اذان در نماز قضا نیست و در سبب تنافی این است و در کتب نقل و
و تحول و دیگر از وسعت آن است که نه اذان است و نه اقامت است و در هر یک گفته است که بنیبر خدا صلی الله علیه و سلم قضا را که بخیر را در
خدا را بنیبر خدا قریب با اذان و اقامت و شیخ ابن الهمام احادیث و روایات از مسلم و ابی داود و غیر ایشان و از موطا آورده
و گفته که آنچه از مسلم و درین قضا آمده که امر که و بلال را پس اقامت گفت سنا قیامت بآن نمار و و چگونه سنا فی باشد و حال آنکه اجماع است
رسیده که با اذان و اقامت هر دو گزارده نشی و آنکه هیچیک نمیکند که اذان مشهور و از براسه اعلام مردم است دخول وقت است
خود اذان یا اجتماع و در قیامت هیچ ازین دو امر احتیاج به جوبش نیست که اذان مشهور و از براسه اعلام مردم است دخول وقت است
قرب بکبر این کلمات نیز و انما افضل است که منفرد اذان و اقامت گوید که قال السخانی - فلما قضا الصلوة - پس بگواه
که قضا کرد نماز را - قال - گفت - پس بنیبر خدا صلی الله علیه و سلم اذان را که کسی که فراموش کند بخواب یا بخیر آن نماز را پس باید
که بخیر آن را وقت که یا و اگر آن را - فان الله عز وجل قال - سیریکه برستی خداست و قضا است و امر که
لذکر - و برپا داد نماز را در وقت یا و کردن من و یا و کردن نماز یا و کردن خداست - رواه مسلم - بنیبر خدا - اینجا اسکان آنرا
که در حدیث آمده است که آن حضرت فرمود چشم من خواب میکند اما دل بیدار است پس با وجود بیداری دل چه بود که از
طلوع غیر آگاه نشد و بیداری آنکه در یافت طلوع و خوب کار شیم چون شیم در خواب باشد و پوشیده بود طلوع و غروب
در کنگر و اگر چه دل بیدار است که اقامه و اگر گویند بر اکتشاف و حی و الهام در نیافت گوئیم این فعل باری تعالی است
اگر در آن حسی نفرتنا و کوشش نموده توان کرد و در اینجا خلتی خواب بود و تابعت شریح احکام و در یافت شرف بعیت
کرد و بویای دیگر آن است که هم دل بیدار است و لیکن تواند که او را حالتی و مشهور و دست و پا که در آن مستغرق
گردد و از سوا که مشهور و از جمیع صور و عافی و اهل و غافل گردد و چنانکه در بعضی احیان در حالت حسی مثل این حالت
روسی میاید و این باعث لبان و غفلت نوم قلب نباشد بلکه بیان حالتی غلیظ که چون از ریبه حقیقت آن باند
فانهم و بالحق - و سخن را می قضا و قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انما اتمیت الصلوة فلما التقوا -
چون اقامت گفته شود و براسه نماز پس بنیبر خدا صلی الله علیه و سلم ترا و فی قیامه است - تا آنکه بنیبر خدا صلی الله علیه و سلم بیرون آمد از درون
خانه قضا آنکه از بنیبر خدا صلی الله علیه و سلم است که نزد بنیبر خدا صلی الله علیه و سلم باید برخواست و شاید که بیرون آمدن حضرت درین وقت می بود
متفق باشد - و سخن را می قضا و قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انما اتمیت الصلوة فلما التقوا - چون
اقامت گفته شود نماز را پس بنیبر خدا صلی الله علیه و سلم و در آن - و آنکه بنیبر خدا صلی الله علیه و سلم و بیاید نماز را
در حالتی که بیرون برخواست و غلبه است بر شما آرام و وقار و استی و گریه ای - فماد که تم فصل اول - پس

فما تقصدها عليه - پس سبب بلال یا عثمان در کعبه را بر حضرت نام و نه در آنجا و چون بکنند و نشوینند - و گشت قیام -
 و در رنگ که در آن حضرت درون کعبه - فسا لست بلال یا جبریل حرج ابن عمر میگوید پس پرسیدم بلال را این گمانست که بیرون از بلال
 با آن حضرت - ما واضح رسول الله - چه کار کردی غیر خدا - علی الله علیه وسلم - درون کعبه که در آن - فکان جعل عمرو بن
 یساره - پس گفت بلال گردانید آن حضرت یک سستون خانه را از چپا سستون خود - و عمرو بن عنینیه - و گردانید دو سستون را
 از راستا سستون خود - و گفته اند در آن - و گردانید سه سستون را در پس خود - و کان البیت یومئذ علی سبعة أعمدة - و بود فضا
 که به در آن روز بر پیش سستون اگر چه الان بر سه سستون است بجهت تغییر آنکه در نماز این خانه مبارک واقع شده چنانکه در کتاب
 تاریخ مذکور است - ثم جعلی سبب غار بزار و آن حضرت - متفق علیه - ازین حدیث که ابن عمر از بلال روایت کرده معلوم شد
 که آن حضرت در درون خانه که در آن نماز گزار و از حدیث سابق که ابن عباس از اسامه روایت کرده است معلوم شد که نماز او و وجه
 تطبیق درین دو حدیث آنست که تواند که چون در کعبه در آمدند و در راسته هر یک در گوشه به نماز مشغول شدند پس اسامه آن حضرت
 در گوشه مشغول به نماز و خود در گوشه دیگر رفت و از غیر به نماز مشغول شد و بلال نیز و کعبه آن حضرت بود و آن حضرت بعد از نماز
 گردانید بلال در نماز و اسامه ندید زیرا که او در دو مشغول به نماز و غیر نماز همه دو رکعت بود و سبک گزار و دو رکعت
 بود و غیر آنکه است که آن حضرت اسامه را بیرون فرستاده بود تا آب ببارد که بدان صورتی که در دیوار کعبه دیده بودند و چون
 پس تواند که نماز گزار در آن حضرت درین فرصت باشد که اسامه بیرون رفت پس شمار اثبات نماز گزار در آن باشد و نقلی آن
 و عن ابی هریره رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوة فی مسجدی بذا - یک نماز درین مسجد من
 غیر من لف صلوة فیما سواه - بهتر است از هزار نماز در مسجدی که جزاوست - الا مسجد الحرام مگر مسجد حرام که نماز در او سه بار
 نماز در مسجد من بهتر است تا آنکه آمده است که یک نماز در مسجد حرام برابر صد نماز است و در غیر دو - آنچه بر سابق احادیث
 و موافق مذکور است اکثر ائمه است اینست بخلاف مالک که این عبارت را بران حمل کنند که نماز در مسجد من فاضل تر است از نماز
 در مسجد حرام بجز آن هزار و این بنا بر مذکور مالم مالک است که قائل است با فضیلت مدینه از کعبه و چون کعبه بعد از تسلیم قول با فضیلت
 مدینه چنانکه مذکور است آنکه فضیلت مخصوص در فضیلت ثواب نیست گویند و فضیلت ثواب نماز در مسجد حرام بیشتر از مسجد نبوی است
 صلی الله علیه وسلم و لیکن انواع کرامات و برکات و فیوض و منافع که مخصوص مدینه مطهره است و فضیلت آن کافیهست غیر فضیلت
 بکثرت عدد است و شرف و فضا است و آن است و تواند که یک چیز نفیس تر از صد هزار بود چنانکه یک جوهر بعد از فلز
 ارزو پس تواند که یک نماز در مسجد شریف بجهت قرب و جوار و سه صلی الله علیه وسلم نفیس تر بود از صد هزار نماز که در مسجد
 حرام باشد و این بجهت تفاضل که مدینه را در کتاب خدای تعالی و دیار المحبوب خاص تر و تحصیل نزدیکتر و در ایمان از آنجا باید
 متفق علیه - و عن ابی هریره رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تشد الرجال الا فی ثلثة مساجد - سبب نشود باران
 یعنی خیار کرده نشود و منکر بجز سه مسجد - مسجد الحرام - مسجد کعبه که او را مسجد حرام گویند زیرا که صید و قتال و مانند آن

فلیل یا با کسی که احتیاج با است نیست که از دو دیگر است اشتغال با خدمت کثیر بر دو کسی که احتیاج با است نیست
 یابین قیاس فلیتم شریک شد و از هر از دو سه خصوصاً که با خدمت بران شکا سلی و تنها و این است نفی نیست از غار
 و در غیر نیز و منفیه فلیتم علیهم و بعضی از مدینه - قال قلت البقاع حولی مسجد - خالی شد با کسی
 که در مسجد نبوی صلعم مسجدی که عروند ساکنان آن یا از آن بیجا بود و دیگر - فایاد و نحو سکه آن بیفتلوا اقریب المسجد پس
 و سکه سکه نبوی سکه کسیر لام که نام قبایل است از انصار که یا تیر از سائل خود که دورتر از مسجد شریف و ششصد و سکن نشو
 و ز نزدیک مسجد - فلیتم ذلک الانبی - پس مسجد این خبر انتقال ایشان به مسجد - علی السلام فقیال اعم - پس گفت
 آن حضرت و ایشان را - بلغنی اعم تربیه دن ان تقابل اقریب مسجد - سکه است مرا که شما میخواستید که اشتغال کنید از سکه
 خود و در قریب مسجد - قالوا نعم - گفتند که - یا رسول الله قدر و ان ذلک - بلغنی اعم تربیه ایم با آن را - فقال یا بنی
 سلمه و یارکم کتب آثارکم پس گفت آن حضرت ای مسجد این سکه از سکه کسیر بر پیاده است خوراک که آنجایی باشد و سکه
 و ز نامه اعمال ثواب کما که شما میخواستید و در آن مسجد - و یا کتب آثارکم - ما زرم کسیر بد و یا خود را نوشته می شود
 آثار شما که در فرموده و از برای سکه تاکید و ترغیب یعنی همانجا باشد سکه که سکه سکه از دورتر از آنجا ثواب بیشتر می یابید
 رواه مسلم - و بعضی از مدینه - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم سبعة منکم یطعمهم الله فی ظلمة -
 یقتت قوم از مردم کسان اند که در پناه خودی در آنرا ایشان را خدا سکه است - ایوم لا ینظر الله فی ظلمة - روزی که نیست
 آنچه بناسه بر پناه و سکه و ظل و در من مثنی سایه است و بعضی گفت و غرت و قلمبر و راحت و نیست نیز آید و بعضی گفته اند
 که می نشانند و ز بر عرش تا از تاب قناب قیامت و در آن با سکه - امام عادل - سکه از آن موقت بادشاه است
 عادل است که در رعیت پروری و او گستره بر فرموده خدا و رسول شد و او داد و طلب کما ان و هر - و ثواب
 نشانی عباد الله - و و هم جوابی که پیدا شده و بر پیشش خدا هم از او که سکه تقصد و صاحب بر خاسته - و رجل فلیتم
 یا مسجد و اخرج منه - و و هم هر دو سکه که دل و سکه آویخته است مسجد و سکه که میرون آید از آن - حتی یجد الله - تا آنکه
 باز گردیده مسجد و بیاید و و - و رجلان کما باقی الله چهارم هر سکه از دو هر که دوست میدارند یکدیگر از است
 خدا و دین و سکه و طلب بار خدای و سکه و تقرب بود - تعالی - ایهم علیهم و تقربا علیه - فرایم آمدند محبت خدا و جدا
 شدند بر محبت خدا که است است از خلوص محبت و حضور غیبت - و رجل ذکر الله خالیاً قفا ضمت عیناه - پنجم هر دو سکه که یاد کرد
 خدا را تنها پس اشک نیست بر و چشم او و قید تنهائی بر است آن است که خلف و یا در آن مدخله باشد - و رجل و عینه امرأة ذی
 حبیب جال - ششم هر دو سکه که خواند و از آن صاحب جاه و جمال و خواست که از راه برو - فقال انی انا من الله - پس آن مرد
 گفت با خود و باز داشت نفس را یا زبان گفت با آن زن بدستی که من تیرم خدا را - و رجل تصدق بصدقة - ششم هر دو سکه
 صدقه کرد و نه سکه از صدقه - فافخما - پس نهان کرد و صدقه را - حتی لا یعلم ثماله انفق باینه - تا آنکه نداند دست چپ

او آنچه میدید و دست راست او کفایت است از غایت نروانها متفق علیهم و غیره قال قال رسول الله - وجم از این بود
است که گفت گفتند پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم صلوة الزل فی المساجد واما شمس الصلوة فصل
بها عشت ترا و ده گزانه می شود ثواب آن در نماز و که میگزارد و نمازخانه خود و فی سوته - و در بازار خود که در آن بر
کسب و تجارت کند و بیست و شش سال و شصت و نه سال و بیست و نه سال و در کتب آن اذ آن وقت نماز - و آن شخصیت ثواب
بسیار است که چون وضو کند و رو - قاسم بن ابی ثعلوبه پس یکبار که وضو را در عیادت کرد و ادب شد آن را ششم خرج
الی المساجد - پس بیرون آمد و سجده - لایحه لا الصلوة - و در عیادت که بیرون می آید و اگر نماز و وقت نماز و آن
بر وجه سنون نه خست و دیگر - کم خط خط و الا فست له بهادرتی نیز می گزارد که اگر نماز و آن گام می
در ثواب - و خداوند به خطبته - و کم کردی شود و - بان گام گزارد - قاصد صلی الله علیه و سلم صلی علیه - پس چون نماز
گزارد و پیش از آن فرشتگان که در وضو فرستند برو - ما دام فی مصلاة - تا آنکه نشسته است و در جای نماز خود
و بر شانه از بخار و در میان صیغه میفرستند که - اللهم صل علیهم - خداوند از او و در وضو بر سر و نه از آن است که او را
و لایزال احدکم فی صلوة تا انتظر الصلوة - و همیشه است - یک از شما در نماز تا آنکه انتظار ببرد و نماز را این را از بر سر بیان
فقد بدت نشستن و در محله میفرماید که از بر سر نماز و دیگر انتظار ببرد و باعث در وضو فرستادن فرشتگان می شود - و فی روایت
و در روایت این چنین آمده است که - قال گفت آنحضرت - اذ اقول سجدة کانت لصلوة تجتهد - چون و آن سجده را در نماز
که تحقیق باشد نماز که منع کند او را بیرون آمدن - و را و فی دعاء اللهم اکرمه - زیرا که در آن است و این روایت در دعاء و در آن
این عبارت را که - اللهم اغفر له - خداوند ایام فرموده او را - اللهم تب علی - خداوند از او رجوع کن جهت برو - ما دام فی مصلاة
که نماز خود را در سجده یکبار از مسلمانان بدست و زبان خود - ما دام فی مصلاة - ما دام که در نماز نشسته و وضو کند و در سجده آن
نیز سبب آنست که ملاک و موجب زوال ابلت نماز است و در بعضی روایات نیز آمده است که در نماز نشستن و وضو کند و در سجده آن
و این با معلوم می شود که این فضیلت مترتب بر بودن در جای نماز و بعد از آن بر آن است و اگر نماز را در جای دیگر و در این
فضیلت فوت میگردد و بعضی شایخ چه خلوت در وضو مشغول شوند از تربیت خود تشویش وقت و پیا و این نیز صحیح است و در
فضیلت ذکر و تسبیح حاصل است اما فضیلت صبر و بجای نماز و دیگر است صحیح یعنی العلماء متفق علیهم و غیره
بعضی هم در فتح سین صحابی انصاری است سعدی و بعضی بفتح غره تیر گفته اند - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم فوالله ان احدکم
المسجد فلیقل - و گفته که در می آید یکبار از شما مسجد را این یکبار بگوید و بخواند این دعا را - اللهم افش فی ابواب رحمتک - خداوند
بکشای برین درهای رحمت خود را بدر آمدن درین مکان شریف بکشد آن یا تو حق نماز و در آن یا در نماز یکتفت حقان آن
و اذ اخرج فلیقل - و چون بر آید از مسجد پس باید که بگوید - اللهم انی استلک من فضلك - خداوند من عیال می کنم ترا و می طلبم از تو
تزوینی کرم تو که مرا و بدان زرق حلال است که بعد از بر آمدن از نماز بطلب آن میرو و کسب می کند و تواند که مرا و عود مسجد باشد

در و سه نیز انکه بچند است اگر چه غنی است و بهر دو طریق امن متوجه است و نماز گزاردن بجانب قبر نبی یا هر دو صالح بقصد تبرک
و تکریم حرام است و چون کسی را در آن خلوت نیست اما اگر در قریب قبر ایشان مسجدی باشد یا گنبدی یا تازیانه که بکند سبب توبه بجانب آن
نماز گزاردن آن موجب کفر است که درین مسجد و طهر ایشان است و باید از نورانیت از روحانیت ایشان کمالی و قیوسه باید
در اینجا مخدومی لازم نمی آید و با سببیت کذا قال الشیخ ابن حجر العسقلانی - و محققین چندی نام ابو زعفرانی و در نام
رضی الله عنه احتکام بسیار است و جناب خرمی از صحابه نیز مستند یک جزید بن عبد الله بن علی و جناب قسری تا اینجا را گویند
قال محمد بن ابی سلی الله علیه و سلم یقول - شہیدم آن حضرت را که میگفت - الاوان من کان بکلم - بکسر آن و فتح آن آگاه باشد
و بداند که میگردد کسان که می بود پیش ایشان - کالوا یخذون قیور الانبیاء و صاحبیم مساجد - بودند که میگرفتند قبرها را
بغیر این خود را و صاحبان خود را مسجد - الا فلا تخذوا القیور مساجد - آگاه باشند پس بکبر یا قبر را مسجد - انی انما اکره
ذلك - بدستنی که من شمارانی کردم از آن - رواه مسلم - و محققین این گزینی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه
و سلم جعلوا فی یومکم من یومکم سکرانید در خانه با خود چیزی را که شما که نوافل باشند تا برکت و
نورانیت آن بدان راجع گردد و نور بنور عبادت باشد - و لا تخذوا قیور - و نگیرید و سازید خانه با خود را مانند
گور باشد که هر چه صفت و روستی افتاده باشد و هیچ کار کنید یا در خواب باشد و چون نوم رخ الموت است
خانه که در و سه بخوابفته باشد یا شمشیر باشد - متفق علیه

الفصل الثانی عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما بین المشرق و المغرب قبله - میان
مشرق و مغرب قبله است و این محمول است بر قبله مدینه مطهره که واقع است بجانب جنوب زیرا که و سه شمالی مکه منظمه است
یا مدائن است که بجهت از جهات نیست میان مشرق و مغرب مگر آنکه قبله است هر قریه را حسب اختلاف جهات بلاد
و حسب حیث ما کنتم فاولوا و چون شطر المسجد الحرام - رواه الترمذی - **و عن طلح بن علی قال حینما طلق بن علی**
که صحابی است و روایت کرده است از و سه قیس بن عبد الله بن بدر جماعه گفت بیرون آمدیم ما از مدینه خود - و قد الی رسول الله
صلی الله علیه و سلم - و قد بفتح و او سکون فاجماعه را گویند که بر پیش قوسه بیاید از بر
معه چنانکه زیارت یا ایچی گری و این جماعه طلق از بر سبب بیعت اسلام آمده بود و چنانکه گفت - فبا ایتناه - پس بیعت کردیم با آن حضرت
و نه با ایتنا - و نماز گزاردیم با و سه - و انما ان بارضنا بقیه لنا - و خبر دادیم آن حضرت را که در زمین ما کلدیسا است
برای ما و این قوم نصار را که بودند که ایمان آوردند و دوستند که آن کلیسا را بشکند - فاستوینا من فضل طهره - پس طلب
چشمش که در جمیع آن حضرت از باقی آب و نهوسه و سه و در فضا است و مینا اشارت است که آب و نهوسه آن حضرت است
مثل ما - و سبب است که طلبش آن حضرت را نمایند - فدا جبار - پس طلبید آن حضرت آب را - متو صاف - پس
چون کرد - و منقض - و آب در دهن کرد و زنی بعد از وضو بقیه آب وضو - ثم صید لثانی ادا و - استبرخت آن آب را

رواه ابو داود والنسائی والدارقونی وابن ماجه - **وَعَنْهُ** قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَرَضَتْ عَلَيَّ اجْوَرُ
 اَمْتِي - عَفْصُ كَرْدٍ شَدِيدٌ مِنْهُ وَمُنُودٌ شَدِيدٌ عَمَلُهُ - اَمْتُ مِنْ كِبَرِ اَنْ تَلْبَسِي يَابِسَةً - حَتَّى تَقْضَاهُ خِيَرًا اَلْجِلَّ مِنَ الْمَسْجِدِ
 تَاخُسُ خَشَاكًا وَكَرْدُ خَشَاكٍ كَيْسِرُونَ مِي آر داور اور اور مسجد و قد می آنچه و چشم و آب افتد از خاک و خاشاک و چرک
 و در اینجا اشارت است که مسجد پیش چشم انسان است که از آن یکشور و حانیت است و از آن پادشاه است زلال است
 از چشم بر حیات معنوی که بدان تیره میگردد و هر که پاک دارد آن را از آن منظر نظر رحمت و میراب شراب صفت کرد و -
 و عَفْصُ سِتْ عَلَيَّ دُوبِ مَتِي - و حق کرده شد بدین کنایان است من - قلم از دنیا و ظلم - پس ندیدیم هیچ کس بزرگتر
 من سورة من القرآن - از قرآن من کردن سورة از قرآن - نوایه - یا فراموش کردن آیه - اوینها را بر من نسجها
 که دادند آن سورة یا آن آیت هر را پیش فراموشی کرد آن را و درین زجر و تشدید است بر فراموشی کننده قرآن بعد از
 یاد گرفتن و بعضی از علمای شافعیان را در کتب مشهوره اندا عا د نالقه منه - رواه الترمذی و ابو داود - **وَعَنْهُ** بِرِطْعٍ
 قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِمَنْ شَاءَ فِي أَنْ يَطْلُبَ إِلَى الْمَسْجِدِ كَيْفَ يَمُرُّ بِهِ بِنِ اسْمِي كَيْفَ يَمُرُّ بِهِ مَوْجِبُ خَيْرٍ وَبِشَرٍّ
 و هر روز که آن را در تاریکی یا مسجد یا - بالنور التام یوم یوم یوم - هر و ششانی تمام در روز قیامت تلخیص است بقول حق عزوجل
 نَوْمٌ تَمَّ جِي بِنِ اِيهِمْ وَبِاِيَهُمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اَتْمِمْ لَنَا نَوْمَنَا - رواه الترمذی و ابو داود و رواه ابن ماجه عن سهل بن سعد و انس
وَعَنْهُ لَوْ سَمِعْتُ الْجَنَّةَ قَالَتْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اِذَا رَأَيْتُمُ الْجَنَّةَ تَبَايَدَ الْمَسْجِدُ - و گفته که به بنیدید و
 که تفسیر و تفسیر میکند - جبر را و نیز میگردد و از و و طاعت است و آن را یاد را و با طاعت نمودن و مرست کردن و جبار و ب و ادان
 و نماز گزاردن و عبادت مشغول شدن و ذکر کردن و در علوم دینی گفتن و اینها اسل و اجل تمام تعابده اند - فاشهد
 لِمَا لَا يَأْنِي - چون کسی را بنید که این چنین میگردد پس گواهی دهید و حکم کنید بقطع او را که به نومن است - **قَالَ** رَسُولُ اللَّهِ
 زَيْدٌ كَرَّ خَرَّاسَةً تَعَالَى لِيَفْرِيَا - **أَمَّا** اِيْهِمْ مَسْجِدُ اللَّهِ مِنْ اَمْنٍ بِاللَّهِ يَوْمَ الْاٰخِرَةِ مَعُونِيْدُ و مسجد با کسی که خدا را گرسه که آن
 آورده است بخدا و روز آخرت - رواه الترمذی و ابن ماجه و الدارقونی - **وَعَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ** قَالَ كُنْتُ عِنْدَ
 بِنِ الْخَطَّابِ - یا رسول الله ائذن لنا فی الاحرام - و ستوری ده ما را و خشی شدن تا از خطره زنا و خواطر آن باز داریم -
فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ - پس گفت پیغمبر خدا - **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** لَمَّا سَمِعْتُمْ حَتَّى تَبْتَ بِنِ اِيْهِمْ مَسْجِدُ اللَّهِ مِنْ اَمْنٍ بِاللَّهِ يَوْمَ الْاٰخِرَةِ مَعُونِيْدُ و مسجد با کسی که خدا را گرسه که آن
 و گوی که را - و لا آتقی - و نه کسی که خشی شود و خود - **لَا** تَهْمَا اَمَّا الْعِيَامُ - بختی که خشی شدن است من روزه و شستن
 که بدان شکست شهور طبعی و نفسانی حاصل میشود خصوصاً در وقت که اساک جوارح و اعضا و قوای از مشغولیت
 و ناهضیات بان ختم گردد - **فَقَالَ** - پس گفت عثمان بن خطاب - **اِئْذِنْ لَنَا فِي السَّيَاحَةِ** - اذن کن ما را و ستوری ده
 بر رفتن در زمین و گشتن در آفاق عالم - **فَقَالَ** اِنَّ سَيَاحَةَ امْتِي اَلْجَاهُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ - پس گفت آن حضرت بدستی که
 سیاحت است من رفتن است از برای جهاد در راه خدا و کارزار کردن با کافران یعنی رفتن و گشتن در زمین و گشتن

کتاب

که مکان طاعت و عبادت است اما شکر که در توحید باری سبحانه و توحید رسول الله صلی الله علیه و سلم و تاجع
رضی الله عنهم و عو غلظ و تضاع باشد همه حال و همه جا محمود و مستحسن است و آن حضرت صلی الله علیه و سلم بر لب حسان
که میج و کعبه و عثمان و سب می گفت در سجد بنبره بر میگرد و میفرمود که روح قدس تائید میکند حسان را مادام که
نماصت و معارفت میکند از غیر خدا - وعن البیہ والاشترافیه - نمیگوید از فروختن و خریدن و دیگر معاملات
دنیا بهین قیاس است - و آن تخلیق الناس بوم کجبه قبل الصلوة فی المسجد - نهی کرد و از علقه کردن شستن مردم روز جمعه پیش از
نماز در سجده اگر چه بر اس که مذکور علم و شغلی ذکر باشد در بیان سبب نهی چند وجه گفته اند یکی آنکه تخلیق مخالف است با جمیع
مصلیات است و دیگر آنکه اجتماع بر اس نماز جمعه کار است که تا از آن خارج نشوند مشغول شدن کار است و دیگر آنکه
نماز و خلوت پیش از آن موافق غفلت از آن است و باین دو وجه نهی مخصوص تخلیق در وقت خطبه باشد و هم آنکه وقت از نماز
و تخلیق با شماع خطبه و توجه بآن است و باین وجه را نهی از تخلیق نیز خطبه باشد و نیز نهی در دو وجه اول تفرقی میباشد در

سوم تفرقی - رواه ابو داود و الترمذی - و عن ابی هریرة رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا
را تیم من بیع او تبا ع فی المسجد - چون بیخیزد کسی را که میفروشد یا میخرد در سجده - فقلوا - پس گویند - لا یرح الله تجارتک -
سودمند نگردد از خداست - فقلوا - و اگر از تیم من میفروشد یا میخرد - فقلوا - و چون بیخیزد کسی را که میباید در سجده کند
فقلوا لا یرح الله ملکک - پس گویند باز نگردد از خداست که ملک است - رواه الترمذی و الدارمی - و عن
حکیم بن حزام - سجده هر کس سوره و اسه بر او رواه المومنین خیمه است و ولادت او پیش از عالم فیل است پس بیزده سال
و عمر او صد و بیست سال بود و شخصت و ریاست و شخصت در اسلام از اشرف توفیق و فضله است قوم است باقی احوال و
در جای دیگر ثبت یافته است - قال سی رسول الله صلی الله علیه و سلم ان میتقا فی المسجد نهی کرد و آنحضرت از طلب قصاص کن
و کشتن قاتل و مسجد - و آن پیش از اشعار - و از خواندن اشعار در سجده - و آن مقام فیه حمد و - و بر پا کردن حد با مثل حد
از واحد شرع خبر آن در مسجد و باید که بعد از ثبوت حد و قصاص زدن و کشتن بیرون مسجد کنند - رواه ابو داود و الترمذی -
روایت کرد ابن حزم را ابو داود در سنن خود - و صاحب جامع الاصول فیه عن حکیم - و روایت کرد صاحب جامع الاصول
و صاحب الاصول از حکیم بن سبب است ابن حزام و ظاهر آنست که در همین حکیم ابن حزام خواهد بود چه حکیم از صاحب یکمین
حکیم بن حزام است و دیگر حکیم بن معاویه التمیمی است و در حدیث است اختلاف است و الله اعلم - و فی المصباح عن جابر
و روایت کرد در مصباح از جابر و این در اصول یافته نشده است و عن معاویه بن قرة عن ابی سائبه
عالم ولادت او یوم الجمل ذکرده او را ابن عباس در لغات دریافت بمقاوتن را از صحابه روایت میکنند از پدر خود
و روایت می کنند از سبب قتاده و حمیه و انعمش و جریضان - ان رسول الله صلی الله علیه و سلم نهی عن بائین التیمین
معاویه بن قرة از پدر بن قرة بن حزم قاف و شدید را روایت کرد که آن حضرت نهی کرد از خوردن این دو درخت -

مالی و تنہا۔ روضہ ازین معنی در اول کتاب نیز گذشتہ است و اللہ اعلم پس جبریل میگویی کہ نہایت مرتبہ قریب
رسیدیم و از حق سبحانہ پرسیدیم۔ فقال۔ پس گفت و سے بچانہ۔ منیر البقاع اسوا قما۔ بدترین جہاں بازار است۔
و غیر البقاع مساجد است۔ و بہترین جہاں مساجد است۔ رواہ ابن جبران فی صحیحہ عن ابن عمر۔ روایت کرد این حدیث را ابن جبران
از ابن عمر و در اصل کتاب درین موضع یافت است

الفصل الثالث۔ عن ابی ہریرۃ۔ رضی اللہ عنہ۔ قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول یقیناً
الوہبیرہ تنہدیم آنحضرت را کہ منیر بود۔ من ہاں مسجدی ہا۔ کہے کہ بیاید مسجد را کہ این مسجد عظیم الشان و اوضح البیان است و منہا
دیگر تابع و سے و فرع و سے خواہند بود و درین مکہ۔ لم یأت الا بخیار علیہ السلام۔ نیاید کہ راست کار نکند کہ خود یا موز یا موزا
و دیگرے را و نماز و کمر و عرکات نیز بہین حکم دارند و تفسیر علم اہل بیت اطہار فضیلت است و سرت فہو بہتر است و عجاہدی سبیل اللہ
پس کن کس در اجر و ثواب بسبب مجاہدہ نفس چو کہے سرت کہ مجاہد میکند در راہ خدا۔ و من ہاں و غیر ذلک۔ و کہے کہ بیاید
بر اسے کار دیگر جز امر خیر چو کہے و عیبت و عور۔ فہو بہتر است از اہل بیت استماع غیرہ۔ پس کن کس بچوہر و سیت کہ کنی نکرد
بجانب استماع و دیگرے کہ این مروان استماع ندارد و حسرت بخورد این کس نیز در آخرت چو ثواب آنکس کہ درین مسجد خیر کردہ است
می بیند حسرت بخورد و متا لم یگوید کہ چرا ازین دولت محروم ہا زدم۔ رواہ ابن ماجہ و ابی یوسف فی شعب الایمان۔ و ابن ماجہ
مرسل قال قال رسول اللہ۔ روایت است از حسن بصری کہ گفت گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یاتی علی الناس مان۔ علی ہر
بہر و در زمانے کہ۔ یکنون خیر ہم فی مساجد ہم فی امر دنیا ہم۔ می باشد گفت و کہے ایشان مسجد ہاے ایشان در کار ہا
دنیا کے ایشان۔ فلما کما لیسوم۔ پس بخشیدنی کند ایشان را تا مگر کہ نشوید یا ایشان اگر چہ خبر یا فی تکبیر۔ فلیس لہم معیم جانبہ۔
پس نیست مرخصے تھے را در ایشان مابینے کنایت است از تیراری حق از ایشان و عدم اعتناء و مبالاۃ ایشان
و بر آمدن ایشان از عہد و سے و نہاد و سے والا و سے تھانے منفرہ است از حاجت۔ رواہ ابی یوسف فی شعب الایمان۔
حدیث و امانت دارد ہر کراست سخن دنیا و مسجد ہا و اخبار و آثار و در مقام دنیا و مسجد و منہا از ان بسیار آمدہ است و اما
کہ مراد آن خواہد بود کہ عیبت و لایق باشد و بسیار باشد و بسیار فاحش باشد و الایک کلمہ و دو کلمہ کہ درین مرتبہ نباشد
داخل آن نخواہد بود و در خلق شریف آن حضرت صلعم آمدہ است کہ بعض صحابہ میگفتند بود آنحضرت کہ چون ما ذکر طعام می کردیم
و ذکر میکرد آن را با ما و چون دنیا ذکر میکردیم و ذکر میکرد آن را با ما و غالب مجلس شریف در مسجد بود و اللہ اعلم۔ و ابن ماجہ
بن یزید سجانی صحیفہ است حاضر شد حجۃ الوداع را ہراہ پدر خود و عفت سال بود و روایت میکند از پدر خود قلیل الحدیث طیف بنی ہبہ
یابی عبد شمس۔ قال کنت ناکما فی مسجد۔ گفت سائب بود و من خوابیدہ و مسجد نبوی۔ محصنی ریل۔ پس زد و را بستند
مردے۔ فظنرت فاذا عمر بن الخطاب۔ رضی اللہ عنہ۔ پس چون بیدار شدم ناگاہ می بینم کہ عمر بن الخطاب حاضر است فقال
اذهب فاتی ہمدین۔ پس گفت عمر برو یا را این دو کس را اشارت کرد بود و کہ نشسته بودند در مسجد و سخن میکردند با و از

فجانبه بها - پس آوردم نزد عمر آن هر دو مرد را - فقال من انا - پس گفت از کجایم شما را - او من اینم
یا گفت از کجایم شما شک راوی است - قال من اهل الطائفة - گفتند آن دو مرد از اهل طائفت ایم نام جماعه
مشهور است از این جماعه هر سه مرد از کجایم و قیام این عباس و این است - قال - گفت عمر رضی الله عنه - او گفت من اهل
المنیة - اگر می بودید شما از اهل منیة یعنی می شستنا خدیج حرم من مسجد شریف را یا در دم غریب نمی بودید متقی و عفو و
شفقت - لا وجعکما - چه آئینه درونک میگردانیدم و میزد و میباران - ترقیان اسمو انما فی مسجد رسول الله - بلند
میگردانید آواز بلند خود را و مسجد پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم رواه البخاری - از این اسماء هم می شود که بلند گردانید
آواز و مسجد را و ب است خصوصاً از مسجد شریف نبوی صلی الله علیه و سلم که مقام خاص محل ورود و خروج و حضور است
و در بحث حکم که آواز بلند کرد و در خطبه است - و عن مالک قال فی ذکر جنتی فی ما جنتی اسی - روایت است
از امام مالک گفت بنا کرد عمر رضی الله عنه قناریه و کعبه مسجد پیغمبر صلی الله علیه و سلم - نامیده شد آن در جنت الطایف
بضم با و فتح طایف یعنی زمین نگر نه - و قال - و گفت در بیان این مسجد بنا کردن این درجه من کان یروان الی غیره -
کسی که خواهد خواند و کند و گفتگو با مردم و غلط گفتن مسجد و نام آن را در حدیث متواترین با کتب و تفسیرش - او را بشمارد یا بگوید
شمارا - او بر حق صوته - یا بلند کرد آواز خود را - فیخرج الی هذه الرحبة - پس باید که بیرون رود و از مسجد بیرون
پسوسه این رحبه - رواه فی الموطا - روایت کرد این در پیش را مالک و یحیی که نام کتاب او است - و عن
الفس قال رای النبی - گفت انس و یحیی صلی الله علیه و سلم خاتمه فی القبلة - خاتمه را در دیوار است که در جانب
قبلة مسجد بود و خاتمه یعنی نون براق که از طلق برآید و آن از طلق نیکوترین و شوق فلک علیه - پس و شواهد آن بر آن حضرت
حتی رمی فی وجهه فقام حکیمه - تا آنکه درین شد و از خوشی و در دو سه مبارک و سه پس برخواست آن حضرت از نماز
که نمازی کرد پس آمد و تراشید خاتمه را بر دست مبارک خود - فقال - پس گفت آن حضرت - ان احدکم انما قام الی القبلة
بدستی که یک از شما چون بایستد بسوسه نماز - فاما انما یحیی را به پس بنا جاست نیکو در رازی گویر گیر و در گار خود را
و ان به منیه و بین القبلة - و بعد از آن که بیرون رود و گار خود را - و تفسیر بیان او و میان قبلة است بسبب توجه و حضور او
بجانب حق - فلان یقرن احدکم قبل القبلة - پس باید که نزد حق بنشیند و بگوید از شما بجانب قبلة است و بایستد او ب - و کن
عن ایناره - و لیکن باید که بگوید براق بجانب حق خود - و تفسیر این در - یا بگوید زیر پا سه خود - ثم اخذ طریقت رواه
فصحت فی - فبشر که در دست آن حضرت گوشه رواه خود را پس براق انگشت در سه - ثم رد بینه علی العین - پس
باز گردانید پاره روار بر پاره دیگر یعنی بالید بجایه - فقال او فیصل کذا - پس گفت یا بنده پیغمبر و گفته اند که اگر در مسجد است
النبیة چنین کند و در غیر مسجد اختیار دارد که در جانب چپ بنشیند و یا بر پا خیزد و بگوید - رواه البخاری - و عن الساجدة
بن حماد بن حریز من محاسن النبی - و سائب بن حماد روایت است از ارباب پیغمبر صلی الله علیه و سلم - و گفت او اهل است

دری است و عامل عبدو بنی المدینه برین - قال - گفت ساجد که - ان رجلا اعم قوما من دوسه امامت کرو قوسه را
فببقی فی القبله - پس ایماق کرو در جانب شمال اگر در سجده بود و اگر در سجده بود و اگر در سجده بود و اگر در سجده بود
قبله باقی است - و رسول الله - پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم - بیدار آن را - فقال رسول الله - پس گفت پیغمبر خدا
صلی الله علیه و سلم - مرقوم او را که امامت ایشان میکرد - حین فرغ - هنگام که فارغ شد از امامت - لا یصلی کلمه -
امامت کند این مرقوم را بعد از این - فاراد بعد از آن صلی الله علیه و سلم - پس خواست آن مرد بعد از آن که امامت کند درین
قوم را - پس بازو شستند او را از امامت که درین - فاشبهوه بقول رسول الله - و چون دستهایش را شستند
شیر و او را بگفتند پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم - که فرموده بود امامت کند و دستهایش را شستند و گفتند که رسول الله - پس ذکر کرد
آن مرقوم کردن قوم در او را از امامت و خبر دادن ایشان بقول رسول خدا صلی الله علیه و سلم - که یار و رفیق من کرده مارا از امامت
کردن فقال نعم - پس گفت آن حضرت که - منکر کرده ام - و حدیث است که - و گمان میبرم که آن حضرت گفت بآن مرد و پیر
سبب منع از امامت - آنکه در وقت امامت او بود که - بدرستی که تو ای مرد از آن کردی خدا را و رسول خدا را با یکبار پستی و خوار
در نماز و در سجده بپای کردن جانب قبله - رواه ابو داود - و صحیح بخاری - و این حدیث است از معاوی بن
جبل که - جئیس عن رسول الله - بازو شستند او را از پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم - و آنست خدا صلی الله علیه و سلم - در
یک وقت با ما در نماز صبح یعنی در وقت نماز بیرون نیامد حتی که نماز را تمام کرد - تا نزدیک بودیم که پیغمبر
خدا را طلوع کرده - فخرج بیرون - پس بیرون آمد از خانه شما باین - فخرج بیرون - پس بیرون آمد از خانه شما باین - فخرج بیرون - پس بیرون آمد از خانه شما باین
فصلی رسول الله - پس نماز کرد و پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم - و آنست خدا صلی الله علیه و سلم - و آنست خدا صلی الله علیه و سلم - و آنست خدا صلی الله علیه و سلم -
عادت شریف و نماز با او - فلما سلم و قال صوته - پس چو او سلام داد و از پیشه - فقال لنا - پس گفت ما را - علی
مصافحکم کما اثم - بر جاسه خود با شید و بر جاسه که گفتند ایستاده است تا از دنیا که استقامت نشسته - ثم انقل الیما لیسیر
بکشت آن حضرت از نماز و در سجده بجانب راست - ثم قال اما انی ساعدکم ما یستحق علم الله - پس گفت آگاه باشید باینکه
من خبر دهم شما را که چه چیز بازو شستند از شما درین ابداد - انی استحق من الیل - این حدیث است که بدرستی من بر جاسه پاره از
چنانکه عادت بود در بر جاسه از بر جاسه نماز سجده - فموتوها - پس خبر کردم - و صلیت ما قدر لی - و بجز ارم از نماز آنچه
تقدیر کرده شد بر اسس من و خدا خواست - ففست فی صلواتی - پس خواب کردم در نماز و لحاف من نمون گرانی
اول خواب که آن را بفارسی بگویی گویند چنانچه فرمود - حتی استقلت - تا آنکه گران شدم و این لفظ صریح است که این
رویت در خواب بود و در روایت آمده که فاستقیظت پس بیدار شدم و این ولایت دارو بر آنکه بیدار شدن از خواب
بود و الله علم - فاذا ابلی - پس ناگاه می بینم من که با پروردگار خودم - تبارک و تعالی فی حسن صوره - و زیکو صفته
و حالتی بیان صفت حق است یا حالت خود چنانکه در فصل دوم گذشت - فقال - پس گفت پروردگار تعالی - و بجز قلت -

گفتیم که یک شب - ایستاده ام و خدمت تو چه میفرمائی پروردگار من - قال گفتیم - فی سبیل الله لا یطاع - و چه چیز بخیر و نفع میکند فرشتگان منی این عبارت گفتند - قلت گفتیم - لا دوری - و در نمی یابم و نمیدانم - قال گفتیم - این کلام را پروردگار تعالی و پرستیدار من سه بار و هر بار درین جواب گفتیم - قال قرآنیه و سمع گفتیم گفت گفتیم - ان خدمت پس دیدم پروردگار تعالی را که نهاد دست قدرت خود را بر سر و شانه من حتی و جبهت بر دانا بلین شینی - تا آنکه یافتیم سر وی انکشتان او را میان هر دو پستان خود - حتی بی کل شیئی و عفت - پس ظاهر شد و روشن شد و هر چیز از علوم و شفا ختم بر ما - فقال - پس گفت پروردگار تعالی - یا حق قلت - گفتیم - لیکن رب قال - گفتیم - فی سبیل الله لا یطاع - و چه چیز خدمت میکند ملا را - قلت فی الکفارات - گفتیم خدمت میکند و کفارات بخیر و کفایت کفایت گناهان گذشته میشود - قال گفت پروردگار تعالی - تا من چه چیز اند و کدام اند کفارات - قلت گفتیم کفارات سه چیز اند - شکی الاقدام الی الجاهات - بیکه رفتن بیا بهای بجهت های غیبه - و بخوابی فی الساعات و بجهت الحوائج و بیکه شستن و سبیل از نمازها - و سبیل الوضو و حین الکبریات - و بیکه کمال و سبیل کرون و خدمت و حالته که مانع از سبیل و ابعیت است - فقال آیه را چنانکه در سبیل و بجاوری - قال گفتیم پروردگار تعالی - گفتیم - بعد از آن و چه چیز خدمت میکند - قلت فی الدربات - گفتیم و در جبهت یعنی علمای که بدان یاری و ثواب و قرب الهی تعالی را بدو شریف کرده - قال ما من گفت پروردگار تعالی چه چیز اند و کدام اند در جبهت - قلت اعطاهم طعام - گفتیم و در جبهت خوردن طعام است پس بکینان و تهاجان و همانان یعنی جود و احسان کردن بخیر بیکه ازان میان طعام است که طعام است نفع است و احتیاج بدان - و این طعام - و دیگر نرمی کردن در سخن و ببردن بخیر و لطافت بودن و بازیر و ستان و شکسته دلان و تنمورن - و اهل لیل و الناس نیام - و دیگر نماز کردن شب و حال آنکه فروم و خواب ند - قال سل - گفت پروردگار تعالی - سوال کن و بطلب از خیر است و دعا کن بر آنکه خود هر چه خواهی - قلت گفتیم دعا کردیم یا رب - اللهم فی امرک فصل الخیر و ترک الکفر است و حب المساکین و ان تغفر لی و رحمتی و اذ اردت ففعل فی قوم ففعل فی غیر ففعلون - و ترجمه این الفاظ در فصل ثانی معلوم شد با فک گفتار است که در اینجا است باز یاد فی طلب کبر و رش و مهربانی و اینجا این زیادتی نیز است که و اسالک حبک - و سوال میکنم از تو دوستی ترا که من ترا دوست دارم تا آنکه تو را دوست داری - و حب من یحبک - و سوال میکنم دوستی کس را که دوست دارد ترا بهر دوستی - و حب عمل یغفر لی حبک - و دوستی کارگر که نزدیک گرداند مرا بدوستی تو اینجا معنی اهل شعیب است - فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما حق - پس گفت آن حضرت بعد از حدیث این واقع که این واقع که دیدم گفتیم راست و درست است - قال و دعاهم ففعلوا - پس خوانید آن را و یاد گیرید معانی و الفاظ آن را بعد از آن تعلیم کنید آن را بهر موصوفه و احمد و الترمذی و قال بعد از حدیث حسن صحیح - گفت ترمذی این حدیث حسن صحیح است - و سالت محمد بن یحیی عن ابی احمد ع - و گفت پرسیدم محمد بن ابی احمد را معنی

چنانکه از لباس فقره ای میگذرد و در وینا او عبارتست یعنی شایان این قید واقع نشده و احتمال را توضیح دیگر گویند
ماخوذ از توضیح معنی حامل که در گردن اندازند و اینها طریقه علی عاتقیه - در حاشیه که منتهی بود و هر دو طریقت جامع را
بر دو شش و پنج پا که گفته و بر کرده و منتهی خفوق علیه - و حسن ابی هر مرثیه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یحکمین
احکم فی التوسل الا بعد - باید که نماز گزار و سبکی از شکار و یکس جامه که - پس علی عاتقیه منتهی - نیست بر هر دو و او شش
و سه تران جامه چوبی که همان طریق که در معنی احتمال مذکور شد چه بر تنه بر عدم آن اگر شش صورت این بود و تا بدست
گرفته نگاه دارد و برین تقدیر نهادن دست بر دست که سنت است بیشتر کرده و بار خود آن اگر تر صورت و اصل است نماز
در سنت است نزد آنکه نماز گزار و نماز و امام احمد و بعضی صلوات نورانی بر این حدیث - متفق علیه - و عظمه قال عمت
رسول الله - و حسن ابی هر مرثیه است گفت شریفم میفرماید که رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول - مکلف است - هر صلی فی ثوب واحد
طینا لیسین طریقه - که گفته که نماز گزار و یک جامه یا دو پس باید که تفاوت کند میان هر دو طریقت آن جامه یا دو صورت
استمال گفته شد - رواه البخاری - و حسن عاتقیه منتهی الله عنهما - قال صلی رسول الله - گفت عاتقیه نماز
گزار و پنج پا که - صلی الله علیه و سلم فی خفینة لیسین الله - و در حدیثی که در او را عظمه ابو هر مرثیه جامه از تر یا صورت سیاه علم وار
و اگر سیاه و علم را در خود خفینة گویند - فتنه فی اعلاها النظرة - پس نگاه کردن حضرت بجانب علمه است که هر آن خفینة را بود
یک نگاه کردن - علماء الشریعہ قال - چون بر پشت آن حضرت و فارغ شد از نماز گفت - از من و ابی - تی نهی الی ابی جهم - بر
این خفینة مرا بر پشت ابی جهم که سحر بود و سحر بود و بران فریاد و این خفینة را و سه خفینة در پیرا آورده بود و چون خفینة
را علمه است و سه خفینة انداز پس فرستاده و فرمود که این خفینة را نزد و سه پیرد - و انمولی با نجانبه ابی جهم - و بیاید
برای من این نجانبه و سه را اینجانبه که خفینة و فتح آن و سکون لون و که بر سه موعده و فتح نیز آید که خفینة در پشت از فروین
جامه است و سه پیرد که اینجامه نام دارد و طلبیدن اینجامه از ابی جهم بر سه آن بود که چون و سه فرستاده بود باز فرستاد
آن که بیاید و سه پیرد و سه پیرد آن خفینة آن بود که فرمود که - فانها لیسین الله عنهما - پس بدستی که این خفینة نظر
افتاد و بر نفوش و اعلاها و الوان آن باز و شش را از فروین و حضور نماز اکنون - متفق علیه و فی روایة البخاری - و در روایت
بخاری را این چنین آمد - قال کنت انظر الی السماء و انما فی الصلوة - گفت آن حضرت بود و من نگاه میکرد و بجانب علم آن خفینة
و حال آنکه من در نماز ام - فانما انت انما - پس رسیدم من که در فتنه بینداز و مرا و باز و از نماز و حضور در آن
و از اینجامه علم میگردد که صورت و نفوش ظاهره را در نفوش ظاهره و قلوب صافیة تاثیر مانی هست با وجود علم مقام و کمال نزاهت
و نظر بختیقت این تاثیر و خفینة ناشی از کمال نهادن تاثیر لطافت است چنانکه در جامه سفید یک نقطه سیاه اگر افتد نمایان گردد
و چند سفید تر و ماضی تر نمایان گردد و لو کان و تیره و لان را از آن معنی آگاهی نبود و نزد من این تعلیم است مراست از خفینة
مرا ایشان را بر تثبیت و احتیاط و احتیاس و مباشرت و ملاصقت طایفه و مشاغل و الله علم خفینة الحال - و حسن عاتقیه

چند

قال - روایت است از انس گفت - کان قرام - کبیر قات تخفیف را بود پروه با یکس رنگین منقش - لعان نشسته - مرعاشه را - شربت بجانب بیتها - پوشیده بود و عا نشسته بان پروه گوشه خانه خود را ظاهر این است که ویوار خانه را بدان پوشیده و فرین ساخته بوده و بعضی گفته اند مثل جمل عروس ساخته بود و بعضی گویند که تناسی که در خانه داشت باین پروه آن را پوشیده زیرا که از پوشیدن ویوار پروه گرفتن آن را نمی کرده اند پس عا نشسته چگونه آن را از خواب نموده باشد و تواند که این حال پیش از منی باشد و الله اعلم - فقال اما البی - پس گفت مرعاشه را بپوشید صلی الله علیه و سلم میلی عمارت را که در دو کن و بر دار از پیش پاره خود را - فانه لا يزال تصاد بر عرض لی فی صلوٰی - پس بپوشید که همیشه از نقیضها و علما سے اظهار میگردد بر من در نماز من - رواه البخاری - و عن عقیقه بن عامر قال اهدی الرسول الی - گفت عقیقه بن عامر بنی کنه عابی مشهور است بدین فرستاده شد بر - پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم فرج حریر - قماش ابریشم و فروج بفتح فاء پوشیده را می مضبوط و از خرچیم قماش که از پهلوی و از چپا که بر لبه سواری کنند و از کفنه آن را که بر بود و کمال ترو و سه انحدر و بعضی گویند دیگر بود - قلبه - پس پوشید آن حضرت آن قبا را و این پیش از تحریم لبس حریر بود و بعضی گویند بپوشید بود از بر لبه آتال نام آن شخص که فرستاده بود پوشیده و این سخن باین حدیث است و مخالفه سوق حدیث - ثم صلی فیه - پس نماز گزار و در آن قبا - ثم انصرف - پس باز گشت از نماز - فرمود - پس پوشید آن قبا را از بدن مبارک - نزد عا نشید - نشیمنی سخت - کاکار دله بچو که است و از نه آن را - ثم قال لا یلبس بها متیقین - الا ان و شرا و نیست این چنین جامه متقیان خصوصاً مترو و مترو و متقیان اصلی الله علیه و سلم یعنی اگر چه بیاض و زرد است و لیکن از مقام غرمت و فضیلت و درست و تواند که بپوشد تا به پیغمبر و مقتدران باشد و الله اعلم - متفق علیه -

الفصل الثانی - عن سلمة بن الاکوع قال قلت - گفت سلمة بن الاکوع که صحابی مشهور است و از شجاعان و دلاوران روزگار بود و یاده برادران میزد و گفت - یا رسول الله انی جلی صید - من مردی که شکار میکنم و پیراهن تنهامی پوشم که از ارباب نه باشد تا در بانی شکار باسانی توانم و دید - افاصلی فی التیمیض الواد - آیا نماز کنم در یک پیراهن - قال نعم - گفت آری که بکار نماز و در آن یک پیراهن - و از ره - و نگما کن پیراهن را یعنی بر بندگی پان را اگر فراخ باشد و عورت از آن نمایان گردد و زور کوع و جود - و لو بشوکه - اگر چه بکمر کردن و بر سبت بخاری باشد - رواه ابو داود - و این حدیث را ابو داود و باین لفظ - و روی النسائی نحوه - و روایت کرده است نسائی مانند آن لفظ دیگر - و عن ابی هریره قال ینما رجل یلبس - گفت ابو هریره و از آنجا که آنکه مردی میگذارد و نماز را - مسبل از ره - که دراز کنند و فروخته است از رخ و راه اصل سبیل و دراز کردن جامه و فروختن آن تا زمین بطریق ناز و کبر و خصوصیت یازار و لیکن بشیو احتمال و از زاریابد - قال له رسول الله - گفت مرا و را پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم از سب فتوحا بر و لبس و ضوکن - قد سب و فتوحا - پس رفت آن مرد و وضو کرد ثم جاز - پس باز آمد - فقال رجل - پس گفت مردی دیگر که حاضر بود - یا رسول الله مالک امرته ان یتوضا - چه بود که او کردی

واجب نگردد و در روایت اختلاف است - فانما هو شیطان - زیرا که نیست و گاهی شیطان یعنی کافر شیطان کننده
که آن قطع مشروع است یا نه شیطان انس است چه شیطان جین و انس هر دو اطلاق می یابد و مردم شیر را شیطان
انگیزند - هذا لفظ البخاری این لفظ بخاری است - و المسلم غناه - و مسلم را معنی اوست و لفظ او دیگر است - **عمن**
ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم قطع الصلوة المرأة والحمار والكلب - می برد و باطل میگرداند نماز را آن
که از پیش منقطع میگیرد و همچنین خروس - و بقی ذلك مثل منخرة الرجل - و نگاه میدارد و قطع را از راه یافتن نماز قطع میکنند
آن را نماز خبیث مانند منخرة رجل و پیش و ستره ساختن آن را بنیائیکه معلوم شد - رواة مسلم - با آنکه در عالم از صحابه
و غیر هم بر آنند که قطع نمیکند هر چه و هر که از پیش منقطع میگیرد و چه این سه چیز و چه غیر آن را احادیث که وارد شده است در آن بیان
این حدیث و جز آن محمول است بر بطلان و تاکی و نسب شتره یا مرد و قطع مشروع و حضور در صلوة است که منقطع و در وقت
اوست یا مرد آن است که نزدیک است که قطع شود و صحبت شغل و در صلی بدان و غیر این سه چیز که از جهت شدت شغل است
در آن اما در زن خود ظاهر است و اما حمار پس از جهت کثرت نماز شیطان را و از چنانکه احتیاط نمودن شیطان نزد من حیث حمار
و لایست دارد در آن و اما کلب پس از جهت غلبه نجاست و بعضی بر آنند که در زن و انس و گاو یا نه قاطع باشد این قول
بعلا نشه و ابن عباس نسبت میکنند - **و عن عائشة** رضی الله عنها - قالت کانت النبی گفت عائشة بود و غیره صلی الله علیه وسلم
یصلی من الليل - نماز میکرد در شب - و انما منعت منی و من القبا - و من یمنها اقتاده بود و میان آن حضرت و میان
قبله - کا عثرنا من جنازة - همچو بر پهنای اقتادون جنازة نیست و پیش نماز کنندگان اشارت است بآنکه تمام مقابل اقتاده بود و در
در یک گوشه و با وجود آن آن حضرت نماز میکرد پس معلوم شد که پیش آمدن زن در نماز قطع نمیکند نماز را - متفق علیه - و شرح
این بحیاس قال قبلت را کبار علی اتان - روایت است از ابن عباس گفت که پیش آمدن من سواره براده غریبی که آن
بفتح غره و کسیر آمده و حمار مذکور و نوشت هر دو را گویند و اتان مخصوص است بانسه و اما نه تا نیز آمده و در ذکر اتان اشارت است
با آنکه چون مرد را در خر قاطع نباشد مرد را در خر قاطع نباشد و اما یومئذ قد انهرت الاضلال - و من در آن روز تحقیق نزد یک
شده بودم و در بلوغ را - و رسول الله - و غیر خدا - صلی الله علیه وسلم یصلی بالناس بمنا - میگردان و نماز بار و مردم در شکی که بر میگردان
از که - ای غیر خدا - پس و یواسه که شتره می باشد - فمررت بین یدی عنی الصف - پس گذشتم من بین الصف صف نماز
فمررت - پس فرو نهادم - و ارسلت الانان ترتع - و ما کردم و سر وادم داده خرا که بچرد - و دخلت فی الصف - و در آدم
و صف نماز - فلم یکرهک علی احد - پس نماز نکرد آن را بر من هیچ یک یعنی سواره براده غریبی صف نماز آمدن و ماده خرا را پیش
صفوف سر وادون از جهت عدم قطع اتان صلوة را و از جهت عدم بلوغ من اگر چه قریب بدان شده بودم - متفق علیه
الفصل الثانی - عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا صلی احدکم - چون نماز بگردد
از شما فلیجعل لقلبه وجهه - پس باید که بگرداند و مقابل روزه خود - چنانچه از زمین و دیوار درخت و ستون و

فان لم یجلب فی صلب عصاره - پس اگر زیاده چیره - اگر بگردان آن را قبال رو سے خود پسین یا بکه ایستاده کند و صلا سے خود را
و بخلاند آن را در زمین و اگر زمین سخت بود و شبنم یا باران طوفانی عصاره بخلاند آن خندانیدن بود - فان لم یکن مع عصاره - پس اگر
نباشد باو سے عصاره - فلیخلط بخلطه - پس باید که بکشت خصله یا بر زمین - ثم لا یسره ما را ما - این ترابان ندارد و او را چیره که بکشد
پیش او در قلع خشوع - رواه ابو داود و ابن ماجه - و اگر خط کشیدن بخال و قریب شامی بخال امام احمد است و بعضی از امتزاجین
شامی امیزان قائل شده و نزد اکثر شامی ها و نزد اکثر خط کشیدن و امام احمد گفته است که این شامی بخال نیز در قول جدید
آن را نفی کرده و گفته که حدیث وارد در این باب صحیح و معتبر است و در خط و در خط و در خط اعتبار ندارد و از بعضی
متنیر و در فی نه مختار صاحب دایره خیرین است و شامی این امام احمد گفته است که حدیث او صحیح است با تابع و فی الجمله در حدیث او
هم وارد و موجب جمعیت خاطر و دفع اشتباه و در این از این حدیث و در حدیث خط و بعضی شکل بال معتبر است و نزد
بعضی طویل بجانب غیر و نزد بعضی بر عرض بینا و شمال و شمال قول بلال است که در فی الجمله شامی و شامی بن الی قیمة شامی
حاصل نموده و سکون شامی صحیح است و ولادت و در حدیث شامی است از حدیث انصاری است مانت فی المارة معاقبه او
خبر صریح است - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انی اهلکم انی شجرة - چون نماز گزار و بیکه از شامی است و در حدیث
علیهین منها - پس باید که نزدیک بایستد از شامی است و در حدیث شامی است و در حدیث شامی است و در حدیث شامی است و در حدیث شامی است
ابو موسی و قدرت یافتن بر آن چه گردد و در حدیث شامی است و در حدیث شامی است و در حدیث شامی است و در حدیث شامی است و در حدیث شامی است
و حسن مقداد بن الاسود قال ما را رسول الله صلی الله علیه و سلم انی اهلکم انی شجرة - گفت مقداد بن اسود من آن حضرت را که میگوید
نماز هر چه چوبه - و لا تموت الا شجرة - و نه هر چه چوبه - و لا تموت الا شجرة - الا شجرة علی حاجبه الامین او الایسر - اگر آنکه میگوید
آن را بر او سے رست خود یا بر او سے چوبه خود - و لا تموت الا شجرة - و قصد نمی کرد و مر آن را قصد کردی رست که میان دو ششم
و سه افند بلکه میل میکرد و از او سے از حدیث شامی است و در حدیث شامی است و در حدیث شامی است و در حدیث شامی است و در حدیث شامی است
ابو داود - و حسن القسطل بن عباس رضی الله عنهما - قال انما رسول الله - گفت فضل بن قبا و سکون خدا و مجسمه نام برادر
ابن عباس است آمد مارا بر چرخ خدا - و لا تموت الا شجرة - و بودیم ما و بادیه که مارا بود - و مع عبد الله - و مع عبد الله
آن حضرت عباس بود و در حدیث شامی است که از حدیث شامی است و در حدیث شامی است و در حدیث شامی است و در حدیث شامی است و در حدیث شامی است
معین و حاجه که مخصوص است که در حدیث شامی است که از حدیث شامی است و در حدیث شامی است و در حدیث شامی است و در حدیث شامی است و در حدیث شامی است
که - پس این حدیث شامی است - و بود پیش آن حضرت شامی است و در حدیث شامی است و در حدیث شامی است و در حدیث شامی است و در حدیث شامی است
در حدیث شامی است - و حازه لقا و کایه - و خرکه مارا بود و سگایه بود - و بعد از آن حدیث شامی است - از حدیث شامی است که
پیش آن حضرت در نماز و در حدیث شامی است - و حازه لقا و کایه - پس آن حدیث شامی است و در حدیث شامی است و در حدیث شامی است و در حدیث شامی است
یا بر - و در حدیث شامی است - رواه ابو داود و النسائی نحوه - و حسن الی سبیه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انی اهلکم انی شجرة

شقی - نمی برد و باطل نمیکرد و انداز را چینه از آنچه بگذرد پیش می - و او را اما استعظم - و دفع کنید و برانید تقدیر که گویید
از رسته گاه پیشت خضوع و شمع - فانما یبطلان - زیرا که آن گدازنده شیطانی است - رواه ابو داود -

الفصل الثالث عشر عائشة رضی الله عنها

من که خواب می کرد و پیش پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و در پاسه می خوابید - و حال آنکه پیرو و پاسبان من و قبله آنحضرت بود یعنی
در سجده گاه او - فاذا سمعتم فی - پس چون خبر است که سجده کند زیر میکرد پاسه - و آنوقت بخت رجبی - پس می کشیدیم و گویا او هم
من هر دو پاسه خود را - و اذا قام بصلاته - و چون می ایستاد و بیکشاید و دراز میکرد و هم پایدار - قال - عائشة - و البیت
پوشیده نیکو میامد ما - و خانه من در آن هنگام بود و در آنجا چراغ گویا این آنقدر است در خانه از دراز کردن عائشه پاسبان
خود را و سجده گاه آن حضرت را و او را دراز کردن و من می ایستادم پایدار بار و در سجده آنحضرت را بارشاید که گمان آن باشد
که آنحضرت انتقال کرده باشد از آنجا و پیوسته ایستاده باشد یعنی که آدمی را در خواب می بایستد و الله اعلم - متفق علیه -
و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لو علم احدکم ما له - اگر بداند کسی که از شما چه را و در سجده
گناه - فی ان یؤمن یرى اخیه - در گذشتن از پیش برادر مسلمان و نماز - متفق علیه - و رواه ابو داود - و کان فیهم
ما یقام خیر له - باشد هر چه ایستاد او و در سال هر روز او - من استیضه - از کاسه که بزرگان را - رواه ابن ماجه -
و عن کعب الاحبار قال روایت است از کعب احبار که گفت - لو علم الملازمین یرى اخیه - اگر بداند کسی که نزد
از پیش صلی پیغمبر است از گناه - لکان ان یؤمن خیر له - هرگز نمیداند که بزرگوار شود او و از زمین بهتر را و در میان این
بین پیغمبر - از گذشتن و از پیش صلی - و فی روایت - و در روایتی بجا پیغمبر - ابو داود علیه - آمده یعنی باشد
خفت او و زمین آسان تر بر او است - رواه مالک - و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا لم یکن
احدکم علی غیر الشرة - چون نماز بگذارد و یکی از شما بدین مشغول - فانما یضیع صلاته - بدین معنی که قطع میکند نماز او و گذشتن
و انخیزد و الیوهی و المراه - و گذشتن ترک و جود و آتش پرست و تاویل این در فضل او گذشت - و تخریج
عنه انوار و این پیغمبر - و پیغمبر میگوید این که کلمات از عدم قطع صلوة چون بگذرد از پیش صلی - علی و قد یضیع صلاته - و رواه
که او بآن می تبارست فرج و متذکر آن سه فرج گفته اند - رواه ابو داود -

باب صفته

و صفت کردن نماز و بیان کردن صفات آن که چگونه باید کرد و در آن و آنرا است که پیش از نماز
لازم باینکه آنچه خارج از حد است و این که چه صلوة بیرون از حد است است از آن صفات خواهد بود

الفصل الاول - عن ابی هريرة رضی الله عنه

ان را با فضل سجده - رواه ابو داود - و رواه ابن ماجه - و رواه ترمذی - و رواه نسائی - و رواه بیهقی - و رواه
در آمد و در سجده و حال آنکه پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم عابس فی حاجته است و بود و در سجده - پس نماز از او
آن هر دو و در سجده رعایت تبدیل از کان و قومه و ناسخ و نبی کرد - ثم یأمر المسلم علیه - پیغمبر آمد آن مرد پس سلام کرد و بر آن حضرت

فقال له رسول الله - پس گفت هر دو را به غیر خدا - علی الله علیه و سلم و علیک اسلام ارجع فصل - باز گرد بمحلای خود
پس بگزار نماز را - فانک لم تفعل - زیرا که بهیچیک از آنکه نماز را - ارجع - پس بازگشت آن مرد - فصلی - پس باز بگزار
نماز بار دوم جهان طریق که گفت نماز را بود - ثم جاز سلم - بیشتر باز ایس سلام کرد - فقال پس گفت آن حضرت - و
علیک السلام ارجع فصل فانک لم تفعل - باز گرد پس بگزار نماز زیرا که تو نماز نگذاشته - فقال فی الثالثة - پس گفت آن مرد
در کرت سوم - اوفی الی بعد - یاد کرستی که پس از سوم است یعنی در کرت چهارم - یعنی - بیاموزان مرا - یا رسول الله - کار
را که بگویم بزارم پس آن حضرت تعلیم کرد او را نماز تعلیم نمود و بعد از آنکه نماز را بر او آموخت و فرمود که عده نزدیکترین شرایط است -
فقال - پس گفت آن حضرت - اذ انت الی الصلوة فابسط الوضوء - چنانچه خواهی که بایستی بر آن نماز ایس کمال و تمامه بیا
کن و فوضوا - ثم استقبل القبلة - بیشتر رو به آن جانب بیا - فکبر - ایست بگو - ثم اقرأ بما تيسر من القرآن - بیشتر بخوان آنچه
آسان و آموخته گرد و آنرا آن که با است و محفوظ است - ثم ركع حتى تطمئن را که - بیشتر رکوع کن تا آنکه قرار و آرام گیری و رکوع
ثم ارفع حتى تستوی قائما - بیشتر بر و ایستاد رکوع تا آنکه برابر ایستی - ثم اسجد حتى تطمئن ساجدا - بعد از آن سجده کن تا آنکه
آرام گیری و سجده - ثم ارفع حتى تطمئن جالسا - بیشتر بر و ایستاد سجده تا آرام گیری و نشستن - ثم اسجد حتى تطمئن ساجدا -
باز سجده کن تا آنکه آرام گیری و در سجده - ثم ارفع حتى تطمئن جالسا - بیشتر بر و ایستاد از سجده تا آنکه آرام گیری و نشستن ایستاد
استراحت گویند و در ششمی است که بعد از سجده نشینند و بعد از آن بر ایستد رکعت دوم بخیزند - و فی الرواية - و در
روایتی بجای این عبارت که - ثم ارفع حتى تطمئن جالسا - این چنین آمده است که - ثم ارفع حتى تستوی قائما - بیشتر بر و ایستاد
از سجده دوم تا آنکه ایستد بایستی یعنی بر ایستد رکعت دوم و درین روایت ذکر طمئن استمرحت نیامده و سخن در طمئن بیشتر
در حدیث دوم است که بنام کعب بن العنبر است بیاید - ثم فعل واک فی جهاتک کلها - بیشتر بکن آنچه مذکور شد در همه نماز خود - متفق علیه
و باین حدیث استدلال کرده شافعی و احمد و ابو یوسف و غیره طمئن در رکوع و سجده و قیوم و طمئن بر آنکه آن حضرت
یعنی گردان نماز را و فرمود که این نماز تو نماز نیست برگرد و باز بگزار و این نشان وضو نیست است که فعل با تنافس
آن متفق و باطل گرد و طمئین در رکوع و سجده و قیوم و طمئن در فرض و قیوم و طمئن در نشان
توسیع این حدیث چنانکه گفته که مراد از نفی کمال او است بدلیل آنکه در آخرین حدیث بروایت ابی داود و ترمذی
و نسائی آمده است که آن حضرت علی الله علیه و سلم فرمود چون تمام کردی این را تمام شد نماز تو و آنچه نقصان کردی از آن
نقصان کردی از نماز خود و این نشان وجوب سجده است که فعل به آن ناقص و تمام بود پس معلوم شد که امر با عاده نماز
آن مرد را از بر ایستادن بود تا به کعبه و نشان واقع شود نه جهت آنکه باطل و معدوم بود اگر چنین بود پس هم از
اول شرح کرد و از آن باز داشتند و نگذاشتند آن را که به فرائض نماز گزار دو الله علم و عن عایشه
رضی الله عنهما قال رسول الله - یومئذ یخبر الله علی و سلم یستفتح الصلوة بالتلبیه شروع میکرد نماز را باینکه

بسم الله الرحمن الرحیم

علی و قسطنطینی رضی الله عنهما نیز عدم رفع رویت میکنند و اگر بفرمایند و بود و عدم رفع راجح است با نکرده از جنس سکون است که در سبک
بحال صلاوتیکر خضوع و خشوع است و کلام درین تمام واضح است جمیع از آن در شش سفر السعاده ذکر کرده ایم و الله اعلم و حقه الله العالی
صلی الله علیه و سلم بیلی - و بعد از ملاک بن کعب بن عوف است که در آن حضرت را که نماز میگزارد - فلو اکان فی وتر من صلوٰۃ پس
چون بود و طاق از نماز خود انی بعد از یک رکعت و یک رکعت - کم فیض حتی استوی قاعدا - می است تا برابر می نشست یعنی به
میر نشست از سجده می نشست پس از آن برخاست - رواه البخاری - و این جمله اشهر است که شافعی بدان قائل اند
و نیز ایشان سنت است که نیست آن کیفیت جلوس و رقعده او است و بعد از جلوس بعد دو دست تکیه بر زمین کرده بر پیشانی
بزرگ امام ابوحنیفه و امام محمد بن سید مرتضی و آن اشهر است و در حاجت بود که بر سر و غیر آن پس هر که محتاج بدان باشد در حق
و سنت و تمسک امام شافعی این حدیث است و ترجمه می گفت حدیث مالک بن کعب بن عوف صحیح است و عمل بر سنت
نزد اهل علم و بهمین قائل اند بعضی از اصحاب ما انتی دلیل ما حدیث ابی هریره است که هم ترجمه می آورده که گفت بود رسول خدا
صلی الله علیه و سلم برخاست بر صند در قیام یعنی بایستاده و اگر بعضی طرق این حدیث ضعیف است و لیکن جمیع الاصل
که اقبال شیخ ابن الکمام و ابن ابی شیبہ از ابن مسعود آورده که در آن میخاست و نماز بر عید و رقعده می نمود و آنکه بشاید و از علی
و محمد بن عمرو بن البرکاتین آورده در انعمان بن ابی عباس آورده که در آنم بسیار از اصحاب را چون بر می داشتند سر را
از سجده دوم از رکعت او که تا ندیده بر نیاستند بجهت آنکه بودند بایستاده و دیگر اخبار و آثار و درین باب بسیار است اگر
بعضی احادیث و اخبار بر خلاف آن آمده باشد محمول بر کبر سن و ضرورت خواهد بود - **و من وائل بن حجر** را می بینی
روایت است از وائل بن حجر که صحابی مشهور است و از آن که می بود و در پیش آن حضرت میفرمود و احوال او در جاسه و دیگر نوشته
شده است که در سعه وید پیغمبر صلی الله علیه و سلم بر پیشانی و فضل فی صلوٰۃ - بروایت هر دو دست خود را نهنگاسه در آن
در نماز - و کبر - و کبر - و در دو دست جمع سلم بایستاده و او است - ثم التفت ثوبه - بستر پیچید و در گرفت و دستها را بجا آمد خود ظاهر است
که بر دو پای پیچید و در آورده و بعضی گفته اند که در آورده و در آن دستها است و در استین گفته اند که شاید بجهت سختی سه با بود - ثم وضع
یدیه یعنی علی السینه - پیچید نهاد و دست راست خود را بر دست چپ نهاد و دست راست بر دست چپ متقی علیه است
میان ائمه الامام مالک که نزد سعه ارسال است یا جواز وضع و لیکن نزد امام ابوحنیفه و بروایت از امام احمد و زبیر بن
همد و شافعی برابر سینه نمی بالاتر از زانو و بر و استیته از آنجا میسر است خواه زیر ناف نه یا برابر سینه و احادیث در
هر دو آمده و گفته اند که درین باب واسع است هر چه کند درست است و آنچه تشیق است نهادن دست راست بر دست چپ
بر چپ و در زیر ناف یا بر سینه مخصوص ثابت نشده و یقین نه و چون چنین بود امام ابوحنیفه آنچه نمود و معناد درست است و
شاید احتیاط کرده و آن سخت سه است فلما اراد ان یستحب یس نهنگاست که خواست که رکوع کند - فخرج یدیه من الثوب -
بیرون آورد و هر دو دست را از جامه - ثم رفعهما و کبر فرفع - پیچید برداشت و دستها را بگوشت گرفت و بر رکوع رفت

و از اینجا معلوم میشود که دستها را در وقت بر داشتن و بگرفتن از جامه و استین بیرون بیاورد و فلما قال پس چون گفت
سمع الله من محمد رفع يديه - بر داشت هر دو دست را - فلما سجد بين كفیه - چون سجده کرد و سجد کرد و میان هر دو کف دست
بینی سر را در وقت سجد میان دو کف دست داشت - رواه مسلم - **وعن سهل بن سعد** عانی مشهور است آخر من مات
بالسنة قال كان الناس يومئذ ان يضع الرجل يده على راسه في الصلاة - بودند مردم که امر کرده میشدند بنهاندن
مرو در دست است را بر ذراع چپ و نماز یعنی در دست راست بر دست راست یا بند و دست می نهادند تا باز در دست راست
بذراع واقع میشد که بر ذراع نهاده نموده نشود و قد رسل الفاتحي ست و امره ان يرفع يمينه حكم ست - رواه

النجاشي - **وعن أبي هريرة** قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا قام الى الصلاة -
چون می ایستاد نماز - بگرفت دست راست و در وقت که می ایستاد و مرا بگرفت دست - ثم يرفع يمينه - بعد از آن که دست
چپ را در وقت که بر کوع میرفت - ثم يقول - پس می گوید - سمع الله من محمد بين يمينه كفیه - در وقت که دست
استخوان رشت خود را از رکوع - ثم يقول وهو قائم - پس میگفت و حال که دست ایستاده است - ربا لک الحمد ثم يرفع يمينه
میگفت - حين يركع - در وقت که فرو میرفت یعنی بر سجده - ثم يرفع يمينه - پس بگرفت دست راست و در وقت که سر بر سجده
یعنی از سجده - ثم يرفع يمينه - پس بگرفت دست راست که سجده دوم میرفت - ثم يرفع يمينه - پس بگرفت دست راست
که سر بر سجده است از سجده دوم - ثم يقول ذلك في الصلاة كلها - پس میگوید آنچه مذکور شد و نماز همه نماز حتی یقضيها تا آنکه ادا
شکند و تمام می کرد نماز را - و يرفع يمينه من الفاتحي بعد الجهر - و بگرفت دست راست که می ایستاد از رکوع است از
قعدة او و برین حدیث ذکر کرده است درین اوقات و اسرار نه رفع یدین - تنفق عليه **وعن جابر بن عبد الله**

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فصل الصلاة لوقل الفسوق - بهترین نماز است که در وقت درازی قنوت است
و قنوت یعنی قیام و طاعت و خشوع و نماز و دعا و کرامت آمده و بر این ایضا قیام و خشوع اند و این معلوم شد که مثل قیام نماز
فصل است زیرا که در وقت طاعت بیشتر و ظاهر تر است و نماز استقامت است که قیام در نماز فصل تر است
باجز و این حدیث تمسک طائفة است که نیکوین قیام فصل است و نیز ذکر است که در قیام است قرآن است و قرآن افضل
از سبب و در سبب خفیه بین است و این حدیث در شیخ غفر الله له نقل کرده شده است علی طلبکم - رواه مسلم

الفصل الثاني - عن أبي حميد الساعدي قال في عشرة من احباب النبي - گفت ابو حمید در میان ده کس از احباب
پیغمبر صلی الله علیه و سلم انا اعلم بالصلاة الفی - من و انما تريم در میان شما بعبادت نماز که پیغمبر صلی الله علیه و سلم گزارده و از اینجا
معلوم میشود که اگر کسی دعای علمیت کند حکم واقع بر آنست صلوات و فی نه بفرض نفسانی درست باشد - قالوا - گفتند آن چهار
از صحابه که پیش ایشان این دعای کرد - فاعرض - پس چون دعای کنی که تو دانا تری عرض کن بر او و ظاهر کن آن را تا بدینیم
که صحیح است و دعای تو - قال كان رسول الله - گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم اذا قام الى الصلاة رفع يديه حتى يغطي بها

راست را - واداکان فی البقیۃ - وچون می بود در رکعت چهارم این در رباعی است و تکبیر کعبه سوم در ثلثی نیز بخارج اید
بود - اتقوا لعلکم لا یسر الی الارض - مساس میکرد و میسرانید و من چپ را بسوسے زمین - وخرج قدس من
تاجیه واحدة - و بیرون می آورد و هر دو پا سے خود را از یکجا سب که جانب راست است **وعن وائل بن حجر**
البصری علی المد علیہ سلم بن قام الی الصلوة رفع یدیه - روایت است از وائل بن حجر تقدیم جابر جیم تنابی مشهور است
از انہا سے ملوک یمن بود و بشرف اسلام مشرف شد و نزد حضرت مغز و کرم گشت که و سے دید آن حضرت را نه کامیک
می ایستاد و نماز برید شست هر دو دست خود را - حتی کانتا بجایان تکبیه - تا آنکه می شدند در تقابل هر دو و کوشش و - و حاجی
ابہامیہ اونیہ - و برابر میکرد هر دو انگشت از خود را هر دو گوش خود را - ثم کبر - پستگیر می بر آورد و این حدیث نیز موافق
نزد باب امام ابو حنیفہ است در تائید تکبیر از رفع - رواہ ابو داؤد و فی روایت کہ - و در روایتی مرانی و او را بجای سے
حاذی ابہامیہ اونیہ این چنین آمده کہ - یرفع ابہامیہ الی تحتہ اونیہ - بر میداشت هر دو انگشت از خود را بسوسے
سوسے دو گوش خود و **عن قتیبہ بن سعید** قال سمعت ابا عبد اللہ یقول ان من لم یکن لہ لیس فی کفہ لیس فی کفہ لیس فی کفہ لیس فی کفہ
تایب لیس لیس است و پدر او را صحبت است قدم آورد و پدر و سے بر آن حضرت و کل بود پس آن حضرت دست مبارک
خود را فرود آورد بر سرش پس روید موسے او و لیس بضم و سے را گوید و اہلب مویدار و این لقب او است و نام و
نیرید بن عدی است و بعض گفته اند سلام و جمع قول اول است - عن ابیہ - روایت میکنند از پدر خود کہ طلب است
قال - گفت پدر و سے - کان رسول اللہ - بود پیچہ بخدا - علی المد علیہ سلم یومئذ - اماست می کرد مارا - فیاخذ ثیابہ
پس می گرفت دست چپ خود را بدست راست خود را و ابی ہرزی و ابن ماجہ - **وعن رفاعہ** - کبیر ابن رافع
صحابی انصاری خزرجی است کنیت او ابو معاویہ است بدی است و پدر او از ثقیف است و و سے برادر را لک
بن رافع و خدا بن رافع است و و سے اول کسے است کہ ایمان آورد از قبیلہ خزرج و حاضر شد عقبہ اوسے را و بود با علی
رضی اللہ عنہ و در حرب جمل و صفین - قال - گفت - جابر جل - آید و سے - فصل - پس نماز بگزارد - فی السجود -
و سجود - ثم جاء سلم علی النبی - پست آمد پس سلام داد و پیچہ بر صلی اللہ علیہ سلم فقال النبی - پس گفت پیچہ بر صلی اللہ علیہ سلم
و صلوٰۃ فاک لم یصل - باز گردان نماز خود را زیرا کہ بدستی او نماز نکرده - فقال علمنی - پس گفت تعلیم کن مرا - یا رسول
اللہ - کہ یجوزہ نماز بگزارد - قال انما اتوا بہ الی القابلہ - فرمود آن حضرت چون روستے آری بجانب قبلہ فکبر
پس تکبیر گو - ثم اقرأ بام القرآن - پس بخوان سورہ فاتحہ را - و اشارة الی ان قرء - و بخوان پیچہ را یعنی سورۃ و دیگر
بافاتحہ کہ خواہد خد سے قالے کہ بخوان یعنی پیچہ سے را کہ بخوانی تو چون خواہد بندہ بخوانست حق نمی باشد باین عبارت میگویند
فاذا رکعت فاجعل راحتی علی کعبیک - پس چون رکوع کنی پس گردان هر دو کف دست خود را بر هر دو زانو سے خود و کن
کونک - و تکلم کن و بقرار و آرام کن رکوع خود را - و ایدہ تھلک - و دراز کن و برابر و ارشیت خود را - فاذا رکعت فاقم

صلیک - پس چون بر داری سر را از رکوع پس راست گردان استخوان پشت خود را - و از قعر راسک - و بر داری سر خود را
 یعنی راست بایست - حتی ترجع العظام الی منافعها - تا آنکه باز گردند استخوانها به پشت بسوسه بند باشد خود
 و جابا باشد خود - فاذا سجدت فکن لیسو و پس چون سجده کنی پس قرار کن در ایمنان کن بر اسب سجود - فاذا اقمعت فاجلس علی
 فخذک الیسر - پس چون بر داری سر خود را پس نشین بر آن خود یعنی قدم چپ خود را احتمال دارد که این را بعد از هر دو
 سجده بگوید پس راو طبعه استراحت بود و احتمال دارد که راو سجد و اشتن از سجده او سبب باشد و بر هر تقدیر اختصاص است و بنا
 کلام کرده - ثم اخرج ذلک فی کل رکعة و سجدة - پس هر گاه این مذکور را در هر رکوع و سجده - یعنی الطمین - تا آنکه قرار و آرام کنی در رکوع
 و قعود و سجده و طبعه ذلک المصاحف این خط مصاحف است و رواه ابو داود و معنی تفسیر و روایت کرد آن را ابو داود و باز که تفسیر
 و روایت کرده و التمریدی و النسائی و معناه - و منعمون این حدیث مضمون همان حدیث است که در اول باب گذشت با اختلاف
 که در بعضی الفاظ واقع است و مباحث و تحقیقات همان است که مذکور شد - و فی رواية الترمذی - و در رواست شیخ مرتضی را
 این چنین آمده که - قال - گفت آن جناب بر اسب تعلیم آن مرد - او اقمعت الی الصلوة فتوجهت چنانچه خواهی که بایستی بسوسه
 نماز پس در وضو کن - کما امرک الله - چنانکه امر کرده است ترا خداست تا سجد بگویی - پس از آن گو - قائم -
 پس قائم شو و بعضی از شهادتین را در دست اند که خواندن آن بعد از هر دو سجده و تفسیر کثیر دارد و از اقامت بر پا داشتن
 نماز گذاردن آن - فان کان حکم قرآن - پس اگر باشد با تو و در حفظ تو مقدار سه از قرآن - فاقرا - پس بخوان - و الا -
 و اگر نباشد با تو قرآن و یا و نداری چیزی از آن - فاحمد الله - پس حمد بگو خداست تا سجد را - و کبره - و کبره بگو و بزرگی یاکون
 او را - و الله تلیل کن و توحید کن او را و از اینجا معلوم می شود که هر که قرآن یا ندانسته باشد - همان الله و الحمد لله و لا اله الا الله
 و الله اکبر بجا قرآن بخواند چنانکه کسی یا آن آورد و تا در آمدن وقت نماز فرصت دارد که قرآن را نشد ذکر و تسبیح و تلیل بگوید
 و نیز بعضی از شافعیه نیست ذکر بکن بعد آیات فاتحه الکتاب که سجد اند و ظاهر آن مرد نیز در مسلم بود و نیز از احکام و تراجم
 به تمام تمام نوشته بود و از اینجا بود تفسیر و رواست تا آنکه مانیخی - ثم اخرج - پس بر رکوع رو - و منعمون این باب
 اسن او را و عباس است او را مناصب بسیار است کنیت او ابو محمد است و بعضی گفته اند ابو عبد الله و فاطم و زمان میگویند
 عمر و طاعون عمو اس بنه ثمان عشر و بعضی گفته اند کشته شده یوم الیموک سنه خمس عشر و الله علم - قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
 الصلوة ثنی ثنی یعنی نماز فضل فضل آن است که دو روز در چهار رکعت در روز و شب و امام شافعی باین اند کرده است و نیز امام ابو حنیفه
 چهار چهار رکعت افضل است در روز و در شب و بقول ابی یوسف و محمد در شب دو روز و در چهار چهار رکعت و دلیل امام شافعی
 این حدیث است و دلیل صاحبیه قیاس بر تراجم و امام ابو حنیفه میگوید صحبت رسیده است که آن حضرت بعد از نمازها کیفیت گزارد
 و در صلوة منجی نیز چهار رکعت آمده و نیز در چهار رکعت مشقت بیشتر است با دست ترمیم و بر عبادت که در وقت شستن بیشتر
 فاضل تر و آنکه فرمود که نماز دو گان دو گان است محمول بر آنست که نماز فضل فرد بنا بر این یک رکعت است و سه رکعت منجی باید گزارد

شدن طلب میکند بخواند نوبت گذشتہ و فقط و عصمت از گناہان آئندہ تخصیص بجایہ سفید بختی مبالغہ در تفسیر است
 کہ فلور و نس و روسے بیشتر است اگر چہ قلیل باشد یا اشارت بمعنی فطرت کہ معلوم است آدمی را در بران - اللهم غفر لخطایا سے -
 خداوند بخشنده گناہان مرا کرده ام - یا مار و البی و البر - یا ب و برین و ترا اشارت است با تراجیح طہارت و اقسام مغفرت است
 و مبالغہ و فسل و تفسیر است و بیج بسکون لام و بر و فتی را - متفق علیہ - وعن علی رضی اللہ عنہ - قال کان ابی بنی - گفت
 امیر المؤمنین علی بود بخیر - حملی اللہ علیہ سلم از اقام الی الصلوۃ چون می ایستاد بنماز - و فی روایتہ - و در روایتیہ مجلسی کمالا
 از اقام الی الصلوۃ این عبارت آمده است کہ کان اذا افتتح الصلوۃ - بود آنحضرت چون شروع می کرد در نماز - کبر تم غلاما
 بخیر می برد و در پیش میگرفت - و جہت وجہی لغزنی فطر السموات والارض - اوست آورد و بسوسے کسی کہ شکافہ و از عدم
 بوجود آورده آسمانها و زمین را - حنیفاً مسلماً و رب است دین مائل از باطل بحق - وانا من الشکین - نویسم از کافران
 انما زلفندہ جسرت حق را بحق در عبادت - ان صلوئی فکلی - بدرستی کہ نماز من و عبادت من - و محیای و مٹائی - و زندگی
 من و مردن من اللہ رب العالمین - سر خدا سے راست کہ پروردگار جہانیاں است - لا شریک لہ - نیست انبار و زوار
 و ربوبیت و استحقاق عبادت - و مذکب اوت - و توحید و انحصار و دے آوردن بسوسے حق و کرده شدہ ام
 وانا من المسلمین - و من از جہل اسلام ازندگان و اثنال و تسلیم نمائندگان و انقیاد و اطاعت کنندگان اسم حق را چید
 از تشبہی و چہ مراوی و در رواستہ چنانکہ در فصل ثالث ہاید - وانا اول مسلمین - و من اول اسلام - نم و کلمتہ اند کہ این
 مخصوص خباب نبوت است صلی اللہ علیہ وسلم کہ اول و سابق است در اسلام بر دیگر خبراوست چہ ہر چہ سابق است
 در اسلام بر امت خود و در قرآن مجید بان حضرت امواتع شدہ کہ این چنین گوید و از غیر حضرت و سے این سخن درست
 نیاید و در مرغ بود پس بحق گفتہ اند کہ نماز بوسے فاسد گردد و صحیح آن است کہ اگر قصد تلاوت آیت قرآنی کنند
 نہ اختیار از حالت خود فاسد گردد و گفتہ شدہ ضعیفہ عفا اللہ عنہ کہ اگر این ہمارا خبر نداشتند مقصود از نماز تجدید ایمان و اسلام
 و اظهار انقیاد و تسلیم اطاعت و انقیاد و از اند و جہے دارد چنانکہ حد لم یلک نزد و در و در و کلم ایشان
 میگویند چہ فرمان شود و نخست کسی کہ اثنال از نماید و گردن باطاعت و انقیاد و نہدن یا شتم مقصود اظهار و نشا سے
 و رغبت و اطاعت است و اللہ اعلم - اللهم انت الملک - خداوند اتوئی باوشاہ علی الاطلاق متصرف در ملکات ملکوت
 لا الہ الا انت - نیست هیچ معبودے بجز مگر تو - انت ربی و اعبدک - توئی پروردگار من و من بندہ توام - ظلمت نفسی
 شتم کردم بر ذات خود و تقصیر و رندگی - و اعترفت بنبی - و اقرار کردہم بگناہان خود و تو فرمودہ کہ ہر بندہ کہ گناہ
 خود و محضت آید بدگر گاہ من آہرم اورا - فاعفونی و توبی - پس بیا فرزد گناہان مرا - جمیعاً - جمہ - انہ یغفر الذنوب الا
 انت - زیرا کہ نبی آمرزد گناہان را بچکس مگر تو - و ابدنی لاحسن الاخلاق - و راہ نامرانبہ نیکوترین خواہ خصالتہا - لا یشد
 لاحسنہا الا انت - راہ نمی ناید بیکوترین اخلاق بچکس مگر تو - و امرت عنی سنیما لایموت عنی سنیما الا انت - و برگردان

از من خلق تمام سے بزرگتر و بزرگوار از من خلق تمام سے بزرگتر تو۔ البتہ۔ استادی و ارم ہر اسے خدمت تو و مقیم و دائم ہر اسے
و سعید کی و یاری و نصرت میدہم و دین ترا و اتم۔ و الخیر کلمہ فی یکایک۔ و یکی ہمہ در دوستی قدرت است۔ و اللہ اعلم بالصواب
و بدی نیست منسوب و منعم است۔ تا و با تعظیما۔ اگر چه ہمہ با فرشتہ است و حقیقت و آفرینش شریف است کہ جو باری را
و رسید کردن ہر چیز حکمت است شکر اگر مست و مخلوقات است بجا کہ گفت من شکر ما خلق و بعضی گویند معنی اشکر لیس الیک
آنست کہ شکر نیست نزدیک گردانندہ بسوے تو کہ بان بزرگاہ تو قریب توان بست یا نیست شکر معبود کنندہ بسوے تو
و سجدہ بزرگاہ قبول تو چنانکہ فرمود اللہ العظیم۔ انا الیک و الیک۔ من و ثوقی کنندہ و استواری کنندہ ام تو
و اتقیا آردہ ام بسوے تو یا نیریم و می میریم تو و بقدرت تو باز میگرددیم و برگرددیم بسوے تو یا من قائم تو و غنیمت
کنندہ ام بسوے تو۔ شاکر است و تعالیٰ است۔ بزرگی و برتری و بزرگی تو از رسیدن اوراک بکنہ ذات و صفات
است و تو ب الیک۔ آفرینش میتواہم از تو و باز میگرددیم از گناہان بسوے تو۔ و اذ ارعہ قال۔ و چون
کریم میگردد میگفت۔ اللہم لک الحمد۔ خداوند ابرار سے تو طاعت تو و رضا سے تو رجوع کردم و رجوع در خدمت
پشت تو و ادن۔ و بکلمت۔ و بتو ایمان آوردیم و بوجود تو و صفات کمال تو۔ و لک الحمد۔ و مرترا سلام
آوردیم و کا خود را بتو سپردیم۔ شش کلمہ صبی و بصری۔ و فرتنی کہ مرترا شنوائی من و بنیائی من۔ و فرتنی و فرتنی۔
و فرتنی شنوائی من و شنوائی من و سپین تقدیم مغر و شنوائی شایکہ کہ بخت آن باشد کہ ششوع از باطن بنیائی ہر آید و ہمین نکته
تقدیم عظمیٰ بمرتب میتوان بود۔ فاذا راعی رأسہ قال۔ پس چون برسد است مغر و میگفت۔ اللہم ربنا لک الحمد۔
اگر خدا سے کہ خود را مارتراست شنودن۔ ملا اسمع است و الارض و ما بینہا۔ پیری آسمانها و زمین و چہ کہ میان آسمان و
زمین است۔ و ملا رشتہ من شئی کہ بد و پیری چہ کہ چہ چہ بوجہ او و زمین از آسمانها و زمین و چہ کہ میان آسمان
و زمین است از ممکنات سعد و مہ چون کمال قدرت و جواز آسمان زمین میان آسمان زمین تمامہ قدرت و ممکنات را گرفته است
بہر پاس شنائش و سپید خود را بود۔ و اذ اسجد قال۔ و چون سجد میگردد میگفت۔ اللہم لک الحمد و بکلمت و لک
الحمد۔ خداوند ابرار را سجدہ کردم و خیر ترا اشارت است با خاص عمل و بتو ایمان آوردیم و مرترا سلام آوردیم و سپردیم تو
کا خود را۔ سجد و بھی للہ فی خلقہ۔ چون کرد و سے من یا ذات من مر کے را کہ یا کرد اورا۔ و صورت۔ و مر کے را کہ صورت
و اورا یعنی و جہرافی الارض و تصور صورت کردن و آفریدن۔ و شقی عمدہ و بصرہ۔ و شگفت شنوائی اورا بنیائی اورا
و اذ ارعہ شنوائی و بنیائی است کہ خدا و پدید کردن گوش و چشم است و چون بصورت شکافت از تعبیر شنید کرد۔ تبارک اللہ
و حسن الخالقین۔ بزرگ است خدا کہ نیکوترین پدید کنندگان است و پدید کنندہ او است منہا و خیر و پدید کنندہ نیست خالقین
باعبار غایب است چنانکہ معصومان می سازند۔ تم کیون من آخر ایہول بین الشہد و السلام۔ پشیرید و از آخر چہ می گفت از حضرت
میان احتیاط و سلام این دعا۔ اللہم اغفر لی ما قبلت و ما خیرت۔ خداوند ابرار را گناہان کہ پیش کرده ام و آنچه پس از آن

و ما امرت وما علمت - و گنان که پنهان کرده ام و آنچه آشکارا کرده ام - و ما اسرفت - و آنچه اسرف کرده ام و اقوفی
 کرده ام و از خدا عتدال در گذشته ام در اعمال و مال و جاه و مثال آن - و ما انت (علم یعنی) - و گنان که تو داناتری این
 از من - انت المقصد و انت الموفق - توئی که پیش کنده هر کار خواهی از بندگان خود در قدرت و غایت در دنیا و آخرت و بر فکرند
 هر کار خواهی - لا اله الا انت - رواه مسلم - و روایت کرد این حدیث را مسلم - و فی روایت الشافعی - و در روایتی که شافعی است
 این چنین آمده که بعد از قول و - و الشریع الیک - این کلمات گفته - و الهدی من هدیت - و هدایت کرده شود و راه
 شده که من است که تو هدایت کرده و مقصد رسانیده او را - انما الیک - شرح این معلوم شد - لا منجا منک - نیست نجات
 و ستغاری از عذاب و قهر تو - و لا یجیر الا الیک - و نیست پناه و تکیه کار مگر بسوی جناب رحمت تو متبایان است و بجا
 بنهر و گلبه این را نیز بالغ خوانند بموافقت - منجا تبارکت - بزرگی و عظمی تو و حسن الشئ ان ریایا - و یا فعل الصفت
 روایت است از انس که مروی است در آن در صفت نماز - و قهره النفس - و حال آنکه تحقیق و غیب و شقیق انداختن
 مرد و دم بجهت سخت و دیدن و سب بر سر نماز و اهل نماز و عبادت و از آن سخن رفتن و فریاد کردن و در شتاب آوردن و بگریستن
 از یاس - فقال - پس گفت آن مرد - اما ای کبریا چه حدیثی از انبیا - صحیح در حدیثی که را چه که بسیار پاک و لطیف
 مبارک و قوی - برکت کرده شده در و - فلما قضی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که نماز او تمام کرد و بپایان رسید و سلم
 صلوات - نماز خود را - قال - گفت - ای کلم الکلمات - کدام یک از شما بود که گویند این عثمان را که قارم القوم است
 خاموش مانند این گروه که نماز می کردند و حاضر بودند از نماز و آنکه شایسته از ایشان بود که بگوید یا
 و عتاب کردند از من بفتح بنهر و را و شکر می بخشی بکس و در بعضی روایات از من پرسیدند تحقیق میم نیر آمده و از من سخن
 اساک از کلام آید - فقال - پس باز فرمود آن حضرت - ای کلم الکلمات قارم القوم - این باز نیز سکوت و زبانه را بر
 عتاب - فقال ای کلم الکلمات - باز فرمود که کدام یک از شما سکوت بود این کلمات این باز فرمود - فانه الغیث یاسا - هر سید
 و از شیشه نکلند زیرا که آن گوینده گفته است غنی را که موجب شرم و زنده گردد - فقال رجل - پس گفت مردی - سمعت و قد عرفنا
 النفس - آدم و تحقیق نگار گفت و النفس - فقلنا - پس گفتیم این کلمات را و ذکر تنگی نفس بیان واقع است و الا و گفت این
 کلمات و اعتدال از ان دست ندارد - فقال لقد رایت النبی عیسی بن مریم و نه - گفت آن حضرت تحقیق دیدم و از دوش و شهادت
 که بقیه میکرد و شتابی می نمودند این کلمات را - ای کلم الکلمات که از ایشان بالا برو این کلمات را بعد قبول و در
 جناب حضرت الهی عز و جل تعین حدود و از و مقومین بعلوم شرع است و بعضی از محققین گفته اند که هر یک از جواهر و اعراض را
 روح نبرد است که مقوم و پیا و ازنده او است پس گویا ظاهر شد احوال این حروف مذکور که دوازده اند با تقاطع کلمات
 و عدم اعتبار الف و نهر که اول صورت او در خط ظاهر است نه در لفظ و ثانی در لفظ و خط چنانکه بیان کرده شده است و
 چاه خود و در حدیث دیگر وارد شده که در هر سبی و چند فرشته را با اعتبار کلمات و الفاتحه و الحمد - رواه مسلم

وهرایم غیرتیا کردن و ز قنادن و در و هم می گوئی و طعن و کشته اند چون گفته اند که هر شیطان و موسسه را و سکه در دانا
 مرد می اندازد چنانکه در قول حق تبارک و تعالی آمده است که من غرات الشیاطین و سادس و خطرات مراد داشته اند - رواه ابو داود
 و ابن ماجه - الا انکم یکره و الحمد لله کثیرا و ذکر فی آخره من شیطان الرجیم - روایت کرده اند این حدیث را ابو داود و ابن ماجه
 و مسکین ابن ماجه و ذکر کرده اند و گفته اند که کثیرا را و ذکر کرده اند آخر حدیث شیطان الرجیم را و راوی از یحیی بن یزید
 این حدیث نقل میکنند و میگویند که - قال عمر بن الخطاب علیه السلام - نفع شیطان کثیرا و نفع شیطان کثیرا و نفع شیطان کثیرا
 و سوره یوسف هم و سکون و او قاسم و قانیه نیست از جنون است مثل مسیح که ماری میشود آدمی را و می اندازد و او را
 است اگر روایت این تفسیر از عمر رضی الله عنه صحیح است بر سه تخمین کرده اند و این است **و سخن** قهره بقیع سین و غنم میهم بن جبهه
 بن غنم میهم و فتح دال و غنم آن صحابی مشهور است کثیرا حدیث و در بصره بود و حسن بصری و غیره و از وی شنیده و روایت شده
 احوال و نوشته شده است - **و** خطه عن رسول الله - روایت است از عمره که و سوره یاد گرفت از پیغمبر خدا - صلی الله علیه و آله
 سکنتین - و سکه یعنی دو خاموشی که در نماز میکرد - سکه و اکبر - یک سکه چون تکبیری بر آورد و یک سکه از وی و عا -
 استفلاح میخواند و سکه ایچا یعنی عدم چه سکه سکوت مطلق و بعضی روایات آمده است که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 و عا - سکه استخوانی میخواند و گفته اند که آن از براسه خاطر مقتضایان بود تا بداند که میخواند و باید خواند - و سکه از فراغ من
 قراة - و سکه دیگر چون فاتحه میخواند - **و** عا - سکه استخوانی میخواند - و چون این ششمه بن جندب بای بن کعب را از حدیث
 صحابه است رسید - قصه - پس تقدیرین کرد و او را قبول کرد بای بن کعب - رواه ابو داود و ترمذی و ابن ماجه
 و ابن ماجه - بدانکه سکه اول بعد از تکبیر متفق علیه است میان ائمه اربعه و غیر الشیطان براسه خواندن و عا - سکه استفلاح و سکه
 دوم است ستر و شافعی و از احمد بن محمد بن حنبله گفته اند که مقتضایان قرات فاتحه کنند و منافع امام و قرات نشود که نبی
 واقع شده است از آن و سکه دیگر گفته اند میان و لا اله الا الله و امین براسه فقه هم آنکه امین از فاتحه است و چهارم
 بعد از فراغ از سوره فصل میگوید بدان میان قرات و تکبیر کعب و در مذبح خفیه و یا نه نیست اگر سکه استفلاح و آن در وقت
 سکه نیست چنانکه گفته شد **و سخن** لی هر سوره قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم افترض من رکعة الثانیة - چون
 برینجا است از رکعت دوم - **و** استفلاح القراة - آغاز میکرد قرات را - **و** الحمد لله رب العالمین و لم یسکت - و سکه تکبیر و سوره
 خواندن و عا - استفلاح ظاهر قطع حدیث در آن است که ابتدا بسم الله میگوید و شافعی که قائل است بحدیث بسم الله فاتحه را اول
 میکنند که عا و با حمد تمام سوره است با بسم الله چنانکه گذشت یا در آن است که جبر بسم الله میگوید و حکم بر خاستن از رکعت او
 نیز همین است و تکبیر تخصیص بان حکم بر خاستن از رکعت ثانیه واقع شده است زیرا که در اینجا چون شفعه از نماز تمام شد عا -
 تو هم است که در اینجا سکه براسه خواندن و عا - استفلاح باشد که از آن صحیح مسلم همچنین است حدیث و صحیح مسلم - و ذکر التوحید
 فی فوافه - و ذکر کرده است این حدیث در حمیدی که جمع بین اصحابین کرده و را فراد مسلم و کذا الله حب الجاهل عن مسلم

و همچنین ذکر کرده است و محاسبه مع الاصول که در جمیع میان صحاح سه گزیده از ستم نه این کلام اعتراف است

الفصل الثالث عشر في ما قيل كان النبي صلى الله عليه وسلم إذا سئل عن شيء لم يجز له أن يقول نعم ولا لا بل يقول الله أعلم

رسمانی سربراہان کا شمار کیا جاتا ہے اور ان کی تعلیم اور فن کارانہ صلاحیتوں کی بنا پر ان کو اس کا اعزاز حاصل ہے۔

لا يستعملها الا تحت وصفتي الا عمل مني الا خلاصه ولا يصح استعمالها الا بمقتضى الوصف المذكور

[illegible]

انسان شخیص بزرگرافه و در انجا احوال منشی و الاقریست و الاقریست و الاقریست و الاقریست

و نفوس در عبارت است و سخن محمد بن مسلمه میسر و السلام و سکون سیرین الفضا و یا اقولی سیرین و یا فضا که نام نهادند

الایقوس کہ انھیں اور اچھے سپر گڈر شہر نہ قندہ اور وار قندہ کے مضافہ پر ابو ورا مسلمانوں اور دیوبند مسلمانوں کے ساتھ

وگوشه گرفت و در ایام قفسه با دینوی ریحی انداخته است شسته و با آب بپاشید و قال ان رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم

اذا فليعلم على طرعا حال - چون ميگرادان جبريت مکارصل اينکي - الله اعلم بالصواب - الذي غفر الله له ولوالديه

فمیں ہوا اور ان میں سے کچھ - - - - - وولر کا یہ کس کس کا ہے - - - - -

انہ قال - علیران سہلہ کہ بکدرین سہلہ بکدرت... واما سق سقین - وجاہ و اول سقین سقین - سقین سقین

السرور علی بن ابی طالب علیه السلام و آله و سلم

راوی اشخیا بان بن سید که پیش از آنکه در کتب معتبره و معتدله

باب الصلاة في قرأت در نماز تنبيه و لما فرضت و نزلت و ما في و تمام نماز و ركعت

در سه رکعت با عتبات اقامت اکثر تمام کل و نذر داور و رکعت و هر یک با اتم حدود و قول شهور و افاق مذکور شافعی است و

روایه از شیخ طوسی و ابن جریر و غیره که در این کتاب است از ابو بکر محمد بن عثمان بن عیسی بن علی بن عثمان است

وہنا سے مسافر پر افعال است نہ افعال و لہذا ساقط میگردد و نماز بوجہ عدم قدرت بر افعال با وجود قدرت بر افعال نہ

در عکس گدائی نشین و مسکین

الفصل الاول عن عبادته بنظم عيني و تحف موهبه من الصامت ازرقبا في الصغار و غفلا

محتاج است در مواضع احوال و بعضی قوای شده است **قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا صلوة لمن لم يقرأ بها**

فہمیت نماز کسے کہ اگر خواہد کہ کتاب را متفق علیہ و فی روایت مسلم و در روایت مسلم را کہ من لم یقرأ

بایام القرآن :- ہستہ نماز کہے کہ بخواند بایام القرآن را این نیز نام سورہ فاتحہ است بحجت اسماء و سبب مقاصد قرآن

ابن العطار المستقیم - نبی سے مارا رہا ہے - صراط الدین انتم علیہم - راہ کن کے سامنے کہ نعمت دادہ برائے ان -
غیر المغضوب علیہم ولا الضالین - نہ آنا کہ ختم گرفتہ شدہ است برائے ان نہ گمراہان - قال - یگوید خدا تعالیٰ نے
باب العبدی - این سید خیر بنیادہ مراست - و تعبای ما سال - و مرندہ در است ایچہ سوال کردہ اصل آنکہ فہم حضرت
آیت است بر غایت حق و ثبات او و تفسیر بر بندہ و سوال و دعا سے او و یک مشترک میں دو نصف شد میان خدا
و بندہ و این حدیث دلالت میکند بر آنکہ بعد از اول فائزہ و خیر او نیست چنانکہ مذہب ماست و یکے از حدیث آیت جہاد الدین
انتم علیہم است - رواہ مسلم - و عن الحسن ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم و ابابکر و عمر کا نواہی تخریج الصلوٰۃ - رواہ
از انس کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم و ابوبکر و عمر رضی اللہ عنہما ابتدا میکردند نماز را - بالجہد بعد رب العالمین - رواہ مسلم
سابقاً معلوم شد کہ ظاہر حدیث آن است کہ بسم اللہ الرحمن الرحیم بخوانند و لیکن قرات آن مجمع علیہ است و بیچ
را در ان خلافت نیست و از فعل آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم با حدیث دیگر نیز ثابت شدہ خواہ بسیار از خبر و فائزہ و از نہ
چنانکہ شافعیہ میگویند یا نماز چنانکہ مذہب حنفیہ است و لیکن در اول صلوٰۃ فقط نذر امام ابو حنیفہ کہ اورا مضاج الصلوٰۃ
منقول تخریج و در روایتی از سہ و مذہب صاحبہ در اول ہر حرکت زیر کہ تسمیہ مضاج قرات است و ہر حرکت
در ان واجب احتیاط و اختلاف علماء در جزئیات تسمیہ فائزہ و در میان فائزہ و سورت نذر امام محمد در صلوٰۃ سورت
بسم شافعی تا ویلی میکنند این حدیث کہ مراد بالجہد بعد رب العالمین تمام سورہ است چنانکہ گذشت و ما میگوئیم کہ در بعضی جہات
بسیار از بعضی قرات آن و تحقیق ثابت شدہ است از ان حضرت صلی اللہ علیہ وسلم و از خلفائے راشدین و صحابہ و دیگر فضائل
علیہم السلام کہ چہر نمیکردند بعد از اگرچہ نماز جہرہ می بود و شیخ ابن الہمام از بعضی حفاظ نقل کردہ کہ بیچ حدیث ثابت
نشده کہ صحیح باشد در جہر تسمیہ مگر آنکہ در اسناد و کتب معتبرہ و بیچ سبب از ارباب سنیانیدار کہ مستندہ اخرج کردہ
در ال باوجود آنکہ کتاب ایشان مشتمل است بر احادیث ضعیف نیز و خدین از صحابہ و تابعین و تبع تابعین و غیر ہم از
لا نقد و لا تنسیء و ذکر کردہ اند کہ چہر نمیکردند و احیاناً اگر بعضی جہر و است کردہ اند بر اسے تعلیم بود یا عجب کمال
قریب بعضی از معتقدان آن را شنیدہ و ترندی و بواب عقد کردہ یکے بر اسے جہر تسمیہ و دیگرے در ترک جہر
و ترجیح کردہ احادیث ترک جہر را گویند کہ درین جانب نہ اکثر از اہل علم از اصحاب از ابی بکر و عمر و عثمان و علی و
غیر ہم و تابعین و من بعد ہم و کلام درین مقام و شرح زیادہ ہمین کردہ شدہ است چنانکہ ظاہر شد کہ مذہب امام
ابو حنیفہ صحیح و ترجیح است و عن الحسن الی ہر سورتہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا امن الامام فامتنوا چون
آمین گوید امام آمین بگویند تا ظاہر معنی حدیث آن است کہ امام بعد از قرات فاتحہ آمین بگوید چون و آمین بگویند
نمائند آمین بگویند بعضی گفتہ اند معنی آن است کہ چون امام دعا میکند و بعد از نماز استقامت تا آخر سورہ بخواند و این
تابعین امام است شمایند ہم نامین یا شنیدنا یا و آمین بگویند چنانکہ میگویند چون با و شاہ کوچ کند شمایند کوچ کنند یعنی سائند

بران از ماد و اولاد اصرار - فقال رجل من القوم باي شيء - پس گفت مروه از قرآن که حاضر بودند چه چیز ختم کند - فقال
 باین - پس گفت آن حضرت ختم کند باین که منبر است و تمامه کامل دیگر دو و عاویس - رواه ابو داود - و عن عائشة
 رضي الله عنها قالت ان رسول الله - گفت عائشة که پیغمبر خدا - صلى الله عليه وسلم على المنبر بسورة الاعوان - گزار و نماز
 منسوب را بسورة اعوان - فرمائی اگر کسی - جدا جدا کرد این سوره را در دو رکعت یعنی پاره از آن در رکعت اول و
 خواند پاره دیگر در رکعت دوم - رواه النسائي - و مشک نیست که وقت منبر بخامش آن دارد و خصوصاً اگر شوق نام بر
 باشد یا آنچه بود و قرآن مختصر است صلى الله عليه وسلم از سرعت وسط و خرید شوق و بعضی از شافعی گفته اند که اگر نیز وقت
 برآمده باشد با کسی است و مشرور در وقت پس است در رکعت ناز و بعضی از ایشان گفته اند که هر دو سوره به سوره است
 و در روایت بخاری و ابو داود و نسائی از زید بن ثابت قرائت بسورة اعوان آمده است و اگر تفريق و در روایت قرائت سوره
 مائده و اعراف نیز آمده و عن عقیبة بن عامر صحابی مشهور است روایت کرده اند از اوست بعضی صحابه مثل جابر بن عبد الله
 و از ابن عباس بن علی بن ابی طالب و ابی هریرة و ابی بنیان - قال کنت اقول رسول الله صلى الله عليه وسلم
 ناقصة فی السفر - گفت عقیبة بن عامر بود من که می کشیدم مرا آن حضرت را ناقصه ادا در سفر - فقال لی - پس گفت آن حضرت
 در - یا عقیبة الا انک کثیر سورتین قرئتا - آگاه باش که بدانم ترا بهترین دو سورتی که خوانی شوند - عظمی - پس و انما یدر - قل
 اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس قال ثم یرنی سرور است بهما جدا - پس غایب دریافت آن حضرت مرا که خوشحال کرده شده باشم
 یعنی خوش شده باشم باین دو سوره و بدون آنها بهترین سوره غنی شدن بسیار یا ادا از است - عن اشتغال این دو سوره نیز از فقه
 و تفسیر و صفات کمال مثل بعض سوره های دیگر یاد در فضیلت و عظمت بعضی سوره ها و آنچه فائده و سوره بقرآن و طهارت و صلوة و بعضی صلوة
 الصبح للناس - پس هرگاه که فرو آمد آن حضرت بر آن نماز صحیح بگردان و این دو سوره نماز صحیح را بر آن مروه - فلما فرغ من
 الی - پس چون فارغ شد از نماز باز برگشته گریست و وی بجانب من فقال یا عقیبة کیف رايت - پس گفت ای عقیبة چگونه دیدی من
 ویدی و نهیدی فضل این دو سوره که چه مقدار است چون آن حضرت در نفس عقیبة استعجاده و خیریت این دو سوره دریافت
 خواند آنها را در نماز صحیح که بوجه فاضل ترین نماز است و مستحب است در وقت طول قرائت مابداً از خیریت آنها را گفته اند
 که مافیه است و فضیلت آنها است و باب نمونه مطلق و اندا آنها را در نماز سفر خواند که محل و عرض آفات است - و فقط قرئتا
 اشارت باین معنی دارد - رواه احمد و ابو داود و النسائي - و عن جابر بن عمر قال کان النبی صلى الله عليه وسلم یقرا فی
 المنبر بالجمعة میخواند آن حضرت صلى الله عليه وسلم در نماز منسوب شب جمعه قبل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد - رواه
 فی شمس الحقة و رواه ابن ماجه عن ابن عمر الا انه لم یکر لیکه اجماع این همیشه را در شمس الحقة از جابر بن عمر روایت کرده
 و ابن ماجه از ابن عمر کرده و لیکن ابن ماجه ذکر کرده شب جمعه را و تقیید بدان نکرده و مطلق روایت کرده که بخواند در نماز منسوب
 این دو سوره را و حدیث دیگر از اجماع صحیح است که انی شمس الشیخ - و عن عبد الله بن عمرو قال یا حسبي است

که موجب تشویش وقت و التفات خاطر شریف شده باشد و بعد اعلم و لیکن قول رسول الله صلی الله علیه و سلم لعلمکم تقرؤن منی
این منی است زیرا که این نزد حضرت است و آن متیقن است پس علمکم پس فرماید و گفته اند که تواند که سبب قبول نماز است و حضرت صلی الله علیه و سلم
عزیزه سلم با شد از گفته که ناشی می باشد در ایشان را از عدم التفات و استماع قرآن آن حضرت و کامل نماز است و تشویش
و نقصان فقر خفا که کتاب الطهارة گنیزد که روزی آن حضرت در نماز صبح گفت سلام نماز کرد و سببه شد و بیان کرد که
این جنگی آن است که تو سبب پس من می آید که و نور خوب نمی کنند و با و اب ندیسان چون آن حضرت فرمود که سبب شد و تشویش
نیخوانید - قالوا نعم - گفتند آری می خوانیم - یا رسول الله قال لا تفعلوا گفتند این کار نخواهید خدایت امام - الا انما نقرأه انما
ما قرأه الكتاب را که آن را خوانده بشوید - فانه لا صلوة لمن لا یقرأها - زیرا که نیست نماز کسی که نخواند فاتحه کتاب را و این
حدیث و روایت قاطع است و جوابش سابقاً معلوم شد - رواه ابو داود و الترمذی و النسائی و ابن ماجه
منی این حدیث است و در بعضی مخالف است - و فی روایت لابی داود و در بر و استی مرابی او و در این عبارت نیز آمده است
که - قال - گفت آن حضرت - و انا اقول - و من یگوید و در دل خود و گفته که قلیل شد قرات بر من - مالی نیاز عنی القرآن
چه شد که نفع و کشاکش میکند قرآن و می آید و آسان میگردد بر من قرات پس وستم که سبب آن نخواندن شماست
قرآن را این من - فاما تقرؤا شی من القرآن او اجهرت الالباب القرآن - پس نخوانید چیزی را از قرآن و گفته که می خوانیم و این
گزارش کتاب را و اقول و رسول الله صلی الله علیه و سلم او اجهرت مضموم میگردد و اگر نماز می بخواند رواست و تفصیل این شرح
از پیش آمده و عن ابی هريرة ان رسول الله - روایت است از ابی هریره که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم از من
من ملو جبر فیما یقرأه - گنیزد از نماز که بجز کرد و در و سبب قرات - فقال بل قرأی هذا القرآن - پس پرسید آیا
خوانده ام من یک ایما النون - فقال بل نعم - پس گفت مرسد آری خواندم - یا رسول الله قال انی اقول مالی انا من القرآن
فرمود من می ختم و در دل خود که چه شده است و اگر کشاکش کرده می شوم یا کشاکش میکنم قرآن را از این نفع زان و کشاکش در
روایت است و قول و سبب نیاز عنی القرآن و حدیث سابق مؤید منی اول است - قال فانتقلی الناس عن القرات رسول
الغنی ابو هریره پس از آمد مردم از خواندن قرآن با پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم فیما یجهر فی القرات من الصلوات -
در چیز - که بجز می کرد آن حضرت در آن از نماز - حیث معموله که من رسول الله صلی الله علیه و سلم - هنگامی که نشوید
آن سخن را از آن حضرت صلی الله علیه و سلم که در لایست بر نمی آید از آن ایشان می کرد - رواه مالک و احمد و ابو داود و الترمذی
و النسائی و در و سبب ابن ابی نجره و عن ابن عمر و البیاضی - روایت است از ابن عمر و بیاضی بنی سوده و شقیف
تخانی و بیاضی و مجمر بنی سبب بنی خدیجه بن عامر بن زریق نام او عبد الله بن جابر الانصاری الخزرجی البیاضی مشهور گشته بیاضی
و ند کو میگرد و همین نسبت بنی و کر نام - قال قال رسول الله - گفت این عمر و بیاضی گفت پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم ان
بیاضی ربه - بدستی که صلی را میگوید و درگاه خود نماز است سخن نهانی گفتن و و کس که دیگر بران مطلع گردد - فلینظر

عروہ ما - فلیقل یلی - پس باید که بگوید آری است قادر بر زنده گردانیدن عودہ ما - ومن قرء - و کسی که بخواند سورہ - و امرنا
عرفا ملنی - پس بیدارین آیت را - فہای حدیث بود یومنون - پس بکدام سخن بعد از قرآن ایمان می آرند می گردند پیغمبر علیہ السلام
علیہ السلام - فلیقل - پس باید که بگوید - آمنا بالہ - ایمان آوردیم بخدا - رواہ ابو داؤد - و روایت کرد ابن حبان را تا خوبا
ابو داؤد و الترمذی الی قولہ - و روایت است مرتضی را تا قول او - و اما علی ذلک من الشاہدین - کہ وجوب الیس الیس
با حکم الحاکمین است و سورہ و التین و ذکر لا اشمع بوم القیمۃ و المصلحین عرفا در روایت ترمذی نیست بدانکہ امثال این جوابها
نزد قرائت آیات قرآنی بسیار است و نزد شافعیہ در نماز و غیر نماز برابر است و در نماز نیز جایز میدارند و لہذا در باب القسرة
فی المصنوع آورده اند و الامی بالیست و باب تلاوت قرآن و آداب آن می آورند و نزد ما و نزد مالکیہ معمول بغیر حالت نماز
است تا توهم نشود کہ از قرآن است قویستی میگوید اگر کسی گمان برد کہ در نماز بود و نظر علیہا ہر اطلاق حدیث گوئیم کہ در نماز
نفل خواہ بود و نہ فرض چنانکہ در حدیث ضعیفہ آمدہ است کہ چون آن حضرت سیکز اروا شرب را غیر سید بابت رحمت مکر آنکہ
می استیاد و طلب رحمت میکرد و غیر سید بابت عذاب مکر آنکہ می استیاد و نپاہ از عذاب می جست و بیج یکے مثل ابن در آنچه
جبر میکرد از نماز با سہ قرآن روایت کردہ انتہی و سخن چہا میر قال خرج رسول اللہ علیہ السلام علی اصحابہ فقرأ
علیہم سورۃ الرحمن - گفت جابر بیرون آمد آنحضرت بر اصحاب خود پس خواند بر ایشان سورۃ الرحمن علم القرآن را - من و ابنا
الی آخری - از اول سورہ تا آخرش - فسکتوا - پس خاموش ماندند اصحاب - فقال لقد قرأتم علی الجن لیلۃ لکن - پس گفت
آن حضرت چہ تحقیق خواندم این سورہ را بر جنیان و ریشہ کہ آمدہ بودند و جمیع شدہ بودند برین براسے ایمان آوردن و قرآن شنیدن
و کانہ احسن عروہ و حکم - پس بوم و جن میگردین و جواب باز و اولین و اجابت نمودن از شما و دانچایان معنی است کہ جواب
سلام را و سلام میگفتند و روحی باز گردانیدن و در و در پیغمبر روحی از کمال روح و در و در بعد از ان بیان کرد و
جنیان را کہ گفتہ کہ آیت علی قولہ - بودم من ہر گاہ کہ می آمدم بر قول و سہ تھا - یکہ - فہای الااتی بکما کانان - پس بیدام
نفت از زمینہا سہ بود و کار خود کند سہ و انکار میکند طایب بکن و دشمن است - قالوا - می گفتند جن و جواب این کلام - لا شئی
من انکاس نہا بکند سہ - بہر پیچہ پیچہ از زمینہا سہ تو ای پروردگار ما انکار میکنیم - فلک الحمد - پس قراست حمد - رواہ الترمذی و

قال نہا احدیست عریب

الفصل الثانی - سخن معارفین عبد اللہ یعنی بنیم جمیع فتح کتاب بے مدنی نفعہ است و ذکر کردہ است
اور ابن سعد و بیضاوی ثانی از اہل مدینہ مات سنۃ ثمان عشر و مائۃ - قال ابن ربیع من ہذینہ اخیرہ انہ مع رسول اللہ -
گفت ہر ہمتی مردے از قبیلہ بنی نضیر را و اورا کہ و - کہ شنبہ پیغمبر خدا را سہ علیہ السلام قرآنی الفصح - خواند و نماز جمع - اذ انزل اللہ الکریم
علیہما - و ہر دو کہ است - فلا ادری انسی ام قرآن کسا خدا - پس در بنی یا ہم من کہ تا یا قرآن و شش کردہ انرا شوشی خواند یا خواند
آن را و دیدہ و دانستہ شیخ ابن حجر در شرح خود گفتہ کہ ظاہر آن است کہ بعد از خواندہ براسے بیان ہوا و اعلام آنکہ اصل سنۃ

حسنت و بهر دو طریق وقع ضرر و طلب نفع موجب نجاح و فلاح است - قال بعد ان تم الغنیمت ابوالدرداء قال انما قال فی مثل ما قال فی
قول ابن کثیر من ان بعد از ان طاعت کردم ابوالدرداء را که از کبار صحابه است پس پرسیدم او را نیز پس گفت ابوالدرداء در آن
بجای خود سجده را بر آن از سوال کردن از آن حضرت از کسی که در پشت دراز و دو جاب و اون آن حضرت که آن عمل شریک است - رواه مسلم

الفصل الثانی - عن واکد بن جبر - یسبح ما و سکون جبر - قال رايت رسول الله صلی الله علیه و سلم انما سجده و سجده
قیل له - گفت و یادم آن حضرت را که چون سجده میکرد می فرمود یا رب زمین هر دو را نوسه خود را پیش از نهادن هر دو دست
خود - او این را نیز در پیش رکعتیه - و چون برخاست از سجده بر می داشت هر دو دست خود را پیش از برخاستن هر دو را نوسه اند
نمودن اعضا سے سجده بر زمین هر چه بر زمین نزدیک تر نهادن او پیشتر و بهر یک پیشتر برکس آن و در نهادن شانه
و پیشتر بر زمین است که هر دو را یک یک بگذراند و نیز در پیشتر بر زمین نزدیک تر است بر زمین و در سجده اگر دو شوار از قدم نهادن

را نوا پیش از دست با سجده نکرده و بر آن نهد و دستها را پیشتر بر راه بود و او دو طرفه می و انما فی
این ماجه و الدار می و سخن ای هر چه قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انما سجده و سجده فلما یکرک کما یکرک البعیر - گفت ابوهریره
که گفت آن حضرت چون سجده رو و یک از شانه ها باید که بنشیند چنانکه می نشیند شتر در می نه در راه را پیشتر - و کیف یسبح

رکعتیه - و باید که نهد هر دو دست را پیشتر از دو نوسه خود - رواه ابو داود و الترمذی و الدارمی - این حدیث بطریق مختلف
حدیث اول است که ولایت دارد بر نهادن دستها پیش از زانو با و حدیث اول ولایت دارد بر نهادن زانو با پیش از
دستها و در میان آنکه نیز اختلاف است جمهور آنکه و ابو حنیفه و شافعی و احمد بن حنبل و در آنچه مشهور است از نهیب سے

علی بن ابی طالب بن حجر کرده اند و زانو با پیش از دستها می نهند و مالک و ابوی و احمد در روایتی از روضه و طائفه از آنکه
حدیث ثانی حدیث ابی هریره می کنند و دستها را پیش از زانو با می نهند و گفته اند که حدیث و اول بن جبر صح و اثبت است از حدیث
ابی هریره و حقه از حفاظ آن را تصحیح نموده و ترجیح کرده اند و چون دو حدیث مختلف آمد سبیل آن است که عمل با قوی و اصح کنند

و بعضی گفته اند که حدیث و اک بن جبر نا صح حدیث ابی هریره است و در جمیع این خیر می آید است که چون آن حدیث بسجده فیست
از ابی هریره و حدیث سعد بن ابی وقاص و حدیث ابی سعید خدری آمده که ما می نهادیم دستها را پیش از زانو با پس
او کرده شدیم نهادن زانو با پیش از دستها و این هر دو وجه اشارت کرد و گفت قبول خود - و قال ابو سلیمان الخطابی حدیث و اول

بن جبر اثبت من هذا - گفت خطابی که از علمای حدیث و شراح آن است که حدیث و اول بن جبر ثابت تر و قوی تر است از این یعنی
از حدیث ابی هریره - و قبل هذا نسخ - و بعضی گفته اند که این حدیث ابی هریره منسوخ است حدیث و اول بن جبر چنانکه بیان کردیم
و شیخ ابن حجر یکی از امام نووی نقل کرده که گفت ظاهر نشود است برین ترجیح یکی از این دو مذکور است و الله اعلم

و عن ابن عباس رضى الله عنه - قال کان النبی صلی الله علیه و سلم یقول بین السجدهین - بود آن حضرت که می گفت در میان دو
و روایتی که سر از سجده بر نهفته می نشست این دعا - اللهم اغفر لی و اجنی و اهدنی و ارضنی و افرحنی و ابد و ابد و ابد و ابد

و عن حماد بن عمار ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يقول بين السجدين - وروایت است از حدیقه که آن حضرت میگفت میان دو سجده این کلمه را - رب اغفر لی رواه النسائی والدارقونی - و این حدیث زیاده برین کلمه نیامده است سنا و کما اقتضای می نمود و طلب مغفرت که اهل و عهده مطالب است حسن یقین برین را شنید و روایت کرد و در اوقات دیگر زیاده نیز برین می گفتند این عباس آن روایت کرد

الفصل الثالث - عن عبد الرحمن بن شبل - یکس شین منجمه و سکون باء موحده صحابی انصار است معرو و در اهل مدینه نزول کرده و خمس رات فی اماره موقوف بر ابی سفیان - قال بنی رسول الله - گفت نمی کرده است پیغمبر خدا - صلى الله عليه وسلم عن ثمر بن الخطاب - از وانه چیدن راغ کسایت است از مبالغه کردن و تخفیف محمود و عدم رعایت عمدت و بعضی ها و بیش از حد و یک واقع شده یعنی وانه چیدن خروس و مبالغه درین بیشتر است - و آخرش سبع - و نهی کرده اگر گسترانیدن و زنده ماندن گ و شیر و خیر آن دستهارا چنانکه و فصل اول از حدیث انس گذشت و بعضی روایات اقرب است به سبع و نهی از گسترانیدن و در بیان و این اقراش نشین مجرمانه افتراست پس بدین جمله است که چون زنده خواهد بود و گسترانیدن یا پیاپی را گسترانده و برود - و ان یطعن الرجل المکان فی السجدة یطعن البعیر - و نهی کرد از وطن گرفتن مرد و مکان مخصوص از مسجد و غیره گرفتن در این و باز و دشمن دیگران را از آن مکان چنانچه بیشتر راجی باشد که چای مخصوص براسه خود و دیگر و و بر و بر و در اینجا می نشیند و چون مسجد چای عامه و حق تمامه است و آن است تقسیم مکان خود و مسجد مردم از آن کرده و مسجد را با شد و از این می و مسجد بیشتر نبوی صلى الله عليه وسلم ظاهر میگردد و بعضی مردم آنکه معصومه و مشبهه را چنانچه غیر مشبهه است و بعضی اسطوانات نیست بنفس خود و مخصوص دیگر دارند و مردم را از آن محبت محروم میدارند - رواه ابو داود و الترمذی و الدارقونی - و عن علی بن رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم یا علی فی حبک ما احب لنفسی - امر علی من دوست میدارم مرثرا آنچه دوست میدارم ذات خود را - و اگر هک ما اگره نفسی - و ناپسند میدارم و مرثرا آنچه ناپسند میدارم محروم را - لا تقع بین السجدين - اتفاقا مکن میان دو سجده و اتفاقا نهادن سیرین با بر زمین و ایستاده و دشمن از آن و این چنین تفسیر کرده و در پایه و گفته و هوای صحیح و در شرح ابن العمام گفته که این احتراز است از قول کرخی که گفت اتفاقا ایستاده و دشمن پیاپی چنانکه در حالت سجده می باشد و نهادن سیرین با بر پاشنه پا و صحیح قول اول است زیرا که اتفاقا صفت کتب نوشته اند و این مناسب معنی اول است و ثانی نیز مکره است و لیکن معنی اتفاقا نیست و بعضی علماء را در کرخت این معنی خلاف است و از ابن عباس آمده است که گفت اتفاقا نیست پیغمبر است صلى الله عليه وسلم و از ابن عباس معنی تهمیر جمل کرده اند که فی شرح ابن العمام - رواه الترمذی - و عن طلح بن علی التمیمی - منسوب است به نبی حنیفه که قبیل است از پیامه صحابی است و اهل قیس اوی حدیث عدم اتقاض و منسوب ذکر چنانکه در کتاب الوصایا گذشت

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تخطروا على رجل الى صلوة عبد الله في صلوة من شئ عها وعبودا - قبول نمکین ندان

نماز بندہ را کہ ایستاده نمکیند و دست نمیدارد و استخوان پشت خود را در رکوع نماز و سجود آن - رواه احمد - **وعن نافع ان**
ابن عمر کان یقول - روایت است از نافع کہ ہوا سے ابن عمر است کہ عبد اللہ بن عمر می گفت - من وضع جبہ منہ بالارض
 کہے کہ بندہ پیشانی خود را بر زمین یعنی سجده کند - فلیقع کفہ علی الذی وضع علیہ جبہ - پس بیکہ بندہ سر و کھنڈ و دست خود را
 بران مکلفی کہ نہادہ است بران مکان پیشانی خود را یعنی باید کہ در سجود دستہا نیز بر زمین نہاد یا بر آن است کہ دستہا و پیر
 بجائے نہاد کہ جبہ می نہاد و در تر و پیر و پیشتر نہ نہاد و گفتہ اند کہ اگر در جائے پندہ سجده میکند و دستہا نیز بران جائے و یا بران
 از ان نہاد یا معنی عبارت آن است کہ دستہا نیز بر و پیر و سجہ بر زمین نہاد کہ جبہ را نہادہ است یعنی مستقبل قبلہ نہاد - ثم اذا
 ارع فیہ فہما - پس چون بر دار و جبہ را بیکہ بر دار و سر و دست خود را - فان الیدین علی ان کما یسجد الوجه - زیرا کہ بر
 ہر دو دست سجده میکند چنانکہ سجده میکند و سبب این یکہ دستہا بر زمین نہاد و بر پشت چنانکہ او را می نہاد و بر پیر و پیر
 وج معنی آخر است کہ عبارت سابق را بران محل کردہ شد - رواه مالک

باب التمشہد - شہادت ہر است و اون کہ در رکوع و یا زبان یکے باشد و گواہی و اون کہ معنی
 علم یقینی نیز آید و تشہد گواہ گشتن و اظهار علمے کہ در رکوع است و در شہد اشہد ان لا اله الا اللہ ان محمد رسول اللہ
 و ذکرے کہ در قعدہ صلوۃ خواند بخت اشتمال و تہمات

الفصل الاول - عن ابن عمر قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا قعد فی التمشہد بیدوان نشست
 کہ چون می نشست و تشہد اول یا ثانی - وضع یدہ الیسر علی رقبۃ الیسر - می نہاد و دست چپ خود را بر زانوے چپ
 و وضع یدہ الیمنی علی رقبۃ الیمنی - و می نہاد و دست راست خود را بر زانوے راست خود - و عقدتہ و مسین - و عقد می کرد
 پیچاہ و سہ را - و اشار بالسبابة - و اشارت می کرد ان حضرت باگشت سبابة کہ نام گشتے است کہ ہمہ سبابة گشتے است
 و سبابة از سبابة معنی و شہنام کردن و عادت و سبابة کہ بان و مقام و شہنام اشارت کند و در زبان شہنام
 سبابة گشت شہادت نیز گویند پس ان حضرت اشارت می کرد بان گشت بوجدانیت حق تعالی و صورت اشارت
 آن است کہ بر دار دآن را نزد لفظ بکلمہ لا اله الا اللہ یا نزد لفظ بکلمہ و شہولان است کہ بر دار و این گشت را نزد لفظ و نہاد
 نواہیات و بعض ائمہ شافعیہ منقول است کہ بر دشتہ دار دآن را تا آخر شہادت و باید کہ بجانب فوق اشارت کنند
 تا موم جمہت نگردد - و فی روایت - و در روایتی این چنین آمدہ است کہ - کان اذا جالس فی الصلوۃ وضع یدہ علی رقبۃ
 بیدوان حضرت کہ چون می نشست در نماز براس تشہد می نہاد و دست خود را بر ہر دو زانوے خود - و رفع یدہ الیمنی
 الی علی الاہام ید عیبا - و بر میداشت انگشت دست خود را کہ نزد انگشت باگشت نرو حالتے کہ دعای کرد بان
 و دعا بدعا جان اشارت است بوجدانیت حق نزدیک خیا کہ مذکور شد و ذکر را و عا نیز گویند زیرا کہ سبابة الغام و اگر دست
 و یدہ الیسر علی رقبۃ - و دست چپ ان حضرت بر زانوے و سہ بود - یا سبابة علیہا - در حالتے کہ گشت نزد

آن بود بر انوشی عهده و اشارت می کرد میگردد با کثرت دست راست بود و دست چپ بچپان بر انوشی عهده چپ بر حال خود
می داشت - رواه مسلم - اگر کوئی که شمع حدیث کردی و مضمون آن معلوم شد و لیکن معنی آن شمشاد و سید معلوم نشد
که چیست با کمال حساب عقد با دارند که در انگشتان می بندند و هر یک را از آنها براسه عددی تعیین وضع کرده اند
احاد و عشرت و امانت و الوان چنانچه ارقام مثلاً همین عقد پنجاه و سه که درین حدیث مذکور است صورتش آن است
که قبض کند خضر و خضر و وسط را وسط کند سیم که آن را سبایه می گویند و بعد از آن انگشتی که از انوار ابراهیم
در پنج سیم و شافعی و احمد بر واسطه باین اخذ کرده اند علامت الحدیث دیگر عقد تسعین و صورت او آن است که باین
کند خضر و خضر را وسط کند سیم را و نه سیم را بر سر وسط و طبقه بند و نوزده و پنجاه و چهار و نه سیم را بر سر
و شافعی و قول قدیم نیز باین قائل است و این در حدیث مسلم از عبد الله بن البربر و حدیث آئیده بیا بود در حدیث
احمد و ابی داود و از او اهل بن حجر آمده است و نوایک متفق کنند همه انگشتان دست راست را وسط کند سبایه و شافعی
در کیفیت این طریق و جبهه دیگر نیز آمده است و آن نودون انگشت وسط است میان دو عقد ابراهیم و روایت ثانی
آن است که دست کند با انگشتان را تا مستقبل قبله شود چنانکه در حدیث خود و در بعضی حدیث شاریت است عقد نیز
آمده و مختار بعضی حنفیین است غالباً عمل آنحضرت نیز مختلف بود کاسبه چپین و کاسبه چنان و وجه تطبیق در اکثر
مواضع که روایات مختلف آمده همین است مانند آنکه از حنفیه با و از الشافعی و سنیان این عمل عقد و اشارت ترک
یافته و مختار نزد معتقدین همین اول بود و در متاخرین ایشان علامه طاهر شده و مختار نزد علمای حرمین و غیر آن
از بلاد عرب عمل باین است و تحقق حنفیه شیخ ابن الهمام گفته که در احوال تشهد تا شهادتین سبک کند و در وقت تعلیل عقد و شهادت
کند تا عمل بهر دو طریق جمع گردد و گفته است قول بنی اشارت خلاف روایت و درایت است و حضرت شیخ علی
متقی حمیه اندر رساله درین باب نوشته جانب عمل را راجح ساخته اند و در شرح سفر السعاده از آن نقل کرده ایم
و در محیط گفته است رفع سبایه یعنی نزد ابی حنیفه و محمد از سنیان است و چپین مروی است از ابو یوسف و عیسی
نجم الدین را بهی گفته که متفق اند روایات از اصحاب ما همه و بدون و سه سنت و چون نه سبایه اند از محدثین و فقها
و سبایه از صحابه و تابعین و علمای کوفه و مدینه برین است و بسیار است اخبار و آثار و این عمل باین اوسله
و ارجح باشد - و عن عبد الله بن البربر قال کان رسول الله علیه و سلم اذا قعد یقول یس - و اشارت
کون می نشست و نماز که دعا کند و دعا بدعا تشهد است - وضع ید الیمنی علی فخذه الیمنی و ید الیسری علی فخذه الیسری
می نهاد دست راست خود را بران دست خود و دست چپ را بران چپ خود - و اشارت با صبه سبایه - و اشارت
می کرد با انگشت سبایه چنانکه معلوم شد - و وضع ابراهیم و سبایه الیسری - و می نهاد انگشت نر خود را بر انگشت
سبایه خود چنانکه مذکور است از عقد تسعین - و یقیم کفه الیسری رکبته - می گردانید از انوشی خود را و در دست چپ

مازند قلمہ دروین۔ روانہ مسلم۔ و عن عبد السمیع بن سعد قال کنا اذا صلینا مع النبی۔ عبد السمیع بن سعد و گفت بودیم ما
چون نمازی کردیم با پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم قلنا السلام علی اللہ قبل عبادہ۔ گفتیم یا لفظ السلام علی اللہ را پیش از سلام فرستاد
بر بندگان و سے سجاده۔ السلام علی جبریل السلام علی میکائیل السلام علی ایزہ السلام علی اسرافیل السلام
بر فلان و مراد انفلان ملائکہ دیگر باشند غیر جبریل و میکائیل کہ سلام بر ایشان میفرستادند و توانند کہ قبول نمایند و مسلمین را
نیز کہ کردہ باشند مثل آدم و ابرہیم و نوح و غیر ایشان علیہم السلام و اللہ علم۔ ثلثا الثلث النبی صلی اللہ علیہ وسلم قبل علیہ
بوجه پس ہر گاہ کہ گشت آن حضرت از نماز پیش آمد بر ما و ر و سے آورد و جا۔ قال لا تقولوا۔ گفت گوئید۔ السلام علی اللہ
فان اللہ هو السلام۔ زیرا کہ خدا سے تعالیٰ خود سلام است یعنی سلام است از تسبیح لقائے و آفات و سلامت بخش است
ہر گاہ از این بندگان از آفات ظاہر و باطن پس سلام است او راست و از دست و عا کروان سلامت کسے را نہست کہ اورا
احتیاجے باشد و خوف و سلام اسم باری تعالیٰ است یعنی سلام یا سلم۔ فاذا جلس احدکم فی الصلوۃ فلیقل۔ پس چون
نشیند یکے از شما در نماز پس بگوید۔ اتقوا اللہ و الصلوۃ الطیبات۔ مرا و تحیات عبادات قولیہ میرا و تحیات
عبادات بدنیہ و بطبیات عبادات بالیہ قاعدہ است کہ چون کسے و حضرت ملک و زید اول سلام فرستد و شما گوئید
از ان خدمت کند و تامل نماید بعد از ان تحفہ لائق و گاہ گذرانند لائق و تحقق لطیف و غنائیہ ایشان کرد و بیج محی الدین
نودی گفتند تحیت یعنی سلام و ملک و تقاد و عظمت و حیات آید و لفظ جمع آورد زیرا کہ ہر ملک را از عجب تحیات و تحو
کہ تعلیم و تکریم می کرد و ایشان را اصحاب ایشان بدان پس فرمود تحیات ہمہ خدا سے راست و برگردان عادت پیش
پیش خدا سے بہت بزرگی و ملک بے نیازہ و گریہ بی بیجا ریشہ و دوست ہا و شہر و تحیات اقسام تعلیم و ارشد
و عبادات نماز سے فرض و نقل و بطبیات کلمات علیہ و تامل علیہ۔ السلام علیک ایہا النبی و رحمۃ اللہ وبرکاتہ
و عاجز و سلام است بر تو ای پیغمبر و مہربانی خدا و اقربونی الیہ خیر و کریم و سے و وجہ خطاب بان حضرت بہت اہتمام
این کلام است بر انچه در تہل بود کہ در شب معراج از جانب پروردگار تعالیٰ و تہل پس بر آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم خطاب
بسلام آمد پس حضرت در حق تعلیم است نیز بر همان لفظ اہل گدشت تا ایشان را تذکر آن حال کرد و نیز این حضرت جبریل علیہ السلام
نؤمنان و قرۃ العین ما بان است و جمیع احوال و اوقات خصوصاً در حالت عبادت و آخر آن کہ وجود نورانیت و انکشافات
درین محل بیشتر و قوی ترست و چہ از عرفا گفتہ اند کہ این خطایہ بہت سیران حقیقت محمدیہ است در ذرات موجودات و اوقات
مکملات پس آن حضرت در ذرات مصلیان موجود و حاضر است پس مصلی باید کہ ازین معنی آگاہ باشد و ازین شہود و قائل
نبود تا با نور قرب اسرار معرفت تنور و فائز نش کرد۔ السلام علیہا۔ سلام بر پاکہ حاضر انداز کردہ مصلی و ہر کہ با اوست
از ملائکہ و مؤمنان انس و جن ہمہ درین جا داخل اند۔ و علی عباد اللہ الصالحین۔ و ہر تامل بندگان خدا کہ ملک کار اند
حافظ غائب و دور و نزدیک و بر زمین و در آسمان و مصلح خدا و است بندہ صالح آن بود کہ او سے حق عبودیت

بر شیطان از آن که بوسه بکشد مثل شیر و شیرینی یعنی سیاهه میخورد این گشت سیاه را حجت اشارت کردن بوسه بنویزید تا
برایان و قطع طبع شیطان از وقوع مصلحتی و شرک و کفر - رواه احمد - **و عن ابن مسعود** و کان یقول من استسنة اخفارت استسنة
روایت است از عبد الله بن مسعود که میگفت از سنت است ینمان و سپت خواندن التحیات یعنی سنت آن است که التحیات
بنده خواند و هر گاه - رواه ابو داود و الترمذی قال - گفته است ترمذی - **یا حیدر حسن عیب**

باب الصلوة علی النبی وفضائلها - صلوة یعنی دعا و محبت است استغفار آید و درود بر رسول صلی الله علیه و سلم
و صلوة از بندگان طلب فائده نیست شایسته خیر و نیا و آخرت است از جناب حق بر حبیب و سید صلی الله علیه و سلم
و در سجده اند کرده است مومنان را بفرستادن صلوة و لام بر و صلی الله علیه و سلم و اجماع کرده اند بر آنکه این امر
واجب است پس این بخش گفته اند واجب است هر بار که ذکر شریعت و بکند و بعضی گویند که فرض است یکبار و در غرض آنکه شهادت
بخودت و صلی الله علیه و سلم و یاد بر آن شایسته سنون و از او که من اسلام و شعار آن قاضی ابو بکر گفت فرض گردانید حق
چل و علامت مومنان که صلوة و سلام فرستند بر پیغمبر و گویند و انیدم آن را و گفته میباشند واجب است که بسیار باشد
صلوة و غفلت و زید نشود دوران و بعضی از علما قول اول را صحت داشته اند و شافعی فرض گردانید آن را و گفته
و گفته اند که این قول شافعی شاذ است موافقت نکرده است او را دوران یکس از علما و نیز امام ابو حنیفه واجب است
صلوة فی الحکم و سنت است و ترشده و فرائض صلوة بر آن حضرت لازم و مستحب است و بنده ایران و کتاب جناب القلوب
و اگر کرده ایم و در ساله جان نیز شایسته صلوة خیر بسیار از فرود شده است و اختلاف کرده اند که آیا جائز است صلوة و
سلام بر غیر انبیا یا استقلال باینه و مختار از چه و آنست که مخصوص است بانبیا و مشارکت نیست با ایشان جز ایشان دوران
ملک ذکر کرده شود و بفرستادن و رضوان و نقل کرده است طیبی که آن خلاف او است و بعضی گفته اند حرام است یا مکروه
که است تحریمی یا تنزیهی و متعارف در مذهب من تسلیم بود بر اهل بیت رسول از فوریت و از واج مطهره و در کتب قدیمه در مشایخ
اهل سنت و جماعت کتابت آن یافته می شود و در دست آخرین ترک آن متعارف شده است و ائمه علم

الفصل الاول - عن عبد الرحمن بن ابی سیله - بفتح الایمن - قال لقيت كعب بن عجرة - بضم عين سين مكنت
 بضم وفتح راء وایست از عبد الرحمن بن ابی سیله انصاری مدنی که از ثقات تابعین است و دریافت صد و بیست و پنجانی را
 که به از انصار بودند عبد الله بن الحارث گفت گمان نمی برم که زمان مانند و سز را دیده باشند ولادت یافت و در سال
 که باقی مانده بود از خلافت عمر و پدر او صحابی است از اهل غزوه احد گفت ملاقات کردم کعب بن عجرة را که صحابی است از اصحاب
 عجرة - فقال - پس گفت کعب - الا انی کذبیه سمعتها من النبی - آیا نفرستم بر یک تو در یہ و کلمات که شنیده ام آن
 از پیغمبر صلی الله علیه وسلم و در یہ بفتح با و کسر و ال و تشدید یا تحت که یک نفر است بطریق احترام و اکرام و انچه
 و نه بطریق ترحم و تحلف آن را حدیث نام است - فقلت - عبد الرحمن میگوید پس گفتیم کعب بن عجرة - بضم عین - بفتح

که تقبیله لشعیر لایم می آید که صلوة و برکت بر ابراهیم و آل ابراهیم کمال تر و قوی تر باشد و جواب داده شده است که شهرت و ظهور کافیه
 و تشریحیه و بیشتر احوال و قوت و جواهرهاست و گرد آورده اند که تا این معنی که گفته اند اعتبار نکنند تمام نمیکرد و تمامند احوال و مافیه
 در رساله جده انوشیروانیم اینجا باینکه است **و عن ابی حمید** یسجد ما و فتح یمیم - الساعی بن سیرین - قال گفت - قال
 گفت - یوحنا - یا رسول الله عن ابی حمید - چگونه در و فرستادیم - فقال رسول الله - یسجدت آنحضرت - صلی الله علیه و سلم - قولوا -
 بگوئید - اللهم صل علی محمد و آله و فرستادیم علی ابراهیم - و بعضی نسخ علی آل ابراهیم و بارک علی محمد و آله و فرستادیم
 بگوئید علی ابراهیم اینجا نیز در بعضی نسخ علی آل ابراهیم است گفته اند که در روایت احمد و کبر ابراهیم و آل ابراهیم و برکت
 اکسایه مجتبی فقیه علیه - و شیخ ابن حجر گفته است که حق آن است که ذکر محمد و ابراهیم و عیسی بن مریم و آل ابراهیم و آل ابراهیم و آل ابراهیم
 تا این است و بعضی روایه آن را خط کرده و بعضی کرده و باطل کرده این صیغه صلوة با الفاظ مختلفه آمده است و همانند آن چه در حدیث
 اول مذکور شد کافی است که اسناد من المشایخ و آنکه در بعضی روایات و از محمد اکبر است و حضرت و اقیع شده تعجب تر شده است
 که اقا - **و عن ابی هریره** قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من صلی علی واحدة صلی الله علیه و سلم - فرمود که هر که درود
 فرستد بر من یکبار درود فرستد خداست تا سه بار - رواه مسلم - اینجا می پرسند که چگونه روایات باشد که بر آن حضرت
 درود یکبار بود و می صلی ده بار بر او است که این حضرت فعلی صلی است که حکم من جابر بن عبد الله شریف است که این
 ده درود از هر گاه که است حق برود می رسد از اینجا از من می آید که در حضرت از باب حق یک درود درود و اگر فرض کنیم که یکبار باشد
 شاید که آن یک درود است و تفاسیر برابر درود و اینها که می گویند بر حضرت برابر درود از فلس باشد

الفصل الثانی **صلی الله علیه و سلم** قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من صلی علی صلوة واحدة صلی الله علیه و سلم
 و حلت عنه عشر خطیات - فرمود که هر که درود می شود از او ده گناه - و حضرت در شرف و جرات - و بر داشته و شنبه
 کرده می شود در او ده پایه و فرستاد حق - رواه النسائی - **و عن ابن مسعود** و قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
 اولی الناس بیوم القيمة اکثرهم صلوة - نزدیک ترین مردم من روز قیامت بیشترین ایشان درود
 گویند تا بر من و آنکه در حدیث دیگر واقع شده است که کثرت درود موجب شفاعت آن حضرت صلی الله علیه و سلم میگرد و پیش
 همین است که کثرت درود قریب بآن حضرت نور رحمت حق که فائز میگردد بر جوهر شریف و سه تا کس نیز می رسند
 که حقیقت معنی شفاعت است - رواه الترمذی - **و عنه** قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله ملائکته سیاحین فی الارض
 یبلغونی من امتی اسلام - بدرستی که خداست تا سه را فرستد تا بندگان رانده و زمین که میرسانند از امت من اسلام
 و صلوة که میگویند بر من - رواه النسائی و ابی یحیی - و در خبر دیگر آمده است که می برنزد نام او را و نام پدر او را و میگویند
 یا رسول الله فلان بن فلان چنانکه میگوید بنده چاره مسکین عبد الحق بن سعید الدین یقینا اسلام شمس کمال بشارة
 فاضل علیک فقد ذکرک هم علی ما فیک من عجب به جان میدهم در از روایتی قاصداً آخر باز گو - و مجلس آن نازنین

که از امیر مومنان علی بن ابی طالب علیه السلام نقل شده است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند که من بعد منی
 پس از من - الا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم - مگر آنکه باز منیر است خداست که بر او حق است و حق از او علیه السلام - اما آنکه در کتب
 بیرون است که من بعد منی جوایب است و میگویم - روانه ابو داود و ترمذی فی الدعوات الکبیر - در اینجا اشکال می آید که من بعد منی
 این حدیث بخلاف حدیثی است که از حضرت است صلی الله علیه و آله و سلم در بزرگوار و در حق بر آن حضرت در وقت سلام
 ولادت دار و در شرافت روح از بدن شریف و در بعضی اوقات وجوب رسیدن که در وجود روح نه عود است
 بعد از آنکه از شرافت بلکه از افاقت و توجه اوست باین عالم و کمال صاعده و سلام است و آن حضرت شریف است و
 بزرگ باحوال نکو است و متفرق است و مشاهده رب المخرجه چنانکه در دنیا در حالت روحی بود و در تعبیر کرده شده از افاقت
 و آن مشاهده و استغراق بر روح چنانکه در حدیث مخرج واقع شده که حاضریقت و انبیا علیه السلام پس بعد از من
 و حال آنکه من در بعد از من و مخرج و خواب بود و در بزرگوار حق پس مراد افاقت و بر آمدن اوست از مشاهده آن عالم و منیر
 حیات انبیا صلوات الله علیه و سلم و در روح بدن ایشان بعد از افاقت موت است یکبار بجزایر منتهی است
 و بعد از آن هیچ زبانی نمی آید از صلوٰۃ و سلام است و من شرافت روح در و سه حرقه بعد از من و در اقل تعقیب
 که در حیات منیر است و شرافت و کرامت و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از آن پس باید که دائم در حیات باشند تا فهم و یاد
 الله فیق سخن و آن باشد که این فضیلت و سلام از آن حضرت مخصوص بر آنان و شرفی است و است مثل داخل و خارج
 که سلام گوید یا عام است و هر کس را که سلام فرستد چنانکه در تفسیر و غیر آن و ظاهر همین است الا آنکه سلام از آن شخص
 منیر نبوی است و سطح عام کند و در سلام کند و در دیگران بواسطه آنکه یا من بود چنانکه از حدیث ابی هریره و فضل
 شرافت ظاهر میگردد و حکمتی که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بفرمود - و نیز و است است از ابی هریره
 که گفت شنیدم آن حضرت را که میفرمود - لا تجعلوا بیونکم قیورا - نگذارید خانه ایست که در آن قیور باشد و در خانه
 اقتاده و خفته باشند و هیچ عبادت و نماز و در و سه نمی کردند و بشاید و چنانکه در ساجد عبادت میکنند و آنکه سلام
 انوار نماید پس از آن در خانه نیز میگردد و بشاید تا انوار و برکات آن شایع خانه و اهل خانه نیز شود و در آن
 در مسجد بزرگوار و نوافل در خانه بگذارد و نوافل در خانه با فضل است از کردن آن در مسجد یا در خانه است که در خانه
 در خانه بار دهن کند و در آن حضرت در خانه از خواص اوست صلی الله علیه و آله و سلم - و لا تجعلوا قبری عبدا - و نگذارید
 قبر را عبدا که گاه که جماع کنید بر آن بریت و سمر و روم و حب که موجب غفلت است چنانکه یهود و نصاری که بر تورات انبیا
 خود کنند و بعضی گویند که در آن است که زیارت مرا مثل عید سازید که در سلسله خبر یکدیگر با آن تفسیر نماید پس این تفسیر و تفسیر است
 بر کثرت زیارت و تضرع آمدن بآن درگاه عالم نباه زرقا الله - و صلوا علی فان صلواتکم جمعی است کثرت - و در و در سلسله
 بزرگ و اندیشه کند از بعد مسافت زیارت در دو شامیر سده ابرو که با شریف است در راه عشق در ملک و بیدار است

گفت عبد الرحمن بن عوف میں دم در ماستے کہ نگاہ میکنم - فرقع راسته - پس برداشت سحر خود را بمقال - پس فرمود - مالک - چه شده است ترا و چه میکنی تو - فذکرت ذلک له - پس هرگز در من نگفتم حالت خشیت خود را که گویا اینده است او را خداست تمناست - قال فقال ان جبریل علیه السلام قال - پس گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم که جبریل گفت مرا - الا انشیک ان الله غفور رحیم - آیا بشارت ندیم ترا که تحقیق خداست غفور رحیم - من صلی علیک صلوته است علیک - که در روز قیامت بر تو صلوته فرستم بروی - و من سلم علیک سلمت علیک - و کسی که سلام فرستد بر تو سلام فرستم بروی - رواه احمد - و عن شهر بن الخطاب - رضی الله عنه - قال - گفت عمر - ان الله عارم قوت بن السما والارض - بدستی که دعا ایستاده گردانیده میشود میان آسمان و زمین یعنی - لا اله الا الله - بالا و بالا بروید و یا بالا بروید نمی شود از ان دعا چیزیست - حتی تعالی علی بنک - تا آنکه در روز قیامت بر تو چیزی بفرستد یعنی اجابت و قبول دعا و دعا تو بر برود و فرستادن است و در روز خود کتاب و قبول و صبحا قبول و اهل و مومنان است بعلیه و قبول و قبول و نیز دعا بجل قبول میسرند شهر مور مسکین - پس در وقت که در کعبه رسیده و دست در پاس کعبه میزدند - ناگاه رسیدند بر راه انشیدی

باب الدعاء فی التضرع و در کتب فقه مذکور است که بعد از خواندن التحيات و درود و عا کذب هر چه خواست
 او را بخواند آنکه مشابه کلام نماز باشد و سوال طلب آن از ایشان ممکن نبود و سابقاً وریای تشبه از حدیث این مستبعد
 گذشت که ثم التضرع الدعاء بحجبه الیه و ادعیه مخصوص از آن حضرت نیز آمده مانا که مراد از عجب باز همین ادعیه مانور و نور و نور
 و یا کلمه توسل و مسکب باین ادعیه و مسکب و افضل و اکمل است از حیث بودن آن تمام تر و جامع تر و مفید و نیاو
 آخرت را و یا بعد التوفیق

الفصل الاول بحسن عايشة رضي الله عنها - قالوا كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يدعوني
 الصلوة - بود آن حضرت که دعای کرد و در نماز یعنی بعد از تشهد - يقول - میگفت - اللهم اني اعوذ بك من عذاب القبر -
 خداوند پناه بخیر تو از عذاب که در گور بود بیان آن تفصیل در اول کتاب در باب اثبات عذاب قبر گذشت -
 واعوذ بك من فتنه المسيح الدجال - و پناه بخیر تو از ابتلا و آزمائش مسیح و جال که در آخر زمان بر آید و دعوی خدائی کند
 و بهستند برنج خوارق عادت بدست و سکه ظاهر گردد و مردم را گمراه گرداند و تفصیل این احوال در او آخر کتاب در باب علامات
 الساعة بیاید و مسیح اسم مشترک است اطلاق کرده می شود بر جال علیه السلام و بر عیسی علیه السلام و لیکن چون مطلق واقع شود
 در او عیسی علیه السلام افتد و نزد اراده آن ملعون مقید گردانند بر جال چنانکه درین حدیث واقع شده است و وجه تسمیه
 و سکه و حضرت عیسی علیه السلام باین نام و آنچه متعلق است بدان در مجلس بیاید انشاء الله تعالی - واعوذ بك من فتنه
 المسيح و الممات - و پناه بخیر تو از ابتلا و حالت زندگانی و مردن و در انقباض نمیا آنچه موجب رنج و زلل و وسایل و انحراف

کرد و از راه راست و ثبات بر دین اسلام و تحفیل مرضیات حق از انواع بلا و محن و اسباب ضلالت و لطالت و لغت
 ممات و وسوسه شیطان در حالت نزع و سوال منکر و نکیر و اگر وسوسه شیطان را داخل غفنه معیاد از بند و غفنه ممات مخصوص
 لغت غفنه قیصر و سبب وارو - اللهم انی اعوذ بک من الماتم - خداوند امن پناه میجویم بتو از گناه و از امری که سبب وقوع
 و راحتم گردد - و الممزم - و از دامی که برگردان نشیند و او را بکس آن و شوار افتد یا در محضیت کند اما اگر در طاعت و کما
 کند و از وفای آن عاجز نیاید آن محل استعاذت نیست و با وجود آن امر دین بے معصومیت نیست شاید که بگوید
 و و رفته و فایدان نکند و گرفتار ماند و چون آن حضرت استعاذت می کرد از دام و در نظر ظاهر کار آن آسان نیاید
 فقال له قال - پس گفت آن حضرت را گوینده از محابه - ما اکثر المستعین من الممزم - عجب بسیار است استعاذه
 تو از دام - فقال - پس بیان کرد آن حضرت قباحات و ام و شتاعت آن را و گفت - ان الرجل اذا غم حشر -
 بدستی که مرد چون و ام داری شود سخن میکند با مردم از احوال و معاملات خود و اظهار فقر و فاقه تا دین بدیند یا در طلب عذر
 خود در تقصیر او بکس آن در ماضی - فکذب - پس دروغ میگوید معنی اخیر مناسب تر است بقول و - و وعد
 فاخلعت - و وعد میکند بوفای آن در مستقبل پس نفاق و وعد میکند - متفق علیه - و عن ابی هريرة قال
 قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا فرغ احدکم من التمشید الاخر - گفت آن حضرت چون فارغ گردید یکی از شما از تمشید
 پسین - فلیتوضا بایمن من الیمین - پس باید که پناه جوید بخدا از چهار چیز - من عذاب جهنم و من عذاب القبر و من قنقه الحیا و الممات
 و من شر المسج الدجال - رواه مسلم - و عن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه و سلم کان یعلمهم بدال دعا و کما یعلمهم سورة
 من القرآن - روایت است از ابن عباس که آن حضرت می آموزانید محابه را این دعا را اینها نمی آموزانید سوره از
 قرآن را تا بگوید و استقام و اینخواندن و تعهد بقاء آن - یقول قولا - می گفت بگویند - اللهم انی اعوذ بک من عذاب جهنم و اعوذ
 بک من عذاب القبر و اعوذ بک من قنقه المسج الدجال و اعوذ بک من قنقه الحیا و الممات - رواه مسلم و عن ابی هريرة قال
 رضى الله عنه - قال قلت يا رسول الله انى دعا را دعوی بک فی مملوتی - ابو بکر صدیق بیان حضرت عرض داشت که یا رسول الله
 مرا اینچه بجز دعا و عا که دعا کنم آن دعا در نماز خود نمی بخشد از تشدید اخیر و هم این قید بجهت آنکه دعا عا که دعا کنم که مشافرت و مقرر
 بود خواندن آن در نماز و درین محل بود - قال قل - گفت آن حضرت بعد از آن بگو و بخوان این دعا را - اللهم انی علمت
 نفسی ظلماکثیرا - خداوند ما تحقیق منستم کرده ام بر نفس خودستم کردنی بسیار در اکثر روایات کثیرا ثباتی نداشته است و درین
 روایات مسلم بسیار موصوفه آمده و امام نووی در او کار گفته که اگر در خواندن هر دو را جمع کند بهتر باشد - ولا یعفرون ان لا یب
 الا است - و نمی آمرزد همه گناهان سبب گناه را هیچ کس بگوید - فاعفونی مغفرة من عندک - پس بیا مرز آمرزیدنی خاص
 از نزد تو - و ارحمتی - و رحمت و مهربانی کن مرا - انک انت الغفور الرحیم - بدستی که تویی آمرزنده گناهان و مهربانی کن
 بر بنده گان - متفق علیه - و عن عاصم بن سعد عن ابی و قاص که تا سبب

نقطه است شنیدید بخود و عثمان و عائشه را شنید از دست زهری و غیره روایت میکرد از پدر خود - قال - گفت
 بعد از آنکه اری رسول الله - بود من که سید یدم غیر خدا را - صلی الله علیه و سلم - علم عن یساره - سلام میداد
 از جانب راست و از جانب چپ - حتی اری بیاض خنده - تا آنکه سید یدم من سفیدی خسار مبارک او را یعنی این مقدار
 روئے در سلام می کرد و این که خسار روشن او دید می شد زینت سادت آنکه که در پیوسته او می بود - **و من**
 کاشکے اندر نمازم جاشود و پلوئے تو به تا تقریب سلام افتد ز نظر بر روئے تو به رواه مسلم - **و من**
 بنشین و خم می شود و چنان مشهور احوال او در مواضع دیگر نوشته شده - بن جندب - بن جندب - بن جندب - بن جندب - بن جندب - قال
 کان رسول الله - گفت عمره بود و غیره خدا - صلی الله علیه و سلم - او را صلی علیه و سلم - چون می کرد از نماز را قبل علمایا بود - توجه
 می کرد بر بار روئے مبارک خود یعنی در حال سلام دادن سبک اندو جانپ رور است یا چپ و اقریب آن است که برادر بعد از
 سلام باشد چه آن حضرت صلی الله علیه و سلم بعد از سلام و فرغ از نماز گاهست به پیشانیست بجا نیست دست راست و گاهست
 به دست چپ چنانکه در احادیث بسیار و گاهست به روئے چنانچه ثوم و شقیب و غیره - رواه البخاری -
و من قال کان النبی صلی الله علیه و سلم حضرت عن یساره - بود آن حضرت که برگشت از نماز از جانب دست راست خود -
 رواه مسلم - **و من** صلی الله علیه و سلم - گفت ابن مسعود - که بخیل حد کم للشیطان شکیان من صلوة - باید که گرد
 یک از شما شیطان را نصیب از نماز خود و بیان کرد آن را بقول خود - یری ان حقاً علی ان لا یصرف الا عن یساره -
 باند و اعتقاد کند یا گمان برود که حق است و لازم است بر او که برگردد و از نماز برگردان جانب دست راست خود پیوسته
 قطع یا قطع آن هر دو روایت مستقیم یعنی علم و غیره یعنی ثون - لقد راایت رسول الله صلی الله علیه و سلم که بیشتر غیره علم بسیار -
 هرگز نمیشد قطع و یدم من آن حضرت را بسیار که برگشت از جانب چپ خود - متفق علیه - جالس مقام آن حضرت بعد از
 سلام دادن گاهست به بر می گشت از جانب چپ و می نشست بجا بسیار و در بیشتر احوال بن چنین بود که سلام میداد
 و دعائی خواند و بجا چپ چرخش را بسیار که در جانب بسیار است میرفت و گاهست به بر عکس این می کرد از جانب بسیار برگشت
 و به جانب چپ می نشست و اول را بر غمیت تل کرد و اندک در دست یاس است و فعل آن حضرت و اکثر احوال بن چنین بود و من
 این سخن و عرض دیگر که انانی اگر چه حضرت است و کم بود اما در دست اعتقاد و وجوب نباید گرفت و از ترخیص شایع اعراض نباید نمود
 که در حدیث آمده است که حق تعالی دست مبارک عمل کرده شود و خستند - او چنانکه دست مبارک عمل کرده شود و خستند
 او و شایسته این در حدیث آمده که در اندک مصلی را باید که برگردد و بجا چپ حاجت خود اگر حاجت او بجا نیست چنانکه
 منقول است او در جانب چپ است یا اگر چه دارد آن چنانچه بجا چپ بجا چپ برگردد و اگر چنانچه چپ است بجا چپ برگردد و از
 امیر المؤمنین علی رضی الله عنه نیز چنین مروی است و باز گاهست آن حضرت صلی الله علیه و سلم استقبال قوم نمیشد
 و در سبب بجا چپ ایشان می کرد و پشت بسوئے قبله اگر گاهست سید ایشان را ایشان خطابه میکرد و دست نیکیست چنانکه

باید

در حدیث سابق گذشت اذ اصاب علی بن ابی طالب بوجوه و در حدیث بخاری و سلم آمده است که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم چون فارغ میشد از نماز باید او را استقبال می کرد بوجه شریف خود و اصحاب را و می گفت آید و بدید است هیچ کس از شما خوابی طلب نمی کرد خوابی را که در روی شماست شش مکه می بود و غیر این احادیث دیگر نیز ظاهر و برین مثنی است

فقد برز عن السراة قال کنا اذ اصابنا حلف رسول الله گفت برابر بن عازب رضی الله عنه بودیم ما چون نماز میکردیم در پس پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم حبیبان کون عن عینیه - و دست میزدیم که با شیم در جانب راست آنحضرت - یقین علی بن ابی طالب - که اقبال و توجه کرد برابر و سه مبارک خود در وقت سلام دادن عینی در سلام اول یعنی پیشتر از آن که روی بجانب چپ کند نظر شریف بجانب ما افتد و اول بشاید جمال و سه مستعد شویم و خطاب کریم و سه مشیت کردیم و اقتباس انوار و استخار او امر از موافقت شریف او بنایم خصوصاً در وقت رجوع و سه از حجاب حق و انصراف از صلوة که قره العین و محل نهایت شهود و وقت غایت قرب اوست صلی الله علیه و سلم و این سبب از وجوه فضیلت ایشانست در جانب یمن امام و سه آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم امر میکرد بزرگان صحابه را که نزدیک بوسه بایستند - قال فسمعت کفایت براسه بن عازب پس شنیدیم آن حضرت را - یقول - میگفت آنحضرت بعد از سلام دروغا که می کرد - رب فنی عذابک - خداوند نگاه دار مرا از عذاب خود - یوم مبعث او مجمع مبارک روز قیامت که بر می انگیزی یا جمع میکنی بندگان خود را او مجمع شد را وی است که مبعث گفته یا مجمع از بنمای معلوم میشود که بندگان خاص و مقربان در گاه از عذاب و سه می نرسند و رحمت و سه نیاید بخونید و این براسه تعلیم امت است

که از ادب و نگاه آگاه باشند - رواه سلم - **وعن سلمة** قال ان الله سار فی عهد رسول الله صلی الله علیه و سلم کن اذ اسلم من المکاتوبه فمن - گفت ام سلمه که زنان و زنان آنحضرت چون سلام میدادند نماز فرض برینجاستند و پیغمبر پیش از مردان - و شد رسول الله صلی الله علیه و سلم و بن صلی من الرجال باشاره - و بر جبهه خود می بود آن حضرت و هر که نماز گزارده بود از مردان تا زن را سه بودند پس گاهی سه همین قدر می نشست که می نشست السلام و شک السلام ای آخره و گاهی سه بعد از سه می نشست و دعای کرد و قرآن می خواند و تبلیغ احکام میکرد و گاهی سه می نشست و در صلوات خود تا بر آمدن آفتاب نماز است احوال و تحقیقات آن - خانا

قام رسول الله - پس چون می ایستاد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم قال الرجال - می ایستادند مردان - رواه البخاری و مشکو

حدیث جابر بن سمرة فی باب الصلوات انما تعالیه - و سلم بنایم است که ذکر کنیم حدیث جابر بن سمرة را که در سه ذکر نشستن آن حضرت است بعد از نماز باید او را بر آمدن آفتاب در جانب چپ که ذکر نکند آنحضرت نیز در و واضح و موافق ذکر آن حدیث را در ان باب مناسب تر دید

الفصل الثاني - عن معاوية بن جبل قال انما بیای رسول الله - گفت معاوی بن جبل گفت است و مرا

پس خبر داد علی بن ابی طالب که این احباب را میخواند. پس گفت آن حضرت خبری که من بر این دوستان میدارم و آنرا میخواند
 گفتند و آنرا میخواند. پس گفت من دوستان میدارم و آنرا میخواند. پس گفت آن حضرت خبری که من بر این دوستان میدارم و آنرا میخواند
 پس ترک کن این را که گوی و در این راه از این دوستان بپایان بیاور. پس گفت آن حضرت خبری که من بر این دوستان میدارم و آنرا میخواند
 از این دوستان بپایان بیاور. پس گفت آن حضرت خبری که من بر این دوستان میدارم و آنرا میخواند. پس گفت آن حضرت خبری که من بر این دوستان میدارم و آنرا میخواند
 و اگر کسی در این راه باشد که از این دوستان بپایان بیاورد. پس گفت آن حضرت خبری که من بر این دوستان میدارم و آنرا میخواند
 آن دوستان آن حضرت شدند و در این راه از این دوستان بپایان بیاورد. پس گفت آن حضرت خبری که من بر این دوستان میدارم و آنرا میخواند
 ایاد او و او را میخواند. پس گفت آن حضرت خبری که من بر این دوستان میدارم و آنرا میخواند. پس گفت آن حضرت خبری که من بر این دوستان میدارم و آنرا میخواند
 این فعل از این دوستان بپایان بیاورد. پس گفت آن حضرت خبری که من بر این دوستان میدارم و آنرا میخواند. پس گفت آن حضرت خبری که من بر این دوستان میدارم و آنرا میخواند
 و سخن از این دوستان بپایان بیاورد. پس گفت آن حضرت خبری که من بر این دوستان میدارم و آنرا میخواند. پس گفت آن حضرت خبری که من بر این دوستان میدارم و آنرا میخواند
 خود میگوید. السلام علیکم ورحمة الله و بركاته. پس گفت آن حضرت خبری که من بر این دوستان میدارم و آنرا میخواند. پس گفت آن حضرت خبری که من بر این دوستان میدارم و آنرا میخواند
 و عن سبارة. و السلام میداد از حیاط خود و میگوید. السلام علیکم ورحمة الله و بركاته. پس گفت آن حضرت خبری که من بر این دوستان میدارم و آنرا میخواند. پس گفت آن حضرت خبری که من بر این دوستان میدارم و آنرا میخواند
 می شنیدند خبری که من بر این دوستان میدارم و آنرا میخواند. پس گفت آن حضرت خبری که من بر این دوستان میدارم و آنرا میخواند. پس گفت آن حضرت خبری که من بر این دوستان میدارم و آنرا میخواند
 نزد می این کار را می بیند. پس گفت آن حضرت خبری که من بر این دوستان میدارم و آنرا میخواند. پس گفت آن حضرت خبری که من بر این دوستان میدارم و آنرا میخواند
 و چنین در میان خود و دیگران این کار را می بیند. پس گفت آن حضرت خبری که من بر این دوستان میدارم و آنرا میخواند. پس گفت آن حضرت خبری که من بر این دوستان میدارم و آنرا میخواند
 در روایت کرده است و این کار را می بیند. پس گفت آن حضرت خبری که من بر این دوستان میدارم و آنرا میخواند. پس گفت آن حضرت خبری که من بر این دوستان میدارم و آنرا میخواند
 پس می بیند خبری که من بر این دوستان میدارم و آنرا میخواند. پس گفت آن حضرت خبری که من بر این دوستان میدارم و آنرا میخواند. پس گفت آن حضرت خبری که من بر این دوستان میدارم و آنرا میخواند
 گفت این مسعود بود و بیشتر گفتن می شنید. پس گفت آن حضرت خبری که من بر این دوستان میدارم و آنرا میخواند. پس گفت آن حضرت خبری که من بر این دوستان میدارم و آنرا میخواند
 پس می بیند خبری که من بر این دوستان میدارم و آنرا میخواند. پس گفت آن حضرت خبری که من بر این دوستان میدارم و آنرا میخواند. پس گفت آن حضرت خبری که من بر این دوستان میدارم و آنرا میخواند
 قال قال رسول الله. و این است از عطاء الله عز و جل که از این دوستان بپایان بیاورد. پس گفت آن حضرت خبری که من بر این دوستان میدارم و آنرا میخواند. پس گفت آن حضرت خبری که من بر این دوستان میدارم و آنرا میخواند
 و وفات یافتند و در این راه از این دوستان بپایان بیاورد. پس گفت آن حضرت خبری که من بر این دوستان میدارم و آنرا میخواند. پس گفت آن حضرت خبری که من بر این دوستان میدارم و آنرا میخواند
 معبر از غیر بن شیهه گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم. لا یصلی الامام فی الموضع الذی علی فیة حتی یقول. مگر از
 امام جائز است که گزارده است در مسکن تا آنکه برگردد و او را تعالی کند از جای خود بپایان بیاورد. پس گفت آن حضرت خبری که من بر این دوستان میدارم و آنرا میخواند. پس گفت آن حضرت خبری که من بر این دوستان میدارم و آنرا میخواند
 امام نیست بلکه شامل است مقتدیان را نیز و به قول و امام آن است که تو هم می کنی که هنوز در نماز فرض نیست و بعضی گویند
 که و به قول آن است که تا گواهی و عهد و وفای بعبادت و بعضی گویند از غیر بن شیهه گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
 فرض و این وجه شامل امام مقتدیان و امامه مصلیان است باید که فعل بر جای فرض نگذارند. رواه ابو داود و و قال

الفصل الاول - عن ابن عباس قال كنت اعرف انفضاء صلوة رسول الله صلى الله عليه وسلم باليكبر
 متفق عليه - گفت ابن عباس که بودم من که می شناسم تمام شدن نماز آن حضرت را بیکبر و احتکات کرده اند بشرح و بیان
 مراد بیکبر بعض گفته اند که مراد بیکبر اینجا ذکر است چنانکه در جمیع از ابن عباس آمده است که رفع صوت بذكر وقت انصراف روم
 از نماز فرض در زمان آن حضرت صلی الله علیه و سلم معروف بود و گفت ابن عباس می شناسم تمام شدن آن صلوة را
 بدان پستراورده است بخاری این حدیث را این معلوم شد که مراد بیکبر مطلق ذکر است و بعض گفته اند که مراد بیکبر است
 که در تسبیح و تحمید و تکبیر که بعد از نماز ده بار یا سی و سه بار میگویند واقع است و بعض میگویند که در زمان آن حضرت صلی الله
 علیه و سلم بعد از نماز تکبیر میگفتند یکبار یا سه بار و بعض میگویند که این در ایام متابو و تکبیر است تشریع میکنند و بعضی گفته اند
 که مراد بیکبر است که در نماز نزد سر بر آوردن و فرود بردن و رکوع و سجود میگویند و مراد آن است که من می شناسم
 انفضاء است هر بیت را که انتقال بیکر از یک رکوع به دیگر است بیکبر و این وجهی است از عبارت و بر هر تقدیر مشکلی نمی شود
 که این قول ابن عباس چه معنی دارد و نگوییم رضی الله عنه حاضر نمی شد در نماز قاضی عیاض گفته است که و بعضی بود
 شاید که در حضور و جماعت موجب است و او را که حاضر می شد در آخر صفوف می ایستاد پس نمی شناخت
 انفضاء نماز را به تسلیم و الله اعلم **و عن عائشة** رضي الله عنها - قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم
 اذا سلم لم يقعد الا مقدار ما يقول - گفت عائشه بود آن حضرت که چون سلام میداد نمی نشست مگر مقدار آنچه می گفت این
 علامات را - اللهم انت السلام و نكتك السلام - خداوند توئی سالم و نکت تو ایست و متصف تمامه کمالات و کبریت
 سلامت بندگان از همه آفات و مخافات - تبارکت یا ذا الجلال و الاکرام - بزرگی تو ای خداوند صفات سلویه و جودیه
 رواه مسلم - و این ذکر همین مقدار در احاد و پیشوا واقع شده و بجهت سبیه است و بعض و الیکبر بر جمع اسلام زیاد کرده اند
 و گفته اند که آن در روایات نیامده و در او را بعضی مشایخ زیاده برین نیمه میخوانند معلوم نمی شود که این زیادت از ایشان است
 یا ولیست هم دارند و الله اعلم - **و عن ثوبان** قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا انصرف من صلوة استغفر ثلثا -
 گفت ثوبان که مراد است حضرت رسالت نیا و حاضرگاه و بیکاه و نگاه بود چون بگشت آن حضرت از نماز خود یعنی تمام
 می کرد و سلام میداد استغفاری می کرد سه بار و میگفت استغفر الله استغفر الله استغفر الله همچنین آمده است تفسیر آن از بعض سلف
 و در بعض روایات آمده است که میگفت سه بار استغفر الله الذي لا اله الا هو الحي القيوم و التوب اليه - و الحال - بگفت
 نیز بعد از استغفار - اللهم انت السلام و نكتك السلام تباركت يا ذا الجلال و الاکرام - رواه مسلم - **و عن المغيرة بن شعبة** -
 صحابی مشهور است احوال و در موضعی نوشته شده است - ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يقول في ذلك الوقت

بود آن حضرت که می گفت در پس هر نماز فرض - لا اله الا الله و هذه لا شريك له الملك وله الحمد وهو على كل شئ قدير اللهم
 لا اله الا انت اعطيت ولا تعطى ولا تموت ولا تنفخ ولا ينفخ الا بامر منك بعد شرح اين سابقا و باب الركوع گذشته است - متفق عليه -
 بدانکه آن حضرت اين كلمات و اذکار و دیگر که در احادیث آمده است می گفت و گفته اند که در بعضی احیان سلام میداد و میزیست
 بے آنکه هیچ چیز بگوید و بخواند و در بعضی اوقات اين اذکار کل یا بعضی از آن میخواند و بعضی در ترتیب خواندن آن گفته اند
 که اول استغفار بگوید بعد از وصی اللهم انت اسلام بعد از ان لا اله الا الله و الحمد و الخ و اذکار و دعا و دیگر بسیار است
 که در کتب احادیث مذکور اند و در روایت آمده که آنها را بعد از نماز میخواند یعنی بعد از آنکه گفتند الحمد و الخ و السلام و لا اله الا الله
 از فرض متصل بخواند و سخن حکیم الامت بن البربر قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا سلم من صلوته یقول بقله
 السلام - بود آن حضرت چون سلام میداد از نماز میخواند گفت با و از بلند - لا اله الا الله و هذه لا شريك له الملك وله الحمد
 وهو على كل شئ قدير لا حول ولا قوة الا بالله لا اله الا الله ولا نعبد الا اياه لا نعتمد الا علیه ولا نعصی الا امره لا اله الا الله محمد بن
 له الدین و لو کره الکافرون رواه مسلم - این حدیث و صحیح است و در جبر مذکور که آن حضرت با و از بلند میخواند اما بعضی میگویند که
 که بلند میخواند آن حضرت بر آن تعلیم الحساب بود و نود و در حذب گفته که افضل اخفاست و برین دعا و خزان خواند امام
 بود یا منقر و گرانکه حاجت بود تعلیم آن و هم برین عمل کرده شده است جبر رسول خدا صلی الله علیه و سلم بآن و بعد از آنکه منقر
 گفت اخفا افضل است و حق آن است که اوقات مختلف است گاهی در وقت و حضور در اخفا و گاهی در
 جهر شوق و گریه و غایب و جهر مذکور شروع است یا شجره و سخن حکیم الامت که کان اعظم علیه بولار الکلمات - روایت شده است
 از سعد بن ابی وقاص که می بود که می آموزد از پیغمبران خود را این کلمات را و میگوید ان رسول الله - می گفت که پیغمبر
 پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم کان میخواند و بعد از صلوته - بود که پیاده می جست بخدا گفتن این کلمات در پس نماز و کلمات
 این است - اللهم انی اعوذ بک من الجبن - خداوندایا پیغمبرم تو را بپولی و ترسندگی بر جان - و اعوذ بک من الخبل - و نپاه
 پیغمبرم تو را بخل - و اعوذ بک من الرذل - و نپاه پیغمبرم تو را فرومایه تر و کس از عجز و آخر عمر است که بخرافت کشد و قوتیست
 و بیکار گردد و از علم و معرفت و عبادت باز دارد - و اعوذ بک من الفساد - و نپاه پیغمبرم تو را از فساد و فتنه
 و نپاه و عذاب گور - رواه البخاری - و سخن ابی هریرة قال ان فراق المهاجرین التواضع و التواضع - روایت است
 از ابی هریرة که فقر است نه جبران آمدند پیغمبر خدا را - صلی الله علیه و سلم فقالوا - ایس گفتند - قد ذهب اهل الدنیا و بالذات ابی
 و انهم یقیمون - بودند خداوندان اموال بسیار پادشاهان را از ابر و جواب و قرب در ضلالت حق و غیبت پانینده که نیست است
 فقتل و ما ذاک - پس گفت آن حضرت و حیثیت این سخن و حیثیت بر بدن ایشان و رجاء است و نفع میمیرا -
 قالوا - گفتند صحابه سبب آن این است که - لیملون کما فعلی - نماز میکردند از ایشان چنانچه نماز میکرد ابریم - و یومنون بما انصروا
 و نه میدانند چنانچه روز میبایم - و یصدقون و لا تصدق - و صدقه میدهند ایشان و صدقه نمیدیم - و یحقون و لا

گفت افس که گفت چو پیر خدا - صلی الله علیه و سلم - براسے تاکید و بہانہ و زریات اجر برین عمل - نامہ نامہ نامہ - تعفیف
عمرو است یا کرار و این اگر چه حقیقتی مثل آن نباشد زیرا کہ اجر بقدر تقی است ولیکن مشابہہ باوست و چندان شود است
کہ گویا عین اوست و این از باب الحاق ناقص بحال دارند - رواہ الترمذی -

الفصل الثالث عشر عن الأثر في بيع فوهة ولقد تم في بيعه بردا في آخر فاف - بن قيس - از

[illegible]

و این نماز اشارت است بخانه که گزارده شما خفته برپا عرصه باشد مثلاً - او شش نهد انصاف -
شکسته راوی است و شش باین مایه گفت که این نماز که با ایشان گزارده است بعینه و مخصوص آن نماز نیست که با غیر
گزارده اگر چه نوع یک است و احتمال دارد که مشرب اعتبار آن گرفته باشد که این نماز که با ایشان گزارده غیر آن نماز

پاشند که تیان حضرت گزارد و چنانکه آن ظاهر بوده باشد و این عصر مثلا فافهم - قال ركان ابو بكر وعمر لقوان في اجعت المقدم
پیشتر گفتند بود و شد و بود و ابو بكر و عمر گهی استخوان در صحت اول از جانب راست آنحضرت - و كان جل قته الشكبية
الاول من العلوته - و بود و در و س که حاضر شده بود و در یافته بود و تکیه او س که از آن گزاف یعنی در رکعت او س که در آمد و بود

[illegible]

آن حضرت بعد از سلام مانند گشتن ابی رسته یعنی نفسه شیخوایه و رسته نفس خود را یعنی گشت آن حضرت همچو گشتن من
خود را انجا که مایه پدید کرد و این نقیصه است در عبارت و این گشتن او بجانپس خواهد بود یا بجانپس رست چنانکه از فضل
آن حضرت و جمیع رست است بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله

[illegible]

تاریخ بکار او - نویسنده این کتب - مگر فاضل بنکب - پس گرفت عروش آن مرد را و در بعض نسخ بنکب بنی بر دوش او را - پس
معه پس بخدا نیاید او را - ثم قال علی - پیوسته گفت عمر بن شنین - فانه لم یکنک بل لکتاب لانه لم یکن بین صلواتهم فصل - پس
مهرتجی که فلک نگریانیده است اصل کتاب را گوییم که بنو در میان نماز ایشان فصل عروش بل بنی یا قبول است نقل از کلام

می کرد امام محمد و سبب انکار عظیم کرد و رنگ رو به او تغییر شد و بدن او در تعاش و ارتقا و افتاد و گفت این حدیث را
اسناد صحیح نیست و عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لقیتم من قوم عن زعمهم البصار ہم من العمار
فی الصلوٰۃ ابی اسماہ - البتہ باید کہ باقر آئند کرد با - مردم از بروشتن ایشان نظر را - خود را نزد و عا و نماز سبب
آسمان - الوصف البصار ہم - تا آنکہ روبرو شود بنیای با - ایشان یعنی باید کہ باز آئند از بروشتن بصر را و اگر باز نیاید بود
می شود بصر را و دایت کرده شده است کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بر میدانست در نماز بصر خود را بسوی آسمان چون
نازل شد قول حق سبحانه الذین ہم فی صلوٰۃ ہم ناشئون پست کرد و سبب خود را - رجاء مسلم - و عن ابی ہریرۃ قال
رایت النبی صلی اللہ علیہ وسلم یوم الناس امامتہ بیت ابی العاص علی عاتقہ گفت ابو قتادہ دیم من آن حضرت را کہ است
سبب مردم را و حال آنکہ امامت حضرت ابی العاص بر کتف آنحضرت می بود ابو العاص و اما در آن حضرت بود و چ زینب کہ یکبار
بابت مطہرہ آن حضرت بود و این امامہ دختر زینب بود کہ در بعض اوقات نماز آنحضرت آمدہ متعلق شدہ بود و آنحضرت را
بر کتف خود نشاندہ نماز میکرد - فاذا رکع وضعا - پس چون رکوع می کرد آن حضرت می نماز او را بر زمین و تار کہ بر کتف
و سجده کردن آن داخل بر زمین افتادہ می بود - و اذا رفع من السجود اعادها - و چون بر میدانست سر را از سجود باز میدانست
کہ گفت اینجا کہے را تو ہم می شود کہ این بروشتن آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم امامہ را و نماز بر زمین و باز بروشتن فعل
کثیر بود و اگر قبیل ہم باشد لا بد کردہ بود پس خطاب میگوید کہ بروشتن امامت بعد و بعد از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و بلکه
و سبب حاجت محبت و الفت کہ آن حضرت در غیر حالت نماز و پشت در نماز آمدہ سیمیدہ متعلق شد و در وقت رکوع
از کتف زینب بر زمین می افتاد و آنحضرت او را خود در می کرد پس این بروشتن و نماز آنحضرت نماز زینب است آنرا با آنحضرت و خود را
بجای است پس حاجت نیست کہ گویند این فعل کثیر بود فعل کثیر آن است کہ سؤالی باشد و این چنین بود زیرا کہ طاعت است و اگر آن
نماز از آن حضرت بسیار بود یا گویند کہ این حالت پیش از تحمیل فعل کثیر بود و چون آنحضرت داشت و گفته اند کہ این از غایت حاجت نوع
آن حضرت بود کہ اگر بر نمی داشت کہ میکرد و موجب شغل سر می شد پیشتر از شغل رفع دستلاف کردہ اند کہ این در نماز
فرض بود یا فعل و نماز قول و سبب یوم الناس آن است کہ در نماز فرض بود و تیر و واسیہ است کہ در نماز ملہا
بود و حقیر گویند و نماز فعل بود و احیاناً نماز فعل بجای نیست نیز می گزارد و انظار ہر اول و اول و اسد اعلم - متفق علیہ -
و عن ابی سعید قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا انتابہا بعدکم فی الصلوٰۃ فلیکلم ما استطاع - شمار سبب ہر
و ثواب بود و خطاست و اسم از وے ثوابی آپ یقیم مثلثہ و فتح ہمزہ و بعد یعنی فازہ و آن ششہ است کہ میکشاید از وے ہن
و سبب و سبب امتلاک معده و کند ورت خو اس و نقل بدن و سستی او و میل و نوم ست و لهذا نسبت کردہ اند از ایشان
و فرمودہ الشارب من الشطان میخورد چون فازہ کند کہ از شفا در نماز باید کہ رو کند و باز در آن را تا آن کہ تواند و سبب
در پیش و آن آن است کہ فرام کہ دیہارا و گیر و سبب زیرین خود را بر زمین یا نہد پشت و سبب چپ بر زمین و در و واسیہ

بجای

پیش از آنکه بیایم باز من حبشه را و حیرت کنیم پس برویم و علی بن ابی طالب را و میگویند که
 سلام مارا - فلما اجابنا من ارض الحبشه - پس هرگاه که باز گشتیم باز زمین حبشه - انکبته - آدم من آن حضرت را - و خود را
 یحیی - پس یافتیم من او را که نماز میکرد - فسلمت علیه - پس سلام گفتم بروی - فلم یرد علی - پس رد نکرد بر من سلام را
 و گفت جواب سلام مرا حتی اذ انصت صلوة قال - تا آنکه تمام کرد نماز خود و گفت - ان الله یحدث من امره ما یشاء -
 بدستی که خداست تعالی تو پیدا میکنی از او این و حکم خود هر چه میخواهد - وان مما حدث ان لاسکال فی الصلاة - و ترویج
 از خطبه انچه نویسد کرده است از او خود این است که سخن نکند و نماز خود را و علی السلام - پس رو کرد بعد از این سخن بر من سلام
 و قال یا صلوة لقراءة القرآن و ذکر الله - و گفت نیست نماز اگر بر آن خواندن قرآن و ذکر خدا - فاذا انقضت صلاتهم فلیکمن
 ذلک شاکس - پس چون باشی تو و نماز پس می باید که باشد کار تو بچین خواندن قرآن و ذکر خدا و پس - رواه ابو داود و
 و عن ابن عمر قال قلت لبلال کیف کان النبی - روایت است از ابن عمر گفت گفتم هر ملال را چگونه بود پس بعد

صلی الله علیه و سلم یرویه - و میگوید و بایشان سلام را - بین کتاو ابی بکر علیه - نه گاهی که سلام میدادند ایشان بر او
 و یحیی - و روایت است که و نماز میکرد - قال گفت بلال - کان یشهر بیده - بود که آن حضرت اشارت میکرد
 بدست خود باین طریق که سبط میکرد و گفت خود را پس میگردانید بطن کند اسفل و ظاهر او را فوق چنانکه در حدیث ابی داود و
 و ترمذی و نسائی از ابن عمر آمده و گاهی پس بندگان میکرد یا اشاره انگشت چنانچه همین که روایت کرده اند از مصیب
 و صاحب شهر السعاده گفته است که گاهی ایما میکرد بر سر پا که خود و این را صحیح و حدیث نیافتم و بعضی شرح
 نوشته اند که چنانچه است رو سلام با اشارت چشم و سر و ذکر و شهادت و علم یا آنکه رو سلام باین طریق پیش از تسبیح بود یا بعد

از تسبیح و انچه مشهور شد رو سلام بکلام بود و هو الظاهر - رواه الترمذی و فی رواية النسائی نحوه و عن بلال مصیب - و در
 روایت نسائی بدل بلال مصیب و اوقع شده یعنی در روایت ترمذی آنچه آمد که ابن عمر بلال سوال کرد و در روایت نسائی
 آمد که ابن عمر را پس بعد از آن حال دارد که از هر دو پییده باشد که فی مشیخ و انچه در روایت ترمذی ابی داود و
 و نسائی است آنست که مصیب گفت که ششم بر روی خدا صلی الله علیه و سلم و قال آنکه و نماز می کرد پس سلام کردم بروی
 پس رو کرد سلام را با اشارت اصبع و ذکر حال ابن عمر را حدیث بلال ذکر کرده اند و عن رفاعه بکسر - بن رافع

قال صلیت خلفت رسول الله - گفت نماز کردم پس بنیمبر خدا - صلی الله علیه و سلم عطست - پس عطسه کردم -
 فقامت الی الله و کثیرا لیسار کافیه بارک علیه - فلما خلسه انما سے بسیار یک برکت کرده شده در ذات آن شایر گشت
 کرده شده هر شاگرد و پند و جوان شایر - و خبر است آن - کما یحب ربنا و یرشقه - چنانکه دوست میدارد و پروردگار را حمد را
 و شوق است از آن حمد و از آن شایر - فلما صلی رسول الله صلی الله علیه و سلم انصرف - پس هرگاه که نماز کرد از آن حضرت
 میفرمود - فقال من یصلی فی الصلاة - پس گفت و پس بعد چنانکه پس و عن کثرت و نماز - علم بکلام احد - پس سخن کرد

و جواب مذکور یکی از ترس آنکه موجب زجر و عتاب نگردد و ستم نماید اما التائیه - پیشتر گفت آن حضرت همین کلمه را که
 بود و سخن کننده در نماز دوم بار - فلم یحکم احد پس جواب مذکور یکی - ثم قالها الثالثة - پیشتر گفت آن حضرت این را سوم بار
 فقال رفاقة - پس چون ضرورت شد که جواب آن حضرت باید داد و گفت رفاقة - انا من بودم تکلم - یا رسول الله قال رسول الله -
 پس گفت پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم و اندکی نفسی بیدار - سوگند آن خدا - نه اسمی که تهاکسین و درست قدرت است
 بعد از این حدیث و کثرت نکات - هر آنکه تحقیق شنائی کرد و در پیش آمدن باین کلمات و در بیان آن از امام بعد قبول می چند
 فرشته - این بعد از آنکه اسمی که از انما بر داران کلمات را - رواه الترمذی و ابو داود و النسائی - و این حدیث در کتاب
 بر آنکه عاقل و صلوة اگر چه گوید اگر چه بلند گوید نماز فاسد نگردد و شیخ ابن الهمام گفته اگر در نفس خود بگوید و لب بگوید فاسد نگردد
 و اگر چه بلند فاسد گردد و آتی مگر این حدیث و در وقت و آورده باشد که هیچ بود و صلوة و العلم و سخن ابی هر سوره قال
 قال رسول الله صلی الله علیه و سلم التائب فی الصلوة من الشیطان - فانه کما ان یسوء صلاته من الشیطان است زیرا که آن شیطانیست
 کسل و نوم و تنگی بدن و تنگی و بی ثباتی است و شیطان بدان راضی است و در حدیث آمده است که ان السعیب العواس
 و کبر التائب و سبب عاصیه است و کما و سه علامت قوت و بلوغ و فرح و نشاط است بر عکس تنارب و با وجود آن آید
 که عطف بر شیطان است چنانکه تنارب مفرد و آن حضرت است میگرداند از را بطلسه و می بست و آن را با تنارب
 و تهاه فی باب له طاس التائب - فاذا التائب حاکم فلیکلم ما استطاع - ترجمه این گذشت - رواه الترمذی - روایت
 کرد این حدیث را ترمذی - و فی آخری له دلایل باین - و در روایت دیگر ترمذی را و در روایت ابن ماجه بجای فلیکلم ما استطاع
 فلیضع یده علی فیه - پس آن یک که بهند دست خود را بر روی خود و کظم با فراخ آید در آن لب بدان گرفتن نیمی شود چنانکه گذشت
 و بکن چون در حدیث نهادن دست بر دامن آمده باید که همین متعین باشد مگر آنکه در اخبار و آثار آن نیز آمده باشد و چون
 ابن حجر - انهم یمن عمل و سکون یم محاسبی است از صاحب شجره - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا توضأ احدکم فحسن
 وضوءه - و تفتحه و خلعه یکبار از شما پس نیک کند وضوء بشرط و ادب و توجه و حضور و گفتند اند هر قدر از توجه حضور و ادب
 که در وضوء است و بهمان مقدار در نماز روزه نماید - ثم خرج عماد الی المسجد - پیشتر بر آید بسبب مسجد قاصد زمانی از قتال
 از عبارات و تقرب و مناجات - علامت بکن بین اصابعه فانه فی الصلوة - پس یک تشبیه کند میان اصابع خود یعنی خود را در
 انگشتان را بر یکدیگر چون بنیت نماز میرود و گوید که در نماز است و تشبیه نماز منی عینه است از جهت منافات و سه
 تشبیه و تشبیه قیاس هر چه بجا این صلوة منافات دارد و درین تشبیه است که تشبیه را باید که در طریق صلوة حاضر و متوجه رود
 و با ادب و وفار باشد - رواه احمد و ترمذی و ابو داود و النسائی و الیاری - بدانکه از تشبیه اصابع نمی واقع شده است
 طبعی گفته شاید که نمی از جهت بدن او است علامت خصوصیت و تفتحه و در هم افتادن و در وقت که ذکر کرد آن حضرت تشبیه را
 تشبیه کو میان اصابع پوشیده فانه تشبیه بر سه اتفاق و التیاض نیز ذکر کرده اند چنانکه در باب عاقل سه تن الی ولی التوفیر

از برای اتفاق بنی با شتم و بی اطلب ذکر کرده شده است و ظاهر آن است که سبب نبی بحجت بودن او است بر نکات حال شروع و ختم و مانند آن یعنی کرده اند نهی را بجا است نماز یا فتن نماز و بخاری و در هیچ خود از برای سببیک الامتياز فی المسجد بایس عفت کرده و باز در حدیث آورده که ولایت بر جواز آن دارند و گفته اند که نهی بر تقدیر است که بطریق عفت باشد و جواز بطریق تمایل و غرض افاده معنی خیا که در ذکر فتن کرده اند - **وعن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یزال الله عز وجل مقبلاً علی العبد و هو فی صلوة -** همیشه است خداست تعالیٰ اقبال آرنده و زبیر طاعت و عنایت و محبت مکرر کند بر بنده در طاعت که بنده در نماز است - **الم یصلی -** ما دام که چپ و راست ننگر و بنده - **فاذا التفت الفکت الفکت عنه -** پس چون بچپ و راست نگر و بنده برنگرد و خداست تعالیٰ اقبال و باز میگردد اند نظر عنایت و طاعت را از بنده فی الحال - **رواه احمد و ابو داود و الترمذی و الدارمی -** و ترمذی از حدیث انس آورده و تصحیح نموده است که چون بایستد در نماز اقبال کند بر روی بر روی و گمانی باشد بوجه که یکم خود و چون التفات کند و بچپ و غیر نگر و بنده بگوید پروردگار تعالیٰ یا ابن آدم بجانب کف میگری بزرگ است بهتر ازین که بسوی او میگری روی خود و بجانب من اگر چون بار دوم التفات کند باز حق جل و علا همچنین بگوید چون بار سوم گردد اند خداست تعالیٰ و بگوید خود را از روی و این نمی را شاعر در بار مجاز و نموده بگوید یا ربی آمد سخن آن دلبر خرمین بجان بگفت ای تو بر خاطر من بارگران چه شربت باد که من بسوی تو نگران چه باشم تو منی چشم چه و گران **وعن انس بن النبی صلی الله علیه وسلم قال بانس جیل بهر که حین شجر -** ای انس بگردان بنیای خود را آنجا که سجده کنی ظاهرین حدیث ولایت دارد بر سبب اعتبار نظر بسوی موضع سجود و تمام نماز و این است عمل شافعی چنانکه کلام نبیادی و تفسیر کریمه هم میگویم خاصه و ال استبران و لیکن ظنی گفته که مستحب است که نظر کند در قیام و در رکوع به پشت پا و در سجود به بینی و در تشهد کنار آن موافق است با آنچه علمای شافعی گفته اند باز یاد می آید که نظر کند نزد سلام بر و و شهادت خود کند فی النماز شجر الهادی و بعضی علما گفته اند که در حرم شریف نظر بر کعبه دارد و اینجا در ذکر ادوی در اصل کتاب میافس است و در مائیه نوشته اند - **رواه الترمذی فی معجمه** من طریق حسن بن انس یرفعه **و عکمه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا بنی -** ای سپید که من تشریف کرد و انس را باین خطاب بحجت صخر من و صدق او در حدیث و محبت و صلی الله علیه وسلم و شهادت ساله بود که آن حضرت هجرت آورد و بخیر است شریف و آمد - **ایاک و الامتياز فی الصلوة -** و در در خود را از التفات کردن و نماز - **فان الامتياز فی الصلوة مکة -** زیرا که برستی التفات کردن و نماز سبب هلاک شدن است در آخرت اجبت بودن او طاعت شیطان و روی گردانیدن از توبه و غیرت حسن و بلکه نفع با دلام هلاک معنی نیست شدن - **فان کان لا یجفی القطع لانی الغرضه -** پس اگر هست که چاره نیست ترا از التفات کردن در انشی می شوئی بقصان نماز و فوت کمال پس بارے در نماز نقل کن که کار آن نسبت بغرض سهل است نه هر نماز غرض که اهتمام بکمال و تمام آن ضروری است و در حقیقت نقصان در نقل موجب طریق نقصان است بغرض زیرا که نوافل کمالات و انشی اند - **رواه الترمذی -** **وعن ابن عباس قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یطوی فی الصلوة یطوی**

و شمالا۔ بود آنحضرت کہ جو شہ چشم بیکریست در نماز بجبت تمایز آن مبطل نیست یا بجبت نگاه باحوال بعض وقت بیان
 و طبعی گفته شد کہ آن نیز در نماز نقل باشد بجبت تا بیستے کہ گذشت و گفته اند کہ شایع اگر فعل کرده کہ بجبت تعلیم حق از
 کرده نباشد۔ و لایموی غنہ شاعت ظہر۔ و فی جہد و نمیکرد اندک کردن و سر خود را بجا نپاس پشت و بین و شمال ہم میل
 بان طرقت دارد فافهم پس معلوم شد کہ آنچه کرده است با غنق مست و خطا عین۔ رواہ الترمذی و النسائی۔ سابقا گذشت
 کہ اسناد این حدیث صحیح نیست و اسد العلم و محسن عمدی بن ثابت ثابت انصاری کوفی است و ابن حبان او را
 در ثقات ذکر کرده و ابو یوسف و امام لقمہ صدوق است و گفته اند کہ شعبی منقوط است و بعضی گفته اند کہ فضی غالی است و یکم
 و ابو داؤد سجستانی و عالم و قاضی ایشان مات سنہ ست عشر و مات و نام جدا و نیار است۔ عن ابیہ عن جہد رفعہ۔ روایت
 از عمدی بن ثابت از پدرش از جہدش کہ رسانید بہت جز حدیث را با آنحضرت۔ قال۔ گفت آن حضرت۔ العباس بن نفیم بن
 و تخفیف طاعنہ زون و العباس بن نفیم لون و تخفیف عین بنجواب شدن یا نقل خواب یا اول آن۔ و الثنا ب۔ و فاذکر
 فی الصلوة۔ و نماز۔ و الحفیض۔ و جافق شدن۔ و اسق۔ و سق کردن۔ و الرعات من الشیطان۔ بضم الراءون ازینی
 رفتن این ہم چیز را کہ در نماز واقع شوند از شیطان اند و سبب رنما و خوشحالی او نیک سبب نقصان نماز و بطلان آن می شوند
 و عطفہ اگر چه محبوب الہی تعالی است اما کثرت و شدت و سبب مانع قرات و حضور و حضرت حق و استغراق و در نماز
 او میگرد و نفاس و تناس و تناسب خود ظاهر است و جنس و قی در عات نیز مقید اند بوجود نماز و لیکن تجدید ذکر فی الصلوة
 و بپایوسہ سہ چیز اول بجبت آن کرد کہ آنہا جمع می شوند بہ نماز و بطل آن نیستند بخلاف سہ چیز اخیر کہ مبطل صلوٰۃ اند و اگر چه این
 است یا بہرہ موطنیہ اند کہ وارومی شوند بر آدمی بے اختیار و سہ و قادر نیست بر دفع آن و لیکن موجب ایضا و خسان
 شایطان می شوند بخجہ کہ ذکر کرده شد۔ رواہ الترمذی۔ **و محسن محطوف**۔ بضم میم و فتح طاء و تشدید راء کسورہ
 فا و آخر۔ بن عبد اللہ بن شعیبہ کہ سہ شعیبہ کہ سہ خاسہ بچہ شدہ و سکون تثنائہ و را و آخر۔ عن ابیہ۔ روایت سکنہ محطوف
 کہ از تابعین است از پدر خود عبد اللہ بن شعیبہ کہ از صحابہ است۔ قال تبت ابی۔ گفت آدم بن شعیبہ را۔ صلی اللہ علیہ وسلم و بویلی و جوفہ
 از زیر کار بر المول۔ و قال نکاح حضرت نماز میگرد و در و درون آنحضرت را آواز جوش بود مانند جوش و یک سنگین یا مسکین از زیر لفتح
 جہد و کسیر لاء و سکون تثنائہ تحت جوشیدن و یک با آواز و سہ کہ می برگد از ان و محل کسیر میم و سکون ر و فتح
 جیم و یک از سنگ یا ر من و من و منار و ق کفہ مصل و یک و بعضی گویند از من نیستی بخواب راوی ازین عبارت است کہ
 میگرد نیست آنحضرت با جوش درون۔ و فی روایت قال راہب الترمذی صلی اللہ علیہ وسلم صلی و فی صدرہ از زیر کار از زیر الرعی من البطار
 و در روایت دیگر این چنین آمده کہ گفت دیدم کہ نماز میگرد و آن حضرت و در سقیفہ مبارک و سہ آواز بود از گریہ مانند آواز
 آسیا کہ میگرد۔ رواہ احمد۔ روایت کرد این حدیث را امام احمد بر دو روایت۔ و روی النسائی الزوایا الی۔ و یروونہ
 الثانیہ۔ و روایت کرد انسائی روایت شعیبہ را و روایت کرد ابو داؤد و روایت دوم را و ازین حدیث معلوم شد کہ گریہ باطل نمیکرد نماز

و در باب گفته که اگر بناله یا آه کشد یا گریه و آواز بلند گردد اگر از یاد کردن بشت و در خنج است قطع نمیکند نماز را و اگر از روج یا مصیبت است قطع میکنند و **عنه ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم** اذا قام احدکم الى الصلوة فکلمک من حی حی چون بایستد کسی از شما نماز پس بگوید که هموار کن زمین را از سنگ ریزه و در رواستیه فلان سوی ایستاده از تسویه یعنی برابر گردانیدن - فان الرحمة تواجه - زیرا که بدرستی رحمت مواجست میکند مصلی را و اقبال میکند و نازل میگردد و بر وی پس لائق نیست که درین مقام سواد و لب و لب بچسبند کند تا از دریافت انوار فضل و رحمت محروم نگردد و بعضی گویند مراد آنست که رحمت نازل می شود و بر چیز می افتد که مواجست مصلی است که زمین باشد یا حصی باشد پس باید که هم بر حصی سجده کند

و تخیر فرمود - **رواه احمد و الترمذی و ابو داود و النسائی و ابن ماجه** - و **عنه ام سلمة** قالت راسه النبی صلی الله علیه وسلم **علما ان النبی قال** **الفلح** - گفت ام سلمه وید آنحضرت علامه را که مار بود و گفته میشد او را فلح یعنی نام او فلح بود و در پی او باج آمده - از او جدا نفع چون جگر می کردی و می بینی زمین را تا گرد آلود گردد و در و سه و سه فقال - پس گفت آنحضرت - یا اطلع ترب و جهک - خاک آلوده کن رو سه خود را و دم کن که نازل تو سکن درین صورت بیشتر است - **رواه الترمذی** - و **عنه ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم** الاخذت فی الصلوة راحة اهل النار - نماز و دست

برتر میگردد و نماز تساهل اهل دوزخ است و تساهلش در دوزخ نمی باشد لیکن کافران و مجرم آنکه شاید آسایش یابند و میکنند و کلام درین حدیث و فصل اول و حدیث ابو هریره گذشت - **رواه فی شرح السنه** - و **عنه ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم** اقلوا الامورین فی الصلوة الحیة و العتوب - بکشید و وسوسیه را و نماز که مار و کثرت است و گفته اند که نه بایک زدن یا دو زدن و اگر سه بار زدن نماز فاسد گردد - **رواه احمد و ابو داود و الترمذی و النسائی و معناه** - و تساهل را تساهل است

یعنی این معنی را بلفظ دیگر آورده است که **عنه عائشة رضی الله عنها** - قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی **الصلوة و الباب علیه ملوک** - گفت عائشه بود آنحضرت که میگزارد نماز فضل را و حال آنکه در بر آنحضرت بسته بود یعنی در سجده نماز میگزارد - **فثبت فاستقوت** - پس آمد من پس طلب کردم کشادن و در آنحشی نفتح لی - پس راه رفت آنحضرت پس بکشاد و در راه من یعنی از آنجا که براس نماز ایستاده بود قدمی چند زد و بکشاد و در راه - **ثم حج الی معصاه** - پس باز گشت بجای که نماز میگزارد - و ذکر آن الباب کان فی القبلة - و ذکر کرد عائشه که در خانه بود و در جانب قبله یعنی نزد آمدن آنحضرت بکشادن و در تحول از قبله لازم نیاید و گشتن بمسما بطریق باز پس رفتن بود پس در آمدن برین

استقبال قبله کمال خود بود و نیز گفته اند که خانه بنگ بود و گنجایش زیاده بر یک دو خطوه گذشت - **رواه احمد و ابو داود و الترمذی و ابو داود و النسائی و نحوه** و **عنه جلق بن علی رضی الله عنه** معانی است روایت میکند از وی سپهر و قس ابن طلق بن علی - **قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم** اذا خسا احدکم فی الصلوة - چون گذد کسی از شما یعنی باو بر آید سبزه آواز و نماز - فلیصرف فلیتوضا - پس باید که برگردد و از نماز پس وضو کند و در رواستیه و لیتوضا باو - و لیتوضا

روایت کرد این حدیث را امام احمد از ابی بکر و روایت کرد آن را امام مالک از عطاء بن یسار که از تابعین است بطریق ارسال
و معنی ارسال در مقدمه معلوم شد و استدلالات کرده اند شافعیہ باین حدیث بر آنکه نماز مقتدیان باطل نیست و بطلان نماز امام
چون حضرت نماز کرد و قوم نیز در نماز آمدند بدانکه اگر کسی بخلاف آنست بخلاف آنست و بطلان شد نماز و بطلان شد نماز و بطلان شد نماز
محریمہ باقی و مستمر ماند و حکم بطلان نماز ایشان کردند و امر با عادت بکبر احرام واقع نشد و قریب حقیقہ آن است که نماز و نماز
امام مختص بنماز قوم است زیرا که امام ضامن نماز ماسوم است و در حدیث آمده است که امام ضامن و جواب بگویند اصحاب
که ازین حدیث این معلوم نشد که قوم بکبر احرام بر آورده بودند و در نماز داخل شده شاید که استعجال آن حضرت بجهت
آنکه بکبر خود و پیش از آنکه ایشان باشد و حال آنکه در نسخ مسلم آمده است که ایشان آن حضرت در صلوات خود پیش از آنکه بکبر
پس بکبر پیش از آنکه بکبر پیش از آنکه بکبر پیش از آنکه بکبر پیش از آنکه بکبر پیش از آنکه بکبر پیش از آنکه بکبر
و اگر قریب حقیقہ است جواب همان است که گفته شد که بر آمدن آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم پیش از آنکه بکبر قوم بود و شیخ ابن الہمام از
امام محمد در کتاب الاثاری آورده که امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ گفت و با پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم که امامت کرد و قریب
اعادت کند امام نماز را و اعادت کند قوم نیز از آنکه بکبر را امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ است که قریب است و جواب بایست و خوب پس
اعاده کرد نماز را و امر کرد ایشان را که اعاده کنند و چون چنانچه قال کنت اصلی الظہر من رسول اللہ - گفته جابر بن عبد اللہ کہ میگردد
نماز پیش از آن حضرت - صلی اللہ علیہ وسلم فافترق بقیۃ من الشعب - پس می گفتم نشسته را از شایر خوا - نهی کنی - تا سر در گرد
گفت دستان - انما یحبونہ امیر علیہما - می نمازم زیرا پیشانی خود را است که سجده میکنند بران - نشاء الحق - می گردم پس فی فعل
از جهت سختی گراما این جا معلوم می شود کہ این مقدار فعل غفوس است و نماز و کثیر است زیرا کہ میگرفت آن را بیک گرفتن پست
رواہ ابو داود و ترمذی و نسائی و توفی - و عن ابی الدرداء قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی - گفت ابو داود
ایشان آن حضرت در حال نماز میگذشت - معناه یقول - پس شنیدیم آن حضرت را کہ میگوید - اعوذ باللہ منک - بپناه میجویم
شما از تو - ثم قال انک بائنه اللہ - و می گفتم آن حضرت است میگویم ترا لعنت خدا - ثناء - یا گفت این قول را - بطلان و کائن
پس اول شنیدیم - و فراموش کرد آن حضرت و دست خود را کہ میگرفت و میگوید - فلما فرغ من الصلوۃ قلنا - پس هر گاه کہ فراموش شد آن حضرت را
آن نماز گفتیم ما - یا رسول اللہ قد سمعنا کہ تقول فی الصلوۃ انک تسلم علیک ثم یقول فی کل سجۃ تسبیح تسبیح ترا کہ میگوئی در نماز تسبیح را
که تسبیح ترا کہ میگوئی آن را پیش از آن - و انما کہ باطلت یک - و دیدیم ترا کہ فراموش کردی دست خود را - قال ان عدو اللہ
ابلیس با دشمنان ما - گفت آن حضرت کہ دشمن خدا کہ ابلیس است آورد شعله را از آتش و دشمنان فی الصالحات شهاب آتش
آتش - بپناه میجویم - تا بگردان آن را و میزد در روی من - قللت - پس گفتم - اعوذ باللہ منک ثلاث مرات - سه بار -
ثم قلت - پس گفتم - اللہک باجۃ اللہ الثانی - لعنت میگویم ترا لعنت خدا کہ تمام و کامل است - فلم یستأثر - پس پس رفت
و در نشاء ثلاث مرات - این کلمه را ہم - یا گفتم لعنت خدا کردم - ثم ردت آخذہ - پس خواستم کہ بگیرم او را و در بعض نسخ

یعنی این انظار را از حدیث ابو میره محفوظ ندارم ولیکن را خبر دادن اند که عمران بن حصین که در روایت کرده است
در حدیث خود هم گفته است و آنکه من در حدیث ابی میره شمس زکریا کرده ام از روایت عمران بن حصین است که در اینجا
و در آورده ام و در روایت آمده است که از ابن سیرین پرسیدند که در حدیثین سهو شده است پس گفت نیست شمس و حدیث
ابی میره و لیکن من دوست می دارم که خوانده شود و شمس و در فصل ثانی از حدیث عمران بن حصین ذکر شد باید - متفق علیه
و نقیضه بخاری و فی الترمذی - و در روایت دیگر بخاری و مسلم را فقال رسول الله علیه سلم بل - بخاری و مسلم -
لم نسمع لم نقصر - این انظار آمده است - کل ذلک کم کم - پنج چیز از انبیان و قصص خود و دیگر این عبارات آمده است که محال
پس گفته شود البین - قد کان من ذلک - تحقیق بود که یک ازین دو خبر با انبیان یا قصص - یا رسول الله - بدانکه شرح حدیث
در بیان حدیث این حدیث کلام طویل است و شرح در شرح الباری آن را استیفاء کرده اگر تمام آن را نقل کنیم کلام دراز گردد و لیکن
در اینجا کلام است که باید آورد اول در قول و سلم علیه سلم کل ذلک کم کم یعنی نه قصه بود و نه انبیان و این اخبار است
به خلافت واقع و اجتماع کرده اند بر عدم جواز سهو در اخبار و خلافت در افعال است و ثانی در اتمام مملو و عدم استیفاء
آن بوجود وقوع تکلم و افعال دیگر از آن حضرت صلی الله علیه و سلم یعنی گفته اند در جواب از اشکال اول که عدم جواز انبیان در
افعال و اخبار است که متعلق باشد به تبلیغ شریعت و از کلام وحی نه در اخبار و این جواب بیعت است زیرا که اخبار به خلافت
واقع گدیده و مقتضات است اگر چه عدم جواز سهو واجب است تقریر ساختن غرض و اگر استیفاء آن حضرت صلی الله علیه و سلم از این حدیث
در سهو جبهه و انبیان بگوید که در قول و سلم یعنی بود انبیان و نه قصص است که در اعتقاد من نیست نه در نفس الامر و این سهو
صداق است به شبهه یا این قول که است از عدم شعور گویا گفت من شعور بدان ندارم و این صداق است و جواز
از اشکال ثانی میگوید که تکلم و فعل که مفید نماز است بقدری است که عباد باشند به سهو و انبیان چنانکه در حدیثی است
و این جواب تمام نیست در تکلم از ذوالیدین و صحابه دیگر چه تکلم انبیان به سهو بود مگر آنکه گویند ایشان تابع رسول الله صلی الله
علیه و سلم بودند و ایشان را که مستقل نیست و این جواب خالی از شبهه است و جواب مذکور جاری نیست بر مذنب خفیه
چیز ثرو انبیان کلام عداوت و مطلق مفید نماز است پس ایشان میگویند که وقوع این قفیه پیش از نسخ جواز کلام و افعال است
در نماز و در غیر کلام است مذکور در شرح و مذنب امام احمد بن حنبل آن است که کلام در نماز مادم و سایر مفسد نماز است مگر آنکه
برای صحت نماز باشد از امام یا از امام بنام دیگر درین قفیه است - و الله اعلم و عن عبد الله بن جهم بن سوره و
معه و سکون قفیه نام و در عبد الله است چنانکه مشهور است و نام پدر او مالک است و در بعضی ساند عبد الله بن مالک
ابره بن جهم بن قنوین مالک و اثبات الف تا صفت مالک کرد و صحابی است طیف بنی المطلب بن عبد مناف از ثلثین
سات فی الماره معاویه - ان النبی صلی الله علیه و سلم صلی علیهم اجمعین - روایت است که آن حضرت گزار و یا صحابه نماز پیشین را -
فقام فی الرکعتین الاولین ثم قال - پس ایستاد آن حضرت در دو رکعت او سله نشست و ذکر کرد و بعد از او سله -

فقام الناس معه - پس ایستادند مردم با آنحضرت - حتی اذ قضی الصلوة و انتظر الناس تسلیما - تا آنکه تمام کرد نماز را و مردم را
مردم که سلام گوید - بگردید و بجالس - بیک گفت و حال آنکه دست نه است - فبجی بحدیث قبل ان یسلم - پس سجده کرد
و سجده پیش از آنکه سلام گوید - ثم سلم بستر سلام و او را از نماز برآید - متفق علیه

الفصل الثانی - عن عمران بن حصین ان النبی صلی الله علیه و سلم صلی بهم فسدما - روایت است از عمران بن حصین
صحابی مشهور است و احوال و سعه در بیان نوشته شده که آن حضرت نماز گزار و با شما پس ۲۰ و کرد - فبجی
سجده تین - پس سجده کرد و دو سجده برآید - ثم تشهد ثم سلم - پس تشهد خواند بستر سلام و او درین حدیث بحدیث
سهو نکرد و ذکر تشهد کرد و در او بادیش و دیگر ذکر تشهد نیست و این حدیث موافق مذکور است و در حدیث امام جعفر صادق
بعضی الکیه و شما فبجی بحدیث برین اند و انما تشهد که صلوة و دعا که در تشهد آمده است و تشهد که پیش از سجده است
نخواند و آنکه بعد از و سعه است انما کفرخی که از خضیه است بر ثانی است و در حدیث صحیح حدیث و در بعضی از شروح
بر این گفته که صحابیان است که در اول بخواند و طحاوی گفته که در هر دو بخواند و شیخ ابن الهمام گفته که قول طحاوی غلط است
کهانی قنای و سعه قاضی خان - رواه الترمذی و قال باحدیث حسن غریب - از جهت تفرد او و سعه زیاد و تشهد
یا مخالفت روایت دیگر با وجود کثرت ایشان و حفظ ایشان و حاکم گفته است که این حدیث صحیح است بر شرط حدیث و حدیث
و ابن عبد البر و غیر ایشان تضعیف کرده اند آن را و عن المغیره بن شعبه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
ان اقام الامام فی اکثرین چون ایستاد امام در دو رکعت و قعد نکرد - فان ذکر قبل ان یستوی قائما فجلس - پس اگر ایستاد
که قعد کرده است پیش از برابر شدن و تمام ایستادن پس باید که نشیند و تشهد بخواند تا تمام حدیث آن است که سجده سهو
و در حدیث گفته است که بعضی گفته اند که سجده که از جهت تأخیر واضح آن است که کند - وان استوی قائما - و اگر ایستاد
فاجلس و سجده سهو - پس باید که نشیند و سجده کند و چون سهو - رواه ابو داود و در این ماجه - و این حدیث
دلائل دارد که معتبر تمام قیام و عدم آنست و ظاهر حدیث ما آن است که اگر بقبول اقرب بود برگرد و نشیند و تشهد
بخواند و اگر قیام اقرب باشد برگرد و نشیند و احتیاط کرده اند و نفس اقرب بعضی گفته اند که اگر نصف فصل است
ایستاد بقیام اقرب است و اگر بقبول اقرب است و بعضی گفته اند اگر سرین او را فریاد داشت به قیام اقرب است
و اگر نه بقبول گفته اند معتبر و شستن را و است شیخ ابن الهمام گفت اعتبار اقربیت رولست است از بابی یوسف که اعتبار
کرده اند آن را شایخ بخارا اما ظاهر حدیث مذکور است قول به قیام عود است و هو الاصح

الفصل الثالث - عن عمران بن حصین ان رسول الله صلی الله علیه و سلم صلی بهم فسدما - روایت است از عمران بن حصین
که آن حضرت نماز گزار و بیک سلام داد و در سه رکعت - ثم و خاف من ان یسلم - پس سرور آمد بنزل خود را - فقام الیه جبریل
یقال له الخبایق - پس ایستاد و رفت بسوی آن حضرت مردی که گفته می شود او را خرباق - و کان فی یدیه طویل

و بود در هر دو دست و رازی تحقیق آن است که این مرد بهمان ذوالیقرین است که سابقاً ذکر او رفت کذا فی
شرح اشع - فقال - پس گفت - یا رسول الله قدر که همیشه - پس او را آن مرد عزیز حضرت را که از پیش
سلام داد آن در دست رکعت - فخرج غنیمان بجز واره - پس برادر آن حضرت شکیلی در خانه آمدی کشد و لبه مبارک
خود را بچشم معلوم نمی شود که سبب چه بود و باعث این چشم و خطاب چه و الله اعلم باسره - حتی انتمی لی الناس فقال -
تا آنکه رسید آن حضرت بسوی من - و من که حاجت بود و پس فرمود - احمد قریباً - آیا راست میگوید یا نه - قالوا نعم -
آنکه در آن دست میگوید - فتملی رکعت - پس بگذارد آن حضرت یک رکعت را که مانده بود از نماز و سه رکعت بود - ثم سلم
پس سلام داد - ثم سجد سجدین - پس سجد کرد دو سجده براسه ۳۶۰ - ثم سلم - پس سلام داد و از نماز برآمد - رواه مسلم
پس شیده فامد که مخالفت میان این حدیث عمران بن حصین و حدیث ابی هریره که گذشت از دو وجه است یکی آنکه آنجا
سلام بر دو رکعت بود و آنجا بر سه و آنجا گفت و آنجا کرد و آنجا که در سجد بود و آنجا میگوید در آن در منزل و در وجه ثانی
خود ممکن است که هر دو امر باشد ابو هریره سیک را ذکر کرد و عمران بن حصین دیگر آن مخالفت در وجه اول صورت
اجتماع ندارد از این جهت حکم کرده اند که واقعه متعدد است و در هر دو واقعه شک و ذوالیقرین باشد و الله اعلم بحکم
بن عوف قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول - شنیدم آن حضرت را می گفت - من علی صلوۃ شک فی الله فسان
کسی که بگذارد نماز - را که شک میکنند و نقصان چنانکه شک کرد در رباعی که سه گزارد یا چهار - فلیصل حتی یشک
فی الزاوة - پس باید که بگذارد تا آنکه شک کند و زیاده است یعنی بنا کند بر اقل چنانکه در صورت مذکور سه رکعت قرار دهد پس
رکعت دیگر بگذارد تا شک کند که چهار رکعت شد یا پنج با احتمال آنکه شاید در نفس امام چهار رکعت باشد و این رکعت پنجم باشد
این معنی دارد که فرمود و بگذارد تا شک کند و زیادت - رواه احمد - باینکه سهواً از حضرت در چند موضع واقع شده اول آنکه
او سه چنانکه در حدیث عبد الله بن یزید دارد و در دوم از دو رکعت اخیر چنانکه در حدیث ذوالیقرین واقع شده سه و یکی رکعت
آخر چنانکه در حدیث خباب آمده چهارم در زیادت خامسه چنانکه در حدیث عبد الله بن مسعود پس محمدان بران قیاس کردند
و گفتند که هر که فراموش کند و اجبی را از واجبات نماز سجده سهو بر سه و واجب گردد و صاحب نماز هر یک برین مواضع
که آن حضرت صلی الله علیه و سلم سجده کرد یا قضا کند و در غیر این مواضع سجده کند دیگر بدانکه از احادیث که وارد شده اند
درین باب معلوم شد که آن حضرت از بعض مواضع سجده سهو پیش از سلام کرده و در بعض بعد از سلام و ظاهر آنست که فعل
آن حضرت گاهی چنان بود و گاهی چنین و هر دو جائز باشد و لیکن نه بسبب آنکه تفرق افتاد امام شافعی در همه جای اسلام
گوید و احادیث را که وارد شده اند و سه ترجیح نماید بلکه دعوی کند که احادیث وارد در سجده بعد از سلام منسوخ اند
و گوید آخر فعل آن حضرت صلی الله علیه و سلم آن بود که قبل از سلام میگرد اما این دعوی ثابت نشد و الله اعلم و امام اعظم
در بعد از سلام کند از جهت کثرت احادیث وارد در سه و قوی است آنکه در کتب معتبره از عبد الله بن مسعود آمده است

که رسول خدا صلی الله علیه وسلم سجده کرد و بعد از سلام اگر چه از عبد الله بن مسعود نقل است که از کتب اهل الهاد
و غیر او و در و این باجه و احمد و عبد الرزاق از ثوبان آورده اند که رسول خدا صلی الله علیه وسلم گفت که من سجده تان
بعد از سلام چون فعل و قول متعارض است که گفت که من قبول کردم و قول اقوی است از فعل زیرا امام ابو حنیفه چنانکه در اصول
نقحه ثابت شده غرضی گفته که این قول صحیح است از حدیث است که سعد بن ابی وقاص و عبد الله بن مسعود و عمار بن یاسر
و ابن عباس ابن التیمی از ایشان در حدیثی از عثم بن عفیر و امام مالک گوید هر جا که من یقینان است سجده قبل از سلام
در هر جا که زیادت است بعد از سلام و اگر جمع کرد و هر دو سجده کند هر دو را قبل از سلام و غرضی و ابو ثور از ابن شافعیه
هم چنین نقل اند و ابن عبد البر گفته که قول مالک و افق نظر عقل مستند بر آنکه در صورت یقین در یقینان است پس باید که
داخل اصل صلوة باشد و در زیادت نیز صحیح است و درین سخن تطبیق و در حدیث امام احمد آن است که در هر موضع
که رسول خدا صلی الله علیه وسلم قبل از سلام کرد و قبل از سلام باید کرد و در هر موضع که بعد از سلام کرد و بعد از سلام باید کرد
و گفته اند که این قول اقوی و اقرب به صواب است و نقل کرده شده است از احمد که گفت اگر کسی بود درین باب خبری
مروی از رسول خدا صلی الله علیه وسلم که می گوید که من قبل از سلام باید کرد و باید دانست که اختلاف مذکور در سجده که بعد
از سلام باید یا قبل از سلام و در اولیت است و در اصل جواز اختلاف نه صحیح به فی کتاب الائمة الاربعه و اما
بودن سلام یک یا دو اول قول محمد است و متعارف از اسلام و گفته است که مقابل روایتی که در قبل بجانب یمن
و در هر یک گفته که صحیح آن است که دو سلام دهد و اختیار شمس الائمة این است بعد از آن اختلاف است و در نزد بعد
از سجده و آن مذکور است در بعضی احادیث و در حدیث ابن مسعود چنانکه گذشت

باب سجود القرآن اختلاف کرده اند در سجده تلاوت ائمه ما بر آنند که واجب است و امام مالک شافعی
و احمد بر آنند که سنت و قول آن افضل از ترک است و در روایتی از امام احمد نیز واجب است اگر در نماز باشد
و حجت وجوب آیات و احادیث است که در ذم ترک آن واقع شده و تاکید و مسأله که در او است آن در دو باب
و گویند که چون هر صلوة است که به جهت تخفیف و اقتضای بر آن کرده شده پس فرقی باشد چنانکه قیام در نماز خیاره و لیکن
چون دلالت آن قطعی نبود بوجوب قائل شدیم به فرضیت و تمسک ائمه و بگویم حدیث زید بن ثابت است که گفت خواندم
سوره النجم را و حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم و سجده نکرد و جوابش آن است که وجوب سجده تلاوت است
علا الفرضیت شاید که در وقت دیگر کرده باشد و نیز تو آنکه تلاوت در وقت کرده واقع شده باشد یا سجده نکرد و حجت
بیان جواز تاخیر یا خصوص پس سجده و النجم باشد که در روایتی اختلاف است و الله اعلم و طهارت شرط است در سجده
تلاوت و از تحکیم خلاف در آن قول نشده الا در روایتی از ابن عمر آمده که در سجده رضی الله عنه میباید و من غیر آنکه
و هیچ کس از علمای دین که بر آن موفقت و منقذ الاشی و نیز میگویند که گاهی شبی در آن سجده میفرستد

[illegible]

[illegible]

فروودنی الی ام سلمه - پس بیرون آمدیم از پیش عائشه و رفتیم بسوی ابن عباس و غیره پس باز فرستادند و ایشان را
 ام سلمه تا از سوسه پرسم و این غایت اوب و یوشیاری بود از کرب که خوا از پیش عائشه نزد ام سلمه رفت زیرا که ایشان
 او را نزد عائشه فرستاده بودند نزد ام سلمه نخست پیش ایشان باز رفت باز چون نزد ام سلمه فرستادند نزد ام سلمه رفت -
 فقالت - پس گفت ام سلمه سمعت ابی - شنیدم من پیغمبر را - صلی الله علیه وسلم یحیی عنهما - می گوید که از گزاردن دو رکعت
 بلکه طاق نماز بعد از نماز عصر - ثم رأیت یصلیها - پیغمبر دیدم آن حضرت را که سبکزار دین دو رکعت را - ثم دخل - پیغمبر
 در آن حضرت گویا گزاردن آن و مسجد بود پس از آن در آمد در خانه یاد صیفه وار بود پس در آمد و در و درون خانه نماز
 الیه جاریه - پس فرستاد من بسوی آن حضرت داه را - فقلت قوی له - پس گفت من جاریه را بگوهر آن حضرت را - یقول -
 سبگوید ام سلمه - یا رسول الله سمعت نبی عن یائنین - شنیدم ترا که نبی سبک داری از گزاردن آن دو رکعت - وارا کل صلیها -
 و الآن می بینم ترا که سبک داری آنها را - قال - گفت آن حضرت در جواب این سوال - یا نبی الله - ای دختر بی انبیا
 پدر ام سلمه سبب بن خیره مخرومی است و گفت او ابو انبیه بود - سألت عن الرکعتین بعد العصر یحیی یدی از گزاردن این
 دو رکعت بعد از نماز عصر - وانه ثانی ناس من عبد الله - سببش این است که میرستی که نشان این است که آمدند ام سلمه و من
 از قبیلہ عبد القیس بر است تعلم احکام دین - فشفعلونی عن الرکعتین اللتین بعد الظهر - پس باز داشتند از گزاردن دو رکعت
 که بعد از نماز پیشین است - فها امان - پس این دو رکعت که گزاردیم بعد از عصر آن دو رکعت است که گزاردیم بعد
 از پیشین - شفیع علیه - و این حدیث ولایت دارد بر آنکه تعلیم علم دین و احکام شریعت و هدایت خلق ابرم و اقدم است
 بر گزاردن نماز نافله اگر چه سنن و واجب بود و نیز ولایت دارد بر آنکه نوافل موقوفه اگر قیامت گردد در وقت قضا شود
 بعد از وقت چنانکه شافعی بر آنند و نزد حنفیه در وقت می توان گزاردن در غیر وقت و شاید که آن حضرت صلی الله علیه وسلم
 شروع کرده باشد در آن و بحجت ضرورت تعلیم و هدایت نفقش کرده ازین جهت قضا کرده و الله اعلم اگر گفته شود که این حدیث
 حالات ندارد و گویا آن حضرت صلی الله علیه وسلم دو رکعت بعد از عصر که گزارد و بحجت شغل و فقه عبد القیس بود از رکعتین بعد از نماز با جماعت
 که از عائشه و صحیح بخاری آمده است و ولایت دارند بر وضو است آن حضرت صلی الله علیه وسلم بر آن چه کار میکنند چنانکه گفت و منی الله عنهما
 سبکن بیان چنانکه که بر آن حضرت را از عالم ترک نکرد و دو رکعت و بعد از عصر تا آنکه عاقبت کرد و گویا خود را و در روایت گفت که ترک نمی کرد
 این دو رکعت را اشکارا و نهان گفت نیاید آن حضرت صلی الله علیه وسلم نزد من فرستادند و گویا که از گزاردن دو رکعت با جماعت این کتاب را در پیش
 ثابت شده است که نماز بعد از نماز صبح و عصر کرده است و بهر طایفه از پیغمبرین اند و غرض می گوید از آن و نیز بیان میکند که گزاردن دو رکعت بعد از
 از آن حضرت پیوسته است شده و من درین باب بسیار است پاره از آن و شمع گفته شده است و گویا که گزاردن دو رکعت بعد از عصر و دو رکعت
 بیان از خصائص آن حضرت بود صلی الله علیه وسلم با وجود آنکه امت را نمی گزاردن چنانکه خود صوم وصال میداشت و دیگران را نمی میکرد
 از آن و بعضی گویند که نمی از صلوة بعد عصر بحجت آن است که با و اقام نشود و در وقت غروب و سپید آن مکرر نیست

نہ کوراندہ گفتہ اند کہ ہر روز بی بخاراندہ گفتہ اند کہ محمد بن ابراہیم ائمہی حدیث رکعتی الفجر از وسے روایت کردہ ہے
 ابن قسیر نے بھی گفتہ اند کہ قیس بن عمرو وانداعلم وحن جیسر بن ابی النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال - روایت است
 از جیسر بن طعم بن عدی بن نوفل بن عبد مناف قوشی نوفلی و سلام آوردہ پیش از غروب بعد از عام خیبر از شرافت قریش بود
 کہ آنحضرت فرمود - یا بنی عبد مناف لا تمنعوا احدا طواف ہذا البیت - ای سپہران عبد مناف و در روایتی یابی عبد
 باز نہارید پیچ یکہ را کہ طواف کند باین خانہ یعنی کعبہ - صلی اللہ علیہ وسلم ساعۃ شامین لیل و نہار - و نماز گزار در ہر سلسلے کہ خواہد
 از شب و روز - رواہ آلہ مذی و ابو داود و دو النسائی - و طواف کردن ہر ساعت کہ خواہد خواہد در وقت طلوع و غروب
 و استواء و بعد از نماز فجر و نماز عصر و خواہد چنان باشد خلافت نیست طواف و نماز است نزد شافعی جائز است ہر نماز کہ باشد
 خواہد کہ تین طواف یا چنان بظاہر این حدیث و نزد احمد جائز است کہ تین طواف خاصہ بتبعیت طواف و نزد ما
 جائز نیست پنج نماز و حکم کہ حکم سائر بلاد است و حرمت و کراہت از جهت عموم حدیث نبی و از جهت آنکہ محرم راجع است
 و بعضی گویند کہ نبی مانع است وانداعلم وحن ابی ہریرۃ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم ہی عن الصلوٰۃ نصف النہار حتی
 تروا الشمس الا یوم الجمعة - روایت است از ابی ہریرہ کہ آنحضرت نبی کردار نماز گزاردن نیم روز تا بر کردار آفتاب
 مگر روز جمعہ - رواہ الشافعی - و این نیز مذہب شافعی است چنانکہ گذشت باین حدیث و گفتہ اند کہ احادیث وارودہ
 در اطلاق نبی شامیر اند و این حدیث ضعیف است صلاحیت معارضہ باین احادیث نہار و یا آنکہ محرم راجع است بر پنج
 نزد تبارض وحن ابی الخلیل عن ابی قتادہ قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کہ الصلوٰۃ نصف النہار حتی
 تروا الشمس - ابو الخلیل نجاشی - بحجہ کہ از ثقات تابعین است روایت میکند از ابی قتادہ کہ از شامیر صحابی است
 کہ گفت بود کہ آنحضرت کہ کردہ سیداشت نماز را و نیم روز تا بر کردار آفتاب - الا یوم الجمعة - مگر روز جمعہ - قال
 ابن جبریم شجر الا یوم الجمعة - و گفت کہ روز پنج گرم کرد می شود و تا باندہ می شود یعنی نیم روز مگر روز جمعہ و نیم روز
 و شامیر ہر روز روایت است - رواہ ابو داود و قال ابو الخلیل لم یلق اباقطادہ - روایت کرد این حدیث را ابو داود و گفت
 ابو الخلیل ملاقات نکردہ است ابو قتادہ را پس سناد این حدیث متصل نہاست وانداعلم

الفصل الثالث - حن عبد اللہ بن الصنّاجی - بضم صاء و طاء و کسر با و حاء مملوۃ بضم با و صا
 یعنی است از روم صحابی است و بعضی ابو عبد اللہ صناعی گفتہ و جواب آن است کہ ابو عبد اللہ تابعی است و ابو عبد اللہ
 صناعی صحابی است - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان الشمس تطلع و ہما قرن شیطان - بدستی کہ آفتاب و شمشیر
 و حال آنکہ با و سے قرن شیطان است معنی قرن شیطان گذشت - فاذا ارقت فارقما - پس چون بلند میگردد آفتاب
 جدائی میکند شیطان آفتاب را - ثم اذا استوت فارقما - باز چون وقت استوائی شود نزدیک میگردد شیطان
 آفتاب را - فاذا زالت فارقما - پس چون وقت زوال می شود جدا می گردد - فاذا دنت فارقما - پس چون

پس وایت کرد و کسی را ندید که گفت - سمعت رسول الله - شنیدم پیغمبر خدا را - صلی الله علیه و آله - میگوید - لا صلوة الا بجماعة
یعنی قطع آنست - نیست نماز بعد از نماز صحیح تا برآمدن آفتاب - و لا بعد العصر حتی تغرب الشمس - و نیست نماز بعد از نماز عصر تا غروب شدن
آفتاب - الا بجماعة الا بکثرة - مگر بکثرت و در بعضی نسخ خبر و باریست - رواه احمد و زرین
باب الجماعة و فصلها - اختلاف کرده اند که جماعت سنت است یا واجب یا فرض عین یا فرض کفایه
بعضی گفته اند که فرض عین است مگر بعد از این قول امام احمد و او و دو عطا و ابی ثور است ایشان میگویند کسی که بشنود یکی نماز
و حاضر نیاید درست نیست نماز و بعضی گویند فرض کفایه است و بطبی گفته ظاهر مخصوص شافعی و مالک و ابو بکر جماعت
فرض کفایه است و اکثر صحابه بر آنند و در بعضی سنت نموده است و در حکم واجب ندیدیم اما هم ابو حنیفه و اصحاب او این است
و شیخ بن بهرام نقل کرده که اکثر مشایخ ما بر این اند که جماعت واجب است و تسبیح او سنت است و جماعت آنست که شریعت و خوب است
سنت است و در بیان گفته که واجب است بر عاقل و بالغ که مغذو نیست حاضر شدن مسجد بر جماعت و اگر نیاید
جماعت واجب نیست گشتن در مسجد یا سه دیگر یا اتفاق و اگر روزی یکوست و اگر در مسجدی تنها بگذارد هم یکوست
و قدوری گفته که اهل و عیال خود را جمع کند و در خانه جماعت بگذارد و نیز اختلاف کرده اند که جماعت در مسجدی افضل است
یا در مسجد جامع و اگر در مسجد جامع باشد اختیار کند اقدم را و اگر هر دو برابر باشند اختیار کند اقرب را و اگر در اقرب گزارده اند و در
مکینه مسجد البدر را اگر در اقرب آمده است نزد و اگر نه در آمده است برود و اتفاق دارند که جماعت بجز ساقط میگردد و از تنگی
اعتذار عرض است و بریدگی و دست و پا از دو جانب و خالی و اختصار سلطان و ضعفی که نتوانند بدان راه رفت و کوری و نزد
ابن حنیفه و بعضی گفته اند اتفاق و باران و گل و لاس و سختی سردی و قول صحیح در وایت ابی یوسف است که گفت پرسیدیم
ابو حنیفه را از حضور جماعت در گل و لاس فرمود بهتر آنست که ترک کند و امام محمد در حدیث روایت کرده که اگر از آنست

النعال فالصلوة فی الرجال

الفصل الاول - عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم صلوة الرجل بجماعة افضل من صلوة الرجل بمفرده
نماز که جماعت بگذارد از نمازی که بمفرده بگذارد در ثواب بزرگتر است که تنها بگذارد - بسج و عشیرین در رجه - بیست و هفت بار
و قد یفتح فاقول الله اعلم و در وایت شمس و عشیرین آمده یعنی بیست و پنج و گفته اند که در اکثر
روایات ثابت و پنج آمده است مگر در حدیث این بزرگ آمده که بیست و هفت است شاید که غرض از بیست و پنج وحی شد
پس از آن زیاد کرده شد و اختلاف و تنافوت حال صلوة و منعمی است یا بیست و هفت و در حدیثی است
و بیست و پنج در حدیثی و بعضی گفته اند که در ذکر قلیل و کثیر نماز است بیست و هفت و در حدیثی که در حدیثی است
در آنکه این فضیلت مخصوص جماعت در مسجد است یا عام بعضی گفته اند که مخصوص جماعت و در مسجد است و در حدیثی که در حدیثی است
حد و مکرر اینست که جماعت بر آن اطلاق نیست و بعضی علماء میگویند که جماعت در آن ذکر کرده اند و الله اعلم

در حدیثی است

متفق علیہ۔ **و حکم ابی ہریرہ** قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم۔ روایت است از ابی ہریرہ کہ گفت گفت
 آن حضرت۔ والذی نفسی بیدہ۔ سو گندبان کسی کہ تلباس نفس من در دست قدرت اوست۔ لقد تجرعت ان امری
 فی حطب۔ تحقیق آنہنگ کردم کہ امرم جمع کردن بہیم پس جمع کردہ شود بہیم۔ ثم امر بالصلوة فینوون لما۔ پستہ امر کنم
 باذان گفتن براسے نماز پس اذان گفتہ شود مراورا۔ ثم امر جلا فیوم الناس۔ پستہ امر کنم مردم را با بامست کردن مردم را
 پس است کنایہ ایشان را۔ ثم اخالت الی رجال۔ پستہ بریا نیم بسوسے مردانے کہ حاضر شدہ اند براسے نماز باگیرم ایشان را
 یکایک یا منی این است کہ مخالفت کنم چیزے را کہ ظاہر کردہ ام از اقامت صلوٰۃ با مصداق یا تلفظ کنم از نماز و رجوع کنم بسوسے
 آن مردان براسے معاقبت و تذہیب ایشان۔ و فی روایت لابیہد و فی الصلوٰۃ۔ و در روایتیہ این زیادت مذکور است
 کہ ابی رجال لا یثمہ و فی الصلوٰۃ مخالفت کنم بسوسے مردانے کہ حاضر نمی شود نماز را و اگر مذکور نیست ہم مرا و است چنانکہ در ترجمہ
 ظاہر کردیم و در تفسیر این نماز احادیث مختلف آمدہ کہ ہمہ است یا عشا یا فجر و ظاہر این حدیث عام است۔ فاحق علیہم
 پیوہم۔ پس پیوہم بر ایشان مباہلہ نماہدے ایشان را تا سوختہ شوند ایشان دران و در حدیث مباہلہ است و اہتمام
 بتجذیب جماعہ کہ حاضر میشوند بجا است کہ آن حضرت نفس شریف خود بقید یا بامست نمی شود و دیگرے را حلیقہ سیکرد و خود
 بتخریق آن جماعت بقید پیوہد۔ والذی نفسی بیدہ لولیکم اھلکم انہ یجذع قاسمیتا۔ و خدا سو گند اگر بداند یکے از ایشان
 کہ می باید آخوان فرید را و عرق بفتح عین و سکون را آخوانے کہ گرفته شدہ است از وے گوشت و بعضی گفته اند کہ عرق آخوان
 با گوشت و اگر گرفته شود از وے گوشت آن را عرق گو نیز بضم عین۔ او ما قرین۔ کہ ستریم و فتح آن۔ شستن
 یامی یا بدو ہم کا و یا گو سندر انیکو اند و نظر حص و طبع و ذرات بہت وے بعضی مرا تین را تفسیر بدو گوشت و شستن
 کردہ اند۔ شہد الشار۔ ہر کینہ حاضر میگردد و نماز عشا را بیان و ذرات بہت وے میکند کہ براسے این چنین خبر چہرہ نمازی
 حاضر می آید و براسے تواریک خرت و حصول قرب در گاہ حق نمی آید نہ سہ بی تیزی و بخروی۔ رواہ البخاری و مسلم خود۔
 و حکمہ قال ابی ہریرہ صلی اللہ علیہ وسلم رجل عجا۔ و ہم از ابی ہریرہ روایت است کہ آمد آن حضرت را مرد وے نا پند
 بعضی گفته اند مرا و ابن ام مکتوم است کہ از مشاہیر صحابہ است چنانکہ بعضی روایات تصریح بدان واقع شدہ و بعضی گویند
 غیر است۔ فقال۔ پس گفت آن مرد۔ یا رسول اللہ انیس لی قائم یوونی الی المسجد۔ بدستی کہ شان این است
 کہ نیست مرا کشند یعنی شخصے کہ دست مرا بگیرد و بکشد بسوسے مسجد و قود کشیدن مستور و چندان از پیش چنانکہ سوق را بدان
 انیس۔ سال رسول اللہ۔ پس طلب کرد و خواست آن مرد از پی غیر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم ان یرخص لہ کہ خصم بہد
 اورا و تکلیف نکند حضور مسجد را۔ فیصلے فی بیتہ۔ پس بکار و آن مرد نماز در خانہ خود و سپید نماید۔ فرض لہ پس خصم کرد
 آن حضرت مراورا۔ فلما ولی دعاء۔ پس ہر گاہ کہ پشت داد آن مرد خدا ندا حضرت اورا۔ فقال ہل سمع اللہ را بالصلوٰۃ۔
 پس فرمود آیا میشنوی آواز و اذان را براسے نماز یعنی میشنوی اذان را۔ قال نعم۔ گفت آری۔ می شنوم آواز را

قال فاجيب - فرمود پس بابت كن و بيا بسجده بر نوع كه باشند و در اين كمال مبالغة است و در سجده و سجده بيشتر از اين
 رواه مسلم - و سخن اين سخن از اذن الصلوة - بضم خاء و كسر زاي شده و فتح خاء و فتح ذال هر دو روايت آمده است
 و بعد از آن مي شود كه آمده است از اين سخن كه اذن گفته اند در سجده و سجده بيا بر سجده نماز و بر وجه ثانی اذن گفتند
 اين سخن ظاهر سياق حدیث همدین است و از عبارت بخاری همین سخن ظاهر می شود كه اين سخن و اذن گفته باشند بر تفسیر
 اواز و واقع شده بر سجده نماز - فی المیزان و ان شاء الله - و در سجده كه خداوند سر را و پا و بود - ثم قال - لیسبغت مؤذن
 یا این عمر در اذن - الاصلواتی الرخالی - آگاه باشید و بدانید بجز این نماز و تسكنا و منقرها و محل سكن مرد و تیره پا و
 از خسته و انزاع طلاق کرده میشود و بر آنچه با اوست و زعفرود و نیست كه وقوع این قضیه و تفرع باشد - ثم قال - انزل الله
 بینه گفت این عمر كه پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم - كان یا مؤذن اذا كانت لیلة ذات بر و و طریقیول - بود آن حضرت
 كه امر می كرد مؤذن را و قتی می بود شبی خداوند سر را و باران كه بگوید - الاصلواتی الرخالی - از این معلوم شد كه بار
 و باران و سر را از غارت ترك حضور جماعت است و ظاهر آن است كه امر صلواتی الرخالی بر سجده اباحت باشد كه بعد از آن است
 و ثوابه كه محمول بر توبه بود از جهت غایت شرف و تفسیر است - متفق علیه - و عمنه قال قال رسول الله صلی الله
 علیه و سلم اذا وضع عشاء احدكم و انقبت الصلوة - یعنی نماز شده طعام سبكه از شام و بر پا کرده شد نماز و تكبیر آورده شد -
 فابعدوا البعش - پس آغاز كنید بطعام - ولا تعجل - یعنی پا و سكون عین و فتح چشم یعنی نشانی كند آنگس بر سجده نماز -
 یعنی این سه - تا آنكه فاعل گردد از طعام خوردن و شام بفتح عین طعام شبها شبهای خوردن و تفسیر بدان جهت آن است
 كه نماز شب و طعام تغذی توشی است كه در جائزگاه و شبگاه بخورند و وقت نماز بخورد صورت دوم و ظاهر آنست
 كه امر با تهاطام در صورت احتیاج و ضیاع طعام است یا علیه اگر شكی تا اباحت بر شغل باطن نگردد - و كان ابن عمر
 یمنع من الطعام و طعام الصلوة - و بود این عمر رضی الله عنهما كه نماز می شد بر سجده و سجده طعام و تكبیر آورده می شد
 بر سجده نماز - فلا یأثم حتى یفرغ منه - پس نمی آید این عمر نماز را تا آنكه فارغ می شد از طعام - و انه یمنع قرأه الامام
 و بعد از آن كه این عمر بر این می شنید قرائت امام را از جهت توب منزل ایشان از سجد شریف و این عمر موضوع است
 بكمال سعت و اتباع و وجود این فعل از وسع ناشی از كمال استقامت و تكبیر است متفق علیه - و سخن عاكفیه
 رضی الله عنهما - انها قالت سمعت رسول الله - روایت است از عائشه كه و كسے گفت شنیدم پیغمبر خدا - صلی الله
 علیه و سلم یقول - لا صلوة بحضرة طعام - نيك نیست نماز در حضور طعام و در بعض نسخ الطعام - و اما یؤید فی
 الاحتقان - و نه در جائز كه و سبب یعنی ضعیف است بكنند و زور می آرند و ارجول و قائله كه موجب نقصان و ضو
 و شغل خاطر است و اگر رنگ گردد و وقت چنانكه اگر مشغول گردد و بدان وقت بیرون میرود بجز در جائز است و كرهه لایحی -
 رواه مسلم - و سخن این سخن از اذن الصلوة - بضم خاء و كسر زاي شده و فتح خاء و فتح ذال هر دو روايت آمده است

رضی الله عنه که در پی راه سلیمان بن ابی شامه است و از کبار تابعین است و قریبی عده ای است و نماز صبح میبندی
نماز است و ندید او را در جماعت و حاضر نشد و به پاسبان چاه عشتان با او داد و آن عشتان را از السوق و پیشه
عمر رفته بود و با او چاه عشتان با او داد و آن عشتان را از السوق و پیشه
مسجد و بازار بود و محمد بن ابی شامه سلیمان بن ابی شامه است و فدا که نام او را سلیمان است و از راه جرج است
او است و در عشتان است و او را از راه جرج است و او را از راه جرج است و او را از راه جرج است
می کرد و گویند که نام او را از راه جرج است و او را از راه جرج است و او را از راه جرج است
گفت عمر بن خطاب را که در راه جرج است و او را از راه جرج است و او را از راه جرج است
که در راه جرج است و او را از راه جرج است و او را از راه جرج است
حزبان است و او را از راه جرج است و او را از راه جرج است
شده و در راه جرج است و او را از راه جرج است و او را از راه جرج است
فاصل از راه جرج است و او را از راه جرج است و او را از راه جرج است
رواه مالک و غیره و او را از راه جرج است و او را از راه جرج است
و او را از راه جرج است و او را از راه جرج است و او را از راه جرج است
می شود و او را از راه جرج است و او را از راه جرج است
عبد الله بن عمر بن الخطاب است و او را از راه جرج است و او را از راه جرج است
پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم را از راه جرج است و او را از راه جرج است
مسجد است و او را از راه جرج است و او را از راه جرج است
پس گفت بلال بن رباح که او را از راه جرج است و او را از راه جرج است
نیز و شربت است و او را از راه جرج است و او را از راه جرج است
و می گوئی تو در برابر آن حضرت ایستاده ای و او را از راه جرج است و او را از راه جرج است
بن عمر از پدرش آمده که گفت فاقبل علی عبد الله بن عمر بن الخطاب است و او را از راه جرج است
و شناسم که او را از راه جرج است و او را از راه جرج است و او را از راه جرج است
و گفت خبر میدهم ترا از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و تقول و الی غیره و او را از راه جرج است
نفس روایت آمده است که دیگر خبر از عبد الله بن عمر بن الخطاب است و او را از راه جرج است
معارض نمیکرد و نفس را روایت سلم و سخن صحابا بن عمر بن الخطاب است و او را از راه جرج است

بعض بر بعض تنافس قلوب و وحدت کپنه و وحشت و آثار عدوت است و شاید که آن مخبر گردد با اختلاف کلمه وین
و اختلاف شوکت اسلام یا در ترک طاعت و اقتتال امر خدا و رسول او طریان فلکست و کدورت است بر قلوب که سر
میکند و بخواهد با وجود آنکه شاید در و سه سر و خاصیت باشد و در حد اختلاف چنانکه از سابق احادیث
ظاهر می گردد و بعضی گویند و در مخالفت و وجه آن است که بگرداند او را خداست تا به چنان پشیمان یا نسخ کند و بتر
بعض حیوانات چنانکه در مخالفت امام واقع شده است که نمی ترسد آنکه بر سیدار و سریش از امام که بگرداند سر او را
بر حمار - رواه مسلم - و عن النس قال قمت الصلوة فاقبل علينا رسول الله صلى الله عليه وسلم بوجهه - یکبر فنهش
یرای نماز پس و آو و بریا و التفات کرد چنان بایر و مبارک خود پیغمبر خدا - فقال - پس گفت - اقیما
صفوکم و تراودا - راست گردانید صفه های خود را و متصل بایستید تا در میان فرجه نماز چنانکه سنگها و خشتها
بنابیکدیگر متصل می نشینند و در تمام نماز هم برین حال باشتید و از آن فاضل نشوید - فانی ارکلم من در از ظهري - پس
برستی که من بنم شمار از پیشیت خود بدل یا بصراط طریق اعجاز و در نماز نورسیت خاص حاصل می شد که بدان شکفت
سیکوی و تحقیق این معنی سابقا گذشته است - رواه البخاری - روایت کرد این را بخاری - و فی التفتن علیه -
و در حدیث متفق علیه این چنین آمده است که - قال - گفت آنحضرت - اتموا الصفوف تمام کنید صفه ها - فانی
ارکلم من در از ظهري - و اتمام صفوف یا معنی تسویه آنهاست یا معنی آنکه تا صف اول تمام نشود صف دوم
نسازند و بهتر آنست که شامل هر دو معنی اراده نمایند و غنمه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم هو و الصفوف کما ان
تسویه الصفوف من اقامة الصلوة - برابر سازید صفه های خود را زیرا که تسویه صفوف از جمله اقامت نماز است
که امر کرده شده است بدان وجه کرده شده است و آیات کثیره مثل یقیمون الصلوة و اقیما الصلوة و اقموا الصلوة
و خیر آن و گفته اند که در هر موضع که مراد کرده شده است صلو و فاعل را آن اقامت است و اما اهل صلو که کاسب دم
بر آن نیز آید مثل قول المصلین الذین هم عن صلواتهم ساهون - متفق علیه - این حدیث در بخاری و مسلم هر دو است -
الا ان عند مسلم - مگر آنست که نزد مسلم بجای لفظ من اقامه الصلوة - من تمام الصلوة - واقع شده و کمال معنی
هر دو عبارت یک است - و عن ابي مسعود الانصاری قال کان رسول الله صلى الله عليه وسلم یسبح ثمانین
فی الصلوة - روایت است از ابی مسعود انصاری که از شامیر صحابه است سوا که ابن مسعود رضی الله عنهما گفته اند
بود آن حضرت که تسبیح میکرد گفتا که ما در نماز و بیست برابر و عوامی ساختند آنرا و تسویه میکرد و ضعف نماز را -
و یقول استواء لا تختلفوا مختلف قلوبکم - برابر شوید و موافق باشتید و اختلاف نکنید پس مختلف گرد و در این
شما شرح این گذشت - یعنی سجد یا تخفیف نون و در بعض نسخ یعنی بی ثبوت یا نون تأکید بعضی روایات بی ثبوت یا
و کون و بی ثبوت روایت کرده اند و گفته اند که این غلط است و جواب آنست که صحیح است ولیکن نادر است -

بقول عن یسیرة اعتدوا اسودا صفوکم - بعد ان حضرت میگفت از جانب دست راست خود راست بایستید بر این
 کفیه غماسه خورا - وعن یسیرة اعتدوا اسودا صفوکم - و از جانب دست چپ نیز میگفت از جهت غایت
 اهتمام و احتیاط و این - رواه ابو داود - **و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم** یاربکم
 الیکم منکم فی الصلوة - یعنی شما که ایستاده اند که در هر مرتبه که تقیاس ایشان و نماز این را بچند و چندی کند
 یکبار که ایستاده است هر کس را که گفت او را که بیرون بآید دست از صف پیش و پس کشند تا بر آید و دو صفت از بعضی گفتند
 که اگر کسی خوابد که دو صفت در پیش کشند او را و بگذارند که در آن خطبه صفا که هر یک سه صفت و در آن در آید و گویند
 که این یکبار است از کون و شوع و سکنیه و وقار است - رواه ابو داود

الفصل الثالث عشر **عن النبی قال کان النبی** - بعد از پیغمبر صلی الله علیه و سلم بقول میگفت - **سبحوا**
استوبوا استغفروا - سه بار که میگوید راست و درست بایستید و صفت نماز - **فوالله می بیند الی الارکم من حقنی**
 که اگر کم من بین پیری - پس هرگز بخوابد که تقیاس فات من در دست قدرت است بدستی که من می بینم شمار از این خود
 چنانکه جمیع شیخ شمار از این خود - رواه ابو داود - **و عن ابی امامة یفهم خبره** - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
 ان الله و ملائکته یصیرون علی الصفین الاول - بدستی که خدا و فرشتگان و سه و دو مرتبه بعد از صفت اول - قالوا گفتند
 یا رسول الله و علی الثانی - و بر ثانی نیز یعنی بعد از صفت اول و بر صفت ثانی و این را عطف یعنی میگفتند و ثانی است
 میگفتند که عطف کن و این را نیز ذکر کند - قال - گفتند آن حضرت و بر برابر ایشان - ان الله و ملائکته یصیرون علی الصفین
 الاول - باز و عا بر صفت اول کرد و صفت ثانی را ذکر کرد - قالوا باز گفتند عا بر صفت اول یا رسول الله و علی الثانی
 قال - باز گفتند آن حضرت - ان الله و ملائکته یصیرون علی الصفین الاول قالوا یا رسول الله و علی الثانی قال و علی الثانی
 یا رسول الله گفت و علی الثانی مانده با تمام آن حضرت و بر مرتبه و می شد یا شریک صفت ثانی بعد از صفت اول و برین قضایست
 و معلوم گشت انحراف او در وجه از صفت اول - و قال رسول الله صلی الله علیه و سلم - گفتند آن حضرت - **سبحوا صفوکم**
 برابر نمازید غماسه خورا - و حاذوا بین شما یکبار - و راستی و برابری کنید میان شما که بخورید - و لیسوا فی ایدی
 اخوانکم - و نرمی کنید و پیش دستها برادران خود این عبارت یعنی اول که در حدیث این عبارت گفته شده است
 و لیسوا و تحقیق و تشدید هر دو را است کرده اند و صواب تحقیق است - و بعد از آن - و یسیرة یاربکم - صفت را -
 فان الشیطان یدخل فیما بینکم یزله عن صلاته - زیرا که بدستی که شیطان را می آید و میان شما در شکست صفت -
 یعنی اولاد الصغار - آنچه از پیش چشم پایش را که نداند - رواه احمد - **و عن ابن عمر قال قال رسول الله**
صلی الله علیه و سلم اقموا الصفوف و حاذوا بین المناکب و سدوا الخلل و لیسوا یا یدی اخوانکم فلا تزدوا و حذوا بین المناکب
 پس نمازید و صفا و بین المناکب و سدوا الخلل و لیسوا یا یدی اخوانکم فلا تزدوا و حذوا بین المناکب

خدا بنفس و رحمت خود - من قطره قطره اند - و کسی که پیروی و خشنود کند و این پیروی و او را خدا و در این مقام قرار
و گرامت - رواه ابو داود و - روایت کرد این حدیث را ابو داود و - و روی النسائی منه قوله - و روایت کرده است نسائی
از این حدیث قول او را - و من جعل هذا فی آخره - و ادخل حدیثه را از قمیو الصفیة تا این قول روایت کرده و در این حدیث
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم توسلوا الی امام - بگو و انید امام را میان خود و خدا که بایستید پس دست راست و چپ و دست چپ
و بنده و فرجه را - رواه ابو داود و - و من قال الله عز وجل قال رسول الله - روایت است از عائشه رضی که گفت گفت
پیغمبر خدا - محمد بن عبد الله بن عبد المطلب - علیه السلام - فی آخره - عن الصادق الاول - همیشه بود و در هر دو دست که پس می افتاد و در هر دو دست
و طلب میکرد و در پیشانی او در مقام فضل و ثواب - حتی یوخریم الله فی النار - تا آنکه پس انداخت خدا ایشان را و مخط
کرد و انید مرتبه ایشان را و انداخت در آتش و در - رواه ابو داود و - و من قال الله عز وجل قال رسول الله - همیشه بکسر با سه موصوفه
و بعد از آن صادق بن محمد - یقین میم و سکون عین مراد و صحبت است و هم آورده و در هر دو دست که پس می افتاد و در هر دو دست
نیز قول کرد کوفه را بعد از آن آید بخیره و مروی و در آنجا است - قال رای رسول الله صلى الله عليه وسلم علیه السلام
خلف الصف و صده - و بدان حضرت مروی که میگزار و نماز پس صف نخستین تنها - فامر الله ان یصلوا - پس از هر دو
او را که باز گزارد و نماز را صحبت تعلیف و تشدید و تقصیر از تقدم در جهت بطلان و فساد نماز و نزد امام احمد و غیره و دیگر
باطل می گردانند و آنرا که از پس صف با وجود امکان دخول در صف از جهت این حدیث و احادیث دیگر و بعضی
از اهل مذاهب ایشان استثنای کرده اند نماز چهاره را و گفته اند که کسی که در صف است و در صف است و در صف است
در آن و بطلان نماز آن که پس مردان بگزار و در فساد و صلاوة نزد ایشان بر تقدیر است که تمام نماز خلف صف تنها
نگزارد و اگر احرام خلف صف بنده و بعد از آن صف در آید فاسد نگردد و بخانک و در باب الحقیقت از حدیث ابی بکر معلوم گردد
و هم در مذاهب امام احمد حکم نماز گزار و در پنلوک امام بر دست چپ بنده است - رواه احمد و الترمذی و ابو داود و قول
الترمذی هذا حدیث حسن - و ابن حبان و حاکم آن را تصحیح نموده و حدیث دیگر صحیح روایت میکنند لاصلاوة للذکر
خلف الصف و نزد امام دیگر معمول بر نفی کمال است

الحمد لله

باب الموقف - باب در بیان جاسے ایستادن امام و مأموم و نماز که پیش تر با ایستادن یا و رکوع و سجده
الفصل الاول - عن عبد الله بن عباس قال ثبت في بيتي خاتمی منیة گفت این عباس شب زکرم و خانه
 حال خود میفرمود که یکبار از اول مطهره است - فقام رسول الله صلی الله علیه و سلم یصلی - پس برخاست آن حضرت که نماز
 شب کند پس من نیز برخاستم و وضو کردم و آب وضو دادم آن حضرت را چنان ختم پس آن حضرت وضو کرد و نماز ایستاد
 من نیز ایستادم - فقامت عن لیساره - پس ایستادم من از جانب دست چپ آن حضرت و حدیث این مختصرست و تمام آن
 در باب قیام اللیل بیاید ان شاء الله تعالی - فاضربید من و را از مطهره - پس گرفت آن حضرت دست مرا از پشت

خود و قیامی کند که من و را ظهره الی الشوق الایمن پس بگردانید مرا چپین یعنی دست راست من گرفته از پس پشت خود بایستد
دست راست یا در وقت گفتن این لفظ تصدیق کرده باشد و نموده باشد گردانیدن را و بکمال شتاب باین حالت دست چپ خود
عادت است و امثال این حکایات خصوصاً عرب را که لفظ با شتاب جمع کنند قاصد شوق علیه و عن حسن حسن
قال قام رسول الله - روایت است از جابر گفت ایستاد و پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم ایستاد و نماز را ظاهر و نماز
شب است چنانکه در حدیث ابن عباس بود و احتمال ناقص و دیگر هم دارد که گاهی بجا عادت واقع می شد محبت حق
فمن عن یساره - پس اگر مردم نایستاد هم از جانب چپ آن حضرت - فانهذید حی فاداری حتی اقامتی عن یمنه پس
گرفت آن حضرت دست را پس بگردانید را تا آنکه ایستاده کرد و از جانب دست خود - ثم جاز جابر یمنه - پس از جابر
بن شدیدن صحیح که از انصار بود و از حجاز بنفاد تن بود که در لایله انقضی حاضر بودند - فقام عن یسار رسول الله - پس بایستاد
جانب چپ پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم و فانهذید یمنه پس گرفت آن حضرت دست یسار و مارا - فقام
پس دور کرد و براند و مارا هم از جانب دست چپ جابر را از جانب چپ - حتی اقامنا خلفه - تا آنکه ایستاده گردید
مارا پس خود از اینجا معلوم شد که متقدمی اگر کسی بود و جانب دست امام بایستد و اگر زباده از خلف امام بایستد -
رواه مسلم - و عن انس قال صلیت امام و یتیم فی بیتنا خلف الیمنی گفت انس نماز گزاردم من و یتیم که در خانه ما بود
پس پیغمبر - صلی الله علیه و سلم و امام علیه السلام و امام علیه السلام نام مادر انس است پس ما بود این حدیث معلوم شد ایستادن
صبی باریل در وقت چه یتیم چه صبی انگویند و بعضی گفته اند که یتیم نام برادر انس است که صبی نبود پس دلالت نیست
در این حدیث بر ایستادن صحابه با دو دو می توان گفت که چون نماز اهل بود مساخر فرستاده باشند و آن احکام سابق و نماز
فرض است و الله اعلم - و عمنه ان الیمنی - و هم از انس است که پیغمبر - صلی الله علیه و سلم و امام علیه و سلم و امام علیه و سلم
نماز گزار و با و سه و چهار و سه که امام سلیم است یا بخاله و سه شک راوی است - قال گفت انس - فانهذی عن یمنه و اما
المرأة خلفاً - پس ایستاده گردانید و از جانب دست خود و ایستاده گردانید زن را که در و سه و سه بایستد پس ما درین حدیث
و که یتیم نیست - رواه مسلم - و عن ابی بکره انه اتقی الی الیمنی - روایت است از ابی بکره بن ابی بکره که صحابی مشهور است که
رسید بسوی پیغمبر - صلی الله علیه و سلم و نهوا کس - و حال آنکه آن حضرت در رکوع بود پس نیست که در ابوبکره و غیره بایستد
بصفت برسد تا آن حضرت را در رکوع بیاورد و فعلی که در وقت فصل تکبیر او سک و بیاورد - فقام الی الیمنی الی الیمنی
پس رکوع کرد و پیش از آنکه برسد بصفت - ثم مشی الی بصفت - پیغمبر مشی کرد و رکوع بسوی بصفت - فقام الی الیمنی - پس
و که کرده شد این فعل الی بکره پیغمبر را - صلی الله علیه و سلم فقال زادک الله حرصاً - زیاد کرد خدا حرص را - فقام الی الیمنی
طلب خیر و وصول بتمام قریه - و لا تعد و باز گردانید و باین فعل که اقامه انفراد باشد خلفت بصفت یا رکوع پیش از رکوع اول
بصفت یا نشی بسوی بصفت و نماز پس از این امر است بایستادن در موضع که احرام پیش از این حدیث و لا است و دارد

نشده است مقدار دکان که عمار این یا سررضی المدینه بروی نمازی کرد اگر مقدار آن معلوم بود و سه محبت می شد
 برای آنکه مخالفت اوست و تحقیق معلوم شده است ارتفاع آن حضرت صلی الله علیه و سلم بنبر پس با تحقیق می کرد که ارتفاع کرده
 ریاده بر آن است یا گفته شود که اگر است بر تقدیر است که بر آن عرض صحیح نباشد یا آن را از حد ماضی آن حضرت
 داشت و الله اعلم انتهى - و عن سهل بن سعد الساعی انه سئل عن امی الخیر سهل بن سعد ساعی که ارتفاع
 و آخر کسی است که وفات یافته از صحابه در زینب پسریده شده که از پی پیرو و منیر آن حضرت صلی الله علیه و سلم یعنی
 از کلام هم چوب بود اگر از چوب بودن او سائل را پیش ازین معلوم نود و الا تواند که مراد آن باشد که از چوب پیرو
 از شک بود یا از چوب و ظاهر از عبارت چوب است که گفت - قتال هم من اهل الخاتمه پس گفت سهل آن معنی بنبر
 از اهل غایه بود اول است و اهل نفع هم و کون شگفته طرف سبکون را و که آن را درخت که گویند بعضی گفته اند که اهل
 درخت است شایسته از عظیم تر از و سه و غایه پیچید با معنی پیشه است و غالب آمده بر پیوسته سحر از که درختان بسیار
 وار و در شمع شمع گفته که بر ساخت نه میل است از مدینه - علامه فلاح السوء قلانه رسول الله صلی الله علیه و سلم -
 ساخت آن بنبر فلاحان که غلام فلاحان زن بود بر آن حضرت و نام آن غلام با قوم روی بود و بعضی گفته اند
 میمون و قول اول مشهور است و در نام و سه احوال دیگر نیز هست که اعتبار ندارد و اما نام زن معلوم نشده
 و بعضی گفته اند عارثه بنین و الیهمین و شگفته و بعضی گفته اند عارثه و از انصار یار است و بعضی گفته اند عارثه این
 غلام بخار بود آن حضرت صلی الله علیه و سلم بان زن فرمود که اگر غلام بخار تو بر آنست ما منبر بر ساخته شد به پای
 ارتفاع هر پایه شبر و درازی دراع پس نماده شد در مسجد - و قام علیه و الیهمین و الیهمین و الیهمین و الیهمین و الیهمین
 و سلم عین عمل و وضع - در نگاه که ساخته شد و نماده شد - فاستقبل القبلة - پس روی کرد آن حضرت قبله و کبر -
 و بگفت بر آنست احرام - و قام الناس خلفه - و ایستاد مردم پس آن حضرت - ففزع او رکع و رکع الناس خلفه -
 پس قرائت کرد آن حضرت و رکوع کرد و رکوع کرد مردم پس و سه بودند - ثم رفع راسه - پیچید و پشت بنبر رک
 خود را از رکوع - ثم رجع القهقری - پیچید برگشت بجانب پس - فسجد علی الارض - پس سجد کرد بر زمین نه بنبر - ثم عاد
 الی المنبر - پیچید باز بنبر رفت و ایستاد - ثم قرأ ثم رکع - پیچید قرائت کرد و پیچید رکوع کرد و در بعضی نسخ و رکع
 بود - ثم رفع راسه - پیچید و پشت سر خود را از رکوع - ثم رجع القهقری - پیچید برگشت بجانب پس - حتی سجد علی الارض -
 تا آنکه سجد کرد بر زمین - فالفظ البخاری - اینکه مذکور شد فلفظ بخاری است - و فی التوفیق علیه - و در حدیث متفق علیه
 که بخاری و سلم هر دو روایت کرده اند مانند این لفظ است - و قال فی آخره و گفته است بخاری در آخر حدیث - فلما فرغ
 اقبل علی الناس - پس برگاه که خارج شد آن حضرت از نماز روی - و رفع راسه - فاستقبل القبلة - پس گفت - ایها الناس -
 آنگاه پیش پای مردمان - انما صلیت هذا التمام - کردم من این را که بنبر بر آدم و بلند شد نماز گزار و مردم برگشتند

فخانی و مقام مقامی - پس کیس و کرد و مراد ایشان بجای ایشان من - فوالله با غفلات ملوئی - پس بخدا سوگند در دنیا قسم من نماز
خود را و فراموش کردم چگونه میگزاردم که چند رکعت گزار و ده رکعت آفرین حاصل شد و از غضب بسبب کشیدن و تاخیر کردن از
از رکعتان فاضل با وجود سبقت من بود - فلما انصرف اذ اهلوا بی بن کعب - پس هرگاه که بر پشت آن مردان نماز و تکلم کرد و نگاه
آن مردان بی بن کعب است که از غطا عیال به بود - فقال یا فتی لا یسورک الله - پس گفت ای جوان اند و نه که اگر در آن روز است
بسبب آنچه کردم من باتو - ان براء عم من الهی - بدستی که این عهد است از پیغمبر صلی الله علیه و سلم دنیا - بسوگند که از آن روز
اسلام و نهی و اهل فضل و علم ایم - ان نلیه - که پیوسته بایستیم با او و در وقت اول پس عینین بعد از او و صلی الله علیه و سلم می پیوستیم
بجای که نتوانست با آنکه - ثم استقبل القبلة - پشتر رو که آورد الی بن کعب قیلا - فقال - پس گفت - هلاک اهل العقده و رب
الکعبه - هلاک شدند اهل عقده یعنی او که رعایت امور مردم و استقامت همه حکام دنیا و دین حتی رعایت صف و صفت و نماز
و ایشان و ران بدست ایشان است - قلنا - سه بار گفت الی این عبارت را که - ثم قال و الله علمکم انکم لیسبقن
بجدا سوگند بر ایشان اند و دست من خورم - و لکن کس علی من انزلوا - و لیکن اند و من خورم بر کسان که گمراه میکنند اما
ایشان را که رعایا باشند که متابعت میکنند امر را و میتوان گفت که معنی عبارت این است که اند و من خورم بر کسان که گمراه کردند
امر را که آنها علما اند که بدست کنند و امور شریعت بسبب آن گمراه میشوند اما هر چه گمراه اند فساد و رعیت فساد و لو کسبت
و فساد و لو که فساد و علما و ظاهران است که خرن الی کسان که باندند که می آیند بعد از آن زمان از امر نبی صلی الله علیه و سلم و غیر هم و طبعی
گفته شاید که الی بن کعب تعرض کرده با او است عهد خود را نهی مخفی نماند که وقت الی بن کعب و خلافت عثمان است و بعض گفته اند
و خلافت عمر رضی الله تعالی عنهما قول اول صحیح تر است و مانا که شکایت از بعض امر و احکام ایشان باشد خصوصاً اول
امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه - قلت فکیس بن عباد و یگوید که من به الی بن کعب - یا ابا یعقوب - کنیت الی بن کعب است
و اما فتی بابل العقده - و چه میخواستی تو بابل عقده و کرامی خواهی - قال الامام رواه النسائی

باب الامامة - امامت پیشوا شدن و امام پیشوا و احد درین جای پیشوائی در نماز است که آن را امامت صغریه خوانند
و امامت کبری پیشوائی در کار و بار عالم و تصرف در امور اهل عالم است و درین باب بیان میکند که مستحق امامت
اوست و آخره بیان کیست

الفصل الاول - عن ابی مسعود - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم - رواه است است از
ابی مسعود انصاری گفت گفت آن حضرت - یوم القوم اقرأهم کتاب الله - امامت میکند قوم را خواندن آن ترم کتاب را
یعنی بهتر و نیکوتر تجویز کننده قرآن با و رعایت کننده مخارج حروف و صفات و قواعد و قوانین آن را بعد از آن که عالم باشند
بالحکام و ارکان نماز اگر چه عالم نباشند تفصیل مسائل و احکام حوادث و لواجب که حادث گردد در نماز - فان کانوا فی القواف
سوا فاعلمهم بانته - پس اگر باشند قوم همه برابر در قرائت پس اهل امامت کند و اما ترین قوم نیست یعنی با حکام نماز و مسائل

وحوادث بعد از آنکه خوب میخواند و قرائت مسنونه را و این مذہب امام احمد است نزد اکثر اصحاب و سے و امام ابو یوسف
نیز همین جانب است از جهت این حدیث و حدیث ابی سعید و ابن عباس که بیانند مذہب امام ابو حنیفه و محمد و مالک
و شافعی و احمد و روایتی آنست که اعلم و اقله مقدم است بر قرآن زیرا که استیاج بقراءت در یکبار گزینست و علم
در زمانه ارکان و گویند عاصیه است که دلائل کفنده اند بر تقدیم اقرآن بر است آنست که اقرآن در آن زمان اعلم بوده اند زیرا که
ایشان نقلی میکردند قرآن را با حکام آن ازین جهت تقدیم کردند بر است اقرآن و حدیث و در زمان مائنه این چنین است پس
تقدیم کردیم اعلم را که در آن فی المبدأ اگر گفته شود پس حسب مقتضای قول آن حضرت علی علیه السلام فان كانوا في القرارة سوا
فالمعلم المستعمل و برین مادی که گفتیم مساوات در قرائت مستلزم مساوات در علم است چو اینست که این قول حسب ظاهر
و غالب است نه قطعی و کلی زیرا که مقرر است که ابی بن کعب اقرآن و این حدیث و علم پس مستلزم مساوات و تفاوت
باعتبار است و علم پس شایع بیان کردیم این مستحکم را بر تقدیم اقرآن و قولی آن یاکویم که این را بر حسب زمان مافرو و کاف
بعض شیعو المبدأ و شیخ ابن الهمام گفته که اقرآن و علم کتابی است پس باید که در وقتیکه در وقتیکه در وقتیکه در وقتیکه
آنست که اگر در قرائت و علم با حکام کتابی برابر بود پس امام است که در آنکه اعلم است و در وقتیکه اندک بهترین است پس
کرد و بعد از آن بر تقدیم اعلم بر قرآن حدیث تقدیم ابی بکر است بر امام حسن و بعد از آنکه در جواب اقرآن و است بود و در علم و دلیل و قول
آنحضرت علی علیه السلام انما اعلم الله فی قولی فی حیدر کان ابی بکر اعلمنا و لین در آن زمان بود از آن حضرت که قال اشخ
فان كانوا في السنة سوا فائدة مهم مبره - پس اگر باشد در علم نیست و در قرائت بر ابی بکر است و در وقتیکه در وقتیکه در وقتیکه
پیشتر آور و درین فضیلت سابق و مقدم شد و سه با امام است و مقدم در نماز و است و اقرآن باشد و در وقتیکه بعد از مساوات و علم
قراءت اربع و است و مقدم و مستند اند زیرا که چون وجوب حجت امر و این شیخ گفتند که با سه و سه حجت از نو و خطایا
که موطن طبیعت است اعتبار کردند و در حدیث آمده است المما جرم من یخطئ یا و الذنوب - فان كانوا في السنة سوا فائدة
ست - پس اگر باشد در علم و قرائت و حجت که معنی درع شد بر ابی بکر است که کان من یخطئ یا و الذنوب و سال درین حدیث همین
مقدار از هر اتب مذکور شده و گفته اند که اگر در حدیث هم برابر باشد بر تقدیم هر که پیشتر و سه و سه حجت بر ابی بکر است که کان من یخطئ یا و الذنوب
و شکل نیز برابر باشند هر که شریف است بر تقدیم بود و اگر زمانه این امور برابر باشند قریب بیند از ندای اختیار بدست
قوم است که اندک از شیخ ابن الهمام گفته اند که نزد بعض مسافر و محقق برابر اند و نزد بعض مقیم او است یعنی بر حسب مقیمان و جای
که در مذہب امام شافعی است بعد از سن نسبت را تقدیم کرده و بعد از او سه طایفه الثوب و بعد از او سه حسن الصوت و بعد
از سه حسن الصورة - و الا یمن - فخرج تخلیه و ضم حیره و فتح میم و تشدید نون - الرجل الرجل فی سلطانه - و باید که امامت کند
مردم و در محل ولایت و مقام حکم و سلطنت و سه و در بابی که امامت است چنانکه در روایت دیگر آمده است فی ابی پس
تقدم کند بر والی تا رسیدگی که در ولایه است مثل امام اعظم و خطا و حکام و سه خصوصاً در اعیاد و جماعات و نه بر امام محلی

بدرستی

تشریف مالک کا۔ روایہ ابو داؤد و ابن ماجہ۔ **و عن سلمۃ** - بفتح سین تخفیف لام۔ ثبت الخ۔
 ہمارا زویہ و ہمیشہ گفتہ اسدیہ حاجیہ است حدیث افتر و اہل کوفہ است۔ **قال** قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم۔ روایت
 از سلمۃ کہ گفت کہ انت ان حضرت۔ ان من اشد اطاعتنا ان یتدفع اہل السجہ۔ پرستی کہ از علمائے قیامت است
 تہ در حق اہل است را از نفس خود اہل مسجد و بنیاد مذکور و دیگر سے۔ لا یجرون اماما صلی علیہم۔ نہایت امام سے کہ اگر گذارد
 نماز یا ایشان بہت جہل و اہلیت ایشان بامت را کناہیت است از شیوع جہل و فسق در آخر زمان۔ روایہ احمد
 و ابو داؤد و ابن ماجہ۔ **و عن ابی ہریرۃ** قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اجبوا و اجب علیکم کل میر
 براکان او فاجرا۔ کار کردی با افران فرض ثبت بر شام عہد ہر امیر کہ باشند نیکو کار باشند یا شبہ کار۔ وان کل من
 کبر بکند گناہان کہیرہ۔ و الصلوۃ و اجبہ علیکم ظلم کل سلم براکان او فاجرا۔ و نماز و جیب سے بر شام عہد
 ہر امام سے بر یا فاجر۔ وان کل کبار یعنی ہاڑست کہ بوسے ائمہ ائمہ اگر چہ کبروہ است یا واجب است عقول
 جواز ان و عین استلال کردہ اندازین ہر جوب جماعت و این بر تقدیر سے است کہ فسق و کفر نہ کنند و در
 صالح نماز نہ باشد۔ و الصلوۃ و اجبہ علی کل مسلم۔ و نماز بخیزد و جیب سے ہر سلمان۔ براکان او فاجرا و اہل گناہان
 و انما اخبر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نماز کرد و بر یون کہ خیر سے گذشت کہ بدان دین او ادا کرد و شود مقصود و جزو شد
 و چنین بر محمد و جہل و ناویرہ و ان انفاق است ہمارا بر جوب ان و امام احمد گوید خلیفہ گزارد و دیگران
 گزارند۔ روایہ ابو داؤد

الفصل الثانی۔ **عن عمرو بن** کہ کبر لام صحابی غیر است کہ اختلاف است در وجوب آن
 و سلمۃ بن یحییٰ لام است مکر عمرو بن سلمہ و بخو سلمۃ کہ تمام بیا از انصار است۔ قال کتابا ہر الناس گفتہ ابو ہریرہ
 ساکن بر سپاہ سید کہ نہ گدا و درم بود۔ پیونہا کہ بران۔ حی کہ نشند با سواران و پیادہ ہا نیز سیکند نشند با سواران
 ز اگر کرد۔ نسائہم باللائن لائنا می پسیم سواران را چہ چیز پیدا شدہ است در دم را و چہ کار میکنند لائنا است
 انما و دین اسلام و کار را غایت نجیب است۔ ما نزال لرجل جلیسہ صفت و نشان این مرد کناہیت است از و ہا
 حضرت رسالت نبی صلی اللہ علیہ وسلم۔ یقولون۔ پس میگفتند دوم۔ یرحم۔ گمان می برد و سگوار این مرد۔ انما لہ
 کہ خدا فرستادہ است اورا۔ اوحی الیہ اوحی الیہ کذا و ی۔ فرستادہ است خدا بسوے وے و حی کردہ است بسوے
 چنین کناہیت از قرآن حکیم سے کہ بخوانند سواران و وحی و نصرت اشارت و پیام و چہ در و ال فامرن۔ نکشت
 از خط و گفتہ کلام۔ پس بود عمر بن کہ یاور میگرفتہ آن کلام را یعنی از قرآن آنچه خوانند و آنچه میگفتند از احوال و صفات
 حضرت۔ فلما نایتری فی صدری۔ پس گویا کہ می بینید آن کلام در سینہ من و غایت خفین مجہد و کسر آن بود قصہ
 ششم۔ و کانت الحرب کومہ اسلام الفتح۔ و بودند قہاں عرب کہ توقف میکردند و انتظار می بردند در اسلام خود

نکہ را بنی یمنی بگفتند اگر مکہ فتح شد ہم می و آئیم در اسلام۔ فقہم لون انتر کوہ و قومہ۔ پس میگفتند عرب بگذارید ان مرد را با قوم خود که قولش اند و بزرگترین و ترسین ترین عرب اند و ساکن مکہ اند که عظیم ترین جا پسے عرب بگذاورست۔
 فانه ان ملہ علیہم مہوی صاوق۔ پس بدستی کہ وے اگر غالب بد قوم خود و فتح کرد و مکہ را پس وے پیوست گشت۔
 فلما كانت وقعة الفتح۔ پس هرگاه کہ شد واقعه فتح مکہ در سال ہشتم از ہجرت۔ باور کل قوم باسلامم۔ شتابی کردند بہر قوم باسلام خود چنانکہ مضمون سورہ۔ اذ اجاز نصر الله و الفتح۔ منجست بدان۔ و باور الی قومی باسلامم۔ و شتابی کردند بہر قوم مرا و سبقت کہ را ایشان را باسلام ایشان و اختلاف کردہ اند کہ این عمرو بن سلمہ ہم ہمراہ پیرانہ و ہم از نجاشی اختلاف است و محبت وے کہ صحابی است یا نہ و ظاہر سیاق حدیث در قول اول است و اندک علم۔ فلما قدم۔
 پس هرگاه کہ با آمد از سفر بدر من نزد قوم خود۔ قال قد جبکم و اند من عند البنی حنظل۔ گفت پختیق آمدم شمارا بخدا سوگند از نزد بنی بصرہ برفت۔ فقال۔ پس گفت پیغمبر۔ علموا صلوٰۃ کذا فی بین کذا و صلوٰۃ کذا فی حین کذا۔ بگزارید نماز چہینین در وقت چہینین و نماز چہینین در وقت چہینین یعنی کیفیت نماز را توہین اوقات آن ہمہ میان نمود۔ فاذا حضرت صلوٰۃ فلیؤذن احدکم فلیؤکم اکثرکم قرآنا۔ پس چون ظاہر شود و در آید وقت نماز پس باید کہ اذان کو یکے از شما پس امامت کند شمارا کسی کہ بیشتر یاد دارد از شما قرآن را۔ فليظروا فليعلموا ان احدكم قرآن امني۔ پس بخاک کردند پس نبوی و پیغمبر یکے کہ بیشتر باشد قرآن اواز من و من بیشتر از ہمہ یاد داشتیم۔ لما كنت اتقي من الكربان۔ انجست آنکہ بودم من کہ پیش می آمدم قرآن را و یاد میکردم قرآن را از سواران۔ فقد جوفی بین ایدیم۔ پس پیش کردید و امام ساختند و اسباب خود۔ و اما ابن سناوہی سنین۔ و حال آنکہ من شش سالہ بودم یا ہفت سالہ۔ و کانت علی بردہ کنت اذا جدت نقاصت عني۔ و بود بردن من چار وے کہ چون سخن میکردم گروئی را و بالا بر می آمد بردن من تا آنکہ کشف می شد عورت از من۔ فقالت امرأت من اہلی۔ پس گفت زن من از منملہ۔ الا تظنون غناست قارکم۔ آیا نمی پوشید از ما و بر قرآن خوانندہ و امام خود را۔ فاشتر و قطعوا لی ثوبا۔ پس خریدند جامہ پس بریدند براس من پس بر لبہ را خماختند بشی نوحی بیک لقمہ۔ پس ثوبان نشد من چہیم و خواوان من بآن پیراہن عجیب و غریب کہ هرگز پوشیدہ نبودم از خروہا و افشاسے طبیعت و انجست حصول فضل و کرامت الہی کہ باین مرتبہ رسانید۔ رواہ البخاری۔ و باین حدیث کمال کردہ اند تا فہم بخت امامت چہی و لیکن بالغ اسے است اگر چہ بی مخصوص شد نفقہ و قرائت انجست اختلاف علماء در و این خلافت راجع می گردد بخلاف و رافق اسے نفقہ من مستقل و در بالا و باب الفارۃ کلام و ران گذشت و در باب من جلی مرتب نیز بیاید انشاء اللہ شائے۔ و عن بن عمر قال لما قدم للمهاجرین الاولون المذنبۃ۔ گفت ابن عمر رضی اللہ عنہ ہنگامے کہ قدم آوردند ہاجران کہ پیش از مقدمہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم ہجرت کردند ہندہ و تیرہ تن از انحضرت و امیر المؤمنین عمر از ایشان بود۔ کان یومہم۔ ہر وہ کہ امامت می کرد ایشان را۔ سالم مرسے الی حلیفہ کہ فارسی بود و افضل

مواہی و خیال صحابہ و معدود و بود از قرار و آن حضرت از فرمود که بگوید قرآن را از چهار کس و یکے ازین چهار کس سالم را شمرده - ویم
 عمر و ابوبکر بن عبد اللہ - و حال آنکہ بود در میان ایشان عمر بن الخطاب و ابوبکر کہ از کبار صحابہ اند و امامت کردند و سے
 یا از جنت آن بود کہ اقرار بود یا برائے صحت و دیگر و امام علم - روا البخاری - و **عمر بن عباس** قال قال رسول اللہ
 صلی اللہ علیہ وسلم ثلثہ لا ترفع لهم صلواتهم فوق رؤسهم شبرا - کہ کس آنکہ بر دوشتم نمی شود و ایشان را نماز ایشان بالا سے سر کا
 ایشان یک پست - رجل ام قوما ویم کہ کار بون - مرد سے کہ امامت میکنند قوسے را و حال آنکہ ایشان ناخوش دارند از او را -
 و امره بائت و زوجہا علیہا ساخط - و زنی کہ شب کند و شوهر سے از وے ناراضی باشد - و اخوان تنهار مان -
 و دو مسلمان کہ قطع کرد باشند حقوق سلام را از سلام و کلام و خیر آن یعنی زیاده بر سه روز و این مسلمان تفصیل سے مذکور
 و موضوع خود - رواہ ابن ماجہ -

باب ما علی الامام - باب در بیان حقوقے کہ بر امام است و مقتدیان را و اہم انچه بر امام است تخفیف است
 و نماز جنت رعایت حال مقتدیان از بعض و کبیر و حاجت مند و عدم تطویل چنانکہ مردم بگریزند از حضور جاعت و باید در است
 کہ او تخفیف و ترک تطویل آن نیست کہ ترک کند سنت و قرات و بیجا ت را و تهاون کند در رعایت سخن و آداب چہ علیے
 و اجابت بکہ او آن است کہ اقتضای کند بر قدر کفایت چنانکہ بخواند بفصل با قسائے کہ بسین است و در فقہ و گفتا کنند
 بر سه بار گفتن تسبیح با و اور رعایت قوسہ و لبہ و اکثر انچه مراد می افتد تخفیف در نماز کہ وار و است و رعایت تخفیف قرات
 و رعایت

الفصل الاول - **عمر بن الخطاب** قال ما صلیت و را امام قط اخفت صلوٰۃ و لا اتم صلوٰۃ من اہی - روایت
 از انس کہ گفت نماز دوم نماز پس هیچ امامی ہرگز کہ سبک تر بود نماز سے و تمام تر بود از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم یعنی نماز
 آن حضرت سبک می بود و با وجود آن تمام و کامل می بود چنانکہ در حدیث دیگر آمده است کہ آن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نہت الناس
 صلوٰۃ فی تمام بعض گفتہ اند کہ معنی این است کہ تخفیف میکرد و قرات و تمام می کرد و شروع و تہجد و و تمہیل را و بعض گویند
 مراد آن است کہ تطویل آن حضرت و نماز نسبت بنماز دیگران در رعایت قرات و خفت می نمود یعنی اگر دیگران بچہین
 قرات تطویل میخواند گران می نمود و ملائت می آورد و بخلات از حضرت وے صلی اللہ علیہ وسلم کہ استماع آن صورت ذوق
 و نشاط و لذت و حضور و نگاشت بہت حسن صوت و جودت ادا و بروز انوار و ظهور اسرار و نیز و قرات آن حضرت
 سرعت و طے لسانی بود کہ در زمان لطیف کثیر سے قرات را تمام می کرد و انداز نماز خوب سورہ اعراف و بقرہ
 را و ہر آن خواندہ و بعض گویند تخفیف انہی است بساططیل کہ قصیر باشد نسبت با طول از خود و قصیر تطویل بچہین
 با قصیر پس جمع می کرد تخفیف و تطویل با ہم گفت نبیہ حقیر کاتب این سطور عبد الحق بن ہیف الدین غنی عنہا کہ تواند کہ این را بداند
 کہ گاہے تطویل می نمودند و احساس شوق و اشتیاق تطویل از صحابہ و ربے تخفیف می کردند و خود و عزیز سے و با سے
 بران داین معنی انسب است بسباق حدیث کہ در بیان تخفیف میگوید - و ان کان یسمع بکار ایہی تخفیف خاف

ان یقین الله به تحقیق بود آنحضرت که می شنید که کوهی را بر یک سگ و اندک ناز را از جنت ترس آنگاه در خنده آنگاه بشنو و مادر او
 بقطع صلوة یا زوال خشوع و خضوع خاطر متفق علیہ - **وعن ابی قتادہ** - صحابی مشهور است و از فضلاء صحابه است
 عقیقی بر می ست حاضر شد تمامه مشاهد را و در غزوه احد یا بدر چشمه و سه از خانه خود بیرون شده برست و اقامه آنحضرت
 آن را با زنجیر و سه نشانده و بهتر از چشم دیگر شد - **قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم** فی الاصل فی الصلوة و انما یرید
 احاطتها - گفت ابو قتادہ گفت آنحضرت بدستی که من می دایم در نماز و حال آنکه من میخواهم در آن گزین نماز را - فلان
 بکار آید - پس می شنوم که می شنوی - **فان یجوز فی الصلاة** - پس آسانی و سبب و تخفیف میکنم در نماز بزرگ تطویل در نماز است
 و از کار و سبب در آن - مما اکل من شد و جدا من بکانه - از جنت انچه میدانم و می دایم از سختی خزن و تاثر آورد
 از گریه و سه و این از غایت رحم و شفقت اوست برست و ضعیف که در جهان قائم علی باب میگردد و رعایت می نماید علی
 علی و سلم جزا عظیم از آنحضرت خواجده این که در زمین رانده بنده را یا میگردد نیاز به قانع از ریز آید از چرخ بلند و تا سگسته
 پایگان برست و خنده - **و ادله البخاری - وعن ابی هريرة** **قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم** اذا صلی احدکم
 لیس - چون نماز بگذرد و سبب از شمار است در و بدستی است کند ایشان را - **فلیخفف** - پس باید که تخفیف کند
 در رعایت جان ایشان را - **فان یجوز فی الصلاة** و اگر چه در میان ایشان چهار است و ما توان است حسب خلقت
 و برست - و فی صلی احدکم تطویل ما اشار - و چون نماز بگذرد و سبب از شمار است خود بدستی نه پس باید که تطویل کند
 هر قدر که خواهد متفق علیہ - **وعن عیسی بن ابی حازم** - بجای سه و سه از کبار تابعین است که جابست اسلام
 هر دو را و یافته - **قال احمد بن ابی حنبله** - گفت زید و ادله البخاری که مروی است گفت - **والله**
 یا رسول الله لا انا من صلوة الله من اهل فلان - بدستی که هر آینه من پس می نمایم از نماز بلند و بجا است
 می آیم از جنت فلان نامم شسته را برد و گفته اند و ادلی بن کعب است بعضی گفته اند که معاوی بن جبل و قول اول صحیح تر است
 ما تطویل بنا - از جنت و از گزین و سه قرائت را با ما - **فما رایت رسول الله صلی الله علیه و سلم فی موضع شانه غضب یا من یومئذ**
 پیش چشم من آن حضرت را و هیچ بند و ادنی خست تر از و سه غضب یا خود که در آن روز بود - **ثم قال ان منکم من یزید**
 گفته آن حضرت بدستی که بعضی از شما گزینانده اند و مردم از جماعت نماز و حضور در آن خیر است - **فایکم ما صلی بالکمالین** و
 پس هر کدام از شما که نماز بگذرد و مردم پس باید که تخفیف کند و آن چنان تطویل کند که حالت آرد و از حضور جماعت باز دارد -
فان یجوز فی الصلاة و اگر چه در آنجا سه پس بدستی که میان ایشان ما توان است و برست که بسبب ضعف و پیری نماید
 و خداوند حاجت است که کار سه ضروری دارد - **متفق علیہ - وعن ابی هريرة** **قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم**
 یصلون کم فان اصابوا فکم - نماز میکنند اما ان براسه شما پس اگر رست و در سبب میگزینانده براسه قائده شماست
 و خانه ایشان هم است و لیکن ذکرش مکرر است فهم آن بقرینه مقام و در بعض نسخ مصابیح و لم موجود است - **وان**

احطوا بحکم - و اگر ناست و ناست میگزیند پس شمار است اگر چه راست و درست گزارد و بدو نیست و قصد
پیدا کند و بدو - و بر ایشان است و بان بجهت نقص و تقصیر که نبودند و این وصیت است از حضرت صاحب
علیه السلام که در وقت تسلط و افغانان بکوک و اهر که بعد ازین پیدا شوند و امانت نماز کنند و در واسطه آن بکوک
احکام که در وقت تقصیر نمایند فرمود که شما نماز خود را درست و درست بگذرید اگر ایشان نیز بترجیح حساب روند
بترجیح الا شمار از آن ضروری نیست و شما فیه باین حدیث تمسک می نمایند که نماز امام ششم من فساد و فساد است
نیست و ظاهر این جاست و ترک شدن و آداب است نه فساد و احوال کان و الله اعلم - رواه البخاری و فی الباب
قال علی بن ابي طالب - و این باب جمالی است از فصل ثانی که در وقت صاحب معانی حدیث حسن می آید و گوشت
فصل ثانی است که در وقت

فصل الثانی - عن عثمان بن ابی العاص - شخصی معالی است و عامل طاعت بود و در زمان حضرت
و این که در وقت نماز و چون آن حضرت وفات یافت خود استند تقییت که مرده شوند و گفت ای
گروه تقییت شما بهترین مردم است و در کلام این پیشترین مردم نباشید و در امتداد و در خود ترین قوم خود بود - قال
آخر با عثمان بن ابی العاص گفت عثمان بن ابی العاص که در وقت این حدیث می بود که - او است و با عثمان
هم در وقت - چون امامت کنی گروه را پس بک بگذار ایشان نماز را - رواه مسلم و فی روایتی که آن رسول الله و در
روایتی که در کلام این پیشترین آمده است که پیغمبر خدا - علی بن ابی العاص و سلم قال له - گفت عثمان بن ابی العاص را - ام فوک
امامت کن قوم خود را - قال قلت - گفت عثمان گفت - یا رسول الله فی ابدی نفسی شدیدا - بترستی که من می یابم در
نفس خود و پیغمبر را از عجب و کبر و در امام عثمان یا بخواند از آن حقوق امامت و شرف آن یا و سوسه - قال او نه - گفت
آن حضرت نزدیک بیا - فاجبتی بین بدید - پس نزدیک آمد پس نشان در پیش خود - ثم وضع کفه فی صدری بین ی
پیشتر نهاد و دست خود را در میان سینه من میان دو پستان من - ثم قال تحمل فوضعهما فی طهری بین یمنی - پس گفت
برگره یمنی پشت بجانب من کن پس نهاد دست خود را در میان پشت من میان دو شانه من یعنی بر طهرت شد آن علامت کمال
بود از امامت است امامت بکست دست مبارک آن حضرت و دست و سلم علی بن ابی العاص و سلم - ثم قال امام فوک - پس گفت
امامت کن قوم خود را - ثم قام فلیتحقق - پس کسی که امامت کند قوسه را پس بیک تقییت کند - فان فهم الکبیر و انهم
الاربع و انهم الضعیف و انهم ذوالحاجة فاذا علی احدکم و قد فیصل کیف شاء - ثم یبدر فی الفاظ الشرح اما ویت باقی می ماند
و عن ابن عمر قال کان رسول الله - پیغمبر خدا - علی بن ابی العاص و سلم یا عثمان یا عثمان فقیه - امر می کرد و با بک
نزد آن نماز و تحقیق قرأت - و یومنا بالصفات - و امامت می کرد و با السوره و الصفات و مانند آن یعنی تطویل میکرد
و تطویل آن حضرت حکیم تحقیق و شرف بود و چه گفته شد - رواه النسائی

بمقتضی درست باشد - رواه البیهقی و دارالحدیث - و گفته اند که وی نافله و سجده است و در شصت و شش گفتند که بعد از این
و شافعی و طحاوی آن را رواست کرده اند و بعضی گفته اند این زیادت از کلام شافعی است بنابر احتیاط و شافعی و اندک از غیر است
شافعی این زیادت یافته و در کتاب مشکوٰۃ اینچنین است پس مولف یافته در طریقه از سنن و ترمذی گفته
که علامه حدیث گفته اند که قول وی نافله است و در حدیث دیگر در حدیث امام احمد آمده که آنحضرت صلی الله
عالمی سلم بها و گفت ای معاویة یا معاویة اگر با تو صحبت کنی بر تو خود را بخوابانم و می شود که اگر با من صحبت کنی بر تو خود را
است گفتند زیرا که برین گفته اند و در نافله خواهد بود و اما در حدیثی که نقل جابر بن عبد الله و این حدیث شافعی این زیادت است
و گفته اند که در باب نماز و صلوٰۃ حدیثی که در حدیثی است نقلی است -

الفصل الثانی - بحسن تدریس این الاسود - مراد از صحبت است و مراد از اهل طاعت است و حدیثی
در کوفین است و بعضی نیز درین بابی الاسود گفته اند - قال شریک بن ابی جلی السدوسی سلم بها و گفت ما حضرت را آنحضرت
ج آنحضرت را که آن را راجع الی الوداع گویند و گفته اند که در حدیثی که در حدیثی است - فلما قفیت صلوٰۃ و آنحضرت - پس
نماز را در سجده است که در حدیثی است که در حدیثی است - فلما قفیت صلوٰۃ و آنحضرت - پس
بنگاه است که تمام کرده آنحضرت نماز را و برگشته - فاذا هم یصلون فی آخر القسم - پس تاگاه آنحضرت الی الوداع و آنحضرت
با و و در حدیثی که در حدیثی است که در حدیثی است - فلما قفیت صلوٰۃ و آنحضرت - پس تاگاه آنحضرت الی الوداع و آنحضرت
برین زیادت است و کس را فحش به آنحضرت در حدیثی است - پس آن را در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است
شأن ایشان از خوف و محبت رسول خدا و غضب و حال و - که در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است
فاذا هم یصلون و گویند که میسر و در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است
فقال انما یصلون - پس گفت آنحضرت چه باز داشت شمار از نماز که از آن شما یا - فقال - پس گفتند آن در حدیثی است
یا رسول الله انما یصلون فی حالنا - برین که با و و در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است
گفت آن حضرت پس گفتند این چنین است که در وقت حضور جماعت و آن داخل نگردد - اذا صلیت ما فی حالکما - چون نماز
منها زودتر است از آن خود - ثم أتیتما مسجد جمعة - پس بر این مسجد که در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است
مسجد - پس بگزارید ایشان که جماعت میکنند - فانما لکما نافله - پس بدینکه این نماز که جماعت میگردد و در حدیثی است که در حدیثی است
نفل است خواه سابقا نماز جماعت کرده شد یا جماعت - رواه الترمذی و ابوداود و النسائی

الفصل الثالث - بحسن تدریس این الاسود - مراد از صحبت است و مراد از اهل طاعت است و حدیثی
در کوفین است و بعضی نیز درین بابی الاسود گفته اند - قال شریک بن ابی جلی السدوسی سلم بها و گفت ما حضرت را آنحضرت
ج آنحضرت را که آن را راجع الی الوداع گویند و گفته اند که در حدیثی است که در حدیثی است - فلما قفیت صلوٰۃ و آنحضرت - پس
نماز را در سجده است که در حدیثی است که در حدیثی است - فلما قفیت صلوٰۃ و آنحضرت - پس
بنگاه است که تمام کرده آنحضرت نماز را و برگشته - فاذا هم یصلون فی آخر القسم - پس تاگاه آنحضرت الی الوداع و آنحضرت
با و و در حدیثی که در حدیثی است که در حدیثی است - فلما قفیت صلوٰۃ و آنحضرت - پس تاگاه آنحضرت الی الوداع و آنحضرت
برین زیادت است و کس را فحش به آنحضرت در حدیثی است - پس آن را در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است
شأن ایشان از خوف و محبت رسول خدا و غضب و حال و - که در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است
فاذا هم یصلون و گویند که میسر و در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است
فقال انما یصلون - پس گفت آنحضرت چه باز داشت شمار از نماز که از آن شما یا - فقال - پس گفتند آن در حدیثی است
یا رسول الله انما یصلون فی حالنا - برین که با و و در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است
گفت آن حضرت پس گفتند این چنین است که در وقت حضور جماعت و آن داخل نگردد - اذا صلیت ما فی حالکما - چون نماز
منها زودتر است از آن خود - ثم أتیتما مسجد جمعة - پس بر این مسجد که در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است
مسجد - پس بگزارید ایشان که جماعت میکنند - فانما لکما نافله - پس بدینکه این نماز که جماعت میگردد و در حدیثی است که در حدیثی است
نفل است خواه سابقا نماز جماعت کرده شد یا جماعت - رواه الترمذی و ابوداود و النسائی

فقال رسول الله - ليس بصلوة خير من صلوة علي وجه - ليس نماز گزارد و گشت - و بجزنی جاست - و حال آنکه
 همچون در جاست نشست خود ثابت ماند و نماز را بآن حضرت تعبیر کرد از خود بلفظ غائب گفت من نشسته ماندم در جاست خود
 از جهت تاشی نسبت این مقصد بخود صریحا و در انداختن نفس خود را از مقام حضور - فقال له رسول الله - پس گفت بجزنی را
 بفرموده صلواتی علیه السلام بانکه ان علی مع الناس - چه باز داشت از نماز گزاردن با مردم - است بر جمل مسلم - آیا بیستی تو
 هر مسلمانی - فقال بی - پس گفت همچون کسی که مسلمان ام - یا رسول الله و بی گفت چه صفتی ای ای - و گفتیستم من که بقیعتی
 گزاردم نماز را بل خانه خود - فقال له رسول الله - پس گفت مرا و بفرموده صلواتی علیه السلام از جهت استساده و گشت قد
 صلیت فاصی الصلوة - چون بیانی تو مسجد را و باشی تو گزارد نماز بی در خانه خود پس بپا کرد و شود و نماز گزارد و در وقت
 بر او - فقال مع الناس - پس گزارد نماز با مردم - و آن گشت و صلیت - و اگر چه هستی تو که بقیعتی گزارد نماز را -
 رواه مالک و النسائی - و حسن رجل من بنی خریجه - روایت است از مردی از بنی خریجه از بنی اسد بنی قریظ حیوان مشهور
 و اسد نام پدر قبیلک است از بنی خریجه و در آن مرد که بنی الیاس بن مصر - انه سأل ابا یوسف الاصحاری -
 که آن مرد و حال کرد ابو یوسف اصراری را که از شما بیرون است و آن حضرت در ابتدا - بجزنی را بقیعتی -
 بفرموده از وقت شرفت ساخت و نزول فرمود - قال گفت آن مرد و سأل - بیانی است از بنی اسد بنی قریظ که بیانی است
 نماز گزارد و بیکی از ما و در منزل خود میفرماید و در مسجد نماز است از نفس خود و بیکی از من میگزارد و میگوید - و قال الاصحاری -
 و بپا کرد و نشود و در مسجد نماز - فاصلی معهم - پس میگزارد نماز با ایشان - فاصلی معی شکیا - پس میگوید و نفس خود بجزنی
 از خدشه و گراست - من ذلک - از جهت نماز گزاردن من نماز را از جهت نماز است با نام و جفت فعل و فرض و بقیعتی
 از بنی اسد که هر چه در روح و راحت و انس و حضور است - فقال - پس گفت ابو یوسف - سأل عن رجل من بنی
 خریجه سیده ایم ما یزید قال که تو می بینی بانی بنی خریجه را - صلواتی علیه السلام - که از بنی اسد است و از کجاست - فقال - پس گفت آن حضرت
 در جواب سوال با - فقال له سمعته - پس آن مرد را نصیب جماعت است و ثواب آن پس باید که بیخ خدشه و گراست
 بیاید یا حصول جماعت و ثواب آن و بیخی عبارت از تقدیر ثانی ظاهر است یعنی آنچه تو می بینی از روح و حضور نماز از جهت
 نو نیست است - رواه مالک و ابو داود - و حسن بن محمد بن یحیی و ابی - بن کار خان است رسول الله صلواتی علیه السلام
 و بیخی الصلوة - روایت است از یزید بن عامر که صحابی است حاضر شد بنی را با مشرکان بود از آن اسلام آورد گفت
 آدم من آن حضرت را و حال آنکه در نماز بود با مردم - فاجبت و لم ازل مع فی الصلوة - پس شستم من و در بنیام با
 ایشان و نماز - فلما انصرف رسول الله علیه و سلم وانی بالسا - پس هر گاه که گشت آن حضرت از نماز و پدرش
 فقال لهم سلم - پس گفت آیا اسلام پذیرد و مسلمان شستی - یا نه - که نماز نمیکنی - فقلت بی - گفتیم بی - یا رسول الله و بی
 بقیعتی اسلام آورده ام - قال ما منعک ان یصل مع الناس فی الصلوة - گفت آن حضرت و چه باز داشت از نماز کردن تو با مردم

یہ باشند چنانکہ شاہ گمان می برید این عبارت بهتر از آن است فافهم روایه مسلم - و گفته اند که قوی و او که سن سن منجبت
 پس از آن سنت مغرب و بعد از او سه سنت بعد از ظهر و بعد از آن سنت غمگشا و بعد از همه سنت پیش از ظهر و پیش از آن
 که سنت پیش از ظهر و بعد از ظهر هر دو برابر اند در تہ کہند ذکر نشستی - و عثمان بن عبد المطلب فعل بضم هم و فتح فاع
 شده و بعد از غنیمت و جبر و جالی است از خواب شجر و سکونت کرد و در نیر ایس از آن بصره و حسن بصری و غیرے شنیدند
 از او سے حدیث ہے - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم صلوا قبل صلوۃ المغرب - نماز گزارید پیش از نماز مغرب یعنی
 دو رکعت این را سه بار کہد فرمود - قال فی الثالثہ - گفت در بار سوم - لمن شاور یعنی امر کرد و گفته ام برائے کسی
 کہ بخوابد کہ اگر اہمیتہ الیہ یعنی ہا الناس سنتہ - معنی بتبیت ساختہ این را اہمیت کردہ پناہستن آنکہ گیرند این نماز را و مردم
 سنت مکررہ و شریفیت لازمہ مستقرہ غایت آنکہ مستحب گردانیدہ امکن را تا ہر کہ خواہد کہ ثواب آن در یاد بگزارد و اکثر
 سلف و خلف از آن جوابہ و تابعین برین اند و اکثر فقہاء پر خلعت این اند و کلام برین در باب فضائل و اہمیت گذشت و شرح
 حدیث بین کل اذان و بعد از صلوۃ و در فصل ثالث فی دوران احادیث بیاید - متفق علیہ - و عثمان بن ابی سیرۃ قال قال
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من کان مشکم مصلیاً بعد اجماع فلیصل الی جای کہ کہ بہت از نماز نماز گزارند و بعد از جمعہ بین یاد کرد
 بگزارد و چہار رکعت - روایہ مسلم و فی آخر کہ - و در روایت دیگر از مسلم این چنین آمد - قال داود بن ابی حمزہ فیما فی
 بعد از ایجا گفت چون بگزارد یکے از نماز جمعہ ایس یاد بگزارد و بعد از او سے چہار رکعت را و در حدیث ابن عمر گذشت
 کہ میگزارد و آن حضرت بعد از جمعہ دو رکعت و در فصل ثالث از عطا الزین عمر یاد کشش رکعت می گزارد و تحقیق آن
 مقام در باب اجماع بیاید انشاء اللہ تعالی

الفصل الثانی - **عن اُمّ حبیبہ** قالت سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول من حافظ علی الأربع رکعات قبل الظهر وأربع بعدہا - میگفت کسی کہ محافظت کند و در وقت نماز چهار رکعت پیش از ظهر و چهار رکعت بعد از عصر - حرّم الله برکة النار - حرام کرد انداختن آتش بر کسی که بخشد و در حق - رواه احمد و الترمذی و ابوداود و النسائی وابن ماجه و در بعض روایات آمده که بخور آن راجع و سلام خوش و روان است که اینها یا رکعتین سفت اند یا در آن و این و انظر سائر الثانی -

و **عن ابی ایوب الانصاری** قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم أربع قبل الظهر یس فیہ التسلیم تفتح لہ الباب السماوی - فرمود چهار رکعت است پیش از نماز پیشین که نیست و در آنها سلام دادن کشاود پیشو و بر آید آنها در بای آسمان و میریزند بر جبهه قبول و نازل میگردد از آسمان بسبب آنها انوار رحمت و وصول - رواه ابوداود و ابن ماجه - و درین میان نیز اختلاف است که در او باین چهار رکعت رتبه ظهر است یا این نماز است و اگر است مستقل که اگر در ده می شود درین وقت و ناسیه می شود در آن را معلومه فی الزوال پس آنکه قائل اند باین که رتبه قبل ظهر و رکعت است بر خرم و از نوبان و آنها که قائل اند باین که در اند و در آن وثبوت این فضیلت سنافات ندارد و بدون از روایت و نقل آن است که غیر روایت اند و **عن عبد اللہ**

[illegible]

[illegible]

شیخه الامین بنو ابی بکر و سید سلیمان راست خود - متفق علیه بر آنکه کلام درین حدیث از دو وجه است یکی خطاب بعد
 سنت فجر دوم و خطبای عشق امین اما اول بعضی از طایفه بوجوب خطبای رفته اند غریب تر آنکه بعضی شرط صحت قرین
 و شسته اند که اگر کند باطل گردد فرض و سه و چهارم بر آنست آن رفته اند و آن را بدست شمرده پوشیده اند که قول به بودن
 بدست بیدار است از جهت و رو و آوازش و در آن پس یا گویند بود بعد از آن منسوخ گشت یا از خصائص آن حضرت
 صلی الله علیه و سلم و از دنیا حل کنند بود و آن قصه است از حضرت نه بر وجه تعدیل و تخفیف قول بوجوب نیز بدست از جهت
 اختلاف روایات در وجه و بعضی روایات و اگر خطبای نیامده و همین قدر آمده که گزار دو برآمد پس قول مختار آن باشد
 که مستحب است نه مکروه و نه واجب و اما ابو حنیفه گفته که اگر بر است استراحت باشد و وضع نقل و تنبیه حاصل شده است از نماز
 شب بیکوست و فعل آن حضرت صلی الله علیه و سلم نیز از این قبل بوده است و امام مالک هم بر این است و اما ثانی عادت کثیر
 از خطبای عشق امین بود و جمیع احوال و گفته اند که حکمت در آن آنست که تا استغراق و رنوم حاصل نکند و زیرا که قلوب
 که مضغه صغیری است و در جانب بسیار است و اگر عشق این خورشید قرار بگیرد و قلب و غالب می آید از شربت و شوق
 میگردد و نوم و بر تقدیر خطبای عشق امین قلب معلوم می ماند پس غالب می شود استراحت و مستغرق میگردد نوم و سیر
 میگردد و اندک است و استیطاق و لذت اطنای نوم و عشق بسیار قرار داده اند از برای طلب راحت و فهم طعام از جهت توجه
 حرارت و غریبه بدخل بدن و در حالت نوم و در چند نوم غالب تر و غرق تر راحت بیشتر و فهم طعام و از نور و صاحب شش
 اختیار کرد نوم و عشق امین از برای طلب خنثی نوم و تیسر قیام لیل و لازم است این را تعلیل طعام بعد از آن بدانند و از جهت
 صحیح آمده است که آن حضرت صلی الله علیه و سلم نوم میکرد و درین خطبای که بعد از کتین فجر می کرد و شنیده می شد و از خواب
 بعد از آن بر نمیخاست و نماز میبرد و سبب آنکه وضو نکند و عدم نقض وضو نوم از خصائص آن حضرت است
 بکمال تمام عیاض و لا ینام قلبی بعضی گویند از خصائص این صلوات الله علیه و در باب او و در قصه لیل الشریع
 کلامی باین مقام گذشت فتره - و گفته اند که این صلی الله علیه و سلم بعد از نماز و شستن و شستن و شستن و شستن
 بود آن حضرت میگزار و از شب میخیزد و کعبه - منها الوتر - از جهت آن میخیزد و کعبه و در یو و کعبه است یا سیر کعبه - کعبه
 و از آنجا که کعبه است و نمیشود بخوابد و نمیشود بخوابد که در نماز شب گفته اند و در کعبه میخیزد و در آن شمرده اند از جهت قریب القبال
 و انتماس آن بدان اصل نماز شب آن حضرت بازده بود و چنانکه در روایات دیگر آمده است و صاحب سفر المعاد
 گفته است که خواب آنست که میخیزد و کعبه و کعبه که درین خواب بود و او را و تر داخل است در آن - رواه مسلم -
 و عن مسروق قال سالت عائشة عن رسول الله صلی الله علیه و سلم باللیل - روایت است از مسروق
 که از شما سیر تا بعین است او را و زردی دیده بود و از آنجا که مسروق نام او را گفت پرسیدم عائشه را از نماز آن حضرت
 و شب - فقالت - پس گفت عائشه - سبع و سبع و ادبی عشره کعبه - بود نماز آن حضرت و شب کعبه -

کعبه

وگاسنه وگاسه یازده - سوی کتبی النجر - وراے و دو کتبی سنت فجر ظاهر اینست که این متعلق با نه عشره است و در و سه اشارت است با آنکه روایت پیرو رکعت یا رکعتین فجر است - رواه البخاری - و سخن عائشه قائلت کان النبی صلی الله علیه و سلم اذا قام من الليل یصلی - بود آنحضرت چون برینجا است از شب برآے آنگه نماز کند - اتمح صلوة بینهین ختمین - آغاز می کرد نماز خود را بدو رکعت سبک که مراد بدان دو رکعت است که بعد از وضو میگرد و تکبیر در و سه رکعت و روایات یثقیف آن وارد شده قولاً و فعلاً - رواه مسلم - و سخن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا قام احدکم من الليل فلیفتح الصلوة بکتبتین خفیفین - گفت آن حضرت چون برتیز و یک نماز شب پس باید که شروع کند بدو رکعت سبک - رواه مسلم - و سخن ابی حنیس قال یخبرنا النبی صلی الله علیه و سلم ان یوسف بن یعقوب بن یساکه بن عبد الله بن عباس شب کرد نماز خود را دو رکعت که نام المؤمنین میبود است شبی و بود و سه رکعتی از آن زمان خرد - و النبی صلی الله علیه و سلم عذبا - و بود آنحضرت نزد پیغمبر در نیت او قنوت رسول الله صلی الله علیه و سلم مع الیه ساجده - پس سخن کرد آن حضرت با اهل خود که میبود است ساجده در اینجا دلیل است بر احوال کلام بعد از نماز اگر صلوة باشد در آن چنانکه در باب اوقات الصلوة نیز گذشت - ثم رقد - پس خواب کرد آنحضرت - فلما کان ثلث الليل الآخر - پس هنگامی که باقی از نصف از ثلث اخیر از شب - او یغیبه - یا باقی ماند بعضی از ثلث اخیر که سیدین اخیر باشد - قنوت - بیدار شد و نشست - فخطب فی السهار فقرأ - پس نگاه کرد بر سر آسمان پس خواند این آیت را - ان فی خلق السموات و الارض و النجوم لآیات لا یتدبرها الا الذین اوتوا الذی الا بالاب حتی ختم السورة - "تا آنکه ختم کرد سورہ را یعنی تا آخر سورہ خواند و در بعضی روایات این آیت تا انکس لا تلتف لیعا و غیر آمده و نیز خواندن این آیت بعد از ایستادن و نظر کردن بآسمان و در بعضی روایات نیز نزد سواک کردن آمده است - ثم قام الی القربة - پس ایستاد آن حضرت و رفت بسوے مشک آب که در آنجا بود و قریب بستران و کون را مشک - فاطلق شتاقها - پس بکشاد بند مشک را و شتاق بکسر شین و تخفیف نون و فاق در آخر شتاق یا و واسے که بدان دهن مشک را بنزد - ثم صب فی البغیة - پس ریخت آب از مشک در کاسه و خفته بفتح جیم و سکون فاولون کاسه بزرگ - ثم توضا و خمد و استابین الوضوین - پس تر و وضو کرد آن حضرت و وضوے نیک میان دو وضو یعنی متوسط میان اسراف و تقصیر نه بسیار آب ریخت که بسره اسراف کشد و نه چندان کم که اعضا تر تازه و سیراب نگردد و چنانکه گفت - کم کثیر و قد ابلغ - بسیار نکرد و در حد آید و تحقیق رسانید آب را بهر جا که باید رسانید و نیکو رسانید - فقام فصلی - پس شروع کرد در نماز و ایستاد و نماز - فتمت و توضات فتمت عن لیسه - پس برخاستم من نیز از خواب و وضو کردم پس ایستادم و نماز جانب و سمت چپ آن حضرت - فاحذ باذنی فاداری عن یمنه - پس گرفت گوش را پس بگردانید و ایستاده کرد بجانب راست خود - فقامت صلوة ثلث عشرة رکعة - پس تمام شد و کامل شد نماز آن حضرت پیرو رکعت و این پیرو با و تر خواند بود و لیکن دو رکعت سنت فجر خارج از ان است پس این مخالف است بحديث عائشه که گفت رکعتان فجر اول آن پیرو بود و چون مقرر شده است که نماز آن حضرت در شب مختلف بود گاهی چنان خواهد بود و گاهی چنین و مدار و قطب

آن بر اینست و خود است نه نماز شب - رواه مسلم - گفت موقت که قوله ثم صلی کتبتین و بعد از آن کتبتین قبل از این
 مرات یعنی این قول چهار بار است تا مجموع آن هشت گشت باشد و با آن دو گشت نخستین که در غایت طول
 گزیده و ده گشت گزیده - که از آن صحیح مسلم - و همچنین است در صحیح مسلم - و افزوده من کتاب الحمیدی - و در او مسلم
 از کتاب حمیدی که صحیح این صحیحین کرده و در دو سه قسم است اما پیش از آنکه متفق علیه بخاری و مسلم هر دو روایت
 کرده اند و در آن بخاری که مخصوص است به بخاری و متفق است و سه روایت آن سوم افزوده که متفق است مسلم بر آن
 و بخاری آن را روایت کرده پس این عبارت در متن صحیح مسلم چهار بار واقع شده است و در کتاب حمیدی نیز چنین است
 و موطا مالک و سنن ابی داود و جامع الاصول همچنین است و در موطا که کتاب امام مالک است و در سنن ابی داود و
 و در جامع الاصول که جمع میان صحاح سته کرده است و این کلام باین مبالغه رود است از موقت بر صاحب مصباح
 که این قول را سه بار ذکر کرده است تا مجموع یازده گشت گردد و چنین تفسیر کرده اند که طوطین طوطین
 سه بار موصول است بر شش گشت خجف حرف عطف و کتبتین خجفین خارج اند و هر یک یک گشت پس مجموع با این توجیه
 سیزده گشت باشد و این توجیه بیگانه است و ظاهر آن است که تکریر طوطین را سه تا کید و مبالغه و تطویل است چرا که
 گفتیم - و سخن عاقل شسته رضی قانت لما بدین رسول الله صلی الله علیه و سلم و نقل - هرگاه که مسن و متحرک باشد
 آن حضرت و گران شد بدین مبارک کجبت حضرت پیری - کان اکثر صلوات جالساً - بود پیشتر نماز شب و سه یا
 مطلق نوافل شسته متفق علیه - بدانکه بدن در حدیث تحفیف دل و ضم آن روایت کرده اند از بدانت بعضی فوی
 و تن واری و فتح و ال و تشدید آن نیز روایت است از تلمیذین بعضی کبر سن و بعضی علما این روایت را حریفانه تر و شسته اند
 زیرا که در حدیث شریف آن حضرت بعد از آنکه آنرا بدین نوشته اند و من و فوی منافی آن است و بعضی ترجیح روایت
 او را نموده اند بحسب پیشه مالک که در روایت دیگر آمده است فلما ان و اخذوا الحکم و اخذوا الحکم و اخذوا الحکم و اخذوا الحکم و اخذوا الحکم
 بدان نیست و الله اعلم - و سخن عاقل شسته رضی قانت لما بدین رسول الله صلی الله علیه و سلم و نقل - پس
 گفت این سخن تحقیق شناخته ام من سوره ها را که نظیر مثل یکدیگر اند و قدر و ثمرات و طول و قصر که نزدیکی میگردان حضرت میان
 آن سوره - فذکر عشرين سورة من اول المفصل علی الکلیف ابن مسعود - پس فکر کرد این سوره است سوره را از اول مفصل
 و معنی مفصل در باب التمرأة معلوم شد که بر قول مشهور است که آن از سوره حجرات است تا آخر اما این سوره که نظائر
 یکدیگر اند علی الکلیف ابن مسعود اند که مصلحت را جمع کرده بود و بعضی صحابه قرآن را موافق بعضی مصالح ترتیب داده بودند
 چنانکه ابی بن کعب و عبد الله بن مسعود و یگونی که امیر المؤمنین علی رضی الله عنه ترتیب داده بود بر وفق نزول که تا نسخ
 و نسخ از آن معلوم می شد اما بعد از آن که ثابت شده است که ترتیب قرآن حی است آن نیز منقول است و خبری است
 از آن سبب که این سوره را بعد از فلان سوره باید نهاد و این آیت را در فلان موضع باید نهاد و اجماع نیز بر آن

آن کس از جملة غافلان یعنی بدین مقدار شب بخوابد و قرآن خواندن این فایده کند که بار سینه نام غفلت از فاعل آن
بروزند و او را بفطرت موسوم دارند و از فضیلت غفلت برآورد و این او سنے در جات است - و من قام بآئین ایتکب
من الثمانین - و کسی که قیام نماید به سبب نوشتن می شود و از جمله قانتان و طیعان و باطائی قیام کنندگان و بسیار
در گزارندگان و این اوسط و شب است و قنوت یعنی طاعت و طول قیام و شروع و خضوع آید - و من قام بالکتاب
کتاب من المظفرین - و کسی که قیام کند به سبب نوشتن می شود و بسیار کرد کنندگان ثواب را مانند آنهاست که
اموال کثیر گرد آورند و قطار مال کثیر را گویند و گویند که اقل آن مقدار هزار و نیاست و این اسلے مقامات است و فوق
آن مراتب مقامات بسیار است از قنات السیر - رواه ابو داود و - و من الی هر مرتبه قال کانت قرأتی الی
صلی اللہ علیہ وسلم باللیل - گفت ابو هریرہ بود قرأت آن حضرت در نماز شب یا عام و مختلف - برفع طور - بلند خواند
کتاب - و خفض طور - و سست بخواند - گاهی هر طور که وقت اقتضای کرد و گفته اند که اگر تنهای بود و بیدار میخواند
و اگر در خواب خواند بخوابد - رواه ابو داود و - و من الی بن عباس قال کانت قرأتی الی
عائیه سلم علی قدر ما یسیر من فی الحجة و هو فی البيت - گفت ابن عباس بود قرأت آن حضرت بر اندازد اگر می شنید
آن را کسی که در صحن خانه می بود و حال آنکه آن حضرت در درون خانه می بود و حجره آن سیر چون خانه و ایوان خانه کرده اند
و بعضی از شاهان گفته اند که مراد بیت و حجره یک است یعنی چون در خانه میخواند آنکه در خانه می بود و در بیت و حجره
آمده است که چون آن حضرت در نماز میخواند می شنید آنکه بیرون مسجد می بود - رواه ابو داود و - و من الی بن عباس
قال ان رسول اللہ - روايت است از ابی قتاده گفت پدری که پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم مرج لیله فاذا هو یانی بکر
یعنی - بیرون می آمد شب پس ناگاه که دسے دلبس و ملاقی است با بکر که از میگرد و در موضع من جوده - و حال آنکه
ابو بکر سستی کرد و خیرے از او از خود را - و هر چه و بویلی را فعا صوته - و گذشت آن حضرت بهر و عمر غازی گزارد
بن کند و او از خود را - قال - گفت ابو قتاده - فلما اجمعنا عند النبی - پس هنگامی که جمع شدند ابو بکر و عمر بن خطاب
صلی اللہ علیہ وسلم قال - گفت آن حضرت - یا ابوبکر سستی یک و انت صلی خفض و کناک - ای ابو بکر که ششم بود و تو نمازی کردی
در حال سستی می کردی او از خود را سبب سستی کردن او از چیست - قال - گفت ابو بکر - قد اجمعت من حاجت -
پس تحقیق می شنوایند که سستی را که نماز می کردی و او از آن گفتیم یا و - یا رسول اللہ یعنی باری تبارک و تعالی -
و قال عمر بن الخطاب - گفت آن حضرت و عمر را که ششم بود و تو نمازی کردی بلند کند او از خود را -
سبب بلند کردن او از چیست بود - فقال - پس گفت عمر - یا رسول اللہ او فقط استمان - بسیار استخوانها کان
و غافلان را که در وقت عبادت بیدار نمی شود و خوابند که بیدار باشند و لیکن گزاف خواب و بیدار شیطانی می گزارد
که بیدار شوند - و اطراد شیطانی - و می رانم شیطانی را تا بشنیدن قرآن بگریزد و گوید و صواب نگوید و خود را بیدار

علیه وسلم وصلوٰتہ۔ واز نماز وکے کہ چھ کیفیتیں بخواند قرآن را چھ طریق می گزارد نماز را تفکالت۔ پس گفت ام سلمہ۔ واکلم وصلوٰتہ۔ چھ کار میکنید شما نماز اودہ چھ می پس بید از ان وکجائی توانید کرد مانند آن و بعضی شاعران گفته اند کہ اودہ چھ قسم است از تذکر احوال آن جنس بنجریان نوکر وکے علی السہ علیہ وسلم شریف است نوکر صلوة کرد و بیان آن نمود کہ اہم فوہل است پس گفت مکان ایصلی تم بنیام قدر ماصلی۔ بود آنحضرت کہ مہر خواست و نماز می کرد و بستر خواب می کرد و اندازہ آنچه نماز می کرد و تم جعلی قدر نام نام۔ بستر مہر خواست و نماز می کرد و اندازہ آنچه خواب میکرد۔ تم بنیام قدر ماصلی۔ بستر خواب میکرد و اندازہ آنچه نماز کرد و۔ حتی صبح۔ تا آنکہ صبح میکرد۔ تم گفت قراتہ۔ بستر و صحت کرد و ام سلمہ قرات آنحضرت را و بیان نمود کیفیت آن را۔ فاذا ہی تنفت قرأتہ مفسرة حرفا حرفا۔ پس ناگاہ ام سلمہ گفت میکنید قراتہ را کہ مفسر است یعنی بیان کرد و شدہ حرفا بعد حرفا۔ رواہ ابو داود و دوالترمذی و المنہالی۔

باب ما یقول اذا قام من الليل

باب ما يقول اذا قام من الليل - ذكر ودعاء حضرت رسول الله صلى الله عليه وسلم واكملوا

انکار و سب و اجابت و بر و نیر و خشم و حسرت

الفصل الاول عثمان بن عباس قال كان النجاشي على السبع عليه السلام اذا قام من الليل تنجس كنف

[illegible]

کہ سحر میکنند و گفته اند کہ این محمود بر حقیقت است یا جادو است و تصویر و تمثیل است زیرا کہ هر که میخواهد که کسی را محکوم کند
 سه بندی بندد و آنرا مجذوب و گنیزد و دیگرین را از گمشادگان آن بندد با مقصود و دوست گردانیدن شیطان است خواب را نزد
 نائم و اگر استغن و سستی آرام و راحت را بر و سستی و ننگ گردانیدن محال حرکت بر و سستی - بضرع علی کل عقده - میزند
 بر سر گردنی می اندازد و در دل نائم - علیک لیل طویل - بر توشب و راز است - فارقد - پس خواب کن - فان ستمت
 فادامت الحالت عقده - پس اگر بیدار شود پس فکر گوید خدا را میکشاید یک گره - فان تو ضا اخلت عقده - پس اگر بیدار شود
 میکشاید یک گره و دیگر - فان علی اخلت عقده - پس اگر نماز بگزارد و میکشاید یک گره و دیگر و بعضی روایات عقده در اینجا بلفظ جمع است
 یعنی میکشاید جمعه گره با سستی و سستی - فاصبح لشد طایب النفس - پس صبح میکند شادمان پاک نفس - والا ان جمیع النفس
 لسلطان - و اگر نه بیدار شود و ذکر کند و وضو و نماز کند صبح میکند پلید نفس کامل متفق علیہ - و من المخبیة قال النبی
 صلی الله علیه و سلم حتی تورث قدامه - روایت میکند مغیره بن شعبه صحابی مشهور است گفت ایستاد آن حضرت و نماز شب
 تا آنکه آساید هر دو قدم مبارک و سستی - فقیل له ان تصنع هذا فبغضرت تقدم من ذنوبک و اما اخر - پس گفته شد و حضرت را
 براسه چپ چپکی اینهمه ریاضت و میکشی اینهمه تعب و عناء و حال آنکه آمرزیده شده است براسه تو که گمان آن تو آنچه پیش رفت
 و آنچه پیش آمد - قال فلا اکون عبد لشکور - گفت اگر گمان اینهمه بخشیده باشی آیا پس نباشم من بنده شکر گوینده بگویم یا نه
 منی خصوصاً این نیست عظیم که حضرت ذنوب است و تحقیق این معنی و موضع دیگر کرده شده است - متفق علیہ - و من
 ابن مسعود و قال ذکر عند النبی صلی الله علیه و سلم جل گفت ابن مسعود که ذکر کرده شد نزد آن حضرت مردی - فقیل
 ما زال نائم حتی صبح - پس گفته شد ستم ماند آن مرد خواب کننده آنکه صبح کرد - ما قام الی الصلوة - نه ایستاد براسه نماز
 شب - قال ذلک جل بالشیطان فی اذنه گفت آن حضرت آن مردی است که شناسه که شیطان در گوش او - و قال
 فی اذنیہ شک راوی است که فی اذنه گفت یا فی اذنی یعنی در هر دو گوش و یا در یک گوش متفق علیہ - با کلام قبضه آن مکرر است
 بعلم شایع و من است حل آن بر ظاهر زیرا که نسبت کرده شده است اکل و شرب و تو و نهار و دانه آن شیطان پس محتج نباشد
 نسبت بول نیزه گاسه تاویل میکنند تا ویلات مناسب پس میگویند که این شناسه که زده است آن حضرت صلی الله
 علیه و سلم براسه غفلت آن مرد از نماز و ناشنیدن و سستی آواز و نوحون را و تشبیه داده بکمال سستی که اقامه است بول
 و گوش او پس اگر آن شده بسبب آن شنوائی او و تبا و گشته حس او و چون گفته اند که مراد آن است که هر که در ده است شیطان
 گوش او را بکلام باطل و با حاد و بیخ و عودات شده بسبب آن گرانی در سمع و سستی از استماع و عودت حق و این دو وجه
 ناظر و آن است که براسه نماز صحیح نیز برخاسته و اذان آن نشنیده و ظاهراً آن است که مراد از شب یا شنیده و علم بر این
 گنایت است از استغنا و اذیت زیرا که عادت است که هر که استغنا کند چیزی را بول کند بر و سستی و غیر گفته اند
 که گنایت است از ضرب نوم در وجود و سستی و تحقیق این وجه است چون است علیه انتباه و الله اعلم

الفصل الثانی عن ابی امامۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علیکم قیام اللیل - بر شما باد بر خاستن شب

برائے نماز۔ نماز واجب الصالحین علیکم۔ پس بہرستی کہ قیام لیل عادت و کار نیکو کاران است کہ پیش از شام بود اند۔ و ہو قریب الی ربکم۔ و قیام لیل سبب نزوی است ثمرات بسوسے پروردگار شما۔ و کفرۃ للسیئات۔ و سبب پوشیدن ست مرتبہ بار کفر و تقسیم و سکون کائنات و فتح قاصبی شکر کائنات کہ ان کی و نیکویم باین معنی است۔ و منہات۔ و یقینیم و سکون لون علیکم و باز دارندہ است از کائنات و حسنات ہم کفرات سیئات اند و صلوٰۃ سطلق نای است از شکار و نیکو و صلوٰۃ لیل بخت زیادت فیضی کہ وار د اتم و اکمل است و ران۔ رواہ الترمذی۔ **و عن ابی سعید الخدری قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم** لکافی لیل لیلیم۔ سہ سال نہ کہ نیند و خدا سے تعالیٰ برائے ایشان کنایت است از رضا و طاعت و اقبال بروج و حمت و اطلاق فحاک و اسناد آن حضرت رب العزت و راحا دیت آمدہ است و از جملہ تشبہات است۔ الی قول او اقام لیلیم یصلی۔ یکے از ان سہ کس مرد چون بر خیزد و برائے نماز شب۔ و القوم اذ اصفوا فی الصلوٰۃ۔ دو قوم چون صفت بندند در نماز و متوجہ شود و روئے از بختیاب قرب و سے تعالیٰ۔ و القوم اذ اصفوا فی قتال العدو۔ سوم قوم چون صفت بندند و کشتن دشمنان دین و حمت بندند بر شاکر و دین بروج مجربت اعلیٰ تعالیٰ و اعلاے دین و سے۔ رواہ

فی شرح السنۃ۔ **و عن عمرو بن عبسۃ یقہات۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اقرب ما ینزل الرب من العبد** فی جوت الیل آخرہ۔ نزدیک تر بودن پروردگار تعالیٰ از بندہ در میان شب است و بجانب آخر کہ بعد از نیم شب است این قرب اتم و اکمل است از قربے کہ اشارت است بسوسے قول و سے صلی اللہ علیہ وسلم اقرب ما ینزل الرب من العبد من رہ و ہوسا۔ نزدیک تر بودن بندہ از پروردگار و قے است کہ بندہ ساجد است آنجا بندہ تقریب یجوید و اینجا پروردگار تعالیٰ و تقد نزول میکند رحمت و قرب بسوسے بندہ و صلوٰۃ لیل جامع قریب است۔ فان اطلعت ان ترون من نیک اللہ فی لک الساعۃ کلن۔ فرمود آن حضرت پس اگر میتوانی کہ باشی تو ای عمر و بن عبسۃ از ان کسانیکہ یاد می کنند خدا سے را در ان ساعت و شام بدانند حضور موسیٰ و نزول قرب او را پس باش تو از ان کسان و عمر و بن عبسۃ از مقرران حضرت و محبوبان در گاہ است و در سبب انطور نوزوت کہ آن حضرت در کعبہ بود و و سے در وطن خود بود و در دل و سے یکایک نور توحید و کرامت پرستی و شکر کہ انداختند پس شعیب کہ در کعبہ سے پیدا شدہ است کہ مردم را بتوحید خواند و از عبادت استغنام منع میکنند بکہ آمد و خبر آن حضرت پر رسید آن حضرت و ران وقت حکم الہی تعالیٰ از نظر اسے اعدا سے دین مخفی بود و برسیا کہ در میان شکر است پیدا شدہ است کہ از راه و روش شما برآمدہ بدین و دیگر بخواند گفتند بے دیوانہ ایست کہ طریقی آبا و اجداد گذار شدہ رستے نو در میان آورده است شکر دیوانہ کنی ہر دو جہانش بخشی و دیوانہ تو ہر دو جہان را چہ کندہ گفت او را کجا توان یافت گفتند نیم شبے باشد کہ برای و گرو این خانہ بگرد و عمر و بن عبسۃ نیم شبے برآمد و در استغنا پنہان شد ناگاہ مردے را و یکے پیدا شد مردے و چہ مردے کہ ہمہ مردان خاکستان او نیک کہ لا الہ الا اللہ لا الہ الا اللہ میگوید و گردنہ میگردد

عمر بن عبسہ برآمد و سلام کرد و پرسید کہ کسی تو و دین تو چیست آن حضرت گفت کہ من رسول خدا ام و دین من لا اله الا الله است
عمر بن عبسہ گفت من نیز این دین را دوست میدارم پس بیا با من و دین من است و دین من پس آنحضرت او را و دعای
کہ و گفت کہ پروردگار من باین وعده کردہ است چون آن وعده را بشنوی و نذر دنیا بیا پس عمر بن عبسہ بچندین
آورد صحبت داشت و بکمال رسید و در و این حدیث درین وقت است - رواہ الترمذی و قال ہذا حدیث حسن صحیح غریب
اسناداً - و حسن فی ہر سہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم رحم اللہ علیہ جلا قام من اللیل فصلی و ایقظ امرأتہ -
و کہ کہ خدای تعالی بندہ را کہ برخاست نماز شب پس گزارد نماز او بیدار کرد زن خود را - فصلت - پس نماز گزار و آن
فان ابداً لا یخفی فی وجہہا الماء - پس اگر کمالی کند و سر باز زن از برخاستن پاشیدہ و در و سے و سے آب - رحم اللہ علیہ
قامت من اللیل فصلت و ایقظت زوجہا فصلی فان ابی فصحت فی وجہہ الماء - و کہ کہ خدای تعالی زن را کہ برخاست
نماز شب پس گزارد نماز و بیدار کرد و خود را پس گزارد آن مرد نماز پس اگر با آورد و بپاشیدہ آن زن و در و سے و سے آب
یعنی مرد و زن باید کہ مدد و معاون یکدیگر باشند بطاعت و عبادت و چندی ہر جا کہ یاران و رفیقان اندہ - رواہ ابو داؤد و الترمذی -
و حسن ابی امامۃ قال قبل - گفت گفتہ شد - یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم - کدام دعا مسموع تر است بسبح اہماست
قبول - قال جوفہ الیل الآخر - فرمود آن حضرت و عا کہ در و ن شب بکشند جانب آخر یا تقدیر کلام آن است کہ پسیدہ شد
کہ ام وقت - ثواب است و دعا در و سے گفت وقت در و ن شب - و در اللیلۃ المکتوبات - و پس نماز ہائے فرض
شامل است دعا را در آخر شب و آخر نماز متفصل یا بعد از ذکر و دعا کہ ما توست و این حدیث در باب الذکر بعد الصلوۃ
گشتہ است - رواہ الترمذی - و حسن ابی مالک الاشعری قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان فی الجنۃ عرفا
یسمی ظہر یاسن بالانہا و بالانہا من ظہر - بدین معنی کہ در پشت عرفہ ہاست کہ دیدہ می شود و آنچه بیرون آنہاست از و ن
آنہا و دیدہ می شود و آنچه در و ن آنہاست از بیرون آنہا از غایت صفا و لطافت و خوف و فهم عین مجہ و فتح جامع خوف و فهم
عین و سکون را منہل رفیع و خاد بالاسے خانہ - اعد لا اعد لمن لان الکلام - صبا و اما و ساختہ است آنہا را خدای تعالی
براسے کہ کہ نرم گوید سخن را و دشتی کند و با مردم بخوبی نیک زندگانی کند - و الحمد للہ - و بخواند طعام را و غم خوار کنی
کہ سگان و صبا خان را - و تابع الصیام - و پیایہ دارد در و زہ را را و کثرت صیام است نہ دوام آن - و صلی اللیل
و اناس یام - و نماز گزار و شب و حال کہ مردم در خواب باشند کہ این وقت اقرب است بحدی عبودیت و اخلاص عمل
اشارت است باستحسان صفت تواضع و جود و عبادت علیہ شرف مرد و جود است و کراست بسجود ہر کہ این ہر و ندارد
عذرش بہر وجود - زرقا اعدتہ - رواہ ابی یحیی فی شعب الایمان و روی الترمذی عن علی رضی اللہ عنہ و فی روایتہ -
و در روایت ترمذی بجا سکن لان الکلام - من اصاب الکلام - آمدہ و در او طیب لایم و دین کلام کیست
فصل الثالث - عن عبد اللہ بن عمرو بن العاص قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم - رواہ

از عبد الله بن عمر گفت گفت مر آنحضرت - یا عبد الله انکین مثل فلان - میباشی مانند فلان نام شخصی را برده باشی و شش
در مقدمه فتح الباری میگوید که واقعت نشدیم بر نام آن فلان شخص و پنج یکبار از طرق این حدیث - کان یقوم من اللیل فترک
قیام اللیل - یو که برین خاصیت آن فلان چهار شب پس بگذاشت بر خاستن شب را مقصود تنبیه عبد الله بن عمر و دست بر منع
و سے از کثرت قیام لیل و افراط در آنکه مورثی دلائل و سناست گشته منبر ترک آن کرد و چنانچه از قصه و سر رضى المدین
معلوم شده است که تمام شب قیام نمود و قطعاً خواب نیک و و پدرش از آن منع میکرد پس پیش آن حضرت صلی الله علیه و سلم آورد
پس حضرت او را منع کرد و چنانکه در احادیث آمده است فافهم - متفق علیه - **و عن عثمان بن ابی العاص قال سمعت رسول الله**
صلی الله علیه و سلم یقول کان لداود علیه السلام من اللیل ساعۃ یوقظ فیها اباه - گفت شنیدم آنحضرت را که می گفت یو مرد و او را یغیر
از شب ساعته که بیدار میکرد در آن ساعت اهل و عیال خود را - یقول - میگفت داود علیه السلام - یا آل داود قوموا فاصلوا -
برخیزید پس نماز کنید - قال - نه ساعته تنبیه ابی عبد الله غریب فیها الدعاء - زیرا که بدست می که این ساعت است که قبول میکند از استیجاب
در و سه وعار - الا لیساعدا و عشرا - مگر در سحر را و عشرت مانند را اموال ناس و این عشاران معذری می باشند و بنابر
اموال و اشیای مردم را میرسانند و در حدیث شب نیمه شبان نیز واقع شده است که هر را درین شب می آفریند لاعتشار و بزرگی
و عاق و الدین و سبل از راه - رواه احمد - **و عن ابی هریره قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول -** گفت
ابو هریره شنیدم آنحضرت را که می گفت - **انما الصلوة بعد الفروض صلوۃ فی جوف اللیل -** افزون ترین نماز در ثواب است
در درون شب این با چهار زمان است و نماز در خانه افضل است باعتبار مکان سید الطائفة جنید بغدادی رضى الله عنه را بعد از
رقن و سه از در خانه خواب دیدند پس سید نه چه کرد و کارهای با تو گفت تا هست عبارات و نسبت اشارات و اعمان
ای که حالت صلینا فی جوف اللیل مگر در آن شد و وقت آن همه عبارات و اعمان که در حقائق و معارف میگفتیم و قافی شد آن
اشارت ها که میکردیم و سود نکرد و ما را خبر آن گفت چند که بیان شب می کردیم ترغیب کرد و مطالبان را با اتمام و جدی بیاوست
در ریاضت و عدم اعتدال بر طراوت و تراب صوفیه و **و عن ابی هریره قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول -**
رواه احمد - و عن عثمان بن ابی العاص قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول - و در این حدیث
آن فلان صلی الله علیه و سلم یقول - **سرق** - پس گفت آن مرد که فلان شخص نماز میکند شب چون صبح میکند و زوی میکند - فقال -
سپهر باه با قبول پس گفت آنحضرت بهیچ آنکه زود باشد که باز در او را از زوی آنچه میگوید توان نماز کرد و سه و شب
بجز ثقیل و سبب نورانیت و بکثرت نماز در و سه چنانچه در قرآن مجید میفرماید ان الصلوة تنقی عن القبیح و المنکر - رواه
احمد و ابی هریره فی شعب الایمان - **و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا انقضت الصلوة**
صلی الله علیه و سلم یقول - ای صلی الله علیه و سلم یقول - **ابو هریره و ابی هریره و ابی هریره** - گفت آن حضرت چون بیدار گردد و اند
مردن خود را پاره از شب پس بگزارد و کثرت هر دو و او را شک را وی است که صلیا گفت بنو از تنبیه یا صلیا گفت

نه او را و تفرقه را چنانکه در باب قیام الدلیل گذشت - روایه البخاری - و من عاشره من قاتل رسول الله جصلی الله

علیه وسلم احب الی الله وادومها وان قل - قمر و دوستان و ششده شنده درین عالمها بسوی خداوند تعالی بکوشیده و بگریه
آنها بود اگر چه کرمی بود چه عمل قلیل که دائم باشند و خوشتر و کارگزارتر از عمل نیک که گاه گاه بود و بر مثال قطره قطره از آب که دائم چسک

خسته کند بخلاف آب بسیار که گاهه گاهه می پزد - متفق علیه - و عموماً قائلست قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خذوا من لبن ما

وهم انما اشبه رضى الله عنهما وابتدأ من حيث كان عليه السلام في قوله

[illegible]

و اولی و سیمین و چهارم را که در این کتاب مذکور است و هر یک از آنها را که در این کتاب مذکور است

قال تعالى يا ايها الذين آمنوا اذكروا نعم الله اليكم التي لا تحصى

در آن وقت که من در میان شما بودم و شما را می‌دیدم و با شما صحبت می‌کردم و از شما شنیدم که

و اما در این باره که می گویند که این کتاب از طرف حضرت علی علیه السلام نوشته شده است و این را هم نمی دانم

این شده که در شش ماه و نه روز پیش مثل و در که آن شهر که مثل و طلال اعلا و شش بسپار و این شده و در که این عمل نفوس و خیر

[illegible][illegible][illegible][illegible][illegible]

کتابخانه عمومی و موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی

[illegible]

و قیام این برادران کنه و موجب شکر بن گردود و این برادران و احوال و مشورت و دیگر و - بن احمد که از احوال و مشورت و دیگر و -

[illegible][illegible]

وہی کہ وہی اسم عبدی وہی کنیہ ابیرہان اور وہی کنیہ - وہی کنیہ ابیرہان کہ قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم -

[illegible]

بضم یا و تشدید وال - الدین احمد الاغلیہ - سخت نگیرد وین را هیچ کیکی قصد غلبہ نکند بر وسع مگر آنکہ چہرہ گرد و درین بر وسع
و اجزا آید و سے از عمل بران و ایضا سے حق آن چنانکہ در حق را بہان فرمود و نماز عموما حق بر نماز است و روا - پس چون
و نہنید کہ با وین مخالفت نمی توانید کرد و تمام حق آن نمی توانید بجای آورد و آن موجب قدرت عمل است لازم گیرید و در این
مستحبہ را و اقصا و در عمل و اعتدال را بے افراط و تفریط - و قاروا - تا کی رسید و است و مقاربت بنی سہ او و تفریط
آید فی تصریح سہ او بالفتح و تثنی و رستی کروار و تفریط و تشدید و تفریط سہ او بافتن و تثنی گونید و تثنی آن است کہ اگر سہ او
تفریط کرد و تفریط سہ او کنید و گونید قاروا یعنی طلب کنید قربت خدا را و قریب ایتشدید نیز و ایت است یعنی نزدیک
گردانید و گران را ہر گاہ حق - و الا شروا - و شاد و شہید و قرق و گانی و ہینفسہا سے نحو را بخیر و خوبی - و تفریط و با ہر دو
والر و شہ - و یاری چو تفریط و سہ او کہ طریق حق سہ او را ول روز و روز آخر روز - و تثنی من الذبح - و سہ او در پارہ اول
تا یکی اگر چہ اندک باشند و غدوہ روایت کردہ شدہ است بضم و فتح و بضم یعنی با دوا یا میان نماز با دوا تا بر آمدن آفتاب
و در است نیز گونید و تثنی و سہ او را ول نہار و این روایت اظہر است و تثنی و وجہ بفتح سہ او بعد از زوال و وجہ بفتح وال
و تثنی آن سہ او یا از اول بفتح یا از اول بفتح یا از اول بفتح یا از اول بفتح یا از اول بفتح یا از اول بفتح یا از اول بفتح
ترست تا اشارت بقیام میل و نماز تفریط کرد و و این سہ وقت خوشترین اوقات مسافر است و روا است کہ بسیار است
و افراط تفریط و در عمل چنانچہ جمیع اوقات را استیجاب نمایند بکہ غیبت شمارند اوقات نشاط و خوشی را کہ اول روز و آخر روز
و بعضی از شب و در میان اینها حق و تفریط کنین نفس تا منقطع کرد و سہ او ماندہ نشود و براحت و خوشی بقصد رسید و سہ او
چون شب و روز متصل را در دو ماندہ شود و از وصول بقصد عاجز آید و منقطع کرد و غنائت دیگر از حکیم مطلق بگر کہ عبادات
و عبادات را تنوع ساخت ناموجب طلال نکرد و ہر ساعت بندہ خود را بکمال کار فرماید و ہر عمل نورانی خاص و ہر عمل
مخصوص ہن کند کہ خدا سے روح سالک گرد و تعالی شہانہ و تمت نعمتہ - رواہ البخاری - و عن عمر - رضی اللہ عنہ - قال قال
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من نام عن جنبہ او عن شئ منہ - مکس کہ خواب کند و غافل گرد و از در شب خود و حزب بکہ حرام
و سکون را سے در اصل نومید و روایب چنانکہ و روایت با یعنی آید نامیدہ شد بان اچہ بر نفس خود گرفتہ است بندہ از نماز
با قراۃ یا ذکر کہ ہر وقت بران می آید چنانچہ براسے خوردن آب بر جو خیمہ یا نہر سے میرسد و حزب یعنی طائفہ جماعت از تہذیب
نیز آید و نسبت این تہذیبی نیز ظاہر است غرض کہ شہت مثلاً و وسع و شہت کہ شب بجای می آید و وفات شدہ نماز تفریط
صلوٰۃ العجۃ صلوٰۃ الطہر - پس بخواند آن و در اینی بجای آورد و وقتے کہ میان نماز با دوا و نماز تہذیبی است یعنی پیش از طلال
و تفریط پیش از طلال بچہ است آن است کہ و در اکثر از قبیل قمر و ست از قرآن یا دعا یا ذکر - کتب کہ کانا قراۃ من اللیل - نوشتہ تہذیب
براسے و سے آن حزب شب کہ در روز خواند کہ یا کہ خواندہ است آن را و شب و حکم و روز کہ فوت شود و در شب خواندہ
نہین است و روز و شب نایفہ یکدیگر اند و تفریط حزب شب بکہ حکم غالب است و اشارت است بقیام میل و نماز شب

وہی ازوسے یکسر رکعت بگزارد و این حدیث دلیل بودن وترست یک رکعت و احادیث دیگر کہ دلالت بریک رکعت دارد نیز بیاید و قول وسے من آخر الخلیل اشارت برست آن کہ وتر باید کہ آخر نماز شب باشد و کلام درین نیز بیاید۔ رواہ مسلم۔

و عن عائشہ قالت کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یصلی من الخلیل ثلاث عشرۃ رکعۃ۔ بود ان حضرت کہ میگزارد از شب سیزده رکعت۔ پوتر من ذلک خمس و ترمیکد از میان سیزده رکعت بد پنج رکعت متصل۔ لایکس فی ثلثی لایق۔

نمی شست در پنج رکعت ہر یک نشہ از ان پنج رکعت گرد آخر آن تحقیق معلوم شدہ است کہ نماز آنحضرت و شب پر وجہ متعددہ بودہ است یکے از ان وجہ این است کہ پشت رکعت میگزارد و دوگان و دوگان چہار سلام و پنج رکعت میگزارد متصل بغیت و ترمیک نشہ و یک سلام و این حدیث صحیح صحیح است در وصل پنج رکعت بیک جلوس و این مختلف فیہ است میان فقہا و آنما کہ قائل نیستند بدان تاویل عدم جلوس بعدم سلام میکنند و میگویند مرد و بچہ و نوجا سلام است یعنی سلام نمی داد مگر در آخر و بعضی روایات آمدہ است کہ سلام الانی آخر من و وصل اکثر از چار رکعت بیک سلام جائز است باتفاق و ترمید با بترست نماز شب رکعت۔ متفق علیہ۔ **و عن سعد بن شہام**۔ انصار سے تلبیۃ طیل القدح حسن بصری از وسے روایت دارد حدیث وسے ترمید با بترست و بود مشہور میان ایشان بیرون آمدہ بند و ترمید و شبید بکران و وسے ابن عمر انس بن مالک است۔ قال اطلقت الی عائشہ فقلت۔ گفت رفتم بسوسے عائشہ پس گفتیم۔ یا ام المؤمنین عن خلق رسول اللہ۔ ای مادر و نشان بیاباگان مرا ازخوسے و سیرت پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم قالت لست لقرآن۔ گفت عائشہ آیا بیتی تو کہ بخوانی قرآن را۔ قال بے۔ گفت آری منوخم قرآن را۔ قالت فان خلق نبی اللہ گفت عائشہ پس بترستی کہ خلق پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم کان القرآن۔ بود قرآن یعنی آنچه در قرآن از اخلاق عظیمہ و صفات حمیدہ پیر و مذکور است آن حضرت بدان خلق و متعجب بود بعض کہ بیدار و آن است کہ خلق او مذکور است در قرآن و در قول وسے ہمانہ و انک علی خلق عظیم۔ قلت۔ گفتیم یا ام المؤمنین انبئنی عن وتر رسول اللہ۔ بیاباگان مرا از وتر نبی نماز شب پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم۔ و کیفیت آن و عدد آن۔

قالت۔ پس گفت عائشہ۔ کہ نماز سو کہ و طہورہ۔ بودیم کاہ ان خانہ آنحضرت ایم جمہا و طیار می داشتیم براسے وسے مسواک اورا آب وضوسے اورا و طہور و مسح طہور است۔ فیہ شہدۃ باشارت ان پیغمبر من لایل۔ پس می بترغیت و بیدار میگردد انیدان حضرت را خداے تمامے آنقدر کہ میخواست کہ بیدار کند اورا از شب۔ میسوک و میوضا و بعدی تسبیح رکعات۔ پس مسواک میکرد و وضو و بیساخت و میگزارد نہ رکعت را۔ لایکس فیہ الانی الثانیۃ۔ نمی شست درین نہ رکعت مگر در رکعت ششم۔ فیہ کرام و عیدہ ویدعہ۔ پس ذکر میکرد خدا را و حمد میگفت اورا و دعا میکرد و این شہد بیاید و در تشہد ذکر حمد و دعا است۔ ثم نہیں ولا یسلم۔ پستہ بر تری سلم و سلام فرماید۔ فیصلی التاسعۃ۔ پس میگزارد رکعت نہام ثم یقعہ۔ پستہ می نشست براسے تشہد۔ فیہ کرام و عیدہ ویدعہ۔ این طریق دیگر است از طریق تجمہ آن حضرت و درین

طریق تعیین است که لا یحلیس و ل یظاہر است و از جلوس سلام مراد نیست و الا بحکم مستثنای از آن آید که در نماز است سلام
می واد و تحقیق تصریح کرده که در وسع نمی نشست و سلام نمیداد - ثم یسلم تسلیما لیسعدنا - پس تسبیح سلام میداد و سلام می
که پیشوانید بار - ثم یسلمی رکعتین بعد از تسبیح و موقعا - پس نیز میگزارد و رکعت بعد از سلام دادن و حال آنکه وسع نشسته است
فلک احدی عشره گفته یابی - پس آن یازده رکعت است ای پسر کن - فلما سن - پس هرگاه که بزرگ سال شد آنحضرت
صلی الله علیه و سلم و اخذ الخ - و گرفت گوسفند را و تن و از شد و ضعیف شد و آخر عمر خویش این گوسفند که پیش از رکعت یک سال -
آورید - و ترک کرد و بعد از رکعت - وضع فی الركعتین مثل صلیه فی الاصله - و کرد و در رکعت مانند فعل او در رکعتین
فلک تسع یابی - پس آن مجموع نه رکعت بود ای پسر کن من چنانکه در صورت اولی نه یازده بود - و کان فی الصلوة علی الله علیه و سلم اذا
صلی صلوته احب ان یدوم علیها - و بود آن حضرت چون میگزارد نماز سه رکعتی را و دست سپید شد که عیشگی کند بر آن و اکثر
میگزارد و آن را انجست محبتی که بفعل صلوته و شست و این منافات ندارد با آنکه گفته اند که فعل نوافل از آن حضرت
نازده قماره بود و لازم نمیگرفت تا بر است واجب نگردد - و کان اذا غلبه نوم او وجع عن قیام اللیل صلی من النہار
ثنتی عشره رکعت - و بود آن حضرت چون غلبه میکرد او را خواب یا در وسع و بیماری و مانع می آمد از نماز استثنای نماز شب
میگزارد و در پاره از نه و در دوازده رکعت و در روزبان تفصیل نبود که گاهی سی و نه میگزارد و گاهی یازده یا نهفت -
ولا اعلم فی الصلوة علی الله علیه و سلم قرا القرآن کما فی الیاء - نمی و انهم پیغمبر خدا را خوانده باشند قرآن را تمام در یک شب -
ولا صلی لیلک الی الصبح - و نمیدانم که نماز گزارده باشند شب تمام تا وقت صبح - و لا صام شهر اکمالا غیر رمضان - نمیدانم
که روزه داشته باشد ماه تمام جز رمضان عاکشه صدیق استناد اعلم خود کرده احتیاطا و گفت نمی انم و شاید که در غیر نوبت او
یا بعضی اعیان مانند سفر و غیره نمیکرده باشد و الله اعلم - رواه مسلم - تنبیه بدانکه گزاردن دو رکعت بعد از وتر و رکعت
بسیار آمده است و لیکن این با حدیث اجملا آخر صلوکم باللیل و ترا بطاهر معارض می افتد و تحقیق مشکل شده است این
بر بسیاری از علما پس امام مالک منکر شده حدیث رکعتین بعد از وتر را و گفته صحیح نشده است این حدیث و امام احمد گفته من
نمی گزارم این دو رکعت را و منع نیز نمی کنم کسی را از آن و جا بیز علما قائل اند بدان از جهت ورود آن در احادیث صحیح
و میگویند که آن حضرت همین جهت گزار و تا باند که تنقل بعد از وتر بجا نداشت پس حدیث اجملا آخر صلوکم و ترا جمول بر
استحباب بود نه بر وجوب باز اختلاف است که آیا گزاردن دو رکعت بعد از وتر اول لیل بود یا آخر پس حدیث ابو امامه مطلق
واقع شده و همین مقدار گفته اند که آن حضرت صلی الله علیه و سلم دو رکعت بعد از وتر میگزارد و گفته اند که اول شب یا آخر شب و
ثوبان دلالت میکند که آن بر تفرقه برگزاردن و درست و اول لیل و این هر دو حدیث در گفته با سبب پیامد و در حدیث بخاری
و سلم و موطا دلالت دارند که بر تفرقه قیام لیل بود و بعد از صبح و بعضی علما گفته اند که این دو رکعت ثمن بو تراند و بخاری و غیر
سنت را تفسیر و تراند خصوصا بر قول کسی که قائل است بوجوب آن و چنانکه وتر نماز که نماز غروب است مشفوع است

گویند که این مخصوص بانی برپا بود - و آن او بود که انانام - سوّم آنکه بگزارم و توبه پیش از آنکه خواب کنم و گفته اند که بیشتر آن است
که در بعضی از معصیّات مشغول می بود و اول شب بخوابد و پیش رسول الله صلی الله علیه و سلم و استغفار و توبه و گفتن خود که بیشتر
از صیّات دیگر در وقت و نیز در پیش از شب بروم - میگویند که قیام آخر شب بآن تفسیر بود و همین است سبب در اقتصار بر دو رکعت
تعمی نیز یاد و در اینجا معلوم می شود که اشتغال بعلوم دینی افضل است از عبادت حرکات و استقامت یاد و در هر دو از فضل سازنده
خود که میفرمود در بعضی از روایات فتویّه آمده است که مستحب است هر طالب علم را دو رکعت بعد از هر که میگذارد و اول شب
و ظاهر شد در آن وقت و توجّه بصلی بن حکم طالب علم و اکنون که برین حدیث اطلاع افتاد ظاهر شد وجه آن زیرا که طالب علم
در اول شب مشغول است تکرار علم و حفظ آن چنانچه حال ابوهریره بود و این دو رکعت قایم مقام نماز شب می گردد
چنانچه در آخر فصل ثالث بیاید - متفق علیه -

فصل الثانی - عن غصیف - بنعمین و فتح خداد جمیعین و قال - بی الحارث - زمان آنحضرت را صلی الله

علیه سلم دریافتند و در حقیقت و در اختلاف است و در بعضی گفته که بودم در عهد آن حضرت و دیدم که مردم با و در بعضی گفته
آن حضرت را روایت کرده اند و در بعضی گفته - قال فقلت لما اشتهت ان ابيت رسول الله صلی الله علیه و سلم كان يغتسل
من الجنابة في اول الليل ام في آخره - یا دیری تو آنحضرت را بود که غسل میکرد از جنابت و در اول شب یعنی بعد از جماع غسل می کرد
در آخر شب که جماع نمیکرد و همچنین و چون بر آن ناز میبرد میخواست غسل میکرد - قالت گفت عائشه - ربما اغتسل في اول
الليل وربما اغتسل في آخره - گفت عائشه پس او در بعضی که غسل می کرد آنحضرت در اول شب و بسا که غسل میکرد در آخر شب -

قلت - غصیف میگوید که بنعمین - امه اکبر - خدا پرگ است از آنکه اگر آن سازد و بر بندگی را بر بندگان خود - الحمد لله الذی جعل
فی الامر سنة - پاس و ستایش من خدا را که گردانید در کار و بین کشاد و فزونی را - قلت کان یوتر اول الليل ام في آخره -
گفتم و توتر میکرد آن حضرت اول شب یا آخر آن - قال است بر با او توتر فی اول الليل و بر با او توتر فی آخره - گفت عائشه پس او که توتر
نمی کرد در اول شب و بسا که توتر می کرد در آخر شب - قلت امه اکبر الحمد لله الذی جعل فی الامر سنة قلت کان یوتر بالاقراءة أم لا
گفتم بود آن حضرت که بینه میخواند یا نیست میخواند قرآن را در نماز شب یا مطلق - قالت ربما جهر و ربما خففت - گفت عائشه پس او که
میخواند و بسا که نیست میخواند و خففت آواز میداد و نهان گفتن را - قلت امه اکبر الحمد لله الذی جعل فی الامر سنة - پندیده کرد
بر آن که حدیث امر در کتابین نیست عظیم و مستحسّن است که وجوب است بر بندگان شکر آن گفتن و چنانکه فرمود اختلاف است
در جهت و اختلاف اکثر از تضرع و توجّه افعال پذیر آمده است صلی الله علیه و سلم و تقصیر و شفق بر است و توجّه امر بر ایشان از
اختلاف مجتهدین و در استنباط احکام و بینه محض و موجب زیارت و کمال و روین و حب فریدانوار و تحفیت احمال و اجار است
رواه ابو داود و روی ابن ماجه فصل الاخير - روایت کرد تمام این حدیث را ابو داود و روایت کرد این ماجه فصل خیر یا نهی آنچه
متعلق است بقبر است - وعن عبد الله بن أبي نضير - نام ابو موسی اشعری است غالب آمده بر و گفته - قال

قافی ابن عباس - پس اگر آن مولا سے ابن عباس نزد ابن عباس - قاضیہ - پس خبر دوا ابن عباس را بآنچه دیده بود و از ما و
از کز اردن و سے و تربیکہ کہست - فقال و عذ فانہ قد صحب ابیہ - پس گفت ابن عباس بگز از معاویہ را و تخلفیہ و اعترافش
کن اور از یہ کہ و سے صحبت داشته است یا پیشہ صلی اللہ علیہ وسلم را و از البخاری - بدانکہ این یک کہست واحد یا مستقل بود
سے تقدیم شفع ہر سے پس بیشک محل انکار است و آن را تیسرا میگویی کہ منی عنہ است با اتفاق یا با تقدیم شفع است چنانچہ علامہ
امجدیان قائل اند و ظاہر احتمال ثانی است چنانکہ از تصویب ابن عباس معاویہ را صحبت صحبت و سے حضرت را
صلی اللہ علیہ وسلم ظاہر میگردد و نیز کہ انچه موافق سنت است چہین است و احتمال دارد کہ اول یا شد چنانکہ تصویب صحبت
فقاہت با ظہور آن سنت یعنی ممکن است کہ اسے او بآن رفتہ باشند و از موارد سنت آن را استنباط کردہ باشند و ابن عباس
تلمیذ امیر المؤمنین علی است و اخذ علم از و سے کردہ با وجود آن حرمانت چنانہ معاویہ می نمود و مدارات میکرد و بار بار با و
در وقت نزاع و سے با علی گفتے کہ شتابی کن اگر از آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم و عذ سے و اشارتے داری چہ
کن و نظر باش و اگر نزاع و تحلف چہ لایق سے چہ از پیشہ رفت و لوہ اند با انجالات و رعایا و منتظر و عذ
نشستہ ایم تا وقت در رسد و اللہ اعلم و ازین حدیث معلوم می شود کہ شرافت و ران زبان در مردم و ترسید کہست
بود - و عن جبریل قال سمعت رسول اللہ گفت بریدہ اسلمی شہیدم پیغمبر خدا را - صلی اللہ علیہ وسلم بقول یسئرون
الوتر حق فمن لم یوتر فليس منا - و ترجمہ است و ثابت پس کہست کہ و ترکند پس نیست اکس از با بعدان با و بطریقہ ما - و
حق فمن لم یوتر فليس منا الوتر حق فمن لم یوتر فليس منا - و بعد ازین ذیل است با و وجوب و سے -
رواہ ابو داود و - و عن ابی سعید قال قال رسول اللہ گفت ابو سعید خدری گفت آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم
من یوتر عن الوتر انیہ - کہست کہ خواب کرد از و ترا یا فراموش کرد آن را قلیصل او ذکر او است - پس باید کہ بگزارد و وقتہ آن
آن را وقتے کہ یا در آن را یا بعد از کرد - رواہ الترمذی و ابو داود و ابن ماجہ - این حدیث نیز صحیح ظاہر و المستبرہ
وارد اگر احتمال عدم وجوب نیز داشته باشد و این قدر کافی است و شہوت وجوب یعنی تمثال فقی - و عن مالک
بنہ ان رجلا سأل ابن عمر عن الوتر واجب ہو - رواہ مالک بن انس از امام مالک کہ رسیدہ است او کہ عروس سوال
کرد ابن عمر از و ترا یا واجب است آن - فقال عبد اللہ و ترا رسول اللہ پس گفت عبد اللہ بن عمر من تحقیق و ترکردہ است
بینی و خدا - صلی اللہ علیہ وسلم و ترا سلمون - و ترکردہ اند سلمان بنی اصحاب پیغمبر شخیل از رجل یرود علیہ - پس
و است او آن مروکہ تکرار نیست این سوال را بر ابن عمر - و عبد اللہ بقول - و در استنا و عبد اللہ کہ میگویی بہمین سخن را کہ - او ترا
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و ترا سلمان بن رواہ فی الموطا - روایت کردہ است مالک ابن ریشار و موطا و ظاہر این حدیث
تردد است میان وجوب و عدم وجوب یعنی انچه ثابت شدہ است فعل آن است و آن احتمال وجوب و نیست ہر و دارد
و احتمال دارد کہ اشارت باشد بہ بودن او فرض علی کہ دلیل قطعی نیست یعنی وجوب و انچی ہمین است و اللہ اعلم

نہایت

بسوئے ایشان - فقال ما زال لم الذي رايت من منعمك - پس گفت آن حضرت همیشه بود با شما آنچه دیدم از کار شما که شایسته حرص شماست بر اقامت نماز شب با جماعت حتی خشیت آن بکیتب علیکم تا آنکه رسیدیم که نوشته شود و فرض کرده شود بر شما گویا حتی غروب و حتی غروب و بسوئے آن حضرت که اگر تو خواب کنی بر سر نماز فرض می گردانم آن را بر ایشان یا افتاد و در دل آن حضرت اتفاق چنانکه درین عبادتها بیکدیگر مدد دست کرد و آن حضرت علی السلام علیه و سلم پس فرض کرده شد و بعضی نگویند که عادت الله جاری بود بر آن که هر چه آن حضرت بدان در اوست نماز فرض کرد و در این شکل شیوه که بسیار است از من روا شده بود که آن حضرت بدان نماز فرض نشد - ولو کتب علیکم ما تمومتم - و اگر نوشته می شد بر شما یا تمومتم یا آن را فضاوا ایها الناس فی جوکم - پس بگزارید ای مردمان در خانه های خود - فان فاضل صلاوة المرئی بینه الا الله صلاوة

المکتوبه - زیرا که فضل همین نماز در نماز است و زمانه اش - متفق علیه - **و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله**

عما یسلم یغیب فی قیام رمضان - بود آن حضرت که ترغیب می نمود عباد را در نماز شب در رمضان - من عجز ان یاوم کبیرة بجمعة - باینکه امر کند ایشان را در قیام رمضان بجمعه و تاکید و احباب - فیقول من قام رمضان یا ما ادا احسبا - پس

می گفت کسی که قیام کند رمضان تا آخرت ایمان و تقوی بقی بصواب و طاعت اجر آخرت بر یک و همه - غفر له ما تقدم من ذنبه - آمرزید و مشغول و را در این شهر که پیش رفت است از گناهان صغیره و کبیره - فتونی رسول الله صلی الله علیه و آله پس قیام کرده شد

روح پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و الامر علی ذلک - و حال آنکه شان و کار قیام رمضان همین بود که هر چه می توان بطاعت بر و ثواب آن را بطول خود بگذارد و جماعت در و صبر و مقرب بود - ثم کان الامر علی ذلک فی خلافة ابی بکر

پس بعد از ابوبکر بن روش در زمان خلافت ابوبکر - و صدر امر من خلافة عمر علی ذلک - و بعد از او در زمان اولی خلافت عمر بن الخطاب و بعد از آن اهتمام کرد و عمر رضی الله عنه بشان آن و امر کرد مردم را با جماعت و گزاردن آن جماعت چنانکه در پیش

بیاید - رواه مسلم - **و عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم** اذا قضی احدکم الصلوة فی سجدة - چون بگزارد یکی از شما نماز و سجده و قیام بعد از آن صلی الله علیه و سلم - پس باید که بگردد نماز خود و بگذارد نماز نفل آن

فان الله یأمر فی بینه من صلوته خیرا - بدستی که خداست که در آنده است و رخت و صک از نماز و سبب یکی گزاردن این حدیث درین باب گویا اشارت است بآنکه در رمضان نیز خیر است از نماز در نماز باید گزارد - رواه مسلم -

فصل الثانی - عن ابی هریرة قال صلی الله علیه و آله گفت ابو هریره و آیتیم ما یومئذ خیرا - پس قیام نمود با ما خیر است از نماز نفل خیر - خبرنا فرض حتی یصبح - تا آنکه باقی ماند وقت شب - قیام نما - پس قیام نمود یا ما - حتی یصبح لیل - تا آنکه رفت صبح و قیام نمود

فلما کان فی السابعة - پس هرگاه که شد ششم یعنی باقی ماند ششم شب - قیام نمود یا ما - قیام نمود یا ما - فلما کان فی الثامنة - پس هرگاه که شد ششم یعنی باقی ماند ششم شب - قیام نمود یا ما - حتی یصبح لیل - تا آنکه رفت صبح و قیام نمود

پس هرگاه که شد ششم یعنی باقی ماند ششم شب - قیام نمود یا ما - حتی یصبح لیل - تا آنکه رفت صبح و قیام نمود

مگر نماز فرض که است در مسجد افضل است این را در آنجا فرض کرده که قیام میل با هر دو شب در مسجد کرد بعد از آن ترک کرد
و اعتقاد بود پس فرض کرد که هر دو در خانه است خود مشغول باشد و نماز کند و کسی که در مالک و ابو یوسف و بعضی شافعی
و غیر ایشان که افضل در صلوٰۃ تراویح آن است که در خانه یا بیرون آنجا که در آنجا فرض شده که در مسجد یا بیرون آنجا که در آنجا فرض شده
و این است آنکه مختلف بود و ابو یوسف و ثمالی و جمهور صاحب و بعضی مالکی و غیر ایشان بر آنند که افضل صلوٰۃ تراویح
بجای است در مسجد چنانکه عمر بن الخطاب و صحابه بعد از آنکه کوفه را فتح کردند و مسلمانان را از آنجا که در آنجا فرض شده
و شام به نماز عید است و این بنا بر حدیث ظاهر شده است و اگر این حدیث درین باب اشارت بجواز تراویح است و برت
و قضا آن است که اگر دو سه باشد مقدار که وجود و سه باشد و اگر دو یا یک باشد و اگر این حدیث درین باب اشارت بجواز
کنار آنکه در کتاب الفقه - رواه ابو داود و الترمذی -

فصل الثالث - عن عبد الرحمن بن عبد القاری السجستانی بقاره است که نام قبیل است و این

بیان شده است و قاری یعنی قرآن خوان بنوه است و لا و است و است و در زمان رسالت نباه است و لیکن او را
ساعت و رواتی نیست و واقعی او را در چهار روز که در آنجا فرض شده است که در آنجا فرض شده است و در آنجا فرض شده است
بریت المال - قال خرجت مع عمر بن الخطاب ليلة الى ابي جعفر - گفت پیروان آمدیم با عمر بن الخطاب که شبی در آنجا
پس و صبح - فاذا الناس في افراس متفرقون - پس تا گاو و مردم در آنجا که در آنجا فرض شده است و در آنجا فرض شده است
مردی بر آنکه نفس خود یعنی تنها - و فعلی الرجل يصلي في افراسه - و نماز میکرد و مردم و دیگران در آنجا فرض شده است
یعنی بجای است و در بیان نام جماعت که از ده - فقال عمراني لوجعت ببولار علی قاری و اجد لکان فصل - پس چون دید
عمر این تفرق گفت بدرستی که من اگر جماعت کنم این مردم را بر یک نام هر کس باشد فصل قاری اینجا بنوه است - ثم غم بغير چون
عمر این را سه و این نیت و است و او قیام بجای کرد - فجمعهم علی ابي بن کعب - پس جمع کرد مردم را بر ابی بن کعب او را
امام قوم ساخت - قال - گفت عبد الرحمن بن عبد القاری - ثم خرجت مع ليلة اخرى - پیروان آمدیم با عمر بن الخطاب که شبی دیگر
و الناس يصليون بصلوة قراهم - و حال آنکه مردم نماز میکردند با نماز امام خود که ابی بن کعب است - قال عمر نمت المصلي
ناره - گفت عمر بن خطاب که است این بدعت است گفتن آن را با اعتبار حدیث این است و اجتماع است و اما فصل
جماعت در زمان آن حضرت صلی الله علیه و سلم بود و آن حضرت چند بار جماعت کرد و ده یا آنکه شب است و حق آن است که آنچه
خلفاء را شد بکنند بدعت است و داخل است و مردم من سینه حسته اجد است - و التي سماهون عننا فصل من ابي
لنقولون يريد آخر الليل - و آن صلوٰۃ که خواب میکنند و غفلت می ورزیدند از آن فصل تر است از آنچه قیام میکنند
میخواهد عرض آخر شب را یعنی گزاردن آن آخر شب فصل تر است از آن نماز که قیام میکنند و از آن قبل لیل اشارت است
با فضیلت قیام تراویح در آخر شب از جماعت فصل وقت و یاد شد شدت کند قال الطیثی و این معنی اظهار و ادق است

فصل الثانی - عن ابی الدرداء وابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم عن ابي ذر انک
و نعالی ان قال - ابوالدرداء ابو ذر رضی الله عنهما که از عطا سے صحابہ اند کہ گفت ان جہ سے کہ روایت کنندہ از حضرت
حق بجانب کہ سے تعالیٰ گفت - یا ابن آدم اگر کعبہ کی اربع کبریاں میں اول التہار الکتابہ آخرہ - ای آدمی بیکر اسیر
من طلب رضا سے من با خلاص جہا رکعت و اول روز بسندہ ششم و کار از ایسی یکم زیادہ از حضرت را از قضا کے
حاج تو موقع کرد یا است از تو یعنی دل خود را فارغ و از بجا و شش من فارغ سیدارم من دل را از غلوخ تو چنانکہ و عدد کرد
مستقیان و کلان - رواہ الترمذی - روایت کردہ است این حدیث را ترمذی از ابوالدرداء و ابی ذر - و رواہ ابو داؤد
والدارمی عن نعیم - و روایت کردہ اند ان را ابو داؤد و دارمی از نعیم بن لون ابن جابر بن جابر بن نعیم و ابو داؤد اکثر
نسخ مشکوٰۃ بڑا سے است صحابی شامی است و درین اہم اختلاف بسیار است و در نسخہ ذکر کردہ اہم - العفغانی -
فتح نعیم و فتح طاسہ حملہ و فاسبت سبت بظن ان نام پر فقہاء - و احمد شمس - و روایت کردہ است امام احمد
از ہر سہ - و عن برید و نعیم با فتح را صحابی است اسلام آوردہ و روایت کردہ کہ ان حضرت را بہر شہادت در راہ رسول
مشہور و اورا مساعی جمیلہ است و حضرت نبی صلی اللہ علیہ وسلم و خلفائے راشدین و غیر او و مر و است کہ بقرا
آجاء آمدہ بود و بزرگوار و بزرگوار کہ قال نعمت رسول اللہ گفت مشکوٰۃ بن نعیم بخیر خدا را - صلی اللہ علیہ وسلم بقول - میگفت -
فی الانسان ثلثۃ و ستون مقصلا - و آدمی سہ صد شصت بندہ است - فقہاء ان پیچیدہ عن کل مقصلا سہ صد شصت -
پس بر آدمی با کہ تصدق کند از ہر بندہ سے از خود صدقہ - قالوا و من بطریق ذاک کہ گفتند صحابہ رضی اللہ عنہم ہمچوین کہ
طاقت دار و ان را کہ از ہر بندہ صدقہ دید و خیر کند - یا نبی اللہ قال انما فی فی السجود قنایا - گفت ان حضرت
آب دین و طلق و بیہی کہ در سجود افتادہ است کہ گوی آن را - و التی تخیہ عن الطریق - و چہرے از پس ہوزیات اند
نماست و سنگ و خار کہ یکسو کنی و دو کنی آن را از راہ مردم و تخیہ یکسو کہ حملہ شدہ است - قال ہم تجزئنا
انفسہ بخیر رک - پس اگر نیابی کوئی آن را پس دو رکعت فصلی بنہد کہ یکبار از این سہ چیز از صدقہ و شکر از صدقہ
و شصت بندہ کہ کا دنیویائی انہا را در پیبرے کہ درو سے تعظیہ شاعر اسلام و وقع ایذا سے (نام است اگر چہ او سے
چیز باشد و در حدیث و الامت کہ دفن و تخیہ ندگور دین باب فضل از رکعتیں است کہ متضمن یکم سجد و دفع او سے از
خلق خدا است زیرا کہ نماز گزاردن بر نفس انسان است ازین کار یا چنانکہ تجزیہ بیان نمایند - رواہ ابو ذر - و عن ابی ذر
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من صلی الفضا منی عشرہ رکعت فی اللیلۃ من ذہب فی الجنتہ - کہے کہ بزرگوار نماز
ضی را و از دہ رکعت برآورد خدا سے تعالیٰ براسے و سے کہ سے از طلا و در شصت و این اکثرہ و سے است کہ در صدقہ
فصلی آمدہ - رواہ الترمذی و ابن ماجہ و قال الترمذی ہذا حدیث غریب لا یعرفہ الا من ذہب الوجہ - و گفت ترمذی بن
حدیث غریب است نمی شناسیم ما اورا مگر ازین وجہ یعنی اسنادا کہ ذکر کردہ است ان را ترمذی و کتاب خود -

و این را صلوة الاستغفار گویند - ثم قرأ - پس بخوان آن حضرت این آیت را - والذین اذا فعلوا فاحشاً تنبوا بالعلم والاسم و ذکر
 اسد فاضل و الله نوبهم رواه الترمذی و ابن ماجه الا ان ابن ماجه لم يذكر الاية - ترمذی و ابن ماجه هر دو روایت کرده اند این
 حدیث را و لیکن ابن ماجه ذکر کرده و خواندن آن حضرت این آیت را - و سخن خدیجه قال کان النبی صلی الله علیه و سلم
 اذا خرج امرئ - گفت خدیجه بود آن حضرت چون میسرید او را میبست و سخت می شد و تنگ می گشت بروی کار
 نماز می کرد و استعانت می جست بدان و کشاد کار و خلاصی از غم و هم از جنت اشتهال امر و سبب حاجت و تقاضای حاجت
 و الصلوة - رواه ابو داود و - و گفته اند که چون مشغول شود آدمی بعبادت نکشت می کرد بروی عالم ربوبیت
 و چون نکشت شد عالم ربوبیت دنیا بکلیت خود خیر نمود پس آسان گشت بر دل فقہان آن و وجهان آن پس
 متوجش نمیکرد و نیافت آن و شادنی شود یافت آن چنانکه گفته اند اگر است غم نیست و اگر نیست غم نیست و اگر نیست غم نیست و اگر نیست غم نیست
 که چون فرود آید برین مصیبت و گریه و بیهوشی طاعت گویا میگوید بر و کار ثواب العجب و بگردان برین طاعت
 خود را و در دایره دایره و شادوار یاد نمیشد اندازد و میخواند گشت نور طاعت و مناجات و حضور و شهود و موعظه و توبه
 نور و در باطن پیدا میکرد و که ظلمت غم و هم را می زداید و تنگی را میبرد و سبب را میبشاید چنانکه آمده است که اذا دخل
 النور الفتح تلمب - و سخن هر چه در قال ص رسول الله - صبح کرد و پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم دعا بالاله - پس خواند
 بلال را - فقال يا سفياني الى الجنة - پس گفت بلال را بچیز خیر و کدام عمل پیشی کردی تو مرا بسوی بهشت بفرست
 ازین برقی در آن موطن - ما خلعت الجنة قط الا سمعت شعثك امامي - نه در آمد من بهشت را که آنکه شنیدم و
 مرا یا از تعلیم ترا چیزی حدیث سابق و خشنود از سلاح و مانند آن - قال گفت بلال - یا رسول الله اؤتني
 قط الاصلية كفتين - اؤان کفتم من هرگز نگذازم و دو رکعت بعد از اؤان - و ما اصحابی حدیث قول الاؤان
 عمده - و نه رسید و بے وضوئی هرگز نگذازم و وضو ما ختم نزد آن - و روایت آن حدیثی کتبتین - و او است
 و اعتقاد کرد که خدا راست بر من دو رکعت کنایت است از التمام و او است موطبت و بے بران - و قال و ان
 صلی الله علیه و سلم بها - پس گفت آن حضرت لازم گیر این دو رکعت یا باین دو رکعت بوقت کردی تو و یا نشی تو این چای
 رواه الترمذی - و سخن محمد بن عبد الله بن ابی اوفی صحابی است او را پدر او را صحبت است حاضر شد حدیث را و خبر را
 و باید آن را از مشایخ بعد از آن بکوفه آمد و حاجت از عالم و - آخر کسے است که مرد بگوید از صحابه -
 قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من كانت له حاجة الى الله او الى احد من بني آدم - کسے که باشد در او
 حاجتی بسوی خدا یا بسوی یکی از آدمیان - فليتيوخصا - پس باید که وضو کند - فليحسن الوضوء - پس باید
 که نیک کند وضو را و خوب سازد آن را - ثم يمسح بر کتفین - پس باید که بگذارد دو رکعت را - ثم يمشي على راسه - پس باید
 که شانه گوید بر خداست - و لیصل علی النبی - و باید که در دو رکعت بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم تم لیصل نیست

بگوید - لا اله الا الله اعظم الکبریم سبحان الله رب العرش الاعلی و الحمد لله رب العالمین سائلک و جبات رحمتک - سوال
 میکنم ترا علما را که موجب رحمت و عفو تو دل آن شوند - و غایت مقصودتک - و سوال میکنم ترا خصلتها را که حاصل گردد
 و مشکا شود آن آفرینش تو و غم مقصود فعل و عقد قلب بر آن - و لغایت من کل بر - و سوال میکنم ترا حال از هر یکی
 و غفیت در حال مال که از حرب کفار حاصل شود - و السلامه من کل اثم - و سوال میکنم بجهت گزندی از هر بزه -
 لا ترغ لی ذنبا الا غفرته - مگر براسه من هیچ گناه را که بپا زوی آن را - و لاها الا فرجه - و مگر از هیچ
 اندوخته را که بکشائی و برداری آن را - و لا حاجه لی لک فی الا قضیتها - و مگر از هیچ حاجتی را که آن حاجت
 من از منی است مگر آنکه بپا زوی آن حاجت را و بهی آن را - یا ارحم الراحمین - ای مهربانترین از مهربانان این
 نماز را صلوة الحاحیه خوانند - رواه الترمذی و ابن ماجه و قال الترمذی هذا حدیث غریب - و گفته اند که در اسلام

و من یسبحه است و الله اعلم

صلوة السبوح - عن ابن عباس ان ابی حمزه علیه السلام قال للعباس بن عبد المطلب - رواه شیخ
 از ابن عباس که گفت مر عباس را - یا عباس یا عاه الا اعطیک لا اکتفای الا آخرک - ای عباس ای هم من
 آیا من ترا عطا کنم ترا یا خبر ده من ترا - الا فعل یک عشر فعال - آیا کنم بتو ده فعلیت یعنی چیزی که مقرر و حد است
 یعنی یا من ترا خبر ده که کفایت ده نوع از توبه کرد که اوله و آخره الی آخره بیان آن میکنم پس در این عشر فعال
 چنین وجه انواع ذنوب باشد که بعد و در بعضی گفته اند که هر یک عشر فعال تسبیح است و آن در غیر این ده و در
 اول آن فعلت ذلک غفر الله له ذنوبک - و گفته اند که یکی آن را بیاد از حدیث آن ترا - اوله و آخره - گناهای
 که پیش ازین کرده و گناهای که پس ازین خواهی کرد یا هر گنا که پیش و پس یکدیگر کرده - قدیمه و جدیده - گناهای که در
 خطاه و عمد - و گناهای که به قصد فساد و ناسیبت کرده و گناهای که بقصد کرده و کبیره گناهای خرد و کفایه
 سره و علانیه - گناهای پوشیده و آشکارا - آن فعلی اربع کلمات - و آن این است که بگزارم چهار رکعت را - تقرأ
 فی کل رکعة فاتحة الكتاب و سورة - یعنی فی هر رکعت فاتحه و سوره از قرآن را هر سوره که باشد و شیخ جلال الدین سیوطی
 و علی ابیوم و اللیة گفته اند که خواند در سوره الکافرون و العصر و الکافرون و الاخلاص - فاذا فرغت من القرآنی
 فی اول رکعة وانت قائم قلت - پس چون فارغ شوی از قرآن در رکعت اوله و حال آنکه تو ایستاده میکنی -
 سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اعظم الکبریم عشره مرتبه - پانزده بار در هر دو سبیه لاجل و لافوة الایمان زیاده
 آمده - ثم ترک - پشتر رکوع میکنی - فقوله و انت را یک عشر - پس میکنی این کلمات مذکوره را و حال آنکه تو رکوع
 کنده ده بار بعد از تسبیح رکوع - ثم ترک رکوع فقولها عشر - پشتر پیداری سر خود را از رکوع پس
 میکنی این کلمات را ده بار بعد از تسبیح الی الله من حمده - بنا که الحمد - ثم تروی ساجدا - پشتر یا ان می افتی بر سینه خود -

و

از نماز نفل - فیکمل بها ما انتقص من الفریضة - پس تکمیل و تقیم کرده می شود و آن چیز است که کم شده است از فرض - ثم کون
 سائر عمل که کند - پیغمبری باشد باقی بماند - آن بدن از زکوة و صیام و زکات برین و هر که اگر چیزی از کمالات نفس
 کم شده تمام کرده می شود و نوافل - و فی روایت - و در روایتی همچنین آمده که - ثم از زکوة مثل زکات - پیغمبر زکوة مانند ماوست
 و تکمیل بنوافل - ثم توفقه الاعمال علی حسب ذلک - پیغمبر گرفته می شوند تمامه کلاما بر اندازه آن و درین روایت ذکر زکوة و نوافل و صیام
 صریح آمده بعد از و سه ذکر باقی اعمال علی عموم کرده - رواه ابو داود و روایت کرد این حدیث را از ابو هریره ابو داود و -
 و رواه احمد بن حنبل - و روایت کرده آن را امام احمد از مردی غیر معین از اصحاب و خصوص از ابی هریره کرده و عن ابی امامه
 قال قال رسول الله علیه و سلم ما اذن الله لنبی فی شیء افضل من ان یسئل الله - گوش می انداخته است تا سئالت و اقبال میکند
 بر حجت در وقت مرگ و در عمل فاضل تر از هر رکعت که بگیرد و آنها را یعنی نماز فاضل تر از همه عملهاست و لطفت و عنایت حجت
 و سه تا سئالت و سه پیشتر از عملهاست و دیگر است و ذکر استماع و گوش نهادن و در نماز حجت آن است که عده و نماز
 و فاضل ترین ارکان را ذکر و سه قرآن است اگر چه افعال و اذکار و غیر هم دارد - و ان الی الله فی السعی ما دام فی صلوته - و هر چه
 یکی و حجت شمار کرده می شود و هر سر نهان ما و ام که نهاده و در نماز خود هست و بعضی روایت کرده بدال معایج و اندر انداز و معنی تر سخن
 آب و شیر و مانند آن اگر چه معنی دارد و اما چون فاضل است یعنی چیزی است که سیلان میکند مثل شایسته که کوره از دست است
 مقام دور است و گفته اند که آن تعجیب است و معنی بدال معایج است - و ما تقریب العبد الی الله مثل ما یخیر منه فی القرآن - و در یکی
 نسبت بنی بسوسه خدا با تندی پیغمبر که بیرون آمده از و سه همانکه قرآن است و بیرون آمدن قرآن از حق با اعتبار علم است یا از
 لوح محفوظ و آنرا که در او بیرون آمدن از نهاده باشد که بر زبان و سه می رود و بقرات و سه نوشته می شود و در حدیث شریف است
 بوجه تعجیب نماز از اعمال دیگر - رواه احمد و الترمذی -

باب زکوة السفر - با کمال غایت نیست هیچ یک از آنکه و عملهاست است را و بجزان قصه مسا و او لیکن نزد قضا
 واجب است و فرض وقت بر مسا و رکعت است و قصر غایت است اگر چه اطلاق خصصت بر آن نیز میکنند مجاز و اگر مسا
 چهار رکعت بجزارد و در وقت نیست که اگر در وقت او سه پیشین زیرا که آن و حقیقت قصه اخیر است اگر چه تمام گردد و تبرک سلام و تبرک
 مالک چنانکه مفهوم می گرد و از سالک این ابی زیرا که در سبب ایشان است و بعضی شریع مفهوم می شود که در سبب و
 موافق سبب شایع و احمد است که قصر خصصت است و علی غیر است میان قصر و تمام و اصل فرض این است و هرگز مردی نشد که قصر
 صلی علی علیه و سلم در سفر چهار رکعت گوید و با شد و نه غلط است از بعد الا عثمان رضی الله عنه که بعد از آنکه شستن چند سال از وفات
 و سه و در نماز چهار رکعت که در آن را نما و بقرات و محامل است و چون درین باب و در لاسل و غیره مایل است در شرح آن را ذکر کرده ایم

فصل الاول - عن النبی ان رسول الله علیه و سلم صلی الله علیه و سلم بالزکوة اربعا - روایت است از انس
 که آن حضرت گزارد نماز ظهر و عصر چهار رکعت - و صلی الله علیه و سلم - و اگر از نماز عصر و زکوة و کفایت و کفایت

و در حدیث

منع رسول الله صلى الله عليه وسلم من المذنبية الى مكة - **كففت** انس بيرون اكرمهم بابا ان حضرت از مدینه بکبه و این در حله بود و کان یعلی کعبین کعبین - پس بود آن حضرت که میگزارد و دو رکعت و دو رکعت بهجت مسافرت - حتی رجعتا الى المدینه - تا آنکه باز گشتیم با مدینه - **قيل** له انتم بکبه تنكبوا - گفته شد مرا نشنید که ایها افاست که در پیشما بکچه چینه یعنی مدتی - **قال** انما بنا عظمه - گفت انس اقامت کردیم بکبه و روزی که رسیدیم بکبه در صبح چهارم ذی الحجه بود و گشتن بکبه در صبح چهارم و پنجم و ششم که باقامت در روز تقیم می شوند و نماز چهارگانه بخوانند - **متفق علیه** - **وعن ابن عباس** قال سافر النبي صلى الله عليه وسلم سافر اقامت تسعة عشر يوما يعلی کعبین کعبین - گفت ابن عباس سفر در آن حضرت سفر می پس اقامت کرد و نوزده روز و میگزارد نماز دو رکعت و دو رکعت - **قال ابن عباس** فاما فیما بیننا و بین کعبه تسعة عشر کعبین کعبین - گفت ابن عباس ما میگزاریم و رانند بنهر که میان ما و میان کعبه است نوزده روز و دو رکعت و دو رکعت یعنی چون اقامت می کردیم و در ترس که میان کعبه و مدینه نوزده روز میگزاریم دو رکعت و این در غرض فتح بود یا هر دو آن است که چون سفر می کردیم و از دست انداز میماند و ملاک است و ملاک وقوع سفر و کعبه و مدینه شصت - **فاذا اقمنا اکثر من ذلك صلینا اربعاً** - پس چون اقامت میکردیم بیشتر از آن میگزاریم چهار رکعت - **رواه البخاری** - **ما کمه** بهجت نزد آن است که اگر نیت اقامت کند یا نوزده روز یا بیشتر تمام کند یا اگر کمتر از نوزده روز کند قصر کند و اگر بهجت نیت ماه و سال یا بیشتر قصر کند و این تقدیر مروی است از ابن عباس و این سند و طحاوی آن را روایت کرده و امام محمد در کتاب الآثار آورده و از ابن عمر آمده است که و سه و آذر یا بیکان و استاده که اعرف و فراد بر آید مسافر از مدینه بکبه و دیگر نیز با و سه بودند و انس نیز با عبد الملک بن مروان در شام و ماه و استاده و دو رکعت میگزارد و مذبح شافعی آن است که اگر نیت اقامت چهار روز یا بیشتر کند تقیم میگردد و چهار رکعت میگزارد و اگر بهجت بقصد بر آمدن امروز فراد از نوزده روز یا بیشتر تمام کند نماز را و ایشان تقدیر بار بعد از عثمان رضی الله عنه روایت میکنند و ما ترجیح کردیم تقدیر بر نوزده روز یا بیشتر بر بدت طهر که بر نوزده است و نیز اقامت آن حضرت و که در روز با وجود قصر مستلزم نفی این تقدیر میگردد و ظاهر آن است که این اقامت بهجت بود زیرا که ایشان بر اسب حج آمده بودند و آن تا نایب میرویم میکنند و اعتبار نوزده روز نسانی است با نچه از این عمر و انس نقل کرده شد و حدیث ابن عباس که در کتاب مذکور است نیز نسانی تقدیر نوزده روز است و گفته اند شاید که روز نزول و حیل را و وی دحل و شصت تسعة عشر گفته باشند و این بهجت و استاده علم و در بعضی روایات تا نایب عشر آمده است و در روایت تسعة عشر و تسعة عشر نیز آمده است و در بعضی روایات و شش و مذکور است و استاده علم - **وعن جعفر بن محمد** بن عمار بن الخطاب قرشی مدوی از اجله تابعین و ثقة و محب علیه و کثیر الحدیث است - **قال** صحبت ابن عمر فی مدینه کثیر من علی بن النضر کعبین - گفت صحبت داشتم ابن عمر را در راه که پس بگزارد بر اسب ما ابن عمر نماز ظهر را دو رکعت - **ثم جاز رحله و عیس** - پشتر آمد ابن عمر خفت و با سه یا ش خود را فرای ناسا قیاما - پس دید مردم را ایستاده - **فقال** یا یضیع هؤلاء - پس گفت این عمر بکیند ایشان - **قلت** لیجوز - گفتم

درست نیست مگر بعد از چنانکه در باب اول باشد که غالب در وسیع خوف ملاک نفس مال از روز و یا روزنه یا در انظار از قافله
یا کم کردن را یا در کسرش باشد که میسر گردد و در وسیع سواری بعد از فرو کردن یا صلی بپیر و معیت باشد که سوار تواند شد
و کسی را نباید که برهارد و سواری دهد یا گل و لاسه چنان باشد که ناز بران مکن نباشد و بعد از آنکه چنانچه هست و ضرورت
مستثنی از نماز و استسقاء که انانی مشهور و الهی و آورده است امام محمد و در ملاسه خود آثار کثیره از صاحب و تابعین که ایشان
نیز دل بگیرند براسه و ترو مروی از آنحضرت صلی الله علیه و سلم نیز چنین است و گفتی که ناز خبازه و تندر و حجاب او است
که بر زمین خواند و تیر جان نیست حکم دیگر آنکه جواز صلوة بر او باشد و سفر است و میوه را نمی بردن اند و در راه است و بی
وایی یوسف نیز چنین است و صحیح از نهیب ابی حنیفه شد و در بیان صلی است خارج مصر سافر باشد یا نه و سافر اگر در محل باشد
جائز نیست را و آنرا نقل بر او نیز دلیلی نیست و نه چنانچه است اما اگر در راه و بی دست گفته لایمان بعد از آن اختلاف کرده اند
در بعد مسافت خارج میسر تا یا از باشد بعضی گفته اند و فرسخ یعنی شش فرسخ و بعضی یک میل پس است و هیچ آن است که جائز است

بعد از نماز است و میسر چنانچه در بنواری

الفصل الثاني - عن عائشة قالت كل فاعل رسول الله - همه آن را کرده است و بنی برادر -
صلی الله علیه و سلم قصر صلوة و اتم - قصر کرده است ناز را و تمام نکرده است یعنی هر فاعل از آنحضرت بوجود آورده است
هم قصر و هم تمام تمام صاحب سفر السعاده گفته است که این حدیث را بجهت آنست که در آن حضرت تمام بوجود آورده
و در قلعنی حضرت ابن عمر و پیش از او کار کرده است و حدیث دیگر آورده است از ابن عمر و حکم حسن آن کرده و الله اعلم
رواه فی شمس النبوة - و کنه بخاران بن جابر قال حدثت مع ابی - گفتی که اگر درم باینین - صلی الله علیه و سلم
و شهرت منقطع - و ما خرفتم با آن حضرت فرقی که را - تا تمام یکجا ثانی عشره لیل - پس قائل شد که در راه هر دو شب -
لا یصلی الا رکعتین - نمیگزارد و رکعت - یقول یا اهل البیت صلوا اربعا - میگفت ای اهل مکه بگذار چهار رکعت - فاما سفر -
نیز که راه سافر نیم ولایت کرد این حدیث بر آنکه چون تقیم اقتدا بسا فر کت چهار رکعت کند و دو رکعت کند و متابعت نکند
او را اما سافر چون اقتدا تقیم کند متابعت کند و چهار رکعت بگذارد و سفر شش سین و سکون فاجع مسافر مثل رکب رکب
و اهل سافر است و سافر و سافر متابعت بجهت آن اطلاق میکنند که سفر اکثر با یکدیگر می باشد - رواه ابو داود و سنن ابن
قال صلیت مع النبی صلی الله علیه و سلم الظهر فی سفر رکعتین و بعد از رکعتین - گفت این عمر که اگر درم با آن حضرت نماز پیشین را
و سفر دو رکعت فرغ و بعد از دو رکعت سنت - و فی رواية قال صلیت مع ابی - گفت نماز اگر درم باینین صلی الله علیه و سلم
فی السفر و السفر - و حضور و سفر فصلیت مع فی الظهر الظهر اربعاً و بعد از رکعتین - پس اگر درم با و در حضور ظهر را چهار رکعت
و پس - و رکعت - و صلیت مع فی السفر الظهر رکعتین و بعد از رکعتین - و اگر درم با و در سفر ظهر را دو رکعت و پس
و رکعت - و اگر درم با و در سفر ظهر را دو رکعت و اگر در آن حضرت پس و چه چیز

چهار رکعت بلکه اصل مشروع دو رکعت است پس غریبت باشد نه شخصیت و این مؤیدند بر جنبی است - قال الزهري قلت اعزوه -
 گفت زهري گفت معزوه را - ما بال عائشه ثم - چيست حال عائشه که تمام میکرد چهار رکعت میگزارد و زهر - قال تاوست که ما بال
 عثمان - گفت تاویل کرد عائشه چنانکه تاویل کرد عثمان در گزاردن چهار رکعت و در تاویل عثمان در وجه مقدمه است و تاویل
 عائشه عثمان آن است که ایشان قصر را تمام را هر دو جانزد و شستن چنانکه گفته شد - متفق علیه - و ابن عباس قال من اعز
 الله امره علي سلمان بن بكيم علي بن عبد الله سلم في الحضر ارجاء - گفت ابن عباس فرض کرد خداست که نماز را بر زبان پیشتر بخواند و پیشتر رکعت
 و فی السفر کثرتین - و فرض گردانید در سفر دو رکعت - و فی الخوف کثرتین - و در حالت خوف یک رکعت است و اگر در آنجا نماز را در حالت خوف
 از پشت و حمل کرده اند آن را هم بر آنکه چون با امام یک رکعت گزارده و شیوه همان را اعتبار کرد و فرض دو رکعت است و در دو رکعت یک رکعت است
 و غیره و حاجت در آنجا ظاهر خواهد شد که اگر از یک صلوة خوف فوت شد یک رکعت قضا کند یا دو ظاهر قول جمهور است زیرا که فرض اگر یک رکعت
 چهار رکعت و یک رکعت از دو رکعت و تفصیل این در باب صلوة خوفن باید - رواه مسلم و منه و عثمان ابن عفان و ابی بن عباس
 و از ابن عمر - قال لا - گفتند سن رسول الله صلی الله علیه و سلم صلوة السفر کثرتین - سنت کرد و شریعت نهاد و آن حضرت نماز سفر را
 دو رکعت است - و با تمام غیر قصر - و آن دو رکعت تمام است باین تفسیر یعنی در ثواب یا و آن است که مشروع و غیره و در دو رکعت است آنکه
 چهار رکعت و دو رکعت که تمام است چنانکه حدیث عائشه مطلق است بدان اگر چه در قرآن فقط قصر ظاهر و آن طلاق یافته و الا و فی السفر
 قیمة - و در سفر سنت است یعنی طریقه مسلک و درین سنت ترک کرده شود و در سفر چنانکه اگر کرده میشود و الا و اگر واجب است
 سنت است و اگر سنت است و در سفر و غیره سنت است و تفصیل این سفر چیست - رواه ابن ماجه - و عثمان مالک بن انس و ابن عباس
 کان قیمة السفر صلوة فی مثل ما یکون بین مکة و الطائف - رواه ابن ماجه و ابن عباس که قیمة یک روز نماز را و مانند
 مسافتی که میان مکة و الطائف است و در طریق قیمة است که سیصد و پنجاه و سه ابل اطریق وادی منان که راه کوه است قریب است
 و فی مثل با بین مکة و سفان - و قیمة یک روز و مانند مسافتی که میان مکة و سفان است و سفان با بین مکة و کون بین مکة و سفان است
 در راه که در غیر قریب مکة - و فی مثل با بین مکة و جرة - یعنی جیم و مشهور میان عوام که جیم شده است - قال مالک و ذاک اربع و عشرين
 گفته است مالک و آن مسافت چهار برید است که شازده فرسخ باشند و فرسخ سیل و میل تا آنجا که نظر کار کند و بعضی گفته اند تا آنجا که درین
 هر از طریق شش افکند و در نیاید که دست یازن و میر و یابی آید و بعضی شش هزار ذریعه گفته و بعضی چهار هزار ذریعه یا سه هزار ذریعه و ذریعه
 بیست و چهار انگشت و بعضی گفته اند و از ده هزار قدم آدمی گذرانی فتح الباری و ظاهر این حدیث و آن است که این مسافت
 که در حدیث مذکور شده برابر باشد با واقع آن است که مسافت میان مکة و الطائف در آن است از جیم مکر آنکه انبارت با جیم
 که مسافت میان مکة و جده است - رواه فی الموطا - بعد از آن یکا که بعضی از علمای گفته اند که ثابت نشده و در کتاب و نه
 و سنت مسافت و در حدیث که آنچه ثابت شده است مطلق سفر است و مسافت است و سفر یکایک واقع شده است در
 و غیره و مسافت است بعضی قریب و بعضی میان و بعضی بجا چنانچه ظاهر می شود و از احادیث و از راه و باب و صحابه و تابعین و غیره و تعیین

ووسعه تیز از علمای صحابه و تابعین و در وقتیکه مجلسی مع کعب الاحبار میں خبر و اوم اور انجلیست که مراب کعب الاحبار واقع شد و در روز
 و ما تمنت فی اوم الجمعة و خبر اوم بچینے کے کہ حدیث کروم کعب الاحبار را و روز جمعه فقلت له قال کعب ذلک فی
 کل سنة - پس انتم عبد اللہ بن سلام را کہ گفت کعب ان ساعت جمعہ در ہر سال است - قال عبد اللہ بن سلام کہ کعب
 و روع گفت کعب احبار و رین خبر کہ ان ساعت در ہر سال است - فقلت لہ ثم قرأ کرب التوریت فقال لای ہی فی کل جمعة -
 پس انتم عبد اللہ بن سلام را کہ گفت کعب احبار تو ریت را میں گفت بلکہ ان ساعت در ہر سال است - فقال عبد اللہ بن سلام
 نعم تو کعب ایس گفت عبد اللہ بن سلام راست گفت کعب - ثم قال عبد اللہ بن سلام قریب است کہ سائے ہی یقیناً تو ریت
 مانی طاع از حضرت یا قرأت از تو ریت و ظاہر اول است کہ کلام ساعت است ان ساعت - قال ابو ہریرۃ فقلت اخیری
 ہما و لا انظر علی سبب کتم من عبد اللہ خبر و مر ان ساعت و یکل کن ہر - فقال عبد اللہ بن سلام ہی آخر ساعت فی یوم الجمعة
 ان ساعت آخر ساعت است و روز جمعه - قال ابو ہریرۃ فقلت کیت تکون آخر ساعت فی یوم الجمعة و قال رسول اللہ
 صلی اللہ علیہ وسلم ایضا و ہما عبد اللہ بن سلام و ابو ہریرۃ فیما گفت ابو ہریرۃ میں گفت عبد اللہ بن سلام چاہے باشد آخر ساعت و روز
 جمعه و حال کتب تحقیق کہ ساعت ان حضرت در نیامہ اورا بندہ مسلمان و حال آنکہ وسعہ نماز یکند و وسعہ و نماز خود را خود
 نمی باشد زیر آن نماز بعد از نماز دیگر ممنوع و مکروہ است - فقال عبد اللہ بن سلام لم یقل رسول اللہ - آیا گفتہ است پیغمبر خدا
 صلی اللہ علیہ وسلم میں مجلس سائے نماز خود فی صا و وقتی بعدی - کہے کہ بیش نیست سائے یا نوشتہ سائے کہ نہ نظاری برد
 نماز ایس کہ اس در نماز است تا وقتیکہ نماز را کہ نظر نشے - یہ بود ہر اس وسعہ - قال ابو ہریرۃ فقلت سبب - گفت
 ابو ہریرۃ میں کہ تم اسے گفتہ است ابن لا حضرت - قال فذالک - گفت عبد اللہ بن سلام میں انچہ گفتہ است اخیریست
 و ابو ہریرۃ نماز سائے کہ نظر نماز نشے است و این در آخر روزی باشد پس اگر و رین وقت دیکند سائے است و بعضی
 گفتہ اند کہ نماز سائے و عاصی - رواہ مالک و ابو داود و در و الترمذی و النسائی و روی احمد ابی حنبلہ و کعب - و روایت
 کردہ است احمد ابی حنبلہ و وسعہ حدیث کہ عبد اللہ بن سلام قال عبد اللہ بن سلام فی سائے تا آخر کہ بردہ - **و عن انس قال**
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انما سائے الی تری فی یوم الجمعة - طلب کنند سائے را کہ اسید و کشتہ می شود اجابت
 و ہما و وسعہ در روز جمعه - بعد العصر الی غروب الشمس - بعد از نماز دیگر تا غروب شب ان آفتاب و غروب وسعہ از ظہار
 این ہمیشہ نماز می شود کہ نماز دیگر در آخر روز است نہ چنانکہ اگر دیگر میگویند بعد از غروب فلن نفل کہ ربع نماز باقی از ربع
 در وقت دیگر واقع شدہ است کہ وسعہ آخر ساعت است از روز جمعه فافهم - رواہ الترمذی - **و عن اوس**
 بن حنظلہ و سکون و او - بن اوس صحابی است کہ در وقت سکونت داشت و ہم در آنجا از عالم رفت - قال قال حنظلہ
 عبد اللہ بن سلام ان من افضل ایاکم یوم الجمعة - برینکہ فاضل ترین روز یکسے شمار در جمعه است - فیه خلق آدم و فیہ یسری
 در روز یکدہ شدہ آدم و در وسعہ قبض کردہ شد روح وسعہ سوفیہ النبی و فیہ الصلوة - و درین روز است نماز و رین

وَالْأَمْرُ بِرُؤُوسِهِمْ وَعَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَرْثَدَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّكُمْ تَعْلَمُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَنْ يَكُونُ رَأْسُكُمْ

فکاک راوی است با این استغنیای شریف و این انوار مستقیم فیضی از این منبع حیات که بهر سو درخشان باشد چه عجب

[illegible]

اسناد و قبیل - و این اسناد و قبیل و زمین و محاسن از انچه به قیام و از شیرازی و القاب از این عهد از انچه

در جای دیگر از جمله این لفظ است که میسر در وقت پنهان است و در وقت آشکار میسر و میاید و در جای دیگر

[illegible]

الکتاب کی رو سے جو فرقہ در فرقہ الوداع نماز کے مسئلہ کے متعلق اختلاف اور انیسویں ص ۱۱۱ پر ہمارا حکم کے متعلق ہے اس کا احوال اور بعض تفصیلات

پس از آنکه این کتاب را این است که ابن عباس می خواند و بعد از او می گوید - و در این میان می بینیم که چو و کمال خود را به یاد دارد

و ان رور لاله رودی

فرا بگویم که در این گفتار از دعا و نیایش که گفته اند
را بعد از نماز که از آن است فرموده اند و در این دعا و نیایش و در نماز

و در روز جمعه و او را در وقت - در روز جمعه و او را در وقت - در روز جمعه و او را در وقت

و بعد از آنکه از این امر آگاه شد که این امر را در میان خود و دیگران پنهان کند و در میان خود و دیگران پنهان کند

رواد استیسی و کالی باده و حسن عریضه

(از فرزند خود یادگار دارد و می نویسد) - انصاف که شما را به این دوستانه و بی طرفانه - خداوند را در دین و دنیا

و بعد از آنکه در این شهر رسید و در آنجا اقامت نمود و در آنجا به تدریس پرداخت و در آنجا به تدریس پرداخت و در آنجا به تدریس پرداخت

و در این کتاب که در این کتابخانه است

[illegible]

وہو یا و انہما کہ از خود و در منزلت ستمگرہ - رواہ البیہقی فی البیہقی

[illegible][illegible][illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

عن ابی حمزہ روایتی ہے کہ انہما قالے حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمایا

فراهم فرموده است که این عمل را برای هر چه در دنیا و آخرت سودمند باشد باید کرد.

ایضا احب باشد یا نیست نه شرط که خبر و کفایت نکند و صاحبیت میگویند که لابد است از ذکر طویل که آن را خطبه میگویند در عرف
 و غیره و خطبه را خطبه میگویند و شامی گفته که جائز نیست تا خواند و خطبه و از این رو شامی نشان برش آورده اند که چون بخواند
 گفتند آنرا خطبه و دیگر گفته شد پس خبر و داده و نماز بگذارد و پنج کس بر و سه انگار نکرد پس اجماع شد بر جواز آن و قصه وی بر این است
 که آن است که چون بارل خطبه بعد از خلافت خود بر خاست و پنجاه گفت الحمد لله و بستم و گفت الحمد لله و بستم و این مقام را
 بنام میرامی ساخته و شامی با نام حال محتاج ترید از امام قوال و نزدیک است که بیاید تا خطبه را بعد از خطبه یا بعد از نماز و
 خدا تعالی هر دو شمار و شیخ ابن الهمام گفته که قصه عثمان شناخته نشده است در کتب حدیث و نه در کتب فقه و نه در کتب

الفصل الاول - عن انس بن النبی صلی الله علیه و سلم کان یصلی الجمعة حين یصل الشمس بعد انخرفت کرمی گزارد نماز
 جمعه را هنگامی که روز آن آفتاب بجانب مغرب یعنی وقت زوال و این بر تقدیر عدم اشتداد حره هر تقدیر اشتداد حره هر تقدیر
 میکرد و چنانکه در حدیث دیگر از انس بیاید مقصود آن است که پیش از زوال نمیکرد و در روایتی از امام احمد آمده که در
 تجزیه کرده است نماز جمعه را پیش از زوال چنانکه نماز عید و پنج کس از علماء موافقت نموده است و در این قول - رواه
 البخاری - حسن سهل بن سعد قال کان النبی صلی الله علیه و سلم یصلی الجمعة و یصلی من بعد ساعی النبی
 که از نماز جمعه و آخر کس که وفات یافته است از صحابه بر قول مشهور در مدینه و است شامی و تسعین و در وقت حالت
 آنحضرت پا زده و ساله بوده گفت بنویم ما که قیلولة میکردیم و نه طعام چاشت میخوریم مگر بعد از نماز جمعه تا که نصف نماز را گویند
 و قیلولة خواب نصف نماز را که نمیکردانی اتفاقا موس و نه هر یک گفته که قیلولة و قیل استراحت و نصف نماز خواب باشد یا نه بخیر
 در اوقات سنت نیز همین است و این حدیثی است که تا بعد از نماز جمعه میگویند مقصود بیان اهتمام ایشان جمعه و تنبیه بر آن

اما اول وقت بدان برسد یقین علیه - عن انس قال کان النبی صلی الله علیه و سلم اذا اشد الذکر بالصلوة و اذا اشد الحکم
 بعد بالصلوة بود و آنحضرت چون سخت می شد سردی یعنی چون سخت نمی بود گرمی شتابی میکرد و برای نماز و در اول وقت
 میکرد و در چون سخت می شد گرمی سردی میکرد و نماز پس او را اول وقت می کرد یعنی الجمعه بخوابد نماز جمعه اگر با این حدیث
 در نماز جمعه وارد شده است و الا حکم نماز نیز همین است چنانکه در باب اوقات الصلوة گذشت - رواه البخاری - عن انس
 بن نیرید صحابی منیر است حلیف نبی امیه یا نبی عبد شمس حاضر شد جمعه الوداع را همراه پدرش و وی هفت ساله بود و روایت
 میکند از پدرش قلیل الحدیث است که در این دعا و اعراف صلی الله علیه و سلم بر سق و اینه مات منته ثانیین و قیل است و ثانیین
 و هر دو از من مات من الصلوة بالمدینه علی قول - قال کان النبی صلی الله علیه و سلم یصلی الجمعة و یصلی من بعد ساعی النبی
 گفت بود از آن روز جمعه اول و سه وقت که در نشست امام بر بنبر در زمان پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم
 و ابی بکر و عمر و فلان عثمان و اکثر الناس پس هر گاه که موجود شد زمان خلافت عثمان و بسیار شدند مردم - ترا و انداد
 الثالث علی الزور و استراده کرد از آن سوم را بر زور و او که نام جاسی بلند است در بازار مدینه نزدیک مسجد شریف

رواه البخاری به بیانکه در زمان شیراز نبوت سنت آن بود که آنحضرت صلی الله علیه و سلم سه مرتبه می نشست اذان می گفتند و پیش از سه در اول در آمدن وقت اذان می خواندند و در زمان یحیی بن عمر و عمر بن الخطاب و چون امیر المؤمنین عثمان کثرت مردم مشاهده کرد و بتباعد و تفرق و اشتغال ایشان بکار باطله نمود و در زمان آنحضرت بهمه و بر سر در ملازمت شیراز حاضر بود و نداستند که پیش از وقت خطبه نخواندند و گفته شود و مردم از دور بشتابانند و در وقت خطبه حاضر آیند و اختلاف است فقها را که معتبر در وجوب سعی و حرمت بی اذان و وقت خطبه است زیرا که درست اصل و در شریع یا این اذان اول است حدیث اگر در وقتش گفته باشند اصح آن است که همین بجهت زیرا که قصیده که اعلام سنت بود حاصل شده که ذاتی الهدایه بدانکه ندای اول عثمانی را و بعضی احادیث ثانی گفته اند یا بعد از حدیث اگر چه اول باقیه فعل و بعضی از فضلاء استنواب و عبارت نموده گفته اند که اول ثانی است ثانی اول و بعضی احادیث ثالث نیز گفته چنانکه درین حدیث کتاب و آن باقیه تسمیه اقامت سنت با اذان یا بعد از اعلام که معنی لغوی اذان است و باین اعتبار واقع شده است که در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم و اذان بود و بعضی روایات آمده است که اذان اول در زمان امیر المؤمنین عمر حادث شده و در زمان امیر المؤمنین عثمان استمرار یافته و لیکن در زمان عمر و اعلام بود و عثمان اکر که بلفظ اذان گویند و بر سر تقدیر آنچه خلفا را شنیدین کرده باشند از ابدعت نیاید گفت و اطلاق سنت بر آن آمده است چنانکه سنت ابی بکر و عمر و عثمان و شیخین واقع شده است و در کلام بعضی اطلاق بدعت بر آن واقع شده باقیه را تکلیف است و سنت است که در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم نمود و مقصود بفتح و تدفیم آن فعل نیست و اگر بدعت گویند بدعت حسنه خواهد بود که ا قالوا بعد از آن بدانکه حادث در زمان عثمان رضی الله عنه همان اذانی است که فکر کرده شد اما اذان دیگر بعد از و سه که در وقت سنت میگویند نه در زمان نبوت بود و نه در زمان صحابه و نه بعد از ایشان محل نیست بر آن در اکثر دیار اسلام معلوم نیست که از کس باز حادث شده و که کرده پس بهتر آن است که سنت هم اذان اولی او گفته اند اگر قصد اعلام الصلوة الصلوة است صلی الله علیه و سلم گویند کافی است و چون جابر بن عمر قال کانت لبني صلی الله علیه و سلم خطبتان یکجلس بهما بود و آنحضرت با دو خطبه که می نشست میان هر دو خطبه آن مقدار که قرار می یافت هر خطبه چنانچه خود و بجهت ترسیه است و روی و عا که از آنحضرت صلی الله علیه و سلم و این جلسه سنت است نه واجب و از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه روایت آمده که خطبه خواند و نه نشست یقر اذا قرآن و یا کر الناس یخوند قرآن در خطبه ما و پذیرد مردم را و یا پس از آخرت را و احوال آن جهان را از ثواب و عقاب و کانت جملة قصص و خطبه قصص پس بود و آنحضرت میانه بود و خطبه او میانه یعنی بشری و از نه و نه کوتاه و این منافات ندارد و کوتاهی خطبه را نسبت بنماز چنانکه در حدیث آیند و بیاید و در اوله علم و حسن عمار روایت است از عمار بن یاسر که از کابر صحابه است و احوال او در کتاب و در باب جامع المناقب بیاید قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم يقول ان اول صلوة الرجل من خطبته تسعة من فقهه یفکت آنحضرت که درازی نماز و کوتاهی خطبه وی علامت و دلیل فقه و علم است و ثانی سنت اذان

بیشتر میگویند بضم میم و سکون نون و فتح تحتانیه مخفف حلیف قریش صحابی است اسلام آورد و روز فتح و حاضر شد چندین سال است
و توپک را بود و دوسه رضی الله عنه عامل عمر بخوان معد و دست در ابل حجاز - قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقرأ علی المنبر -
میخوانند آن حضرت بر منبر این آیت را - و ناد و یا مالک لتقیض علینا ربک - و فیر یا سکیند و یا ناسک میزنند و وزخیان او
مالک که نام خازن و وزخ است گو حکم کند بر مایر و در کار تو میزانی این نبی در خواه از پر و در کار خود که میزند و از غنای
خلاص شویم و در قرآن میگوید که جواب میدهد مالک انکم ما کنون این آرزو است شما باطل است شما درنگ کنید گانید
و آتش و همیشه خواهد بود و دوسه پس آن حضرت صلی الله علیه وسلم این آیت را میخواند از برای آنکه متحقق علیه -
و عن ام ششام بنت حارث بن النعمان قالت ما حدثت فی القرآن الجمید الا عن لسان رسول الله - رواه شمس
از ام ششام که صحابه انصاریه است گفت یاد مکرّم من سوره ق را که از زبان مبارک پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم نقل کردم و آنرا از حضرت
المنبر او خطاب الناس - میخوانند آن حضرت این سوره را هر جمعه بر منبر چون خطبه میخواند بر آن سوره و در آن خواندن
در هر جمعه بخندگاه خواهد بود که این امر آنجا فرستاده و شنیده اند که همیشه در مدت عمر و خطبه میخواند و گفته اند که در اول این سوره
زیرا که تمام سوره را در خطبه خوانده است پس برین تقدیر میگوید که فتن ام ششام را تیرا اول سوره خواهد بود و الله اعلم - رواه مسلم
و عن عمرو بن حریث - بضم حاء - مملو فتح را - ان النبی صلی الله علیه وسلم خطب و علیه ثمانه مودار - رواه شمس
از عمرو بن حریث که صحابی قرشی است که آن حضرت را در روزی دیده و از دوسه حدیث شنیده و آن حضرت دست مبارک
خود را بر سر دوسه مالیده و دعا به پرت کرده و در وقت وفات آن حضرت دوازده ساله بود که آن حضرت خطبه خواند
و بر سر دوسه و ششایه بود - قمارخی طایفه مابین کتفیه - و در حال که تحقیق فرموده بود و در وقت علمه را میان
دو شانه خود و تحقیق این مسلم در باب اللباس باید انشاء الله تعالی و کتفیه بلفظ ثقیفه است و در جمیع نسخ مسلم چنین است
و در جمیع بنی حیدری و کتفه بلفظ افرا و غیر آمده است و اول اطهر است روایت و روایت - یوم الجمعة - این حال در روز
جمعه بود - رواه مسلم - **و عن** جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم و خطیب - گفت جابر گفت آن حضرت
و حال آنکه دوسه خطبه میخواند - انوار احمد که یوم الجمعة و الا ما خطیب - چون باید سیکه از شما یعنی و مسجد روز جمعه و
حال آنکه امام خطبه میخواند - فلیر کح کتفین - پس باید که بگزارد و در کت - و بگوید که کتفیه است و درین دو
کست شما فیه این را حمل کرده اند بجهت کسی که نزد ایشان واجب است اگر چه نزد خطبه باشد همچنین نزد امام است
و باین حدیث استدلال میکنند باینکه در جواب آن که در وقت خطبه میخواند و فرمود و نزد خطبه هرگاه که کتفیه است و غیر
وقت خطبه واجب نیست و در وقت خطبه بطریق اولی واجب خواهد بود و همچنین است در سبب مالک و سفیان ثوری
و برین اندیشه صحابه و تابعین که اقال النووی و قایل این حدیث نزد ایشان آن است که مرا خطبه را در خطبه است
یعنی میخواند امام که خطبه خواندند آنکه بالفعل میخواند بقرینه احادیث صحیح که والی مذکور است و در وقت خطبه و در

تعلیل و تشدید یکے کہ ارتکاب میکند حرام را یا مکروه را زیرا کہ ارتکاب خلاف چنیسے کہ مداومت کرده بران معنیست خدا
صلی اللہ علیہ وسلم بے ضرورت مبنی از حبث باطن است۔ **و عن عمارۃ بن یاسر** بن عبد اللہ بن مسعود بن رومیہ بن یزید بن
فح و او سکون یا۔ انہ را می بشنید مروان علی بنسبر افعا بدید۔ روایت است از عمارہ کہ از صحابہ است کہ وسے دید
بشیر بن مرہ ان را بر شہر بردارند ہر دو دست را از خطبہ خواندن چنانکہ واسطہ بعضی جملہ و عاظہ خطبہ است۔ فقال پس
گفت عمارہ۔ **فمن بعد ما بین الیومین**۔ زشت گردانید خدا سے تمہارے این دو دست را۔ لہذا روایت رسول اللہ۔ ہر آئینہ
ویدم پیغمبر خدا را۔ صلی اللہ علیہ وسلم یا زید علی ان یقول بیدہ کہند کہ زیادہ میکرد آن حضرت پر نیکی اشارت میکرد بہرست خود
چنین۔ و اشار باصبع راستہ۔ و اشارت کرد عمارہ بانگشت خود کہ سہمہ است براسے نمودن صورت اشارت کردون
آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم یعنی آن حضرت یک اشارتے بانگشت شہادت خود می کرد و گویا کہ خطاب میکرد بہر دوہم و تنبیہ می کرد
ایشان را بر استقامت و تامل در آنچه ذکر میکرد۔ رواہ مسلم۔ **و عن جابر قال** لما استوی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یوم یومہ
علی المنبر قال اجلسوا۔ روایت است از جابر کہ گفت نہنگانے کہ نشست آن حضرت روز جمعہ ہر گز گفت یعنی ہر دوہم را نہ نشاندہ گویا کہ
ہر دوہم ہر گردان آن حضرت بایستاد نہ فافہم۔ **فمن بعد ما بین الیومین** علی باب المسجد۔ پس شنید این ام حضرت را ابن مسعود کہ
بر و مسجد ایستاد و ہر دوہم بانگشت از جهت تبار و سارعت بانگشتاں مشارع۔ **فما بعد ما بین الیومین**۔ پس دید او را پیغمبر خدا
صلی اللہ علیہ وسلم فقال تعال۔ پس گفت آن حضرت پیش آے۔ یا عبد اللہ ابن مسعود۔ از غایت شفقت و رحمت بحسب
مبادرت او بانگشتاں و تحقیق ہر کائناتاں کہ محل کرم و عنایت گرد و محبوب محبوب و مطلوب مطلوب گرد و طبیعت
ہر کہ او در عشق صادق آمدہ است ہر بر سر شمشع شوق عاشق آمدہ است ہر دواہ ابو داود و۔ و درین حدیث دلیل است ہر چہ از
تکلم پیغمبر با این قبل از شروع و خطبہ بود یا آن حضرت اشارت کرد و راوی از ان تعبیر کرد بقول و در شرح ابن العاصم کہ گفت کہ در وقت
خطیب را کہ تکلم کند در حال خطبہ مگر آنکہ امر معروف باشد چنانکہ قصہ عمر با عثمان رضی اللہ عنہما در وضو آمدہ است و آن مشہور است
و در باب النسل مذکور شدہ است و در سفر السعاده گفتہ است کہ چون آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم در مسجدی درآمد سلام پیدا
بر قوم باز چون پیغمبر می نشست بار دیگر سلام میداد۔ **و عن ابی ہریرۃ قال** قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من ادرك
من الجمعة ركعة فليصل العشاء اربع ركعات۔ کہے کہ دریافت با امام از جمعیہ یک ركعت را پس باید کہ ضم کند باوے ركعت دیگر را چوبہ
تمام کند۔ **ومن فاتته الركعتان فليصل اربعاً**۔ و کہے کہ فوت کرد و او را دو ركعت پس باید کہ یکزار و چہار ركعت۔ و قال النضر بن
بجاء اربعاً۔ فليصل الظهر يعني چون جمعہ نیافت نماز ظہر یکزار و چہار ركعت و در فصل اول ہم در حدیث ابی ہریرہ کلام درین معنی
گذاشت۔ رواہ الدار قطنی۔

باب صلوٰۃ الخوف

صلوٰۃ خوف ثابت است بکتاب و سنت و بروایت از ابو یوسف و حسن بن زید و از حنفیہ و فہم
از شافعیہ و حسن بن زید و از نبوت از جهت تصدیق و تحقیق صلوٰۃ ہر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و بعد از وسے شروع نیست و اگر

توفیق حاصل است و است و از حدیث معلوم شد که کدام یک پیشتر بخواند پس گفت اشوب که صاحب مالک است طائفه دوم
پیشتر بخواند که اسلم است از کثرت مخالفت و حدیث آید بران دلالت دارد و امام ابوحنیفه گفت طائفه اولی
پیشتر بخواند و کذا فی بعض الشروح این روایت سالم است از ابن عمر - و روی مایع نخود - و روایت کرد نافع از
ابن عمر مانند آن - و زاد - و زیاده کرده است نافع این را که - فان کان خوف هواش من ذلک - پس اگر یافته شود
تیس از دشمنان که آن سخت تر است از آن خوف که باو نماند بجا است توان کرد بر وجه مذکور - صلوات بر اهل بیت علیهم السلام
بگزارند زیاده ایستاده بر پایسا خود اگر توانند زیاده ایستاد - اور کمانا - یا گزاردند واره اگر نتوانند زیاده شد
مستقبل القیامه - و روایت از نه بجانب ثبوت اگر ممکن باشد استقبال - او غیر مستقبل - یا گزاردند استقبال کنند قبله اگر
ممکن نباشد استقبال برینه تقدیر تا ممکن است نماز از دست ندهد پیشتر بر روی افتم از خود بر سر کندگی بداند افتم بر روی با نواز
بندگی بداند کس و لو که در خفته شکل و بجای و سوسه اوی خیزد و اوری طالب بداند قال نافع لا اری ابن عمر ذکر ذلک
الا عن رسول الله گفت نافع گمان ندارم این عمر را که ذکر کرده باشند این مشوق و این مستقبل را که از پیشتر بخوانند
علیه وسلم - رواه البخاری - و ممکن غیر بدین روایت - بنظم را و سکون و اد که تا بیست و نفع کثیر است - سخن صالح
ابن خوات - بنفع خاصه حجه و تشدید و او و سوسه فوق این نیز تا بیست نفع است غیر از حدیث و خوات صحابی است جلیل
اول شایها و احادیث - سخن صلی بن رسول الله صلی الله علیه وسلم یوم ذات الرقاع صلوة الخوات - صالح روایت است
میکنند از کس که نماز کرده است آنحضرت در روز ذات الرقاع نماز خوانده را و ذات الرقاع یکسره نام غزوه است
که در سنه شامه از هجرت بود که ملائکه خدا آنحضرت کفار را کذا و این نماز را و بی آنکه جنگ واقع شود برگشت ذات الرقاع
از جهت آن که بیکدیگر مسلمانان پاس بر نه بود و پایسا اسوده شده و ناخشان پاس افتاده پس بانه پاره امیر ایچید
بودند و در این وجه است و بعض گویند که در آنجا کوسه بود که پاره او سوسه بود و پاره او سفید و پاره او سیاه و پاره او زرد
بود رنگ بزرگ گویا بقره باست برهم دوخته بدانان میان صلوة آنحضرت که در روز ذات الرقاع کرد و میبند بقول خود - ان طائفة
صفت همه و طائفة و جهاد العدو - که و سوسه صفت باشند بآن حضرت و که و سوسه صفت باشند و ایستاده شدند در مقابل ایشان
و جهاد برهم و او و کسر آن و در واسیتة بنجاه العدو بنا - فصلی بالقیامه گفته - پس گزار و آنحضرت با آن طائفه که با او بود
یک گفت گفت ثبوت قائما پیشتر بجای خود و مانند آنحضرت ایستاده - و اما الا انفسهم - و تمام کردند ایشان نماز بر سر
خود - ثم انصرفوا و پیشتر نماز کرده برگشتند و رفتند - صفت و او جهاد العدو - پس صفت باشند در مقابل دشمنان - و جرات
الطائفة الاخری - و او در طائفه دیگر که نخست در مقابل دشمنان صفت ایستاده بودند - فصلی بهم اللفظ اللفظی
من صلوة - پس گزار و آن حضرت با ایشان - گفت که باقی مانده از نماز و سوسه - ثم ثبوت جالس - پیشتر بجای خود و مانند آنحضرت
نشسته - و اما الا انفسهم - و تمام کردند این طائفه نماز بر سر خود - ثم سلم بهم - پیشتر سلام و ادان حضرت با ایشان - متفق علیه

دستہا سے خود را بنوسے گوشہا سے خود و گلو ہا سے خود تا پنجہ در گوش و گلو بود از زیور۔ یہ سخن الی بلال۔ می اندختند
بسوسے بلال و می پرند بوسے۔ یہوین بضم یا فتح آن ہر دو روایت است۔ تم از کف ہو و بلال الی بدینہ۔ پیشرفت
وشت تباہی کہ در آنحضرت و بلال بسوسے خانہ آنحضرت فی الصرح رفع شتابی و مبالغہ کردن تصور و رفتن۔ متفق علیہ۔
و عن ابن عباس ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم صلی یوم الفطر کثین۔ روایت میکند ابن عباس کہ آنحضرت گزارد در روز عید فطر
دو رکعت۔ لم یصل قبلہا ولا بعدہا۔ تکرار آنحضرت پیش از آن دو رکعت و نہ بعد از آن۔ متفق علیہ۔ این حدیث و لا الشارح
کہ پیش از نماز عید و بعد از دسے نماز۔ نیست ترمذی کہتہ است کہ در شب یاب حدیث آنحضرت بن محمد و عبد اللہ بن عمرو
و ابی سعید فرمودہ است و حدیث ابن عباس حدیث حسن صحیح است و عمل برین سنت ترویجی از اہل علم از اصحاب پیغمبر صلی اللہ
علیہ وسلم و غیرہم تحقیق کہتہ اند یعنی از اہل علم نماز عید برین پیش از آن دو رکعت اول صحیح است و نہ ہر کہتہ است
کہ شنیدیم کہ یکے از علمائے کلمہ ذکر کردہ باشند از سلف این است کہ گزاردہ باشند پیش از نماز عید و نہ بعد از دسے و در باب
کہتہ است کہ تفسیر نکات در مصطلح پیشین از صلوة عید یہ کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم گزاردہ با کمال حرص و وسع پندار
پیش از آن کہتہ اند کہ اگر است در مصطلح است خاصہ و بعض کہتہ اند در مصطلح و در حدیث مسلمی نیز کہ آنحضرت گزاردہ اتہی و در بعض شرح
ہا کہتہ کہ اگر گزارد اشراق و صبحی پیش از خروج مصطلحی مکررہ نیست و در فتح الباری کہتہ کہ کو فیان بگویند کہ گزارد بعد از آن
و نہ پیش از آن و بجزیران بگویند گزارد پیش از آن و بعد از آن و مدنیان بگویند نہ پیش و نہ پس و باول قائل است
اوراعی و ثوری و شافعی و ثبانی قائل است حسن بصری و جامع و ثمالی و تہا کہتہ نہ ہر می و ابن جبریم و احمد۔ شافعی و جامع
از سلف کہتہ اند کہ اگر است نیست در نماز قبل و نہ بعد از آن اختلاف کردہ اند کہ چون فوت شود نماز عید قضا کردہ شود
یا نہ و ظاہر یہ بیان است کہ چون فوت کردہ با امام قضا کنند زیرا کہ نماز با جماعت ساختہ شدہ است بودن او عبادت
مکررہ اگر مخصوصہ کہ تمام می شود و آن شدہ اند بقرآن کہ افی الہدایہ و در بعض سندہ و ج تکررہ است کہ اگر خوابد و رکعت گزارد
یا چہ اشل صلوة صبحی کہ در سالہ امام گزاردہ میشود و نقل کردہ از محیط و قاضی خان کہ اگر مصطلحی یا پیر و نماز با امام در نیاید و س
مخیر است اگر خوابد باز کرد بخانہ بے آنکہ گزارد نماز او اگر خوابد گزارد و برگردد و فصل آن است کہ چار رکعت گزارد تا حاصل کرد
اور نماز صبحی و پنجین است مذہب احمد۔ و عن ابن عباس کہتہ است انما ان خرج الخیض یوم العیدین۔ ام علیہ کہ از کبار اصحاب
و عاقلات نساست و ہمراہ آنحضرت غزای کرد و نماز اہل ان را بہار داری میکرد و مجروحان را تداوی میکرد کہتہ اند کہ در حدیث
طائفہ زنان کہ بیرون آریم زنان حایض را روز ہر دو عید۔ و ذات النہدور۔ و بیرون آریم زنان پرودہ نشین را حسین بضم حا
و فتح یاسے مشدودہ جمع حایض و خذ و رجم خذ بکسر خا سے مجملہ پرودہ کہتہ شدہ میشود و زن بکر را در گوشہ خانہ کہ می نشیند
در دسے مقصود آنکہ اگر در آنحضرت کہ زنان ہمہ در روز عید بایند۔ فشیہدن بجا تہ المسلمین و وثم پس حاضر شوند جماعت
مسلمانان را و دسے ایشان را۔ و تفرزل الخیض عن صلاہن۔ و گوشہ گیرند و کیونستہند زنان حاضر از جاکہ نماز خود

فقال وعلمایا ابابکر پس گفت جان و کز ارشادان را سبب ابو بکر - فانما ايام عید - زیرا که این روز را روزی است مناسبت
 آید ايام عید و اکل و شرب و ايام ضیافت الله است و فرج و مسرور و در آن اگر چه بدیهیت و غنی باشد مناجاست و سستی
 روایت - و در روایتی این چنین است که گفت آن حضرت صلی الله علیه و سلم - یا ابابکر ان لکل قوم عید - ای
 ابابکر هر قوم را عید است - و با عیدنا - و این روز عید است و در روایتی آمده است که چون غافل شده آنحضرت اشارت
 کرد و اشاره آن دخترکان را و بد فرستند - متقی علیه - بدانکه این حدیث است که تمسک میکنند بدان اهل بیعت و راجع غنا
 و شنیدن آن بانه و آنچه از این حدیث بنظر انصاف بی شوب و غصب و اعتساف ثبات و دیگر و آن است که ابوبکر صدیق انکار
 کرد لغنی و رفیع را و منع و جر کرد از آن بجهت آنچه مقرر بود نزد دوسه از حرم و که است آن و گمان برد که منع ناکردن
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم از آن از جهت عدم علم بود بدان بجهت نوم یا غفلت یا منیخواست که منع کند و فرصت آن نشد
 و دانست که آنحضرت آن را تفریر نموده و روا داشته است درین روز خیر از آن را و انداخته و فایده ایا عید
 و ابوبکر را باین فرقی و تفصیل علم نمود پس دانست که حدیث بر ایا حجت مقدس از آن در روز عید و غیر آن از
 میرا شده که منبج است در روز فرج و مسرور و شگفت نیست که این در ماده مخصوص بر وجه مخصوص است و از اینجا
 ایست علی الاطلاق لازم نیاید بقیاس بر آن و آن جایز است مگر تفریر عدم نفس در فرع و آن محل نزاع است و انما
 آن است که قطع بر حجت آن علی الاطلاق چنانچه جز است نه نا و شکی نیست که ثابت نشده است و تحقیق قصر است
 که در اندیشه اوقات خیرین و بدترین که حدیثی در حرم است و بعضی علما گفته اند که یافته نشده است پس
 قطعی بر حجت آن و نه بر ایا حجت آن و اصل در اشیا ایا حجت است و با وجود آن شک نیست که دوام اعتقاد بدان
 و استقامت آن بخلایف طریقه اتباع است و قهرا را درین باب تشدید و تضییع است مگر مقصود ایشان جسم ماده
 و سدر ذرات است و جمیع آن است که قول امام عظیم که است آن است و الله اعلم - و علی السبیل قال کان رسول الله
 صلی الله علیه و سلم لا یجد و یرحم الفطر حتی یاکل مرار - بود آنحضرت که نه فرشت صلی روز عید و طرا تا آنکه میخورد و چنانچه - و یا کلمه
 و میخورد و تکرار طاق - رواه البخاری - و در روایتی عالم از عقبه بن حمید آمده که میخورد و سینه یا نه یا نه یا نه از آن یا
 زیاده بران و رعایت و ترحم و دست در همه امور آن الله و تحسب العترة و اعتبار اکل تکرار است از جهت آن بود که وقت
 حاضر بود و بعضی گفته اند که گفت در استحباب اکل تکرار حلاوت آن بود و حلاوت نافع است و تقویت بصیرت و تقویت
 آن است و حلاوت موافق مزاج ایمان است و گفته اند که هر که در خواب بیدار که چنانچه شیرین میخورد تا و بلش آن است که حلاوت
 ایمان ضعیف و شود و حلاوت نه میگرداند و دل را و انداخته و طرا شیرین فصل است و سخن چهارم قال کان النبی صلی الله علیه و سلم
 و اکان یوم عید خالف الطراقی - بود آن حضرت که چون میخورد و روز عید خالف گفت سبک و در راه یسعی بیرون می آمد و راه
 و میگشت از راه دیگر - رواه البخاری - بر آنکه احوال و بیان گفت و صد و در این فصل از آن حضرت است بعضی گفته اند

که حکمت درین آن بود که تا گواهی دهند و انقطاع و موافق شکسته نمکفه از هر دو راه سبک کنان آن ازین و انس و جن
گفته اند حکمت از طهارت اشعار اسلام بود و در هر دو طریق یا اظهار ذکر خدا و شاعت آن در هر دو یاد غصه و غم انداختن و ترسید
کا فوران با طهارت اسلام و وقت اعلام وین و غرت و کثرت ال آن یا شال گردانیدن سبلانان هر دو راه را و نیم
ایشان بر بخت و درین حال نیست و صلیق علیه و سلم و قضای حوائج ایشان و راست نشناختن و استرسشاد
و صدق و سلام ایشان و بعضی گفته اند که در این راه از برای شیخین و جمیع و از و حام خلق و بعضی گفته اند که در وقت رفتن راه
و دور را است یاری کرد و در گشتن راه نزدیک را بقصد کثرت از برای شیخین و در و باب و درین سخن نظر است زیرا که از خطرات
نوشته میشود و در رجوع نیز چنانکه درج که تا رسیدن بهانه اجز ثابت است و تصریح کرده اند بعضی علماء بعدم اختصاص آن
بج و مشهور و در دم آن است که آن از جهت خدا را زکاید اجزای وین بود و درین بهانه است و پوشید نماز که اگر قصد این بود
مگر نمیکرد آن را زیرا که برین تقدیر و حدیثی رجوع بر تقدیر علم عبادت شریعت و اختلاف طریق خروج و عود
و حق آن است که این همه احتمالات است که هر کس بخواهد استنباط نموده و در بهانه و اناترست با سایر اوصاف افعال
رسول خود و عقل خلق قاصد است از واک آن و احاطه بدان - و سخن البراء قال خطبتنا انبی صلی الله علیه و سلم یوم
قال ان اول ما ندب به فی یومنا هذا ان یصلی ثم یرجع ففخر - روایت است از برابن عازب که از شایع صحابه است
گفت خطبه خواند ما را آنحضرت در روز خلیف گفت بدرستی که اول چیزی که آفاق کنیم بوی در روز ما که این روز است که نماز
کنیم پیش از هر کاری که کنیم - و من قبل ذلک ففخر اصحاب یفتنا - پس کسی که در آن را پس تحقیق دریافت سنت
ما را - و من قبل ان یصلی فاما یوشاة لکم عباد الله - و کسی که در پیش از آنکه نماز بگزاییم ما پس نیست این مگر
گویند گوشت که شتاب کرده است از برای اهل خانه خود پس من الناس فی شیء - نیست از عبادت و هیچ
ترتیبی بضم نون و سکون بین عبادت کردن ناسک و اندکی قربانی نسک بضمین جمع مشک ففتح سین و کسر آن جانی
قربان - متفق علیه - و سخن حذیب بن عبد الله الجلی - بفتح باء موحده و هم صحابی است و او را جذب بن
سفیان نیز گویند نیست بحدیث روایت کرده اند از و حسن بصری و ابن سیرین - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
من فرح بصلوة فلیفرح مکانها احرى - کسی که فرح کند پیش از نماز پس باید که فرح کند بجای و شاة دیگر را
و من لم یفرح حتی یصلی فلیفرح علی اسم الله - و کسی که فرح کند تا آنکه نماز بگزاییم ما پس گوید که فرح کند بر نام خدا
یعنی دست است فرح و در اقم هر دو عبادت - متفق علیه - و سخن البراء قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
من فرح بصلوة فلیفرح بها و ما یفرح بها - کسی که فرح میکند پیش از نماز پس فرح نمیکند مگر با نفس خود یعنی گوشت است
که با نفس خود فرح کند و در اقم خدا نیست و در اقل عبادت - و من فرح بصلوة - و کسی که فرح کرد بعد از نماز
ففرح ثم تسکد و اصحاب سنن مسلمین - پس تحقیق تمام شد عبادت و در یافت سنت و طریق مسلمانان است متفق علیه

و عن ابن عمر قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يبرح ويخبر بالمصلي - بود آن حضرت که فرج میکرد و سخن میکرد و مصلی -
فرج درگاه و گویندست و صورت آن معلومست و سخن مخصوصش بیشترست و صورت و سبب آنست که شتر را ایستاده میکنند
و غیره میان هر دو پای پیش او نیز نماند تا خون از وی بر زمین می افتد و فرج در شتر نیز جایزست اما سخن فضلست
در شتر و اطلاق فرج بر شتر آمده است چنانکه در احادیث واقع شده است - رواه البخاری -

الفصل الثاني - عن ابن عمر قال قدم النبي صلى الله عليه وسلم المدينة ولهم يومان يلعبون فيهما - قدم آدم آورد
آن حضرت مدینه را و میبخت کرد و سبب و حال آنکه مراد مدینه را دور و نزدیک و بازی میکردند و در آن دور و نزدیک بودند
که آن کدام دور و نزدیکش گفته اند که این دور و نزدیک و هر چه آن بود و سبب آنکه شده است این قول بآنکه تیر و
و هر چه آن را عادت فرس و خصا الصل ایشان است و الله اعلم - فقال - پس گفت آنحضرت صلعم - ما هذا ان اليومان -
چیز نیست این دور و نزدیک شما مقیداید بآنما و بازی میکنند در آن - قالوا اننا نلعب فيهما في الجبال - گفتند چیز نیست که ما را
بجای آن علم باشد و بدانیم که از کجاست و که ساخته این مقدار میدانیم که ما و پدران ما بازی میکردیم درین دور و دور
زمان پیش که در میان جابلیت است و درین عبارت هم بیان غرض خود میکنند و هم اشارت مینمایند که از امور جابلیت
محل تعجب و جد نیست اگر چه خدا فرما بدینکه میکنند چنانکه دیگر امور جابلیت را هر که بدیم - فقال رسول الله - پس گفتند چیز نیست
صلى الله عليه وسلم قال يا ايها المسلمون ان الله بها خير منها يوم الاحد ويوم الفطر - بتعقیق بدل گردانیده است شمار خداست تعالی
بان دور و نزدیک شما و انکه در جابلیت دور و دیگر بهتر از آن دور و زمان دور و نزدیک بدل گردانیده کدامست روز عید قربان
و روز عید فطری فرماید که عید حقیقی و مسیح و سرور مومن را باید که در عبادت باشد پس در حدیث نهیست از امور و لعب ایشان
خفی بخواهیم از آن دور و عیدین از آنچه در و سبب فاحشه و سرور و از طریق و شمار و نهیست از تعلیم عیال و شیرین
و هر اسم ایشان و سرور بدان و حضور در آن تا آنکه بعضی از علما براه مبالغه رفقه حکم بکنند که ده اند فقه در جزم و تشدید و سبب و از آن
و آنها از علما که کفر کنانی فتح الباری فافهم - رواه ابو داود و - و عن ابن عمر قال قال كان النبي صلى الله عليه وسلم لا يبرح
يوم الفطر حتى يلعب - روایتست از ابن عمر اسلمی که صحابی مشهورست و احوال او در مواضع متعدد ذکر کرده شده است
گفت بود آنحضرت که بیرون نمی آمد و روز عید فطری براس نماز تا آنکه بخورد و چیز - و لا يلعب يوم الاحد حتى يلعب - و بخورد
و روز عید فطری تا نماز بگذرد و گفته اند که حکمت در اکل پیش از نماز عید فطر آنست که چون فطر بعد از وجوب معلومست دوست داشته
آنحضرت تجیل فطر را بقصد بادت با تشال امر روزگار در هر چه فرماید حکم کند و اگر نه قصد بکبر و اقتتال امر بود و سبب بهر بخورد
و حال آنکه گفتا بخواهیم که بعضی گفته اند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در هر دو عید بعد از اخراج صدقه بود که مخصوصست
بهر یک و چون اخراج صدقه فطر پیش از برآمدن نماز بود و خورد و برآورد و اخراج صدقه فطری بعد از نماز بود که فرج است نماز
گزارد و فرج کرد و تقدیر نمود و بخورد - رواه الترمذی و ابن ماجه و الدارمی - و عن كثير من عبد الله بن ابي عن جده -

جلوس فی مصلحہ ہم۔ حتی ایستاد پس روئے می آورد بر مردم و حال آنکہ مردم نشسته بودند در جلوس نماز خود۔ فان کان کانت لہ حاجۃ بہ بیت
 ذکرہ للناس۔ پس اگر ببیند مردم آنحضرت را حاجت بفرستادن لشکر بجایانے ذکر میکرد آن را براسے مردم بدان می فرستاد۔ او کان
 لہ حاجۃ یخیر ذلک عنہم بہا۔ یا یبوء و آنحضرت را حاجت بجایانے دیگر غیر فرستادن لشکر بجایانے امر میکرد مردم را بدان کار۔ و کان یقول
 و یبوء و آنحضرت کہ میگفتند۔ انصد قوائد انصد قوائد کہید صد کہید صد کہید صد کہید مگر سب بار۔ و کان اکثر من یفید قوائد النساء۔ و یبوء
 بیشترین کسی کہ تصدیق میکرد و آنحضرت و تا کہید و صد و صلی اللہ علیہ وسلم زنان۔ ثم یخیر من۔ و یبوء بیشترین آنحضرت
 بمنزل خود۔ فلم یزل اکثر الناس۔ پس ہمیشہ بود و تقدیم صلوة خطبہ در زمان خلفا سے از بعد و بعد از ایشان۔ حتی کان مروان بن الحکم
 تا آنکہ شد امارت مروان بن الحکم بر دیگر از بنی امیہ و بنی ابی سفیان۔ فخرجت منہ امر مروان۔ میگردد یا ابوسعید خدری پس بیرون
 آمد من منی دست در دست گرفته مروان را و تو حاجت بجایانے مجھے دستہ سے یکدیگر گرفتن از حاضرہ یعنی تنہیکہ زیر آلودہ و تنہیکہ
 دست سیکہ بر حاضرہ و یکدیگر۔ حتی انبیا المصلی۔ تا آنکہ آمد من مروان بر و صلی را۔ فاذا کثیر من الناس قد بقی علیہا
 من طین ولبن۔ پس ناگاہ کثیر بن الصلوات کندی منبر بر صلی بنا کردہ از گل و خشت خام و طائہ او ہم در آنجا بود و لبن بفتح
 لام و کسبہ بابر وزن کثیف و لبن بر وزن ایل نیز آمده و این کثیر بن الصلوات در زمان آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و بعد از او و آنحضرت
 او را کثیر نام کردہ و بود و نام او قلیل رہ صاحب جامع الاصول او را در صحابہ یابین بیان ذکر کردہ و قسری در کاشف گفت کہ قلیل
 صحیفہ بعض گفتہ اند و سے تائب سے و کثیر نام و سے عمر بن الخطاب نہادہ و ظاہر این حدیث آنست کہ اول کسی کہ منبر بر
 مصلی ساختہ مروان بود و از ندو نہ ما کثرت نقل کردہ اند کہ اول کسی کہ خطبہ در منبر خطبہ بنی خندان عثمان بن عفان بود و بنی امیہ
 ابوسعید خدری میگویی۔ فاذا مروان تبارخی یدہ۔ پس ناگاہ مروان کثرت کش میگردد و دست خود را بپیش کشیدہ و دست خود
 کا دیجہ بنی خندان و اما جرحہ نحو الصلوة۔ گویا کہ و سے یکبارہ بجانب منبر تا خطبہ پیش از نماز خواند و من کثرت او را بجانب نماز خواند
 پیش از خطبہ گزارد و چنانکہ سنت است۔ فلما رایت ذلک منہ قلت این الما بتدار بالصلوة۔ پس ہر گاہ کہ دیدم من آن قصد
 وارادہ را از و سے گفتہ بجا شد ابتدا کردن نماز و گزاردن آن پیش از خطبہ کہ فعین منبر صلی اللہ علیہ وسلم و ظاہر سے او بود۔
 فقال لما یا ابوسعید۔ پس گفت مروان ترا عین در غیاب ابوسعید۔ قد ترک ما تعلم تحقیق ماندہ شدہ و گنداشتہ شد چیز سے کہ
 تو میدانی از ابتدا خطبہ یعنی ترک کردم من آن را از جهت مصلحت کہ دیدم فان نسبت کہ اگر تقدیم صلوة میکردم مردم را سے استماع
 خطبہ آن خطبہ بر نہ قلت کلا واللہ فی نفسی بیدہ لا اتوان خیر ما علم۔ ابوسعید میگویی کہ من نہ چنین سستہ سگندہ بجا سے کہ تمام
 و است من در دست قدرت اوست نمی آرد شما بہتر از آنچه میدانم من۔ قلت ہر کہ گفتہ ام این گندہ راستہ بار۔ ثم انصرف۔ پس برگشت
 ابوسعید و حاضر شد جماعت را کذا قال الطیبی و محتمل کہ معنی این باشد کہ برگشت از جانب منبر بجانب نماز و نیز احتمال دارد کہ معنی
 این باشد کہ برگشت مروان بجانب منبر تا خطبہ بخواند و نشاندہ بنی ابوسعید را کہ نماز پیشتر از خطبہ یا دیگر از دو و بنی از و سے
 عبارت ظاہر نیست و اللہ اعلم۔ رواہ مسلم۔ بدانکہ سنت و عیدین گزاردن نماز سے پیش از خواندن خطبہ اتفاق کردہ

اقسام ثانی شرط است مگر از زمان که جندہ ہم درست است و در ہایہ گفتہ است کہ جوع از زمان و نہ سبب فقہما آنچه تمام شدہ باشد
بروے شش ماہ و غفرانی گفتہ ہفت ماہ و این بر تقدیر سے کہ عظیم الحیم باشد چنانکہ اگر خلط شود باشتی شہ کہ در نظر از دور و اگر
صغیر و فقیر باشد چارہ نیست مگر آنکہ تمام شدہ سنہ و درست نیست جندہ از مفر۔ **و عن عقیبہ بن عامر النبی صلی اللہ علیہ وسلم**
اعطاه غنما لیسما علی صحابہ ضحایا۔ روایت است از عقیبہ بن عامر کہ از شاہیر صحابہ است کہ آنحضرت داد او را گوشت پندان
گوشت کند آنرا را بر صحابہ آن حضرت بطریق قربانی پس قسم کرد۔ فقہی عتود۔ پس باقی ماند بعد از قسمت عتود بقع عین پس
از وے تاسے ثمانہ کیسا لالا و لا و مفر و بعض گفتہ اند آنچه گذشتہ بروے اکثر حول و خلاصہ گفتہ عتود و از مفر مثل
جوع از زمان آنچه گذشتہ بروے اکثر سال۔ **فدکرہ لرسول اللہ** پس اگر عقیبہ آن عتود را کہ باقی ماندہ بود و غیر نمیداد
صلی اللہ علیہ وسلم را و گفت غنم شہمت یافت عتود و باقی ماندہ است چه حکم میشود فقال۔ پس گفت آنحضرت
صحابت۔ تفصیح کن بدان عتود تو۔ **وفی روایت۔** و در روایتیہ این چنین مدہ است کہ قالت۔ **گفتہ۔** یا رسول اللہ صاحبی
جوع۔ رسیدہ جوع یعنی آنحضرت قال صحیح کہ گفتہ آنحضرت تفصیح کن تو بدان اگر عتود نام نہ کیسا است خود درست است نزد ما مطلق و اگر
اکثر از آن است میگویند کہ کفایت آن مخصوص بعقیبہ بن عامر است چنانکہ در حدیث ابی بروہ و جوع مفر آمدہ است کہ جوع کن
آنرا و او کفایت نمیکند از جوع یکہ مگر از تو و آنحضرت را میرسد کہ تفصیح کند بعض احکام را بعض احکام و احکام مفوض بود کہ
بقول صحیح۔ متفق علیہ۔ و عن ابن عمر قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم یذبح و یخیر بالمصلی۔ بود آنحضرت کہ
ذبح میکرد و غیر میکرد و در مصلی از جنت اول وقت و سائبا معلوم شد کہ مفر مخصوص است بابل و ذبح عام و غیر اہل
افضل است از ذبح وے۔ **رواہ البخاری۔** و این حدیث در باب صلوٰۃ العیدین در آخر فصل اول گذشت از
ابن عمر روایت بخاری و ظاہر این است کہ ہمین ہا ذکر میکردند آنجا **و عن جابر بن النبی صلی اللہ علیہ وسلم** قال البقرۃ من
سبتہ۔ گا و واقع میشود در قربانی از ہفت کس کہ شریک شوند در آن۔ **والجذر عن سبتہ۔** و شہرت واقع میشود از ہفت
کس۔ **رواہ مسلم و ابو داود و اللفظ۔** و این لفظ حدیث مرانی داود و درست این ائمہ ارض است بر صاحب صلیح
کہ چون لفظ حدیث مرانی داود و درست میباشد کہ آن را در فصل ثانی ذکر میکرد۔ **و عن ام سلمہ** قالت قال
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا دخل العشر واراد یحکم ان یفخی۔ چون در آید دہ ماہ ذی الحجہ و او بعضے از شما کہ
قربانی کند۔ فلا یس من شجرہ و شجرہ شجرا۔ پس باید کہ ساس نکند و اگر و آن کس از موسے خود و روسے و پوست خود
چیزے را۔ **وفی روایت فلا یاخذن شجر او لا یسفن فلا۔** پس باید کہ نگیرد موسے را و نمیزد ناخن را و یکلن تبشیر و تفصیف
ہر دو روایت است از تعلیم و حکم ہر دو یکسان است۔ **وفی روایت من لای مال ذی الحجۃ وارا وان یحیی فلا یاخذ من**
شجرہ ولا من علفارہ۔ من لای مال ذی الحجۃ را و خواہد کہ شجیرہ کند پس باید کہ نگیرد موسے خود و نہ از ناخان خود۔
رواہ مسلم۔ اگر گوی کہ گرفتن مو و ناخان مقول و مقصور است لیکن گرفتن از شجرہ کہ یعنی پوست است کہ زیر موسے نباشد

وارز - ولا خفا - وانكته نجاف دار و گوش و سگه کرو - رواه الترمذی و ابو داود و النسائی و الدارمی و ابن ماجه و انتهت روايته
و غنی شدیم است روايت ابن ماجه - الى قوله و الاذن - تا قول و الاذن - و ابن الاصبی - تا آخر در حدیث و غنی شدیم
و عمنه قال - و من از علی است رضی الله عنه گفته - نبی رسول الله صلی الله علیه و سلم ان یضی با غضب القرن و الاذن -
نبی که در آنحضرت که غنی شدیم شکسته شده شاخ و شکسته شده گوش و غضب بعین مملو و شکسته شده شکسته شده شاخ
و غضب با گوش شکسته شده و اکثر افعال غضب و شاخ است و گوش نیز است حال یا به چنانکه درین حدیث
آمده است و مراد بان قطع اذن است - رواه ابن ماجه - و عن ابن عمر بن الخطاب بن رسول الله صلی الله علیه و سلم
سئل ما ذی من الضحایا - پرسیده شد آنحضرت که چه چیز است که پرسیده کرد و شود از ضحایا یعنی که با او است که با آن غنی شدیم
فانما ربه فقال اربعاً - پس شارت کرد و با گشتان دست پس گفت پرسیده چهار را - العوراء البین طلعها - انگ که پدید است انگلی و
و العوراء البین عوریا - و یک چشم که پدید است کوری او که اکثر - و المصیفة البین عرضها - و چهار که پدید است میاری او چنانکه
اسید صحت او نماند - و العجفاء التي لا تنقی - و لا غرکه مغرور استخوان ندرت و تقی تقیم تا و سکون نون و کسراف - رواه مالک احمد
و الترمذی و ابو داود و النسائی و ابن ماجه و الدارمی - و عن ابی سعید قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یطی
بکبش اقرن فجعل - گفت ابوسعید خدری بود آنحضرت که قربانی میکرد و جفا شاد خدای میگوید که گشت تا فحیل بر وزن کرم این
یا بنی منی است و اصل منی و سست راست قوی بر بند و بر باوه و گفته اند که اولی ترک بر سست که کب میاری جدید داده و مراد این
قوی و بزرگ است - فیظرفی سواد - سیاه چشم - و یا کل فی سواد - سیاه دایان - و منی فی سواد - سیاه یاسه - رواه الترمذی
و ابو داود و النسائی و ابن ماجه و عن ابی سعید قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یطی
صلی الله علیه و سلم کان یقول ان النجاء یوفی بما یوفی منه النبی - روايت است از جاشع که صحابی است و از قبیل بنی ساهم است و از
همایون است که بود آنحضرت میگفت که خدیج بن قحیم ذوال تمام میگفت حق را از چهره که تمام میگفت از آن چهره و مراد از خدیج همان است
چنانکه در اصل باب گذشت و اگر خدیج را تفسیر کنند یا نه تمام شده مراد از یک سال خدیج از مغز و دست باشد چنانکه از تفسیر
یک سال را گویند و یوفی به شدیم است از توفیه - رواه ابو داود و النسائی و ابن ماجه و عن ابی سعید قال سمعت رسول الله
صلی الله علیه و سلم یقول نعمت الائمة النجد من الضمان - میگفت آنحضرت نیکو انچه است خدیج از ضمان یعنی جائز است به علامت
خدیج از ترمذی - و عن ابن عباس قال کان مع رسول الله صلی الله علیه و سلم فی سفر فحضره الائمة النبی که است این
بودیم با آنحضرت در غریه پس حاضر شد روز عید اصبی - فاشترت فی البقرة سبعة و فی البقرة عشرة - پس شتر یک و شتر یک
کس و در شتر و کس شتر که ده کس در شتر عمل بجنه از علم است و جمهور بر آنند که این فسوف است و کما و شتر یک و شتر یک و شتر یک
و النسائی و ابن ماجه و قال الترمذی هذا حدیث حسن غریب - و در کفایت یک شاه از اهل بیت نیز ترمذی حدیثی را روایت کرده است
و حکم از زبونی نیز است که گفته شد - و عن عائشة قالت قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما عمل ابن آدم من عمل یوم النحر احب

الفصل الثانی - عن محبت اکبر پیغمبر و سکون خاصے محمد بنون و وفا - بن سلیم - بضم سین و فتح لام صحابی ست والی گردانیدہ بود

اور امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ چنانچہ روایت کرده است از آن حضرت حدیث و انجمنه و غیره - قال کنا و فو فامع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بعزۃ قسمۃ یقول - گفت بودیم ما و فو کسندہ با آن حضرت در روز غزہ پس شنیدیم من آن حضرت را کہ بگوید - یا ایہا الناس ان علی کل اہل بیت فی کل عام انجمنۃ و غیره - ای مردمان بدرستی کہ ہر سال انجمنہ و غیرہ است - بل در روز ما القیرۃ - آیامی در یابید کہ چہ شے غیرہ - ہی ای شہدائے الہیہ - غیرہ آن است کہ می نامیدہ شات آن را بر جہت جہت فوج او و راہ وجہ - رواہ الترمذی و ابو داود و النسائی و ابن ماجہ و قال الترمذی ہذا حدیث غریب حدیث الاسناد و قال ابو داود و الترمذی منسوخہ - و گفته است ابو داود و دیگران کہ غیر منسوخ است و توشی و فتح و سے سخن کرده است کہ خطبہ آن حضرت کہ بعزۃ و وجہ و رواج بود و آن پیش از فوت آن حضرت بود و سہ ماہ بود کہ ثابت کردی اہل بیت از ان و اللہ اعلم

الفصل الثالث - عن عبد اللہ بن عمر - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم امرت بیوم ان اہل عسید

جعل اللہ لہ الامۃ - گفت آن حضرت امر کرده شدہ ام پرور انجلی و را کہ ان عید سے است کہ گردانیدہ است آن را خدا سے تہا سے بل سے این است - قال لہ رجل - گفت مرد آن حضرت را مرد سے - یا رسول اللہ ایت ان لم اجد الا نیتہ انی خبرہ مرکہ اگر کیا ہم مگر نیم کہ انی است - افا نسی ہما - آیا پس قربانی کنم بوسے و نسیہ ہما سے ہا پرورن کریمہ از منج است یعنی عطا و عیب را عادت بود کہ نافذ شیر و ار یا غنم شیر و ار را بجا جان میرانند کہ شیر و سے بلکہ بشیر و سے و ولد و سے تا مدے کہ احتیاج باشد متفق شود و بعد از قضاے حاجت باز گردانیدہ بندہ و از قضاے حاجت معلوم میشود کہ ذکر را نیز فریاد کند و تاسے او مثل تاسے حمامہ خواہد بود کہ بر نیز از اطلاق میکند یا این قضاے اتفاقی است براسے تاکید و در و تہی کہ انتفاع و و سے بیشتر است پس گفت اگر خبر فریاد نہ شدہ باشد آیا اورا تہم تہم کہم - قال لا - فرمود آن حضرت مکن - و لکن خدمت من شکر و اطفاک - و لیکن بگر از موسے خود و ناخشان خود - و تفصل شاربک - و می بری و کوتاہ میکنی بر و تہا سے خود را - و تعلق فاکک - و می شتری موسے ز بار خود را - فاکک تمام فاکک عند اللہ تہا سے - پس آن تمام افعال قسربانی است و در حکم قربانی است و راجعہ و ثواب نزدیک خدا سے تہا سے - رواہ ابو داود و النسائی

باب سکوۃ الحسوف

مشہور در حدیث افعال شہوت و فقر و کسوف و شمس است و رواہ صاحب جہاد و روایت گردانیدہ بود و بعضی مجاہد و ہر دو و جماعہ بخاند و شمس و ان ایش کہ مذکور است و رباب بن جہاد از فضل بن حضرت علی رضی اللہ عنہ سلمہ کہ کسوف شمس خبر حدیث ثانی کہ مختل است و شیخ و شمس خود را کہ خبر کسوف قمر محل کرده و خبر کسوف کہ در حدیث ابن عباس واقع شدہ کہ آن و القمر آیتان من آیات اللہ فاذا آتیتم ذاک ذکر اللہ و در حدیث ما کشفہ فادعوا اللہ و کہ و ادعوا اللہ و اما فضل آن حضرت و بی و حدیث معلوم و شیخ ابن ہمام از قضاے ان حدیث ابن عباس کہ در حدیث آن حضرت و کسوف شمس فرمایند از حدیث کلمات در چہار سجدهات و از حدیث عائشہ نیز آورده کہ آن حضرت یکبار در کسوف شمس قمر چہ کلمات چہار سجدهات و لیکن در اسناد این ہر دو حدیث مقال است و اللہ اعلم و بدانکہ نزاع و کسوف شمس و راجعہ است بجا عت در صورت نفل و ہر کسوت یکبار کسوف چہا کلمات است و در نماز سے خطبہ

نحوه ایستادن و از اینجا بقیه نماز معلوم میشود که سوره بقره خوانده باشد و الله اعلم - ثم رکع رکوعا طویلا - پستبر رکوع کرد و رکوع در وضو روايات آمده که
مانده از قیام - ثم رفع - پستبر داشت سر از رکوع - فقام قیما طویلا و هو دون القیام الاول - پس ایستاد و ایستادنی دراز و این
ایستادن فرو و قیام اول بود و دون یعنی قریب نیمی آید ازین حدیث معلوم نشد که در قیام دوم قرائت کرد یا تسبیح خواند یا تشریف
و الله اعلم - ثم رکع رکوعا طویلا - بعد از آن باز رکوع کرد و بار دوم رکوع دراز - و هو دون الركوع الاول - و این رکوع دوم فرو و
یا قریب رکوع نخستین بود - ثم رفع - پستبر داشت سر از رکوع دوم - ثم سجده - پستبر سجده کرد یعنی دو سجده چنانکه معروف است و سجده
و جلس لیخاطب ان طویل نکرد - ثم قام قیما طویلا و هو دون القیام الاول - پستبر قیام کرد قیامت طویل براس - رکعت دوم و این قیام
فرو و یا قریب با قیام اول بود که در رکعت اولی کرده بود - ثم رکع رکوعا طویلا و هو دون الركوع الاول - پستبر رکوع کرد و در رکعت
دوم رکوع دراز و این رکوع دوم رکوع اول بود که در رکعت اولی کرده بود - ثم رفع فقام قیما طویلا و هو دون القیام الاول - پستبر
ایستاد و ایستادنی دراز و این ایستادن دون ایستادنی بود که در رکعت ثانیة کرده بود - ثم رکع رکوعا طویلا و هو دون الركوع الاول -
پستبر رکوع کرد و رکوع طویل این رکوع اول بود که در رکعت کرده بود - ثم رفع فقام سجده - پستبر داشت سر پستبر دو سجده
کرد - ثم انصرف - پستبر گشت از نماز یعنی ایستاد و تسبیح و ذکر کرد و این را از جهت ظهور - و قد تخلص المسلم - و
حال آنکه تحقیق آنکارا در روشن نمودن آفتاب - فقال ان الشمس والقمر آیتان من آیات الله - پس گفت آنحضرت که آفتاب
و ماه و نشان آنها از نشانه های که دلالت میکنند بر وجود خود و خسوف و کسوف خود بر کمال قدرت و عظمت باری تعالی
و وجوب عبرت اند مراد دانش را که در یک ساعت بآن نورانیت و ابراهیم منظم و کسوف شدن همچنین قادر است و مستطاع
و انبیاء باشد که نور علم و ایمان از او میسر گشت کند و تاریک گرداند - لایحیة فان الموت احد و الاخرة - منیکم نذرت حیات
کسی و نذرت حیات کسی این دفع است مراعات احوال و جالبیت را که خسوف و کسوف بسبب عادت عظیم باشند
موت شخصی بزرگ و ضرر عام می باشد و در آن روز موت ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه و سلم نیز اتفاق افتاد و گفته اند
مردم که مگر بخت آن باشد و از اینجا معلوم شد که اعتقاد اهل جالبیت و موت عظیم و ضرر عام بود پس ذکر حیات با وی بخت
استقبال و دستخط از موت باشد و الله اعلم - فاذا را یم فلک فاذا ذکر الله - پس چون ببینی شهاب خسوف را پس ذکر کن خدا را
قالوا انک تفتنهم صواب - یا رسول الله را ناکت و ناولت شیافنی مقامک هذا - دیدیم ترا که گرفته تو خیر کسی را یا قصد گرفتن آن کردی
و ریاسته ایستادن تو که این است یعنی در اینجا که نماز میگزاردی یا در اینجا که صحبت میکردی ما را زیرا که آن حضرت بعد از نماز خطبه
بفرموده و از اینجا که در احادیث آمده است - ثم را ناکت حکمت - پستبر دیدیم که باز ایستادی و پس مدی - فقال انی را یت الخبثه فمما و یشتمل
عقودوا - پس گفت آنحضرت بدینگونه دیدیم بخت را پس اگر ختم از بخت خوشه را در صراط گفته عقود خوشه انگور و ظاهر او آن است که
قصد گرفتن آن کردیم بفرموده و صلی الله علیه و سلم - و لو ان الله لا کلتم منه بالقیمة الدنيا - و اگر میکردیم آن را هر آنیه خود و بدین شاکه
تا مدت بقای دنیا را و آن است که گرفتیم یا سه خود و اگر میکردیم براس شما و میادیم شما را و غیره و شما را از این طوره هر دانه که از آن

سموہ کردہ است و مولف از عبد الرحمن بن عمرہ آورده و تائید کرد و آن را بر وایت مسلم و شیح السنہ کہ آن نیز از صاحب جامع است و ہم از حدیث تائید و تائید خود رواہ مسلم فی صیغہ گفت و اگر نہ ذکر فی صحیحہ حاجت نیست کہما لا یخفی و حسن استمارت ابی بکر و فیما قالہ تقدیر ابی سلمیٰ اللہ علیہ و سلم بالتفاوت فی کسوف الشمس تحقیق اگر در آن حضرت باز آوردن بنده و گرفتن آفتاب غناقت بفتح یحییٰ بنی عتبات است۔ رواہ البخاری۔

الفصل الثانی - عن عمر بن خطاب - قال صلی اللہ علیہ وسلم فی کسوف الشمس لا یمنع لصوتها - گفت عمر بن خطاب نماز کرد و با آن حضرت در گرفتن آفتاب و دعا کے کہ نمی شنویم ما آن حضرت را و ادیعی قرأت است و شیح در شیح خود گفته کہ نہ شب شافعیہ اختلاف قرأت است و دعا و کسوف الشمس حاجت بودن و سے نہار یہ انتہی این جہت کل کہ شیح در حدیث عائشہ کہ حدیث و ہم باب کسوف را بر گرفتن فرم کہ گفت جہر کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم در دعا و کسوف قرأت را وین است قول ابی حنیفہ و نزد صاحبہ ہرست و بر وایت قول محمد مثل قول ابی حنیفہ است زیرا کہ اگر بنا بر یہ تھا تو اہل سبکزار نہ چنانکہ گذشت۔ رواہ الترمذی و ابوداؤد و والنسائی و ابن ماجہ۔ و حسن علی مرتضیٰ۔ قال تفسیر لابن عباس ما تفسیر فلا یمنع بعض از وای صلی اللہ علیہ وسلم۔ مگر کہ کہ مولیٰ ابن عباس است و یک از فقہائے کربلا ہیں و شیحی گفت پیچیکہ ندیدم کہ اعلم بود کتاب التفسیر مگر کہ اصل او از برہت گفت کہ گفتہ شد ہر ابن عباس را کہ عرفان زن کہ چنانکہ از وای منظرہ آن حضرت است و مرد و ابن عباس صلی اللہ علیہ وسلم رضی اللہ عنہما فخر ساجد پس بر روی اقامہ ابن عباس سجدہ کنان۔ فقیل لہ لشیخ فی ندرہ الساقۃ۔ پس گفتہ شد ہر ابن عباس را یا سجدہ میکنی وین ساعت یعنی بی وجود و موجب سجدہ و سجدہ بی وجود موجب است کہ فی شیح شیخ و تواتر کہ وقت نماز باشد و قیاس کردہ باشند سجدہ را بر نماز و تواتر کہ مرد و سجدہ نماز باشد چنانکہ بعض علماء و سجدہ بکبرہ ان تاویل کردہ اند فافہم فقال۔ پس گفت ابن عباس۔ قال رسول اللہ گفتہ است پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم اذ ایتیم فاسجدوا۔ و فقیکہ یہ بینیدہ نشانی از نشانہا سے تہ ول یا یا محمد کہ می فرستادہ خدا سے تہا کے بندگان را بان پس سجدہ کنید از براسے تصرع و ستغفار و تہا ہار۔ وای ایتیم از غم من و ما با از وای صلی اللہ علیہ وسلم کہ ایتیم است بزرگ تر و شدید تر و رسانندہ تر از رفتن از وای پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم۔ از عالم زیر کہ ایشان را افضل صحبت است با فضل خاص از وجہیت و اختلاف و ارتباط کہ یکس از صحابہ را آن نیست پس در رفتن ایشان و ما با بکبرہ و خیر کثیر باشند یا آنکہ رفتن ایشان رفتن علی سے است کہ متفر و بودند ایشان بان از علم باحوال درو فی آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم۔ رواہ ابوداؤد و الترمذی۔

الفصل الثالث - عن ابی جریج - قال انکسفت الشمس علی عمر بن عبد الرحمن صلی اللہ علیہ وسلم و علی بہم فخر سورۃ من الطول۔ گرفتہ آفتاب و زمان آن حضرت پس خواند سورۃ را از سورہ ہاسے دراز طول بضم طاء و در آن خوفہ جمع طوسے لا بر وزن طوسے لا منوشت طول کہ فی التامکوس و در بعض نسخ یکسورہ را خواندند و در بعض نسخ آن فخر

صحابی آنحضرت بیرون آمد آنحضرت با مردم بسوی منعمی و عساکر که قصد استفا دارو - منعمی بهم کشتن چهره با نظر او تا
پس بگزارو با ایشان دو کوفت بجهت کردوران دور کوفت بقراست - و انتفیل القبله یجوا - و در سبب آن و در وقتیکه در حال که
و عا میگرد - و رفع یدیه - و بر پشت هر دو دست خود را بمبا لغه چنانکه در حدیث آمده میاید - و حول رواد آنحضرت
القبله - و گردانید و سبب خود را که پوشیده بود هنگام استقبال قبله تا آنکه بگرداند طرف راست او بر جانب چپ و طرف چپ
بر جانب راست و بگرداند بطاهر و باطنی باطنی آنحضرت آن نیست که بگرداند برست راست خود گوشه پایان را در از جانب
چپ و برست چپ گوشه پایان را از جانب راست و بگرداند هر دو دست خود را پس پشت خود را آنکه باشد در سبب
که گرفته شده است برست راست بوقت اعلام از جانب یمن و با شش طرفه که گرفته شده است برست چپ بوقت اعلام از جانب
ایستاد و گفته اند که این تحول و تقایب از سبب تفادول و تبدل حال امساک با مطار توکی بغیر حق است و بعضی گفته اند که این انتقال از
پیر و در گار است که امر کرد آنحضرت را که بگردد تا سبیل گردد در حال یا آنحضرت با تنها و خود بقصد تبدل حال و مجر و تفادول زیرا که تفادول
بقصد و اختیار نمی باشد بلکه چیزیست و بیهوش و در خارج نه باین قصد پس تفادول گرفته شود بدان و ظاهر آن است که امر و تفادول
تفادول اینجا این معنی است که آنحضرت این فعل کرد تا اول است کنایه بر تغییر حال و علامت باشد بر آن یا آنکه بود تفادول البته
بجست یا غیر مسلم است و الله اعلم متفق علیه و عن الحسن - قال کان النبی صلی الله علیه و سلم لا یرفع یدیه فی شئ من عاداته الا فی
الاستسقاء - گفت آنحضرت که بر نمیداشت هر دو دست خود را در هیچ چیزی از دعا سبب خود و بگرداند استسقاء یعنی برود
بلخ بالا از تفادول سینه در و سبب - فانه یرفع حتی یری بیاض الطیبه پس برستیکه برست است یعنی در استسقاء تا آنکه دیده شود
سپید می شود و تفادول آنحضرت یا بجهت آنکه درین حال جامه و بدن شسته یعنی بود و یا در سبب می بود و غیره از آن و رفع یدیه و در وقت
و وضع بیاض الطیبه است اگر برست بر بدن شسته می بود و یا بطاهر و بگرداند و بگرداند باطن و دشمنان گفته اند که در وقتیکه برست
صاحب تر و طلب می تر بود شستن و ستها بلند تر و بالا تر متفق علیه و عن الحسن ان النبی صلی الله علیه و سلم استسقاء تا آنکه دیده شود
کفیه الی السماء - و بهم از آنست که آنحضرت استسقاء کرد و بشارت کرد و بر پشت هر دو کف دست خود بسوی آسمان بگردد و آنچه
استسقاء است در دعا که بطریق گفت و ستها بسوی آسمان کنند و گفته اند که چون دعا براسه طلب و سوال چیزیست آنحضرت
بوقعت است که گردانیده شود و بطریق گفت و ستها بجانب آسمان و هرگاه که براسه دفع و دفع فتنه و بلا باشد شستن است و دست بجانب
آسمان کند از براسه اطمینان فتنه و بلا و بشارت کردن قوت حادثه و علیه آن طبعی گفته این نیز براسه تفادول است بقلب
و تبدل حال مثل صنع و سبب و در تحول رواد و اشارت است بطلب که بطریق بجانب آسمان بگرداند و بر بر و آنچه در و سبب
از اطار و الله اعلم - رواه مسلم - و عن الحسن ان النبی صلی الله علیه و سلم قال ان رسول الله صلی الله علیه و سلم کان اذا
راى لمطر قال - گفت ما کشته بود آنحضرت چون می دید باران را یعنی بعد از استسقاء میگفت - اللهم صیبا نافعنا من هذا المطر
باران ریختن بسیار سودمند و میسر بشتن خداوند تشدید یا سبب ثنائیه و بعضی با موصوفه مشدود روایت کرده اند که در وقتیکه در

[illegible][illegible]

وگفته که در پیش ما در آن باران از وقت مسین و هوو که بر سر است از شما و ایا آن کیسه خمره و تشدید و خنده بی و مشت چمن و هوو و
 بچرخه لا - و خدا که الله ان مدعو - تحقیق فرموده است خدا که شما را که بخوانید او را و در خواهد از و سه - و در حد که آن
 الیم - و در دوا ده است شما را که قبول کند دعا و سوال بر سر شما - تم قال - پس گفت آنحضرت - الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم
 مالک یوم الدین - جمیع سیاس و ستایش ثابت است خدا که را که پروردگار جهانیا نعت و بران و در دنیا و آخرت مالک است
 در روز جزا - لا اله الا الله یعلی یارب - نیست بهر و بر حق مگر خدا که آنچه میخواهد - اللهم انت الله لا اله الا انت - خداوند و یاری
 بهر و بر حق یاری یاری یاری - ثلثین یاری یاری یاری - و ما یاری یاری یاری - انزل علینا التیث - فرو فرست بر ما
 باران را - و احسن ما نزلت التاوة و باغالی چین - و یاری یاری یاری - که فرو فرستاده بر سر ما از باران سبب توانائی و
 رسیدن ما از آن بلوئل یعنی بر سیم بدلا السب خود و کمال و تمام شود و اشفاق بایر - و یاری یاری یاری - که بوسه بدهد و سبب
 تم رفع یاری - پس بر و شد آن حضرت هر دو دست خود را - فلم یترک الریح حتی یابا فی الطیر - پس نماند و نگذاشت بر دشتن را
 و بر دشتن می بود هر دو دست را تا آنکه ظاهر شد بپیدی هر دو دست آنحضرت - ثم حول الی الناس طهره - پس برگردانید بجانب
 مردم پشت خود را - و قلب او حول رواره - و گردانید رواره خود را و قول او حول شک را و می ست و حفظ که قلب گفت
 یا حول یعنی هر دو دست است - و بهر رافع یاری - در حال که آنحضرت بر دارنده بود هر دو دست خود را - ثم اجبل علی الناس نزل
 پست بر سر و سه آه در هر دو دست و فرو داد - فصلی گشتان - پس برگرد و در گشت - فانشاء الله حایه - پس پدید آمد خداوند و تها که یک
 ابره را - فرمودت - پس بر دکان بایر - و در خیمه پدید آمد - و در هر آن هر دو دست - ثم اطهرت یا ذن الله - پس بپاید
 آن ابره بدستوری خدا و او سه - فلم یات مسجده حتی سالت السیول - پس نیامد آنحضرت از صلی سید خود را تا آنکه روان شد
 سید ما و سید یاری یاری یاری - فلما راسه منظرهم فی الکن - پس هر گاه که دید آنحضرت مشتاسب رفتن مردم را بسوی
 خانه ها و بنا ها - چنانکه حتی بهت نوازه - خندید آنحضرت تا آنکه نمایان شد و ندانها - و درون دهن و کن کبیر کاف و تشدید
 نون پوشش زیر جامه و آنچه دفع کند گرمی و سردی را از این دو مساکن و نواحد جمع ناهنده و ندانها که سببین و آن نام
 چهار و ندان است که تها - و ندان است که آن را انصار السقل و انصار السقل و ندان که در زمان بلوغ و کمال عقل میر و نید و ملو
 این و ندانها و زنده بجایست بهر دست و ندان این را بر سبب الله جل کرده اند و بعضی عمل بر طلق استخوان کرده اند و گویند که نواحد
 بر این سبب نیز اطلاق میکنند و الله اعلم - فقال - پس گفت آنحضرت چون مشاهده طور ایشان دعا کرد بطریق معجزه - شهدان
 علی کل شی خلیروانی عبد الله و روله - گواهی میدهم که خدا بر هر چیز قادر است و گواهی میدهم که من بنده خدا و فرستاده اویم -
 رواه ابو داود و - و شن الکن - ان عمر بن الخطاب - رضی الله عنه - کان اذا خطب استسقی بالعباس بن عبد المطلب
 بود عمر بن الخطاب چون خط کرده میشد مردم را مساک باران میشد استسقامی کرد و سبب عباس عم رسول الله صلی الله علیه و سلم
 فقال - پس گفت عمر - اللهم انک انما تسئل الیک بیننا فستقینا - خدا و ندان ما بودیم که وسیله میکردیم بسوی تو بهر چه بایر آب

میدادی تو مارا و تسبیحنا بضم نا و فتح آن هر دو روایت است و منی یک است و منی راسته هر دو لغت است - و اما توسل
 الیک بضم نینا فاشقنا - و بدستیکه اکنون و یا پیوسته بضم نینا یا صلی الله علیه و سلم پس آب و ده مارا - قال - گفت انس
 فیسقون - پس آب و ده پیشه ندردم و آورده اند که چون عمر رضی الله عنه و صحابه که با او بودند دست تسبیح و توسل
 عباس بن علی میگفت خداوند این قوم غیبت پیغمبر صلی الله علیه و سلم من توسل کرده اند خداوند را درین پیروی هر اسرار
 سزار و مزار و روزه ایشان شمرنده من پس باران می آید - روه الله الناری - و من لی بهیمة - قال سمعت
 رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول - گفت ابوهریره ششندم آنحضرت را که میگفت - خرجت من الانبیاء بالناس حتی
 بیرون آمیغ پیغمبر از پیغمبران بامردم مقصد آنکه است تا کند و گفته اند که مرا و یحییان پیغمبر علیه السلام - فاذا هو جله راخته
 بعض قواکما الی السماء - پس ناگاه آن پیغمبر گشت بجزیره که بر دشته است پایا - غور السوسه آسمان ظاهر آمد
 بعض قواکما پیش باشد که نمبر و شهادت - فقال - ارجوا فقهه عجیب لکم - پس گفت آن پیغمبر مردم باز گردید پس
 تحقیق قبول کرده شد و عابریه شما من اصل نه لهما - از بهرین مورچه - رواه الدارقطنی -

باب - این چنین واقع شده است در بعض نسخ مطلق به تعقیب تجربه بر حالات و احوال که عقیده میکنند با سایر احوال و احوال
 باب سابق و در بعض باب است و در بیان با و س که بوز و در بعض باب فی ارایح باب و بیان با و د و در بعض باب و در بعض باب
الفصل الاول - من ابن عباس - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم نصرت بالصبا - پاری و اشتهام
 من بیا و صبا - و اکملت عاذا بالیور - ابلاک کرده شدند عاذا که نام قوم بود دست بدو و دست دال و با بار که بیا یا جانب
 پشت تو چون روزه آری قبله و دو برابر مقابل آن و عبارت دیگر چون شخص را و در بعض باب بیا یا جانب بیا یا جانب
 روزه آری صباست و آنچه از پیش است آید و بوز است و آنچه از جانب و است راست است آنچه خوب و آنچه از جانب و در بعض باب
 مشهور این است و در قاموس گفته است که صباریکه که صباست و در بعض باب بیا یا جانب است و در بعض باب بیا یا جانب
 و فرق است میان هر دو تفسیر زیرا که تفسیر اول شامل شرق و غرب است تمام و ثانی در ناحیه صباست از روزه و تفسیر آخر
 بعضی در روزه و تفسیر بود که آن را عروقه اعراب گویند چنانکه در کتب سیرت مذکور است و قرآن مجید بیان ماضی است و تفسیر پاک
 عابریه هر مشهور است و مقصود یا تفسیر و تفصیل صباست بر دو بیا یا جانب آنکه ریح مأمور الله است گاهی بر آن نصرت
 قومی است و گاهی بر آن ابلاک که روزه است - متفق علیه - و من عاشره - رضی الله عنها - قالت یا رسول الله
 صلی الله علیه و سلم صاحب کما حتی اری منه لواءه - گفت عائشه زیدم من آنحضرت را خندان تا آنکه به پیغمبر من احوال او را
 بفتح نام و اجمع لواء نام گوشت زانده که در وقت نهایت نم است و بعض گفته اند که آنچه ما بین آن پیغمبر را با آن تا آخر خلق از
 اعلان نم و بعض گفته اند که در صراح گفته لواء کام - انما کان تبسم - نبود آنحضرت اگر آنکه تبسم می کرد و قاموس
 گفته که تبسم اقل ضحک و مشهور آن است که تبسم دندان سفید کردن و در صراح گفته دندان شیرین کردن - و کان اواخر

الارض شایا۔ و لکن محمد بن یسار باران و او شوی یعنی بسیار باران و زیارتین چیز سے را یعنی گمان نہیں کہ زرق و برق و برکت و رویدن از باران است بلکہ از جناب حق است و تقدیر است اوست نہ اسے و توانا کہ باران بار و دین سے نہ وہ یہ کوئلہ وجود آیت شہر بار و ہوا تا گوی بسیار زمین ناور و تا گوی بسیار و حسنہ بعضی یہاں است غالب آمدہ و مخرط سال و مراد و در حدیث این معنی است۔ رواہ مسلم۔

الفصل الثانی - عن ابی ہریرۃ۔ قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول الریح من روح اللہ۔
گفت آنحضرت باد از رحمت الہی است یعنی غالب آن است کہ رحمت است و عذاب کافریہ رحمت است بر مؤمنان یا مراد آن است کہ رحمت نسبت بیک قوم و عذاب نسبت قوم دیگر و در کلام حضرت آنحضرت است ایمنی ریح و من عذاب چنانکہ گفت۔ تاتنی بالرحمۃ و بالعذاب۔ حی آر و گاہے رحمت را و گاہے عذاب را چون آمدن باد و تقدیر و ارادت اوست۔ فلا تبوا۔ پس و شنام مکنید آن را۔ و سلوات من خیر با و عوذ و ابر من شمر ہا۔ و سوال کنید خدا را از نیکی با و پسند جوید خیر از بدی و سے یعنی نیت باید کہ راضی باشد بقضا و قدر الہی اگر نسبت ہو سے یہاں شد و لیکن از خدا نیکی خواہد باقی از تمام است ہر چہ میخواہد میکند و میدہد۔ رواہ الشافعی و ابو داؤد و ابن ماجہ و البیہقی فی الدعوی

و عن ابن عباس۔ ان رجلا من الریح عبد البنی صلی اللہ علیہ وسلم۔ مردی لغت و تفسیرین کرد و بدگفت و و شنام داد باد را و ظہار کر اہت کردار و سے۔ فقال لا تفلوا الریح۔ پس گفت آن حضرت مکنید باد را۔ فانما مامورۃ بیکر کہ بیکر باد را کردہ شدہ است و مستحق لغت نیست۔ وادع من شایا لیس کہ اہل حبیب اللغۃ علیہ۔ و بدیتی کہ کہ لغت کہ چہ چیز سے کہ کہ

نیست آن چیز لغت را نہ او را باز بیکر و لغت بران کس۔ رواہ الترمذی و قال نہا حدیث غریب۔ **و عن ابی ہریرۃ**۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا تسبوا الریح۔ و شنام مکنید باد را۔ فاذا رایتہم فانکروہم و تقولوا۔ پس چون ببینید باد را کہ ناخوش میدار یا شایا پس بگوئید۔ اللهم انما نساک من خیرہ الریح۔ خداوند ما سوال میکنیم ترا از نیکی این باد و خیر یا قیما۔ و یکی چیز سے کہ دروست۔ و نہر یا امرت بہ۔ و یکی چیز سے کہ امر کردہ شدہ است این باد بدان چیز۔ و نحو ذلک من شہد الریح

و شہدافنیہ و شہد امرت بہ رواہ الترمذی۔ **و عن ابن عباس**۔ قال ما ہب ریح قط الا ابتا اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی رقبۃ۔ گفت ابن عباس نوزید یا و سے ہرگز نہ اگر نہ نشست آنحضرت بر دوزانوسے خود۔ و قال۔ گفت۔ اللهم اجعلہا

رحمۃ و لا تجعلہا عذابا۔ خداوند اگر داند این باد را موجب رحمت و بگردان اور اما وہ عذاب۔ اللهم اجعلہا راحا و لا تجعلہا رجا۔ خداوند اگر داند اگر داند و اگر داند و اگر داند۔ قال ابن عباس فی کتاب اللہ تعالیٰ۔ گفت ابن عباس کہ در کتاب خدا و اگر شدہ است۔ انما ارسلنا علیہم بیا صررا۔ بجز نیکی ما فرستادیم بر عادیجہ صریحی باد و سخت۔ و ارسلنا علیہم الریح لیتقیم۔ و اگر بر ایشان باد نازانیدہ کہ بار و دیگر داند و داند را۔ و ارسلنا الریح لوالق۔ و فرستادیم باد را۔ و ایضا کہ در حقان ہر سے باروری شود۔ و ان یصل الریح بشتات۔ و از آیات الہی است کہ میفرستد باد را بشارت و دہباران۔ رواہ الشافعی

از خود است یعنی از جمیع جهات و در جمیع مکانها بسوی هر گاه که نگاه و غور نمائیم معنی عبادت آمده است

الفصل الاول

الفصل الاول - سخن ابي موسی - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اعلموا ان الجائع طعاما ودميكم شهوة وطعام وادون كثرته راسخه است اگر چه اضطرار از سر سیده هست و فرض است اگر با ضطرارتش دیده فرض کنایه اگر تشنه نگردد و یک
و فرض عین اگر تشنه نگردد و محمود المرقض و عیادت کند به یار این نیز غلت است اگر کسی باشد که تشنه بیمار گردد و وجوب است
اگر تشنه نبود و محمود و انضم عین و سکون او - فکذا الحاتی - و خلاص کنید اسیر اگر بناحق نیک کرد و باشند یا حکم کرده باشند امیر لغیا
یعنی سه باب است اول فکار الجمع فاو تشدید کا فت و فکا جه کردن و دخیز با هم در شده از یک کسب و الامجدی - و عن فی ابهر

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من أسلم على أسلم خمس - حتى يسلمان بسلامان في ستم - روي السلام - جاك سلام وادون و سلام
 وادون نیز از حقوق اسلام است چنانکه در احادیث آمده و تفسیرش رفته که هر یک از اینها تمام است که فرض است بر وجه کفایت - و عبادت الهی
 و بیمار پرستی کردن از اینها معلوم میشود که عبادت حق اسلام است نه حق صحبت و ادب و کتب مفهوم میگردد که حق صحبت
 و ادب از جامع الاصول باب العیاده و حقوق صحبت است آورده و امام محمد بن اسلام آن را از حقوق اسلام میگردوده و اول مسأله
 بگردانیدن اسلام در حکم صحبت نیز که مسلمانان همه در وجه نبوت اصحاب یکدیگر را بگردانند - و اتباع آنها را - و پس روی کردن
 خار به ها و دنبال جباران فتن و نماز جباران کردن نیز و اول این است و فرض کفایت است و ذکر اتباع صحبت است تمام است
 و اشارت بآنکه می باید که دوست کند بعد از نماز و پس روی کند به قدری که تواند و لغزش نماند و ثمن فضل است - و اجابیه العفو -

و قبول کردن خواندن این اقسام اگر بپوشی از طاهر و منافی و در آن جای نماند و امام غزالی گفته طعام که بحسب مخالفت و عبادت
سپرده و بپای نام و آواز بسیار نذیر مانع از ارجاست و عورت مست و معلنه مکروه و می نپوشد آن را - و شصت و هفتم
چشم از حق مسلم بر علم و کار کردن عیال زنده در این کسب اندک بشیر است آنکه بگوید و سه ای شد و شصت و شصین جمله و جمله و اولی
و ششست است از آنچه مستحق شصت است یعنی قوت و دله و گویا و عاست مرعاض را به نبات قهر بخیر و عت یا از شصت
بعضی شاد شدن بپای سه و شصن گویا و عاست یا از شصت است اعلا از عاض و ثانی از عست یعنی بوی و سیرت و کیش و عین
سنت عین است بر واحد و شصت که عیال است بر جمع و کلام بر و سه و در باب عیال و شصت و شصین و الا و بپای از شصت

تتفق علیه - و گفته - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم حق المسلم على المسلم ست - حتی سلمان پرسید شش است - فیلانی
گفته شد چه چیز است و کدام است آن شش - یا رسول الله قال اذا فقیته مسلم علیه - گفت چون بیش آنی سلمان را پس
سلام کن بر وی و در سلامه لازم آن است و در حدیث اول رو مسلم گفت و آنجا که رو بس از ذکر سلام - و او را دعا کن حاجه
و چون بخواند از قرآن اطعام اجابت کن او را - و او را استغفر که فارسی که - و چون شش را فقیه است کند از تو فقیه است کن هر دو را و او را
در وقت خاص است غسل نافع یعنی فالص از شوشا و هم و را و اینجا خبر خواهی و حق گیر می مسلمانان است و این سنن است

نور و تهنیت حاج واجب - واؤ اطلس محمد احمد شمس - چون عسکه نزد مسلمان پس چکر گویند از این شصت کن مراد او چکر کند
گردد - واؤ اضطرر فهد - و چون بجا شود پس عبادت کن ادر - واؤ امات فاتحه - و چون سیه پس روی کن خبازم او را بعد از
تمام کرداردون بروی نصیحت درین حدیث زیاده کرد و مرا حضرت نسبت به حقوق مسلمانی بس پارست و هر هر تمام چیزه از ان
بیان کرد و تواند که زول وحی بران بندرج باشد رواه مسلم - و عن ابهر بن عارب - قال افرا ابنی صلی الله علیه وسلم
بسبع و نه ما عن سبع - امر کو مارا آنحضرت به نفس پیروئی کرد و مال از نفیس چیزه - افرا العیاوه البریض اتباع الخناز و شصت
الطلس رو اسلام و اجابته الداعی - معانی این پنج نطق معاد شد - و ابرار انقسم - و اگر کرد و بار است گردانیدن سو گند
خورد و راقشیم یحیی و سکون قاف و کثیر من مخفقه و ابرار انقسم فقح قاف و سپید میگویند غیر و ایچ مستثنی یعنی شخصی که گند
خور و فعل نو که این کار را البته خواهی کرد پس باید که بکنی تو آن را یا سو گند و سه راست گرد و دو دانشت نشود و یا سو گند خورد و بر
فعل خود که البته این کار کنم پس باید که سعی کنی در تمیز و تحصیل این کار و بهم رسانیدن اسباب آن و بعضی گفته اند که
معنی آن آن است که اگر یکدیگر را سو گند و هر دو سو گند بر تو که این کار کنی مستحب است بروی که بکنی بهجت عظیم اسم
پیر و دو کارنامه اگر چه لازم نیست و در دو صورت سابق بهجت پیکردن سلمان است از بصیبت که خفت است -
و نظر علامم - و اگر کرد و مارا آنحضرت بیاری و ادن کسی که بروی رفقا است مسلمان باشند یا کافر میباشند -

و نهان من فاقم الذیبت - و نهی کرد ما را از انگشتی طلا - و عن الحیر - و از پوشیدن جامه بشیشی - و الاستبرق والیباج
کسب مال و از پوشیدن استبرق و یباج و در صراح گفته استبرق و یباج سیلاب و یباج فارسی سحر و یباج این همه
اقسام چهارست - و المشرقة الحمراء - و نهی کرد ما را از شیره سرخ و شیر کبیریم و گویان با قلع ششانه قرمز که بر کرده شد
به پنجه که پزیرین بنهند و بر دست بکشند و آن را نازنین گویند و این از عادات نجاست که به چشم نکبر و رعوت از حر و دیبا جزان
بسازند و تیکه بخار در آن است که اگر سرخ نباشد حرام نیست و اگر سیاه بود رعوت است و اسودگی خوبتر
حرام نیست - و القسی - و نهی کرد از قسی یعنی قاف و کشید بین جمله نام جامه و سبب نفس که قریب است از مصر و کان
منطقه و چوب و بعضی گفته اند قسه یعنی خرسی نیز است نسبت بقصرینی از فریق و راست را بسین بدل میکنند و ذکر این ثبات احکام
آن در کتاب اللباس تفصیل بیاید - و آئینه افشته - و نهی کرد از آوند ایست فقره - و فی روایة عن الشرب فی الغفلة - و در
روایت آمده که نهی کرد از نوشیدن و زدن فقره و خوردن نیز میگویند حکم دارد - فانه من شرب فیها فی الدنیا لم یشر فیها
فی الآخرة پس بدستی که نشان این است که کسی که بنوشد و زدن فقره و دنیا نوشد و آن را آخرت و این محروم گردانیده
از آن همیشه یا در طول مدت محاقبت بدن خطیه و آئینه و سبب نیز میگویند حکم دارد و تخصیص فقره نسبت جریان عادت است
بشرب و ران یا این چون او نمیست حرمت و سبب بطریق اولی خواهد بود و این مبنیات مذکور مخصوص مجروحان است
الا اینکه فقده که حرام است بر مردان و زنان - متفق علیه - و عن ثوبان - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم

ان آلم اذا عاهدوا ان لا یسلموا لکفر فی خیرة الخیرة حتی یرجع - بدرستی که مسلمان چون عیادت میکنند با دژ مسلمان خود را همیشه می باشد
 و چون بدین سیوه بهشت تا آن وقت که باز میگردد و از عیادت و خیرة بنجم خا و سکون را آنچه چیده شود از میوه و خیرت و خیرة بنجم
 هم که بر او فتح آن بستان و گاه است از خیرة بنجم آن از او نه نمایند و گاه بنجمی که چیده یان دور ستی نخیل آید طبعی
 گفته که مناسب اینجا جمل برین بنجمی است بدلیل روایت دیگر که گفته من عمارت الجنة یعنی در بستان بهشت است و طریق
 که حمل است بدان فافهم - رواه سلم - و در این بابی که در حدیث آمده است که هر کس عیادت کند با دژ مسلمان خود را یا این آدمی خیرت
 علم تعدی - بدرستی که هر کس عیادت کند با دژ مسلمان خود را یا این آدمی خیرت علم تعدی - بدرستی که هر کس عیادت کند با دژ مسلمان خود را یا این آدمی خیرت
 گوید و ای هر دو گاه چون عیادت کند ترا و تو پروردگار جهان یانی و منزه از آری - قال اعلم ان عیادی فلان امر من علم تعدی - گوید و ای هر دو
 تمام آید استی تو ای آدمی که بنده خاص من فلانی بیا شد پس نه پرسیدی او را - اما علمت انک لو عده لوجه بنی عنده - آیا ندانی
 تو که اگر عیادت میکردی آن بند را می یافتی مرا نزد دوست یعنی حجت و رفا که مرا نزد دوست - یا این آدمی که بنده خاص من علم تعدی
 میگردد و پروردگار روز قیامت ای پسر آدم طلب طعام کردم از تو پس طعام ندادی مرا - قال یا رب کیف المحک و است
 رب العالمین - گوید آدمی پروردگار من چگونه طعام و هم ترا و تو پروردگار عالم یانی و پاک و منزه از آری و اگر سنگی و از خوردن
 قال اعلمت انک لو عده لوجه بنی عنده - گوید و ای هر دو گاه چون عیادت کند ترا و تو پروردگار جهان یانی و منزه از آری - قال اعلم ان عیادی فلان امر من علم تعدی
 پس طعام ندادی تو او را - اما علمت انک لو عده لوجه بنی عنده - گوید و ای هر دو گاه چون عیادت کند ترا و تو پروردگار جهان یانی و منزه از آری - قال اعلم ان عیادی فلان امر من علم تعدی
 می یافتی تو ثواب و خیرا که آن طعام را نزد من - قال یا این آدمی که بنده خاص من فلانی بیا شد پس نه پرسیدی او را - اما علمت انک لو عده لوجه بنی عنده
 ای این آدمی که بنده خاص من فلانی بیا شد پس نه پرسیدی او را - اما علمت انک لو عده لوجه بنی عنده - گوید و ای هر دو گاه چون عیادت کند ترا و تو پروردگار جهان یانی و منزه از آری - قال اعلم ان عیادی فلان امر من علم تعدی
 و تو رب عالمی و منزه از آری و اگر سنگی و از خوردن - قال اعلمت انک لو عده لوجه بنی عنده - گوید و ای هر دو گاه چون عیادت کند ترا و تو پروردگار جهان یانی و منزه از آری - قال اعلم ان عیادی فلان امر من علم تعدی
 از تو بنده من فلان پسر آدم ندادی تو او را - اما علمت انک لو عده لوجه بنی عنده - گوید و ای هر دو گاه چون عیادت کند ترا و تو پروردگار جهان یانی و منزه از آری - قال اعلم ان عیادی فلان امر من علم تعدی
 می یافتی جزا که آن را نزد من و در بعضی نسخ اما علمت انک چنانکه در قرآن و دیگر است و بر تقدیر علمت اما حجت بنیه است
 پوشیده ماند که در عیادت میزد گفت اگر عیادت میکردی می یافتی مرا نزد دوست و در طعام و شراب گفت می یافتی خیرا که آن
 نزد من و در بعضی این عبارت مبالغه است در فضیلت عیادت از طعام و شقی که لا شقی و من خیرا عارف روی نظم کرده گفته است
 مشنوی آمد از حق نزد وی این ثیب که کای طلوع نور تو کرد و در جیب به مشرق کرد و در بر این روی به من خیر و خیرت
 گفت بجا که پاک از زبان به این چه رفعت این کن یا رب غیاث به با فرمودن که من زنجوریم چون پرسیدی تو از من و گویم
 گفت یا رب نیست نقصان ترا به عقل کم شد این گره را بر کشا گفت باران به خاص گرین به گشت زنجور و من نیکو بین به است زنجور
 زنجوری من به است من و در شش بند و روی این به هر که خواهی شنیدی باندا که گوشه در حضور او بسیار رواه سلم و چون بن عباس
 ان الی علی بن ابی طالب علیه وسلم و علی بن ابی طالب علیه وسلم - روایت است از ابن عباس که آن حضرت در آن بر اعرابی در حال عیادت میکنند

اورا۔ وکان اذا دخل علی مریض یعوده۔ و یعود عیال شریفه آنحضرت کہ چون می در آمد بر مریض کی عیادت میکرد او را۔ فقال کہ۔
میگفت آنحضرت مر آن مریض را لباس طهور آن شاعر اندر نیست باک یعنی غم نخور و اندر مریض لباس باطنی می یابی از دور و سختی
بیماری زیرا کہ این پاک کننده است گناہان را و دور کننده است آزار الکلیہ و حقیرہ است مریض را نیز از اخطا طریقہ
واجزاسے کشیفہ۔ فقال کہ لباس طهور آن شاعر اندر۔ پس باز گفت آنحضرت مر آن اعرابی را همین کلمہ۔ قال۔ گفت اعرابی
کلام نہ این چنین است۔ بل حمی نفور۔ بلکہ پیوست کہ میجو شد چنانکہ و یک میجو شد فور و فور آن جو شیدین دیگر۔ علی شیعہ کبر۔ بر
بزرگ سال۔ شریرة القبور۔ زیارت میکنا ندان تب آن پیر را گویا۔ فقال النبی۔ پس گفت نبی۔ صلی اللہ علیہ وسلم نعم
افون۔ پیرا سہ چنین باشد اکنون کہ تو همچو میگوئی غضب کردن حضرت بر دوسے کہ با وجود اشرار و طریق صبر و شکر از قبول آن
آیا آورد و سلوک نکر و طریق ادب را بدیدن نیست از حد اعتدال و برادران نیست و احتمال دارد کہ آن بیمار کافر بود اما
گفته اند کہ ظاہر آن است کہ از جفاۃ اعراب و اجلاف ایشان بود کہ از شدت و جح آن بیایستی کرد و بی تابانی نمود و با وجود آن
تکلف کرد و در صحیح کہ مقام آن بود و در غضب آمد آنحضرت و از آن کہ او را بنال بد و توسل کہ نفس خود کرد و سد و الخجاری
و عن عائشہ۔ رضی اللہ عنہا۔ قالست کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا استسکی منا انسان سہمہ ینید۔ بود آنحضرت
کہ چون بیمار میشد از ما آدمی مسح میکرد آنحضرت آن آدمی را بہت راست خود و میو و او را بہت مبارک خود و نکایت یعنی
مرض و در می آید و شاک و شکوہ میگرد و پاک را کہ در دوش بسیار باشد و اهل معنی را جہ نکایت بہت یعنی گلہ کردن۔ ثم قال
پس میگفت آنحضرت می خواند این دعا را۔ اوہی لباس لب الناس۔ بہر این در دما می پروردگار آدمیان و باطن اسل
بعضی غدا لب سختی و جہ سخت شدن آید۔ وقت استنشاقی۔ و نہ رتی و نہ قوی و نہ رستی و نہ ہندہ۔ لا شفا الا شفا و کہ۔
بہت شفا اگر شفا۔ تو شفا را لا ینا و رہا۔ شفا ای کہ میگردد و جہ بیماری را تو شفاست و نفہم و کون ہر وقت است مثل وزن
و وزن در وایت اکثر بہتین است۔ تنفوق علیہ۔ و عنہما۔ قالست کان اذا استسکی الانسان شتی مند۔ بود وقتہ کہ نکایت
میکرد آدمی پیچے را یا عضو و فردے را از خود۔ او کانت بہتر و جہ۔ یا می بود با دمی ریشے یا خستگی کہ دانی الصراح و
گفتہ اند کہ در وقت قاف و کون را پیچے کہ بیرون می آید از اعضا و جودل و اندان و جہ انیمہ میرسد از زخم شہ و مانند آن
و قرعہ نفہم قاصد و فتح ہر دو آید۔ قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم با صبرہ۔ میگفت آنحضرت در حالے کہ میگردد از اندک شفا را جہاب
در دو گشتہ است نووی کہ میگرفت آن حضرت آب و بن مبارک خود را بر جہ خود می نهاد و آنرا بر خاک جہ از آن می نهاد و گشتہ
خاک را در دہ را بر جہ و در و جہ میگردد آن را باران و میگفت بسم اللہ۔ نہام خدا۔ تربہ از شفا پیچہ یعنی نہام۔ خاک و بن با انیمہ
بآب بن ایضے از نا۔ کشیفی سقیمنا۔ کردیم ما این فعل را مانند تھی و ادہ خود میاژ باذن ربنا۔ پس سوری می پروردگار ما و امر دوسے
داین سرے است از اسرار و علی قروح و جہ پیچہ سرد و نمی باید آن را عقول و افہام و در قیہ ما و فسون یا تا عجیب است کہ ظاہر
می گردد اسرار آن و افعال آنحضرت را اسرار غامضہ است کہ مگویم و است و افہام و عقول قاصدہ ما پرک آن را نہایت و گرفتار آن

[illegible]

علیہ السلام و دیگر شک برکتی بآسانی موت نبی و م و اعتقاد که دم که خیریت و خجی موت سست در آسانی - رواه الترمذی
والله اعلم و بیان خجی و حدیث آئینه بنیاد - و عده ما - قال ت راست البنی صلی الله علیه و سلم و ابوالموت و بنده
قدح قیدار گفت تا نشد و پدرم آنحضرت را و حال نکما آنحضرت و در حالت موت بود و نزد و س که قدح بود که در و
آب است و بود پزل پده فی القدح - و آنحضرت می را و دوست خود را و رقیب - ثم شمس و وجه - پس شمس میگرد و
مبارک خود را و از قدح می را و در و تر را بر و س که از جهت حرارتی که می یافت - ثم یقول - پس میگوید - اللهم انی اعلم انک
الموت - خداوند یاری ده مرا و التماس سخت و گ - او علی سکر الموت - یا گفت یاری ده بر سکر موت شک و س
و سکر است جمع سکر بسکون کاف - این نیز یعنی خجی و سخت و س که نوشی است و س که یعنی خفه کردن آید - رواه الترمذی و
ابن ماجه - و شیخ باجل اکرم او حدیث البکری المصری رحمه الله علیه و س که سکر است موت آنحضرت را صلی الله علیه و سلم
و وجه تعدده بار از و د که یک آنکه از لاج شریف نبوی اعدا ل فرجه بود پس احسان الله کشته و دریافت از آن اکس بود
چنانکه از خود انی لا و تک که ای و ک که چنان که چنان که گشت دیگر آنکه تعلق روح به طبیعت و س که شوق و س که س که قوی
و انی بود پس تالم و س که بفارقت و س که بیشتر قوی تر باشد و دیگر که در اینجی بقصد یار است که چون به بیند که نقل روح پاک
و س که یان صورت است آسان گردد و بر هر یک حال نفس و دیگر آنکه حقیقت شریف و س که جامع جمیع احوال بود پس
فراق روح و س که از س که شریف گو یا فراق تمامه ارواح است از تمامه اجساد و دیگر آنکه آنحضرت متولی امور ملکات او و یکا نشد
در گاه غرت بود که تمامه امور و احکام کون و مکان بود و س که مفوض بود که در ام فائده ملکات و س که تر از ملکات و س که
بود و عادت سکر که گمانندگان است که چون رجوع به نگاه سلطان نمایند بجهت استعدا و وال و حسابی و هر س که بالشان
راه یا بکه چه طوبی یا بد شیخ ماشیخ عبد الوهاب بنی از شیخ خود شیخ علی بن هدی رحمه الله علیه نقل میکرد که در وقت وفات نبی و
اگر شدت سکر است از آما باشد که سید اند و گین نشود که آن لازم مقام منصب طبیعت است و گرا که نازل گردانیده شد و
در آن وقت از تفرات احدیت و تجلیات حدیث اسرار انوار غرت ربوبیت که در زمان وحی نازل میشد و این آخر آن وقت
و تمامه اکل آن حالات بود و این سکر است مشاهدات و افاضات بود که سبب خجی فطریق جبهاتیت از تحمل آن در صورت
سکر است و مجاهدات می نمود و این وجه و وجه و س که و اوفی به مقام و حال شریف است و الله اعلم و دیگر آنکه او را ک
و احسان بلقاعی خاص مناسب آنچه نزد و س که بود از خوف خجیت و طبیعت و اجلال و حرمت جناب حق و استکانت
و عبودیت و حضرات قرب چنانچه فرموده اعظمکم بالادب و حکم که عارف تر ترسان تر ازین جهت ظاهر شد و س که خجی ظاهر شد
و دیگر است طاری شوق بان تها که روحی طبیعت حامل بود بر سماع و اضطراب گویا میخواست روح شریف و س که که و و
بر آید و بر و طبیعت و غلبه آن قرب خاص روح گرد و این ناشی میشد بقدر عالم طبیعت و حفظ حسیض مزاج بشیرت عالم که
قوی میشد و س که افعال و ظاهر میشد و س که سلطان آن حال و دیگر تفاوت از این عالم زیات شریف و س که علی الله علیه و سلم

بر وجهی که در حدیث آمده است و در حدیث دیگر آمده است - پس گفت آنحضرت - یا ایتیه مات بغير مولده - ای کاش می مرو این مرد و غیر
خواجه را بنیدن خود بخود می مرو - قال اولم ذلک گفتند صوابه و چراست این حکم و این آرزو - یا رسول الله قال -
گفت - ان الرجل اذا مات بغير مولده فیس له من مولده الى منقطع اثره - بدینیکه مرد چون می میرد و غیر مولده خود ندارد
گفته میشود مرد را از مولده و سبب ما برین شدن نشان پاسبی و سبب یعنی تا آنجا که بقدری شده است سفر و سبب و مرد است
و سبب که در او یا شریعت حیات است یعنی تا موضع قطع اجل و سبب یعنی اول که باقیمانده ظاهر است و آنال یعنی میسر
بدان است - فی انفسه - اندازده کرده میشود و این سافت و برشت ظاهر هم این می در آید که بعد از این مسافت او را برشت
پاسبی میسر میسر را این مرد خواهد بود چه این مقدار از مکان و جنب بخت اعتقاد ندارد اگر چه در حدیث آمده است که
پاسبی یکتا زیاده و برشت بهتر از و پاسبی اما مرد اینها مال و ثواب است اگر آنکه گفته شود مرد ثواب علی است که گفته
در مقدار این مسافت و مخصوص نیست بلکه در مولده کرده و پاسبی گفته که مرد آنست که شاد شود و در قبر او مقدار ما برین قبر
و در و سبب و کشاد و میشود و سبب پاسبی برشت خافم - رواه النسانی و ابن ماجه - و حسن بن علی بن عباس - قال
قال رسول الله صلی الله علیه و سلم موت غریبه شفاؤه - مردن در غریب حکم شفاوت دارد و فی الصراح غریب و مردی از
جای خود و این تحقیق گفته اند که غریب و قوم است غریب بجم و غریب بدین که مشار الیه است بقول و سبب صلی الله علیه و سلم
و در حدیث دیگر که فی الدنیا کانه غریب او غریب و غریب که من صواب القبر و این حاصل میگردد و تحصیل موت
ارادی و ترک تقاضی با سویی المذنب و تفصیل و سبب چنانکه در رساله حضرت شیخ عبدالوهاب متقی که فصل غریب و غایب نوشته
ند که در حدیث - رواه ابن ماجه - و حسن بن علی بن عباس - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من مات من فیما مات شهیداً
این چنین در لایق شده و شیخ و تفسیر او و اندکان را بعضی من مات غریباً و بعضی گفته اند که بعد از این مرابطان نوشته اند که در سنن
ابن ماجه این حدیث در باب ما برین مات مرابطاً آورده و مرابطان که در حدیث اسلام غیر اسکافان نوشته و اصل
آن از باب اول است یعنی اسپان بستان و مستعد جنگ کافران شستن - و وقتی گفته البقره - و نکاحا نوشته می شود و این
چهره غریب و سبب و بعضی شیخ او و قی و کله او یا یعنی او و سبب یا بر سبب شک یا تنوع است - و غدی و سبب علیه بر زرقه
من الحیة - و او و شود و بر باد و دشمنان یا غریب شب و روز رزق و سبب از بهشت و مراد و احسن است یا کماله از بهشت
چنانکه در قرآن مجید در باب شتیان فرموده است و انهم از بهشت می آیند و نوشته - رواه ابن ماجه و ابی حنیفه و فی تفسیر القرآن
و حسن بن علی بن عباس - بکسر عین و با سبب موجوده و ضا و حجه - بن ساریه - بعدین مصله و را و با سبب تخمیناً از بهشت
از آن سبب که نازل شده است در شان ایشان و لا علی الذین اذله ما کونکم لکم الا یه - ان رسول الله - رواه ابن کثیر
و حسن بن علی بن عباس - بکسر عین و با سبب موجوده و ضا و حجه - بن ساریه - بعدین مصله و را و با سبب تخمیناً از بهشت
از آن سبب که نازل شده است در شان ایشان و لا علی الذین اذله ما کونکم لکم الا یه - ان رسول الله - رواه ابن کثیر
و حسن بن علی بن عباس - بکسر عین و با سبب موجوده و ضا و حجه - بن ساریه - بعدین مصله و را و با سبب تخمیناً از بهشت
از آن سبب که نازل شده است در شان ایشان و لا علی الذین اذله ما کونکم لکم الا یه - ان رسول الله - رواه ابن کثیر

بسیار پروردگار را - خود قبل فی الدین متوفون من الطاعون - و کسان که میسر نشده شد و از طاعون - فیقول الله عز وجل
 من اخواننا - پس بگویند شهادت این طاعون مروگان از جمله بندگان اند و از آنکه قتل آنها کما فی القرآن کشته شده اند و از آنکه کشته
 شدن ایم با جبراحت که از دست جن خورده اند و بگویند که طاعون کاسه می دریا بند که کسیر ایشان را بفرستاده است
 و الله اعلم بعلوین نام کرده اند از طبعی چنین نیز درون انجبال طاعون یعنی شتافت میان طبا مناسبت بر منی بد فاعلم
 و فیقول الله عز وجل من اخواننا - و بگویند میسر شده شد گمان بر فرشتان برادران اند - ما نوالی فرستیم که کمانتا - هر روز
 بر شما - خود چنانکه مرویم - فیقول ربنا - پس بگویند پروردگار ما تبارک و تعالی - انظر الی حیرتیم - نگاه کنید بر
 مرده شدگان طاعون - فان ایتهم جرحهم بسجلت لکم فیس - پس اگر ما در دست ایشان را نگاه کنید که کشته
 شده گمان را - فانهم هم - پس ایشان را کشته شده گمان اند و با ایشان اند و در غریبه - فاذا جرحهم فکما فی حیرتیم
 پس نگاه بر جرحه طاعون مروگان تحقیق با ایتهم جرحهم است و کشته شده گمان را از اینجمله معلوم میشود که هر که طاعون
 مروان شهیدان و با شهیدان است - رواه احمد و الترمذی - و عن جابر - ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال انما
 من الطاعون کافار من الجحش - روایت است از جابر که آن حضرت فرمود که هر که از طاعون یا جگر زدن از جگه
 کافران است و جحش در اصل یعنی غمخیزان کوه است و نام شکر و نده سوسه و غیره جگه کافران است و جحش از دحام
 و جحش میزند و میرود - و الصابریه لاجر شهید - و صبر کننده در طاعون و نه گزین از آن را و از جحش است از این جحش
 معلوم می شود که گزین از طاعون گنا کبیره است چنانکه فرار از جحش و اگر غشاک که اگر گزین و جحش می جرد و اگر گزین
 بسلاست می ماند آن خود کفر است و ظاهر جحش و در آن است که صابر در طاعون را جحش است اگر جحش و در و الله اعلم
باب ششمی الموت و ذکره - باب در بیان از و سه مرگ و یاد کردن آن بیکدیگر و سه مرگ است فرز
 دنیا مانند مرض یا فقر یا تندر آن مکرده است زیرا که آن است به صبری و بستن و آید از تقوی و امانی و امانی و امانی و امانی
 اما از جهت ثبوت و شوق بقای الهی تعالی و غلبه از شگفتی این سه مرگ است و ثبوت آن در حصول کمال آخرت و غلبه
 نشان ایمان و کمال اوست و همچنین مکرر است از جهت خوف ضرر دینی و ذکر موت که ایت است از خوف و خشیت حق و عمل
 بتقوا که آن و توبه و استغفار و تقدیم و ترجیح در آخرت و الا ذکر موت و یاد داشتن آن به سه مرگ است بلکه تواند که
 سبب قساوت قلب گردد و چنانکه ذکر حق سبحانه و تعالی بخلقت سال الله صلی الله علیه و آله

الفصل الاول - عن فی جبره - قال رسول الله صلی الله علیه و آله فی الحقیقه الموت - از و گفته اند که از شهادت
 اما حسن - یا انما یبشرون ان یکون کار - طعنه از و او میرا - پس شاید که زیاده کنیکی زیادت حیات - و اما سبب یا - یا انما یبشرون
 بر کار طعنه از سبب - پس شاید که و طلب کند نماز خداست و نماز به توبه و طافی این حاصل معنی عبارت است از فی الحقیقه
 آن و شرح کرده شده است - رواه البخاری - و عنده - قال رسول الله صلی الله علیه و آله فی الحقیقه الموت و لا یبشرون

فی الجملہ - و احمد بہ - رسد پاس منشا میں سنت مرخصی لایم کو فقی و ارون و سے مارا بدان و صیست حق استحقاق طلب
 میکنی از ما و امیر میکنی مارا بدان - قال میں ذلک گفت آنحضرت نیست حق اختیار این کہ شما گمان می رسید میکنید بیکه تمام
 است و ارفع است و آن این است کہ تمامہ اعضا و حواس ظاہر و باطن را از زنا فرمودہ نگاہدارید و بیان کرد آنحضرت صلی اللہ علیہ
 این را بکلام مختصر جان و فرمود - ولکن من استحق من اللہ حق الحیاة فی حفظ الاراس و باو می - ولیکن کسی کہ شرم دارد از زنا حق شرم
 داشتن این باید کہ نگاہدارد - را از خضوع و تواضع کردن مرخص حق را و بکبر و کثی کردن بر و سے و بر خلق و سے تمامہ نگاہدار
 چیزے را کہ حفظ کردہ و جمع کردہ است سر آن را سدا از حواس آلات مانند سمع و البصر و لسان و اندیشہ و فکر و حسرت آن -
 لیفظ الیل و باو می - و باید کہ نگاہدارد و شکر از اکل سدا و شکر نگاہدارد و چیزے را کہ گرد آورده و جمع کردہ است شکر آن
 کہ دل است بنگاہداشت و سے از جمل بدایہ گنجایش ندارد و جمل بدان از معرفت حق و احکام دین و از دبا و دیگر خلق است و
 حق بعض گفته اند آنچه جمع کردہ و باطن متصل است بدان فرج است و دوست و پادشاه را از زنا فرمودہ نگاہدارد - و لکن اگر مرخص
 و باید کہ یاد آورد و کردار - و البی - و یاد دارد و پوشیدہ شدن آنخوان و خاک شدن آن را و بی کسر کہنہ شدن و ہر کہ براند
 کہ دنیا قانیست زہد کند و سے و ترک و ہذلات و شہوات آن را چنانکہ فرمود - و من اراد الاخرة ترک زینۃ الدنیا
 و سے کہ خواہد ثواب خیر و نعم آن را ترک و ہذا را قیاس ذلک فقہ استحقاق من اللہ حق الحیاہ - پس کسی کہ
 کند این مذکور را بپیر تحقیق شرم و شکر خدا را حق شرم و شکر و حاصل و سے مضمون قول حق سبحانہ است و لولا اللہ حق
 القایہ - رواہ احمد و الترمذی و قال ہذا حدیث عرب - شیخ امام عالم ربانی علی المتقی رحمۃ اللہ علیہ در رسالہ تبیین الطرق
 میفرماید کہ قرب سالک بحق تعالی بعد از دوست از غیر و سے سبحانہ و حول و سے قطع و سے از غیر حق سبحانہ و غیر منہ صریح است
 و منظور و بیان و مراد منظور اینجاست کہ اقسام منہیات است از حرام و مکروہ و مشہ و مراد بیان شدت افعال مخلوقات از آسمان
 و زمین و کوہ و درخت و اسباب عدیشت و جز آن پس بعد سالک از خطورات بے ذہول از مباحات قرب ناقص است
 و با ذہول از مباحات قرب نام و ہر مقدار کہ بعد است سالک از غیر و سے است بخدا و ہر مقدار کہ منقطع است از غیر و است
 پوے فافهم و بالذہوق - و عن عبد الرحمن بن عمر - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تحفة المؤمن
 تحفة مسلمان موت است و صرح گفتہ ہر یہ و در قاموس گفتہ لبکون عا و فتح آن بر و طفت و طرہ و ہم در قاموس
 گفتہ طرہ فہم بال نو و غیب از غر و غیرہ و در صراح گفتہ طرہ شکفت و مراد آن است کہ موت طرہ است از خدا بمومن و نیکی
 و شرف و شکر گفتہ و گوار است از و سے تعالی پوے کہ چون بخت قرب اوست و رہاندرہ است و اورا از شقت و نیا
 و شدت و محنت آن - رواہ البیہقی فی شعب الایمان - و عن عبد الرحمن بن عمر - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم المؤمن
 یحس الموت یحسین - مسلمان می میرد و بخوبی پیشانی بعض گفتہ اند کہ این کنایت است از شدت سکرانہ موت کہ موجب
 گفتہ و تحقیق و غیب و رفع درجات است و بعض میگویند کنایت از کہ مشقت اوست و طلب سلال و ریاضت و عبادت

و تحقیق دیدم و دوستم من خود را با پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ملاطفت در بها کہ مالک نبودم یک درسم را۔ وان فی جانب نبی اللہ صلی اللہ علیہ وسلم۔ و بدینیکہ در گوشہ خانہ من کہ خون چهل هزار درسم است۔ قال گفت عازن کہ راوی این حدیث است۔ ثم انی کہنے۔ بعد از آن آورده شد نزد حباب کہن او را کہ قاشق نفیس بود۔ فلما راہ کی و قال۔ پس ہر گاہ کہ دید کہن را بگریست و گفت اگر چه باز است در شریع۔ لکن حقرہ لم یوجد کہن۔ لیکن حقرہ من عبد اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کہ سید الشہداء و سیم رسول خدا بود و علم و رضی اللہ عنہ یافتہ نشد بر اسے او کہن۔ الا برقع بجا۔ مگر چادر زربون کہ در دست خطماہ سیاہ و پیچیدہ بود و آن جسم کہن تمام و درست نبود بکہ۔ از اجابت علی را رافعت عن قدیرہ و از اجابت علی رافعت عن اسد۔ چون گردانیدہ شد آن برودہ کہ بر اسے کہن حقرہ پیدا شد بر سر و کوتاہی آمد باز پیرایہ و سہ و چون گردانیدہ می شد بر پیرایہ او کوتاہی آمد از سر و سہ۔ حتی بہت علی را سہ حبیل علی قذیہ الا ذخر۔ تا آنکہ کشیدہ شد آن برودہ بر سر حقرہ و گردانیدہ شد بر پیرایہ اسے او از ترکیہ حقرہ و سکون زال معجزہ کہ شہرہ مشہور است کہ بوسے شہف خانہ میسازند و در قبر ایستادہ۔ رواہ احمد و الترمذی الا انہ لم یذکر انی کہنے۔ روایت کردہ این حدیث را احمد و ترمذی لیکن ترمذی ذکر کردہ ان فی ل را کہ ثم انی کہنے تا آخر حدیث۔ و البیہقی فی شعب الایمان۔

باب فی حال عند من حضر الموت۔ باب در بیان چیزے کہ گفتہ میشود نزد کسی کہ حاضر شدہ اورا متوفی و نزدیک سیدہ و چنانکہ حکم عادت یقین کردہ کہ می سیر و گفتہ اند علامت حقیقت آن است کہ سست شدن پیرایہ است کہ اگر پیرایہ بکنند یا پیرایہ را نالیند و می کشند ثقی و فرو رفتن صدغہ ایمنی میان دو چشم و گوش و دراز شدن پیشانی و خستیدن سبب منتفی شدن حقیقتین و مراد باقیال عامر است از یقین لا اله الا اللہ و استمرار بانانہ و انما الیہ رجعون و نماز کردن بشیر و خواندن السبحہ و غیرہ و کافہ در وقت انزہا قی روح و ہشال آن چنانکہ در احادیث بیاید۔

اشہد الاول۔ عن ابی سعید و ابی ہریرۃ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لقنوا موتا کم الا لا یقین لیسید مروه۔ پس بعد از اینی آنہا کہ نزدیک برودن رسیدہ اند کہ طیبہ را تلقین مشق است از لقن یعنی سست شدن و تلقین فہم انیدن و مراد تلقین اینہا کہ از این کلام است در حضور کسی کہ حاضر شدن است اورا موت جبہ آنکہ تکلیف کند و انخواند آن۔ رواہ مسلم و ابن ماجہ۔ قلت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انہ من لم یلقن ثم لم یلقن۔ فمیتیکہ حاضر شدہ شد یا را۔ او سست۔ یا سست را یعنی آنکہ نزدیک بہت رسیدہ و کلام او بر اسے سست راوی است اگر در بعض محقرہ و از دیگر مطلق مراد از بدبارے تنویر بود۔ فقو از این پس بگویند خیر البی و ما کنینہ فخر اسے خود و بر اسے مریض و سست بشفا و شفقت فان لک لکہ ہر منون الی ما تھولون۔ زیرا کہ فرشتگان این بگویند یا بگویند یا و دعا میکنند۔ رواہ مسلم۔ و غمما۔ قال قال رسول اللہ۔ و ہم از اسے سست کہ گفت گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ما من مسلم یلقن یا بقیہ۔ سست نیست یا بقیہ کہ برود۔

و نهاده غیر خدا - علی السلام را بیکه گشت علی علیه السلام - چادر بر سر او کشید و بر او برپای خودی اصرار را بیکه گشت
چادر یک لحظه که زمان برسد بیکه گشت - بیکه گشت بشارت است که او چادر بر سر او کشید و بر او برپای خودی اصرار را بیکه گشت
صورت نهادن آنحضرت را بیکه گشت - و او را بیکه گشت - قال قال رسول الله علیه و سلم انما المؤمن -
و شتی که حجاب کرد و پیشوایان بشارت داد و او را بیکه گشت - است که او را بیکه گشت بشارت داد و او را بیکه گشت - می آیند فرشتگان
با فرشته پادشاه سپید فقیه لون از حجابی را بیکه گشت بشارت داد و او را بیکه گشت - پس بیکه گشت بشارت داد و او را بیکه گشت -
خوشنود از خدا خوشنودی کرد و شکر از تو میبوسد - راست که از جانب خداست - و بیکه گشت - و بیکه گشت - و بیکه گشت -
از حجاب و غایت و تواند که بشارت کار باشد که بشارت است - و بیکه گشت - و بیکه گشت - و بیکه گشت -
قصر کا طیب بیج اسباب - پس بیکه گشت بشارت داد و او را بیکه گشت - پس بیکه گشت بشارت داد و او را بیکه گشت -
خنی از دنیا و بیکه گشت - تا آنکه بشارت بشارت است - و بیکه گشت - و بیکه گشت - و بیکه گشت -
حتی با تو ای باب السلام - تا آنکه بشارت بشارت است - و بیکه گشت - و بیکه گشت - و بیکه گشت -
اللی جاتکم من الارض - و بیکه گشت بشارت است - و بیکه گشت - و بیکه گشت - و بیکه گشت -
می آرند و از راه و از راه و از راه - و بیکه گشت - و بیکه گشت - و بیکه گشت - و بیکه گشت -
با این این روح - و بیکه گشت بشارت است - و بیکه گشت - و بیکه گشت - و بیکه گشت -
فیسالونه ما فعل فلان ما فعل فلان - پس بیکه گشت بشارت است - و بیکه گشت - و بیکه گشت - و بیکه گشت -
و فلان نامهاست آشنایان که در دنیا گشت - و بیکه گشت - و بیکه گشت - و بیکه گشت -
کان فی غم الدینا پس بیکه گشت بشارت است - و بیکه گشت - و بیکه گشت - و بیکه گشت -
رحمت یا بر و حال خود یا بدنگاه پس بیکه گشت بشارت است - و بیکه گشت - و بیکه گشت - و بیکه گشت -
که شما از احوال و بیکه گشت بشارت است - و بیکه گشت - و بیکه گشت - و بیکه گشت -
نمی بیند بیکه گشت بشارت است - و بیکه گشت - و بیکه گشت - و بیکه گشت -
و درخت است و قاشق و درخت و درخت و درخت - و بیکه گشت - و بیکه گشت - و بیکه گشت -
وان الکافرا و الاغتر - و بیکه گشت بشارت است - و بیکه گشت - و بیکه گشت - و بیکه گشت -
نی آیند و از فرشتگان خدا بشارت است - و بیکه گشت - و بیکه گشت - و بیکه گشت -
فقیه لون از حجابی را بیکه گشت بشارت است - و بیکه گشت - و بیکه گشت - و بیکه گشت -
کرده شده بیکه گشت بشارت است - و بیکه گشت - و بیکه گشت - و بیکه گشت -
ترین بیکه گشت بشارت است - و بیکه گشت - و بیکه گشت - و بیکه گشت -

الا ویم یحییٰ المدان حرج بروحه من کلیم - نیستند هیچ جماعه از اهل بیج و سه از و با سه آسمان مگر آنکه ایشان بخوانند خدا را و دعا میکنند که بروحه شسته شود روح و سه از جانب ایشان - و تشرع نفس یعنی الکافر مع العروق - و کشیده میشود جان و یعنی جان کافر بارگما سه و سه چنانکه در روایت سابق مذکور شد فیلحه - پس گفت میکنند او را - کل ملک علی السما و الارض

و کل ملک فی السماء و ارض و اهل السما و ارض و یحییٰ المدان لا یحیی روحه

من کلیم و اده جسد - و عن عبد الرحمن بن کعب - روایت است از عبد الرحمن بن کعب که از کبار تابعین

و در زمان آن حضرت ولادت یافته عن امیه از پدرش که کعب بن مالک است از شایسته صحابه و شهره است اسلام و قنده توبه او

در تحلف از توبه توبه که مشهور و در نفس قرآن مذکور است - قال - گفت عبد الرحمن - لما حضرت کعبا الوفاة بنکاحی

که حاضر شد کعب را وفات - امیه - آمد او را - ام شریفت البربر بن عمر و فقالت - پس گفت ام شریفت دختر برادر بن عمر و گفت

میم و کون عین و فمهم راسه اولی که از انصار است اول کسی که بیعت کرده در لیلۃ العقیبه و پیش از قدم آن حضرت توبه

فوت کرده و در صحبت ام شریفت خلافت است - یا اباعبد الرحمن - گفت کعب بن مالک است - ان لیت فلان فاف او

علیه فی السلام - اگر ملاقات کنی فلان را در آن عالم نام بیکه از دوستان خود را بر دوش بخوان برو سه از آن اسلام

فقال - پس گفت کعب بن مالک - عفر الله ملک یا ام شریفت - یا مژ و یا خدا سه سه تها سه ای ام شریفت این عبارت را در جاک

میگویند که قال شریفت که غی با یک گفت یعنی این چه سخن است که تو میگویی - سخن آفل من و ملک - ما شریف تریم از من که

آن جا که را ایشانیم و سلام و پیام که سه برسانیم یعنی ما کار را و شما از عجز و در ماندگی و گرفتاری بحال خود خوش خواهید

که خبر از خود بخواریم و شمت چه بجا و دیگران و این شامل حال آن کسان است که با ایشان سلام برسانند نیز هست یعنی

آنها که با کسی را از خود خیر است که سلام بوسیله برساند باز و سه سه کلام بگوید - فقالت - پس گفت ام شریفت - یا اباعبد الرحمن

ما سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول - که یا شنیده تو آخرت را که میگفت - ان ارواح المؤمنین فی لیقظ طلع شجر الجنة

بر شجره که روحها سه سالمان نهاد و سه و در درون پرندگان نبر کنی چرند و در زمان بهشت را و خلق با قاف چریدن

شجره بر بار و خلق و فمهم لام است - قال امی - گفت کعب بن مالک از سه شنیده ام از غیر خدا این را - قالت - گفت

ام شریفت - خود ملک - پس این آن فضل و کرامت است که امید و شسته میشود و تو از کل مؤمنان سه که در غایت سرور خود

خواهی بود و مشغول و قنده ول - رواه ابن ماجه و البیهقی فی کتاب البعث و النشور - و عن عبد الرحمن

ابن کعب از پدرش - انه کان یحدث ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال انما نسمة المؤمن طیر یطوف فی شجر الجنة - نیست

روح مؤمن که طیر یعنی در جنة طیر که می چرد و در زمان بهشت و نسمة نفحات انسان گاست اطلاق کرده میشود بر جسد

و گاست بر روح و اینها از سه سه است حتی چه نسمة فی جسد - تا آنکه باز میگردد و سه سه ترو بل او را و تن و سه سه

بهر سه سه که از اینها از خاک - رواه مالک التستالی و البیهقی فی کتاب البعث و النشور - و اباعبد الرحمن و ابن کعب

ولایت دارد و بر آن که گفته اند در روایتی سابق بر این و او است - قال حتی انکسبت ان اکون اما ذلک المصیبه - راوی حدیث که عوف
بن مالک است بگوید که چون این دعا از حضرت عیسی و حقیق آن نیست شنیدیم در شک برده بودیم تا آنکه آن را ذکر کردیم که کاشکند من می بودم
آن مصیبه که از آن حضرت این دعا و حق من میگرد - رواه مسلم - و حسن ابی سلمه بن عبد الرحمن ان عائشه رضی الله عنها لما
توفی سعد بن ابی وقاص قال است او خلا به لیسجی اخی علی - روایت است از ابی سلمه بن عبد الرحمن بن عوف که هرگاه که مردی
ابن ابی وقاص و زوجه عائشه رضی الله عنها را بر سر نماز آورد و گفت عائشه در کار بد و بدی و یا در سجده تا آنکه نماز گذارد من بر سر و چون
سجده زد یکباره و در سجده گفت عائشه و سجده و آری نماز او تمام بر سر نماز گذارد - قانکر ذلک ایها - پس انکار
کرد و شایسته من بر عائشه که گفت نماز چهارده و سجده یکبارم - فقالت - پس گفت عائشه در روایت کار ایشان - و الله لقد فعلی
رسول الله صلی الله علیه و سلم علی ابی بکر بنی امیه - بنی سجاد و گویند هرگز تحقیق نگذار و آن حضرت بر دو چیز که کمالش
بینماست و سجده - سهیل و اخیه - آن دو پیشتر که اند سهیل و برادر و سهیل که همش سهیل است هر دو صحابی اند و شایسته
ما و شده اند و نام پدر ایشان و سهیل بن ابی سهیل است و در روایت آمده است که گفت عائشه عجب است از دو فرشتی هر دو هم
آن حضرت را مسلم - رواه مسلم - بدانکه علمای اختلاف است در گزاران و صاوة چهارده و سجده پس نزد ما که و است و او است
و قوم و سجده یا نیست خارج می باشد و قوم و سجده یا امام یا نیست از قوم خارج می باشد و است و باقی قوم و سجده
یا نیست و سجده و امام و قوم خارج می سجده و این طلاق و ذکر است بنا بر آن است که سجده یعنی بر سر نماز فرض می توابع او است
از زوال و ذکر و سجده پس علم و حق گفته اند که و نیست و قیاس نیست خارج می باشد و این بنا بر آن است که اگر است از جهت
نفی است و است و اول موافق است اطلاع حدیث را با اختلاف کرده اند که اگر است تشریح است یا تخریج و اول
طاهر است و تشریحی جائز است پس که اگر است و نه پس مالک موافق است و از امام احمد گفته نیافیم و ظاهر آن است
که باقی تفریق است و دلیل شافعی حدیث مذکور در کتاب است و کسک ابی حنیفه و مالک سجده شایسته است که هرگز نماز بگذارد
پس بیت و سجده یا نیست هر دو را و اما حدیث عائشه روایت واقعه و نحوه و صحت نه عام و آنچه ثابت باشد یا شیو و بنی مقدار است که آن حضرت
این را یکبار می کرد و ثواب آن را در جهت فقر و صحت باشد که باعث بر آن شده باشد و در روایت آمده است که آن حضرت صلی الله
علیه و آله متعکف بود از سجده و در سجده گزار و نیز در روایت آمده است که چهارده و سجده بود و درین صورت اختلاف است این
تفسیر و نیز گفته اند که فعل است سجده مکاسب است و فعل سجده بود پس احتمال دارد که روایت صاوة و سجده باعتبار قرب و است و او
بود و آنچه در روایت مسلم آمده است که داده شد چهارده سجده بن ابی وقاص نزد حجره با سه از و ابی مطهر و ایضا بنی بر آن است
و ظاهر اینست که این است بنا بر آنچه روایت کرده شده است از ابی یوسف که اگر کسی سجده باشد و بعد بر سر آن ایستد
و در سجده سجده و نیز انکار صحابه و تابعین با کثرت ایشان دلیل است بر آن که در قرار یا گفته بود و بعد از آن بر سر و سجده و انکار
معلوم شد که نسبت عائشه و مردم را بنیسان عمل سخن بگوید و سه رضی الله عنها فراموش کرد و نسخ فعل سابق را که قبل از آنکه علم

در ورود و از جنت فضل و کرامت حق بر بندگان خود کمال میبخشد که همه ایشان شفاعت کنند و دعا کنند مرا و این بخت
 الا شفعوا فیهم - مگر آنکه مقبول الشفاعه گردانیده شوند و حق و سه - رواه مسلم - و حسن الس - قال مروی بجزایرة
 فاشنوا علیها خیرا گفت انس که شدت مجامع از مردم بجزایرة پس شاکر دند و پیچیدگی را - فقال النبی - پس گفت پیچیدگی
 صلی الله علیه و سلم و جنت - واجب شد - ثم مروی باثری قائموا علیها شرا - پس گفت شدت بجزایرة و دیگر پس ذکر کرد و دیگر
 بدی را - فقال و جنت - پس گفت آنحضرت واجب شد - فقال عمر - پس گفت عرض - ما و جنت - چه چیز
 واجب شد - فقال انما انتم علیهم خیرا فوجبت له الجنة - پس گفت آنحضرت این میت که یاد کرد و یاد را یکی پس واجب شد
 بر او و بهشت - و هذا انما انتم علیهم شرا - و این میت و دیگر که یاد کرد و یاد را به بدی - فوجبت له النار پس
 واجب شد مرا و آتش - انتم شتموا الله فی الارض - شما گواهان خدا سید و ز زمین بر او - هر که گواهی دهد
 بهشت بهشتی است و بر او هر که گواهی دهد بد و زنج و دوزخی است - متفق علیه - و فی رواية الترمذی و التیسه
 فی الارض - مسلمانان گواه خدا اند و زمین و بایر دانست که مرا و نماز - اهل خیر و صلاح و صدق و تقوا
 به و خلایت غرض نفسانی است که آن علامه است و چون مردن از اهل جنت والا اگر بعضی از فساق و فجار غرض
 از اغراض یک از اهل حق را بتائید یا یک صلح را که پیش گفته قطع بدان توان کرد و آن حضرت صلی الله
 علیه و سلم حکم بوجوب جنت و نار کرد و سبب اطلاع حقیقت حال باشد و الله اعلم - و حسن الس - رضی الله عنه
 قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ایما مسلم شهد له اربعة خیر او خیر الله الجنة - هر مسلمانی که گواهی دهند
 مرا و چهار مرد و یکی و مسلمانی می در آرد او را خدا که تمام بهشت را - فانما یومنون - کیفیت ما و اگر کسی
 گواهی دهند - قال و التیسه - گفت آن حضرت و اگر کسی هم گواهی دهند بخیر می در آرد او را خدا که تمام
 بهشت - قلنا و اثنا - گفتیم ما و اگر دو کس هم گواهی دهند - قال و اثنا - فرمود و اگر دو کس هم
 گواهی دهند - ثم لم سأل عن الواحد - پتیر نمی پرسیدیم ما آن حضرت را از یک کس و شاید که مگر از یک کس هم
 می پرسیدند میفرمود و اگر یک کس هم گواهی دهد و این خبر و شهادت است از آن حضرت کمال جود و حرمت
 حق در جاف فضل و کرامت و سه تعالی بر بندگان و توقع بندگان از درگاه رحمت و مانا که در وقت که
 ایشان اناس سه و و کرد و ندان حضرت توجه و التماس جناب حق کرد و وحی آمد که چنین باشد که تو میگوئی احببت
 و آن حضرت صلی الله علیه و سلم راضی و مرضی جناب غرت و محب و محبوب آن درگاه است و کریم و سوف و علیل
 یک فقره طغرای این نشان است - رواه البخاری - و حسن الس - رضی الله عنها - قالت قال
 رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تسبوا الاموات - و شما نمکنید و بدگویید مرده را - فانهم قد افضوا الی ما قدوا -
 زیرا که ایشان پیش از رسیده رسیده چیز که پیش از رسیده یا قتلند خبری که که در گذار نیست بدی را

پس جنازه بمول بر پنج کس میگردد و چنین گفته است در عادی و شیع و س که در هر یک شافعی است و در هر یک کشته است که قول شافعی آنست که بر می دارند جنازه را دو کس می نهند آن را سابق بر اصل عنق خود و ثانی بر اعضاء سپهر زیر که جنازه سعد بن معاذ و همچنین بر دوشته شد این مگر قول دیگر است از شافعی و در بعضی شریع هاید گفته است که این نزد برداشتن جنازه است از زمین بعد از آن با سکه نیست اگر عاقل است کند هر که خواهد و سنت نزد ما آنست که بر دوش آنرا چهار کس زیرا که روایت کرده شده است از ابن مسعود که گفت از سنت است حمل جنازه از چهار جانب روایت کرده است این امام محمد در آثار از ابی حنیفه پسندیده است تا این مسعود و همچنین روایت کرده است ابو داود و طیالسی و ابن ابی شیبہ و عبد الرزاق از ثقیف از منصور و ذکر کرده است شیخ ابن الهمام در حمل این یهودین آثار از صحابه و حدیث مرفوع که ثقیف کرده آن را دو در محل بخوابد پنج آثار و احادیث مرفوعه صحیح و گفته که آن آثار و قاتل احوال مخصوصه است احتمال دارد که از سنت سنت باشد و احتمال دارد که از جهت عارضه باشد که تقاضا کرده و مخصوص آن اوقات مثل ضعیف مکان یا قلیع یا طین و اندام علم - **و سخن ثوبان** - قال خاتم النبیین صلی الله علیه و سلم فی جنازه - روایت است از ثوبان که بواسطه آن حضرت بود و در سفر و حضر خدمت می بود و گفت بیرون آمدیم با آن حضرت بجهت مشایعت جنازه فرامی ناسار که بنا - پس دید آن حضرت بعضی مردم را سوار - فقال لا یستحبون ان یتکلموا علی قبری - پس گفت آن حضرت آیا شرم ندارید که فرشتگان خدا بر پایهای خود میروند - و اثم علی ظهورهم و اب - و شما بر پشتها میبایست میروید و در حاشی ثوبان که حاران را نزد یک جنازه دیدیم و میگویند اگر حاران دور از جنازه روند با سکه نیست و در روایات ثقیف نوشته اند که اگر ضرورت باشد سواره فتن جنازه است چه که است - رواه الترمذی و ابن ماجه و در سعه ابو داود و نحوه قال الترمذی و قد روی عن ثوبان موقفا - گفته است ترمذی و تحقیق روایت کرده شده است این حدیث از ثوبان و همچنین این قول ثوبان است و حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم مرفوعه شده و لیکن بعضی مرفوع است چه فتن ثوبان که پیاده ناشنیده از حضرت نبوت خبر توان داد - **و سخن ابن عباس** - ان النبی - روایت است از ابن عباس که پیغمبر - صلی الله علیه و سلم فرما علی جنازه فاعلمه الکتاب - ظاهر آنست که مراد قرأت فاتحه در جنازه باشد چنانکه از حدیث ابن عباس در فصل اول گذشت و احتمال دارد که هر جنازه بعد از نماز یا پیش از آن بقصد تبرک خزانده باشد چنانکه آن شعار من است و اندام علم - رواه الترمذی و ابو داود و ابن ماجه - و ترمذی گفته است که اسناد این حدیث قوی نیست و ابراهیم بن عثمان که راوی این حدیث است منکر حدیث است و آنچه ثابت شده است قول ابن عباس است که قرأت فاتحه سنت است و گفته اند که این قول صریح نیست در رفع و فصل اول گذشت - **و سخن ثوبان** - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان اولیتم لمیت فاعلموا له الدعاء چون نگذارید بریت پس خالص کنید بر او و عار او اخص است بگویند کردن و بی رویا و سحر آوردن طاعت خدا را - رواه ابو داود و ابن ماجه - و گفته

و میگویند - اللهم اجعل لنا - خداوندان بگردان او را برسد - سلفا و قوما و ذراریا اجراء سلفا تخریب آنکه پیش گذر شده
و مروت و قوت و غیره تخریب آنکه پیش رود تا اسپان را سبب خور و دلو و برین و پاک کردن چاه و خزان راست کند
و در خیر فم ذال و سکون فمستقیمین باشد که ذخیره کنند و نگارند تا وقت حاجت بکار آید و بر مروت و قوت

ان النبي صلى الله عليه وسلم قال لطف الله على طفلي لطف الله على طفلي لطف الله على طفلي لطف الله على طفلي لطف الله على طفلي
و وارث نشود از غیر - و لا یورث - و وارث که در اندیشه نشود در یکباره - و خشی نیست تا آنکه وارث کند وقت
و لا و شایسته تا تمام نشود از دست نشان زندگی چنانکه گذشت - و رواه الترمذی و ابن ماجه الا انه لم يذكر ولا یورث

لیکن نزدی ذکر کرده است فقط و لا یورث - و حسن ابی سعید و الاقتصاری - سحابی شویست
و بعض ادرا از اهل بدشمرده اند و تحقیق آنست که سبب او چه بد بجهت سبب اوست و در اینجا به جهت حضور غرضه

آن و الله اعلم - قال نبی رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ان تقوم الامم فوق نبي و الناس خلفه يعني قبل منه يعني
آن جنسند از آنکه بالیه الله اعلم یعنی تنها با الیه چه چیز نیست و با الیه چه چیز نیست پس این بیان مزار و سه این حکم در میان
خصوصیت نماز چهار بار و دو لفظ حدیث غیر مخصوص نیست اما محتمل بر و سه کرده درین باب آورده اند و آنکه
در و حدیث و و سه بود شاید که مردم با عادت بر آن بود که نماز چهار بار این چنین میکردند پس نبی کرده شد از آن

و الله اعلم - رواه الترمذی فی کتابه فی کتب ابی حنبله

باب وفن البیت

و فن یعنی شریعت غالب آمده در شریعت در زمین و غیر زمین و فتن
غالب آمده در موضع دفن و قبر مخصوص بدفن انسان است و مقبره و موضع قبور منقوشه اشیاء و شمشاد الباقی و سبب
باقی باینکه آن نخست کسی که دفن کرد در زمین باینست که جهت بودن و سه اول کسی که مرد و مقبره و دفع است
و شوق هر دو مشور است لیکن بعد فضل است و اوفق است چنانکه بیان آن در شرح طحاوی یابد

الفصل الاول

عن عاصم بن سعد بن ابی وقاص ان سعد بن ابی وقاص قال فی الرض الذي بالكثير
روایت است از عاصم بن سعد بن ابی وقاص که از مشایخ تابعین است که هر سه سعد بن ابی وقاص است گفت
در بیماری که مرد و آن بیماری - الحمد لله الحمد لله - پس از دیدن باده دفن من یکم صحنی و بعد دفن لام و فم و داده
و سکون با در غنای منی و در شریعت شکاف منی که در شود در قبر و در جانب قبله و آنجا و آنکه هر چه دفن و دفن حافض من
و کسر حاکم و در و ابیست است - و انصبوا علی البین انصبوا - و انصبوا و کنید بر من خشتهاست عالم استاده کردنی

لما نفع رسول الله - چنانچه ساخته شده که در مشایخ تابعین است - و الله اعلم - و ابن نفع لام و کسر با بر و فتن
و واحد و سه لبته بر زن و کله و لبین کسیر من نیز آمده - و رواه الترمذی - و حسن ابی عباس - قال حمل فی قبر
رسول الله - که عاید شده و عاید شده و در مشایخ تابعین است - و الله اعلم - و الله اعلم - و الله اعلم - و الله اعلم - و الله اعلم

و قد مر ما اکثرهم قرأنا - و تقدیم کنیم در حقین بجانب قبله کسی که بیشتر است قرآن و سه - رواه احمد و الترمذی و ابو داود و النسائی و روی ابن بابویه فی قوله - و روایت کرد ابن ماجه تا قول و سه - و حسنوا - و حسن جابر قال لما کان یوم احد جابر بن سمیة فی البلی لثقیة فی معایرنا - گفت جابر هرگاه که بود در جنگ احد و شش شش و سه بعضی سلمان و پدر من حسن در میان کشتگان بود آورد و من مرده پدر مرا گویند در گورستان ما که در قبیح بود - فتاوی نادی رسول الله - پس آورد و آورد و سه پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم و و الله فی الی مضاجعهم - باز خوانید کشتگان را بخوابگاه ایشان یعنی بجایه که در آنجا کشته شده اند و در آنجا دفن کنند - رواه احمد و الترمذی و ابو داود و النسائی و الدارمی و لفظ الترمذی - و درین حدیث دلیل است بر آنکه مرده را از آنجا که مرده است بجایه دیگر نقل کنند و از خصوص قصه جابر و پدرش معلوم میشود که اگر نقل کرده باشند بایمان موضع برگردانند مگر آنکه مراد بآوردن بجایه پدرش را اراده آوردن باشد و لیکن بصحت رسید که جابر بعد از کشتن ام ازین واقعه پدر خود را بقتل آورد و دفن کرد و پی گفته ظاهر آن است که اگر ضرورتی باشد جائز است و سه ضرورت را نموده و در کتب فقهیه است هر آن را و شیخ ابن الهمام گفته که اگر اراده کنند نقل او را پیش از دفن و سه و لیکن بایمان با کسی نیست تا یک دو میل زیرا که مسافت و وقت باین مقدار میرسد و مستحب آن است که دفن کرده شود و تقبره هر یک که مرده است و سه و عاشره فی الترمذی و در وقتیکه زیارت کرده برادرش را عبد الرحمن بن ابی بکر رضی الله عنه و مرده بود و سه در یک مرحله از کتب نقل کرده شد بکه گفت اگر می بود من حاضر در وقت موت تو نقل میکردم ترا و دفن می کردم و در آنجا که مرده بودی و بعد از دفن تو خنق خاک درست نیست نبش در مدت قصیره نه طویل مگر بعد از قدر آن است که ظاهر شود که از من مقصود بود یا بگوید و شیخ چندین از اصحاب و زمین حریب و دفن کرده شدند و از آنجا نقل کردند و اگر مالک زمین خواهد که زمین را ببرد کند و در آنجا میرسد و از آنجا که حق مرده در باطن است نه در ظاهر و از جمله اعداست که در علمه الی کسی یا بانه کسی اقرار باشد و گفت شیخ ابن الهمام که تنقیح است کلمه مشایخ در زنی که دفن کرده شد بسیر و سه در غیر بلد خود و سه غایب بود پس بے خبری می کند و بخوابگاه نقل کند یا نبش ندارد که نقل کند پس تجویز بعضی متأخرین آن را اعتبار ندارد و اگر بے غسل و دفن کرده شد یا بے نماز یا مرده نشود با اتفاق و دفن کرده نشود و در خانه که پیوسته در آن است که آن را بجا نیست صلوات الله و سلامه علیه و معین بکه نقل کرده شود بمقابر مسلمین و دفن کرده نشوند و کس در یک قبر بگردد و در قبری

وکیل بن عباس - قال سئل رسول الله صلی الله علیه و سلم من قبل راسه یسجد عند ان حضرت یعنی در وقت نماز و قبر از جانب رسول و وقت کشیدن چرخه و بیرون آوردن آن خبری چنانچه کشیدن شمشیر و کار و در آن از پیام و کشیدن از جانب بر جنازه بمرده که نماز شود بخانه و پیاپی قبر بپیر و من آورده شود و از جانب بر و آورده شود و در قبر و در آنجا نمی این است و من است نزد آن است که نماز شود بخانه بجانب قبله از قبر چنانکه باشد یا باین جایزه بپایان قبر

بنگسایزه با سنج عرصه بطحار و در فراخ که در و س سنگسایزه اس خرو بود و در او ایجا نفس سنگسایزه است و عرصه
در اصل صحن سمرای و اطلاق کرده میشود بر هر موضع فراخ بعد از ان غالب آمده بر جای مخصوص که در حوالی مدینه طبرستان
رواه ابو داود و - حسن البراء بن عازب - قال خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في جنازة رجل من الانصار فقلت
برابر بن عازب که بیرون آمیم ما با کن حضرت و جنازه مرد سمار انصار - فانتمینا الی القبر - پس رسیدیم تا قبر و ما امید
بعد سوختن کرده نشود بود آن مرد و نیز در حدیث آمده نشده - مجلس النبی - پیش نشست پیغمبر - صلی الله علیه و سلم مستقبل
القبلة و جلستامعه - نوشت ستم یا و س - رواه ابو داود و النسائی و ابن ماجه و زادنی آخره - و زیاده کرده است
ابن ماجه و آخرین حدیث این نظر - کان علی روی رسول الله علیه - گو یاکه پیغمبر اسے بازیدگانند از غایت خضوع و سکون
و این حدیث و فیصل ثالث در باب مایقال عند من خضر الموت - هم از برابر بن عازب از ششست بازید و زیاده
دیگر که در اینجا مذکور است و از این حدیث معلوم میشود که متابعت جنازه تا قبر و انتظار جلوس شدن و بنیت - حسن العاصی
رضی الله عنهما - ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال عظم الميت کسره حیاء - شکستن استخوان مرد و شکستن استخوان است
و در حالت حیات ابن عبد البر گفته است که از اینجا مستفاد می گردد که میت تمام اندامهایش را شکستند و در آن حین لازم است
که شکستند و در تمام آنچه شکستند و میشود و این زمان است - رواه مالک ابو داود و ابن ماجه -

الفصل الثالث عشر من النسخ قال ثم لما نبت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قد نبت رسول الله

صلی اللہ علیہ وسلم جالس علی القبر گفت انش حاضر شدیم ماؤنتر آن حضرت را در محاسن که وفن کرده میشو و آن ام کلثوم
بود که زوجه عثمان بود و حال آنکه آن حضرت ششست بود و قبر - فرایست عینیہ ترمسان - پس دیدم من هر دو چشم
آن حضرت را که اشک میترخند فقال - پس گفت آنحضرت بل فیکم من احدکم تقارب الیہ - آیا هست در میان
شما هیچ یک که گناہ کرده است یا جماع کرده است یا زن اشب افتراوت و تعارفست بقدیم قاف بر فاهر و مینی
آهن است و بر هر دو معنی حل کرده اند و گفته اند که او لے و ارجح منی ثانی است و گفته اند که عثمان درین شب یکے از
کنیز کان خود را پیش خود طلبیده بود و جماع کرده پس آن حضرت تعریض بوسے کرد و منع کردن و سے از نزول فافخو
و انشتن آن فعل را از عثمان و گفته اند که عذر عثمان در آن فعل آن بود که بیماری ام کلثوم دراز کشیده بود و گمان نداشت
عثمان که امشب فوت خواهد کرد و بی طاقت شده کرد و چون آن حضرت این سخن گفت - فقال ابو طلحہ انا - پس گفت
ابو طلحہ انصاری که زوج مآور انس بود من جماع نکردم امشب - قال گفت آنحضرت - فانزل فی قبر ما پیش فرود
در قبر و سے - نازل فی قبر ما - پس فرود آمد ابو طلحہ در قبر ام کلثوم و شیخ در شرح خود گفته که مشکل نشود این حدیث با پنجه
گفته اند که زوج و محارم او لے اند از صاحبان بیکانه از جهت احتمال آنکه آن حضرت را عثمان را عذر سے بود و فرود
آمدن در قبر همچنین گفته است نووی و گفته که ازین حدیث این ما خود میشود که اگر یکے بعد العمد از جماع بود و سے او سے

قلیغم - رواه البخاری - **وعن** عمرو بن العاص قال لابنه وهو فی سباق الموت - رواه ابن مسعود
 از عمرو بن العاص که صحابی مشهور است گفت من پسرخود را و حال آنکه عمر در شروع موت و شروع روح بود -
 اذا انما است فلما استجبتی ناحت و لانا - وقتی که من میمیرم پس باید که گریه نشود و مرا نماند نوحه گریه و آتش عداوت
 اهل جالبیت بود که آتش جهاد بیت میفرستادند تا بر این کعبه و خمر آن کار آید - فاذا وثقتونی فثبوا علی السربینا
 پس چون وفات کنی بر این سبزه سبزه میبازید بر من خاک را یعنی اندک اندک اندازید و این را شمار است
 تا آنکه میت احساس نکند و در خاک پاشید و آنچه در خاک پاشید و آن زلف و شفا و چشم و پند و تشنگی و تشنگی
 بشپین مجسمه و تشنگی پندون در اصل پاشید آن آب و پراکنده کرد و این را بخار است استعمال کرده - ثم اقیموه حول
 قبری قدر ما یخرج رور - پس بستر بایستید که در گورین اندازد آنچه روح کرده شود و شتر - خبر و فتح چشم کششانی - و چشم
 کعبها - و بخش کرده شود و گوشت آن - حتی استانش یکم - تا آنکه آرام گیرم بشما فی الصراح الشیء بقرانی و آرام
 یافتن - و اعلم ما ذاراج برسل ربی - و بدانم که چه چیز باز میگردد و جواب میگویم فرستاده است بر در و کار خود را
 یعنی فرستاده که در گورنی آیند و می پرسند - رواه مسلم - **وعن** عبد الله بن عمر - قال سمعت رسول الله
 صلی الله علیه و سلم یقول اذا مات احدکم فلا یسبوه - می گفت آن حضرت چون بمیرد یک از شما پس در بند نکند
 و نکند عداوت او را در خانه - و اسیر عداوتی قبره - و کتاب بمیرد و در قبره - و لیتمرا عند رأسه فائمه ان
 و باید خوانده شود و در سر و سینه یعنی بعد از دفن اول سوره بقره که از اتم تا اتم المفلحون است - و عند راسه فائمه البقره
 و در پاهای و فائمه بقره که از اتم الی الرسول تا آخر سوره است و در آثار قرائت فائمه الکتاب و مؤذنین و
 قل هو الله احد و گردانیدن ثواب بر اهل مقابر که است و اختلاف کرده اند و گردانیدن ثواب قرآن
 بر اهل بیت و وصول ثواب آن بر و صحیح و وصول است شیخ عبد الله یاضی در روضه المرادین آورده که شیخ
 غزالدین عبد السلام را و جواب و بید که گفت که ما در دنیا حکم کرده بودیم که ثواب قرآن بمیت نمیرسد و برین عامه فائمه
 آن ظاهر شد و در یافتیم که میرسد و مکروه نیست قرائت قرآن بر قبر و هو الصحیح و کرده شیخ ابن الهمام - رواه ابی یحیی فی
 شعب الایمان - روایت کرده این حدیث را یحیی بن یزید بن رافع و شعب الایمان - و قال الصحیح انه مؤثقت علیه
 و صحیح آن است که موقوف است بر عبد الله بن عمر و قول او است - **وعن** ابن ابی طیب که بنیسم فتح لام یكون
 تخانیه از شما بهتر است و قاضی که بود در عهد عبد الله بن الزبیر - قال - گفت - لما توفی عبد الرحمن بن ابی بکر
 باجشی و هو موضع - هر گاه که وفات یافت عبد الرحمن بن ابی بکر صدیق که از صحابه است و در حبشی یعنی عا و سکون حده
 و شین محبه و یایه مشدود موقوف است و افضل که قریب بود و بعضی گفته اند یک برید محمل الی مکة - پس و شتر
 و آورده شد بسوسه که در قن بهائیس دفن کرده شده بکه در محلا - فلما قدمت عائشه اتت قبر عبد الرحمن بن ابی بکر پس

اشکها از آن وقت بزال سحر در او فارقت اشک از چشم فقال له - پس گفتن مر آن حضرت را عبد الرحمن بن عوف است و آنست
و تو گریه کنی و اشک مییزی با این معرفت و جلالت شان - یا رسول الله فقال - پس گفتن آن حضرت - یا ایها عوف
انما حزنه - ای سپهر عوف این اشکها اثر حزن و وقت است برقبوض من بشما بهی حال و سکه که مبتلا است بشدت با این
ضعف نیست نه از جهت جرم و بی ضری و ناشکیبائی است چنانچه تو خیال کرده - ثم انهم بانحرس - بیشتر پس و
و گردانیدن اشکها را با اشکها و دیگر با این کلمه را با کلمه دیگر فقال - پس گفت - ان العین تدمع و العلب یحزن -
بدینست که چشم اشک میزند و دل اندوگین میگردد - و لا نقول الا ما یرضی ربنا - و میگویی مگر آنچه خوشنود است پروردگار
و انما انقلب یا ابراهیم خم و نون - و بدینستیکه ما بجز فی تو ای ابراهیم پسر کلبه اند و کین ایم - مستغرق علیه - و تحقیق درین است
آن است که کمال آن حضرت کمال بشری است علی الاطلاق که شامل تمام لطائف و خواص است ظاهره و باطنه است چنانچه
لا ینحی بحال بشر است که جامع صفات روح و نفس و طبیعت است بر جلالت حال ملائکه و بود آن حضرت که می داد
هر چیز را حق و سکه و ظاهر مشید از سکه آثار تمامه حواس و قوی پس آنچه نقد و نقد و صفا در پیشه در رفت و اختیار و آنچه
مقدور بود و صفا در پیشه طبیعت و خراطار و اگر این چنین باشد نقصان لازم آید و همه اوقات حق و حکمت است و این
دلیل سلامت حواس قوی است پس مر آن حضرت را در هر مرتبه تمام و کمال است و این سکه از وجود و جوهرات است
و حق و سکه صلی الله علیه و سلم تحقیق صوفیه گفته اند که تمامه لطائف از طبیعت و نفس و علب و روح و سسر و
ارباب نگین جدا جدا به فرج و خلط میان این لطائف و عقل و کار خود اند و آثار و نتائج هر سکه بر آن مرتبه و صفا
سرباز حق توانست و تقدس متصل و روح و محبت و سکه تامل مستغرق و طلب نکرد و سکه مشغول نفس بجز این نیست
حالی طبیعت بخلفی که سبب قوام بدن است آفت و همه طبع و مذاق حق اند و آنچه پیرایه شده اند بر سکه آن و الله اعلم
و عن اسامة بن زید - قال ارسلت ابنتی علی الله علیه و سلم الیه - گفت اسامه بن زید که فرستاد دخترت حضرت
که زینب زوجه ابی العاص بن الربیع بود که راسوس آن حضرت - ان ابنتی قبض - که پسر سکه است هر که در حق
تفرع است و نزدیک است که قبض روح و سکه کرده شود - فانتها - پس بیامارا و پرسش حال ما کن و نفیاد و مارش بین
که چه حال داریم - فارسل یقرنی اسلام و یقول - پس فرستاد آن حضرت که راسوس و سکه در حالتی که چنانچه اند
سلام را و میگوید آن حضرت - ان الله ما اخذ وله ما اعطی - بدستی که مر خارا است خیر سکه گرفت و مر او را است چهر
که داد - و کل غنمه باجل سکه - و همه ثرو را و بهریت حین است و حیات آن پسر تا این درت مقدور بود - فله نصیب
پس باید که صبر کند و طالب ثواب و سکه گردد - فارسلت الیه تقسم علیه لیا متینا - پس باز فرستاد زینب که راسوس
آنحضرت در حالتی که سکه میخور و بر سکه که البته پدید آن حضرت اورا - فقام و معه - پس بر خاست آنحضرت و حال که
با و بود و سجد بن عباد و معاذ بن جبل و ابی بن کعب و زید بن ثابت و رجال و مردان دیگر از صحابه - فرغ فی رسول

کریانه را و نخواهند نمودن جا بهیت چنانکه نوحه و دعا بویل و شور متعلق علیه - و سخن بی پروا به چشم با و سگوار را پس
ابوموسی ثعربی است از تابعین - قال غمی علی ابی موسی گفتند بیرونش نهادند و موسی که پدر او ستم نمی فرمود و
بیوشی غما بهوشش گردانیدن غمی از غمی چنین استعمال کرده میشوند با حفظ اصول - فاقبلت امرائه ام عبد الله بن مسعود
پسین پیش آمدن و سکه که نسبت او ام عبد الله بود در حالتی که او از سبک بیکاه در نه بخت را و تشنه یونان او از
با که در در سکه ترجیح است یعنی گردانیدن آواز در خلق - ثم افاق - پس تشنه یونان آمد - فقال النعمانی - پس گفتند ابو موسی
مردن را یا نمیدانی تو - و کان یجیهان رسول الله - و بود ابو موسی که تشنه پیش بیکاه و تشنه یونان را و تشنه یونان را
صلی الله علیه و آله قال گفته است - اما بر می خیز خلق و خلق و خرق - من پیروم از کس که تشنه یونان را
یعنی و صیبت و بلبه کند او از خود را بگریه و پاره کند گریان را متعلق علیه و آله - و سخن بی مالک لا شعری
قال رسول الله صلی الله علیه و آله سلم در حج فی استیذان من امرایانیه لایقیر کونهن - پنهان خصلت اند و در استیذان و کارهای
که میگردد از آنها را - انحر فی الاحساب - سبکه تا زید در حج کردن نفس و جسمها و حساب بجز شمار و در نه خفا
خصلت و شهرت و محله که در و سکه و پیران او است - و المعلن فی الاحساب - و در طعن کردن و عیب گرفتن از
مردم چنانچه خرق و تشنه و محصل این همه و خصلت تعلیم نفس و تحقیر مردم است و هر دو در و سکه است
که با اسلام و کفر - و الاستعداد با نجوم - و طلب آب پاران کردن بختاره یا یعنی توقع انتظار نزد وقوع نجوم
در زمان خود چنانکه گویند - و گفته که اگر آب در قتلان منزل بسیار باران شود چنانکه در حدیث دیگر آمده است مطر نازل
و این منع و جز است از سبک تقوا و نجوم و اتفاقا و احکام آن - و النیاحه چهارم توجه کردن در رانم - و قال - گویند
آن حضرت - الناحه اذ اتممت قبل موتها نظام یوم القیمه - زن توجه کردن تو بیکام پیش از مرگ خود یعنی از عالم بیرون رود
ایشان کرده میشود و در قیامت یعنی در موقف یا بیکام میشود - و علیها سر بال منظران - و حال آنکه آن زن در حدیث
از طرآن قتلان فتح قافه کسرها و سکون نیز آمده در و سکه است که در و سکه و تشنه و تشنه و تشنه که هر وقت است بدن از آن
چنانچه شود و تشنه میشود و چنانچه در و سکه است که در و سکه و تشنه و تشنه و تشنه که هر وقت است بدن از آن
دیروی است پیران جرب و جرب و جیم و را که نام هر وقت است که آن را گویند و در پیران زن و سرال پیران
خواه از زن یا مرد یعنی مسلط گردانیده میشود و سکه که در و سکه است پس از آن طلا میکند و قتلان را تا یاد کرده و در و سکه
و سوزش و عجز و در بیان مناسبت عمل نیاحت و جز است آن چهره بگفته اند که چون تا تشنه خراش میکرد و در و سکه را و
پاره میکرد و جامه را بلبه که دانه شد چنانکه که صبر نمیداد که در و سکه است پس از آن طلا میکند و قتلان را تا یاد کرده و در و سکه
وقت انگیز خود را با سبک است زوکان را و جز است میگرد و در و سکه است ایشان را پس قهاب کرده شود و با چیه مناسبت
آن باشد و الله اعلم - رواه مسلم - و سخن النفس - قال ابنی صلی الله علیه و آله سلم با مرقه سبکی عند قبر - روایت

کہ فرمودی آید از ان در رزق مردی و سبب مستقر از رزق از زمین - فاما مات بکمال علیہ - پس چون می میرد
مرد مسلمان میگردد آن هر دو در سبب تحقیقیت یا مرد که اهل آنهاست از ملائکہ و طاهر آیت و حدیث و معنی و
و اندک علم آید بکاف باب صحو و اجتناب آنکه مشرف میشد بدان و گریه در رزق بسبب آنکه رزق عین بود بر عمل صالح
پس مرد و دیگر نیز بجهت حرمان ازین سعادت و فقدان این نعمت فذلک قوله تعالی پس این گریه و صحو و رزق
بر زمین مراد است بقبول حق تعالی که از کافران نفی کرده است و فرموده فما بک علیکم سمار و الارض پس نه گریست
بر ایشان آسمان و زمین این دو نشان کافران است و در مقابل آن چه بکافران آسمان و زمین بر مسلمانان موعود میگردد و اگر
گفته شود که در صحو و رزق هر دو در کسبان اند پس گریه زمین را چه نسبت و از کجاست چه ایشان آنکه رزق از آسمان بر
زمین میرسد پس آن مقام که محل وصول از رزق است می گریه چنانکه در ترجمه اشارت بدان کردیم - رواه الترمذی -

و حسن ابن عباس - قال قال رسول الله صلی الله علیہ وسلم من کان له فرطان من ثقی او حلاله یا بها
اجنبه - کسی که باشد او را دو فرطان است من می داند او را خداست تعالی بسبب آن دو فرط و خبر است بصیبت
و شفاخت ایشان در بشت فرط و بخت ایشان روئیده باب خبر از براسه اصلاح حوض و دلو با و پیش روئیده از
تخافیه تا اختیار سازد و آب را و منزل را و آنچه محتاج اند بدان و در منزل و در او اینها فرزند کسی که پیر و گویا پیشتر میبرد و دو کار
او را در آن جهان و بشت اما و دیگر و اند - فقالت - پس گفت عائشه رضی الله عنہا - فمن کان له فرطان من مشک
پس کسی که باشد او را یک فرط از است تو یعنی یک فرزند از عالم رفته باشد پس در آنچه حال است و شما این اشارت را
بر دو فرط و اوید - قال فمن کان له فرط - گفت آن حضرت پس کسی که باشد او را یک فرط تیر می داند که او را و بشت
ما و گفتیم زیرا که اول حکم بچنین بود باز درخواست کردیم حجت و اسع شد یک را نیز حکم شد یا و فقیه ای توفیق واده شده
بخیارت و حرص بقیه شرائع و احکام و سوال از ان ندست بماند و نشر نیست مراد باین لقب جامع فضائل و کمالات
و عائشه را در حضرت و صلی الله علیہ وسلم راه سوال و طے در شرائع بود که هیچ یک از او این مطهر را نبود و چون آنحضرت
او را برین صفت مدح کرد و برین فعل ترغیب نمود و یاد کرد در سوال با ظهار و تاسف بر نفوس این نعمت که وجود فرط است
از و صلی الله عنہا - فقالت - پس گفت عائشه - فمن لم یکن له فرطان من مشک - پس کسی که باشد او را یک
از است تو چه کار کند - قال - گفت آنحضرت - فاما فرطی - پس من فرط است خودم که پیشتر میبرد و کار سازی ایشان
در انجهان سکینم و این خرا و ثواب ایشان را که بخورند فرزند است بجهت در دو و صیبت است که بایشان میرسد - لن یساوا
بشکی - هرگز مصیبت زده نمیشوند ایشان مانند مصیبت موت من زیرا که من محبوب تر از خود ایشان از پدران و پسران و از
هر چه تعلق دارند بدان - رواه الترمذی و قال فی حدیث غریب - **و حسن ابی موسی** - قال قال رسول الله
صلی الله علیہ وسلم فاما مات دل الله تعالی لعلک - چون می میرد فرزند من یا دیگر پدر من یا الله - فرط و گنگان کرد

شربت مصیبت و در شہادت باو خطاب کرو۔ فقال رسول اللہ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم اما حسب
 ان لا تاتنی با من ابواب الجنة الا بحدیثک۔ آیا دوست نمیداری تو که نیای تو پیچ و در از در باب شہادت را
 نگذارم تا نیای تو اورا که انتظار میرود ترا و می در آرد ترا و بشت۔ فقال ابرہل۔ پس گفت مرد۔ یا رسول اللہ حدیث
 مکتوبہ۔ مراد است این شہادت یا چه ماراست۔ قال بل کلام۔ گفت آن حضرت بکار هر شہدای راست۔ رواه احمد
 و عن علی رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان السقط لیرحمہ۔ پدرشیکه چه افکنده هر شہدیت
 میکند و بدل میکند پروردگار خود را و اصل مرگش و در تمام آوردن کند را و در اینجا چه بخواد که است۔ و قال و سئل
 ابوہ التمار۔ وفتی کفی در آرد پروردگار خود را و در آرد او را و التماس۔ فیقال ایہا السقط لیرحمہ۔ پس گفت بیشتر
 ای سقط مرگش کند پروردگار خود را۔ اوکل بویک بخت۔ و آرد پروردگار خود را و بشت۔ فیجوز جالبہ۔ پس میکند
 آن سقط پروردگار خود را و بشت۔ فیجوز جالبہ۔ پس میکند۔ رواه ابن ماجہ۔ و عن ابی ہریرہ
 عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یومئذ ینزل من السماء ثوبان۔ ای فرزند آدم اگر صبر کنی و امید ثواب داری نزد اول گفت مصیبت۔ لکن ان کتب اولاد و ان
 راضی بخیرش و من مرترا از روی ثواب غیر شہادت یعنی شہادت می در آرد مراد۔ رواه ابن ماجہ۔ و عن ابی ہریرہ
 بن علی رضی اللہ عنہما۔ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال ان من مسلم و لا سلمہ لیسانہ بختہ۔ پس بخت و سلمان و در زبان
 اگر سید و شہدیت۔ فیذکر۔ پس باو میکند آن مصیبت را۔ و ان قال عہدہ۔ و اگر چه در از یوزبان ان مصیبت۔
 فیجوز ان کتب شہدای۔ پس نوید میکند مرگش و واقع را مصیبت است و ان قول انا قد و اما اللہ اجدون۔ الا بعد
 تبارک و تعالیٰ لہ عذر و لک۔ مگر کفر نو میکند خدا۔ تعالیٰ ثواب را بنزد و احداث شہدای۔ تا عطا تملک جہنم
 اعیسہ ہما۔ پس بنید خدا تعالیٰ اورا مانند اجر و در دریکہ رسید و شد و ہست ان سلمان بن ابی ہریرہ
 رواه احمد و البیہقی فی ثقب الامیان۔ و عن ابی ہریرہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انما الخلق
 شیعہ و کرم طایف شیعہ۔ وفتی کہ یکسایہ و ال نعل یکہ از کتب این بیک است و جامع کند شیعہ کہ شہدای و شہدای و شہدای
 و ال نعلین۔ فانه من المصابب۔ زیرا کہ گسستون و ال نیز مصیبت ہماست۔ و عن ابی ہریرہ و ابی ہریرہ
 سمعت ابی الدرداء یقول سمعت ابا القاسم صلی اللہ علیہ وسلم یقول ان اللہ تبارک و تعالیٰ قال۔ لئن لم یضرب
 کہ زجر ابو الدرداء ہست شنیدم ابو الدرداء را کہ میگفت شنیدم آن حضرت را کہ میگفت کہ خدا تعالیٰ بعیسی گفت۔
 یا عیسی انی باعش من بعدک من الخواصا ہم باحیون حمد و اللہ۔ ای عیسی بدستیکہ من برانگیزند ام پس از تو
 اگر چه ہر کہ چون برسد ایشان را چیرہ کہ دوست میدارند آن را از نعمت شکر میگویند خدا را۔ و ان اصحابہم باحیون
 اصحاب و اصحابہ۔ و چون برسد ایشان را چیرہ کہ ناخوش میدارند آن را از نعمت شکر میگویند خدا را۔ و ان اصحابہم باحیون

ثم کلامه - تمام شد کلام ترمیزی و تا اینجا هم کلام او بود - **و سخن عیالیشهر رضی الله عنهما** - قال الله عز وجل انما احسن
 بعباده الذی اقرضهم رسول الله گفت ما بيشته بودم من که می دادم نه خوراک در دستم نه قوت بودم نه خوراک در دستم
 صلی الله علیه و سلم و ابو بکر نیز مدفون شده بود و در دستم - وانی و اشرع ثوبی - و حال آنکه من نمانده و اقامه بودم
 تمام خوراک من را از بدن - و اقول انما موزون و ابی - و کاینتم بدل خود آیا اگر می پرسیدند از آن کشته شیت
 مدفون نگردد من که آنقدر شتر من علی الله علیه و سلم و پدر من که ابو بکر است رضی الله عنه - قالوا و من عمر - پس گاه گاه
 کرده شد عمر رضی الله عنه - فواته را و نایب الا و انما مشهور و و قائلی بیایای پس خبر است که نه در آیدم آن خانه را که آنکه
 صیبت شده است بر من بامه اسه من - پیام من عمر - از جهت فقرم و دشمنی از عمر که بچانه بود - رواه احمد
 و درین حدیث و بیله و انج است بچایات نیست و علم و سه و آنکه واجب است احترام بیت تر و زیارت و سه
 خصوصاً اصحاب کمان و رعایت او بسیار قدر در مرتب ایشان خیر باشد و در حالت حیات ایشان بود زیرا که سالکان را به زیارت
 فرزادیت که نه بکان خود را بر اندازد که با ایشان که کافی شرح است

LYTTON LIBRARY, ALIGARH.

DATE SLIP

This book may be kept

FOURTEEN DAYS

A fine of **one anna** will be charged for
each day the book is kept over time.

17 18 19 20

19 18

